بسم الله الرحمن الرحیم

▼

مصباح الهدی (جلد سوم)
برگرفته از بیانات حضرت آیت‌الله العظمیٰ وحید خراسانی (مد ظله العالی)
ناشر: مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام
چاپ سوم: ۱۴۰۱ هـ.ش ـ ۱۴۴۴ هـ.ق
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ: نگین
شابک: ۵ ـ ۰۱ ـ ۷۳۰۴ ـ ۶۲۲ ـ ۹۷۸
قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، پلاک ۲۱، تلفن ۳۷۷۴۳۲۵۶ – ۰۲۵

سرشناسه	: وحید خراسانی، حسین، ۱۲۹۹ ـ
عنوان و پدیدآور	: مصباح الهدی کتاب / برگرفته از بیانات حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی
مشخصات نشر	: قم : مدرسه الامام باقرالعلوم علیه‌السلام، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ج.
شابک	: ج.۳:5 - 01 - 7304 - 622 - 978
وضعیت فهرستنویسی	: فاپا
یادداشت	: فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۹۵.
یادداشت	: ناشر این کتاب را جلد دوم کتاب مصباح الهدی تالیف حسین وحید خراسانی فرض کرده است.
یادداشت	: جلد دوم این کتاب در سال ۱۳۹۸ تجدید چاپ شده است.
یادداشت	: ج ۳(چاپ اول: ۱۳۹۹)(فیپا).
موضوع	: وحید خراسانی، حسین، ۱۲۹۹ -- وعظ.
موضوع	: حسین بن علی علیه‌السلام،امام سوم،۴-۶۱ ق.
موضوع	: Hosayn ibn 'Ali,Imam III , 625 - 680
موضوع	: واقعه کربلا، ۶۱ق.
موضوع	: Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680
شناسه افزوده	: مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ۶م ۲۵و/۵/ BP۴۱
شماره رده دیویی	: ۲۹۷ /۹۵۳
شمارهٔ کتابشناسی ملی	: ۴۲۸۵۲۴۹

مراکز پخش :

۱) قم، بلوار معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف ، واحد ۹ ،انتشارات مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام، تلفن ۳۷۸۴۲۴۶۶
۲) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعداز کوچه ۳۹، پلاک ۷۵۹، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۳۷۷۳۷۰۱۱ ـ ۳۷۷۳۷۰۰۱
۳) تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، پلاک ۶۱ ، فروشگاه دلیل ما ، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
۴) مشهد، چهارراه شهداء ، ضلع شمالی باغ نادری ، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۵ ـ ۳۲۲۳۷۱۱۳
۵) اصفهان، چهارراه تختی، اول خیابان مسجد سید، خدمات فرهنگی فدک، تلفن ۳۲۲۰۵۴۸۵
۶) اهواز، خیابان حافظ، بین سیروس و سلمان فارسی، کتابفروشی رشد، تلفن ۳۲۲۱۶۳۴۵
۷) شیراز، خیابان احمدی، روبروی چشم‌پزشکی نجابت، کتابفروشی شاه‌چراغ، تلفن ۳۲۲۲۱۹۱۶
برای ارتباط با دفاتر حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی (مدظله العالی) با شماره‌های زیر تماس بگیرید.
۰۵۱-۳۲۲۵۰۱۷۸ ۳۳۵۱۱۰۰۰ و ۱-۰۲۱-۲۶۶۰۰۳۳۰ ۰۲۵-۳۷۴۷۵

بیانات

ان الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة

حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی دام ظله

مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت
آیت الله العظمی وحید خراسانی

جلد سوم

باسمه تعالی

این مجالس برگرفته از بیانات یکی از اساطین آسمان فقاهت و مرجعیت و ارکـان قـویم حکمت و معرفت است، فقیه و اصولی جامع و بارع، حکیمی صاحب برهان و مفسّر رموز قرآن که در پرتو افاضات انوار تابناک اهل بیت رسالت علیهم السلام، به گنجینه‌هـای اسـرار کتـاب و عترت دست یافته و با بیانی مؤید به تأییدات الهی، از چهره حقـائق و تـأویلات نصـوص و ظواهر آیات و روایات پرده برانداخته، و تمام سرمایهٔ علوم عقلی و نقلی، و حکمت علمی و عملی را، ره‌توشهٔ خدمت به آستان صاحبان ولایت و امامت علیهم السلام نمـوده، و فقـه کبـری را در عرشهٔ تحقیق و کرسی تدریس با فقه صغری ممزوج داشته، و این دو جـوهر فقـه و معرفـت را، در سیر عملی با عبادت عظمی که اقامـه سـوگواری بـر مصـائب آل اللـه علیهم السلام بـالأخصّ عصمت کبری و انسیّه حورا، فاطمهٔ زهرا علیها السلام و امام الموحّـدین امیرالمـومنین علیه السلام؛ و نـور دو دیدهٔ ایشان امام الاولیـاء، و مصـباح الهـدی، و مظلـوم کـربلا، حضـرت شهیدالشـهدا علیه السلام است، عجین نموده و در این وادی، اقرب طرق را شرکت در دستهٔ عزا و ماتم، با پـای برهنـه دانسته، و خود همه ساله با پای پیاده در جمع عاشقان اهل بیت علیهم السلام بر روی سنگ فرشـهای خیابان قدم نهاده و ارادت خویش را عرضه می نماید.

این مجالس عمدةً در مسجد اعظم قم ایراد گردیـده و مخاطـب آن فضـلا و اندیشـمندان حوزوی اعم از مدرسین سطوح عالیه و فقها و مجتهـدین بـوده، لـذا در برخـی مـوارد سـطح گفتار متناسب با چنین مخاطبانی اسـت. و قسـمتی از آن از بیانـاتی اسـت کـه معظـم لـه در مجالس مختلف و در سطوح متفاوت، در سال های متمادی ایراد فرمودند.

مجموعهٔ حاضر پس از کتاب «حلقـهٔ وصـل رسـالت و امامـت»، و کتـاب «نفـس نفـیس خاتمیت»، سومین اثری است که در دسترس تشنگان معرفت آن ذوات مقدّسه قرار می‌گیرد.

امید است که با عنایات خاصّه اهل بیت علیهم السلام این صـفحه جامعـهٔ فضـائل و مقامـات حسینیّه، مورد قبول صاحب و ولیّ عالم امکـان عجل الله تعالی فرجه الشریف افتـد، و مـا را بـه آن آسـتان و بارگـاه رهنمون آید.

«اللهم اجعلنی عندک وجیهاً بالحسین علیه السلام في الدنیا و الآخرة.»

فهرست مطالب

مجلس اول

حضور پیامبر خاتم ﷺ در کربلا / ۱۵

حضور امیرمؤمنان ؑ بر جنازهٔ سلمان..... ۱۷
سید الشهدا ؑ و نشان دادن پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان ؑ در مسجد قبا به اصبغ..... ۱۹
لرزیدن عوالم خلقت به سبب واقعهٔ عاشورا ۲۱
جلوه‌ای از صبر امام حسین ؑ و شگفتی ملائکهٔ سماوات ۲۴
جلوه‌ای از قدرت جسمانی ابا عبد اللّه ؑ پس از شهادت علمدار کربلا..... ۲۴
جلوهٔ قدرت بازوی عقلی و ارادی امام حسین ؑ ۲۶
صدای نالهٔ اُمّ سلمه در مدینه به هنگام شهادت ابا عبد اللّه ؑ..... ۲۷
حضور پیغمبر ﷺ در کربلا از عصر تاسوعا تا غروب عاشورا..... ۳۰
دریای رحمت امام حسین ؑ پاک کنندهٔ آلودگی‌ها ۳۱
حالت تجرّد زینب کبری ؑ و مشاهدهٔ پیامبر ﷺ در قتلگاه..... ۳۲
روضه خوانی زینب کبری ؑ در کنار قبر پیغمبر ﷺ..... ۳۵
پی نوشت:..... ۳۷

مجلس دوم

گریهٔ پیامبر اکرم ﷺ بر امام حسین ؑ / ۷۵

گریه بر امام حسین ؑ از بهترین عبادات ۷۷

خون امام حسین علیه‌السلام برتر از خون انبیا ۷۷
حدیثی از «ابوالحسن ماوردی» به روایت «عایشه» ۷۹
وارد شدن امام حسین علیه‌السلام بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در حال نزول وحی ۷۹
نشستن امام حسین علیه‌السلام بر کمر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۸۰
به پا شدن فتنه‌ای، بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و قبل از شهادت امام حسین علیه‌السلام ۸۱
گفتگوی خدا با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد امام حسین علیه‌السلام ۸۲
ریشهٔ عاشورا و گریه بر اباعبدالله علیه‌السلام، در زمان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۸۳
پی نوشت: ۸۴

مجلس سوم

احیای معالم بشریّت با عاشورای امام حسین علیه‌السلام / ۹۵

تقسیم علمی حقائق عالَم ۹۷
ویژگی اساسی انسان کامل ۹۸
امیرمؤمنان علیه‌السلام، روح عالم امکان و عالم طبیعت، پیکر او ۹۹
درجه بندی انسان‌های کامل نسبت به قلب و روحشان ۱۰۰
هفتاد نفر نجباء و سیصد نفر بر قلب آدم علیه‌السلام و چهل نفر بر قلب موسی علیه‌السلام ۱۰۱
۷ نفر بر قلب ابراهیم علیه‌السلام و ۵ نفر با روح جبرئیل و ۳ نفر با قدرت میکائیل ۱۰۲
امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه روح اسرافیلی مسیطر بر تمام عالم ۱۰۲
امام حسین علیه‌السلام جان جهان و عالَم به منزلهٔ پیکر ایشان ۱۰۳
حفظ قرآن، یکی از ذرّات منتشر از خورشید سیدالشهدا علیه‌السلام ۱۰۳
«عبد الله بن حذافه»، تربیت شدهٔ مکتب قرآن ۱۰۵
بازیچه شدن قرآن و خلافت پس از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۰۹
بازگشت قداست به مکتب قرآن با قیام امام حسین علیه‌السلام ۱۱۰
اسرار حرکت امام حسین علیه‌السلام و آوردن اهل و عیال به کربلا ۱۱۰
اعتراف عالم بزرگ الأزهر مصر ۱۱۳
همراهی امام حسین علیه‌السلام در زبان و عمل ۱۱۴

احیای معالم بشریّت با رستاخیز عاشورای امام حسین علیه‌السلام ۱۱٤
تعالیم گمراه کننده در تورات و انجیل تحریف شده..... ۱۱۷
حسین بن علی علیهما‌السلام احیاگر معالم قرآن و بشریت..... ۱۱۹
خداوند تطهیر کنندهٔ امام حسین علیه‌السلام ۱۲۰
گریهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام تولد امام حسین علیه‌السلام..... ۱۲۱
ابراهیم علیه‌السلام، فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فدایی امام حسین علیه‌السلام ۱۲۲
روایت «حُسَین مِنّی» به نقل و اعتراف بزرگان اهل تسن ۱۲٤
کتابت «إنّ الحُسَین علیه‌السلام مِصباحُ الهُدی» در سراپردهٔ قُرب..... ۱۲۵
آمدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به رؤیای امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا ۱۲٦
غشوهٔ زینب کبری به محض اطلاع از خبر شهادت..... ۱۲۸
وداع روز عاشورا ۱۳۱
وداع جانسوز حضرت زینب کبری علیهاالسلام با سیدالشهدا علیه‌السلام ۱۳٤
بوسیدن رگ های بریدهٔ برادر ۱۳۵
پی نوشت:..... ۱۳۷

مجلس چهارم

احیای دعوت انبیاء علیهم‌السلام و رمز مبدأ و معاد با قیام سیدالشهدا علیه‌السلام / ۱۷۹

احیای دعوت انبیاء علیهم‌السلام با قیام سید الشهداء علیه‌السلام ۱۸۱
زنده شدن رمز مبدأ و معاد با عاشورای امام حسین علیه‌السلام ۱۸۲
محبّت سید الشهداء علیه‌السلام و حشر با خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله و در درجهٔ ایشان..... ۱۸۲
معنا و مفهومِ مجتهد و محتاط و مقلّد..... ۱۸۵
حقیقت اجتهاد و معنای مجتهد مطلق و متجزّی..... ۱۸۵
حقیقت احتیاط و کیفیت محتاط ۱۸٦
مصداق مقلّد..... ۱۸۷
انحصار طریق در اجتهاد و تقلید و احتیاط..... ۱۸۷
ارزش فکر در نظام عالَم..... ۱۸۹

مفهوم فکر در عالَم ماوراء طبیعت ۱۹۰
ارزش و اهمیّت مجلس علم..... ۱۹۰
سه نکتهٔ مهم در تجارت دنیوی..... ۱۹۳
تطبیق این سه نکته در تجارت آخرت..... ۱۹۳
شهادت حسین بن علی علیهما السلام در آفاق فکر بشر ۱۹۴
امام حسین علیه السلام در آغوش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله قبل از حرکت به سوی کربلا..... ۱۹۶
خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به عراق به امر پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۱۹۹
عطیّهٔ خداوند به امام حسین علیه السلام در قبال شهادت ایشان..... ۲۰۰
شفاعت شیعیانِ سید الشهدا علیه السلام ۲۰۱
ثمرهٔ قیام سید الشهدا علیه السلام مدیون زینب کبری علیها السلام ۲۰۳
قبری گوشهٔ خرابهٔ شام ۲۰۴
فرمایش زینب کبری علیها السلام خطاب به ابن عباس..... ۲۰۴
پی نوشت: ۲۱۰

مجلس پنجم

عصر امام حسین علیه السلام، و تحویل ۷۲ انسان کامل به دستگاه ربوبیّت / ۲۲۹

بازگشت انسان به عالَم غیب و شهود ۲۳۱
رابطهٔ اعمال انسان با اخلاق و علم و معرفت ۲۳۲
امام زمان عجل الله تعالی فرجه ترازوی اکبر و میزان اعظم در قیامت..... ۲۳۳
فکر و اخلاق و معرفت، میزان سنجش اعمال..... ۲۳۵
حکایت هارون مکّی و معرفتش به امام علیه السلام..... ۲۳۶
امام حسین علیه السلام، و تحویل هفتاد و دو انسان کامل به دستگاه ربوبیت ۲۳۸
علم و تقوا، میزان فضیلت و کمال ۲۴۰
اولین آفت، امتیاز دادن به مادیّات ۲۴۱
احتیاج قرآن به امامِ منصوب شده از عالَم غیب ۲۴۱
تساوی اهل بیت علیهم السلام در جمیع کمالات در مقام کُمون..... ۲۴۳

حکایت غلام یک یهودی در سیرهٔ امام حسین علیه‌السلام ۲۴۵
چهرهٔ فروزان ابا عبد الله علیه‌السلام بر فراز نیزه‌ها ۲۴۸
نالهٔ اُمّ سلمه در مدینه، هنگام شهادت امام حسین علیه‌السلام ۲۴۹
زینب کبری علیهاالسلام و بدن غرقه به خون اباعبد اللّه علیه‌السلام ۲۴۹
پی نوشت: ۲۵۱

مجلس ششم

عصارهٔ وجود و قلب عالم امکان / ۲۶۷

تفاوت خلق، بزرگترین برهان توحید و قدرت نامتناهی خداوند ۲۶۹
وحدت در عین تفرّق، در عالَم ظاهر ۲۶۹
وحدت در عین تفرّق، در عالَم باطن ۲۷۱
اتّحاد دو نفر در قوس صعود (اعلی علیین) ۲۷۱
اتّحاد دو نفر در قوس نزول (اسفل السافلین) ۲۷۳
اتّحاد دو نفر (امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام) در آقایی اهل بهشت ۲۷۳
روز قیامت، یَوم الجمع و یَوم التّفریق ۲۷۴
اختلاف درجات اهل بهشت به علم و عمل ۲۷۵
عطرِ نماز شب زینب کبری علیهاالسلام در عرش و کرسی؛ لوح و قلم ۲۷۷
نعمت‌های غیر قابل توصیف بهشت ۲۷۸
جمال امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه زیباترین جمال در بهشت ۲۷۹
طبقه‌ای از اهل بهشت که منظرشان فقط خداست ۲۷۹
امام حسین علیه‌السلام و بذل جان برای ذات خدا ۲۸۰
ذات قدّیس خدا، جزای بذل جان سیدالشهدا علیه‌السلام ۲۸۱
جابر بن یزید جعفی از رجال سِرّ امام باقر علیه‌السلام ۲۸۲
حدیثی مهم در مورد تربت سید الشهداء علیه‌السلام از جابر بن یزید جعفی ۲۸۵
حدّ تربت کربلا ۲۸۹
حسین بن علی علیهماالسلام عصارهٔ وجود و قلب عالَم امکان ۲۹۱

اعطای درجات عالی به ابراهیم علیه‌السلام به سبب گریه بر امام حسین علیه‌السلام ۲۹۲
سید الشهدا علیه‌السلام حبیب قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۹۴
امتیاز حبیب الله از خلیل الله ۲۹۶
باطنِ سه قَسَم در دعای برداشتن تربت امام حسین علیه‌السلام ۲۹۷
محبّت مکنونهٔ سید الشهدا علیه‌السلام ۲۹۹
استشمام رائحهٔ سید الشهدا علیه‌السلام از تربت کربلا ۳۰۰
حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در کربلا و مشاهدهٔ مقتل سید الشهدا علیه‌السلام ۳۰۱
بالا بردن خون امام حسین علیه‌السلام به عرش الهی ۳۰۲
گفت‌وگوی امام حسین علیه‌السلام با حضرت زینب علیهاالسلام در شب عاشورا ۳۰۲
تفویض امرِ شهادت به سید الشهدا علیه‌السلام ۳۰۳
پی نوشت: ۳۰۶

مجلس هفتم

مقام و منزلت اصحاب سیّدالشهدا علیه‌السلام / ۳۳۵

معنای صبر و انواع آن ۳۳۷
صبرِ در کتمان کردن درد و وجع ۳۳۹
صبرِ در مقابل مصیبت ۳۴۰
صبر در مقابل «حاجت» ۳۴۲
روش صحیح دعا ۳۴۲
همانند بودن طبقات روح و جسم ۳۴۳
خلقت انسان برای بقا نه فنا ۳۴۳
مقام معنوی عند اللهی ۳۴۴
رنگ خدایی دادن به اُمور فانیه ۳۴۵
طبقات مردم بر اساس خُلق و خَلاق ۳۴۶
رسیدن به مقام عندیّت با تحصیل کمالات ۳۴۸
جنبهٔ لا حدّی عالَم معنا ۳۴۸

راه وصول به کمال، حبس قوای نفس ۳۴۹
توأم بودن صبر و توکّل برای رسیدن به کمال ۳۴۹
رسیدن فیض حقّ به عالَم به سبب امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ۳۵۱
تأویل «حبل اللّه» در قرآن به مقام ولایت اهل بیت علیهم‌السلام ۳۵۱
حدیثی در معنای توکل و تواضع ۳۵۳
معرفت اصحاب امام حسین علیه‌السلام بالاتر از مغز فیلسوفان بشر ۳۵۵
عشق به سوختن و خاکستر شدن در راه امام حسین علیه‌السلام ۳۵۵
فدا نمودن حیات ابدی و هزار مرتبه پاره پاره شدن در راه سیّد الشهدا علیه‌السلام ۳۵۷
گشایش گره‌های عالَم با توسل به اصحاب سید الشهداء علیه‌السلام ۳۵۸
امام حسین علیه‌السلام نمایندهٔ مطلق پروردگار و جلوه علم خدا ۳۵۹
کرامت اصحاب در خطاب امام حسین علیه‌السلام ۳۵۹
توجه امام حسین علیه‌السلام به خیمه گاه در لحظات آخر عمر شریف ۳۶۱
حمله به حرم و تمام شدن صبر حجّت خدا ۳۶۱
مسلم بن عقیل؛ اول شهید در راه سیدالشهدا علیه‌السلام ۳۶۳
پی نوشت: ۳۶۵

مجلس هشتم

اسم غیب الغیوب و سرّ حقیقت خمسهٔ آل عبا علیهم‌السلام / ۳۹۱

اثر نامهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام به ملکهٔ سبا ۳۹۳
شناخت نفس؛ آخرین مرحلهٔ کمال ۳۹۶
نشانه‌های انسان عاقل ۳۹۷
نشانهٔ اول: نوشتهٔ انسان ۳۹۷
نشانهٔ دوم: فرستادهٔ انسان ۳۹۸
نشانهٔ سوم: هدیه ۳۹۸
نشانهٔ چهارم: سخن انسان ۳۹۸
شناخت مراتب انسان‌ها از طریق این نشانه‌ها ۳۹۹
همهٔ علوم درب خانهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام ۴۰۰

نامهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام، نشانهٔ عظمت او ۴۰۰
تمام علم قرآن در سورهٔ حمد ۴۰۰
یک اسم اعظم نزد حضرت سلیمان علیه‌السلام ۴۰۲
اسرار «بسم الله الرّحمن الرّحیم» ۴۰۲
دو نوع تسبیح در قرآن ۴۰۳
فرق میان الله و اسم الله ۴۰۳
تقسیم اسم به لفظی و واقعی ۴۰۵
استخراج تمام اسماء الهی از اسم «الله» ۴۰۵
تقسیم اسماء لفظی خدا به اسم ذات و اسم صفت (جلال و جمال و کمال) ۴۰۶
سرّ بسم الله در نامهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام ۴۰۶
معنای حقیقت اسم الله ۴۰۶
مثال اسماء صفات خدا ۴۰۷
اسم غیب الغیوب خدا و سِرّ پنج تن بودن آل عبا ۴۰۷
ترتیب اسماء خدا: اسم غیب الغیوب، اسم ذات، اسم کمال، جمال، جلال ۴۰۹
خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشان اسم «هو» و غیب الغیوب خداوند ۴۱۰
علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام مقام ولایت کبری و صورت مطابق با «اسم اللّه» ۴۱۰
انطباق سه اسم خدا بر سه ناموس فاطمی و حسنی و حسینی ۴۱۰
پنج تن آل عبا علیهم‌السلام، در مقابل پنج اسم خدا ۴۱۱
تأثیر پذیری از اسماء لفظی و اسماء تکوینی ۴۱۲
خاتم النبیّین صلی‌الله‌علیه‌وآله بزرگترین نشانهٔ خدا و اسم اعظم پروردگار ۴۱۲
رسیدن به حقیقت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با رسیدن به حقیقت امیرمؤمنان علیه‌السلام ۴۱۳
مراتب مستبصر شدن مولا جلال دوانی از بزرگان اهل تسنن ۴۱۴
کمال عالَم به وجود آدم و کمال آدم به وجود خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله ۴۱۵
تکمیل دین خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله به وجود امیرمؤمنان علیه‌السلام ۴۱۷
شرایط کمال بشر در کلام امام صادق علیه‌السلام ۴۲۰
توضیح و تفسیر معنای حریّت و آزادی ۴۲۰

حرکت از اسم الله لفظی به اسم حقیقی..... ٤٢١
معنا و مفهوم آزادگی در سیرهٔ حضرت زینب کبری علیها السلام ٤٢٢
زینب کبری علیها السلام عنصر قدرت و شهامت مجسّم ٤٢٦
حضرت زینب کبری علیها السلام در مجلس ابن زیاد لعین..... ٤٢٧
ما رأیتُ إلا جمیلاً ٤٢٨
چوب خیزران در مجلس یزید..... ٤٣١
پی نوشت: ٤٣٢
فهرست ها ٤٩١
فهرست آیات..... ٤٩٣
فهرست روایات ٤٩٥
فهرست منابع ٤٩٧
فهرست اعلام ٥٢٧

مجلس اول

حضور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در کربلا

حضور پیامبر خاتم ﷺ در کربلا

حضور امیرمؤمنان ؑ بر جنازهٔ سلمان

حضور حجت بالغهٔ الهیه بر بالین اصحاب خاصّشان امری مسلّم است، چنانکه اصبغ بن نُباته نقل نموده که امیرمؤمنان ؑ به اعجاز امامت از کوفه به مدائن آمده و بر جنازهٔ سلمان حاضر شده و با چهرهٔ پوشیده او را غسل و کفن نموده و بر او نماز خوانده و او را دفن نمودند.

اصبغ ایشان را رها نکرده و پرسید: شما کیستید؟ ناگاه پرده از چهره برفکنده و نوری چون برق آسا از دهان مبارکش ساطع شد و صورت امیرمؤمنان ؑ ظاهر گشت.

عجائب بیش از این است ولی کجاست کسی که تاب و تحمل داشته باشد تا امیر مؤمنان ؑ دستی از آستین در آورد و برقی از این آستار نشان بدهد؟![1]

---

۱. حَدَّثَنَا الْإِمَامُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيُّ بِالْإِسْنَادِ الصَّحِيحِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ سَلْمَانِ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ هُوَ أَمِيرُ الْمَدَائِنِ فِي زَمَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؑ [...] فَأَتَيْتُهُ يَوْماً زَائِراً وَ قَدْ مَرِضَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أَعُودُهُ فِي مَرَضِهِ حَتَّى اشْتَدَّ بِهِ وَ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ، قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ: يَا أَصْبَغُ، عَهْدِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ أَرْدَفَنِي يَوْماً وَرَاءَهُ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ لِي: يَا سَلْمَانُ، سَيُكَلِّمُكَ مَيِّتٌ إِذَا دَنَتْ وَفَاتُكَ وَ قَدِ اشْتَهَيْتُ أَنْ أَدْرِيَ وَفَاتِي دَنَتْ أَمْ لَا، فَقَالَ الْأَصْبَغُ: مَا ذَا تَأْمُرُنِي بِهِ يَا سَلْمَانُ؟ قَالَ لَهُ: يَا أَخِي، تَخْرُجُ وَ تَأْتِينِي بِسَرِيرٍ وَ تَفْرُشُ عَلَيْهِ مَا يُفْرَشُ لِلْمَوْتَى ثُمَّ تَحْمِلُنِي بَيْنَ أَرْبَعَةٍ فَتَأْتُونَ بِي إِلَى الْمَقْبَرَةِ، [...] فَقَالَ سَلْمَانُ لِلْأَصْبَغِ وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ: ←

هَلُمُّوا إِلَيَّ وَ احْمِلُونِي، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْمَنْزِلِ قَالَ: حُطُّونِي رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَأَنْزَلْنَاهُ إِلَى الْأَرْضِ، فَقَالَ: أَسْنِدُونِي فَأَسْنَدْنَاهُ، ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: «[...] فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً ﷺ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّ عَلِيّاً ﷺ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَئِمَّتِي وَ سَادَتِي»، فَلَمَّا كَمُلَ شَهَادَتُهُ قَضَى نَحْبَهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ، قَالَ: فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَتَى رَجُلٌ عَلَى بَغْلَةٍ شَهْبَاءَ مُتَلَثِّماً، فَسَلَّمَ عَلَيْنَا فَرَدَدْنَا السَّلَامَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَصْبَغُ، جِدُّوا فِي أَمْرِ سَلْمَانَ، فَأَخَذْنَا فِي أَمْرِهِ فَأَخَذَ مَعَهُ حَنُوطاً وَ كَفَناً، فَقَالَ: هَلُمُّوا فَإِنَّ عِنْدِي مَا يَنُوبُ عَنْهُ، فَأَتَيْنَاهُ بِمَاءٍ وَ مِغْسَلٍ، فَلَمْ يَزَلْ يَغْسِلُهُ بِيَدِهِ حَتَّى فَرَغَ وَ كَفَّنَهُ وَ صَلَّيْنَا عَلَيْهِ وَ دَفَنَّاهُ وَ لَحَدَهُ بِيَدِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ دَفْنِهِ وَ هَمَّ بِالانْصِرَافِ تَعَلَّقْنَا بِهِ وَ قُلْنَا لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَكَشَفَ لَنَا عَنْ وَجْهِهِ ﷺ فَسَطَعَ النُّورُ مِنْ ثَنَايَاهُ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ فَإِذَا هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، كَيْفَ كَانَ مَجِيئُكَ وَ مَنْ أَعْلَمَكَ بِمَوْتِ سَلْمَانَ؟ قَالَ: فَالْتَفَتَ ﷺ إِلَيَّ وَ قَالَ: آخُذُ عَلَيْكَ يَا أَصْبَغُ عَهْداً لِلَّهِ وَ مِيثَاقَهُ أَنَّكَ لَا تُحَدِّثُ بِهَا أَحَداً مَا دُمْتَ فِي دَارِ الدُّنْيَا، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَمُوتُ قَبْلَكَ؟ فَقَالَ ﷺ: لَا يَا أَصْبَغُ بَلْ يَطُولُ عُمُرُكَ، قُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، خُذْ عَلَيَّ عَهْداً وَ مِيثَاقاً أَنِّي لَكَ سَامِعٌ مُطِيعٌ وَ أَنِّي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَداً حَتَّى يَقْضِيَ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقْضِي وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَقَالَ ﷺ: يَا أَصْبَغُ، بِذَا عَهِدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي قَدْ صَلَّيْتُ هَذِهِ السَّاعَةَ بِالْكُوفَةِ وَ قَدْ خَرَجْتُ أُرِيدُ مَنْزِلِي، فَلَمَّا وَصَلْتُ إِلَى مَنْزِلِي اضْطَجَعْتُ فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنَامِي وَ قَالَ: يَا عَلِيُّ ﷺ، إِنَّ سَلْمَانَ قَدْ قَضَى، فَرَكِبْتُ بَغْلَتِي وَ أَخَذْتُ مَعِي مَا يَصْلُحُ لِلْمَوْتَى فَجَعَلْتُ أَسِيرُ فَقَرَّبَ اللَّهُ لِيَ الْبَعِيدَ، فَجِئْتُ كَمَا تَرَانِي، وَ بِهَذَا أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ إِنَّهُ ﷺ دَفَنَهُ وَ وَارَاهُ فَلَمْ أَدْرِ أَ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ أَمْ فِي الْأَرْضِ نَزَلَ، قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ الْكُوفَةَ وَ الْمُنَادِي يُنَادِي لِصَلَاةِ الْمَغْرِبِ فَحَضَرَ عِنْدَهُمْ عَلِيٌّ ﷺ.»؛ به اسناد صحیح از اصبغ بن نباته نقل شده که گفت: من با سلمان فارسی بودم وی امیر مدائن در زمان امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب ﷺ بود ... روزی برای زیارت سلمان خدمتش آمدم و او در بیماری بود که در همان بیماری جان داد، گوید: من پیوسته از سلمان به خاطر بیماری‌اش عیادت می‌کردم تا اینکه مرضش شدّت گرفت و او یقین به مرگ کرد، پس متوجه من شد و فرمود: ای اصبغ، عهد من به رسول خدا ﷺ است، روزی رسول خدا ﷺ پشت سر من در آمد، پس به جانب من توجه نمود و خطاب به من فرمود: «ای سلمان، هنگامی که وفاتت نزدیک شود مرده‌ای (در قبر) با تو صحبت می‌کند» و من الآن میل دارم ببینم آیا همان زمان (نزدیکی وفاتم) رسیده است یا نه؟ اصبغ گفت: ای سلمان، مرا به چه چیز فرمان می‌دهی؟ سلمان گفت: ای برادرم، بیرون می‌روی و تختی برایم می‌آوری و آنچه برای مردگان بر تخت پهن می‌کنند رویش پهن می‌کنی بعد هم مرا در حالیکه چهار فرد مرا حمل می‌کنند به مقبره می‌برید، ... سلمان خطاب به اصبغ و همراهیانش گفت: نزدم بیایید و مرا ببرید، هنگامی که به منزل رسید گفت: خدا شما را رحمت کند مرا فرود آورید، پس ما او را به زمین فرود آوردیم، سلمان گفت: مرا بردارید، ما او را برداشتیم، آنگاه با چشمش به سوی آسمان نگریست و این جملات را گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً ﷺ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ

سید الشهدا علیه السلام و نشان دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد قبا به اصبغ

در حدیثی دیگر اصبغ از امام حسین علیه السلام یکی از اسرار الهیه را طلب نمود. سید الشهدا علیه السلام فرمودند: می‌خواهی سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر در مسجد قبا را

وَ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَئِمَّتِي وَ سَادَتِي...»، هنگامی که شهادتش تمام شد جان داد و به ملاقات پروردگارش شتافت. اصبغ گوید: ما همانطوری که در همین حال بودیم ناگهان مردی سوار بر استر مادهٔ سیاه سفید (دو رنگه) دهنه دار آمد، بر ما سلام کرد ما جوابش دادیم، پس فرمود: ای اصبغ، در امر کفن و دفن سلمان کوشش کنید؛ ما در امرش شروع کردیم، وی برای سلمان حنوط و کفن گرفت و فرمود: بیایید چون نزد من چیزی است که از آن نیابت کند (من نائب کفن و دفن اویم) ما برایش آب و وسیلهٔ غسل دادن آوردیم، وی همینطور او را با دستانش غسل می‌داد تا اینکه از غسل دادن فارغ شد و او را کفن نمود و ما بر او نماز خواندیم و او را دفن نمودیم، وی با دستش سلمان را در لحد گذاشت، هنگامی که از دفن نمودنش فارغ شد و خواست برود ما به او چسبیدیم و گفتیم: کیستی؟ وی نقاب از چهره‌اش برداشت نور از دندان‌های پیشینش همچون برقی خیره کنندهٔ چشمها ساطع و نمایان شد ناگهان دیدیم جمال دلربای امیر المؤمنین علیه السلام هست، به حضرت عرض کردم: ای امیر المؤمنین علیه السلام، تشریف فرمائیت چگونه بود و چه کسی خبر وفات سلمان را به شما اعلام کرد؟ اصبغ گوید: حضرت به سوی من ملتفت شد و فرمود: ای اصبغ، از تو عهد و میثاق خدایی می‌گیرم که تا در دار دنیا هستم این مطلب را برای احدی بازگو نکنی! من عرض کردم: ای امیر المؤمنین علیه السلام، آیا من پیش از شما می‌میرم؟ حضرت فرمود: خیر ای اصبغ، بلکه عمرت طولانی می‌شود. به حضرت عرض کردم: ای امیر المؤمنین، از من عهد و میثاقی بگیر تا من شنونده و مطیع تو باشم و این مطلب را هرگز به احدی بازگو نکنم مادامی که قضای الهی جاری گردد نسبت به من از امر شما آنچه که مقضی گردد، که او بر هر چیزی تواناست، حضرت فرمود: ای اصبغ، همین عهد را رسول خدا صلی الله علیه و آله از من گرفته است، من در این ساعت در کوفه نماز گزاردم و از مسجد بیرون آمدم تا به خانه بروم، هنگامی که به خانه‌ام رسیدم بر پهلو خوابیدم، کسی در خوابم آمد و گفت: ای علی علیه السلام، همانا سلمان وفات نموده است. من بلافاصله استرم را سوار شدم و چیزهایی که درخور مردگان (کفن و دفن) است همراه خودم برداشتم، بعد حرکت کردم [و] خدا مسافت دور را برایم نزدیک گردانید و من همانطور که دیدی آمدم، و همین خبر را رسول خدا صلی الله علیه و آله به من داد. [اصبغ گوید:] سپس حضرت، سلمان را دفن نمود و او را پوشاند، نمی‌دانم آیا حضرت به آسمان بالا رفت یا در زمین فرو شد. پیش از آنکه به کوفه بیاید، و منادی برای نماز مغرب صدا می‌کرد و حضرت نزد آنان حاضر گردید. الفضائل، ابن شاذان، ص۸٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۲، ص۳۷٤.

بشنوی؟[۱]» در این حدیث آمده است که آن حضرت علیه السلام به اصبغ فرمودند: برخیز. به ناگاه به یک چشم بر هم زدن از کوفه در مسجد قبا حاضر شدند.

حضرت علیه السلام پس از بیان برخی خصوصیات اهل بیت علیهم السلام مانند وجود علم الکتاب در نزد ایشان و اینکه ایشان اهل سرّ الله هستند، به اصبغ فرمودند: به مسجد قبا داخل شو. آنگاه اصبغ در محراب مسجد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و در کنار ایشان امیر مؤمنان علیه السلام را مشاهده نمود.(۱)

---

۱. «الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ: سَأَلْتُ الْحُسَيْنَ علیه السلام فَقُلْتُ: سَيِّدِي، أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ أَنَا بِهِ مُوقِنٌ وَ أَنَّهُ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ أَنْتَ الْمَسْرُورُ إِلَيْهِ ذَلِكَ السِّرُّ، فَقَالَ علیه السلام: يَا أَصْبَغُ، أَ تُرِيدُ أَنْ تَرَى مُخَاطَبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَبِي دُونَ [يعني أبابكر] يَوْمَ مَسْجِدِ قُبَا؟ قَالَ: هَذَا الَّذِي أَرَدْتُ، قَالَ: قُمْ فَإِذَا أَنَا وَ هُوَ بِالْكُوفَةِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا الْمَسْجِدُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيَّ بَصَرِي فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِي، فَقَالَ: يَا أَصْبَغُ، إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ أُعْطِيَ الرِّيحَ ﴿غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ﴾ وَ أَنَا قَدْ أُعطِيتُ أَكْثَرَ مِمَّا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ، فَقُلْتُ: صَدَقْتَ وَ اللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ علیه السلام: نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بَيَانُ مَا فِيهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَنَا لِأَنَّا [لأنّنا] أَهْلُ سِرِّ اللَّهِ فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِي، ثُمَّ قَالَ: نَحْنُ آلُ اللَّهِ وَ وَرَثَةُ رَسُولِهِ، فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ لِي: أُدْخُلْ، فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُحْتَبٍ فِي الْمِحْرَابِ بِرِدَائِهِ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَابِضٌ عَلَى تَلَابِيبِ الْأَعْسَرِ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَعَضُّ عَلَى الْأَنَامِلِ وَ هُوَ يَقُولُ: بِئْسَ الْخَلَفُ خَلَفْتَنِي أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ، عَلَيْكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَتِي؛ الْخَبَر.»؛ اصبغ بن نباته گوید: به امام حسین علیه السلام عرض کردم: سرورم، من از تو چیزی می‌خواهم که بدان یقین دارم و از اسرار الهی است، و البته تو بدان آگاهی داری (نزد توست). حضرت فرمود: ای اصبغ، آیا می‌خواهی سخن گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابابکر در مسجد قبا را با چشمان خود ببینی!؟ اصبغ پاسخ داد: آری، مقصودم همین بود. حضرت فرمود: برخیز! من و حضرت کوفه بودیم ولی ناگهان قبل از آنکه چشمم را به هم بزنم دیدم که در مسجد قبا هستیم، حضرت تبسّمی به چهره‌ام نمود و فرمود: ای اصبغ، همانا به سلیمان بن داود باد عطا شده بود (باد مسخّر او بود) که بساطش را صبح هنگام به اندازهٔ یکماه و عصر هنگام یکماه راه می‌برد؛ ولی به من خیلی بیشتر از آنچه به سلیمان داده شده عطا گردیده است، من (اصبغ) عرض کردم: به خدا قسم راست گفتی ای پسر رسول خدا، حضرت فرمود: ما همان کسانی هستیم که علم کلّ کتاب و نیز بیان آنچه در آن هست نزد ماست و برای احدی از مخلوقات خدا آنچه نزد ماست نیست چون ما اهل و شأن سرّ خداییم. دو مرتبه حضرت در صورتم تبسّم نمود بعد هم فرمود: ما آل الله و وارثان رسولش هستیم. (اصبغ گوید:) من گفتم: خدا را بر این نعمت شکر، حضرت به من فرمود: داخل شو، من ←

لرزیدن عوالم خلقت به سبب واقعهٔ عاشورا

امروز عاشوراست و در مثل چنین روزی شهادتش ارکان عالم را لرزاند ولی خود نلرزید. عمده این آیه است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[۱]، به خدا قدرتی که امام حسین علیه السلام امروز نشان داد، ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و تمام انبیاء را حیران کرد. این است که امروز، زمین لرزید![۲] عرش خدا لرزید! امام جعفر صادق علیه السلام در مقابل قبر جدّش می‌فرماید: «لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ»،[۳] کلام امام ششم علیه السلام معنایش این است که ای جدّ من، در

→

داخل شدم، ناگاه خودم را نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم در حالیکه حضرت خود را به عبایش پیچانده و در محراب بود، همچنین نگاه کردم دیدم من در کنار امیر المؤمنین علی علیه السلام هستم و حضرت بر گریبانِ شدید شده (مثل حالت خصومت)، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله سر انگشتان خود را به دندان می‌گزد و می‌فرماید: «چه بد جانشینی! تو و یارانت خودتان را خلیفهٔ من جا زدید، لعنت خدا و من بر شما باد». مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۱؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب کرکی، ج۲، ص۱۰۰؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۵۰۱ ـ ۵۰۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۵۹۲ و ج٤٤، ص١٨٤.

۱. همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد . آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد. الرعد (۱۳): ۲۸.

۲. «زُلْزِلَتِ [تَزَلْزَلَتْ] الْأَرْضُ وَ أَظْلَمَ الشَّرْقُ وَ الْغَرْبُ [الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ] وَ أَخَذَتِ النَّاسَ [الرَّجْفَةُ وَ] الصَّوَاعِقُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»؛ [چون امام حسین علیه السلام، به شهادت رسید و سر مطّهر ایشان را به نیزه زدند] زلزله در زمین ایجاد شد و شرق و غرب عالَم، سیاه گشت و از آسمان صداهای مهیب شنیده شد. مقتل أبی مخنف (مشهور)، ابومخنف، ص۹۳؛ منتخب، طریحی، ج۲، ص٤٦٥: (... و أخذت النّاس الصّواعق و الرجفة ...)؛ شرح الشافیة، ابن امیر الحاج، ص۳۷۳.(به نقل از ابی مخنف)؛ الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص٣٥٤؛ اکلیل المصائب، تنکابنی، ص٤٥. (به این عبارت: بنا بر روایت ابی مخنف، چون سر مبارک آن بزرگوار بر بالای نیزه، سوار و استوار گردید زمین لرزید و آسمانها تاریک شدند.)

۳. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام در نیمهٔ شعبان: «... أَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ أَظِلَّةِ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْكُمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ سُكَّانُ الْجِنَانِ وَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ...»: شهادت می‌دهم که برای ←

مقابل خون تو، عرش همراه با ارواح خلائق همه لرزید؛ این جمله یعنی چه؟! یعنی در مقابل خون تو، روح موسی علیه السلام لرزید! روح عیسی علیه السلام لرزید! روح ابراهیم علیه السلام لرزید! عرش خدا لرزید! کُرسی و لوح و قلم لرزیدند!؛ امّا دل خود امام حسین علیه السلام نلرزید؛ مهم این است! دل خود سید الشهداء علیه السلام نلرزید! آنچه که عالم را مبهوت نموده است این کلمه است! این ابا عبد الله الحسین علیه السلام است که جایی پرچم زد که هیچ ملک مقرّبی آنجا قدم نزده است: «أَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ أَظِلَّةِ الْخَلَائِقِ»[1]. امام علیه السلام استثناء هم نکرد؛ ولی در مقابل، امام زمان علیه السلام باز یک کلمه دارد[2] که از آن کلمه معلوم می‌شود همهٔ ملک و ملکوت و عالم جبروت و ناسوت

→

خون‌های شما [و به سبب شهادت شما] سایه های عرش و مخلوقات به لرزه در آمدند و آسمان و زمین و سکّان بهشت و خشکی‌ها و دریا بر شما گریستند. إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۳٤۲؛ مزار، شهید اول، ص۱٤٤؛ مصباح، کفعمی، ص٤۹۲؛ بلد الأمین، کفعمی، ص۲۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۳٦: (قال المفید و السید ابن طاوس رحمة الله علیهما و غیرهما: زیارة أوّل یومٍ من رجب و لیلته و لیلة النصف من شعبان).

همچنین: فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام به روایت امام صادق علیه السلام: «...أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ...»؛ شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت، ساکن گشت و سایه‌های عرش خدا را لرزاند و تمام خلائق برای آن گریستند. کافی، کلینی، ج٤، ص۵۷۵؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳٦۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۵۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۵۱.

۱. همان.

۲. فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدّسه: «قَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَنَعَاكَ إِلَيْهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ، قَائِلًا: يَا رَسُولَ اللَّهِ قُتِلَ سِبْطُكَ وَ فَتَاكَ، وَ اسْتُبِيحَ أَهْلُكَ وَ حِمَاكَ، وَ سُبِيَتْ بَعْدَكَ ذَرَارِيُّكَ، وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِتْرَتِكَ وَ ذَوِيكَ. فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ وَ بَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَ عَزَّاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْأَنْبِيَاءُ، وَ فُجِعَتْ بِكَ أُمُّكَ الزَّهْرَاءُ، وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، تُعَزِّي أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أُقِيمَتْ لَكَ الْمَآتِمُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ، وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ سُكَّانُهَا، وَ الْجِنَانُ وَ خُزَّانُهَا وَ الْهِضَابُ وَ أَقْطَارُهَا، وَ الْأَرْضُ وَ أَقْطَارُهَا، وَ الْبِحَارُ وَ حِيتَانُهَا، وَ مَكَّةُ وَ بُنْيَانُهَا، وَ الْجِنَانُ وَ وِلْدَانُهَا، وَ الْبَيْتُ وَ الْمَقَامُ، وَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ، وَ الْحِلُّ وَ الْإِحْرَامُ.»؛ پس، خبر دهندهٔ شهادتت نزد قبر جدّت رسول خدا – درود خدا بر او و خاندانش باد – ایستاد، و با اشکِ ریزان خبر شهادت تو را به ←

تا صُقع لاهوت، همه در مقابل واقعهٔ کبری: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»،[1] ۳۰ لرزید! فقط یک نفر بود که نلرزید!

→

پیامبر ﷺ داد؛ در حالیکه می‌گفت: ای رسول خدا؛ نوه و جوان تو کشته شد، و اهل و حریمت مباح شمرده شد؛ و فرزندانت را بعد از تو اسیر کردند، و خانواده و اطرافیانت در گرفتاری افتادند. پس پیامبر ﷺ آشفته گردید و قلب وحشت زده‌اش گریست؛ و در مصیبت تو فرشتگان و پیامبران او را تسلیت دادند و به خاطر تو مادرت زهرا ﷺ به شدّت دردمند شد؛ و لشکریان فرشتگان مقرّب برای تسلیت دادن پدرت امیرمؤمنان ﷺ آمد و شد کردند، و در اعلی علیّین برای تو ماتم‌ها برپا شد، و به خاطر تو حور العین بر صورت خود لطمه زدند، و آسمان و ساکنان آن، بهشت و خزانه داران آن، کوه‌ها و دامنه‌هایشان، زمین و نواحی آن و دریاها و ماهیانش، مکه و ساختمانش و بهشت و ولدان آن، و خانهٔ خدا، و مقام، و مشعرالحرام و حلّ و حرم، همه گریه کردند. مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۰۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۴۱.

۱. «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ﷺ: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ دَخَلَ يَوْماً إِلَى الْحَسَنِ ﷺ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ﷺ: إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى إِلَيَّ سَمٌّ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأُقْتَلُ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبْيِ ذَرَارِيِّكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثَقَلِكَ فَعِنْدَهَا تَحِلُّ بِبَنِي أُمَيَّةَ اللَّعْنَةُ وَ تُمْطِرُ السَّمَاءُ رَمَاداً وَ دَماً وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْحِيتَانُ فِي الْبِحَارِ.» امام صادق ﷺ از اجداد مطهرشان روایت می‌نماید که: روزی امام حسین ﷺ نزد امام حسن ﷺ رفت. وقتی به امام حسن ﷺ نظر کرد گریان شد. امام حسن ﷺ فرمود: ای حسین ﷺ! چه چیز تو را گریاند؟ فرمود: برای آن ظلمی که در حقّ تو می‌شود می‌گریم. امام حسن ﷺ فرمود: آن مصیبتی که بر من وارد می‌شود از سمی است که با دسیسه به کامم ریخته می‌شود؛ ولی ای ابا عبد اللّه! هیچ روزی مثل روز (عاشورای) تو نخواهد بود؛ سی هزار نفر به تو نزدیک می‌شوند و درحالیکه ادّعا می‌کنند از امّت جدّمان محمّد ﷺ هستند و خود را مسلمان می‌دانند. آنان برای کشتن، ریختن خون، هتک حرمت، اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج نمودن متاع تو اجتماع خواهند کرد! در یک چنین موقع است که لعنت خدا دامنگیر بنی امیه می‌شود و آسمان خاکستر و خون می‌بارد و هر چیزی برای تو گریان می‌شود، حتی وحشیان صحراها و ماهیان دریاها. امالی، شیخ صدوق، ص۱۷۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۸؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص۲۷؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۱۳؛ لهوف، سید بن طاووس، ص۱۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۸.

جلوه‌ای از صبر امام حسین علیه‌السلام و شگفتی ملائکهٔ سماوات

به این علّت است که فرزندش در زیارت ناحیهٔ مقدّسه -که از قطب عالم امکان؛ امام زمان حجة ابن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه صادر شده،- می‌فرماید: [«قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ»[۱]] ای جدّ من، تو چنان صبر کردی که صبر تو ملائکهٔ سماوات را به شگفتی انداخت و به تعجّب واداشت.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[۲]، امروز کشتی او یک چنین لنگری به دل داشت. امام حسین علیه‌السلام را بشناسید که چه عظمتی دارد. بسیاری از مردم قدرتش را نشناختند! یک جلوه به اهل زمین کرد؛ یک جلوه به اهل آسمان.

جلوه‌ای از قدرت جسمانی ابا عبد اللّه علیه‌السلام پس از شهادت علمدار کربلا

جلوه‌اش به اهل زمین این بود که کنار نهر علقمه آمد، ناگاه لشکر دشمن هلهله و شادی کردند، گفتند دیگر علمدار[۳] افتاد و جهان بی سپهسالار شد.• ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام شمشیرش را از غلاف کشید.

---

۱. فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدسه: «أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ مُحْتَمِلُ لِلْأَذِيَّاتِ وَ قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ أَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ أَثْخَنُوكَ بِالْجِرَاحِ وَ حَالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ [وَ بَيْنَ الرَّوَاحِ] وَ لَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ وَأَنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ»؛ تو در گَرد و غُبارها [ی جنگ] پیشتاز بودی، و آزار و اذیّت‌های فراوانی تحمّل نمودی آنچنانکه فرشتگان آسمان از صبر تو درشگفت شدند. پس آنان (دشمنان) از هر سو، اطراف تو را گرفتند و با زخم‌ها تو را سنگین و ناتوان ساختند، میان تو و آب فرات حائل شدند و برایت هیچ یاوری باقی نمانده بود، و تو اجر این کار را نزد خدا ذخیره کردی و صبر نمودی. مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص٤٩٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۳۱.

۲. همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد. الرعد (۱۳):۲۸.

۳. یکی از القاب حضرت ابالفضل علیه‌السلام «صاحب اللواء» و «حامل اللواء» به معنای علمدار است. که سیدالشهدا علیه‌السلام در روز عاشورا خطاب به ایشان فرمودند: «يا أَخِي أَنْتَ صَاحِبُ لِوَائِي وَ إِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِي». بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤١. (برای تحقیق بیشتر رجوع شود به: مناقب آل ←

آنجا امام حسین﵇ یک نمایش داد: دستش را از آستین در آورد و به قلب لشکر زد، یک «لَا حَولَ وَ لَا قُوَّةَ إلّا بِاللّه»[۱] ۵۰ گفت، هزار و نهصد و پنجاه نفر را کشت[۲] ۶۰ این تنها یک برقی بود که از این بازوی جسمانی او سر زد.

ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج٤، ص١٠٨؛ تسلية المجالس، کرکی حائری، ج٢، ص٣٠٨؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤٠).

١. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَّارِ بْنِ عَبْدِ يَغُوثَ: «... فَيَحْمِلُ عَلَيْهِمْ فَيَنْهَزِمُونَ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَقَامِهِ [مركزه] وَ هُوَ يَقُولُ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»؛ حضرت بر آن جماعت -که شمارهٔ آنان به سی هزار رسیده بود- حمله می‌کرد و آنان چون ملخ‌هایی که پراکنده می‌شوند فرار می‌کردند و دومرتبه به جای خویش برمی‌گشت در حالی‌که می‌فرمود: لا حول و لا قوّة الّا بالله. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص٥٤؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٧٠؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٥٠؛ عوالم، امام حسین﵇، شیخ عبد اللّه بحرانی، ص٢٩٣؛ شرح الشّافية،ابن امیر الحاج، ص٣٧٢؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی،، ص٤١٠؛ معالی السّبطین، علامه مازندرانی، ج١، ص٢١٨.

٢. «وَ جَعَلَ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ أَلْفاً وَ تِسْعَمِائَةً وَ خَمْسِينَ سِوَى الْمَجْرُوحِيْنَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِقَوْمِهِ: الْوَيْلُ لَكُمْ أَ تَدْرُونَ مَنْ تُبَارِزُونَ؟ هَذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ، هَذَا ابْنُ قَتَّالِ الْعَرَبِ، فَاحْمِلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَحَمَلُوا بِالطَّعْنِ مِائَةً وَ ثَمَانِينَ وَ أَرْبَعَةُ آلَافٍ بِالسِّهَامِ»؛ امام حسین﵇ شروع به مبارزه نمود تا اینکه هزار و نهصد و پنجاه نفر را به درک واصل نمود جدای از تعداد مجروحین که بسیار زیاد بودند، در این هنگام عمر بن سعد خطاب به قومش فریاد زد و گفت: وای بر شما، آیا می‌دانید در مقابل چه کسی قرار گرفته‌اید؟ این فرزند انزع بطین (علیّ بن ابی طالب﵇) است، این فرزند کشندهٔ بزرگان عرب است، بنابراین تک به تک با او نجنگید بلکه از هر طرف بر او یورش ببرید و محاصره‌اش نمایید، (اینجا بود که) با صد و هشتاد نیزه و چهار هزار تیر به طرف حضرتش یورش بردند. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج٣، ص٢٥٨؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٥٠-٥١؛ عوالم، امام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص٢٩٣.

و به همین مضمون: تسلية المجالس، کرکی حائری، ج٢، ص٣١٨: (عبارت کرکی اینچنین است: و لم يزل يقاتل حتى قتل ألف رجل و تسعمائة رجل و خمسين رجلا سوى المجروحين. فقال عمر بن سعد لقومه: الويل لكم أ تدرون لمن تقاتلون؟ هذا ابن الأنزع البطين، هذا ابن قتّال العرب، فاحملوا عليه من كلّ جانب، و كانت الرماة أربعة آلاف ترميه بالسهام فحالوا بينه و بين رحله.)؛ رياض الأبرار، جزائری، ج١، ص٢٢٩.

جلوهٔ قدرت بازوی عقلی و ارادی امام حسین علیه السلام

از آن بازوی عقلی و ارادی چه سر زد؟ با جلوه‌ای از صبرش کاری کرد که تمام انبیاء و مرسلین علیهم السلام، انگشت حیرت به لب گرفتند! این قدرت را إن شاء الله در این مجلس خواهم گفت.

این دو قدرت جسمانی و عقلانی که امام حسین علیه السلام امروز نشان دادند، کار را به جایی رساند که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله غبار آلوده در کربلا حضور یافت. پیامبری صلی الله علیه و آله که بشر، قدرتی قوی‌تر از او در عالَم نیافته است. امیر المؤمنین علی علیه السلام که آوازهٔ قدرتش تمامی عالَم را فرا گرفته است[۱] ۷• فرمود: وقتی کار در غزوهٔ بدر شدّت پیدا کرد ما به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه بردیم،[۲] ۸• قلب امیرمؤمنان علی علیه السلام در مقابل قلب پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله مثل ماه در مقابل آفتاب است.[۳] ۹•

---

۱. «الرابع: الشجاعة. تواتر مکافحته للحروب و لقاء الأبطال و قتل أکابر الجاهلیة حتّی قال [صلی الله علیه و آله]: یوم الأحزاب: لَضَربةُ عَلِیّ[علیه السلام] خَیرٌ مِن عِبَادَةِ الثَّقَلَین».
منبع اهل تسنن: شرح المواقف (لعضد الدین الإیجی)، قاضی جرجانی، ج۸، ص۳۷۱.

۲. «أَخْبَرَنَا خَلَفُ بْنُ الْوَلِیدِ الأَزْدِیُّ، أَخْبَرَنَا إِسْرَائِیلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ حَارِثَةَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: لَمَّا کَانَ یَوْمُ بَدْرٍ وَ حَضَرَ الْبَأْسُ اتَّقَیْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ [وآله]وَ سَلَّمَ - وَ کَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ بَأْسًا یَوْمَئِذٍ، وَ مَا کَانَ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى الْمُشْرِکِینَ مِنْهُ.»؛ حارثه از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: روز بدر هنگامی که شدّت کار بالا گرفت همگی به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه آوردیم در حالیکه آن حضرت صلی الله علیه و آله در بدترین شرایط جنگی قرار داشت و احدی نزدیک‌تر از او به مشرکین نبود.
منابع اهل تسنن: طبقات الکبری، ابن سعد، ج۲، ص۲۳؛ غزوات الرسول و سراياه، ابن سعد، ص۲۳.

۳. چنانکه در تفسیر ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها﴾ آمده است، شمس «پیامبر صلی الله علیه و آله»و قمر «امیرمؤمنان علیه السلام» است:
جَمَاعَةٌ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ قَالَ: الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِینَهُمْ، قَالَ: قُلْتُ: ﴿الْقَمَرِ إِذا تَلاها﴾ قَالَ: ذَاکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین علیه السلام؛ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثاً»؛ از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ پرسیدم، فرمود: شمس رسول خدا صلی الله علیه و آله است به سبب حضرت خداوند عزوجل دین مردم را واضح ساخت. گفتم: [مقصود از] ﴿الْقَمَرِ إِذا تَلاها﴾ [چیست؟] ←

اگر می‌خواهید بدانید داستان امروز چقدر بزرگ است باید قدرت پیامبرﷺ و امیرمؤمنان علیه السلام را درک نمایید تا جلوهٔ قدرت امام حسین علیه السلام را نیز دریابید.[۱]۱۰•

صدای نالهٔ اُمّ سلمه در مدینه به هنگام شهادت ابا عبد اللّه علیه السلام

یک وقت مردم گوش دادند دیدند با صدای نالهٔ امّ سلمه، آرامش از مدینه برداشته شد. جمعیت دسته دسته،به سمت خانهٔ پیغمبرﷺ تا ببینند چه خبر است؟! چون به حکم قرآن: ﴿وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾[۲] اُمّ سلمه همسر پیغمبرﷺ مادر شماست و بر همهٔ مسلمانان، حقّ مادری دارد؛ این است که مهاجرین و انصار، و بزرگان دین همه به جانب درب خانه اُمّ سلمه هجوم آوردند که چه خبر است؟! رفتند بر درب حلقه زدند. رخصت داد وارد خانه شدند، گفتند: بی بی، چه خبر است؟! گفت: خبر این است که به خدا قسم! حسین علیه السلام سبط و ریحانهٔ رسول خداﷺ را کشتند! گفتند: از کجا خبر داری؟ حضرت اُمّ سلمه به حسب ظاهر در مدینه است و از همه جا منقطع است و راه رسیدنِ خبر، وجود ندارد! اُمّ سلمه فرمود: الآن سرم را به بستر نهاده و خوابیده بودم، یک وقت دیدم پیغمبرﷺ پا برهنه و سر برهنه کنار من ایستاده است! گفتم: یا رسول الله این چه حالی است؟! این چه حادثه و مصیبت عظمایی است که قلب عالم وجود را سر برهنه و پا برهنه کرده است؟! پیغمبر ژولیده، غبار آلوده، در

→

فرمود: آن امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ بعد از رسول خداﷺ آمد و رسول خداﷺ بر او به علم دمید. کافی، کلینی، ج۸، ص۵۰؛ تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم کوفی، ص۵۶۳؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۲۴۳: (با اختلاف در این عبارت: «و نقبه بالعلم نقبا»)؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۵، ص۳۳۳؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۶۷۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۶، ص۸۹؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۵، ص۵۸۵؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج۱۴، ص۲۹۵.

۱. رجوع شود به مجلس پنجم، ص۲۴۳، پاورقی۱.

۲. و همسران پیامبر، مادرانِ ایشانند. الأحزاب(۳۳): ۶.

قتلگاه بوده و از کنار بدن ابا عبد الله الحسین علیه السلام آمده بود. به آن حضرت گفتم: یا رسول الله چه خبر بود؟ فرمود: حسینم و اهل بیتش علیهم السلام را کشتند و اکنون از دفن ایشان فارغ شدم.

امّ سلمه می‌گوید: از خواب بیدار شدم و رفتم سراغ تربتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به من سپرده بود و فرموده بود: اُمّ سلمه هر وقت دیدی این خاک، خون شد، بدان حسین علیه السلام من کشته شده است، در خواب این‌چنین دیدم، در بیداری هم نگاه کردم و دیدم که دارد از این شیشه خون می‌جوشد، آنگاه اُمّ سلمه از خون آن شیشه برداشت و بر صورت خود مالید.[1] ۱۱•

---

۱. «أَخْبَرَنَا ابْنُ خُشَيْشٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجُعْفِيُّ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي غَوْثُ بْنُ مُبَارَكٍ الْخَثْعَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُوبْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخاً عَظِيماً عَالِياً مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَخَرَجْتُ يَتَوَجَّهُ بِي قَائِدِي إِلَى مَنْزِلِهَا، وَ أَقْبَلَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ إِلَيْهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُكِ تَصْرُخِينَ وَ تُغَوِّثِينَ فَلَمْ تُجِبْنِي؟ وَ أَقْبَلَتْ عَلَى النِّسْوَةِ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ قَالَتْ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنَنِي وَ ابْكِينَ مَعِي، فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سَيِّدُكُنَّ وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سِبْطُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ رَيْحَانَتُهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام. فَقِيلَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتِ ذَلِكِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمَنَامِ السَّاعَةَ شَعِثاً مَذْعُوراً، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ علیهم السلام الْيَوْمَ فَدَفَنْتُهُمْ، وَ السَّاعَةَ فَرَغْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ. قَالَتْ: فَقُمْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ أَنَا لَا أَكَادُ أَنْ أَعْقِلَ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَئِيلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: إِذَا صَارَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَماً فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ، وَ أَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: اجْعَلِي هَذِهِ التُّرْبَةَ فِي زُجَاجَةٍ- أَوْ قَالَ: فِي قَارُورَةٍ- وَ لْتَكُنْ عِنْدَكِ، فَإِذَا صَارَتْ دَماً عَبِيطاً فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام، فَرَأَيْتُ الْقَارُورَةَ الْآنَ وَ قَدْ صَارَتْ دَماً عَبِيطاً تَفُورُ. قَالَ: وَ أَخَذَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ فَلَطَخَتْ بِهِ وَجْهَهَا، وَ جَعَلَتْ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَأْتَماً وَ مَنَاحَةً عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَجَاءَتِ الرُّكْبَانُ بِخَبَرِهِ، وَ أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ. قَالَ عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ: قَالَ أَبِي: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَنْزِلَهُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، وَ ذَكَرْتُ لَهُ رِوَايَةَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: حَدَّثَنِيهِ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّهِ أُمِّ سَلَمَةَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فِي رِوَايَةِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْهُ قَالَ: فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَنَامِي أَغْبَرَ أَشْعَثَ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ، فَقَالَ لِي: أَ لَمْ تَعْلَمِي أَنِّي فَرَغْتُ مِنْ دَفْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ؟» ابن عباس گوید که: در آن بین ←

در خوابی که ابن عباس دید، پیامبر ﷺ به او فرمودند: من از طرف خدا مأموریت داشتم که در کربلا باشم تا خون حسینم و اصحابش ﷺ را گرفته و در این شیشه قرار دهم، اکنون این شیشه را نزد خدا می‌برم.[۱] ۱۲•

→

که من در منزلم خواب بودم ناگاه صدای فریادی عظیم و بلند از خانهٔ ام سلمه همسر پیامبر خدا ﷺ شنیدم. من خارج شدم و راهبر «عصاکش» من مرا به سوی منزل امّ سلمه برد، مرد و زن اهل مدینه هم به سوی خانه اش روی آوردند. وقتی من به ام سلمه رسیدم گفتم: ای امّ المؤمنین! تو را چه شده که فریاد می‌زنی و استغاثه می‌کنی!؟ او جواب مرا نگفت، متوجه زنان بنی هاشم شد و گفت: ای دختران عبد المطلب! مرا یاری کنید و همراه من گریه کنید، به خدا قسم آقای شما و سرور جوانان اهل بهشت کشته شده است. به خدا قسم سبط و ریحانهٔ پیامبر خدا، حسین ﷺ کشته شده است. به او گفتند: ای امّ المؤمنین! تو از کجا این خبر را فهمیدی؟ گفت: اکنون پیغمبر خدا ﷺ را در خواب دیدم که ژولیده مو و مضطرب بود. از آن حضرت سؤال کردم: این چه حالی است؟ فرمود: امروز پسرم حسین و اهل بیتش کشته شدند. من آنان را دفن کردم و الآن از دفنشان فراغت یافتم. امّ سلمه می‌گوید: من - از خواب- برخاستم و با حالتی مجنون وار داخل خانه شدم و دیدم تربت حسین ﷺ را که جبرئیل از کربلا آورد و گفت: هر وقت این تربت به خون تبدیل شد «بدان که» پسرت کشته شده است، آن تربت را پیامبر اسلام ﷺ به من داد و فرمود: این تربت را در میان شیشه‌ای بگذار و نزد خود نگاه‌دار، هنگامی که به خون تازه تبدیل شد حسین ﷺ شهید شده است. اکنون من آن شیشه را دیدم که خون تازه از آن می‌جوشد! امّ سلمه از آن خون برداشت و صورتش را به آن آغشته کرد، و آن روز را روز ماتم و نوحه بر امام حسین ﷺ قرار داد. پس سواران خبر او را «امام حسین ﷺ» آوردند و اینکه حسین ﷺ در همان روز به شهادت رسیده است. عمرو بن ثابت گوید: پدرم گفت: من بر امام باقر ﷺ در منزلش وارد شدم و از او دربارهٔ این حدیث پرسیدم و روایت سعید بن جبیر از عبداللّه بن عباس را برایش ذکر کردم، پس امام باقر ﷺ فرمود: عمر بن ابی سلمه این حدیث را از مادرش ام سلمه برایم نقل کرد و ابن عباس در روایت سعید ابن جبیر از او می‌گوید: من شب بعد، پیغمبر خدا ﷺ را در عالم خواب دیدم که غبار آلود و ژولیده مو بود، وقتی از این حالت جویا شدم فرمود: آیا نمی دانی اکنون از دفن حسین ﷺ و یارانش فراغت یافتم؟. امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۳۱؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

۱. «اِستَیقَظَ ابنُ عَبَّاسٍ مِن نَومِهِ فَاستَرجَعَ وَ قَالَ: قُتِلَ الحُسَینُ ﷺ وَاللَّهِ، فَقَالَ لَهُ أَصحَابُهُ: حَلَّاءَ [کَلَّا] [لِمَ] یَا بنَ عَبَّاسٍ، قَالَ: رَأَیتُ رَسُولَ اللَّهِ [ﷺ] فِي النَّومِ وَ مَعَهُ زُجَاجَةٌ مِن دَمٍ، فَقَالَ: أَلَا تَعلَمُ مَا صَنَعَت أُمَّتِي مِن بَعدِي؟ قَتَلُوا [إِبنَيَ] الحُسَینَ، وَ هَذَا دَمُهُ وَ دِمَاءُ [دَمُ] أَصحَابِهِ أَرفَعُهُ [أَرفَعُهُمَا] إِلَی اللَّهِ تَعَالَی.»؛ ابن ←

حضور پیغمبر ﷺ در کربلا از عصر تاسوعا تا غروب عاشورا

از اخبار و خواب‌های سید الشهداء ؑ این‌گونه استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ از عصر روز تاسوعا تا امروز نزدیک غروب در کربلا حضور داشته‌اند.[۱] [۱۳]• چرا که ما

→

عباس از خوابش بیدار شد و استرجاع بر زبان جاری نمود و گفت: به خدا قسم، حسین ؑ کشته شد، اصحابش در جوابش گفتند: (هرگز) چرا ابن عباس؟ گفت: من رسول خدا ﷺ را در عالم رؤیا دیدم در حالیکه شیشه‌ای از خون همراهش بود خطاب به من فرمود: آگاه باش، می‌دانی امّت من بعد از من چه کردند؟ فرزندم حسین ؑ را کشتند و این خون [مبارک] او و یارانش هست که من اینها نزد خدای متعال بالا می‌برم.

این روایت با اندکی تفاوت در عبارت در این منابع آمده است:

درّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی عاملی، ص۵۶۷.

منابع اهل تسنن: إحیاء علوم الدین، غزالی، ج۱۶، ص۱۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۳۷؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۸؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۸؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۵.

۱. [قَالَ الصَّادِقُ ؑ]: إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا قُتِلَ أَتَاهُمْ آتٍ وَ هُمْ فِي الْمُعَسْكَرِ فَصَرَخَ فَزُبِرَ فَقَالَ لَهُمْ: وَ كَيْفَ لَا أَصْرُخُ وَ رَسُولُ اللَّهِ قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَ يَنْظُرُ إِلَى حَرْبِكُمْ مَرَّةً وَ أَنَا أَخَافُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَهْلِكَ فِيهِمْ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَذَا إِنْسَانٌ مَجْنُونٌ [...] قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ هَذَا الصَّارِخُ؟ قَالَ ؑ: مَا نَرَاهُ إِلَّا جَبْرَئِيلَ، أَمَا إِنَّهُ لَوْ أُذِنَ لَهُ فِيهِمْ لَصَاحَ بِهِمْ صَيْحَةً يَخْطَفُ مِنْهَا أَرْوَاحَهُمْ مِنْ أَبْدَانِهِمْ إِلَى النَّارِ؟ وَ لَكِنْ أُمْهِلَ لَهُمْ ﴿لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ﴾»؛ هنگامی که امام حسین ؑ شهید شد شخصی در لشکرگاه آن گروه آمد و فریاد زد. وقتی از فریاد زدن او جلوگیری شد به آنان گفت: چگونه فریاد نزنم در صورتی که پیامبر ﷺ ایستاده، گاهی به زمین نگاه می‌کند و گاهی به جنگیدن شما نظر می‌نماید، من خائفم از اینکه پیغمبر خدا بر اهل زمین نفرین کند و من هم در میان آنان هلاک شوم. بعضی از آن گروه به دیگری می‌گفت: این شخص مجنون است ... راوی می‌گوید: به امام صادق ؑ گفتم: فدایت شوم، آن شخصی که فریاد زد که بود؟ حضرت فرمود: ما او را غیر از جبرئیل نمی‌بینیم، آیا نه چنین است که اگر به او اجازه داده می‌شد صیحه‌ای بر آنان می‌زد که روح آنان از بدن‌هاشان گرفته و داخل جهنم شود؟ ولی بدین جهت به آنان مهلت داده شد که زنده بمانند و گناهانشان زیاد شود و برای آنان عذابی دردناک است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۵۵۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۷۳.

باید تنها بر اساس اخبار و خواب‌های سید الشهداء علیه السلام سخن بگوییم، از جای دیگری خبر نداریم.

اگر این طور است، خدا می‌داند به پیغمبر صلی الله علیه و آله کنار نهر علقمه چه گذشته است! خدا می‌داند به پیغمبر صلی الله علیه و آله در کنار جنازهٔ علی اکبر علیه السلام چه گذشته است!

شام، شام غریبان است، همه خسته و افسرده و منقلب هستید. فقط خواستم، یک نویدی از عظمت سید الشهداء علیه السلام به شما بدهم. امشب شما راحت استراحت کنید. امشب من شما را خسته نمی‌کنم، معطّل نمی‌کنم. امشب باید ملاحظه کرد. چون شما مردم امروز از این حسینیه به آن حسینیه دویدید، خسته شده‌اید. امّا زینب کبری علیها السلام امروز هزاران مرتبه در بیابان نینوا دویده است.[۱۴] امشب هم تا به صبح خواب به چشمانش راه نمی‌برد،[۱۵] شما مردم بروید در بستر ناز بیارامید. امّا امشب یک بدنی روی خاک‌های بیابان نینوا، آرمیده است.

ای عزاداران، ای مصیبت زدگان، ای سیل یتیمان، امشب خاک یتیمی بر سر شما مردم پاشیده شده است. یا ابا عبدالله عدّه‌ای از غلامان تو، کنیزان تو، از اول این ماه هر شب از این حسینیه به آن حسینیه به نام تو زانو به زمین زدند. امشب شبی است که باید همه از کیسهٔ تو، بهره‌ای از فتوّتت بگیرند و بروند.

دریای رحمت امام حسین علیه السلام پاک کنندهٔ آلودگی‌ها

الآن هر کس پای منبر من است، از مرد و زن و پیر و جوان توبه کند، رو به خدا آورد و از هر عمل زشتی که داشته برگردد. مگر به این آسانی است؟ بله به این آسانی است. الآن یک توجهی به خدا کن، هرچند آلودگی داری، غصّه نخور. چرا که دریای رحمت، ابا عبد الله الحسین علیه السلام است و او به یک نظر همه را پاکیزه می‌کند. ای مردها کاری کنید که وقتی امشب از درب این حسینیه بیرون رفتید امیرمؤمنان علی علیه السلام با شما مصافحه کند. شما خواهران امشب خود را پاک کنید و وقت رفتن از حضرت زهرا علیها السلام که با موی پریشان ایستاده است، مزدتان را بگیرید و بروید.

حالت تجرّد زینب کبری علیها السلام و مشاهدهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در قتلگاه

حالا یک کلمه مصیبت بخوانم: از آسمان خون بارید،[۱۶][1] از زمین زیر هر سنگ، خون تازه جوشید،[۱۷][2] پیغمبر صلی الله علیه و آله سر برهنه شد. مصیبتش رسول خاتم صلی الله علیه و آله را

---

۱. امام رضا علیه السلام فرمودند: «يَا ابْنَ شَبِيبٍ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام: أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّيَ الْحُسَيْنُ علیه السلام أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً وَ تُرَاباً أَحْمَر...»؛ ای پسر شبیب پدرم از پدرش از جدّش برایم باز گفت که چون جدّم حسین علیه السلام کشته شد آسمان خون و خاک سرخ بارید. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۲٦۸؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص۲۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۸٦.

همچنین: «حدثتني [عَنْ] نَضْرَةَ الْأَزْدِيَّةِ قَالَتْ: لَمَّا [أَنْ] قُتِلَ الْحُسَيْنُ بنُ عَلِيٍ علیه السلام مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً فَأَصْبَحَت خيامنا [جرارنا] وَ كُلُّ شَيْءٍ منا [لَنَا] ملئ دم»؛ نضرة ازدیه گوید: هنگامی که حسین بن علی[علیه السلام] کشته شد آسمان خون بارید و ظرفهای آب و همهٔ وسایلمان پُر از خون شد. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱٦٦ به این عبارت: (محمد بن یوسف، باسناده، عن نصرة الأزدیة، أنها قالت: لما قتل الحسین بن علي علیه السلام مطرت السماء دما، و أصبح کل شيء لنا ملآنا دما)؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤۳۱: (فأصبحت و کل شِيء لنأمل ء دم)؛ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهرآشوب، ج۳، ص۲۱۲: (عن أم سلیم قالت: لما قتل الحسین علیه السلام مطرت السماء مطراً کالدّم احمرّت منه البیوت و الحیطان و روي قریباً من ذلك في الإبانة)؛ در النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص٥٦۸: (فأصبحنا و حبابنا و جرارنا مملوءة دما).

منابع اهل تسنن: طبقات الکبری، ابن سعد [الجزء المتمم: الطبقة الخامسة في من قبض رسول الله و هم أحداث الأسنان] ج۱، ص٥۰٥؛ الثقات، ابن حبان، ج٥، ص٤۸۷: (... فأصبح جرارنا و کل شيء لنا ملأی دما)؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۷: (فأصبحت و کل شيء لنا ملآن دماء و في حدیث البیهقي ملأ)؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۸: (فأصبحت و کل شيء ملآن دما)؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۳: (فأصبحت و کل شيء لنا ملآن دما)؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲: (مطرت السماء ماء ، فأصبحت وکل شئ لنا ملآن دما)؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦؛ المحاضرات، سیوطی، ص۷۹: (فأصبحت خیامنا و کل شيء منا ملاء دم)؛ مواهب اللدنیه، قسطلانی،ج۳، ص۱۳۹.

۲. «عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَرْسَلَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِلَى ابْنِ رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ: هَلْ كَانَ فِي قَتْلِ الْحُسَيْنِ[علیه السلام] عَلَامَةٌ؟ قَالَ (ابْنُ رَأْسِ الْجَالُوتِ): مَا كُشِفَ يَوْمَئِذٍ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ ←

پا برهنه کرد! خدایا این مصیبت، دو عالم را در هم شکاند، با دل زینب علیها السلام چه کرد؟! وقتی زینب کبری علیها السلام آمد و بالای بلندی ایستاد آن چنان مضطرّ شد[۱۸]• که ناگهان پرده از مقابل نظر دختر زهرا علیها السلام کنار رفت، اینجا بود که زینب علیها السلام ملکوتی و مجرّد شد. عصر روز عاشورا برای زینب کبری علیها السلام حال تجرّد رخ داد، روح آن مخدّره علیها السلام در آخرین درجهٔ صفا قرار داشت، یک نگاهی به گودال قتلگاه نمود، دید جدّش با سر برهنه ایستاده است.(۱) همان جا دست‌ها را روی سر گذاشت و فرمود: «یَا مُحَمَّدَاه

عَبِيطٌ»؛ عمر بن محمد از پدرش نقل نموده که: عبد الملک (کسی را) به سوی پسر رأس الجالوت (از بزرگان یهود و از نوادگان حضرت داوود علیه السلام) فرستاد و از او پرسید که آیا هنگام کشته شدن حسین بن علی[علیه السلام] نشانه‌ای اتفاق افتاد؟ پسر رأس الجالوت جواب داد: هیچ سنگی در آن روز برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون تازه بود.

منابع اهل تسنن: طبقات الکبری، (القسم المتمم لتابعي أهل المدينة و من بعدهم)، ابن سعد، ص۱۶۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر ، ج۱٤، ص۲۳۰؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص٤٤۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج۷، ص۱۵۰؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱٦.

۱. «حِينَ وَقَفَت [زينب علیها السلام] عَلَى أَخِيهَا الحُسَينِ علیه السلام فِي مَصرَعِهِ، كُشِفَ عَن بَصَرِهَا، فَرَأَت رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَاقِفاً فِي المَعرِكَةِ، وَ قَد قَبَضَ عَلَى كَرِيمَتِهِ الشَّرِيفَةِ، وَ دُمُوعُهُ تَجرِي عَلَى خَدَّيهِ، فَنَادَت: يَا جَدَّاهُ! يَا رَسُولَ اللّهِ! هَذَا حُسَينُكَ بِالعَرَاءِ (إِلَى آخِرِهِ)، هَكَذَا نَقَلَ بَعضُ المُتَبَحِّرِينَ، وَ لِهَذَا الخَبَرِ مُؤَيِّدَاتٌ: (مِنهَا): مَا فِي البِحَارِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام [...] (وَ مِنهَا): خَبَرُ الطَّرمَّاحِ المَنقُولِ عَن أَبِي مِخنَفٍ فِي المَقتَلِ، وَ نَقَلَهُ السَّيِّدُ الجَزَائِرِيُّ فِي الأَنوَارِ النُّعمَانِيَّةِ، وَ الرَّضِيُّ القَزوِينِيُّ فِي بَيتِ الأَحزَانِ»؛ حضرت زینب علیها السلام هنگامی که روز عاشورا در مقتل سیّد الشهدا علیه السلام ایستاد پرده از چشمان حضرتش کنار رفت دید جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله در وسط میدان جنگ ایستاده در حالیکه برادرش در دامان جدّش جان باخته و اشک‌های جدّش بر گونه‌های برادرش می‌ریزد، پس فریاد زد: یا جدّاه، یا رسول الله، این حسین توست که در میدان روی زمین افتاده است ... تا آخر جملاتی که حضرت علیها السلام فرمود. بعضی از متبحّرین مقتل، اینگونه نقل کرده‌اند البته این نقل، چندین مؤیّد هم دارد:

اول: روایتی از امام صادق علیه السلام که در بحار الانوار [ج٤۵، ص۱۷۳ (رجوع شود به ص۳۰ پاورقی۱)] آمده است. دوم: روایت طَرِمّاح که ابی مخنف در مقتل خویش نقل کرده و آورده است، همچنین سیّد جزائری رحمه الله در انوار نعمانیه و رضیّ قزوینی رحمه الله در بیت الاحزان نقل کرده‌اند. زینب الکبری، علامه نقدی، ص۱۰۷- ۱۰۸.

صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ [...] يَا مُحَمَّدَاه هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ».[1] ۱۹•

این کشتهٔ فتاده به هامون، حسین توست
وین صید دست و پا زده در خون، حسین توست

---

۱. «قَالَ الرَّاوِي: ثُمَّ أَخْرَجَ النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَ أَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الذِّلَّةِ وَ قُلْنَ: بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ ﷺ، فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةُ إِلَى الْقَتْلَى صِحْنَ وَ ضَرَبْنَ وُجُوهَهُنَّ، قَالَ: فَوَ اللَّهِ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ ﷺ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ ﷺ وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَئِيبٍ: «يَا مُحَمَّدَاهْ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا الْحُسَيْنُ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ إِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَ إِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ إِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهْ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، وَا حُزْنَاهْ وَا كَرْبَاهْ، الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهْ هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا» ... قَالَ الرَّاوِي: فَأَبْكَتْ وَ اللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ ... قَالَ الرَّاوِي: ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنِ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ ﷺ فَيُوَاطِئَ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ وَ صَدْرَه؟ ...»؛ راوی گوید: سپس زنان را از خیمه بیرون کردند و آتش را در خیمه شعله ور نمودند. زنان سر و پا برهنه، جامه ربوده شده و شیون کنان بیرون آمدند، اسیر شده در خواریِ اسارت راه می‌رفتند و می‌گفتند: به حقّ خدا، ما را از قتلگاه امام حسین ﷺ عبور بدهید! هنگامی که نگاه بانوان به کشته شدگان رسید صیحه زدند و صورت‌هایشان لطمه زدند و زخم کردند. راوی گوید: به خدا قسم (این صحنه) فراموشم نمی‌شود که حضرت زینب دختر علیّ ﷺ بر امام حسین ﷺ گریه و زاری و نوحه می‌کرد و با صدایی غمنده و قلبی دلخراش صدا می‌زد و می‌گفت: ای محمد ﷺ، فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند؛ این حسین ﷺ است که به خون‌ها آغشته شده و اعضایش چاک چاک است، و دخترانت را به اسیری می‌برند، شکایت را به خدا می‌کنم و به محمد مصطفی ﷺ و علیّ مرتضی ﷺ و فاطمهٔ زهرا ﷺ و حمزهٔ سید الشهدا ﷺ؛ ای محمد ﷺ! این حسین ﷺ است که در میدان (دشت بی درخت نینوا) افتاده است و باد صبا بر بدن مطهرش خاک می‌پاشد، کشتهٔ فرزندان زنان فاحشه است، آه چه اندوه و غمی! (گویا) جدّم رسول خدا ﷺ امروز رحلت نموده است. ای یاران محمد ﷺ، اینها فرزندان مصطفی ﷺ هستند که آنها را همچون اسیران می‌کشانند... راوی گوید: به خدا قسم، حضرت زینب ﷺ دوست و دشمن را به گریه درآورد... راوی گفت: آنگاه عمر بن سعد در میان سربازانش صدا زد و گفت: کیست که دربارهٔ امام حسین ﷺ داوطلب شود و با اسب پشت و سینهٔ او را لگدمال کند؟ لهوف، سید ابن طاووس، ص۱۳۲-۱۳۵.

روضه خوانی زینب کبری علیها السلام در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله

پرده از مقابل چشمان زینب کبری علیها السلام کنار رفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید. دیگر سخن دل سوزی به پیغمبر صلی الله علیه و آله نگفت، مگر وقتی که از شام برگشت، کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، کاری کرد که در و دیوار حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله به لرزه آمد! دو جانب در را گرفته و فریاد بر آورد: «يَا جَدَّاه! إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِيَ الْحُسَيْنَ علیه السلام»[1] ای جدّ بزرگوار! من خبر شهادت برادرم حسین علیه السلام را برای تو آورده‌ام. و همچنان گریه می‌کرد و اشک دیدگانش خشک نشده و باز نمی‌ایستاد و از گریه و ناله با صدای بلند آرام نمی‌شد، دستش را زیر چادرش بُرد و یک پیراهن خونین را روی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت.[2] ۲۰.

باسمك الأعظم الأجلّ الأكرم يا الله.

---

۱. «قَالَ الرَّاوِي: وَ أَمَّا زَيْنَبُ [فإنّها] فَأَخَذَتْ بِعِضَادَتَيْ [بِعِضَادَةِ] بَابِ الْمَسْجِدِ وَ نَادَتْ [وَ قَالَت]: يَا جَدَّاهْ إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِيَ الْحُسَيْنَ وَ هِيَ مَعَ ذَلِكَ لَا تَجِفُّ لَهَا عَبْرَةٌ وَ لَا تَقْتُرُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كُلَّمَا نَظَرَتْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ تَجَدَّدَ حُزْنُهَا وَ زَادَ وَجْدُهَا.»؛ راوی گوید: حضرت زینب علیها السلام چون به درِ مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، دو طرف در را گرفت و با صدای بلند عرضه داشت: ای جدّ بزرگوار! همانا برادرم حسین علیه السلام را کشتند و من خبر شهادت او را برای تو آورده‌ام، و همچنان گریه می‌کرد و از گریه کردن با صدای بلند آرام نمی‌شد و هر وقت نگاهش به امام سجاد علیه السلام می‌افتاد حُزنش تازه و مصیبتش زیاده می‌گشت. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۹۸؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۲۴؛ تذكرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۴۲۵؛ مقتل أبی مخنف (المشهور)، ص۱۴۳؛ منتخب، طریحی، ج۲، ص۵۰۱؛ الدمعة السّاكبة، بهبهانی، ج۵، ص۱۶۱؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۵۲۸؛ ترجمه اسرار الشهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۸۰۶؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۰۹.

۲. در بعضی کتب معتبره نقل شده که چون حضرت زینب علیها السلام از سفر اسیری شام به مدینه مراجعت نمود و وارد روضهٔ منوّرهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله گردید، عرض کرد: «يَا جَدَّاهْ إِنِّي نَاعِيَةٌ أَخِيَ الْحُسَيْنَ إِلَيْكَ»؛ یعنی من خبر مرگ برادرم حسین علیه السلام را برای تو آورده‌ام، بعد هم دست زیر چادر برد و پیراهن پاره‌ای بیرون آورد و روی قبر شریف افکند و عرض کرد: «این یادگار حسین تو است که آورده‌ام».

ولکن در حقیقت و واقع، پیراهن [امام] حسین علیه السلام در نزد مادرش زهرا علیها السلام است و در روز قیامت برای شفاعت خود، آن پیراهن را روی دست می‌گیرد. منهاج الدموع، قرنی گلپایگانی، ص۳۳۹.

بار الها، به آل عصمت، ما را بیامرز. عواقب امور ما را ختم به خیر بفرما. خدایا امشب حاضرین در این مجلس را از مرد و زن، پیر و جوان، با حوائج برآورده شده از این حسینیه بیرون بفرست. خدایا اعمال نا لایق ما را مورد نظر و رضایت حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه قرار بده. اموات ما را غریق رحمت بفرما.

«اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الحُجَّةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُكَ عَليهِ وَ عَلَى آبائِه فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ عَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً».

پی نوشت:

۱. سَعْدٌ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ سُلَيْمَانَ عَنْ عُثَيْمِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ الدُّهْنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُحْدِثْ إِلَيْنَا فِي أَمْرِكَ حَدَثاً بَعْدَ يَوْمِ الْوَلَايَةِ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ مَوْلَايَ مُقِرٌّ لَكَ بِذَلِكَ وَ قَدْ سَلَّمْتُ عَلَيْكَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ وَارِثُهُ وَ خَلِيفَتُهُ فِي أَهْلِهِ وَ نِسَائِهِ وَ لَمْ يَحُلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ذَلِكَ وَ صَارَ مِيرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَيْكَ وَ أَمْرُ نِسَائِهِ وَ لَمْ يُخْبِرْنَا بِأَنَّكَ خَلِيفَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَا جَرَمَ لَنَا فِي ذَلِكَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ وَ لَا ذَنْبَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ﷺ: إِنْ أَرَيْتُكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يُخْبِرَكَ بِأَنِّي أَوْلَى بِالْمَجْلِسِ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَنَحَّ عَنْهُ كَفَرْتَ، فَمَا تَقُولُ؟ فَقَالَ: إِنْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يُخْبِرَنِي بِبَعْضِ هَذَا اكْتَفَيْتُ بِهِ، قَالَ: فَوَافِنِي إِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ، قَالَ: فَرَجَعَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَ أَخْرَجَهُ إِلَى مَسْجِدِ قُبَا فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي الْقِبْلَةِ، فَقَالَ: يَا عَتِيقُ وَثَبْتَ عَلَى عَلِيٍّ ﷺ وَ جَلَسْتَ مَجْلِسَ النُّبُوَّةِ وَ قَدْ تَقَدَّمْتَ إِلَيْكَ فِي ذَلِكَ فَانْزِعْ هَذَا السِّرْبَالَ الَّذِي تَسَرْبَلْتَهُ فَخَلِّهِ لِعَلِيٍّ ﷺ وَ إِلَّا فَمَوْعِدُكَ النَّارُ، قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ فَأَخْرَجَهُ فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُمَا وَ انْطَلَقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ إِلَى سَلْمَانَ فَقَالَ لَهُ: يَا سَلْمَانُ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْأَمْرِ كَذَا وَ كَذَا؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: لَيَشْهَرَنَّ بِكَ وَ لَيُبْدِينَّهُ إِلَى صَاحِبِهِ وَ لَيُخْبِرَنَّهُ بِالْخَبَرِ، فَضَحِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ قَالَ: أَمَا إِنْ يُخْبِرْ صَاحِبَهُ فَسَيَفْعَلُ ثُمَّ لَا وَ اللَّهِ لَا يَذْكُرَانِهِ أَبَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هُمَا أَنْظَرُ لِأَنْفُسِهِمَا مِنْ ذَلِكَ، فَلَقِيَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ فَقَالَ: إِنَّ عَلِيّاً ﷺ أَتَى كَذَا وَ كَذَا وَ صَنَعَ كَذَا وَ كَذَا وَ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَذَا وَ كَذَا، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: وَيْلَكَ مَا أَقَلَّ عَقْلَكَ، فَوَ اللَّهِ مَا أَنْتَ فِيهِ السَّاعَةَ إِلَّا مِنْ بَعْضِ سِحْرِ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، قَدْ نَسِيتَ سِحْرَ بَنِي هَاشِمٍ وَ مِنْ أَيْنَ يَرْجِعُ مُحَمَّدٌ وَ لَا يَرْجِعُ مَنْ مَاتَ، إِنَّ مَا أَنْتَ فِيهِ أَعْظَمُ مِنْ سِحْرِ بَنِي هَاشِمٍ فَتَقَلَّدْ هَذَا السِّرْبَالَ وَ مُرَّ فِيهِ.»؛ معاوية بن عمار دهنی از امام صادق نقل کرده که حضرت فرمودند: ابوبکر بر حضرت علی ﷺ وارد شد و خطاب به حضرت گفت: همانا رسول خدا ﷺ، بعد از روز ولایت (غدیر) چیز تازه‌ای را برایمان در امر خلافتت احداث نفرموده و من شهادت می‌دهم که تو مولای من هستی و بدین مسأله اقرار می‌کنم، من در زمان حیات رسول خدا ﷺ به تو به "امیر المؤمنین" سلام کردم [یعنی السلام علیک یا امیر المؤمنین گفتم]، و رسول خدا ﷺ به ما خبر داده که همانا تو جانشین، وارث و خلیفهٔ پیغمبر ﷺ در اهل بیتش و زنانش هستی و میان تو و آن حائلی نشده است، و میراث رسول خدا ﷺ نزد تو و امر زنانش در دست توست؛ ولی پیامبر ﷺ به ما خبر نداد که تو خلیفهٔ (بلا فصل) او هستی، و ناچار برای ما در امر خلافت چیزی است که میان ما و توست، و میان ما و خدای عزّوجلّ هم گناهی نیست! حضرت علی ﷺ فرمود: اگر من رسول خدا ﷺ را به تو نشان بدهم و ایشان بفرمایند که من اولی و

شایسته‌تر از هرکس به کرسی خلافتم و اینکه اگر تو از انجمن (خلافت) بازنگردی کافر هستی؛ (اگر من این کار بکنم) چه می‌گویی؟ ابوبکر گفت: اگر من رسول خدا ﷺ را دیدم و ایشان حتی بخشی از اینها را هم فرمودند به همان فرمایش کمِ ایشان اکتفا می‌کنم و از کرسی خلافت پایین می‌آیم! حضرت ﷺ فرمود: هرگاه نماز مغرب را خواندی نزد من آی، گوید: ابوبکر بعد از مغرب نزد حضرت برگشت حضرت هم دستش را گرفته او را به سوی مسجد قبا بیرون آورد ناگهان دیدند که رسول خدا ﷺ در قبله (محراب) نشسته است، پیغمبر ﷺ فرمود: ای بندهٔ آزاد شدهٔ (خشن)، بر علیه حضرت علی ﷺ جهیدی (حقّش را غصب کردی) و در جایگاه پیغمبری (خلافت) نشستی و تو در این مطلب به خودت پیشی گرفته‌ای بنابراین این جامه‌ای که پوشیده‌ای بیرون بیاور و آن را به حضرت علی ﷺ تحویل بده و گرنه وعده‌گاهت آتش جهنم است. گوید: آنگاه حضرت علی ﷺ دست ابوبکر را گرفته و از محضر پیامبر ﷺ خارج نمود، پیغمبر ﷺ هم از کنار ایشان برخاست (و رفت). امیر المؤمنین ﷺ نزد سلمان آمد و خطاب به او فرمود: ای سلمان، آیا نمی‌دانی که از امر، این چنین و آن چنین بود (داستان پیغمبر ﷺ)؟ سلمان عرض نمود: هرآینه ابوبکر به تو شمشیر می‌کشد (مطلب را آشکار می‌سازد) و به رفیقش باز می‌گوید و این خبر را به او می‌رساند، امیر المؤمنین ﷺ خندید و فرمود: بدان که اگر به رفیقش خبر دهد به زودی انجام می‌دهد، نه به خدا قسم آن دو امر خلافت را تا روز قیامت یاد نمی‌کنند (به هیچ وجه تحویل صاحبش نمی‌دهند) و این امر را برای خودشان می‌خواهند. ابوبکر با عمر ملاقات کرد و به او گفت: علی ﷺ امروز این کار و آن کار کرد و این چنین و آن چنین انجام داد و به رسول خدا فلان و بهمان گفت، عمر به او گفت: وای بر تو ابوبکر، چه قدر عقلت کم است، به خدا قسم تو در آن لحظه که پیامبر ﷺ را دیدی در پاره‌ای از سحر فرزند ابیطالب بودی، گویی تو سحر بنی هاشم را از یاد برده‌ای، و از کجا محمد ﷺ برمی‌گردد و کسیکه مرده چطور به این دنیا برمی‌گردد؟ آنچه تو در آن بودی از بزرگترین سحرهای بنی هاشم است، پس این جامه را قلادهٔ خود نما و در آن گذر کن. اختصاص، شیخ مفید، ص۲۷۲ - ۲۷۳؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص٦؛ تفسیر البرهان، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص٦٣٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص٦١٥ و ج٤١، ص۲۲۸.

و با اختلاف اندک: بصائر الدرجات، ج۱، ص۲۷۸.

و برای تحقیق بیشتر رجوع شود به: الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج۲، ص۸۰۷ - ۸۰۸؛ إرشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص٢٦٤، الهدایة الکبری، خصیبی، ص۱۰۲.تفسیر البرهان، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص٣٥٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۹، ص۳۵.

همچنین: ثم لقي أمير المؤمنين عليه السّلام بعد هذا الفعل بأيام أحد القوم فناشده اللّه و ذكره بأيام اللّه و قال له: هل لك ان أجمع بينك و بين رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حتى يأمرك و ينهاك؟. فقال له: نعم!. فخرجا إلى مسجد (قبا) فأراه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قاعدا فيه فقال له: يا (فلان) على هذا عاهدتموني به في (تسليم الأمر إلى علي و هو أمير المؤمنين). فرجع و قد همّ بتسليم الأمر إليه، فمنعه

صاحبه من ذلك، فقال: هذا سحر مبين معروف من سحر بني هاشم.»؛ پس از ایـن جریـان، بـه فاصلهٔ چند روزی، علی‌ؑ با یکی از آن گروه (یعنی ابو بکـر) برخـورد نمـود، او را بـه خـدا قـسم داد و یـادآور نعمت‌های خدا کرد و فرمود: آیا مایلی که همین حالا تو را با پیغمبـرﷺ در یـک جـا جمـع کـنم تـا آن حضرت تو را امر و نهی کند؟! گفت: آری، پس با یکدیگر به سوی مسجد قبـا رفتنـد و علـی‌ؑ پیغمبـر اکرمﷺ را در حالی که در مسجد قبا نشسته بود به او نشان داد. رسول خداﷺ خطاب به ابـوبکر فرمـود: ای فلان! دربارهٔ تسلیم امر خلافت به علی -که امیر المؤمنین است- اینطور با من عهد و پیمان بـستید؟! (ابو بکر) برگشت در حالیکه تصمیم بر تسلیم امر خلافت به علی‌ؑ داشـت، ولـی رفیـق او (کـه عمـر باشد) او را از این تصمیم منع کرد و گفت: این عمل، سحر آشکار و معروفـی از سـحرهای بنـی هاشـم است. اثبات الوصیه، مسعودی، ص١٤٦.

۲. لرزش زمین به نقل کاشفی و عبد اللطیف بن علی بیرجندی

روایتی هست که چون امام حسین‌ؑ بـر زمـین کـربلا افتـاد زمـین بـه لـرزه در آمـد و غریـو از آسـمان برآمده... در این حال [که امام‌ؑ به شهادت رسید] غلغله در صوامع ملکوت افتاد، ولوله از اهل حظـایر جبروت برآمد. آفتاب عالم افروز از تاب بازایستاد و ماه جهان‌آرای، در چـاه محـاق افتـاد زهـره بـرای دل زهرا دست از طرب بازداشـت، کیـوان بـر بـالای هفـت ایـوان اتّفـاق مـصیبت‌زدگـان را لـوای تعزیـت برافراشت. فرشتگان در جوف هوا ناله برداشتند، جنّیان از نواحی کربلا به گریه درآمدند، آسمان دامـن از خون پر گردانید، زمین از غضب الهی بر خویش بلرزید و مرغان هوا از آشیانها متفرّق شده نعـرهٔ غـراب البین برکشیدند. ماهیان دریا از آب بیرون آمده بر خاک‌خواری می‌طپیدند، دریاها موج حـسرت بـه اوج فلک رسانیدند کوهها به صدای دردآمیز و نوای محنـت‌انگیـز بنالیدنـد. آواز گریـه از جوانـب و اطـراف برخاست کس نمی‌دانست که آن فغان کیست و آن تعزیت چیست. روضـة الـشهدا، کاشـفی [م. ۹۱۰] ص٤٣٧ – ٤٣٩؛ فضائل و مناقب اهل بیتؑ، عبداللطیف* بیرجندی، [م. ۹۲۱] ص٤٨١.

* الشیخ عبد اللطیف بن شمس الدین علي الـواعظ البیرجنـدي المتـوفی بعـد سـنة ۹۱۷ كان من علماء عصره خطیبٌ متكلّمٌ محققٌ مؤلّـفٌ مـن أشـهر مؤلّفاتـه كتـاب قصص الأنبیاء شرع بتألیفه في شوال سـنة ۹۱۷ مرتـب علـی أبـواب ویختلـف عـدد الأبواب مع اختلاف النـسخ. مـستدركات اعیـان الـشیعه، سـید حـسن امـین، ج۳، ص۱۳۳.

لرزش زمین به نقل قندوزی از ابومخنف:

«قَالَ أَبومِخنَفٍ: ... وَ عَلَاهُ عَلَى الْقَنَاةِ كَبَّرَ وَ كَبَّـرَ الْعَـسْكَرُ ثَـلَاثَ تَكْبِيـرَاتٍ وَتَزَلْزَلَـتِ الْأَرْضُ و أَظلَمَـتِ الدُّنْيَا وأَمطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً عَبِيطاً وَ يُنَادَى فِي السَّمَاءِ: قُتِلَ وَ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْـنِ أَبِـي طَالِـبٍ قُتِـلَ وَ اللَّهِ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ قُتِلَ الْأَسَدُ الْبَاسِلُ وَ كَهفُ الْأَرَامِلِ.»؛ ابومخنف گوید: ... [چون شمر ملعـون سـر از بدن امام‌ؑ جدا نمود] و آن را بر نیزه بلند کرد تکبیر گفـت و لـشگر کفـر همـراه او سـه مرتبـه تکبیـر

گفتند. در این هنگام زمین شروع به لرزیدن کرد و دنیا تاریک شد و از آسمان خون تازه بارید و منـادی از آسمان ندا داد: بخدا قسم حسین بن علی بن ابی طالب﵇ کشته شد، بخدا قسم امام فرزنـد امـام کـشته شد، شیر شجاع و دلاور و پناهگاه بی‌نوایان کشته شد. ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص٤.

لرزش زمین به نقل اسرار الشهاده و علامه بیرجندی

«إنَّ الشِّمرَ الْكَافِرَ لَمَا شَالَ الرَّأْسَ الشَّرِيفَ فِي رُمْحٍ طَوِيلٍ قَائِلاً: وَ اللَّهِ قَدْ أَبَنْتُ رَأْسَكَ وَ أَعْلَـمُ أَنَّـكَ ابْـنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خَيْرُ النَّاسِ جَدّاً وَ أَباً وَ أُمّاً وَ خَالاً وَ عَمّاً وَ كَبَّـرَ هَـذَا الْكَـافِرُ وَ كَبَّـرَ الْعَسْكَرُ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ وَ أَظْلَمَتِ السَّمَاوَاتُ وَ قَطَرَ السَّمَاءُ دَماً وَ نَادَى مُنَـادٍ مِـنَ الـسَّمَاءِ: قُتِلَ وَ اللَّهِ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَخُو الْإِمَامِ قُتِلَ وَ اللَّهِ الْهُمَامُ ابْنُ الْهُمَامِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْـنِ أَبِـي طَالِـبٍ.»؛ شمر کافر چون رأس شریف سید الشهدا﵇ را بر روی نیزه‌ای بلند قرار داد، گفت: به خدا قـسم سـرت را از بدن جدا نمودم در حالیکه می‌دانستم تو پسر دختر رسول خدا ﷺ هستی و بر تمامی مردمان از جهـت جدّ و پدر و مادر و دایی و عمو برتری داری. و آن کافر صدا به تکبیر بلند نموده و لـشکریانش سـه مرتبـه تکبیر گفتند، آنگاه زمین لرزید و آسمان ها تیره و تار شد و از آسمان باران خون بارید و منـادی از آسـمان ندا سر داد که: به خدا قسم امام، فرزند امام، برادر امام، کشته شد. بخدا قسم حـسین بـن علـی بـن ابـی طالب﵇ آن پادشاه بلند مرتبه (و دلیر و بخشنده) فرزند پادشاه بلند مرتبه (و دلیر و بخشنده) کـشته شـد. أسرار الشّهادة، فقیه و اصـولی مـدقق علامـه دربنـدی، ص٤٢٩؛ کبریـت احمـر، علامـه بیرجنـدی، ص٤٨٧- ٤٨٨: (عبارت کبریت احمر اینچنین است: «در آثار صحیحه از طـرف عامـه و خاصـه وارد است که چون شمر لعین، سر مطهر سید الشهدا را بر نیزه بلندی زد، گفت: قـد أبنـت رأسـك و [أعلـم] أنك ابن بنت رسول اللّه و خیر النّاس جدّاً و أباً و أمّاً و خالاً و عمّاً. دو تکبیر گفت و بـه موافقـت او همـهٔ لشکر یکباره تکبیر گفتند. سه مرتبه زمین به زلزله آمد و هوا تاریک شد و از آسمان خون بارید. منـادی از آسمان ندا کرد: «قتل و اللّه الإمام ابن الإمام أخو الإمام، قتل و اللّه الهمام ابن الهمام الحـسین بـن علـيّ بن أبي طالب﵇». سپس غبار شدیدی بلند شد، در نهایت تاریکی و بادی سرخ وزیدن گرفت که گمـان کردند عذاب نازل شد و بعد از یک ساعت منجلی شد».)

۳. همچنین امام سجّاد﵇ خطاب به عبیدالله فرزند قمر بنـی هاشـم، فرمودنـد: «لَا يَـوْمَ كَيَـوْمِ الْحُـسَيْنِ﵇ ازْدَلَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلٌّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُـوَ بِاللَّـهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْياً وَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً»؛ هیچ روزی چون روز حـضرت حـسین﵇ نباشـد [که] سی هزار مرد که گمان می‌کردند از این امتّند دور او را گرفتند و هر کدام بکـشتن او بـه خـدا تقـرب می‌جست (برای رضای خدا وتقرب به خدا) در حالی که سیدالشهداء﵇ خدا را به آنهـا یـادآور مـی‌شـد ولی پند نمی‌گرفتند تا اینکه او را از روی ظلم و عدوان کشتند. مقتـل الحـسین﵇، أبـو مخنـف الأزدی، ص١٧٦؛ امالی، شیخ صدوق، ص٥٤٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٢٢، ص٢٧٤.

٤. مختصری از مقتل قمر بنی هاشم ابا الفضل العباس عليه السلام:

«إنّ العبّاس بن عليّ عليه السلام كان حامل لواء أخيه الحسين عليه السلام، فلمّا رأى جميع عسكر الحسين عليه السلام قتلوا و إخوانه و بنو عمّه بكى و أنّ [و] إلى لقاء ربّه اشتاق و حنّ، فحمل الرّاية، و جاء نحو أخيه الحسين عليه السلام، و قال: يا أخي! هل رخصة؟ فبكى الحسين عليه السلام بكاءً شديداً، حتّى ابتلّت لحيته المباركة بالدّموع، ثمّ قال: يا أخي! كنت العلامة من عسكري و مجمع عددنا، فإذا أنت غدوت يؤول جمعنا إلى الشّتات، و عمارتنا تنبعث إلى الخراب. فقال العبّاس عليه السلام: فداك روح أخيك يا سيّدي، قد ضاق صدري من حياة الدّنيا، و أريد أخذ الثّار من هؤلاء المنافقين، فقال الحسين عليه السلام: إذا غدوت إلى الجهاد فاطلب لهؤلاء الأطفال قليلاً من الماء. فلمّا أجاز الحسين عليه السلام أخاه العبّاس عليه السلام للبراز برز كالجبل العظيم، و قلبه كالطّود الجسيم، لأنّه كان فارساً هماماً، وَ بَطلاً ضَرغاماً، و كان جَسُورا على الطّعن و الضّرب في ميدان الكفاح و الحرب، فلمّا توسّط الميدان وقف، و قال: يا عمر بن سعد! هذا الحسين ابن بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول: إنّكم قتلتم أصحابه و إخوته و بني عمّه، و بقي فريداً مع أولاده و هم عِطاشاً، قد أحرق الظّمأ قلوبهم، فاسقوه شربة من الماء، لأنّ أطفاله و عياله وصلوا إلى الهلاك، و هو مع ذلك يقول لكم: دعوني أخرج إلى أطراف الرّوم، و الهند، و أخلي لكم الحجاز، و العراق، و الشّرط لكم أنّ غداً في القيامة لا أخاصمكم عند اللّه حتّى يفعل اللّه بكم ما يريد. فلمّا أوصل العبّاس عليه السلام إليهم الكلام عن أخيه، فمنهم من سكت و لم يردّ جوابا، و منهم من جلس يبكي. فخرج الشّمر و شبث بن ربعيّ (لعنهما اللّه)، فجاءا نحو العبّاس عليه السلام و قالا: يا ابن أبي تراب، قُل لأخيك: لو كان كلّ وجه الأرض ماءً، و هو تحت أيدينا، ما أسقيناكم منه قطرة إلّا أن تدخلوا في بيعة يزيد. فتبسّم العبّاس عليه السلام و مضى إلى أخيه الحسين عليه السلام و عرض عليه ما قالوا، فطأطأ رأسه إلى الأرض، و بكى حتّى بلّ أزياقه، فسمع الحسين عليه السلام الأطفال ينادون العطش. فلمّا سمع العبّاس عليه السلام ذلك رمق بطرفه إلى السّماء، و قال: إلهي و سيّدي! أريد أعتدّ بعدّتي، و أملئ لهؤلاء الأطفال قربة من الماء. فركب فرسه و أخذ رمحه و القربة في كتفه، و كان قد جعل عمر بن سعد (لعنه اللّه تعالى) أربعة آلاف خارجي موكلين على الماء، لا يدعون أحدا من أصحاب الحسين عليه السلام يشربون منه، فلمّا رأوا العبّاس عليه السلام قاصدا إلى الفرات أحاطوا به من كلّ جانب و مكان، فقال لهم: يا قوم! أنتم كَفَرة أم مسلمون؟ هل يجوز في مذهبكم أو في دينكم أن تمنعوا الحسين عليه السلام و عياله شرب الماء، و الكلاب و الخنازير يشربون منه، و الحسين عليه السلام مع أطفاله و أهل بيته يموتون من العطش؟ أما تذكرون عطشَ القيامة؟ فلمّا سمعوا كلام العبّاس عليه السلام وقف خمسمائة رجل، و رموه بالنّبل و السّهام، فحمل عليهم، فتفرّقوا عنه هاربين كما تتفرّق الغنم عن الذّئب، و غاص في أوساطهم، و قتل منهم على ما نقل تقريبا من ثمانين فارسا، فهمز فرسه إلى الماء، ثمّ ملأ القربة، و حملها على كتفه الأيمن، و همز فرسه، و أراد أن يوصل الماء إلى الخيمة، فاجتمع عليه القوم، فحمل عليهم، فتفرّقوا عنه، و صار نحو الخيمة، فقطعوا عليه الطّريق، فحاربهم محاربة عظيمة، فصادفه نوفل الأزرق و ضربه على يده اليمنى، فبراها، فحمل العبّاس عليه السلام القربة على كتفه الأيسر، فضربه نوفل أيضا،

فبرا كتفه الأيسر من الزّند، فحمل القربة بأسنانه، فجاء سهم، فأصاب القربة، فانفرت و أريق ماءها، ثمّ جاء سهم آخر في صدره، فانقلب عن فرسه إلى الأرض، و صاح إلى أخيه الحسين عليه السلام: أدركني. فساق الرّيح الكلام إلى الخيمة، فلمّا سمع كلامه أتاه، فرآه طريحا، فصاح: وا أخاه! وا عبّاساه! وا قرّة عيناه! وا قلّة ناصراه! ثمّ بكا بكاءً شديداً، و حمل العبّاس عليه السلام إلى الخيمة، فجدّدوا الأحزان، و أقاموا العزاء.»؛ عباس بن علی علیه السلام حامل پرچم برادرش حسین علیه السلام بود پس چون دید که همهٔ سپاه حسین علیه السلام و برادران و پسر عمو هایش کشته شدند گریست و ناله نمود و به ملاقات پرودگارش مشتاق شد، پس پرچم را حمل کرد و به خدمت برادر نامدار خود آمد و گفت: ای برادر! مرا رخصت فرما که جانم را فدای تو کنم و خود را به درجهٔ رفیع شهادت رسانم. حضرت [از استماع سخنان جانسوز آن برادر مهربان،] سیلاب اشک [خونین از دیده‌های حق‌بین خود] روان کرد به قدری که ریش مبارک حضرت با اشکها تر شد و گفت: ای برادر! تو علمدار منی و از رفتن تو لشکر من از هم می‌پاشد و آبادی ما به خراب بدل می‌گردد. حضرت عباس علیه السلام گفت: روح برادرت فدایت ای آقای من! سینهٔ ام از زندگی دنیا تنگ شده است و می‌خواهم [انتقام] خون [شهدای کربلا را] از این منافقین بگیرم. آن امام غریب فرمود که: اگر به جهاد می‌روی کمی آب برای این کودکان تحصیل کن که از تشنگی بی‌تاب گردیده‌اند. هنگامی که امام حسین علیه السلام به برادرش برای مبارزه اذن فرمود، حضرت عباس علیه السلام همچون کوهی بزرگ ظاهر شد و قلبش همچون کوهی تناور و ستبر بود چون حضرت عباس علیه السلام جنگجوی دلاور و پهلوانی شیر دل بود و در نیزه زدن و جنگاوری در میدان جنگ و جهاد بسیار دلیر و بی باک بود. هنگامی که به وسط میدان آمد ایستاد و فرمود: ای عمر سعد، این حسین فرزند دختر پیامبر خداست که می‌گوید: همانا اصحاب و برادران و فرزندان عموی او را کشتید و او تک و تنها با فرزندانش [در این بیابان] مانده در حالیکه همهٔ بچه‌هایش بسیار تشنه هستند و تشنگی قلب ها و جگرهایشان را سوزانده است پس شربتی آب به آنها بچشانید چون اطفال و عیال حسین علیه السلام مشرف به هلاکت و نابودی هستند و او با این حال خطاب به شما می‌گوید: رهایم کنید تا به اطراف رُوم یا هند بروم و من حجاز و عراق را برای شما خالی می‌کنم و برای شما شرط و عهد می‌کنم که فردای قیامت در پیشگاه الهی با شما مخاصمه نکنم تا خدا هر آنچه که اراده کرده در مورد شما انجام دهد. هنگامی که حضرت عباس این سخنان را از جانب امام حسین علیه السلام به لشکر مقابل زد پس برخی از آنان ساکت ماندند و جواب ندادند و برخی از آنها نشستند و شروع به گریه نمودند. در این هنگام شمر و شبث بن ربعیّ (لعنهما اللّه)، از لشکر بیرون آمدند و به سمت حضرت عباس علیه السلام آمدند و گفتند: ای پسر ابوتراب، به برادرت بگو: اگر تمام روی زمین آب باشد و آن در تصرّف ما باشد یک قطره از آن آبها را به شما نمی‌چشانیم مگر اینکه در بیعت یزید داخل شوید! حضرت عباس تبسمی فرمود و به جانب برادرش حسین علیه السلام آمد و سخنان این دو خبیث را به عرض حضرت رسانید. در این هنگام امام حسین علیه السلام سر مبارک خود را به نزدیک زمین برد و شروع به گریه کرد آنقدر گریست که یقهٔ پیراهنش به کلّی خیس شد. در این هنگام امام حسین علیه السلام فریاد العطش کودکان را

شنید. حضرت عباس﵇ چون صدای العطش را شنید نگاهی ممتّد به آسمان کرد و فرمود: پروردگار من و ای آقای من، می‌خواهم سلاحم را حاضر کنم و مشکی از آب برای این کودکان پر کنم، پس سوار اسبش شد و نیزه‌اش را برداشت و مشک را در کتف خود قرار داد این در حالی بود که عمر بن سعد ملعون چهار هزار خارجی را موکل بر شریعهٔ فرات کرده بود تا نگذارند یک نفر از یاران امام حسین﵇ از آن بنوشند. وقتی این چهار هزار نفر دیدند که حضرت عباس﵇ قصد شریعه دارد از هر طرف او را احاطه کردند. حضرت به آنان فرمود: آیا شما کافرید یا مسلمان؟ آیا در دین و مذهب شما رواست که حسین﵇ و زن و فرزندانش آب نخورند در حالی که سگ و خوک‌ها از آن می‌آشامند و حسین﵇ با اطفال و اهل بیتش از شدّت تشنگی جان می‌دهند؟ آیا تشنگی و عطش فردای قیامت را یاد نمی‌کنید؟ هنگامی که آنان سخنان حضرت عباس﵇ را شنیدند پانصد مرد جنگی ایستادند و به او تیر انداختند پس بر آنان یورش برد و آنها را متفرق ساخت به نحوی که پا به فرار گذاشتند همچنانکه گوسفند از گرگ فرار کند و در وسط آنان فرو رفت و خود را به لشکر آنان زد و در حدود هشتاد سواره از آنان را به درک واصل نمود و اسبش را به طرف آب راند و مشک را پر کرد و بر کتف راست قرار داد سوار اسب شد و خواست آب را به خیمه برساند لشکر دشمن همگی به سمتش حمله کردند. حضرت عباس﵇ به قلب لشکر زد و همه را پراکنده ساخت و به سمت خیمه راه افتاد، در این هنگام سر راهش را بستند پس جنگ سختی با آنها نمود. نوفل ارزق از کمین در آمد و بر دست راست حضرت زد و آن را جدا کرد حضرت مشک را بر کتف چپ خود حمل کرد. نوفل دوباره بر کتف چپ حضرت زد و آن را تا استخوان صاعد قطع کرد. حضرت مشک را به دندان‌هایش گرفت تیری آمد و به مشک اصابت کرد مشک پاره شد و آب ها ریخت. سپس تیر دیگری آمد و به سینهٔ حضرت خورد، در این هنگام از اسب به روی زمین افتاد و خطاب به برادرش فریاد زد: مرا دریاب. باد این سخن را به امام حسین﵇ که در خیمه بود رساند. هنگامی که حضرت این سخن را شنید نزد عباس﵇ آمده او را چنین بر روی زمین دید پس فریاد کشید: وا اخاه! وا عباساه! وا قرة عیناه! وا قلّة ناصراه! سپس به شدّت گریست و عباس﵇ را تا خیمه کشانید در این هنگام بود که حزن‌ها تازه شد و عزا اقامه کردند. منتخب، طریحی، ج۲، ص۳۱۲- ۳۱٤؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج ۱، ص٤٤٤- ٤٤٥، ٤٤٦.

همچنین: «و كان العبّاس بن عليّ﵇ أكبر الإخوان، مضى يطلب الماء، فحملوا عليه، و حمل عليهم، ففرّقهم، فكمن له زيد بن ورقاء من وراء نخلة و عاونه حكيم بن الطّفيل السّنبسيّ، فضربه على يمينه فقطعها، فأخذ السّيف بشماله، فقاتل حتّى ضعف، فكمن له الحكم بن الطّفيل الطّائيّ من وراء نخلة، فضربه على شماله فأطنّها، فضربه ملعون بعمود من حديد، فقتله فلمّا رآه الحسين﵇ على شاطيء الفرات بكى و قال﵇: الآن انكسر ظهري، و قلّت حيلتي.» شرح الشّافية، ابن أمير الحاج، ص٣٦٧.

همچنین: «فضربه بعمود على رأسه، فخرّ صريعا إلى الأرض، و نادى بأعلى صوته: «أدركني يا أخي». فانقضّ عليه أبوعبد اللّه﵇ كالصّقر، فرآه مقطوع اليمين و اليسار، مرضوخ الجبين، مشكوك العين

بسهم، مرتثّا بالجراحة، فوقف عليه منحنيا و جلس عند رأسه يبكي حتّى فاضت نفسه، ثمّ حمل على القوم، فجعل يضرب فيهم يمينا و شمالا، فيفرّون من بين يديه كما تفرّ المعزى إذا شدّ فيها الذّئب. و هو يقول: أين تفرّون و قد قتلتم أخي؟ أين تفرّون و قد فتتّم عضدي؟ ثمّ عاد إلى موقفه منفردا.» مقتل الحسين، أبو مخنف ازدی، ص۱۷۹؛ ابصار العين، سماوی، ص٦٢.

۵. «قال الرّاويّ: ... لقد كان يحمل فيهم، فقلب أوّلهم على آخرهم، فانكشفوا من بين يديه، يدقّ بعضهم بعضا، فينهزمون كأنّهم الجراد المنتشر، ثمّ يرجع إلى مركزه، و يقف، و ينظر بطرفه إلى مخيمه، و يقول برفيع صوته: لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العليّ العظيم. و يسمع صوته إليهن الرّاثي يقول:

تشطر منه الطّرف طرف إلى العدى و طرف يراعي نسوة شأنها الخدر

ثمّ يرجع إليهم و يقاتلهم.» معالی السبطين، مازندرانی، ج۲، ص۲۹.

و همچنين: «لقد كان يحمل فيهم، فقلّب أوّلهم على آخرهم، فانكشفوا من بين يديه يدقّ بعضهم بعضاً، فيهزمون منه كأنّهم الجراد المنتشر. ثمّ يرجع إلى مركزه، و يقف، و ينظر بطرفه إلى مخيّمه، و يقول برفيع صوته: لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العليّ العظيم.» وسيلة الدّارين، زنجانی، ص۳۱۱.

٦. «ثُمَّ إِنَّهُ عَلَيهِ السَّلَامُ لَم يَزَل يَحمِلُ عَلَى القَومِ وَ يُقَاتِلُهُم حَتَّى قَتَلَ مِنَ القَومِ أُلُوفاً، فَلَمَّا نَظَرَ الشِّمرُ لَعَنَهُ اللّهُ إِلَى ذَلِكَ قَالَ لِعُمَرِ بنِ سَعدٍ: أَيُّهَا الأَمِيرُ وَ اللّهِ لَو بَرَزَ إِلَى الحُسَينِ أَهلُ الأَرضِ لَأَفنَاهُم عَن آخِرِهِم فَالرَّأيُ أَن نَفتَرِقَ عَلَيهِ وَ نَملَأُ الأَرضَ بِالفُرسَانِ و الرِّمَاحِ وَ النَّبلِ تُحِيطُ بِهِ مِن كُلِّ جَانِبٍ، قَالَ: فَفَعَلُوا ذَلِكَ وَ جَعَلَ الحُسَينُ يَحمِلُ تَارَةً عَلَى المَيمَنَةِ وَ أُخرَى عَلَى المَيسَرَةِ حَتَّى قَتَلَ عَلَى مَا نُقِلَ مَا يَزِيدُ عَلَى عَشرَةِ آلَافِ فَارَسٍ وَ لَا يَبِين فِيهِم لِكَثرَتِهِم حَتَّى أَثخَنُوهُ بِالجِرَاحِ.»؛ آنگاه حضرت بدون ذره‌ای توقف به جماعت دشمن يورش می‌برد و همواره به نبرد با آنان ادامه می‌داد تا اينكه هزاران نفر از آنان را به درک واصل نمود. هنگامی كه نگاه شمر ملعون به كشتن و درو كردن آن حضرت افتاد خطاب به عمر سعد گفت: ای امير، به خدا قسم اگر تمام ساكنين روی زمين در مقابل حسين بن علی قرار گيرند يقيناً همه را می‌كشد و از بين می‌برد بنابراين بايست او را پراكنده ساخته ميدان را از اسب سواران، تير اندازان و تير پر نمائيم و او را از هر طرف محاصره كنيم، راوی گويد: همين نقشه را عملی كردند و حسين گاهی به طرف راست لشكر دشمن يورش می‌برد گاهی به چپ لشكرشان تا اينكه بنابر نقل‌ها بالغ بر ده هزار اسب سوار را به درک واصل نمود بلكه بيشتر چون تعدادشان بسيار زياد بود؛ تا اينكه لشكر دشمن او را بسيار زخمی كرده از پای در آوردند. منتخب، طريحی، ص٤٥١؛ الدمعة الساكبة، ج٤، ص٣٤٢: (به نقل از منتخب).

همچنين: «إعلم أن كلمات أهل السير و التواريخ و أصحاب المقاتل ليست على نهج واحد في عدد الأشرار الفجار و الزنادقة الكفار الذين قتلهم سيد الشهداء روحي له الفداء، فالقدر المتيقن و ما عليه اتفاق الكل، بمعنى أن عدد القتلى لم ينقص عنه جدا، و هو ما يقرب من ألفين أي ألف رجل و تسعمائة

رجل و خمسین رجلا، سوی المجروحین»؛ بدان: کلمات علمای سیره، تاریخ نویسان و صاحبان مقاتل در مورد شمار بدان زناکار و ملحدان کافری که سید الشهدا﵇ (روحی له الفداء) آنان را به درک واصل نمود بر یک نهج و سیاق نیست بلکه مختلف است اما تعداد اقلّ که همگان بر آن تعداد اتّفاق نظر دارند و شمار کشتگان یقیناً از آن کمتر نیست حدود دو هزار تن است یعنی ۱۹۵۰ مرد؛ البته شمار زخمی شدگان بسیار بیشتر است. اسرار الشهاده، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ج۳، ص۳۷.

ضرب المثل شدن شجاعت امام حسین﵇ بین مردم بعد از واقعهٔ عاشورا:

«ثُمَّ إِنَّهُ [الحسین﵇] دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ دَنَا مِنْهُ مِنْ عُيُونِ الرِّجَالِ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً [كَبِيرَة - ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْمَيْمَنَة - فقاتلهم الحسین﵇ بأجمعهم] و قال [اربلي]: شجاعة الحسین﵇ یضرب بها المثل و صبره في مأقط الحرب أعجز الأواخر و الأول» سپس حضرت ابی عبداللّه﵇ آن گروه را برای مبارزه دعوت کرد و همچنان هر فردی را که از بزرگانِ لشکرِ کفر به او نزدیک می‌شد به درک اسفل می‌فرستاد تا اینکه بسیاری از آنان را کشت و بعد از آن به میمنهٔ لشکر حمله نمود. و مرحوم اربلی می‌فرماید: که شجاعت امام حسین﵇ ضرب المثل شده، و صبرش در تنگنای جنگ، آخر و اول [همه] را عاجز ساخته است. الفتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۷؛ کشف الغمة، إربلی، ج۲، ص۲۲۹؛ شرح الشّافیة،ابن أمیر الحاج، ص۳۷۱؛بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۹؛ عوالم، إمام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۹۲.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین﵇، خوارزمی، ج۲، ص۳۹؛ مطالب السئول، ابن طلحة شافعی، ص۳۸۴.

همچنین: «صاحب مجمع المصائب [علامهٔ فقیه مرحوم برغانی معروف به شهید ثالث] نوشته که در آن روز شجاعتی از جناب سید الشهدا﵇ به ظهور رسید که بعد از واقعهٔ کربلا، مردم شجاعت امیرمؤمنان﵇ را فراموش کردند. و در هر مجلسی و محفلی ذکر شجاعت آن حضرت را می‌کردند.» بحر المصائب، ملا محمد جعفر تبریزی، ج۳، ص۸۴.

و همچنین: «وَ لَم يَزَل يَحمِلُ عَلَى القَومِ يُجَالِدُهُم بِالسَّيفِ يَميناً وَ شِمَالاً حَتَّى قَتَلَ مِنهُم مَقتَلَةً عَظِيمَةً إِلَى أَنِ انكَشَفُوا مِن بَينِ يَدَيهِ.»؛ پیوسته حضرت بر سپاه دشمن حمله می‌نمود و راست و چپ لشکرشان را با شمشیر می‌زد تا اینکه بسیاری از آنها را به درک واصل نمود به نحوی که مقابل حضرت برهنه افتاده بودند. منتخب،طریحی، ج۲، ص۴۵۲ و (ط آخر: ص۴۴۱).

همچنین: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْأَنْصَارِ يَرْفَعُهُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ ابْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أُمِّهَا قَالَتْ: قَالَتْ فَاطِمَةُ﵄: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَانْحَلْهُمَا فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِﷺ أَمَّا الْحَسَنُ﵇ فَنَحَلْتُهُ هَيْبَتِي [خلقي - هديي] وَ سُؤْدَدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ﵇ فَنَحَلْتُهُ سَخَائِي [جُودِي] وَ شَجَاعَتِي». زینب ابن ابی رافع از مادرش نقل

می‌کند که گفت: فاطمه﵄ فرمود: ای رسول خد این دو فرزندان تو هستند، پس به آنها چیزی ببخش، پیامبر خداﷺ فرمود: اما حسن﵇، هیبت و سروری خود را به او می‌بخشم و اما حسین﵇، سخاوت و شجاعت خود را به او ارث می‌دهم. خصال، شیخ صدوق، ص۷۷؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص٦؛ إعلام الورى، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤١٢؛ الخرائج و الجرائح، راوندی، ج۲، ص۸۸۹؛ مستجاد من إرشاد (مجموعه)، علامه حلی، ص١٤٢؛ عوالی اللئالی، أحسائی، ج۱، ص۳۱۲ - ۳۱۳؛ تحفة الأزهار، ضامن بن شدقم، ج۱، ص١٠٤؛ حلیة الأبرار، علامه بحرانی، ج٤، ص٦٧؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٣، ص٢٦٣.

منبع اهل تسنن: ربیع الأبرار، زمخشری، ج٤، ص٢٩٦ - ٢٩٧

و همچنین: «فخرج تمیم بن قحطبة و هو من أمراء الشّام و قال: یا ابن عليّ! إلى متى الخصومة؟ فقد قتل أولادك و أقرباؤك و مواليك، فأنت بعد تضرب بالسّیف مع عشرین ألفا فقال علیه السّلام: أنا جئت إلى محاربتكم أم أنتم جئتم إلى محاربتي؟ أنا منعتُ الطّریق عنكم أم أنتم منعتمُوهُ عنّي؟ و قد قتلتم إخواني و أولادي، و لیس بیني و بینكم إلّا السّیف، فلا تكثر المقال. فتقدّم إليّ حتّى أرى ما عندك. فصاح صیحة، و سلّ السّیف و ضرب عنقه فتبعّد خمسین ذراعاً. فخاف العسكر من ضربه علیه السّلام، فصاح یزید الأبطحيّ علیهم: إنّكم عجزتم عن رجل واحدٍ و تفرّون؟ ثمّ جاء بین یدي الإمام﵇ و كان مشهوراً بالشّجاعة، فلمّا رآه عسكر عمر بن سعد في قباله أظهروا البشارة و السّرور، لكن خاف أهل البیت منه حین رأوه تجاهه، فصاح﵇ علیه: ألا تعرفني، فتجئني في قبالي كمن لا خوف له؟ فلم یجبه، و سلّ السّیف، فسبقه علیه السّلام، و ضرب على وسطه بالسّیف فقدّه نصفین.

عن حمید بن مسلم قال: و اللّه لقد رأیت شیبه مخضوبة بالدّم، و درعه بان علیه بنیانا، و لیس یرى للنّاظرین، و هو إذا شدّ علیهم، انكشفوا من بین یدیه انكشاف الغنم إذا شدّ علیها الذّئب.

و في المنتخب: ثمّ إنّه علیه السّلام لم یزل یحمل على القوم و یقاتلهم حتّى قتل منهم ألوفا.

و في كتاب شهاب الدّین: حتّى قتل منهم خلقا كثیرا، و قد أثخنوه بالجراح، و الّذي حصل له من الجراح ثمانون ضربة من الرّماح و النّبال، و قد قتل منهم أربعة آلاف فارسا و ثمان مائة راجل. إلى أن قال: و جعل الحسین﵇ یحمل علیهم، و یقاتلهم، حتّى قتل زهاء من أربعة و عشرین ألف فارس، و لا یبین النّقص فیهم لكثرتهم، و قد أثخنوه بالجراح، و ذكر: أنّه وقع فیه ثمانون جرحا ما بین طعنة و نبلة، و قد قتل منهم عشرین ألف فارساً.

... و عن أبي مخنف: حتى قتل خلقاً كثیراً فلما نظر الشمر إلى ذلك قال لعمر بن سعد: أیها الأمیر و إلیه لو برز إلى الحسین﵇ أهل الأرض لأفناهم عن آخرهم فالرأي أن نفرق علیه فرقتین فرقة بالسیوف و الرماح و فرقة بالنبل و السهام.

و في خبر آخر من أبي مخنف، على نقل زید: و فرقةٌ ثالثةٌ بالأثلب. ففعلوا ذلك، و جعلوا یرشقوه بالنّبل و السّهام، و یطعنوه بالرّماح، و یضربوه بالسّیوف، حتّى أثخن بالجراح.

و في الخبر الأوّل: فجعل الحسین﵇ تارةً یحمل على المیمنة، و تارةً على المیسرة، حتّى قتل على ما

نقل ما یزید علی عشرة آلاف فارس و لا یبین النّقص فیهم لکثرتهم، حتّی أثخنوه بالجراح.»؛ پس تمیم ابن قحطبه بیرون آمد و او از امراء شام بود و گفت: ای پسر علی، تا کی مخاصمه خواهی کرد و حال آنکه اولاد و خویشان و دوستان تو را کشته‌اند و تو هنور شمشیر می‌زنی با بیست هزار نفر؟ آن حضرت ﷺ گفت: من به جنگ شما آمده‌ام یا شما به جنگ من آمده‌اید؟ من راه را به شما گرفته‌ام یا شما مرا منع کرده‌اید؟ و حال آنکه برادران و اولاد مرا کشتید، و نیست میان من و شما مگر شمشیر، بسیار حرف مزن بیا به نزد من تا ببینم آنچه در پیش توست. پس آن حضرت ﷺ صیحه زد و شمشیر را کشیده گردن او را زد پنجاه ذراع به دور افتاد، لشکر از ضربت آن حضرت ترسیدند، پس یزید ابطحی بر ایشان فریاد کرد که شما از یک نفر عاجز شدید و از پیش او می‌گریزید، بعد از آن آمد پیش امام ﷺ و او به شجاعت مشهور بود، وقتی که او را در مقابل امام ﷺ دیدند آن حضرت به او صیحه زد که: آیا مرا نمیشناسی که به مقابل من می‌آیی مثل کسی که او را خوف نباشد؟ به آن حضرت جواب نداد و شمشیر خود را کشید، امام ﷺ به او سبقت کرد شمشیر از کمرش زده و دو نیم کرد.

از حمید بن مسلم روایت است که گفت: بخدا قسم هرآینه، به تحقیق دیدم که محاسن شریفش به خون خضاب گشته و زِرهَش به خون آغشته برای نظاره کنندگان دیده نمی‌شود و او با آن حالت به ایشان حمله کرد، ایشان از پیش او می‌گریختند مثل گریختن گوسفندان زمانی که گرگ به آنها حمله کند.

و در کتاب منتخب آورده: بعد از آن، آن حضرت به قوم حمله می‌کرد و با ایشان مقاتله می‌نمود تا چند هزار نفراز آنان را به قتل رسانید.

و در کتاب شهاب الدین آورده: تا از ایشان خلق کثیری را کشت در حالیکه او را زخم‌های بسیار رسیده بود و آنچه از زخم‌ها به او رسیده بود هشتاد زخم نیزه و تیر بود و حال آنکه از ایشان چهار هزار سوار و هشتصد پیاده کشته بود. الی ان قال: و امام حسین ﷺ به ایشان حمله می‌کرد و مقاتله می‌نمود تا از ایشان مقدار بیست و چهار هزار سوار را به قتل رسانید و نقص در میان ایشان ظاهر نمی‌شد به جهت کثرت ایشان و به تحقیق آن حضرت ﷺ را بسیار زخم زدند تا او را به سبب بسیاری زخم ثقیل کردند و ذکر کرده که هشتاد زخم تیر و نیزه به حضرت رسید و حال آنکه از ایشان بیست هزار سوار کشته بود.

و از ابی مخنف نقل شده: تا از ایشان جماعت بسیار را به قتل رسانید، وقتی که شمر ملعون این را دید به عمر سعد گفت: ایها الامیر، بخدا قسم اگر اهل زمین با حسین ﷺ مبارزه نماید هرآینه ایشان را فانی می‌کند از آخر ایشان، پس رأی این است که ما دو فرقه شویم یک فرقه با شمشیرها و نیزه‌ها و یک فرقه با تیرها. و در خبر دیگر از ابی مخنف نقل شده: بنا به آنچه نقل شده: زاید شد فرقهٔ سوم با سنگ‌ها پس چنین کردند و او را با تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها می‌زدند تا به سبب جراحت‌ها ثقیل گردید. و در خبر اول هست که: حسین ﷺ یک دفعه بر میمنه و دفعهٔ دیگر بر میسره حمله می‌کرد تا زیاده از هزار سرباز را به قتل رسانید، علی ما نقل و نقص در میان ایشان ظاهر نمی‌شد از جهت کثرت ایشان تا اینکه حضرت را با زخم‌ها ثقیل وسنگین کردند. اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۱۰- ۴۱۱.

و همچنین: «في الفخريّ: قال الشّمر لعنه اللّه لابن سعد: لو برز إلى الحسين‌ﷺ أهـل الأرض لأفنـاهم، فأرى أن نفترق عليه و نملأ الأرض بالفرسان و الرّماح و النّبال، و نحيط به من كلّ جانب. ففعلوا، فجعـل الحسين‌ﷺ تارة يحمل على الميمنة، و أخرى على الميسرة حتّى قتل ما يزيد على عـشرة آلاف فـارس و لا يبين النّقص فيهم لكثرتهم، و كانت الرّماة أربعة آلاف.» شمرِ ملعون به عمر سـعد گفـت: اگـر تمـام اهل زمین هم به مبارزۀ حسین‌ﷺ بروند همه کشته خواهند شد، پس نظر من این اسـت کـه بـر او چنـد گروه شویم و زمین را از اسب سواران و نیزه داران و تیر اندازان پُر کنیم و او را از همه طرف احاطـه کنـیم، پس این کار را انجام دادند و امام حسین‌ﷺ گاهی به سمت راست لشکر و گاهی به سـمت چـپ حملـه می‌کرد تا این که بیش از ده هزار اسب سوار را کشت، اما به جهت زیادی لشکریان، نقصی در آنهـا پیـدا نمی‌شد و تیر اندازان چهار هزار نفر بودند. شرح الشّافية،ابن امير الحاج، ص۳۷۲.

و همچنین: «فلمّا فني أصحاب الحسين[ﷺ] و قتلوا جميعهم، و بقي وحده، حمل علـيهم، فقتـل كثيـراً من الرّجال و الأبطال، و رجع سالماً إلى موقفه عند الحريم، ثمّ حمـل علـيهم حملـةً أخـرى و أراد الكـرّ راجعاً إلى موقفه، فحال الشمر بن ذي الجوشن بينه و بين الحريم في جماعة من أبطـالهم و شـجعانهم و أحدقوا به، ثمّ إنّ جماعة آخرين تبادروا إلى الحريم و الأطفال يريدون سـلبهم، فـصاح الحـسين[ﷺ]: و يحكم يا شيعة الشيطان كفّوا سفهاءكم عن الحريم و الأطفال فإنّهم لم يقاتلوكم، فقال الـشمر لأصـحابه: كفّوا عنهم و اقصدوا الرجل فلم يزل يقتتل هو و هم إلى أن أثخنوه جراحا فسقط عن فرسه إلـى الأرض و نزلوا و حزوا رأسه.» پس هنگامی که یاران حسین‌ﷺ همگی کشته شدند و او تنها شد بـر لـشکر دشـمن حمله کرد و تعداد بسیاری از مردان و پهلوانان آنها را کـشت و سـالم بـه محـل ایـستادنش در حـرم بـاز گشت سپس دومرتبه بر آنها حمله نمود و خواست به موقـف خـود [در حـرم] بـازگردد، در ایـن هنگـام شمر[لعنه الله] با جماعتی از پهلوانان و شجاعانشان بین او و حرم حائـل شـدند و او را احاطـه کردنـد و جماعت دیگری به سوی حرم و اطفال رفتند و می‌خواستند آن‌ها را غارت کنند پـس حـسین[ﷺ] فریـاد زد: وای بر شما ای پیروان شیطان، بی خردان خود را از حرم و اطفال من منع کنید چرا کـه آنهـا بـا شـما نجنگیدند. پس شمر به لشکرش گفت: دست از اطفال و حرم بردارید و قصد آن مرد کنید و پیوسـته او و آنها می‌جنگیدند تا این‌که حضرت را بر اثر زخم‌های فروان سنگین و ناتوان ساختند پس حـسین[ﷺ] از اسب بر زمین اُفتاد، و آنها پیاده شدند و سر مبارک حضرت‌ﷺ را جدا نمودند.

منبع اهل تسنن: نور الأبصار، شبلنجی،ص۲۶۳.

۷. «أَخْبَرَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّصِيبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ [الْحَسَنِ] بْنِ شَدَّادٍ بِالْعَسْكَرِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ بِشْرٍ الْقُرَشِيُّ عَنْ بَهْزِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَمُبَارَزَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرِو بْنِ عَبْدِوُدٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ بهز بن حکیم از پدرش و او از جدّش نقل کرده است که پیامبر‌ﷺ فرمـود: نبرد علی‌ﷺ با عمرو بن عبدود در روز خندق از همۀ عمل امّتم تا روز قیامت، با فضیلت‌تر و برتر است.

منابع اهل تسنن: شواهد التنزيل، حاكم حسكانى، ج۲، ص۱٤؛ المستدرک، حاكم نيشابورى، ج۳، ص۳۲؛ تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، ج۱۳، ص۱۹؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج۵۰، ص۳۳۳.

همچنين: «فلمّا كان يوم الخندق فعل بِعَليّ[ﷺ] ما رأيتم بكفّه عن المبادرة إلى عمرو، فلمّا بان إمساك الناس عنه، و تخلفهم عن الإقدام عليه، قام عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه في المرة الثالثة، فقال له النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم: يا عليّ إنّه عمرو بن عبد ود - تأكيداً لما قلنا [ه] و تنبيهاً لمن كان له قلبٌ أنّه أراد بذلك الدلالة على تقدم علي[ﷺ] و تفضيله - فقال له علي[ﷺ]: و أنا عليّ بن أبي طالب يا رسول الله. فعممه بيده، و قلده سيفه ذا الفقار، فخرج إليه و المسلمون مشفقون، قد اقشعرّت جلودهم، و زاغت أبصارهم، و بلغت الحناجر قلوبهم، و ظنّ قوم بالله الظنون والنبي صلى الله عليه [و آله] و سلّم يدعو له بالنصر، ملح في ذلك، مستغيثٌ بربّه ففرّج الله به تلك الكُرَب، و أزال الظنون، و ثبت اليقين بعليّ بن أبي طالب، و قتل عمرو بن عبدود، و قبل ذلك (ما زاغت الأبصار و بلغت القلوب الحناجر، و ظنّ بالله الظنون، و زلزل المؤمنون زلزالا شديدا)، و قال المنافقون: (ما وعدنا الله ورسوله إلا غرورا). و في ذلك يؤثر عن حذيفة بن اليمان أنه قال: لقد أيّد الله تبارك وتعالى رسوله و المؤمنين بعليّ بن أبي طالب في موقفَين، لو جمع جميع أعمال المؤمنين لَما عدل بهما يوم بدر و يوم الخندق.»

منبع اهل تسنن: المعيار و الموازنة، اسكافى، ص۹۱.

و همچنين: «و في المناقب: عن حذيفة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم: ضربة عليّ ﷺ في يوم الخندق أفضل أعمال أمتي إلى يوم القيامة»

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزى، ج۱، ص۲۸۲ و ص٤۱۲.

نكته: در شرح إحقاق الحق، السيد المرعشى، ج۳، شرح ص۲۲۸ آمده: و الظاهر أنّ مُرادَه بالمناقب كتاب الحافظ ابن مردويه أو الحافظ ابن المغازلى الشافعى.

اين روايت با عبارات متفاوت در اين منابع آمده است:

خصال، شيخ صدوق، ص۵۷۹؛ طرائف، سيد ابن طاووس، ص۵۱٤؛ الدر النظيم، ابن حاتم عاملى، ص۲۷۱؛ اقبال الاعمال، سيد ابن طاووس، ج۲، ص۲٦۷؛ كشف الغمة، اربلى، ج۱، ص۱٤۸؛ نهج الإيمان، ابن جبر، ص٦۲۷؛ منهاج الكرامة، علامه حلى، ص۹۱؛ إرشاد القلوب، ديلمى، ج۲، ص۲۱٦؛ مشارق انوار اليقين، حافظ رجب برسى، ص۳۱۲.

منابع اهل تسنن: مناقب، خوارزمى، ص۱۰۷؛ مواقف، ايجى، ج۳، ص٦۳۸، الفصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۱۱٦۹؛ ينابيع المودة، قندوزى، ج۱، ص٤۱۲؛ السيرة الحلبية، حلبى، ج۲، ص٦٤۳.

و همچنين: «قوله ﷺ: وَ اعْلَمْ أَنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرَيْهِ يَسُدُّ فَوْرَةَ جُوعِهِ بِقُرْصَيْهِ لَا يَطْعَمُ الْفِلْذَةَ فِي حَوْلِهِ إِلَّا فِي سَنَةِ أُضْحِيَّةٍ وَ لَنْ تَقْدِرُوا عَلَى ذَلِكَ فَأَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ كَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ إِذَا كَانَ قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ هَذَا قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ مُبَارَزَةِ الْأَقْرَانِ وَ مُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ وَ اللَّهِ مَا قَلَعْتُ

بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةٍ جَسَدَانِيَّةٍ وَ لَا بِحَرَكَةٍ غَذَائِيَّةٍ لَكِنِّي أُيِّدْتُ بِقُوَّةٍ مَلَكِيَّةٍ وَ نَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيئَةٍ.»؛ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بدان که امام شما از دنیایش به دو لباس کهنه‌اش اکتفا کرده و شدّت گرسنگی خود را با دو قرص نانش برطرف نموده و در طول سال، گوشت نمی‌خورد مگر در عید قربان، و شما این کار را نمی‌توانید بکنید، پس مرا با ورع و اجتهاد کمک کنید. مثل اینکه کسی از شما می‌گوید: اگر غذای علیّ بن ابی طالب علیه السلام این‌گونه باشد پس از ضعف، نمی‌تواند با همتایان مبارزه کند و با شجاعان مقابله نماید! به خدا سوگند! من درِ قلعهٔ خیبر را با قدرت جسمانی و تحرّک غذایی از جا نکندم بلکه من به قوّهٔ ملکوتی و نفسی که به پرتو خدای خود نورانی بود نیرو گرفتم و کمک شدم. الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج۲، ص۵۴۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، ج۱، ص۸۸؛ بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج۴۰، ص۳۱۸.

و همچنین: «قَالَ[علیه السلام] واللّهِ مَا قَلَعتُ بَابَ خَيبَرٍ بِقُوّةٍ جَسَدانيّةٍ وَ لَا بِحَرَكَةٍ غَذائِيةٍ وَلكن قَلَعتُهُ بِقُوّةٍ رَحمَانيّةٍ مَلَكُوتِيةٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيَئَةٍ.»

منبع اهل تسنن: الملل و النحل، شهرستانی، ج۱، ص۱۵۲.

۸. «عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ نَحْنُ نَلُوذُ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَ كَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْساً»؛ از علی[علیه السلام]: خودم را در روز بدردیدم که به پیغمبر[صلی الله علیه و آله] پناه می‌بردیم و پیامبر صلی الله علیه و آله از همهٔ ما به دشمن نزدیک تر و در حمله از سخت‌ترین و شدیدترین مردم در آن روز بود. مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص۱۸؛ محجة البیضاء، فیض کاشانی، ج۴، ص۱۵۰.

همچنین: «و على خاطري أنّ عليّاً علیه السلام كان يقول: كنّا إذا احمرّ البأسُ اتّقَينَا بِرَسُول الله صلی الله علیه و آله»؛ بناء المقالة الفاطمية، سید ابن طاووس، ص۱۱۹.

و همچنین: «حَدِيثه[علیه السلام]: كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله [فَكَانَ أَقرَبَنَا إِلَى العَدُوّ إِذا اشتَدَّ الحَرب] فَلَم يَكُن أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْه».

منابع اهل تسنن: غریب الحدیث، ابن سلام، ج۳، ص۴۷۹؛ مجمع الأمثال، میدانی، ج۲، ص۲۵۹؛ الفایق فی غریب الحدیث، زمخشری، ج۱، ص۲۷۷؛ نهایة فی غریب الحدیث، ابن اثیر، ج۱، ص۸۹ و ج۵، ص۲۱۷؛ أسد الغابة، ابن الأثیر، ج۱، ص۲۹؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۲، ص۳۰۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۱۹، ص۱۱۶؛ أنوار النبی، مرسی، ص۱۷۶؛ لسان العرب، ابن منظور، ج۴، ص۲۱۰ و ج۶، ص۲۰.

همچنین: «حدثني جعفر بن محمد البزوري قال: حدثنا عبيد الله بن موسى عن إسرائيل عن أبي إسحاق عن حارثة عن علي [علیه السلام] قَالَ: لَمَّا أَن كَانَ يَومَ بَدرٍ وَ حَضَرَ النَّاسُ اتَّقَينَا بِرَسُولِ الله صلی الله علیه و آله فَكَانَ مِن أَشَدِّ النَّاسِ بَأساً وَ مَا كَانَ مِنّا أحَدُ أَقرَبَ إِلَى العَدُوِّ مِنهُ.»

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۲، ص۱۳۵.

و همچنین: «حدّثنا وكيع قال: حدثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن حارثة بن مضرب عَنْ عَلِيٍّ[علیه السلام] قَالَ:

لَقَدْ رَأَيْتُنا يَوْم وَ نَحْنُ نَلُوذُ بِرسول[ﷺ] وَ هُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَ كَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْساً»؛ از علی[ؑ]: خودمان را در روز بدر دیدم در حالی که به پیغمبر[ﷺ] پناه می‌بردیم و حضرتش از همهٔ ما به دشمن نزدیک‌تر و در حمله از سخت‌ترین و شدیدترین مردم در آن روز بود.

منابع اهل تسنن: مصنف، ابن ابی شیبة کوفی، ج۷، ص۵۷۸؛ مسند احمد، امام أحمد بن حنبل، ج۱، ص۸۶؛ إحیاء علوم الدین، غزالی، ج۷، ص۱۴۳؛ الشفا، قاضی عیاض، ج۱، ص۱۱۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴، ص۱۴؛ عیون الأثر، ابن سید الناس، ج۲، ص۴۲۲؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۶۲؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۲.

همچنین: «أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ: عَبْدُ اللهِ بْنُ يُوسُفَ الْأَصْبَهَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ ابن الْأَعْرَابِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الزَّعْفَرَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَنْقَزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ حَارِثَةَ بْنِ مُضَرِّبٍ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ اتَّقَيْنَا الْمُشْرِكِينَ بِرَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، وَكَانَ أَشَدَّ الناس بأسا. [قَالَ وَحَدَّثَنَا الْحَسَنُ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَبَابَةُ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ. فَذَكَرَهُ بِإِسْنَادِهِ نَحْوَهُ، وَزَادَ فِيهِ: وَمَا كَانَ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ مِنْهُ]». دلائل النبوة، بیهقی، ج۳، ص۶۹؛ بدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۶، ص۴۲:(وَقَالَ أَبُو إِسْحَاقَ السَّبِيعِيُّ، عَنْ حَارِثَةَ بْنِ مُضَرِّبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ... و عبارت داخل کروشه را نیاورده است).

همچنین: «و في حديثه[ؑ] أنه قال: كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَلَم يَكُن [فما يكون] أَحَدٌ مِنا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْه [يريد إذا اشتدّ الحرب].»؛ هنگامی که جنگ شدید می‌شد ما به رسول خدا[ﷺ] پناه می گرفتیم، [با پناه بردن به حضرت خود را حفظ می‌کردیم] و هیچ یک از ما نزدیکتر از او به دشمن نبود. نهج البلاغة، بعد از حکمت ۲۶۰: فصلٌ نذکر فیه شیئا من غریب کلامه المحتاج إلی التفسیر، رقم ۹؛معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ج۲، ص۱۰۱؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۸۸؛ آیات الأحکام، استرآبادی، ص۳۲۰؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۴۱۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۶، ص۱۲۱و ص۲۵۴و ص۳۴۰ و ج۱۹، ص۱۹۱ و ج۶۹، ص۵.

۹. همچنین: علي بن إبراهيم، قال: أخبرني أبي عَنْ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ[ؑ] قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ قَالَ: الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ[ﷺ] أَوْضَحَ اللَّهُ بِهِ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قُلْتُ: ﴿وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها﴾ قَالَ: ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين». تفسیر قمی، علي بن إبراهيم، ج۲، ص۴۲۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۶، ص۸۸ و ج۲۴، ص۷۰؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۶۷۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج۱۴، ص۳۰۱

۱۰. «لِأَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ رُوحِي لَهُ الفِدَاءُ كَانَ مَجمَعَ بَحرِ الشُّجَاعَةِ المُحَمّدِيَّةِ وَ العَلَوِيَّةِ[ؑ]، وَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ قَد وَهَبَ شُجَاعَتَهُ وَلَدَهُ الحُسَينَ عَلَيهِ السَّلَامُ، فَكَانَ مَظهَرَ شُجَاعَةِ كُلِّ الأنبِيَاءِ وَ المُرسَلِينَ وَ الأَوصِيَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ.»؛ برای اینکه سیّد الشهدا[ؑ] (روح من فدای ایشان) مجمع دو

دریای شجاعت جدّش و پدرش (محمّدی و علوی علیهما السلام) بود و رسول خدا ﷺ شجاعتش را به فرزندش حسین علیه السلام عطا فرموده بود، بنابراین سیّد الشهدا علیه السلام مظهر شجاعت تمام انبیا، مرسلین، اوصیا و صدّیقین بود. أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ج۳، ص۳۷.

۱۱. حفر قبر امام حسین علیه السلام و اصحابشان توسط رسول خدا ﷺ

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: أَصْبَحَتْ يَوْماً أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي فَقِيلَ لَهَا: مِمَّ بُكَاؤُكِ؟ فَقَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ اللَّيْلَةَ وَ ذَلِكَ أَنَّنِي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ مُنْذُ مَضَى إِلَّا اللَّيْلَةَ فَرَأَيْتُهُ شَاحِباً كَئِيباً فَقَالَتْ: قُلْتُ: مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَاحِباً كَئِيباً؟ قَالَ: مَا زِلْتُ اللَّيْلَةَ أَحْفِرُ الْقُبُورَ لِلْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: یک روز امّ سلمه صبح کرد در حالی‌که گریان بود. به وی گفته شد: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: امشب پسرم حسین علیه السلام کشته شده است؛ زیرا من پیغمبر خدا ﷺ را از موقعی که از دنیا رحلت کرده در خواب ندیدم جز دیشب، آن حضرت را در خواب دیدم در حالیکه رنگ مبارکش تغییر کرده و محزون بود. گفتم: یا رسول اللّه چرا شما را رنگ پریده و محزون می‌بینم؟ فرمود: شب گذشته پیوسته برای حسین علیه السلام و اصحابش علیهم السلام قبر می‌کندم. امالی، شیخ مفید، ص۳۱۹؛ امالی، شیخ طوسی، ص۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۳۰.

مشاهدهٔ قتلگاه سیدالشهدا علیه السلام توسط رسول خدا ﷺ:

«عَنْ سَلْمَى [الْأَنْصَارِيَّةِ] قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ [زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ] وَ هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ [الآنَ]النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَنَامِ وَ عَلَى رَأْسِهِ [بِرَأْسِهِ] وَ لِحْيَتِهِ التُّرَابُ فَقُلْتُ: مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ علیه السلام آنِفاً»؛ از سلمی روایت شده که گفت: من بر ام سلمه همسر پیامبر ﷺ وارد شدم در حالی‌که می‌گریست. پرسیدم سبب گریه‌ات چیست؟ امّ سلمه گفت: اکنون رسول اللّه ﷺ را در خواب دیدم که بر سر و محاسن مبارکش، خاک نشسته بود. گفتم: شما را چه شده است ای رسول خدا؟! فرمود: الآن شاهد کشته شدن حسینم بودم. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۳؛ عمده، ابن بطریق، ص۴۰۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲۲۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۲۷و ص۲۳۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ الکبیر، بخاری، ج۳، ص۳۲۴؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳۲۳؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۲۳، ص۳۷۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۴، ص۱۹؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج۷، ص۴۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۳۸؛ ترجمه امام حسین علیه السلام، ابن عساکر، ص۳۸۸؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج۲، ص۲۲؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۳۷۸؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۴۴؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۴۸؛ جوهرة فی نسب امام علی، بری، ص۴۶؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۶ (حدثنا رزین، حدثتني سلمی قالت: دخلت علی أم سلمة...رزین هو ابن حبیب. وثقه ابن معین)؛ تاریخ

الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۷؛ نظم درر السمطين، زرندی حنفی، ص۲۱۷؛ وافی بالوفيات، صفدی، ج۱۲، ص۲٦۵؛ بداية و النهايه، ابن كثير، ج۸، ص۲۱۹؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۸؛ تاريخ الخلفاء، سيوطی، ص۲۲۷؛ خصائص الكبری، سيوطی، ج۲، ص۱۲٦؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۵؛ ينابيع المودة، قندوزی، ج۳، ص۱۳.

تدفين امام حسين ﷺ و اهل بيتش توسط رسول خدا ﷺ:

«نقل عن أمّ سلمة قالت: كان رسول اللّه ﷺ ذات يوم معي، فبينما هو راقدٌ على الفراش، جاعلٌ رِجْلَه اليمنى على السرى، و هو على قفاه، و إذا بالحسين عليه السّلام و هو إبن ثلاث سنين و أشهر أتى إليه، فلمّا رآه صلّى اللّه عليه و آله قال: مرحباً بقرّة عيني، مرحباً بثمرة فؤادي. و لم يزل يمشي حتّى ركب على صدر جدّه ﷺ، فأبطأ، فخشيت أنّ النّبيّ ﷺ تَعِبٌ، فأحببت أنحيه عنه، فقال ﷺ: دَعِيه يا أمّ سلمة! متى أراد الإنحدار ينحدر، و اعلمي من آذى منه شعرة فقد آذاني. قالت: فتركْتُه، و مضيت، فما رجعت إلّا و رسول اللّه ﷺ يبكي، فعجبت من بعد الضّحك و الفرح، فقربت منه، و قلت: يا سيّدي! ما يبكيك؟ لا أبكى اللّه عينك؟ و هو ينظر لشيءٍ بيده و يبكي. قال: ما تنظرين؟ فنظرت و إذا بيده تربةٌ، فقلتُ: ما هی؟ قال: أتاني بها جبرئيل هذه السّاعة، و قال لي: يا رسول اللّه ﷺ! هذه طينة من أرض كربلاء، و هي طينةُ ولدك الحسين ﷺ، و تربته الّتي يدفن فيها، فصيرتها عندك في قارورةٍ، فإذا رأيتها قد صارت دماً عبيطاً فاعلمي أنّ ولدي الحسين ﷺ قد قتل، و سيصير ذلك من بعدي و بعد أبيه و أمّه و جدّته و أخيه. قالت: فبكيت و أخذتها من يده و ائتمرت بما أمرني، و إذا لها رائحة كأنّها المسك الأذفر، فما مضت الأيّام و السّنون إلّا و قد سافر الحسين ﷺ إلى أرض كربلاء، فحسّ قلبي بالشّرّ، و صرت كلّ يوم أتحسّس القارورة، فبينما أنا كذلك و إذا بالقارورة إنقلبت دماً عبيطاً، فعلمت أنّ الحسين ﷺ قد قتل، فجعلت أنوح و أبكي يومي كلّه إلى اللّيل، و لم آتهنّ بطعامٍ و لا منامٍ إلى طائفةٍ من اللّيل، فأخذني النّعاس و إذا أنا بالطّيف برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله مقبل و على رأسه و لحيته دمٌ كثيرٌ، فجعلت أنفضه بكمي، و أقول: نفسي لنفسك الفداء متى أهملت نفسك هكذا يا رسول اللّه؟ من أين لك هذا التّراب؟ قال ﷺ: هذه السّاعة فرغت من دفن ولدي الحسين ﷺ. قالت أمّ سلمة: فانتبهت مرعوبةً لم أملك على نفسي. فصحت: وا حسيناه! وا ولداه! وا مهجة قلباه! حتّى علا نحيبي، فأقبلَتْ إليّ نساءُ الهاشميّات و غيرهنّ، و قلن: ما الخبر يا أمّ المؤمنين؟ فحكيت لهن بالقصّة، فعَلَى الصّراخ، و قام النّياح، و صار كأنّه حين ممات رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله، وسعين إلى قبره مشقوقة الجيب، و مكشوفة الرّأس، فصحن: يا رسول اللّه! قتل الحسين ﷺ فو اللّه الّذي لا إله إلّا هو فقد حسسنا كأنّ القبر يموج بصاحبه حتّى تحرّكت الأرض من تحتنا، فخشينا أنّها تسيخ بنا، فانحرفنا بين مشقوقة الجيب، و منشورة الشّعر، و باكية العين.»؛ از امّ سلمه نقل شده است كه فرمود: روزی رسول خدا ﷺ با من بود، در بينی كه بر روی بستر خوابيده بود و پای راستش را بر پای چپش قرار داده و به پشت خوابيده بود ناگهان حسين ﷺ كه پسری سه سال و چند ماهه بود خدمت پيغمبر ﷺ آمد، هنگامی كه رسول خدا ﷺ او را مشاهده نمود فرمود:

مرحبا به نور چشمم، مرحبا به میوهٔ قلبم! و همچنان حسین علیه السلام راه می‌رفت تا بر سینهٔ مبارک جدّش سوار شد، پس مدّتی درنگ کرد و از سینهٔ حضرت جدا نشد، من ترسیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله خسته است پس خواستم او را برگردانم و از سینهٔ حضرت جدا کنم که حضرت فرمود: امّ سلمه! رهایش کن و بگذار هر وقت خودش خواست پایین بیاید پایین بیاید، و بدان کسیکه مویش را اذیت کند مرا اذیت نموده است، ام سلمه گوید: من او را رها نمودم و رفتم، وقتی برگشتم دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله گریان است، از این گریهٔ بعد از خنده و شادمانی تعجب کردم پس نزدیک حضرتش شدم و عرض کردم: ای مولای من، چه چیز سبب گریه‌ات شده است؟ خدا چشمان مبارکت را گریان ننماید، این در حالی بود که حضرتش به چیزی که در دست مبارکش بود می‌نگریست و گریه می‌کرد، فرمود: چه نگاه می‌کنی؟ پس نگاه کردم و دیدم در دست مبارکش تربتی است، گفتم: این چه خاکی است؟ فرمود: این تربت را هم اکنون جبرئیل برایم آورده است و خطاب به من گفته است: ای رسول خدا! این خاکی از سرزمین کربلاست و آن تربت (قبر) فرزندت حسین علیه السلام است و تربتی است که حسین علیه السلام در آنجا دفن می‌شود، پس این تربت را نزد خودت در شیشه‌ای قرار بده وقتی دیدی که به خون تازه تبدیل شده است بدان که فرزندم حسین علیه السلام به شهادت رسیده است، و این جریان بزودی بعد از شهادت من و پدرش (علی علیه السلام) و مادرش (فاطمهٔ زهرا علیها السلام) و جدّه‌اش (خدیجهٔ کبری علیها السلام) و برادرش (حسن علیه السلام) رخ می‌دهد. امّ سلمه گوید: تا این کلمات را شنیدم گریستم و آن را از دست مبارک حضرت گرفتم و هرآنچه دستور داده بود امتثال نمودم. و این تربت بوی خوشی داشت گویی مشکی تیز بوی است. پس روزها و سالها نگذشتند که حسین علیه السلام به سرزمین کربلا سفر نمود، پس قلبم احساس شرّ کرد لذا هر روز آن قاروره و آبگینه را نگه می‌داشتم، تا اینکه در همین اثناء شیشهٔ تربت به خون تازه تبدیل شد پس دانستم که حسین علیه السلام به شهادت رسیده است، پس پیوسته نوحه می‌کردم و آن روز از صبح تا شب گریه می‌کردم و تا پاره‌ای از شب برایشان نه غذا آوردم نه رختخواب؛ تا اینکه چرت مرا گرفت و ناگاه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالت خشمی پیش می‌آید و بر سر و محاسن مبارکش خون بسیاری است، من با آستینم شروع به تکاندن و افشاندنِ خونها کردم و می‌گفتم: جانم به قربانت ای رسول خدا، چه زمان خودت را اینچنین رها کردی؟ این خاک از کجا به دست آورده‌ای؟ فرمود: هم اکنون از دفن فرزندم حسین علیه السلام فارغ شدم، امّ سلمه گوید: پس من از خواب بیدار شدم در حالیکه ترسان بودم و مالک خودم نبودم، پس فریاد زدم: آه حسینم آه فرزندم آه خون درون قلبم؛ تا اینکه شیونم بالا گرفت، پس زنان هاشمی و دیگر زنان نزد من آمدند و گفتند: ای امّ المؤمنین! چه خبر است؟ من جریان را برایشان تعریف کردم پس بانگ و خروش بالا رفت و گریه و ماتم به پا شد، و شد مثل روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نموده بود، زنان به طرف قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند در حالتی که گریبان چاک و سر برهنه بودند، پس ناله زدند: ای رسول خدا! حسین علیه السلام کشته شد، پس به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که ما به تحقیق احساس کردیم که گویی قبر صاحبش را می‌جنباند تا اینکه زمین از زیر پای ما حرکت کرد، پس ما ترسیدیم که زمین ما را فروبگیرد پس گریبان

چاک و سر برهنه و چشم گریان برگشتیم. منتخب، طریحی، ج۲، ص۳۳۷- ۳۳۸؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص١٩٥.

همچنین: «أَحْمَدُ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ أَنَسٍ وَ الْغَزَالِيُّ فِي كِيمِيَاءِ السَّعَادَةِ وَ ابْنُ بُطَّةَ فِي كِتَابِهِ الْإِبَانَةِ مِنْ خَمْسَةَ عَشَرَ طَرِيقاً وَ ابْنُ حُبَيْشٍ التَّمِيمِيُّ وَ اللَّفْظُ لَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخاً عَظِيماً عَالِياً مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ هِيَ تَقُولُ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنَنِي وَ ابْكِينَ مَعِي فَقَدْ قُتِلَ سَيِّدُكُنَّ، فَقِيلَ: وَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتِ ذَلِكَ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ شَعِثاً مَذْعُوراً فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ فَدَفَنْتُهُمْ. قَالَتْ: فَنَظَرْتُ فَإِذَا بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَئِيلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ وَ قَالَ: إِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ فَأَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: اجْعَلِيهَا فِي زُجَاجَةٍ فَلْيَكُنْ عِنْدَكِ فَإِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ؑ فَرَأَيْتُ الْقَارُورَةَ الآنَ صَارَتْ دَماً عَبِيطاً يَفُور»؛ ابن عباس گوید: هنگامی که من در منزلم استراحت می‌کردم فریادی عظیم و بلند از خانهٔ امّ سلمه همسر پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: ای دختران عبد المطّلب! مرا یاری کنید و با من گریه نمایید، به درستی که آقای شما کشته شد. شخصی به او گفت: این مطلب را از کجا دانستی؟ فرمود: رسول خدا ﷺ را همین ساعت در خواب دیدم که آشفته موی و متحیّر بود، علّتش را از او پرسیدم، فرمود: فرزندم حسین و اهل‌بیت او ؑ کشته شدند، و من ایشان را دفن نمودم. ام سلمه گوید: نگاه کردم تربتی که جبرئیل آن را از کربلا آورد بود (و به رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه این خاک به خون تبدیل شد فرزندت حسین ؑ کشته شده است. پس حضرت آن را به من عطا نمودند و فرمودند: آن را در شیشه‌ای قرار ده و نزد خودت نگاه‌دار و هرگاه به خون تبدیل شد [بدان که] حسین ؑ کشته شده است.) به خون تازه تبدیل شده و می‌جوشد. مناقب آل ابی طالب، ج۳، ص۲۱۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٢٢٧؛ عوالم امام حسین ؑ، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

۱۲. قال ابن عبّاس: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الحُسَينُ ؑ وَ بِيَدِهِ قَارُورَةٌ وَ هُوَ يَجمَعُ فِيهَا دَماً، فَقُلتُ: يَا رَسُولَ اللّه ﷺ مَا هَذَا؟ قَالَ ﷺ: هَذِهِ دِمَاءُ الحُسَينِ ؑ وَ أَصحَابِهِ أَرفَعُهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ...»؛ ابن عباس گوید: شبی‌که حسین ؑ کشته شد پیغمبر ﷺ را در خواب دیدم که قاروره (شیشه‌ای) در دست داشت و در آن خون (شهدا) را جمع می‌کرد. (گفتم: ای پیامبر ﷺ! این چیست؟) فرمود: خون حسین ؑ و یارانش که نزد خداوند متعال خواهم برد.

منابع اهل تسنن: کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٩٣؛ نهایة الأرب، نویری، ج٢٠، ص٤٧٤.

همچنین: حدثنا عمّار بن أبي عمّار عن ابن عباس، قال: «رَأَيْتُ النبي ﷺ فِي الْمَنَامِ بِنِصْفِ النَّهَارِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَعَهُ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ يَلْتَقِطُهُ أَوْ يَتَتَبَّعُ فِيهَا شَيْئاً، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا قَالَ: دَمُ الحسين ؑ وَ أَصْحَابِهِ لَمْ أَزَلْ أتتبعه مُنْذُ الْيَوْمِ. قَالَ عَمَّارٌ فحفظنا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَوَجَدْنَا قُتِلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ»؛ عمار بن ابی عمار از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: پیامبر ﷺ را در خواب دیدم درحالی‌که غبار آلود و ژولیده و در دستش شیشه‌ای پر از خون بود. به ایشان عرض کردم: یا رسول الله ﷺ! این شیشه چیست؟

حضرت ﷺ فرمودند: خون حسین و اصحابش ﷺ که پیوسته تمام روز دنبال آن بودم. عمار گوید: آن روز را حفظ کردیم بعدها یافتیم که امام حسین ﷺ در همان روز به شهادت رسیده است.

خواب ابن عباس به همین مضمون ولی با عبارات مختلف در این منابع آمده است:

شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۶۸؛ ملاحم و الفتن، سید ابن طاووس، ص۳۳٤.

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۲٤۲؛ ترجمة الإمام الحسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٤۷؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر، ص۲۳۵؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۰ و ج۱۲، ص۱٤۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج٤، ص۳۹۸: (حاکم گوید: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه)؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج۱، ص۳۹٦؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤۷۱ و ج۷، ص٤۸؛ مناقب علی بن ابی طالب ﷺ، ابن مغازلی شافعی، ص۳۱۷؛ تذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج۹، ص۲٤۵؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱، ص۱۵۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۳۷؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۵؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱٤۸؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج۲، ص۲۲؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۵؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۷؛ الجوهرة في نسب الإمام علی و آله، بری، ص٤٦؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج٦، ص۲۵۸ و ج۸، ص۲۱۸: (ابن کثیر گوید: إسناده قوی)؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۱۸؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۹؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۲، ص۳۰٦؛ اصابه، ابن حجر، ج۲، ص۷۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹٤: (هیثمی گوید: رواه أحمد و الطبراني و رجال أحمد رجال الصحیح)؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲٤۱؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲۷؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦؛ الصواعق المحرقة، هیتمی، ص۱۹۳؛ فیض القدیر، مناوی، ج۱، ص۲٦۵.

و همچنین: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَعَهُ قَارُورَتَانِ فِیهِمَا دَمٌ فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: دَمُ الْحُسَیْنِ وَ أَصْحَابِهِ ﷺ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْیَوْمِ»؛ از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا ﷺ را درعالم رؤیا دیدم در حالی‌که ژولیده مو و غبار آلود بود و همراهش دو شیشه از خون، به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا، این دو شیشه چیست؟ حضرت فرمود: خون حسینم و یارانش که من امروز پیوسته جمع می‌کردم. کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲٦۷.

و همچنین: «رُوِيَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: «كُنْتُ نَائِماً فِي مَنْزِلِي فِي الْمَدِينَةِ قَائِلَةَ الظُّهْرِ فَرَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ هُوَ مُقْبِلٌ مِنْ نَحْوِ كَرْبَلَا وَ هُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ وَ التُّرَابُ عَلَى شَيْبِهِ وَ هُوَ بَاكِيَ الْعَيْنِ حَزِينُ الْقَلْبِ وَ مَعَهُ قَارُورَتانِ مَمْلُوءَتَانِ دَماً فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ القَارُورَتَانِ المَمْلُوءَتَانِ دَماً؟ فَقَالَ: هَذِهِ فِيهَا مِنْ دَمِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ هَذِهِ الْأُخْرَى مِنْ دَمِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَصحَابِهِ ﷺ، وَ إِنِّي رَجعتُ الآنَ مِن دَفنِ وَلَدِي الحُسَينِ ﷺ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ لَا يَفِيقُ مِنَ البُكَاءِ وَ النَّحِيبِ»؛ از ابن عباس نقل شده که گفت:

من در خانه‌ام (در مدینه) در خواب قیلوله بودم، که رسـول خـدا ﷺ را (در خـواب) دیـدم کـه از جانـب کربلا به سمت من پیش می‌آید در حالیکه موهایش ژولیده و رویـش غبـار آلـوده و محاسـنش خـاکین؛ چشمانش گریان و قلبش اندوهگین است و دو شیشه پـر از خـون بـه همـراه دارد، بـه حـضرت عرضـه داشتم: این دو شیشهٔ پر از خون چیستند؟ حضرت فرمود: این شیشه، خـون فرزنـدم حـسین ؑ اسـت و دیگری خون اهل بیت او و یارانش ؑ، و من هم اکنون از دفن فرزندم حسین ؑ می‌آیـم، ایـن در حـالی بود که گریهٔ زیاد و بلند حضرتش آرام و قطع نمی‌شد. منتخب، طریحی، ص۴۵۹.

و همچنین: «إِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ فِي مَنَامِهِ يَوْماً بِنِصْفِ النَّهَارِ وَ هُوَ أَشْعَثُ أَغْبَـرُ فِـي يَـدِهِ قَـارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ فقلتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الدَّمُ؟ قَالَ ﷺ: دَمُ الْحُسَيْنِ ؑ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ فَأُحْـصِي ذَلِـكَ الْيَوْمَ فَوُجِدَ [أَنَّهُ] قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْم.»؛ ابـن عبـاس پیغمبـر ﷺ را در خـواب قیلولـه‌اش دیـد در حالیکـه حضرتش ژولیده مو، غبار آلود بودند و در دستانشان شیشه‌ای از خون، ابن عباس می‌گوید: بـه حـضرت عرضه داشتم: ای رسول خدا، این‌خون چیـست؟ حـضرت فرمـود: خـون حـسین ؑ اسـت کـه امـروز پیوسته گرفته و پر نموده‌ام. آن روز ضبط شد و بعداً فهمیدیم که امام حسین ؑ در همان روز بـه شـهادت رسـیده اسـت. إعـلام الـوری، شـیخ طبرسـی، ج۱، ص۴۳۰؛ در النظـیم، یوسـف بـن حـاتم عـاملی، ص۵۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۳۱؛ عوالم امام حسین ؑ، شیخ عبد الله بحرانـی، ص۵۱۰.

و به همین مضمون: مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۶۲.

و همچنین: «أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ فِي نِصْفِ النَّهَارِ أَشْـعَثَ أَغْبَـرَ وَ بِيَـدِهِ قَـارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْقَارُورَةُ؟قَالَ: دَمُ الْحُسَيْنِ لَـمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُـهُ مُنْـذُ الْيَـوْمَ فَحَفِظَ الْيَوْمَ فَإِذَا هُوَ يَوْمُ قَتْلِه.»؛ ابن عباس گفت: پیامبر اکرم ﷺ را در خـواب نـیم روزی، در عـالم رؤیـا دیدم که به موهای مبارکش غبار غم نشسته و در دست مقدّسش شیشه‌ای اسـت و در آن شیـشه، خـونی پیش رفتم و گفتم: پـدر و مـادرم بـه فـدایت بـاد ای پیـامبر خـدا! ایـن شیـشه‌ای کـه در دسـت داریـد، چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: این خون فرزندم حسین ؑ است که امروز پیوسـته آن رامـی‌گـرفتم، پس [ابـن عباس] آن روز را به خاطر سپرد [تا اینکه مـدتی] بعـد مـشخص شـد کـه آن وقـت، روز شـهادت امـام حسین ؑ بوده است. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۶۲.

و همچنین: «فِي أَثَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ فِي مَنَامِهِ بَعْدَ مَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ؑ وَ هُـوَ مُغْبَـرُّ الْوَجْـهِ حَـافِي الْقَدَمَيْنِ بَاكِي الْعَيْنَيْنِ وَ قَدْ ضَمَّ حَجْزَ قَمِيصِهِ إِلَى نَفْسِهِ وَ هُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الآيَـةَ [﴿وَ لا تَحْـسَبَنَّ اللَّـهَ غـافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُون﴾] وَ قَالَ: إِنِّي مَضَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَ الْتَقَطْتُ دَمَ الْحُسَيْنِ ؑ مِـنَ الْأَرْضِ وَ هُـوَ ذَا فِـي حَجْرِي وَ أَنَا مَاضٍ أُخَاصِمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي.»؛ در نقل ابن عباس آمده است کـه او پیغمبـر ﷺ را بعـد از به شهادت رسیدن حسین ؑ درخواب دید در حالیکه صـورت حـضرت غبـار آلـود، پاهایـشان برهنـه، چشم‌هایشان پر از اشک و گوشهٔ پیراهن حسین ؑ را به خودش چـسبانیده و ایـن آیـه را [﴿وَ لا تَحْـسَبَنَّ

اللَّهَ غافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُون﴾] تلاوت می‌نمود و فرمود: من گذرم به کربلا افتاد خون حسین علیه السلام را از زمین برگرفتم در حالیکه او در کنار من است و من می‌روم و در پیشگاه پروردگارم با قاتلین او به مخاصمه برمی‌خیزم. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۶.

۱۳. همچنین: «در مقتل ابن عربی نوشته است که: لشکر کوفه در کربلا چهار صد هزار نفر بودند، چرا که در کوفه چهارصد عَلَم بود که هر عَلَمی نشانه هزار سوار مکمل و مسلح بود و همهٔ آن عَلَم‌ها در روز عاشورا برپا شده بود، و آن حضرت در روز عاشورا با آن ضعف تشنگی و افسردگی و شکستگی به جهت مرگ جوانان، در یک حمله، صدهزار نفر ایشان را به جهنم فرستاد که صدای الأمان الأمان الغوث الغوث از لشکر مخالف بلند شد و نزدیک شد که لشکر مخالف متفرق شوند که ناگاه صورت پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهم السلام در مقابل آن حضرت ظاهر شدند و فرمودند: ای حسین علیه السلام؛ دست از قتال بدار و شفاعت عاصیان امت را مقدم دار؛ «اَلْعَجَل اَلْعَجَل فَاِنّا مُشْتاقُونَ اِلَيْكَ فِي الْجَنانِ»، تعجیل کن که ما در بهشت مشتاق توییم. پس حضرت، شمشیر را در غلاف نمود و بدن نازک خود را سپر عاصیان امّت قرار داد». انوار الشهاده فی مصایب عتره الطاهره، کشتوی یزدی، ص۲۵۲-۲۵۳.

خبر دادن حضرت علی اکبر علیه السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار بدن ایشان در روز عاشورا:

«فلمّا بلغت الرّوح التّراقي، قال علیه السلام رافعاً صوته: يا أبتاه! هذا جدّي رسول اللّه صلی الله علیه و آله قد سقاني بكأسه الأوفى شربةً لا أظمأ بعدها أبداً، و هو يقول: العجل [العجل]! فإنّ لك كأساً مذخورةً حتّى تشربها السّاعة.»؛ هنگامی که روح شریفش به ترقوه رسید (کنایه از لحظهٔ جان دادن) با صدای بلند فرمود: پدر جان! این جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با کاسهٔ لبریزش شربتی به من نوشانید که هرگز بعدش تشنه نمی‌شوم، و جدّم می‌فرماید: بشتاب (بشتاب) که همانا برای تو نیز کاسه‌ای ذخیره شده تا لختی بعد آن را بنوشی. تسلیة المجالس،کرکی حائری، ج۲، ص۳۱۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۴؛ عوالم امام حسین علیه السلام، علامه بحرانی، ج۱۷، ص۲۸۷؛ شرح الشّافية، ابن أمير الحاجّ، ص۳۶۵- ۳۶۶؛ الدّمعة السّاكبة، بهبهانی، ج۴، ص۳۲۹- ۳۳۲؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۶۹- ۳۷۰؛ وسيلة الدّارين، زنجانی، ص۲۹۰؛معالی السّبطين، مازندرانی، ج۱، ص۴۱۰- ۴۱۱.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج۲، ص۳۱: (فلما بلغت روحه التراقي، نادى بأعلى صوته: ... و هو يقول لك: العجل فإنّ لك كأساً مذخورةً.)

همچنین: «و هو ينادي: يا أبتاه! عليك منّي السّلام، فهذا جدّي رسول اللّه صلّى الله عليه و آله، و هذا أبي عليّ عليه السلام، و هذه جدّتي فاطمة و هم يقولون لك: العجل العجل، و هم مشتاقون إليك، و قضى نحبه عليه السلام.»؛ و علیّ اکبر علیه السلام فریاد می‌زد: ای پدرجان! (من هم رفتم) خدا نگهدار، پس این جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و این پدرم علیّ مرتضی علیه السلام و این هم جدّه‌ام فاطمهٔ زهرا علیها السلام، همگی خطاب به تو می‌گویند: شتاب کن شتاب کن و آنها همگی مشتاق دیدار تو هستند، (این را گفت) و اجلش فرا

رسید (به شهادت رسید). مقتل أبی مخنف، ابی مخنف، ص۸۱- ۸۲؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۲۹۱؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۱، ص٤٤١- ٤١٢.

همچنین: «و لم یزل یقاتل حتی قتل منهم ثمانین رجلاً، ثمّ ضربه رجلٌ من القوم علی رأسه الشریف فخرّ إلی الأرض، ثمّ استوی جالساً یقول: یا أباه! هذا جدّي محمّدٌ المصطفی ﷺ، و علیٌّ المرتضی ؑ، و هذه جدّتي فاطمة الزهراء ؑ، و خدیجة الکبری ؑ، فحمل علیهم الإمام ففرّقهم عنه، و وضع رأسه في حجره و جعل یمسح الدّم عن وجهه (و) یقول: لعن الله قوماً قتلوك یا ولدي.»؛ و همواره می‌جنگید تا اینکه هشتاد نفر از سپاه دشمن را به درک واصل نمود، آنگاه مردی از دشمن، ضربه‌ای بر سر مبارکش فرود آورد که (بدین سبب) به زمین افتاد، بعد علیّ اکبر ؑ بلند شد نشست و می‌فرمود: ای پدر! این جدّم محمد مصطفی ﷺ است و علیّ مرتضی ؑ و این جدّه‌ام فاطمهٔ زهرا ؑ و خدیجهٔ کبری ؑ، پس امام حسین ؑ (همچون شیری) بر لشکر دشمن یورش برد و آنان را متفرّق ساخت و سر علیّ اکبر ؑ را در دادمان خود نهاد و پیوسته خون از صورت مبارکش پاک می‌کرد و می‌فرمود: فرزندم! خدا لعنت کند جماعتی که تو را کشتند. ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۷۸.

همچنین: «فرجع و حمل علیهم، فقتل مقتلةً عظیمةً، ثمّ کمن له ملعونٌ من أصحاب عمر بن سعد فضربه ضربةً علی مفرق رأسه، فانصرع فنادی: یا أباه! هذا جدّي محمّدٌ المصطفی ﷺ، و هذا جدّي علیٌّ المرتضی ؑ، و هذه جدّتي فاطمة الزّهراء ؑ، و هذه جدّتي خدیجة ؑ و هم إلیك مشتاقون»؛ پس به میدان برگشت و بر سپاه دشمن یورش برد و جنگ بزرگی نمود، در این هنگام ملعونی از سپاه عمر بن سعد کمین کرد و در خفا، ضربه‌ای بر فرق سر علیّ اکبر ؑ زد، از شدّت درد سر افتاد و فریاد زد: ای پدر جان! این جدّم محمد مصطفی ﷺ است و این جدّم علیّ مرتضی ؑ است و این جدّه‌ام فاطمهٔ زهرا ؑ و این هم جدّه‌ام خدیجهٔ کبری ؑ؛ همگی مشتاق دیدار تو هستند. المنتخب، طریحی، ج۲، ص٤٤٣؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۰- ۳۷۱.

همچنین: «أقول: و هل شرب أحدٌ من الکوثر في دار الدّنیا؟ نعم، شبیه رسول اللّه علیٌّ الأکبر علیه السلام حین سقط علی الأرض حضره رسول اللّه صلّی الله علیه و آله، و معه شربةٌ من الکوثر، و ناولها إیّاه و شربها، و صاح: یا أبتاه! علیك منّي السّلام، هذا جدّي قد سقاني بکأسه، إلی آخره.»؛ می‌گویم: و آیا احدی در دار دنیا از کوثر نوشیده است!؟ بله، شبیه رسول خدا ﷺ حضرت علیّ اکبر ؑ هنگامی که از اسب بر روی زمین افتاد جدّش رسول خدا ﷺ بر بالین وی حاضر شد در حالیکه با او شربتی از کوثر بود و به او آب داد و حضرتش از شراب کوثر نوشید و فریاد برآورد: ای پدر جان! خدا نگهدار، این جدّم رسول خدا ﷺ است که با کاسه‌اش مرا آب داد و سیراب نمود. معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۱٤۷- ۱٤۸.

۱٤. در کتب مقاتل آمده است: هر کسی از اهل بیت امام حسین ؑ به شهادت می‌رسید حضرت زینب کبری ؑ از خیمه‌ها بیرون آمده و به سوی میدان می‌شتافتند و در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

بیرون آمدن حضرت زینب علیها السلام از خیمه‌ها در شهادت برادرش حضرت ابا عبدالله علیه السلام:

«لَمَّا أُثْخِنَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بِالْجِرَاحِ وَ بَقِيَ كَالْقُنْفُذِ طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهْبٍ الْمُرِّيُّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ علیه السلام عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ وَ هُوَ يَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ،قَالَ الرَّاوِي: وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ علیها السلام مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي: وَا أَخَاهْ وَا سَيِّدَاهْ وَا أَهْلَ بَيْتَاهْ، لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكْدَكَتْ عَلَى السَّهْلِ.» چون امام حسین علیه السلام در اثر زیادی زخم از پای در آمد و بدنش از زیادی تیر همچون خارپشت شد صالح بن وهب مرّی (لعنه الله) چنان نیزه‌ای بر پهلوی حضرت زد که از اسب بر گونهٔ راستش به روی زمین افتاد و می‌فرمود:«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» سپس از روی خاک برخاست. راوی گوید: زینب علیها السلام از در خیمه‌ها بیرون شد و صدا می‌زد: ای وای برادرم، ای وای آقایم، ای وای بر اهل بیت، ای کاش آسمان بر زمین فرو می‌ریخت و ای کاش کوهها به بیابانها پاشیده می‌شد. لهوف، سید ابن طاووس، ص۷۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۴؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۹۷.

بیرون آمدن حضرت زینب علیها السلام از خیمه‌ها در شهادت عبد الله بن حسن علیه السلام:

«و كان عبد اللّه بن الحسن الزّكيّ واقفا بإزاء الخيمة، و هو يسمع وداع عمّه الحسين علیه السلام، فخرج في أثره، و هو يبكي و يقول: و اللّه لا أفارق عمّي. فلحقته زينب علیها السلام لتحبسه، لأنّه صغير لم يبلغ الحلم، و الحسين علیه السلام يقول لها: يا أختي احبسيه. فانفلت الصّبيّ من يدها، و قال: و اللّه لا أفارق عمّي. فأقبل حرملة بن كاهل اللّعين إلى الحسين علیه السلام، فضرب الصّبيّ بالسّيف، فأطنّ يمينه إلى الجلد، فإذا هي معلّقة، فصاح الصّبيّ: يا عمّاه أدركني. فأخذه الحسين علیه السلام و ضمّه إليه، و قال: يا ابن أخي صبرا على ما نزل بك يا ولدي. فبينما هو يخاطبه إذ رماه اللّعين حرملة بسهم، فذبحه في حجره، فصاحت زينب علیها السلام: وا ابن أخاه! ليت الموت أعدمني الحياة، ليت السّماء أطبقت على الأرض، و ليت الجبال تدكدكت على السّهل. و كان عمر بن سعد اللّعين قريبا منها، فقالت: ويحك يا عمر! يقتل ابن بنت رسول اللّه و أنت تنظر إليه؟ فلم يجبها.»؛ عبدالله بن حسن زکّی در مقابل خیمه ایستاده بود و وداع عمویش حسین علیه السلام را می‌شنید به دنبال او بیرون آمد و می‌گفت: به خدا قسم از عمویم جدا نمی‌شوم. حضرت زینب علیها السلام به عبدالله رسید تا او را باز دارد چون عبدالله کوچک بود (و بالغ نشده بود) و امام حسین علیه السلام خطاب به حضرت زینب علیها السلام می‌فرمود: ای خواهرم! عبدالله را نگه دار، اما آن کودک (عبد الله) از دست حضرت زینب علیها السلام جدا شد و گفت: به خدا قسم از عمویم جدا نمی‌شوم، حرملة بن کاهل ملعون به طرف امام حسین علیه السلام پیش آمد و عبد الله را با شمشیرش زد به قسمی که دست راستش به پوست آویزان شد. در این هنگام عبدالله ناله زد: ای عمو جان مرا دریاب. امام حسین علیه السلام او را گرفت به خود چسبانید و فرمود: ای پسر برادرم بر مصائبی که بر تو وارد شده صبر کن ای فرزندم! در این میان که امام با فرزند برادرش صحبت می‌کرد حرملهٔ ملعون تیری به سمت عبدالله پرتاب کرد و او را در دامن امام حسین علیه السلام ذبح کرد، و تیر به گلوی عبد الله اصابت کرد ودر دم شهید شد. حضرت زینب علیها السلام فریاد زد: وا پسر

برادرم! ای کاش مرگ، حیات مرا معدوم می‌کرد و ای کاش آسمان بـر زمـین بیفتـد، و ای کـاش کـوه‌هـا تل‌هایی از خاک بر روی بیابان می‌شد . عمربن سعد ملعون نزدیـک حـضرت زینـب﵄ بـود حـضرت زینب﵄ فرمود: وای بر تو ای عمر! پسر دختر رسول خدا ﷺ را می‌کشند و تو به او نگاه مـی‌کنـی؟! پـس او را جوابی نداد. منتخب، طریحی، ج۲، ص۴۵۱ (و ط دیگـر ص۴۳۹)؛ الدمعـة الـسّاکبة، بهبهـانی، ج۴، ص۳۵۴.

همچنین: بیرون آمدن حضرت زینب﵄ در مصیبت حضرت علی اکبر﵇ (رجوع شـود بـه پـی نوشـت شماره ۲۴ مجلس هشتم ص۴۷۲).

۱۵. در کتاب حرز الایمان نوشته است که: در شب یازدهم، عیال امام مظلوم،با سر برهنه و جگـر خـسته و لبهای خشکیده در یک موضع آن بیابان جمع شدند نه لباسی و نه معجری و اساسی همه گرسنه و تـشنه و سرگردان و حیران بر روی خاک نشسته هیچ کس رحم به ایشان نمی کرد و آخـر زینـب خـاتون، فـضه خادمه را فرستاد در نزد عمر که ای عمر؛ ما امشب لباسی نداریم و فرش و خیمه ای نداریم. بر مـا رحـم کن. یک لباسی به این طفل‌های یتیم بده که همه برهنه در این شب آرام ندارنـد. آن ملعـون اول اعتنـایی نکرد آخر الامر یک خیمهٔ سوختهٔ دریده به ایـشان داد. زینـب﵄ آن را بـه روی یتیمـان کـشید لـیکن آن مظلومه، به‌امّ کلثوم داستان آهویی که به پیغمبر ﷺ پناه آورده بود فرمود: ای خواهر؛ هر شب برادرم علـی اکبر و قاسم و عباس و سایر برادرها و اقربا متوجه ما بودند و کشیک ما را می‌داشـتند. امـشب غـریبیم ای خواهر؛ بیا من و تو پاسبانی این دختران و یتیمان نموده باشیم. **آن شب، همهٔ زنـان و دختـران و یتیمـان خوابیدند به غیر زینب و امّ کلثوم که این دو خواهر غریب، گریه کنان پاسبانی می‌کردند** کـه در اثنـای شب دیدند سیاهی شخصی نمودار شد زینـب﵄ گفـت: تـو کیـستی کـه در ایـن شـب بـر سـر یتیمـان حسین﵇ آمده؟ که ناگاه صدای ناله و آهی بلند شد که ای خواهر، مـن غریـب کـربلایم نـام مـن باشـد حسین﵇ ای خواهر من برادرت حسینم. آمده‌ام پرستاری شما را بکنم ای خواهر؛ ما زنـده هـستیم و دل ما بر یتیمان خود می‌سوزد و آمده ایم که ایشان را پاسبانی کنیم. ایـن را فرمـود و از نظـر غایـب شـد کـه صدای گریه زینب﵄ بلند شد و داغ زینب﵄ تازه شد. انوار الشهاده فی مصایب عتـره الطـاهره، کثنـوی یزدی، – فصل شانزدهم: صفحه ۲۸۳ - ۲۸۴؛ ناسخ التـواریخ حـضرت زینـب کبـری علیهـا الـسّلام، سپهر، ج۱، ص۲۴۲– ۲۴۳ (به نقل از انوار الشهاده)

همچنین: چون تاریکی شب پردهٔ ظلام برکشید و ظلمـت جهـان را کـران تـا کـران در سـپرد، حـضرت زینب﵄ به مواضع خیام برادرش، فرزند خیر الأنام به آن حال نگران شـد و آن اطفـال برهنـه و گرسـنه و تشنه را در اطراف خویش بدید که ندای «وا عمّتاه!» برآوردند و همی گفتند: «جگر ما از تـشنگی بتافـت و رنج گرسنگی امعای ما را بخورد.» دیگری در طلب پرده و سـتر نالـه برکـشید. آن حـضرت لطمـه بـر چهرهٔ خویش بزد و نظری به برادرش بیفکند و با خواهرش امّ کلثوم فرمود: «ما نـصنع هـذه اللّیلـة بهـذه الفتیات الضّائعات و هذه الفتیان الصّغار و هذه الأطفال؛ امشب با این دختران که در این بیابان بـی‌کـس

و غریب بیفتاده‌اند و این کودکان و اطفال چه کنیم؟» امّ کلثوم عرض کرد: «رأی، رأی تو است.» فرمود: «ای امّ کلثوم! رأی چنان است که این اطفال را فراهم کنیم و برادرزاده و روشنی چشمم زین العابدین بیمار را در میان ایشان جا دهیم و تو از یک سوی و من از یک جانب دیگر تا بامداد به حراست ایشان بنشینیم.» ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری علیها السلام، سپهر، ج۲، ص۵۳۷- ۵۴۰.

۱۶. همچنین: «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: يَا زُرَارَةُ إِنَ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً بِالدَّم...»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: ای زراره، آسمان تا چهل روز بر حسین بن علی علیهما السلام خون بارید. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۷ باب ۲۶ ح ۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۶.

همچنین: حضرت زینب کبری علیها السلام در خطبهٔ خود در شهر کوفه فرمودند: «أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ قَطَرَتِ [أن تُمْطِرَ -أن أَمْطَرَت- أَنْ مَطَرَت] السَّمَاءُ دَماً وَ لَعَذابُ الآخِرَةِ أَخْزى...» آیا تعجب کردید از اینکه آسمان خون بارید، درحالیکه عذاب آخرت، خوار کننده‌تر است. فتوح، ابن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۲۱؛ بلاغات النساء، ابن طیفور، ص۲۴؛ امالی، شیخ مفید، ص۳۲۳؛ امالی، شیخ طوسی، ص۹۳؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۳۱؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۶۲؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۰۹.

همچنین: «عَنْ عُبَيْدٍ الْمُكَتِّبِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام احْمَرَّتِ السَّمَاءُ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ لَمْ تَزَلْ حَتَّى تَفَطَّرَت [تَقَطَّرَت] وَ قَطَرَت دَماً.»؛ ابراهیم نخعی گوید: هنگامی که حسین[علیه السلام] کشته شد اطراف و اکناف آسمان سرخ شد و پیوسته به همین صورت بود تا آسمان شکافته شد و خون بارید.

منابع اهل تسنن: الذریة الطاهرة النبویة، دولابی، ص۱۳۵؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۳۷.

همچنین: «أَخْبَرَنَا سُلَيْمٌ الْقَاضِي[القاص] قَالَ: مُطِرْنَا دَماً أَيَّامَ [يَوْمَ] قَتْلِ الْحُسَيْنِ[علیه السلام].»؛ سلیم قاضی گوید: در زمان کشته شدن [امام]حسین [علیه السلام] بارانِ خون بر ما بارید.

منابع اهل تسنن: الجرح و التعدیل، ابن ابی حاتم رازی، ج۴، ص۲۱۶؛ الکشف و البیان، ابو اسحاق ثعلبی، ج۸، ص۳۵۳؛ الجامع لأحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، قرطبی، ج۱۶، ص۱۴۱؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۲؛ المحاضرات، سیوطی، ص۷۹.

همچنین: «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَتْنِي [خَالَتِي] أُمُّ سَالِمٍ خَالَتِي قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام مُطِرْنَا مَطَراً كَالدَّمِ عَلَى الْبُيُوتِ وَ الْجُدُرِ [وَ الْحِيطَانِ كَالدَّمِ].»؛ جعفر بن سلیمان گوید که خاله‌ام برایم گفت: هنگامی که حسین بن علی[علیه السلام] کشته شد بارانی همانند خون بر خانه‌ها و دیوارها بارید.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳۶۰؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۳۶: در ادامه روایت آورده: [فبلغنی أنه کان بالبصرة و الکوفة و بالشام و بخراسان حتی کنا لا نشك أنه سینزل عذاب]؛ ذخائر العقبی، احمدبن عبدالله طبری، ص۱۴۵؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۳۳؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۶؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲ [تا کالدم را آورده].

همچنین: «فِي رِوَايَةٍ: أَنَّهُ مَطَرَ كَالدَّمِ عَلَى الْبُيُوتِ وَ الْجُدُرِ بِخُرَاسَانَ وَ الشَّامِ وَ الْكُوفَةِ.»؛ بنابر روایتی: (هنگامیکه حسین بن علی﵇ به شهادت رسید) بارانی همانند خون بر خانه‌ها و دیوارها در خراسان و شام و کوفه بارید.

منبع اهل تسنن: صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹٤.

۱۷. خون تازه زیر هر سنگ در تمام دنیا:

«قَالَ إبنُ سَعدٍ [أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ]: مَا رُفِعَ حَجَرٌ فِي [مِنَ] الدُّنْيَا [لَمَّا قُتِلَ الحُسَيْنُ﵇] إِلَّا وَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ»؛ از ابو سعید خُدری نقل شده است که: هنگام کشته شدن حسین [﵇] هیچ سنگی در دنیا (از زمین) برداشته نشد مگر این‌که در زیر آن خون تازه بود.

منابع اهل تسنن: تذکرة الخواصّ، سبط ابن الجوزی، ص۲٤٦: (قال ابن سعد ما رفع حجرٌ في الدّنيا إلّا و تحته دمٌ عبيطٌ)؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۱: معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۹: جواهر العقدین، سمهودی، ص٤۱۵- ٤۱٦؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹٤: ینابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص۲۰ و ص۱۰۲.

خون تازه زیر هر سنگ در زمین:

«عَنْ يَحْيَى بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ[﵇]: بَعَثَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى أَبِي فَأَشْخَصَهُ إِلَى الشَّامِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَشْخَصْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَصْلُحْ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْهَا غَيْرِي وَ لَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ خَلْقاً يَنْبَغِي أَنْ يَعْرِفَ أَوْ عَرَفَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ إِنْ كَانَ إِلَّا وَاحِداً فَقَالَ أَبِي: لِيَسْأَلْنِي أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَمَّا أَحَبَّ فَإِنْ عَلِمْتُ أَجَبْتُ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَعْلَمْ قُلْتُ: لَا أَدْرِي وَ كَانَ الصِّدْقُ أَوْلَى بِي فَقَالَ هِشَامٌ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ[﵇]بِمَا اسْتَدَلَّ بِهِ الْغَائِبُ عَنِ الْمِصْرِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَى قَتْلِهِ وَ مَا الْعَلَامَةُ فِيهِ لِلنَّاسِ؟ فَإِنْ عَلِمْتَ ذَلِكَ وَ أَجَبْتَ فَأَخْبِرْنِي هَلْ كَانَ تِلْكَ الْعَلَامَةُ لِغَيْرِ عَلِيٍّ[﵇] فِي قَتْلِهِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين[﵇]لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا هَارُونُ أَخُو مُوسَى[﵇] وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي رُفِعَ فِيهَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ الصَّفَا وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ[﵇]وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ[﵇]...»؛ از یحیی بن بشیر نقل شده که گفت: از ابو بصیر شنیدم که می‌گفت: حضرت امام صادق﵇ فرمودند: هشام بن عبد الملک به دنبال پدرم فرستاد و ایشان را به شام برد، هنگامی که پدرم بر وی داخل شد او به پدرم گفت: ای ابو جعفر، من شما را [به اینجا] آوردم تا مسأله‌ای را از شما بپرسم که صلاح نیست دیگری آن را از شما جویا شود و در زمین کسی را سراغ ندارم که شایستهٔ دانستن این مسأله باشد[این مسئله را بداند] جز یک نفر. پدرم فرمود: از آنچه دوست دارد امیرالمؤمنین[هشام] از من سؤال کند اگر بدانم جواب داده و اگر ندانم می‌گویم نمی‌دانم و راست

گفتن سزاوارتر به من است. هشام گفت: خبر ده به من از شبی که در آن علیّ بن ابی طالب﵇ کشته شد کسانی‌که در آن شهر نبودند به چه چیز بر قتل او استدلال کردند و علامت این امر برای مردم چه بود؟ اگر از آن آگاه هستی و جواب می‌دهی به من خبر ده آیا آن علامت برای قتل غیر علی بن ابی طالب﵇ نیز بوده است؟ پدرم به او فرمود: ای امیرالمؤمنین[هشام]، شبی که امیر مؤمنان﵇ کشته شد تا طلوع فجر، سنگی از روی زمین برداشته نشد مگر آنکه زیر آن خون تازه یافت شد و همچنین شبی که هارون﵇ برادر موسی﵇ در آن کشته شد و شبی که در آن یوشع بن نون﵇ کشته شد و همچنین بود شبی که در آن حضرت عیسی بن مریم﵇ به آسمان بالا برده شد و همچین بود شبی که در آن شمعون بن حمّون صفا به قتل رسید و همین‌طور بود شبی که در آن علی بن ابی طالب﵇ کشته شد و همین‌طور بود شبی که در آن حسین بن علی﵈ کشته شد (زیر هر سنگی که برداشته می‌شد خون تازه بود). کامل الزیارات، ابن قولویه، ۱۵۸ باب ۲٤ ح ۱؛ قصص الأنبیاء، قطب راوندی، ص۱٤٦؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۱۸٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۰۳؛ عوالم، امام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤۷۳.

خون تازه زیر هر سنگ در بیت المقدس:

«عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ نَوَاحِيهَا عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ[﵇] قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: مَا رَفَعْنَا حَجَراً وَ لَا مَدَراً وَ لَا صَخْراً إِلَّا وَ رَأَيْنَا تَحْتَهَا دَماً عَبِيطاً يَغْلِي...»؛ مردی از اهالی بیت المقدس گفت: به خدا قسم ما اهالی بیت المقدس و اطرافش، شامگاهی که امام حسین﵇ در آن کشته شد را دانستیم. راوی از او پرسید: چگونه دانستید؟ او پاسخ داد: هیچ سنگ و کلوخ و تخته سنگی از زمین برنداشتیم مگر اینکه در زیرش دیدیم خون تازه‌ای می‌جوشید.

منابع شیعه:کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱٦۰، باب ۲٤، ح۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۱۸٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۰٤؛ عوالم امام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤٥٦.

همچنین: «عَنْ ابْنِ شِهَابٍ (الزُّهرِيِّ) قَالَ: قَدِمْتُ دِمَشْقَ [دَخَلْتُ الشَّامَ] وَ أَنَا أُرِيدُ الْغَزْوَ فَأَتَيْتُ عَبْدَ الْمَلِكِ لِأُسَلِّمَ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ فِي قُبَّةٍ عَلَى فُرُشٍ يَفُوقُ الْقَائِمَ وَ النَّاسُ تَحْتَهُ سِمَاطَانِ فَسَلَّمْتُ وَ جَلَسْتُ فَقَالَ: يَا ابْنَ شِهَابٍ أَتَعْلَمُ مَا كَانَ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ صَبَاحَ قُتِلَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: هَلُمَّ. فَقُمْتُ مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ حَتَّى أَتَيْتُ خَلْفَ الْقُبَّةِ وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ فَأَحْنَى عَلَيَّ فَقَالَ: مَا كَانَ؟ قَالَ فَقُلْتُ: لَمْ يُرْفَعْ حَجَرٌ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ. قَالَ فَقَالَ: لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ يَعْلَمُ هَذَا غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ لَا يَسْمَعَنَّ مِنْكَ. قَالَ: فَمَا تَحَدَّثْتُ [حَدَّثْتُ] بِهِ حَتَّى تُوُفِّيَ. وَ رُوِيَ بِإِسْنَادٍ أَصَحَّ مِنْ هَذَا عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ مِنْ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ»؛ ابن شهاب زهری گوید: وارد دمشق شدم و ارادهٔ جنگ داشتم نزد عبدالملک [پسر مروان] رفتم تا بر او سلام کنم. دیدم که عبدالملک در قبّه‌ای بر روی فرشی نشسته

که جایگاه آن بالاتر از شخصِ ایستاده بود و مردم نیز زیـر او در دو طـرف، صـف کـشیده بودنـد، سـلام کردم و نشستم. عبدالملک (به من) گفت: ای پسر شهاب، آیـا مـی‌دانـی در روز کـشته شـدن علـی بـن ابیطالب[ﷺ]در بیت المقدس چه اتفاقی افتاد؟ گفتم: بله (می‌دانم). عبدالملک گفت: بیا (نزد مـن). از جلوی مردم بلند شدم و پشت قبّه رفتم. صورتش را به طرف من چرخاند، خم شد و گفت: آن اتفاق چـه بوده؟ گفتم: هیچ سنگی را در بیت المقدس برنداشتند مگر این که در زیر آن خون پیدا شد. عبد الملـک (به من) گفت: غیر از من و تو کسی نمانده که این حدیث را بداند و این جریان را هیچ کس از تو نـشنود! زهری گوید: تا عبدالملک زنده بود این حکایت را برای کسی نگفتم تـا اینکـه عبـدالملک مُـرد. مؤلـف گوید: با اسناد صحیح‌تر از زهری نقل شـده کـه ایـن واقعـه[کـه بـه هنگـام شـهادت حـضرت در بیـت المقدس هیچ سنگی را در بیت المقدس برنداشتند مگر این کـه در زیـر آن خـون پیـدا شـد.] در کـشته شدن حسین بن علی ﷺ بوده است.

منابع اهل تسنن:دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٤٠؛ فضائل الثقلـین، ایجـی شـافعی، ص۳۷۸؛ إمتـاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲٤۲.

و همچنین: «عَن الزُهري قالَ: لَمّا قُتِلَ الحُسَيْنُ بنُ عَلِي[ﷺ] لَمْ يُرْفَـعْ حَجَـرٌ بِبَيْـتِ المَقْـدِسِ إلا وُجِـدَ [تَحْتَهُ] دَمٌ عَبِيطٌ.»؛ زهری گوید: زمانی که حسین بن علی[ﷺ] کشته شد هیچ سنگی در بیت المقـدس برداشته نشد مگر این که زیر آن خون تازه یافت شد.

منابع اهـل تـسنن: معجـم الکبیـر، طبرانـی، ج۳، ص۱۱۳ ح ۲۸۳٤؛ بغیـة الطلـب، ابـن عـدیم، ج٦، ص۲٦۳۷: (عبارت ابن عدیم اینچنین است: عن أبي بكر الهذلي عن الزهري قال: لما قتل الحسين بـن علي[ﷺ] لم ترفع ببيت المقدس حـصاة إلا وجـد تحتهـا دم عبـيط.)؛ وسـيلة الخـادم الـى المخـدوم، خنجـی اصـفهانی، [م. ۹۲۷] ص۱۷۱: (عبـارت خنجـی اینچنـین اسـت: زهـری گویـد: نـشانهٔ قتـل حسین[ﷺ] آن بود که روز قتل آن حضرت هر سنگی که از بیت المقدس برداشـتند در شـیب [زیـر] آن خون ایستاده بود.)؛ انس الجلیل، مجید الدین حنبلـی [م.۹۲۷]، ص۲۵۲ ط.قـاهره (بنـابر نقـل شـرح احقاق الحق، آیت الله العظمی مرعشی، ج۱۱، ص٤٨٤): عبارت مجید الدین حنبلـی اینچنـین اسـت: أنّه في صبيحة قتل الحسين بن عليّ[ﷺ] لم يرفع حجر في بيت المقـدس إلّا وجـد تحتـه دم، و كـذلك يوم قتل والده عليّ.)

و همچنین: «عَنْ زَيْدِ بْـنِ عَمْـرو الْكِنْـدِيِّ قـالَ: حَـدَّثَتْني أُمُّ حَيَّـان [حبـان- حـسان] قَالَـتْ: يَـوْمَ قُتِـلَ الْحُسَيْنُ[ﷺ]... لَمْ يُقلَبْ حَجَرٌ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا أَصْبَح [أصيب] تَحْتَـه (عِنـدَه) دمٌ عبـيطٌ.»؛ زیـد بـن عمرو کندی گوید: امّ حیان بـرای مـن گفـت کـه روز کـشته شـدن حـسین[ﷺ] هـیچ سـنگی در بیـت المقدس برداشته نشد مگر این که در زیر آن خون تازه پدیدار گشت.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین ﷺ، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ابـن عـساکر، ج١٤، ص۲۲۹؛ ترجمه امام حسین ﷺ، ابن عـساکر، ص۳٦۲؛ بغیـة الطلـب، ابـن عـدیم، ج٦، ص۲٦۳۷؛

مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج۷، ص۱۵۰؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤٣٤؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج١٤، ص١٥١؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص٢٢٦. (به این عبارت: «قیل: إنه لم یقلب حجر ببیت المقدس یومئذ إلا وجد تحته دم عبیط.»)

و همچنین: «عَنْ مَعْمَرٍ قَالَ: أَوَّلُ مَا عُرِفَ الزُّهْرِيُّ تَكَلَّمَ فِي مَجْلِسِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فَقَالَ الْوَلِيدُ: أَيُّكُمْ يَعْلَمُ مَا فَعَلَتْ أَحْجَارُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ؟ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: بَلَغَنِي أَنَّهُ لَمْ يُقْلَبْ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ.»؛ معمر نقل کرده است که: اول جایی که زهری معروف شد آنجا بود که در مجلس ولید بن عبد الملک صحبت کرد. ولید سؤال کرد: کدام یک از شما می‌داند در روز کشته شدن حسین بن علی [ﷺ] سنگهای بیت المقدس چه کردند؟ زهری پاسخ داد: به من خبر رسیده که هیچ سنگی برگردانده نشد مگر این که زیر آن خون تازه یافت شد.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٧٢؛ مقتل الحسین ﷺ، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٢٩؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص٤٣٧؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤٣٤؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج٥، ص١٦؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص٣١٤؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج١٢، ص٢٤١؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج۲، ص۳۰۵؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۹۳ ([قال:] و أخرج البیهقی و أبو نعیم عن الزهری قال: بلغنی أنّه یوم قتل الحسین [ﷺ]لم یقلب حجر من أحجار بیت المقدس إلا وجد تحته دم عبیط).

به همین مضمون در این منابع: طبقات الکبری، ابن سعد، ج٥، ص٣٥١؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۹؛ کفایة الطالب، گنجی، ص٤٤٤؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج٩، ص١٩٦ (و قال: رواه الطبرانی و رجاله ثقات)؛ محاضرات و محاورات، سیوطی، ص۸۳.

خون تازه زیر هر سنگ در سرزمین شام:

«عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: مَا رُفِعَ بِالشَّامِ حَجَرٌ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ[ﷺ] إِلَّا عَنْ دَمٍ.»؛ ابن شهاب زهری نقل کرده که: در روز کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] هیچ سنگی را در شام برنداشتند مگر این که به خون آغشته بود.

منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۲۸؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۳؛ معرفة الصحابة، ابو نعیم اصفهانی، ج۲، ص۱۳؛ مناقب آل محمد، موصلی، ص١٠٦. (إنه لم یرفع حجر بالشام إلّا و رئي الدم تحته)؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد اللّه طبری، ص١٤٥(لم یرفع أو لم یقلع حجر بالشام إلا عن دم)؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج٩، ص١٩٦ (قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح)؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۸۰ (لم یرفع ولم یقلع حجر بالشام إلا عن دم.)؛ وسیلة المآل، باکثیر حضرمی، ص۱۹۷(بنابر نقل شرح احقاق الحق، آیت الله العظمی مرعشی، ج۱۱، ص٤٨٤).

همچنین: «أعلم الأمین جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و [آله] سلم قتله و أراه تربته،

احمرّت السماء لقتله و كسفت الشمس يوم موته و صار الورس في عسكره رمادا و المنحور من جذره دما لم يرفع حجر بالشام إلا رئى تحته دم عبيط و ناحت الجنّ لرزيّته و فقده».
منبع اهل تسنن: معرفة الصحابه، ابو نعيم اصفهانى، ج۲، ص۹.

خون تازه زير سنگ در خانهٔ عبد الملک بن مروان (يا هشام بن مروان):

«رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ﷺ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ -وَ فِي رِوَايَةٍ هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ- أَنْ وَجِّهْ إِلَيَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَخَرَجَ أَبِي وَ أَخْرَجَنِي مَعَه ...قالَ [هِشامٌ]: عَرَضَتْ لِي مَسْأَلَةٌ لَمْ يَعْرِفْهَا الْعُلَمَاءُ فَأَخْبِرْنِي إِذَا قَتَلَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِمَامَهَا الْمَفْرُوضَ طَاعَتُهُ عَلَيْهِمْ أَيَّ عِبْرَةٍ يُرِيهِمُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؟ قَالَ أَبِي: إِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَا يَرْفَعُونَ حَجَراً إِلَّا وَ يَرَوْنَ تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً. فَقَبَّلَ عَبْدُ الْمَلِكِ رَأْسَ أَبِي وَ قَالَ: صَدَقْتَ إِنَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ كَانَ عَلَى بَابِ أَبِي مَرْوَانَ حَجَرٌ عَظِيمٌ فَأَمَرَ أَنْ يَرْفَعُوهُ فَرَأَيْنَا تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً يَغْلِي وَ كَانَ لِي أَيْضاً حَوْضٌ كَبِيرٌ فِي بُسْتَانِي وَ كَانَ حَافَتَاهُ حِجَارَةً سَوْدَاءَ فَأَمَرْتُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُوضَعَ مَكَانَهَا حِجَارَةٌ بِيضٌ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ فَرَأَيْتُ دَماً عَبِيطاً يَغْلِي تَحْتَهَا...»؛ امام صادق ﷺ می‌فرماید: عبد الملک بن مروان و در روايتى هشام بن عبد الملک، به کارگزارش درمدينه نوشت که محمّد بن على [امام باقر ﷺ] را به سوى من [به شام] بفرست. امام صادق ﷺ می‌فرماید: پدرم از مدينه خارج شد و مرا نيز همراه خود برد ... عبد الملک [يا هشام بن عبدالملک] به پدرم گفت: مسأله‌اى برايم روى داده که هيچ يک از دانشمندان ندانستند. به من خبر بده وقتى اين امّت امام واجب الاطاعهٔ خود را بکشند خدا چه عبرتى (و نشانه‌اى) در آن روز به آنها نشان می‌دهد؟ پدرم فرمود: اگر اينگونه شود هيچ سنگى را بلند نکنند مگر اين که زير آن خون تازه می‌بينند. پس عبد الملک [يا هشام] سر پدرم را بوسيد و گفت: راست گفتى. روزى که پدرت على بن ابى طالب ﷺ کشته شد سنگ بزرگى بر در خانهٔ پدرم مروان بود، دستور داد آن را بلند کنند، زير آن سنگ، خون تازه‌اى ديديم که می‌جوشيد. من نيز در باغم حوض بزرگى داشتم که دو طرفش سنگهاى سياه (چيده شده) بود، دستور دادم آن سنگ‌ها را بردارند و به جايش سنگ‌هاى سفيد بگذارند و در آن روز حسين بن على ﷺ کشته شده بود، خونى تازه ديدم که از زير آنها می‌جوشيد. الخرائج و الجرائح، قطب راوندى، ج۱، ص۲۹۳؛ مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانى، ج۵، ص۱۸٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۱۰، ص۱۵۳.

خون تازه زير هر سنگ به صورت مطلق، بدون اختصاص به شهر يا منطقه‌اى:

«عن خَلَّادٍ صَاحِبِ السِّمْسِمِ وَ كانَ يَنْزِلُ بِبَنِي جَحْدَرٍ قَالَ: حَدَّثَتْنِي أُمِّي قَالَتْ: كُنَّا زَمَاناً بَعْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ[ﷺ]... قَالَتْ: و كَانُوا لَا يَرْفَعُونَ حَجَراً إِلَّا وَجَدُوا [وُجِدَ] تَحْتَهُ دَماً [دَمٌ]»؛ خلّاد گويد: مادرم براى من حديث کرد که ما مدتى بعد از کشته شدن حسين[ﷺ] بوديم ... هيچ سنگى را (از زمين) بلند نمی‌کردند مگر اينکه در زير آن خون می‌يافتند.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسين (طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص۹۱؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن

عساكر، ج١٤، ص٢٢٦؛ ترجمه امام حسين، ابن عساكر، ص٣٥٥؛ الوافى بالوفيات، صفدى، ج١٢، ص٢٦٥.(فقط ذيل حديث آمده)

همچنين: «عَنْ رَجُلٍ مِنْ آلِ سَعِيدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ الزُّهَرِيَّ يَقُولُ: سَأَلَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ فَقَالَ: مَا كَانَ عَلَامَةُ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ[ﷺ]؟ قُلْتُ: لَمْ أَكشِف [تُكْشَفْ] يَوْمَئِذٍ حَجَراً [حَجَرٌ] إِلَّا وَجَدْتُ [وُجِدَ] تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً [دَمٌ عَبِيطٌ] فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: أَنَا وَ أَنْتَ فِي هَذَا غَرِيبَانِ.»؛ مردى از خاندان سعيد گفت: از زهرى شنيدم كه مى‌گفت: عبد الملک مروان از من پرسيد: علامت كشته شدن حسين[ﷺ] چه بود؟ گفتم: در آن روز هيچ سنگى را بر نداشتم مگر اينكه خون تازه‌اى زير آن سنگ ديدم. عبد الملک گفت: من و تو در [نقل] اين حديث تنها و غريب هستيم و كسى جز ما دو نفر خبر ندارد.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسين (طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٩٠؛ المحاضرات، سيوطى، ص٧٩. (عبارت: «أنا و أنت فى هذا غريبان» را نياورده است.)

و همچنين: «لَمْ يُرْفَعْ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ.»؛ [هنگام كشته شدن حسين بن على‌ﷺ] سنگى برداشته نشد مگر اين كه در زير آن خون تازه يافت شد.

منابع اهل تسنن:صواعق المحرقه، ابن حجر هيتمى مكى، ص١٩٤؛ الإتحاف بحب الأشراف، شبراوى، ص١٢ ط.مصر (بنابر نقل شرح احقاق الحق، آيت الله العظمى مرعشى، ج١١، ص٤٨٣)؛ اسعاف الراغبين، ابن صبان، المطبوع بهامش نور الابصار، ص٢١٥: ط.مصر(بنابر نقل شرح احقاق الحق، آيت الله العظمى مرعشى، ج١١، ص٤٨٣)؛ فرائد السمطين، جوينى، ج٢، ص١٦٥: به اين عبارت: «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: حَدَّثَتْنِي جدّتي قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ... مَا رَفَعْنَا حَجَراً إِلَّا وَجَدْنَا تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً.»؛ ينابيع المودة، قندوزى، ج٣، ص١٥.

١٨. «نقل عن ابن رياح أنّه قال: شهدت وقعة كربلاء، فلمّا قتل سيّدي و مولاي الحسين‌ﷺ أتته امرأة و هي تعثر بأذيالها حتّى سقطت على الأرض، ثمّ قامت و هي مسفرة وجهها و إذا هي كبزغة الشّمس و تنادي: وا حسيناه، وا إماماه، وا قتيلاه، وا أخاه، ثمّ إنّها أتت إلى جسده الشّريف و هو جثّة بلا رأس، فلمّا رأته اعتنقته و نامت بطوله و شهقت شهقات متتابعات حتّى أبكت كلّ من كان حاضرا، فسألت عنها فقالوا: هي زينب بنت أمير المؤمنين‌ﷺ». و از ابن رياح نقل شده كه گفت: من شاهد واقعهٔ كربلا بودم هنگامى كه سرورم و مولايم حسين‌ﷺ به شهادت رسيد بانويى با سرعت به سوى پيكر او شتافت، وى پايين دامنش روى زمين كشيده مى‌شد تا اينكه پايش لغزيد و به زمين افتاد. آنگاه برخاست درحاليكه چهرهٔ مباركش مى‌درخشيد و صورتش مانند خورشيد صبحگاهى فروزان بود و فرياد مى‌زد: وا حسيناه، وا إماماه، وا قتيلاه، وا أخاه؛ بعد هم كنار جسد مبارک حضرت آمد در حاليكه بدن حضرت بدون سر بود، هنگامى كه او را مشاهده فرمود او را در آغوش گرفت و لختى در برش آرميد و آنقدر پشت سر هم ناله زد تا همهٔ حاضران را به گريه وا داشت، از (اسم) آن بانو پرسيده شد پس گفتند: او زينب كبرى دختر امير مؤمنان‌ﷺ است. الدمعة السّاكبة، بهبهانى، ج٤، ص٣٧٥.

۱۹. همچنین: «وَ خَرَجَ بَنَاتُ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ قُرَّةُ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ حَاسِرَاتٌ مُبْدِيَاتٌ لِلنِّيَاحَةِ وَ الْعَوِيلِ يَنْدُبْنَ عَلَى الشَّبَابِ وَ الْكُهُولِ، وَ أُضْرِمَتِ النَّارُ فِي الْفُسْطَاطِ فَخَرَجْنَ هَارِبَاتٌ وَ مَرَرْنَ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ هُوَ مُعَفَّرٌ بِدِمَائِهِ مَفْقُودٌ مِنْ أَحِبَّائِهِ، فَنَدَبَتْ عَلَيْهِ زَيْنَبُ ﷺ بِصَوْتٍ مُشْجٍ وَ قَلْبٍ مَقْرُوحٍ: «يَا مُحَمَّدَاهْ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ؛ هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مَقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ إِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ﷺ وَ إِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ﷺ وَ إِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ ﷺ، هَذَا حُسَيْنٌ ﷺ بِالْعَرَاءِ تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ، وَا حُزْنَاهْ وَا كَرْبَاهْ، الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهْ هَذَا ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا» فَأَذَابَتِ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ وَ هُدَّتِ الْجِبَالُ الرَّاسِيَةُ. ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنِ سَعْدٍ: مَنْ يَنْتَدِبُ الْحُسَيْنَ ﷺ فَيُوطِئُ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ وَ هُمْ أُسَيْدُ بْنِ مَالِكٍ وَ هَانِئُ بْنِ ثَبَتٍ [ثُبَيْتٍ] الْحَضْرَمِيُّ وَ وَاخِطُ بْنِ نَاعِمٍ وَ صَالِحُ بْنِ وَهْبٍ الْجُعْفِيُّ وَ سَالِمُ بْنِ خُثَيْمَةَ الْجُعْفِيُّ وَ رَجَاءُ بْنِ مُنْقِذٍ الْعَبْدِيُّ وَ عُمَرُ بْنِ صَبِيحٍ الصَّيْدَاوِيُّ وَ حَكِيمُ بْنِ الطُّفَيْلِ السِّنْبِسِيُّ وَ أَخْنَسُ بْنِ مَرْثَدٍ وَ إِسْحَاقُ بْنِ حُوَيَّةَ؛ فَوَطِئَتْهُ خُيُولُهُمْ حَتَّى رَضُّوهُ. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَقَامَ بَقِيَّةَ يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَ الثَّانِيَ إِلَى الزَّوَالِ، ثُمَّ أَمَرَ حُمَيْدَ بْنِ بُكَيْرٍ الْأَحْمَرِيَّ فَنَادَى فِي النَّاسِ بِالرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ، وَ حَمَلَ مَعَهُ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ وَ أَخَوَاتِهِ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الصِّبْيَانِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ مَرِيضٌ بِالدَّرَبِ. قَالَ قُرَّةُ بْنِ قَيْسٍ التَّمِيمِيُّ: نَظَرْتُ إِلَى النِّسْوَةِ لَمَّا مَرَرْنَ بِالْحُسَيْنِ ﷺ صِحْنَ وَ لَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ، فَاعْتَرَضْتُهُنَّ عَلَى فَرَسٍ، فَمَا رَأَيْتُ مَنْظَراً مِنْ نِسْوَةٍ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُنَّ. قَالَ قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ: فَلَمْ أَنْسَ قَوْلَ زَيْنَبَ ﷺ ابْنَةِ عَلِيٍّ ﷺ حِينَ مَرَّتْ بِأَخِيهَا صَرِيعاً وَ هِيَ تَقُولُ: يَا مُحَمَّدَاهْ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ ﷺ بِالْعَرَاءِ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهْ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا وَ ذُرِّيَّتُكَ قَتْلَى تَسْفِي عَلَيْهِمُ الصَّبَا؛ فَأَبْكَتْ كُلَّ صَدِيقٍ وَ عَدُوٍّ.»؛ و دختران سرور پیغمبران ﷺ و نور دیدگان حضرت زهرا ﷺ؛ سر و پای برهنه، نوحه کنان و شیون زنان از خیمه‌ها خارج شدند در حالیکه در سوگ جوانان و پیران مویه می‌خواندند، و آتش در خیمه برافروخته شد و بانوان از خیمه‌ها بیرون دویدند در حالتی که فرار می‌کردند، و بانوان حرم بر پیکر سیّد الشهدا ﷺ گذشتند در حالیکه حضرت به خون‌های خود خاک آلوده بود و از دوستان و یارانش جدا و ناپدید گشته بود، پس حضرت زینب ﷺ با صدایی حزین و قلبی زخمی بر امام حسین ﷺ گریه کرد و در سوگش (این چنین) فرمود: ای محمد ﷺ، مالک آسمان (خداوند) بر تو درود فرستاده؛ این حسین ﷺ است که در خون‌های خود غلطیده و آغشته شده و اعضای پیکرش پاره و چاک چاک است و دخترانت اسیر شده‌اند، به سوی خدا شکوه می‌برم و به علیّ مرتضی ﷺ و فاطمهٔ زهرا ﷺ و حمزهٔ سیّد الشهدا ﷺ، این حسین ﷺ است که در روزی زمین سوزان و بی گیاه کربلا آرمیده است و باد صبا خاک بر این بدن می‌ریزد، کشتهٔ فرزندان زنا زاده. وای از این اندوه و غصه، (گویا) جدّم رسول خدا ﷺ امروز درگذشت، ای یاران محمد ﷺ این زنان و فرزندان (نسل) حضرت مصطفی ﷺ است که همچون اسیران کشانده می‌شوند. پس قلب‌های سخت آب شدند و کوه‌های استوار، سست و ناتوان شدند. سپس عمر سعد فریاد زد: کیست که برای حسین ﷺ داوطلب شود و با اسب، پشت حضرتش را پامال کند؟! پس ده نفر، اعلام آمادگی (بر این امر

شنیع) کردند و آنان (اُسَید بن مالك، هانی حضرمی، واخط بن ناعم، صالح بـن وهـب، سـالم جعفـی، رجاء عبدی، عمر صیداوی، حَکیم بن طُفیـل، اخـنس بـن مرثـد، و اسـحاق بـن حویـه) بودنـد، پـس اسب‌هایشان بدن مبارک حضرت را پایمال کردند تا اینکه (استخوان‌های) بدن حضرت را خرد نمودنـد. آنگاه عمر سعدِ ملعون بقیهٔ روز عاشورا و فردای آن روز را تا ظهـر در کـربلا مانـد، بعـد هـم بـه حمیـد احمری دستور داد تا در میان لشکر فریادِ حرکت بـه سـوی کوفـه را سـر دهـد؛ و دختـران و خـواهران و کودکان حضرت و نیز امام سجاد﵇ که سخت مریض بودند با او (حمید) حمل شـوند و کـوچ نماینـد. قرّهٔ تمیمی می‌گوید: هنگامی که بانوان از قتلگاه سید الشهدا﵇ می‌گذشتند نگاهم به آنهـا بـود، (دیـدم) که ناله و شیون سر دادند و گونه‌هایشان را لطمه باران کردند، من از بالای اسب آنهـا را نگـاه کـردم هرگـز سیمایی نیکوتر از آنها ندیدم. قرّهٔ تمیمی می‌گوید: من هرگز سخنان زینب دختر علی﵇ هنگـامی کـه از کنار پیکر (به خون) افتادهٔ برادرش می‌گذشت را فراموش نمی‌کنم که می‌فرمود: «ای محمـدﷺ، مالـک آسمان بر تو درود فرستاده است؛ این حسین﵇ است که در میـدان افتـاده و در خـون غلطیـده (آغـشته) است، با اعضای چاک چـاک، ای محمـدﷺ و دخترانـت اسـیر شـده و خانـدانت (فرزنـدانت) کـشته شده‌اند و باد صبا می‌وزد و خاک بر روی آنها می‌ریزد. مثیر الاحزان، ابن نما، ص۸۳.

نکته: با توجه به عبارت ابن نما، فرمایش (یَـا مُحَمَّـدَاه صَـلَّی عَلَیْـكَ مَلَائِکَـةُ الـسَّمَاءِ ...) دو مرتبـه، از حضرت زینب﵇ صادر شده است؛ یک مرتبه روز عاشـورا قبـل از تـاختن اسـب و دیگـری روز یازدهم هنگام حرکت دادن اسرا به سمت کوفه، و سید بن طاوس این تعبیـر را تنهـا در روز عاشـورا (قبل از تاختن اسب) از حضرت زینب﵇ نقل می‌کنـد (رجـوع شـود بـه پـاورقی ص۳٤)؛ البتـه بیشتر منابع این مطلب را در روز یازدهم نقل کرده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱) «ثم أمر حمید بن بکیر الأحمري فنادی في الناس بالرحیل إلی الکوفة، و حمل معه أخوات الحـسین و بناته و من کان من الصبیان، و علي بن الحسین الأصغر مریض. فلطمن النسوة و صحن حین مـررن بالحسین، و جعلت زینب بنت علي تقول: یا محمداه صلی علیك ملیك الـسماء، هـذا [الـ]حـسین بالعراء، مرمل بالدماء مقطع الأعضاء یا محمداه و بناتك سبایا و ذریتـك مقتّلـة تـسفي علیهـا الـصبا! فأبکت کلّ عدوّ و ولیّ». انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۰٦.

و همین مطلب با اختلاف کم در این منابع با این عبارت «... صلی علیك ملائکة السماء...»:

منابع شیعه: مقتل ابومخنف، ابومخنف، ص۲۰٤.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳٤۸: (به نقل از ابومخنـف)؛ الکامـل فـی التـاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص۸۱؛ نهایـة الأرب، نـویری، ج۲۰، ص٤٦٤؛ جـواهر المطالـب، بـاعونی شـافعی، ج۲، ص۲۹۱: (وا محمداه هذا حسین منبوذ بالعراء مرمل بالدماء مقطـع الأعـضاء، و بناتـك سـبایا و ذریتك مقتلة تسفي علیها الصبا فأبکت کل عدو و صدیق.).

۲) «فلما حمل النساء و الصبيان فمروا بالقتلى صرخت امرأة منهم: يا محمداه، هذا حسين بالعراء، مزمل بالدماء، و أهله و نساؤه سبايا، فما بقي صديق و لا عدو إلا أكب باكيا». طبقات الكبرى، [الجزء المتمم: الطبقة الخامسة في من قبض رسول الله وهم أحداث الأسنان] ابن سعد، ج۱، ص٤٨١.

۳) «و أقام عمر بن سعد بكربلاء بعد مقتل الحسين يومين، ثمّ آذن في النّاس بالرّحيل، و حملت الرّؤوس على أطراف الرّماح. [...] و أمر عمر بن سعد بحمل نساء الحسين و أخواته و بناته و جواريه و حشمه في المحامل المستورة على الإبل و كانت بين وفاة رسول اللّه صلّى اللّه عليه [و آله] و سلم و بين قتل الحسين خمسون عاما». الأخبار الطوال، دينورى، ص۲۵۹.

٤) «و أما بقية أهله و نسائه فإن عمر بن سعد وكل بهم من يحرسهم و يكلؤهم، ثم أركبوهم على الرواحل في الهوادج، فلما مروا بمكان المعركة و رأوا الحسين و أصحابه مطرحين هنالك بكته النساء، و صرخن، و ندبت زينب أخاها الحسين و أهلها، فقالت و هي تبكي: يا محمداه، يا محمداه صلى عليك الله و ملك السماه هذا حسين بالعراه مزمل بالدماه، مقطع الأعضاء يا محمداه و بناتك سبايا، و ذريتك مقتلة، تسفي عليها الصبا، قال فأبكت والله كل عدو و صديق». البداية و النهاية، ابن كثير، ج۸، ص۲۱۰.

۵) «و أقام ابن سعد بعد قتل الحسين يومين، ثم رحل إلى الكوفة، ومعه بنات [ثياب] الحسين و أخواته [إخوانه]، و من كان معه من الصبيان، و عليّ بن الحسين مريض، فأدخلهم على زياد، و لما مرّت زينب بالحسين [و وجدته] صريعا صاحت: يا محمداه هذا حسين بالعراء! مزمل بالدماء! مقطع الأعضاء! يا محمد بناتك سبايا، و ذريتك مقتلة فأبكت كل عدوّ و صديق». المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، مقريزى، ج۲، ص٤١٦؛ نور الأبصار، شبلنجى، ص۳۷۹: (في الخطط).

همچنين: «ثُمَّ أَذِنَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِلنَّاسِ فِي الرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ، وَ حَمْلِ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ أَخَوَاتِهِ، وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ ذَرَارِيِّهِمْ، فَلَمَّا مَرُّوا بِجُثَّةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ جُثَثِ أَصْحَابِهِ عليهم السلام، صَاحَتِ النِّسَاءُ وَ لَطَمْنَ وُجُوهَهُنَّ، وَ صَاحَتْ زَيْنَبُ عليها السلام: يا محمداه! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ، مُعَفَّرٌ بِالتُّرَابِ، مَقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يا محمداه! بَنَاتُكَ فِي الْعَسْكَرِ سَبَايَا، وَ ذُرِّيَّتُكَ قَتْلَى تَسْفِي عَلَيْهِمُ الصَّبَا، هَذَا ابْنُكَ مَحزوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، لَا هُوَ غَائِبٌ فيُرجَى، وَ لَا جَرِيحٌ فيُداوَى. وَ مَا زَالَتْ تَقُولُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَبكَتْ وَ اللَّهِ كُلَّ صَدِيقٍ وَ عَدُوٍّ، حَتَّى رَأَيْنَا دُمُوعَ الْخَيْلِ تَنْحَدِرُ عَلَى حَوافِرِها.»؛ [روز يازدهم محرم] عمر سعد ندا داد تا به سوى كوفه حركت كنند و دختران و خواهران امام حسين عليه السلام و امام سجاد عليه السلام و فرزندان آنها را به آنجا برند. هنگامى كه به پيكر امام حسين عليه السلام و ياران او رسيد زنان فرياد زدند و به صورت‌هايشان سيلى زدند و حضرت زينب عليها السلام فرياد زد: «يا محمد! درود ملائك آسمان بر تو باد! اين حسين است كه در اين بيابان به خاك و خون كشيده شده و اعضايش قطعه قطعه گرديده است. يا محمد! دختران تو در اين سپاه اسيرند و فرزندان تو كشته شده‌اند و اين نسيم

صبحگاهی است که بر آنها می‌وزد. این فرزند توست که سرش از قفا از بدنش جدا شده است. نه مسافر است که امیدی به آمدنش باشد و نه زخمی است که مداوا شود» و پیوسته این سخن را می‌گفت تا این که به خدا قسم هر دوست و دشمن را به گریه آورد و ما دیدیم که اشکهای اسبها بر سُمهایشان می‌ریزد. منتخب، فخر الدین طریحی، ج۲، ٤٧٠؛ الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص٣٧٤.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص٤٥.

همچنین: «در بحر المصائب مسطور است که: جناب زینب خاتون علیها السلام در کنار نعش برادر به حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم عرض کرد: «یا جدّاه!» ای جدّ بزرگوار!

هذا الّذي قد كنت تلثم نحره ... أمسى نحيراً من حدود صبائها
من بعد حجرك يا رسول اللّه قد ... ألقي طريحا في ثرى رمضائها

آن‌گاه روی به جانب مادرش فاطمه زهرا علیها السلام کرد و گفت: «ای مادر داغدیده و ای دختر پیغمبر برگزیده! به صحرای کربلا نظر برگشا و فرزندت حسین علیه السلام را با سر بریده و دختران خود را با خیمه‌های سوخته و تازیانه‌ها بر سر و کتف یافته و لباس و گوشواره‌ها به غارت رفته در دست کفّار چون اسرای دیلم و زنگبار بنگر! یا أمّاه! هذا حسینُكِ غریق بالدّماء و عطشانٌ في أرض المِحنة و الإبتلاء.

أفاطم لو خلت الحسين مجدّلا ... و شمر بنعليه على صدره يرقا
و قد جرّد الملعون شلّت يمينه ... و يسراه سيفا لامعاً يشبه البرقا

إلى آخرها.» ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری، سپهر، ج۱، ص٢٤٩.

۲۰. در برخی مقاتل نقل شده که زینب کبری علیها السلام این پیراهن خونین را بر قبر مادر علیها السلام قراردادند:

«پس زینب علیها السلام رو به قبر مادر کرد و عرض کرد: ای مادر، یک سوغاتی از کربلا برایت آورده‌ام پس پیراهن سوراخ سوراخ امام حسین علیه السلام را بیرون آورد و چون نظر اهل مدینه به آن اُفتاد صدای شیون از آنها به آسمان رسید. پس زینب علیها السلام فرمود: ای اهل مدینه، در کربلا نبودید تا ببینید که چگونه برادرم را کشتند. این سوراخها که در این پیراهن می‌بینید جای شمشیرها و نیزه‌های دشمنان است...». تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص٤٢٩.

همچنین: در بعضی از کتب متأخّره مسطور آنکه از جمله اسباب های غارتی، ساروقِ بسته بود که آوردند و در حضور یزید ملعون بنهادند چون سر ساروق گشودند در آن پیراهنی بود عتیق، خون تازه در روی مانند عتیق سرخ رنگین لیکن سوراخ سوراخ، یزید ملعون از روی تأمّل بر آن پیراهن نگریست، پرسید که این چیست؟ گفتند: «هذا قمیص الحسین[علیه السلام] أخذه أخنس بن مرقد»: ای یزید ملعون، این پیراهن سلطان مظلومان حسین علیه السلام است که اخنس بن مرقد ملعون حرام زاده از بدن حضرت بیرون آورده، یزید ملعون گفت: نباید چنین باشد زیرا حسین علیه السلام دعوی سلطنت می‌کرد البسهٔ

فاخرهٔ قیمتی می‌پوشید او را به این پیراهن کهنه چه کار؟ گفتند: امیر، حسین علیه السلام این پیراهن کهنه را در بر کرده برای اینکه [کسی] رغبت نکند از بدنش بیرون آورد به جای کفن بماند، لیکن چنان مجرّد و عریان ساختند بدن او را که گرد و غبار کفن او شد. یزید ملعون پرسید: این چاک ها و سوراخ‌ها چیست؟... زینب خاتون آن پیراهن را چون جان شیرین در بر گرفت و همراه خود به مدینه آورد همین که سر قبر فاطمهٔ زهرا علیها السلام رسید خروشی از دل برآورد که مادر جان حسینت را بردم و نیاوردم لیکن یک نشانه آورده‌ام پس دست در زیر چادر برده و آن پیراهن پاره پاره را روی قبر مادر نهاد، قبر شکافته شد، دست فاطمه علیها السلام بیرون آمد، پیراهن را در میان قبر برد. ریاض القدس، قزوینی، ج۲، ص۳۳٤-۳۳۵.

مجلس دوم

گریهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر امام حسین علیه السلام

گریهٔ پیامبر اکرم ﷺ بر امام حسین علیه‌السلام

گریه بر امام حسین علیه‌السلام از بهترین عبادات

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم ﴿یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾[1] امشب بحث ما با جواب یک سؤال شروع می‌شود. بعضی دانشمندان اهل سنّت از من سؤال کرده‌اند که آیا گریه بر حسین بن علی علیهماالسلام بدعت نیست؟! چون این سؤال از اهل سنّت است لذا باید جوابش را به شهادت «سنّت» بدهم.

موضوع بحث این است که گریه بر امام حسین علیه‌السلام از نظر اخبار و روایاتی که در دست ماست چه حکمی دارد؟ و آیا رفتار شیعیان با آنچه نزد سنّیان است سازگاری دارد یا نه؟

جواب ما این است که گریه بر امام حسین علیه‌السلام، سنّت مسلّم پیغمبر ﷺ است. این روایت را از یکی از بهترین مصادر و منابع عامه می‌خوانم تا معلوم شود گریه بر امام حسین علیه‌السلام نه تنها بدعت نیست بلکه از بالاترین عبادات است.[1]

خون امام حسین علیه‌السلام برتر از خون انبیا

قبلاً بحثی کردیم و نتیجهٔ بحث این شد که به شهادت متقن‌ترین مصادر

---

۱. «ای روح آرامش یافته؛ خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد». الفجر (۸۹): ۲۷-۲۸.

اهل سنّت و جماعت، خون امام حسین علیه السلام نزد خداوند، از خون انبیاء علیهم السلام بالاتر است و ما این بحث را به حول و قوّهٔ الهی بر طبق مذاهب چهارگانهٔ اهل سنّت - بر طبق روایتی صحیح در نزد اهل سنّت- تمام کردیم.[1]

---

۱. «عن سعید بن جبیر عن ابْنِ عَبَّاسٍ قال: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله [نبیّکم]: أَنِّي [قد] قَتَلْتُ بِيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا سَبْعِينَ أَلْفاً وَ أَقْتُلُ [و إنّي قاتل] بِابْنِ بِنْتِكَ [ابنتك] سَبْعِينَ أَلْفاً وَ سَبْعِينَ أَلْفاً.»؛ ابن عباس گوید: خدا به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وحی کرد: من برای خون حضرت یحیی علیه السلام هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم برای تقاصّ خون پسر دختر تو [یعنی حسین بن علی علیه السلام] دو برابر آن تعداد را خواهم کشت. مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۷۸، (رقم:٤٨٢٢) : (هذا حدیث صحیح الإسناد و لم یخرجاه). [التعلیق - من تلخیص الذهبي: علی شرط مسلم]

این روایت با اختلاف کم در الفاظ در این منابع آمده است: شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱٦۸؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳٤؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤۲۹؛ قصص الأنبیاء، قطب الدین راوندی، ص۲۲۱؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص۱۹؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۲۰۲؛ دُر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۵۷۰؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲۷٤؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۳۰٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۲۹۸.

منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱، ص۱۵۲؛ شرف المصطفی، خرگوشی نیشابوری، ج۵، ص۳۸٦؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۵ و ج٦٤، ص۲۱٦؛ مقتل الحسین، خوارزمی ،ج۲، ص۱۱۰؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج۱۰، ص۲۱۹؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۵۰[خرجه الملا فی سیرته]؛ فرائد السمطین، جوینی شافعی، ج۲، ص۲٦۱؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲۵۹۷؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج٤، ص۳٤۳ [هذا حدیث نظیف الاسناد]؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۹؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۱؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۱٦؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۵۲٤؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج٤، ص٤۵۷؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۳۷؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳٦۱ [رواه الحاکم في المستدرك بأسانید متعددة تدلّ علی أنّ له أصلا کما قال الحافظ شیخ الاسلام ابن حجر، فلا یلتفت إلی ذکر ابن الجوزی له في الموضوعات بنحوه]؛ دُر المنثور، سیوطی، ج٤، ص۲٦٤؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۸۱؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۱۲۷؛ صواعق المحرقة، أحمد بن حجر هیتمی مکی، ص۲٦۲؛ فیض القدیر، مناوی، ج۱، ص۲٦٦ [قال الحاکم: صحیح الإسناد و قال الذهبي و علی شرط مسلم]؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۲، ص۹۸؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۲۷۷.

حدیثی از «ابوالحسن ماوردی» به روایت «عایشه»

بحث ما در این‌جا فقط در مورد گریه بر امام حسین علیه‌السلام است. دانشمندی که این حدیث را ضبط کرده متوفّای سال چهارصد و پنجاه هجری است؛ یعنی تاریخ ضبط این حدیث مربوط به حدود هزار سال قبل است. بنابراین حدیث مورد نظر، این‌چنین حدیثی است. ثبت کنندهٔ این حدیث یک دانشمند سرشناس است که از اعلام علمای شافعی است. «ابوالحسن ماوردی»[۱] این حدیث را در کتاب «اعلام النبوّة» نقل می‌کند و راوی این حدیث «عایشه» است و البتّه محقّقین و مدقّقین باید تمام جهات مطلب را در نظر بگیرند؛ از جمله این که حدیث از چه شخصی روایت می‌شود و به «عایشه» منتهی می‌شود و این راوی خودش پرچمدار «جمل»[۲] است.

وارد شدن امام حسین علیه‌السلام بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در حال نزول وحی

متن حدیثی که این عالم بزرگ سنّی شافعی - متوفای سنهٔ چهارصد و پنجاه- از عایشه نقل می‌کند این چنین است: «قَالَت» گوینده کیست؟ عایشه.

«قَالَتْ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله» خصوصیّت فقه الحدیث باید مورد توجّه دانشمندان باشد و آن دسته که اهل فکر و درایت هستند به نکات مطلب توجّه کنند، از جهت سندی فارغ شدیم. از نظر متن، موقعیّت امر این است که عایشه

---

۱. أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الشهير بالماوردي (المتوفى: ٤٥٠هـ). ذهبی در مورد وی می‌نویسد: «الامام العلامة، أقضى القضاة، أبو الحسن، علي بن محمد بن حبيب البصري، الماوردي، الشافعي، صاحب التصانيف.» سير أعلام النبلاء، ذهبی، ج۱۸، ص٦٤.

۲. جنگ جَمَل (یا ناکثین یعنی بیعت شکنان). این جنگ نخستین جنگ دورهٔ حکومت حضرت علی علیه‌السلام بود که در سال ۳۶ قمری و در اطراف بصره، توسط عایشه دختر ابوبکر، و با همکاری طلحه و زبیر بر علیه حضرت علی علیه‌السلام - به بهانهٔ خون‌خواهی عثمان- به راه افتاد و با پیروزی سپاه حضرت علی علیه‌السلام و کشته شدن طلحه و زبیر و فرستادن عایشه به مدینه به اتمام رسید. عایشه در این نبرد بر شتری سرخ‌موی به نام «عسکر» سوار بود به این علت این جنگ را «جمل» (شتر نر) نامیدند.

می‌گوید: حسین بن علی علیهما السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد، در چه حال؟ در حالی که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل شده بود. از نظر فقه حدیث به این نکته توجّه کنید که یک وقت امام حسین علیه السلام زمانی وارد می‌شود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حالت عادّی و معمولی است و مشغول غذا خوردن یا مشغول حرف زدن با عایشه و امّ‌سلمه است؛ یک وقت امام حسین علیه السلام زمانی وارد می‌شود که در آن وقت وحی خدا بر شخص پیغمبر خدا محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله نازل می‌شود. این راوی؛ یعنی عایشه که نزد اهل سنّت مورد قبول است خود او می‌گوید: حسین بن علی علیهما السلام وقتی وارد شد، حال نزول وحی بود.

نشستن امام حسین علیه السلام بر کمر پیامبر صلی الله علیه و آله

علما و دانشمندان همه متوجّه‌اند که حال وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله فوق عالَم طبیعت است. این بند اوّل حدیث. «دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ يُوحَى إِلَيْهِ، فَبَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِ» حسین بن علی علیهما السلام در آن حال که وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شد، وارد شد و بر کمر پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست.

در این‌جا نکتهٔ دیگری هست که: موقعیّت حسین بن علی علیهما السلام نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چه موقعیّتی است که مثل عایشه‌ای حق ندارد از ورود حسین بن علی علیهما السلام مانع شود و آزادی عمل حسین بن علی علیهما السلام تا این اندازه بوده که هم‌چون عایشه‌ای آن‌هم در هنگام نزول وحی، حق نداشته بگوید: الآن هنگام نزول وحی است. در چنین حالتی حسین بن علی علیهما السلام وارد شده و آزادی عمل تا جایی بوده که حق دارد بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار شود.

«فَبَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ هُوَ مُنْكَبٌّ، وَ لَعِبَ عَلَى ظَهْرِهِ»، در آن حالی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خود را بر زمین انداخته و صورتشان بر زمین بوده و مشغول دریافت وحی بود، شروع کرد به بازی کردن، این جمله می‌رساند که امام حسین علیه السلام در چه سنّی بوده است.

دانشمندان در این مطلب، توجّه کنند، از این‌جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول وحی بوده معلوم می‌شود که این داستان، جنبهٔ وحی داشته است، یعنی همان کسی که

سورهٔ «مریم» آورده، سورهٔ «طه» و «یس» آورده، همان شخصیت عاشورای حسین علیه‌السلام را آورده و بی‌خبران در چه خوابی به سر می‌برند.

مهم این‌جاست که جبرئیل می‌گوید: «یا محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله». - خوب توجّه کنید، علما، دانشگاهیان، فضلا و آن‌ها که اهل فکر و نظرند در دقایق مطلب دقّت کنند و عظمت این مذهب و عظمت شخصیّت صاحب امشب را با وحی پروردگار بررسی کنند و توقّعی که از علما دارم این است که با توجّه به یک چنین حدیثی و طبق سنّت مسلّمی که از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گویم، باید احساس مسئولیّت کنید و این مطالب را بر امّت مسلمان افشاء کنید و در مقابل این مسئولیّت بزرگ، دین خودتان را به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ادا کنید-.

به پا شدن فتنه‌ای، بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و قبل از شهادت امام حسین علیه‌السلام

جبرئیل گفت: «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّتَكَ سَتُفْتَنُ بَعْدَكَ». مطلب چیست که جبرئیل برای آن حضرت وحی آورد؟! ای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زودی امّت تو بعد از تو دچار فتنه می‌شوند. «سین» در این‌جا از نظر ادب چه نقشی دارد؟ «سین» برای چیست؟ برای تقریب زمانی است، یعنی نشان می‌دهد که این امّت به زودی دچار فتنه خواهند شد. پس باید بحث شود که این فتنه‌ای که به پا شد چه فتنه‌ای بود. «إِنَّ أُمَّتَكَ سَتُفْتَنُ بَعْدَكَ» من این‌جا روی قاعده حرف می‌زنم. این فتنه‌ای که بر پا می‌شود قبل از شهادت امام حسین علیه‌السلام بوده است.[1]

فرمود: «إِنَّ أُمَّتَكَ سَتُفْتَنُ بَعْدَكَ» و این عبارت از سورهٔ «عنکبوت» معنا می‌شود: ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾[2] قرار است این آزمایش بعد از

---

۱. منظور، فتنهٔ به پا شدن سقیفه و غصب خلافت است.

۲. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم ، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ العنکبوت (۲۹): ۲.

پیغمبر ﷺ برای این امّت به وجود بیاید. «وَ يُقْتَلُ ابْنُكَ هَـذَا مِـنْ بَعْـدِكَ»[۱] ۲• همـین پسر بعد از تو کشته می‌شود.

گفتگوی خدا با پیامبر ﷺ در مورد امام حسین علیه‌السلام

در این‌جا اندیشمندان اهل سنّت را به فقه حدیث توجّه می‌دهم و معلوم مـی‌شـود که اصلاً وحی دربارهٔ حسین بن علی علیهماالسلام بوده است. حسینی علیه‌السلام که در مـورد او وحـی نازل می‌شود آیا می‌شود شب عاشـورای او را سـاده گرفـت؟! آیـا روز عاشـورای او را می‌توان از نظر انداخت؟ بنابراین مجلس، مجلس وحی است و گفتگو از طرف خـدا

---

۱. «وَ مِنْ إِنْذَارِهِ ﷺ: مَا رَوَاهُ عُرْوَةُ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [علیه‌السلام] عَلَى رَسُولِ اللهِ صَـلَّى اللـهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ هُوَ يُوحَى إِلَيْهِ، فَبَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ هُوَ مُنْكَبٌّ، وَ لَعِبَ عَلَى ظَهْـرِهِ، فَقَـالَ جِبْرِيـلُ: يَـا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّتَكَ سَتُفْتَنُ بَعْدَكَ وَ يُقْتَلُ ابْنُكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ، وَ مَدَّ يَدَهُ، فَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ بَيْـضَاءَ، وَ قَـالَ: فِـي هَـذِهِ الْأَرْضِ يُقْتَلُ ابْنُكَ، اسْمُهَا الطَّفُّ. فَلَمَّا ذَهَبَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ رَسُـولُ اللـهِ صَـلَّى اللـهُ عَلَيْـهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ إلى أصحابه وَ التُّرْبَةُ فِي يَدِهِ وَ فِيهِمْ أَبُو بَكْـرٍ وَ عُمَـرُ وَ عِلِـيٌّ وَ حُذَيْفَـةُ وَ عَمَّـارُ وَ أَبُـوذَرٍّ وَ هُـوَ يَبْكِي، فَقَالُوا: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللهِ؟ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ أَنَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِي بِـأَرْضِ الطَّـفِّ، وَ جَاءَنِي بِهَذِهِ التُّرْبَةِ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهَا مَضْجَعَهُ»؛ و از جمله انذارهای پیامبر ﷺ آن چیزی است که عـروه از عایشه نقل کرده است که گفت: حسین بن علی علیهماالسلام بر رسول خدا ﷺ وارد شد در حالیکـه حـضرت در حالت وحی قرار داشت و به رو افتاده بود و حسین علیه‌السلام بر پشت آن حضرت نشسته [بـالا رفـت] مـشغول بازی شد، جبرئیل عرضه داشت: ای محمد ﷺ، به زودی و بعد از تو امّتت آزمایش خواهنـد شـد و ایـن پسرت (حسین علیه‌السلام) را بعد از تو به شهادت می‌رسانند، آنگاه جبرئیل دستش را دراز کرد و خاکی سفید بـه حضرت داد و گفت: در همین سرزمین پسرت حسین علیه‌السلام کشته می‌شـود و نـامش طـفّ (نینـوا، کـربلا) است. هنگامی که جبرئیل علیه‌السلام رفت حضرت به سوی یاران خود بیرون آمـد در حالیکـه تربـت در دسـتان مبارکش بود، و در میان یارانش ابوبکر، عمر، علی علیهم‌السلام، حذیفه، عمـار و ابـوذر بودنـد و حـضرت گریـان بود، اصحاب عرضه داشتند: یا رسول الله ﷺ، سبب گریه‌تان چیست؟ حضرت فرمود: جبرئیـل بـه مـن خبر آورد که بعد از من پسرم حسین علیه‌السلام در سرزمین طفّ کشته می‌شود و این تربت را برایم آورده اسـت و به من خبر داده که مقتل و قبر او در همین سرزمین (طفّ) اسـت. أعـلام النبـوة، ابـو الحـسن مـاوردی، ص۱۳۷. (و به همین مضمون: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۰۷).

با پیغمبرش ﷺ در مورد حسین ؑ است و مورد بحث، حکایت عاشورای حسین ؑ است، پس عاشورای امام حسین ؑ مخصوصِ شیعیانِ الان نیست. عاشورای امام حسین ؑ از زمانی که امام حسین ؑ به کربلا آمده، شروع نشده، بلکه قبل از این حوادث سابقه دارد. عاشورا از زمان وجود خاتم‌الانبیاء ﷺ هم بوده و این ریشهٔ عاشوراست.

ریشهٔ عاشورا و گریه بر اباعبداللّه ؑ، در زمان پیامبر خدا ﷺ

این‌ها همه، کلمات عایشه است که روایت را نقل می‌کند: «وَ مَدَّ یَدَهُ، فَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ بَیْضَاءَ» جبرئیل برای پیغمبر ﷺ یک تربت سفیدی آورد. پس عاشورا از زمان پیغمبر ﷺ است. کم‌کم می‌رسیم به این‌جا که نوحه و گریه هم از زمان پیغمبر ﷺ است. «وَ قَالَ: فِي هَذِهِ الْأَرْضِ یُقْتَلُ ابْنُكَ»[1] در این زمین پسر تو کشته می‌شود. تربت را به او داد و گفت: پسر تو در این زمین کشته می‌شود.

---

۱. همان.

پی نوشت:

۱. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: نَفَسُ الْمَهْمُومِ [لَنَا الْمُغْتَمِّ] لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هَمُّهُ لنا [لِأَمْرِنَا] عِبَادَةٌ وَ كِتْمَانُهُ لِسِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ [قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ اكْتُبْ هَذَا بِالذَّهَبِ فَمَا كَتَبْتُ شَيْئاً أَحْسَنَ مِنْهُ]»؛ امام صادق عليه السلام فرمود: نفس کشیدن کسیکه برای ما اندوهگین است و برای ستمی که به ما شده غمگین است، تسبیح می‌باشد، (برایش ثواب تسبیح نوشته می‌شود) و اندوه او به خاطر ما عبادت است [و همت گماشتنش برای امر ما، عبادتست] و پنهان داشتن راز ما، جهاد در راه خداست، سپس امام صادق عليه السلام فرمود: شایسته است که این حدیث با طلا نوشته شود. [راوی گوید: محمد بن سعید به من گفت: این روایت را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این ننوشته‌ام]. کافی، کلینی، ج۲، ص۲۲۶؛ امالی، شیخ مفید، ص۳۳۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص۱۱۵؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۱، ص۴۹۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۸۳.

همچنین: «حَكَى دِعْبِلٌ الْخُزَاعِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام فِي مِثْلِ هَذِهِ الْأَيَّامِ فَرَأَيْتُهُ جَالِساً جِلْسَةَ الْحَزِينِ الْكَئِيبِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ حَوْلِهِ فَلَمَّا رَآنِي مُقْبِلًا قَالَ لِي: مَرْحَباً بِكَ يَا دِعْبِلُ، مَرْحَباً بِنَاصِرِنَا بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، ثُمَّ إِنَّهُ وَسَّعَ لِي فِي مَجْلِسِهِ وَ أَجْلَسَنِي إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا دِعْبِلُ أُحِبُّ أَنْ تُنْشِدَنِي شِعْراً فَإِنَّ هَذِهِ الْأَيَّامَ أَيَّامَ حُزْنٍ كَانَتْ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَيَّامَ سُرُورٍ كَانَتْ عَلَى أَعْدَائِنَا خُصُوصاً بَنِي أُمَيَّةَ، يَا دِعْبِلُ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى عَلَى مُصَابِنَا وَ لَوْ وَاحِداً كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. يَا دِعْبِلُ مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا أَصَابَنَا مِنْ أَعْدَائِنَا حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا فِي زُمْرَتِنَا، يَا دِعْبِلُ مَنْ بَكَى عَلَى مُصَابِ جَدِّيَ الْحُسَيْنِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ الْبَتَّةَ، ثُمَّ إِنَّهُ عليه السلام نَهَضَ وَ ضَرَبَ سِتْراً بَيْنَنَا وَ بَيْنَ حُرَمِهِ وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ لِيَبْكُوا عَلَى مُصَابِ جَدِّهِمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ لِي: يَا دِعْبِلُ، ارْثِ الْحُسَيْنَ عليه السلام فَأَنْتَ نَاصِرُنَا وَ مَادِحُنَا مَا دُمْتَ حَيّاً فَلَا تُقَصِّرْ عَنْ نَصْرِنَا مَا اسْتَطَعْتَ ...»؛ از دعبل خزاعی حکایت شده، که گفت: در چنین ایامی خدمت سیّد و مولای خود علی بن موسی الرضا عليه السلام رسیدم، دیدم حضرت اندوهناک و غمگین نشسته و اصحابش گرد اویند، چون مرا دید فرمود: مرحبا به تو ای دعبل، مرحبا به یاور ما با دست و زبان خود، سپس برایم جا گشود و مرا درکنار خود نشانید، سپس به من فرمود: ای دعبل، دوست دارم شعری برای من بسرائی که این ایام، ایام ماتم ما اهل بیت عليهم السلام است و ایام شادی دشمنان ما خصوصاً بنی امیه؛ ای دعبل، هر کس بر مصیبت ما بگرید یا بگریاند اجرش با خداست؛ ای دعبل، هر کس اشک در چشمش بگردد و بگرید در مصیبتی که ما از دشمنان دیدیم خدا

او را با ما محشور کند؛ ای دعبل، هر کس در مصیبت جدّم حسین ﷺ بگریـد خـدا البتـه گناهـان او را بیامرزد؛ سپس برخاست، پرده ای میان ما و زنان حرم خویش کشید و خانوادهٔ خود را پـس پـرده نـشانید تا در مصیبت جدّشان حسین ﷺ گریه کنند، سپس به من رو کـرد و فرمـود: ای دعبـل، بـرای حـسین ﷺ نوحه‌سرائی کن، تو تا زنده هستی یار و مدّاح ما هستی پس تا میتوانی از یـاری مـا کوتـاهی مکـن. بحـار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۵۷؛ ریاض الابرار، سید نعمت الله جزائری،ج۱، ص۲۷۷؛ عـوالم امام حسین ﷺ، عبدالله بحرانی، ص۵۴۵.

همچنین: حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَـنْ أَبِـي جَعْفَـرٍ ﷺ قَـالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ يَقُولُ: أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ دَمْعَـةً حَتَّـى تَـسِيلَ عَلَـى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَـاهُ دَمْعـاً حَتَّـى يَـسِيلَ عَلَـى خَـدِّهِ لِأَذىً مَسَّنَا مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مُبَوَّأَ صِدْقٍ فِي الْجَنَّةِ وَ أَيُّمَا مُـؤْمِنٍ مَـسَّهُ أَذًى فِينَـا فَـدَمَعَتْ عَيْنَـاهُ حَتَّى يَسِيلَ دَمْعُهُ عَلَى خَدَّيْهِ مِنْ مَضَاضَةِ مَا أُوذِيَ فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَـةِ مِـنْ سَخَطِهِ وَ النَّار»؛ محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ نقل کرده که حضرت فرمود: امام سجاد می‌فرمـود: هـر مؤمنی که چشم‌هایش برای شهادت حسین بن علی ﷺ گریان شود تا قطرات اشک بر گونه‌هایش جـاری شود خدا او را در غرفه‌های بهشتی جای خواهد داد که سال‌های سال در آن زندگی نمایـد. هـر شـخص مؤمنی که چشمش برای آن اذیت‌هایی که در دنیا به ما رسیده به قدری پر از اشک شود که بـه گونـه‌هـای صورت وی برسد خدا او را در جایگاه صداقت در بهشت جای خواهد داد، هر شخص مؤمنی کـه در راه ما دچار اذیت و آزاری شود و چشمانش برای آن اذیت‌ها پر از اشک شود و به گونه‌هـای صـورتش بریـزد خدا اذیـت و آزارهـا را از او دور مـی‌کنـد و روز قیامـت وی را از غـضب خـود و آتـش جهـنم در امـان خواهد داشت . تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۲۹۱؛ کامل الزیارات، ابن قولویـه، ص۲۰۱ (حدثني الحسن بن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب...)؛ ثواب الاعمـال، شیخ صدوق، ص۸۳ (حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا عبد الله بن جعفـر الحميـري عـن أحمد وعبد الله ابني محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب...)؛ مثیر الاحزان، ابن نمـا حلـی، ص۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۸۱.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۱۰۲.

و همچنین: «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْـرُوهٌ سِـوَى الْجَـزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ» امام جعفر صادق ﷺ فرمود: هر جزع و گریه‌ای مکروه است جز جـزع و گریـه برای امام حسین ﷺ. امالی، شیخ طوسی، ص۱۶۲؛ وسائل الشیعه، حـر عـاملی، ج۲، ص۹۲۳؛ بحـار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۸۰.

صلوات خدا بر گریه کنندگان امام حسین ﷺ

«أَلَا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ رَحْمَةً وَ شَفَقَةً وَ اللَّاعِنِينَ لِأَعْـدَائِهِمْ وَ الْمُمْتَلِئِـينَ عَلَـيْهِمْ

غَيْظاً وَ حَنَقاً أَلَا وَ إِنَّ الرَّاضِينَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام شُرَكَاءُ قَتَلَتِه»؛ هشیار باشید که خدا بر گریه کنندکان بر امام حسین عليه السلام صلوات می‌فرستد از باب رحمت و شفقت (مهربانی) بر آنان، (همچنین درود می‌فرستد) بر کسانیکه دشمنان حسین و یارانش عليهم السلام را لعنت می‌کنند و نیز کسانیکه بر دشمنان و قاتلین اهلبیت عليهم السلام خشم و نفرت شدیدی گرفته‌اند، آگاه باشید کسانیکه راضی به کشته شدن حسین عليه السلام باشند آنان نیز شریک قتل اویند. تفسیر امام عسکری عليه السلام، ص۳٦۹؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۲٦۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۰٤؛ عوالم، امام حسین، بحرانی، ص۵۹۸.

گریهٔ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای جدش اباعبدالله عليه السلام

فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدسه عجل الله تعالی فرجه الشریف: «فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً، فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأَسُّفاً عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفاً، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الِاكْتِيَاب...» المزار، مشهدی، ص۵۰۱؛بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۳۹.

جایگاه ابدی در بهشت با گریستن بر اباعبدالله عليه السلام

«قَالَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام: مَنْ قَطَرَتْ عَيْنَاهُ فِينَا قَطْرَةً وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينَا دَمْعَةً بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً وَ أَحْقَابا.» امام سجاد عليه السلام فرمود: کسی که در راه ما چشمانش قطره‌ای اشک بریزد خداوند متعال در بهشت غرفه‌ای به او عطا فرماید که روزگارها در آن سکونت گزینند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۰۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۹۲.

و همچنین: «حَدَّثَنَا أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ مُنْذِرٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ يَقُولُ: مَنْ دَمَعَتَا عَيْنَاهُ فِينَا دَمْعَةً، أَوْ قَطَرَتْ عَيْنَاهُ فِينَا قَطْرَةً، أَثْوَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ.»؛ ربیع بن منذر از پدرش برایمان نقل کرد که منذر گفت: حسین بن علی عليه السلام می‌فرمود: کسیکه چشمانش بر (مصائب) ما پر از اشک شود یا از چشمانش بر ما اهلبیت عليهم السلام قطره‌ای اشک بچکد خداوند عزّوجلّ او را در بهشت اقامت دهد (جای دهد). فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ج۲، ص۸٤۰-۸٤۱؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۹: با این عبارت: (...من دمعت عیناه ... آتاه الله عز وجل الجنة. أخرجه أحمد في المناقب)

سید بن طاوس رحمه الله و علامه حلی عليه السلام این روایت را از احمد بن حنبل اینگونه نقل کردند: «ما رواه أحمد بن حنبل في مسنده: إن من دمعت عيناه لقتل الحسين[عليه السلام] دمعة أو قطرت قطرة بوّأه الله عزّ وجلّ الجنّة.» طرائف، سید ابن طاووس، ص۲۰۲ - ۲۰۳؛ نهج الحق وکشف الصدق، علامه حلی، ص۲۵۷.

۲. همچنین: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ رِشْدِينَ الْمِصْرِيُّ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ الْحَرَّانِيُّ، حَدَّثَنَا ابْنُ لَهِيعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَهُوَ يُوحَى إِلَيْهِ، فَنَزَا عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ

سَلَّمَ وَهُوَ مُنْكَبٌّ، وَلَعِبَ عَلَى ظَهْرِهِ، فَقَالَ جِبْرِيلُ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: أَتُحِبُّهُ يَا مُحَمَّدُ؟ قَالَ: يَا جِبْرِيلُ، وَمَا لِي لَا أُحِبُّ ابْنِي! قَالَ: فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ مِنْ بَعْدِكَ. فَمَدَّ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ، فَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ بَيْضَاءَ، فَقَالَ: فِي هَذِهِ الْأَرْضِ يُقْتَلُ ابْنُكَ هَذَا [يَا مُحَمَّدُ]، وَاسْمُهَا الطَّفُّ. فَلَمَّا ذَهَبَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَالتُّرْبَةُ فِي يَدِهِ يَبْكِي، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام ابْنِي [أَنَّ ابْنِي حُسَيْنًا] مَقْتُولٌ فِي أَرْضِ الطَّفِّ، وَأَنَّ أُمَّتِي سَتُفْتَنُ بَعْدِي. ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فِيهِمْ عَلِيٌّ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَحُذَيْفَةُ وَعَمَّارٌ وَأَبُوذَرٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَهُوَ يَبْكِي، فَقَالُوا: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللهِ؟ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ أَنَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ عليه السلام يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الطَّفِّ، وَجَاءَنِي بِهَذِهِ التُّرْبَةِ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهَا مَضْجَعَهُ»؛ عروه بن زبیر از عایشه نقل می‌کند که گفت: حسین بن علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که بر آن حضرت وحی نازل می‌شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت به زمین گذاشته بود و حسین علیه السلام بر پشت آن حضرت نشست و مشغول بازی شد. جبرئیل، گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا دوستش داری؟ گفت: ای جبرئیل! چرا نباید فرزندم را دوست بدارم؟ گفت: امّت تو، پس از تو او را خواهند کشت. آن گاه جبرئیل دست دراز کرد و خاکی سفید آورد و گفت: ای محمّد صلی الله علیه و آله! پسرت در این سرزمین کشته می‌شود و نام این سرزمین طف [کربلا] است. چون جبرئیل از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، حضرت بیرون آمد، درحالی که خاک در دستش بود و گریه می‌کرد. آن گاه فرمود: ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد که پسرم حسین علیه السلام در زمین طف [کربلا] کشته می‌شود، و امّتم پس از من مورد امتحان قرار خواهند گرفت. آن گاه نزد اصحابش رفت که علی، ابوبکر، عمر، حذیفه، عمار، و ابوذر در میان آنها بودند، و آن حضرت می‌گریست. گفتند: ای رسول خدا! گریهٔ شما برای چیست؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که پسرم حسین علیه السلام پس از من در زمین طف کشته می‌شود، این خاک را برایم آورد و به من خبر داد که آرامگاهش در آنجاست. الحدائق الوردیه، محلی، ج۱، ص۲۰۴.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۰۷؛ ترتیب الأمالی الخمیسیة، شجری، (فی فضل الحُسَین بن علیّ علیهما السلام ذِکر مَصرَعِهِ و سائر أَخباره و ما یَتّصل بذلك)، ح۷۹۸؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۸۷-۱۸۸: (عَنْ عَائِشَةَ...).

همچنین: «ابْنُ فُورَكٍ فِي فُصُولِهِ وَ أَبُو يَعْلَى فِي مُسْنَدِهِ وَ الْعَامِرِيُّ فِي إِبَانَتِهِ مِنْ طُرُقٍ مِنْهَا عَنْ عَائِشَةَ وَ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ أَنَّهُ دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى النَّبِيِّ وَ هُوَ يُوحَى إِلَيْهِ فَنَزَلَ الْوَحْيُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ مُنْكَبٌّ عَلَى ظَهْرِهِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ تُحِبُّهُ قَالَ أَ لَا أُحِبُّ ابْنِي فَقَالَ إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ مِنْ بَعْدِكَ فَمَدَّ جَبْرَئِيلُ يَدَهُ فَإِذَا بِتُرْبَةٍ بَيْضَاءَ فَقَالَ فِي هَذِهِ التُّرْبَةِ يُقْتَلُ ابْنُكَ هَذَا يَا مُحَمَّدُ اسْمُهَا الطَّفُّ الْخَبَرَ وَ فِي أَخْبَارِ سَالِمِ بْنِ الْجَعْدِ أَنَّهُ كَانَ ذَلِكَ مِيكَائِيلَ وَ فِي مُسْنَدِ أَبِي يَعْلَى أَنَّ ذَلِكَ مَلَكُ الْقَطْرِ.»؛ ابن فورک در فصول خود و ابو یعلی در مسندش و عامری در ابانه‌اش از سندها و راه‌های مختلفی من جمله از عایشه و از شهر بن حوشب نقل کردند که: حسین بن علی علیهما السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد در حالیکه به حضرتش وحی می‌شد،

پس وحی بر رسول خدا ﷺ نازل شد در حالیکه حسین ؑ بر پشت حضرتش افتاده بود، جبرئیل خطاب به حضرتش عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ حضرت فرمود: آیا فرزندم را دوست نداشته باشم؟ جبرئیل گفت: به زودی امّتت بعد از تو او را می‌کشند، و جبرئیل دستش را دراز نمود و تربت سفیدی آورد و گفت: در این تربت (سرزمین) این فرزندت کشته می‌شود، ای محمد ﷺ اسم این تربت، «طفّ» هست... و در اخبار سالم بن جعد آمده است که (جبرئیل نبوده) بلکه میکائیل بوده است، و در مسند ابی یعلی آمده است که آن فرشته، فرشتهٔ باران بوده است. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۲۷؛ عوالم، امام حسین ؑ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۵۰۶-۵۰۷.

همچنین: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ أُمَّتَكَ سَتُفَتِّنُ بَعْدَكَ وَ يُقْتَلُ ابْنُكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ، وَ مَدَّ يَدَهُ فَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ بَيْضَاءَ وَ قَالَ: فِي هَذِهِ الْأَرْضِ يُقْتَلُ إِبنُكَ، إِسمُهَا الْطَّفُّ ... فَقَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَّ ابْنِيَ الحُسَينَ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الْطَّفِّ، وَ جَاءَنِي بِهَذِهِ التُّرْبَةِ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهَا مَضْجَعَهُ.»؛ ای محمد ﷺ، همانا به زودی امّتت بعد از تو فتنه و آشوب می‌کنند و و این فرزندت بعد از تو کشته می‌شود و دستش را دراز نمود و تربت سفیدی آورد و گفت: در این سرزمین فرزندت کشته می‌شود، نام این سرزمین «طفّ» هست... پس فرمود: به من خبر داد که فرزندم حسین ؑ بعد از من در سرزمین طفّ کشته می‌شود و این تربت را برایم آورد و به من خبر داد که قتلگاهش آنجاست. ذوب النضار، ابن نما حلی، ص۲۱.

و همچنین: «أَخْبَرَنَا عبد الخالق ابْنِ الحَسَنِ السَقَفي قَالَ: حَدَّثَنَا إِسحاقِ بْنِ الحَسَنِ الحربي قَالَ: حَدَّثَنَا يَحيَى الحماني قَالَ:حَدَّثَنَا سُليمانِ بْنِ بلال عَن عمرو بنِ أبي عمرو عَنْ المطلب بنِ حنطب عَنْ أمّ سَلَمَة قالت: دخل عليّ النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فَقَالَ لي: إِحْفظي البابَ لا يَدخل عَليَّ أَحَدٌ، فَسَمِعْت نَحيبه فَدَخَلْتُ فَإذا الحُسَين ؑ بَين يَدَيه فَقُلتُ: والله يا رسول الله ما رأيته حين دخل، فقال: إنّ جبريل كان عندي آنفاً فَقَالَ لِي: يا مُحَمَّد ﷺ، أتحبّه؟ فَقُلت: يا جَبريل أما مِن حُبّ الدنيا فَنعم، قَالَ: فَإنَّ أمّتكَ سَتَقتله بَعدك، تريد أريكَ تُربَته يا مُحَمَّد ﷺ فَدَفَعَ إِليّ هذا التُراب، قَالَت أمّ سَلَمَة: فَأخذتُهُ فَجَعَلتُهُ في قارورَة فَأصبتُهُ يَوم قتل الحسين ؑ وَ قَد صار دَماً.» مُطَلّب بن حنطب از امّ سلمه نقل می‌کند که گفت: بر پیامبر اکرم ﷺ وارد شدم و پیامبر ﷺ به من فرمود: مراقب درب باش کسی بر من وارد نشود. پس در همین هنگام نالهٔ بلندی از پیامبر ﷺ شنیدم. پس داخل شدم و دیدم که حسین ؑ در پیش روی پیامبر ﷺ است. عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، به خدا قسم من حسین ؑ را ندیدم که وارد شود. پیامبر ﷺ به من فرمود: الآن جبرئیل نزد من بود و به من گفت: که ای رسول خدا ﷺ، آیا حسین ؑ را دوست داری؟ گفتم: از محبّت دنیا بله او را دوست دارم، به من گفت: به زودی اُمّتت بعد از تو او را خواهند کشت، آیا می‌خواهی تُربتش را که در آن کشته می‌شود به شما نشان دهم؟ پس این تربت را برای من آورد. ام سلمه می‌گوید: که من آن تربت را گرفتم و آن را در شیشه‌ای قرار دادم و روزی که حسین ؑ کشته شد آن تربت به خون تبدیل شد.

منابع اهل تسنن: بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص٢٥٩٧ - ٢٥٩٨؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص٩٤؛ جواهر العقدين، سمهودی،ج٣، ص٣٥٧؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هيتمی مكی، ص١٩٣.

مضمون این روایت از عایشه، ام سلمه و ام الفضل نیز نقل شده است:

نقل عایشه:

١) «أَخْبَرَنَا ابْنُ خُشَيْشٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْخَلِيلِ الْعَبَّاسُ بْنُ خَلِيلِ بْنِ جَابِرٍ الطَّائِيُّ إِمَامُ حِمْصٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَاشِمٍ الْبَعْلَبَكِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُوَيْدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ دَاوُدَ بْنَ عِيسَى الْكُوفِيِّ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ غَزِيَّةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَجْلَسَ حُسَيْناً ﷺ عَلَى فَخِذِهِ فَجَعَلَ يُقَبِّلُهُ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: أَ تُحِبُّ ابْنَكَ هَذَا [فجاءه جبريل، فقال: هذا إبنك؟] قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ بَعْدَكَ، فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: إِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ مِنْ تُرْبَتِهِ الَّتِي [تربة الأرض الّذي] يُقْتَلُ عَلَيْهَا [بها] قَالَ: نَعَمْ، فَأَرَاهُ جَبْرَئِيلُ تُرَاباً مِنْ تُرَابِ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَ قَالَ: تُدْعَى الطَّفُّ [فأتاه جبريل بتراب من تراب الطّفّ].»؛ ابی سلمه از عایشه نقل کرده که: رسول خدا ﷺ حسین ﷺ را بر روی ران خود نشانیده بود و پیوسته او را می‌بوسید، جبرئیل عرض کرد: آیا این پسرت را دوست می‌داری؟ حضرت پاسخ فرمود: آری، جبرئیل گفت: بزودی امّتت بعد از تو او را می‌کشند، چشمان پیامبر ﷺ پر از اشک شد، جبرئیل خطاب به حضرت عرضه داشت: اگر خواستی از تربت زمینی که حسین ﷺ در آن به شهادت می‌رسد به تو نشان بدهم؟ حضرت فرمود: آری، در این هنگام جبرئیل تربتی از تربت زمینی که حسین ﷺ در آن سرزمین کشته می‌شود را به پیامبر ﷺ نشان داد و گفت: نام این سرزمین، طفّ (کربلا) است. امالی، شیخ طوسی، ص٣١٧؛ شرح الاخبار،قاضی نعمان، ج٣، ١٣٤(با اندکی تفاوت)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص٢٣٠.

منابع اهل تسنن: معجم الاوسط، طبرانی، ج٦، ص٢٤٩ با این سند: (حدثنا الصائغ حدثنا أحمد بن عمر العلاف حدثنا أبو سعيد مولى بني هاشم حدثنا حماد بن سلمة عن أيوب عن عمارة بن غزية عن محمد بن إبراهيم عن أبي سلمة عن عائشة)؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج١، ص٢٣٣ (و بهذا الإسناد [أخبرنا أبو الحسن عليّ بن أحمد العاصميّ، أخبرنا إسماعيل بن أحمد البيهقيّ، أخبرنا والدي أحمد بن الحسين البيهقيّ] عن أبي عبداللّه الحافظ، أخبرنا أحمد بن عليّ المقريّ، حدّثنامحمّد بن عبدالوهّاب، حدّثني أبي عبدالوهّاب بن حبيب، حدّثني إبراهيم بن أبي يحيى‌المدنيّ، عن عمارة بن يزيد، عن محمّد بن إبراهيم التّيميّ، عن أبي سلمة، عن عائشة)؛ مجمع الزوائد، هيثمی، ج٩، ص١٨٨.

٢) «و أَنْبَأَنِي أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيُّ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدِ بْنَ زِيَادٍ السَّمِّذِيَّ أَخْبَرَهُمْ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ خُزَيْمَةَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْبَرْقِيُّ، حَدَّثَنَا سَعِيدٌ هُوَ: ابْنُ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي

مَرْيَمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ غَزِيَّةَ، وَ هُوَ: عُمَارَةَ- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: كَانَ لِعَائِشَةَ مَشْرُبَةٌ فَكَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ إِذَا أَرَادَ لَقِيَّ جِبْرِيلَ لَقِيَهُ فِيهَا فَرَقِيَهَا مَرَّةً مِنْ ذَلِكَ وَ أَمَرَ عَائِشَةَ أَنْ لَا يَطْلُعَ إِلَيْهِمْ أَحَدٌ قَالَ: وَ كَانَ رَأْسُ الدَّرَجَةِ فِي حُجْرَةِ عَائِشَةَ فَدَخَلَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَرَقِيَ وَ لَمْ تَعْلَمْ حَتَّى غَشِيَهَا فَقَالَ جِبْرِيلُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: ابْنِي، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، فَجَعَلَهُ عَلَى فَخِذِهِ قَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيُقْتَلُ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى الله عليه وَسَلّم: أُمَّتِي؟! قَالَ: نَعَمْ، وَ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِالْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا. فَأَشَارَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الطَّفِّ بِالْعِرَاقِ فَأَخَذَ تُرْبَةً حَمْرَاءَ فَأَرَاهُ إِيَّاهَا.»؛ ابی سلمة بن عبد الرحمن گوید: عایشه پیش دالانی (صفّه‌ای نرم و با صفا) داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه می‌خواست جبرئیل را ملاقات نماید در آنجا ملاقات می‌نمود، یکباری حضرت [طبق معمول وحی]از آن صفّه بالا رفت و به عایشه فرمان داد تا احدی به نزد آنان نرود، راوی گوید: و سر نردبان در اطاق عایشه بود ناگاه حسین بن علی علیه السلام وارد شد و از آن نردبان بالا رفت و عایشه این صحنه را ندید تا اینکه حسین علیه السلام کاملاً از دید عایشه مخفی شد، جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: این کیست؟ حضرت فرمود: پسرم هست، و حضرت او را گرفته روی ران خود نشانید، جبرئیل علیه السلام عرضه داشت: بزودی این پسرت کشته می‌شود، امّت تو او را می‌کشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّتم؟ جبرئیل پاسخ داد: آری، و اگر می‌خواهی زمینی هم که در آن کشته می‌شود به تو خبر دهم؟ آنگاه جبرئیل علیه السلام به کربلای عراق اشاره کرد و تربت سرخ آن را برداشته به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٦٩؛ترتیب الامالی الخمیسیة، شجری، فی فضل الحسین بن عَلیّ علیهما السّلام ذِکر مصرَعِه و سائر أخباره و ما یتّصِل بذَلك، ح٨٢٢: با این سند: (أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُقَنَّعِيُّ، بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدٌ الْمُظَفَّرُ بْنُ مُوسَى بْنِ عِيسَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَدَايِنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْبَرْقِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، أَخْبَرَنَا ابْنُ أَيُّوبَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو عَرَفَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ....)؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج١٢، ص٢٣٩؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج٢، ص٣٥٩.

٣) «حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابٍ الزَّيَّاتُ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ الْوَاقِدِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ لَنَا مَشْرَبَةٌ وَ كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا أَرَادَ لِقَاءَ جَبْرَئِيلَ لَقِيَهُ فِيهَا فَلَقِيَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّةً فِيهَا وَ أَمَرَنِي أَنْ لَا يَصْعَدَ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِبْنِي، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَأَجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ، فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ: أَمَا إِنَّهُ سَيُقْتَلُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَ مَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: أُمَّتُكَ

تَقْتُلُهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَقْتُلُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِالْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا وَ أَشَارَ إِلَى الطَّفِّ بِالْعِرَاقِ وَ أَخَذَ مِنْهُ تُرْبَةً حَمْرَاءَ فَأَرَاهُ إِيَّاهَا وَ قَالَ: هَذِهِ مِنْ مَصْرَعِهِ، فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَا تَبْكِ فَسَوْفَ يَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُمْ بِقَائِمِكُمْ عليه السلام أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، وَ مَنْ قَائِمُنَا عليه السلام أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام؟ قَالَ: هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام كَذَا أَخْبَرَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ سَيَخْلُقُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَلَداً وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ عَلِيّاً خَاضِعاً لِلَّهِ خَاشِعاً ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ ابْنَهُ، وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ مُحَمَّداً قَانِتاً لِلَّهِ سَاجِداً ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ إِبْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ جَعْفَراً نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ صَادِقٌ فِي اللَّهِ وَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَه وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ مُوسَى وَاثِقٌ بِاللَّهِ مُحِبٌّ فِي اللَّهِ وَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ عَلِيّاً الرَّاضِي بِاللَّهِ وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ مُحَمَّداً الْمُرَغِّبُ فِي اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ وَ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ عَلِيّاً الْمُكْتَفِي بِاللَّهِ وَ الْوَلِيُّ لِلَّهِ ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ الْحَسَنَ مُؤْمِنٌ بِاللَّهِ مُرْشِدٌ إِلَى اللَّهِ وَ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَ لِسَانَ الصِّدْقِ وَ مُظْهِرَ الْحَقِّ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى بَرِيَّتِهِ لَهُ غَيْبَةٌ طَوِيلَةٌ يُظْهِرُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ يَخْسِفُ بِهِ الْكُفْرَ وَ أَهْلَهُ.»؛ ابی سلمه از عایشه نقل کرده که او گفت: برای ما صفّه‌ای خرّم بود و پیغمبر ﷺ هرگاه می‌خواست جبرئیل را ملاقات نماید او را در همان بالکن ملاقات می‌نمود، روزی پیامبر ﷺ جبرئیل را در همان صفّه ملاقات نمود و به من دستور داد تا کسی بر آنها وارد نشود، ولی طولی نکشید که حسین بن علی عليه السلام بر حضرتش وارد شد، در این هنگام جبرئیل عرض کرد: او کیست؟ حضرت فرمودند: پسرم، و حسین عليه السلام را برداشته و بر روی ران خود نشانید، جبرئیل خطاب به حضرت فرمود: آگاه باش و بدان که او به زودی کشته می‌شود، حضرت فرمود: چه کسی او را می‌کشد؟ جبرئیل پاسخ داد: امّتت او را می‌کشند، رسول خدا ﷺ فرمود: امّتم او را می‌کشند!؟ جبرئیل پاسخ داد: آری، و اگر خواستی تو را با خبر سازم از زمینی که در آن کشته می‌شود، و به سرزمین کربلای عراق اشاره کرد و کمی خاک سرخ از آن سرزمین برداشت و به پیامبر ﷺ نشان داد و گفت: این کمی از تربت مقتل و مضجع اوست، در این هنگام رسول خدا ﷺ گریان شد، جبرئیل خطاب به حضرت فرمود: یا رسول الله ﷺ، گریه نکن که زود باشد که خداوند توسط قائم شما عليهم السلام اهلبیت عليهم السلام از حسین و یارانش عليهم السلام انتقام گیرد، حضرت فرمود: حبیب من جبرئیل، قائم ما عليهم السلام اهلبیت عليهم السلام کیست؟ جبرئیل عرضه داشت: قائم عليه السلام نهمین فرزند همین حسین عليه السلام است، اینگونه خداوند جلیل مرا باخبر ساخته است که: بزودی از نسل حسین عليه السلام فرزندی آفریده می‌شود و خداوند نامش را در پیشگاه خود علی نامیده وی برای خدا خاضع و خاشع است، سپس از صلب علی فرزندی خارج می‌شود که خداوند نامش را نزد خودش محمد نهاده وی برای خدا قنوت و سجود دارد، آنگاه از صلب محمد فرزندی بیرون می‌آید که اسمش نزد خداوند جعفر است از خدا حرف می‌زند و در راه خدا صادق است، خداوند از صلب او پسری را خارج می‌سازد که نامش نزد او موسی است به خدا معتمد است و دوستدار راه خدا،

خداوند از صلب موسی فرزندی را خارج می‌گرداند که اسمش نـزد او علـی اسـت کـسیکه بـه خـدا راضی است و مردم را به سوی خدای عزّوجلّ دعوت می‌نماید، خداوند از صـلب علـی نیـز فرزنـدی بیرون می‌آورد که اسمش محمد است کسیکه راغب خدا و حامی حریم الهی است، آنگاه خداونـد از صلب محمد فرزندی را بیرون می‌آورد که اسـمش علـی اسـت کـسیکه بـه خـدا اکتفـا کـرده و ولـیّ خداست، سپس خداوند از صلب علی فرزندی را خارج می‌کند که اسمش حسن است وی راهنمـای بشر به خداست، و خداوند از صلب او کلمهٔ حق و لـسان صـدق و مُظهِـر حـق را خـارج مـی‌سـازد کسیکه حجت خدا بر تمام بشر است برایش غیبتی طولانی است و خداوند بـه سـبب او اسـلام را بـه همگان معرفی و اظهار می‌کند و کفر و کفار را به وسیلهٔ او از هم می‌پاشاند و ریـشه‌کـن مـی‌گردانـد. کفایة الاثر، خزاز قمی، ص۱۸۷؛ صراط المـستقیم، علـی بـن یـونس عـاملی، ج۲، ص۱٤٥؛ بحـار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۳٤۸.

٤) عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ رَاقِدٌ إِذْ جَاءَ الْحُسَيْنُ [عليه السلام] يَحْبُـو إِلَيْـهِ فَنَحَيتُهُ عَنْهُ، ثُمَّ قُمْتُ لِبَعْضِ أَمْرِي، فَدَنَا مِنْهُ فَاسْتَيْقَظَ يَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَـالَ: إِنَّ جِبْرِيـلَ أَرَانِـيَ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا الحُسَينُ، فَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ يَسْفِكُ دَمَهُ، وَ بَسَطَ يَدَهُ فَإِذَا فِيهَا قَبْضَةٌ مِـنْ بَطْحَاءَ، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنَّهُ لَيَحْزُنُنِي، فَمَنْ هَذَا مِـنْ أُمَّتِـي يَقْتُـلُ حُـسَيْناً بَعْـدِي؟»؛ عایشه گوید: همانطوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواب بود حسین علیه السلام آمد و به حضرتش نزدیـک مـی‌شـد، من او را برگرداندم بعد هم بلنـد شـدم و بـرای انجـام برخـی کارهـا کـه داشـتم رفـتم، حـسین علیه السلام بـه پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدار شـده مـی‌گریـست، مـن گفـتم: سـبب گریـه‌تـان چیـست؟ حضرت فرمود: جبرئیل، تربت که حسین علیه السلام بر روی آن تربت کشته می‌شود را نشانم داد، خشم خـدا بر کسانیکه خونش را می‌ریزند سخت است، و جبرئیل دستش را پهن نمود ناگهان مشتی از سـنگریزه در دستش بود. بعد حضرت فرمود: ای عایشه، قسم به کسیکه جان من در دست اوست همانـا او مـرا ناراحت کرد، پس چه کسی از امّتم بعد از من حسینم را می‌کشد؟

منابع اهل تسنن: ترجمهٔ امام حسین (طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٤٦؛ تاریخ مدینة دمشق، ابـن عساکر، ج۱٤، ص۱۹٥؛ بغیة الطلب، ابن عـدیم، ج٦، ص۲٦۳۳؛ سـبل الهـدی والرشـاد، صـالحی شامی، ج۱۰، ص۱٥٤؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۱۲۷.

روایت ام سلمه:

«أنبأنا ثابت، عن أنس قال: إستأذن ملك القطر ربّه عزّ و جـلّ أن [يـأتي] يـزور النبـي صـلى الله عليـه [وآله] و سلّم فأذن له، و كان يوم و قال أبو الغنائم: في يوم - أم سلمة، فقال النبي صلى الله عليـه[وآلـه] وسلم: يا أمّ سلمة إحفظي [إملكي] علينا الباب ألّا يدخلَ علينا أحد. قـال: فبينـا هـي علـى البـاب إذ دخل الحسين علیه السلام فطفر فاقتحم فدخل يتوثّب على رسول الله صـلى الله عليـه [و آلـه] و سـلم [و جـاء الحسين علیه السلام ليدخل فمنعته فوثب فدخل فجعل يقعده على ظهر النبي صلی الله علیه و آله وعلى منكبه و علـى عاتقـه]

فجعل رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم **يلثمه و يقبّله**، فقال له الملك: أتحبّه؟ قال: نعم، قال: أما إن أمتك ستقتله! وإن شئت أريتك المكان الّذي يقتل فيه. فأراه إياه فجاءه بسهلة أو تراب أحمر[فضرب بيده فجاء بطينة حمراء]، فأخذته أمّ سلمة فجعلته في ثوبها[فصرتها في خمارها]. قال ثابت: كنّا نقول: إنّها كربلا [قال ثابت: بلغتها أنّها كربلاء].»؛ انس بن مالک گوید: فرشته‌ای از پروردگار عزّوجلّ، اجازه خواست تا پیامبرﷺ را زیارت کند، حق تعالی به او اجازه فرمود. فرشته آمد در حالی که آن روز حضرت در خانهٔ امّ سلمه بود. رسول خداﷺ فرمود: ای امّ سلمه! در را نگهدار تا کسی وارد نشود. در همین حال که امّ سلمه بر در خانه بود حسینؑ در را باز کرد و وارد شد. آنگاه بر پشت پیامبرﷺ می‌پرید و حضرتﷺ او را می‌بوسید. فرشته گفت: ای محمدﷺ! آیا حسینؑ را دوست داری؟ فرمود: بلی. (گفت): بدان که امّت تو او را خواهند کشت و اگر بخواهی خاک سرزمینی که در آن کشته می‌شود را به شما نشان دهم. پس دست دراز کرد و برای آن حضرت خاکی سرخ رنگ آورد. امّ سلمه آن را گرفت و در جامه‌اش قرار داد. ثابت گفت: ما می‌گفتیم: آن (خاک) کربلا است.

منابع اهل تسنن: مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، ج۳، ص۲۴۲؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۵، ص۱۴۲؛ ترجمه امام حسین[ؑ]، ابن عساکر، ص۲۴۱؛ مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۳۰۵ (ذیل حکایت را نیاورده)؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۳۵(با اندکی تفاوت)؛ ذخائر العقبی، طبری، ص۱۴۶– ۱۴۷؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۰۰؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۰۸؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۲۸۸؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۰۲؛ موارد الظمآن، هیثمی، ج۷، ص۱۹۸؛ مواهب اللدنیة، قسطلانی، ج۳، ص۱۳۸(خرجه أبو حاتم في صحیحه و رواه أحمد بنحوه).

روایت أُمِّ الفضل بنت الحارث:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ أَنَّهَا دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حُلْماً مُنْكَراً، قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَتْ: إِنَّهُ شَدِيدٌ، قَالَ: مَا هُوَ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ جَسَدِكَ قُطِعَتْ وَ وُضِعَتْ فِي حَجْرِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَيْراً رَأَيْتِ تَلِدُ فَاطِمَةُؑ غُلَاماً فَيَكُونُ فِي حَجْرِكِ فَوَلَدَتْ فَاطِمَةُؑ الْحُسَيْنَؑ فَقَالَتْ: وَ كَانَ فِي حَجْرِي كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَخَلْتُ بِهِ يَوْماً عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ ثُمَّ حَانَتْ مِنِّي الْتِفَاتَةٌ فَإِذَا عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تُهْرَاقَانِ[تهریقان] بِالدُّمُوعِ، فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَكَ قَالَ أَتَانِي جَبْرَئِيلُؑ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي سَتَقْتُلُ ابْنِي هَذَا[فقلت: هذا؟ فقال: نعم] وَ أَتَانِي بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِهِ حَمْرَاء.» عبدالله بن شدّاد گوید:ام الفضل دختر حارث بر رسول خداﷺ وارد شد وعرضه داشت: ای رسول خدا من دیشب خواب بدی دیدم؟ فرمود: آن خواب چیست؟ گفت: ناگوار است! فرمود: آن چیست؟ گفت: دیدم گویا یک پاره از بدن شما جدا شد و در دامن من افتاد! رسول خداﷺ فرمود: خواب خوبی دیده‌ای؛ فاطمهؑ

پسری می‌زاید و در دامان تو قرار خواهد گرفت، پس حضرت فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را زائید و چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده نزد من بود، روزی حسین علیه السلام را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله برده و در دامان آن حضرت نهادم آنگاه نگاه انداختم، دیدم چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پر از اشک شده، و قطرات اشک همین طور از دیدگان آن حضرت می‌ریزد. عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت ای رسول خدا، شما را چه شد؟ فرمود: جبرئیل نزد من آمده و به من خبر داد: به زودی امّت من این فرزندم را می‌کشند، و خاک سرخ رنگی از تربتش را برایم آورد. [«حاکم نیشابوری» از علمای بزرگ اهل تسنن پس از نقل این حدیث می‌گوید: این حدیث از احادیث صحیح است.] ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۲۹؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٢٦؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۲، ص۱۱۱.

منابع اهل تسنن: مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۷۷(قال الحاکم: هذا حدیثٌ صحیحٌ)؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٦٩؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۳۳؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۲٦۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص١٩٦؛ بدایة والنهایة، ابن کثیر، ج٦، ص۲٥۸؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۳۷؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۷٥۹.

مجلس سوم

احیای معالم بشریّت با عاشورای امام حسین علیه‌السلام

احیای معالم بشریّت با عاشورای امام حسین علیه‌السلام

تقسیم علمی حقائق عالَم

مبدأ وجود و فاعل خلقت، مؤثّر است ولی متأثّر نیست. مادّهٔ اصلی خلقت متأثّر است ولی مؤثّر نیست، و در این میان، تمام کائنات هم مؤثّرند و هم متأثّر، و به هر نسبت که جنبهٔ تأثّرشان بیشتر شود از ساحت قدس ربوبیّت دورتر می‌شوند، و به هر نسبت که جنبهٔ تأثیرشان بیشتر گردد به مبدأ اعلی نزدیک‌ترند. تقسیم علمی حقائق عالم، این چنین است.

در ذات قدّوس حضرت حقّ، تغیّر و تبدّل نیست چرا که حضرت حق وجودی است که در او عدم راه ندارد؛ علمی است که جهل در او راه ندارد؛ قدرتی است که عجز در او راه ندارد؛ کمالی است که نقص در او راه ندارد؛ غنائی است که فقر در او راه ندارد.[1] ۱•

---

۱. حَدَّثَنَا أَبِي وَ عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَحِمَهُمَا اللَّهُ قَالَا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه‌السلام فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِّمْنِي التَّوْحِيدَ، فَقَالَ علیه‌السلام: يَا أَبَا أَحْمَدَ لَا تَتَجَاوَزْ فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي كِتَابِهِ فَتَهْلِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ فَيُورَثَ وَ لَمْ يُولَدْ فَيُشَارَكَ وَ لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً وَ لَا شَرِيكاً وَ أَنَّهُ الْحَيُّ الَّذِي لا يَمُوتُ وَ الْقَادِرُ الَّذِي لَا يَعْجِزُ وَ الْقَاهِرُ الَّذِي لَا يُغْلَبُ وَ الْحَلِيمُ الَّذِي لَا يَعْجَلُ وَ الدَّائِمُ الَّذِي لَا يَبِيدُ وَ الْبَاقِي الَّذِي لَا يَفْنَى وَ الثَّابِتُ الَّذِي لَا يَزُولُ وَ الْغَنِيُّ الَّذِي لَا ←

ویژگی اساسی انسان کامل

﴿وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾[1][2]• مؤثّریت و تأثّر، دو قوسی است که در این بین است و ارزش کائنات عالم با این دو جهت سنجیده می‌شود؛ نزدیک‌ترین

یَفْتَقِرُ وَ الْعَزِيزُ الَّذِي لَا يَذِلُّ وَ الْعَالِمُ- الَّذِي لَا يَجْهَلُ وَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ وَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَبْخَلُ وَ أَنَّهُ لَا تُقَدِّرُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَقَعُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَقْطَارُ وَ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ ﴿لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ وَ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ ﴿ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا﴾ وَ هُوَ الْأَوَّلُ الَّذِي لَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَ الآخِرُ الَّذِي لَا شَيْءَ بَعْدَهُ، وَ هُوَ الْقَدِيمُ وَ مَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ مُحْدَثٌ، تَعَالَى عَنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ عُلُوّاً كَبِيراً»؛ محمد بن ابی عمیر می‌گوید: خدمت سرورم موسی بن جعفر ﷺ رسیدم و گفتم: ای پسر رسول خدا! به من توحید بیاموز. فرمود: ای ابو احمد! در مورد توحید از آنچه خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود فرموده است تجاوز نکن که هلاک می‌شوی و بدان که خدای تبارک و تعالی یکتایی است یگانه (صمد) که پناه نیازمندان است، نه فرزندی می‌زاید که از او ارث ببرد و نه زاییده است که شریکی داشته باشد و نه همسر و نه فرزند و شریکی می‌گیرد. او آن زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، و توانایی است که ناتوان نمی‌شود، و غالبی است که مغلوب نمی‌شود، و بردباری است که شتاب نمی‌کند و جاودانی است که نابود نمی‌شود و باقی‌ست که فانی نمی‌شود و پایداری است که زایل نمی‌گردد و توانگری است که نیازمند نمی‌شود (محتاج نمی‌شود) و عزیزی که خوار و ذلیل نمی‌شود و دانایی است که نادان نیست و دادگری است که ستم نمی‌کند و بخشنده‌ای است که بخل نمی‌ورزد. عقلها و اوهام را یارای درک او نیست. اقطار (کرانه‌ها) به او احاطه نمی‌یابند. مکانی او را در بر نمی‌گیرد. (دیدگان او را در نمی‌یابند و او دیدگان را در می‌یابد و او لطیف آگاه است) و (هیچ چیز مانند او نیست و او شنوای بیناست.) (سه نفر رازی را به هم نگویند جز اینکه خدا چهارمین آنهاست و پنج نفر رازی به هم نگویند مگر اینکه خدا، نفر ششم آنهاست و کمتر از این و بیشتر از این نیست جز اینکه خدا با آنهاست هر کجا که باشند،) و او آن نخستی است که هیچ چیز پیش از او نبوده و آخری است که هیچ چیز بعد از او نیست. او قدیم است و هرچه غیر اوست حادث. او از صفات آفریده‌شدگان بسیار برتر (و منزّه) است، برتری بزرگ. توحید، شیخ صدوق، ص۷۶ - ۷۷؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۳۵؛ فصول المهمة، حر عاملی، ج۱، ص۱٤۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤، ص۲۹٦؛ نور البراهین، سید نعمة الله جزائری، ج۱، ص۲۱۳.

۱. «برای خدا نامهای نیکویی است پس او را با آن نامها بخوانید». الأعراف (۷): ۱۸۰.

موجودات به حضرت حق، انسان کامل است و انسان کامل کسی است که با استغنای علمی و ارادی، تمام عالم طبیعت را متأثّر می‌کند ولی خود متأثّر نمی‌شود.[۳]

امیرمؤمنان علیه‌السلام، روح عالم امکان و عالم طبیعت، پیکر او

شیخ الرّئیس ابوعلی ابن سینا در مقام معرفتِ جانِ جهان، کلامی ارزشمند دارد. وی تعریفی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌کند و این کلام از شیخ به یادگار مانده است؛ چرا که سخن او با سخن دیگران فرق می‌کند: «عَلِيٌّ علیه‌السلام بَین الخَلقِ کَالمَعقولِ بَین المَحسُوس»؛[۱] نسبت علی علیه‌السلام به عالَم خلق، نسبت عالَم عقل است به عالَم حسّ؛ همچنان که عقل، ترازوی حسّ است، علی علیه‌السلام هم ترازوی خَلق است: «عَلِيٌّ علیه‌السلام بَین الخَلقِ کَالمَعقولِ بَین المَحسُوس».

این حکیم پخته -که مطالب را روی برهان هضم می‌کند- در جای دیگری می‌گوید: گاهی انسان یک قسمت از مادّهٔ عالم را تحت سیطرهٔ جانِ خود قرار می‌دهد؛ مانند جسم ما که تحت سیطرهٔ روحِ ما قرار دارد. قسمت دیگری از مادّهٔ این جهان به عناصر اوّلیه بر می‌گردد و آنها نیز به اتم‌ها، این اندازه از مادّهٔ جهان، تحت سلطنت جان ما قرار دارد.

روح انسان کامل[۴] به جایی می‌رسد که تمام عالم طبیعت، پیکرش می‌شود و او

---

۱. «شریف‌ترین انسان و عزیزترین انبیاء و خاتم رسولان صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینهٔ عقل امیرالمؤمنین علیه‌السلام که یا علی علیه‌السلام: إذا رأیت الناس یتقرّبون إلی خالقهم بأنواع البرّ تقرّب إلیه بأنواع العقل تسبقهم؛ و این چنین خطاب جز ما چُنو [چون او] بزرگی راست نیامدی که او در میان خلق آن چنان بود که معقول در میان محسوس». معراج نامه، ابن سینا، ص۱۵.
همچنین: «لقد أجاد الشیخ الرئیس أبو علي بن سینا في رسالة المعراج، حیث قال: أمیرالمؤمنین علي بن أبي طالب علیه‌السلام مرکز الحکمة، و فلك الحقیقة، و خزانة العقل، و لقد کان بین الخلق کالمعقول بین المحسوس». کتاب الأربعین، ماحوزی، ص۲٤۰؛ اعیان الشیعة، امین، ج٦، ص۷۲.

جانِ جهان می‌شود. او روح عالم امکان است؛ یعنی تمام جهان، جسم است و انسان کامل روحش.

درجه بندی انسان‌های کامل نسبت به قلب و روحشان

میبدی[۱] در شرح قصیدهٔ امیر المؤمنین علی علیه السلام بیانی را از خاتم انبیا حضرت محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «در هر عصری سیصد نفر هستند که قلب آنها، قلب حضرت آدم علیه السلام است».[۲]

---

۱. حسین بن معین‌الدین علی میبدی یزدی، ملقب به کمال‌الدین و متخلص به منطقی متوفای ۹۱۱.

۲. میبدی از عبد الله بن مسعود روایت کرده که: حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ فِي الْخَلْقِ ثَلَاثَمِائَةِ نَفْسٍ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَرْبَعِينَ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَهُ سَبْعَةٌ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَهُ خَمْسَةٌ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ جَبْرَائِيلَ وَ لَهُ ثَلَاثَةٌ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ مِيكَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَهُ وَاحِدٌ قَلْبُهُ عَلَى قَلْبِ إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا مَاتَ الْوَاحِدُ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنْ الثَّلَاثَةِ وَ كُلَّمَا مَاتَ مِنْ الثَّلَاثَةِ وَاحِدٌ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ كُلَّمَا مَاتَ وَاحِدٌ مِنْ الْخَمْسَةِ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنْ السَّبْعَةِ وَ كُلَّمَا مَاتَ مِنْ السَّبْعَةِ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنْ الْأَرْبَعِينَ وَ كُلَّمَا مَاتَ وَاحِدٌ مِنْ الْأَرْبَعِينَ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الثَّلَاثِمِائَةِ وَ كُلَّمَا مَاتَ وَاحِدٌ مِنْ الثَّلَاثِمِائَةِ أَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْعَامَّةِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ [فَبِهِمْ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمطِرُ وَيُدْفَعُ الْبَلَاءُ]»؛ همانا برای خدا در خلق، سیصد نفس است که قلب‌های آنان قلب حضرت آدم علیه السلام است همچنین چهل قلب بر قلب حضرت موسی علیه السلام و هفت قلب بر قلب حضرت ابراهیم علیه السلام و پنج قلب بر قلب جبرئیل و سه قلب بر قلب میکائیل و یک قلب بر قلب اسرافیل است، هر زمان آن یکی بمیرد خداوند جایش را از سه تایی‌ها (قلب میکائیل) پر می‌کند و هرگاه یک تن از آن سه تن میکائیلی بمیرد خداوند جایش را از آن پنج تن جبرئیلی پر می‌نماید و هرگاه یک تن از آن پنج تن بمیرد خداوند جای او را از هفت تن ابراهیمی پرمی‌گرداند و نیز هرگاه از هفت تن‌ها بمیرد خداوند از چهل تن جایگزین می‌نماید و اگر یک تن از آن چهل تن بمیرند خداوند از سیصد تن بدل قرار می‌دهد و اگر یک نفر از سیصد تن بمیرد خداوند جای او را از عامّهٔ مردم پر می‌فرماید و بلا را از این امّت دور می‌گرداند و به سبب آنان است که حیات و ممات صورت می‌گیرد و نیز بارش باران و دفع بلا. شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، معین الدین میبدی یزدی، ص۱۰۳-۱۰٤، فاتحهٔ سادسه در ولایت و نبوت.

این مطلب با اختلاف کم در این منابع نیز آمده است: حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج۱، ص۹؛ ←

تمام این جهان، بر محور انسان می‌گردد و این دَوَران بی‌حساب نیست. جهان دور انسانی می‌گردد که به تمام معنا، مصداق کلمهٔ آدمیّت و مورد انطباق مفهوم درخشان انسانیّت است؛ البته با حفظ مراتب؛ چرا که درجه به درجه به حق نزدیک‌تر می‌شود، در نتیجه تأثّرش از عالم طبیعت کمتر و تأثیرش بر عالم مادّه و قِشر هستی بیشتر می‌گردد.

هفتاد نفر نجباء و سیصد نفر بر قلب آدم علیه‌السلام و چهل نفر بر قلب موسی علیه‌السلام

کفعمی نقل نموده که: در هر زمان هفتاد نفر از نجباء هستند، و البتّه این مطلب به امّت مرحومه که همان امّت حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد اختصاص دارد.[1]

→

تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱، ص۳۰۳-۳۰٤؛ الفردوس، دیلمی، ج۱، ص۱۸۷؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج۳، ص۵۰؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج٤، ص۱۵۰؛ نزهة المجالس، صفوری، ج۱، ص٦۱؛ کفایة الطالب، سیوطی، ج۲، ص۲۱٤؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۰، ص۳٦۸-۳٦۹؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۲۵-۲٦.

۱. [قَالَ الشَّيْخُ الْكَفْعَمِيُّ رَحِمَهُ اللهُ فِي هَامِشِ جَنَّتِهِ عِنْدَ ذِكْرِ دُعَاءِ أُمِّ دَاوُدَ]: «قِيلَ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنَ الْقُطْبِ وَ أَرْبَعَةِ أَوْتَادٍ وَ أَرْبَعِينَ أَبْدَالاً **وَ سَبْعِينَ نَجِيباً** وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ صَالِحاً فَالْقُطْبُ هُوَ الْمَهْدِيُّ عجل‌الله‌فرجه وَ لَا يَكُونُ الْأَوْتَادُ أَقَلَّ مِنْ أَرْبَعَةٍ لِأَنَّ الدُّنْيَا كَالْخَيْمَةِ وَ الْمَهْدِيُّ عجل‌الله‌فرجه كَالْعَمُودِ وَ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ أَطْنَابُهَا وَ قَدْ يَكُونُ الْأَوْتَادُ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَ الْأَبْدَالُ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ **وَ النُّجَبَاءُ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ** وَ الصُّلَحَاءُ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ وَ الظَّاهِرُ أَنَّ الْخِضرَ وَ إِلْيَاسَ مِنَ الْأَوْتَادِ فَهُمَا مُلَاصِقَانِ لِدَائِرَةِ الْقُطْبِ.»؛ شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیهٔ جنّة الواقیه در دعای امّ داود [در آنجا که می‌فرماید: «اللهمّ صلّ علی الأبدال و الأوتاد السیّاح و العبّاد و المخلصین و الزهاد و أهل الجدّ و الاجتهاد» که] گفته شده: زمین خالی نیست از قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب و سیصد و شصت صالح. پس قطب، حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه است و اوتاد کمتر از چهار نمی‌شوند؛ زیرا که دنیا مانند خیمه است و مهدی عجل‌الله‌فرجه مانند عمود است و این چهار نفر طناب‌های آن خیمه‌اند و گاه می‌شود که اوتاد بیشتر از چهارند و ابدال بیشتر از چهل و نجبا بیشتر از هفتاد و صلحا بیشتر از سیصد و شصت. و ظاهر این است که خضر و الیاس از اوتادند، پس ایشان با دایره قطب ملاصقند. جنة الأمان الواقیة و جنة الإیمان الباقیة المشتهر المصباح (ناشر:دار الکتب العلمیه، سال:۱۳۴۹) حاشیه ص۵۳٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۳، ص۳۰۱.

و میبدی از ابن مسعود از رسول خدا ﷺ نقل نموده که: در هر زمان سیصد نفرند که قلب آنها قلب حضرت آدم علیه السلام است، و چهل نفرند که قلبشان قلبِ حضرت موسی علیه السلام است.

۷ نفر بر قلب ابراهیم علیه السلام و ۵ نفر با روح جبرئیل و ۳ نفر با قدرت میکائیل

بعد نوبت به هفت نفر می‌رسد که این هفت نفر، بر قلب و روح حضرت ابراهیم علیه السلام هستند. بعد نوبت به پنج نفر می‌رسد که روح جبرئیلی دارند. بعد هم نوبت به سه نفر می‌رسد که قدرت میکائیلی دارند.

امام عصر عجل الله تعالی فرجه روح اسرافیلی مسیطر بر تمام عالم

در نهایت به یک نفر ختم می‌شود که او قدرت اسرافیل را دارد و شخص واحدی که محور این دائره است امام وقت و حجّت عصر عجل الله تعالی فرجه است که همه مستمّد از اویند؛ چرا که روح مُسَیطر بر تمام عالم، روح اسرافیلی است و او حامل ارواح است، هم از نظر رتق هم از نظر فتق، و باید آخرین مرحلهٔ کمال عالم از وجود آدم سر بزند، آدمی که به سر حدّ کمال رسیده است: ﴿وَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾[1].

أَ تَزعَمُ أَنَّكَ جِرمٌ صَغِير؟ وَ فِيكَ انطَوى العَالَمُ الأَكبَر[2]

---

۱. «او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخّر و رام شما ساخته است.» الجاثیة (٤٥): ۱۳.

۲. کلام امیرمؤمنان علیه السلام در مورد حقیقت انسان: آیا گمان می‌کنی که تو جِرم کوچکی هستی؟ در حالیکه عالم اکبر (دنیای برتر) در تو پیچیده و تنیده شده است. مجمع البحرین، طریحی، ج٤، ص٤٨؛ وافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۳۱۹.

منابع اهل تسنن: جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص١٣٦؛ شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، قاضی کمال الدین میبدی یزدی، ص۸۲؛ أضواء البیان، شنقیطی، ج۹، ص۵.

امام حسین علیه‌السلام جان جهان و عالَم به منزلهٔ پیکر ایشان

انسانی که جانِ جهان باشد و عالَم نسبت به او حکم تن را پیدا کند، چنین انسانی بر تمام هستی تأثیر می‌گذارد و تنها از خدا متأثّر می‌شود. عظمت امشب این است که شبِ شهادت چنین بشری است و بزرگی و جلال و کمال روح او را در قالب بیان نمی‌شود ذکر کرد. ما اگر بخواهیم در زندگانی چنین شخصیتی مطالعه کنیم به این آسانی نمی‌توانیم هستی او را تشریح کنیم - این انسانی که به قول شیخ و به قول حکیم الحکماء و اوّلین نابغهٔ حکمت مشّاء بعد از ارسطو، سِمَت روح را به پیکر خلقت دارد-[۵] بلکه تنها می‌توانیم قطره‌ای از این دریا برداریم. قطره هم که گفتم غلط است؛ باید نَمی از این اقیانوس برداریم و ذرّه‌ای از این خورشید عالم تاب را بشکافیم؛ گرچه روح حسین بن علی علیهماالسلام آفتابی[۶] است که وقتی ذرّات از اعماقش منتشر شود باید گفت:

دل هر ذرّه‌ای که بشکافی　　آفتابیش در میان بینی

حفظ قرآن، یکی از ذرّات منتشر از خورشید سیدالشهدا علیه‌السلام

یکی از ذرّاتی که از خورشید درخشان روح حسین بن علی علیهماالسلام منتشر شد و عالم بشریّت را نور باران کرد، حفظ قرآن است. حفظ قرآن؛ یعنی حفظ کیان تمام پیغمبران علیهم‌السلام.

توضیح مطلب این چنین است: قرآن تنها از نظر فصاحت و بلاغت معجزه نیست؛ این یکی از معجزات قرآن برای عصری بود که عرب درگیر الفاظ بود[۷] و به «معلّقات» و «مذهّبات»[(۱)] خود می‌نازید.

اعجاز دیگر قرآن این است که پست‌ترین مِلَل، بی‌سوادترین اُمَم، دور افتاده‌ترین

---

۱. مذهّبات: هفت قصیدهٔ درجهٔ دوم عهد جاهلیت را مذهّبات گویند، در مقابل معلّقات که هفت قصیدهٔ درجهٔ اول بودند. (از اقرب الموارد). دهخدا.

طوائف بشر از مراحل انسانیّت[۱] ۸• را بـا نکـات اخلاقـی و اجتمـاعی و اقتـصادی و سیاسی و مدنی و نظامی و فرهنگی، به اوج تمام تعالیم جهات مختلف علوم انـسانی رساند، آن هم توأم با عمل. قرآن در فاصلهٔ کوتاهی مردمی را پروراند که از نظر تعلـیم و تربیت به جایی رسیدند که قوایشان متمرکز در عبادت حقّ گشته بود.

امروزه مهم‌ترین فراز حکمت عالم این اسـت کـه بـشر بتوانـد در هـدفی خـاص تمرکز قوا کند و پیغمبر اسلامﷺ قوای بشریّت را در بهترین هدف متمرکز کرد؛ نـه در هدف مال و مقام و نژادپرستی و خـاک‌پرسـتی و آب‌پرسـتی و رنـگ‌پرسـتی بلکـه در هدف مقدّس حقّ‌پرستی. این اعجاز دوّم قرآن است.

---

۱. امیرمؤمنان؈ زمان جاهلیت را اینگونه توصیف می‌فرماینـد: «إِنَّ اللَّـهَ [تَعَـالَى] بَعَـثَ مُحَمَّـداً ﷺ نَـذِيراً لِلْعَالَمِينَ وَ أَمِيناً عَلَى التَّنْزِيلِ [وَ شَهِيداً عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ] وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِـي شَـرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ [عَلَى] حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَ حَيَّـاتٍ صُـمٍّ [وَ شَـوْكٍ مَبْثُـوثٍ فِـي الْـبِلَادِ] تَـشْرَبُونَ الْكَـدِرَ [الْمَـاءَ الْخَبِيثَ] وَ تَأْكُلُونَ [الطَّعَـامَ الْجَـشِبَ] الْجَـشِبَ وَ تَـسْفِكُونَ دِمَـاءَكُمْ [وَ تَقْتُلُـونَ أَوْلَادَكُـمْ] وَ تَقْطَعُـونَ أَرْحَامَكُمْ [وَ تَأْكُلُونَ أَمْوَالَكُمْ بَيْـنَكُمْ بِالْبَاطِـلِ سُـبُلُكُمْ خَائِفَـةٌ وَ] الْأَصْـنَامُ فِـيكُمْ مَنْـصُوبَةٌ وَ الآثَـامُ بِكُـمْ مَعْصُوبَةٌ [وَ لَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَبَعَثَهُ إِلَـيْكُمْ رَسُـولًا مِـنْ أَنْفُسِكُمْ]»؛ خداوند، محمدﷺ را برای بشارت و هشدار برای جهانیان به پیامبری فرسـتاد. همـان کـسی که امین بر وحی و دریافت قرآن و گواه بر این امت بـود، و شـما عـرب‌هـا در آن روز بـدترین دیـن‌هـا را داشتید و در بدترین حال می‌زیستید. بر سنگ‌های خشن و صـخره‌هـای سـخت و یـا بـر روی مارهـای گزنده و خارهایی که در بلاد پراکنده بود، می‌نشستید و می‌خوابیدید. آب‌های بدبو و ناگوار می‌نوشـیدید، غذاهای درشت و ناهموار می‌خوردید. [شما گاهی «علهز» غذایی آمیخته از خون و کـرک شـتر کـه بـر آتش می‌نهادید و می‌خوردید و گاهی «هبید» هندوانه ابوجهل که بـه شـدت تلـخ اسـت یـا هـستهٔ آن را می‌خوردید و زمانی مردار و لاشهٔ حیوانات و خون آنها را می‌خوردیـد]. خـونِ یکـدیگر را مـی‌ریختیـد. فرزندانتان را می‌کشتید (و دختران را زنده به گور می‌کردید) و رشتهٔ پیونـد خویـشاوندی را مـی‌بریدیـد و اموالتان را بر باطل [حرام] می‌خوردید (و به غارت و تاراج اموال دیگران می‌رفتید.) راههایتان نا امن و پـر هراس بود. بت‌هایتان در میان شما برپا و نصب بود و غـرق در گنـاه بودیـد: (بیـشترشان بـه خـدا ایمـان نمی‌آورندجز اینکه [با او چیزی را] شریک می‌گیرند.) در اینجا بود که خداونـد بـر شـما منّـت نهـاد بـه وجود محمدﷺ و او را به عنوان پیامبرﷺ بـر شـما فرسـتاد. نهـج البلاغـه، خطبـه۲٦؛ الغـارات، ثقفـی کوفی، ج۱، ص۳۰۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۸، ص۲۲٦.

«عبد الله بن حذافه»، تربیت شدهٔ مکتب قرآن

نمونهٔ این اعجاز، عبدالله بن حذافهٔ قرشی است که به مملکت روم حمله کرد و اسیر امپراطور شد. او را – که تربیت شدهٔ مکتب اسلام بود و این درس در زندگی او عملی شده بود، – نزد امپراطور روم بردند؛ در مقابل حشمتی که بر تمام عرصهٔ روم سیطره انداخته است. اینجا روشن می‌شود که چه تربیتی در او پیاده شده است.

افراد محقّقی که اهل دقّت هستند به خصوصیّات و جوانب قضیه نظر کنند. خواه ناخواه هر ضعیفی، در مقابل قوی خود باخته است و هر انسانی بین مرعوبیّت و مجذوبیّت سرگردان؛ یا مرعوب قدرت است یا مجذوب تجمّل و تمکّن و ثروت.

عبد الله بن حذافه نمونه‌ای از تأثر از ماوراء طبیعت است؛ بشری که نه مرعوب قدرت است و نه مجذوب ثروت، جلوهٔ تعلیمات قرآن در مملکت روم چنان از این جوان می‌درخشد که مانندش در تاریخ دیده نمی‌شود. قرآن این چنین یادگاری به جا گذارده است.

وقتی چشم امپراطور به این جوان رشید و دلاور افتاد، فرمان داد هیزم بیاورند و دیگی روشن کنند و روغن زیت در آن بریزند؛ وقتی روغن به جوش آمد یکی از سربازان مسلمان را گرفت و او را جلوی چشم این فرمانده میان روغنِ جوشان انداخت، به طوری که گوشت و استخوان او از هم پاشید. نگاه کرد دید سردار اسلام خیره خیره نگاه می‌کند، گفت: دیدی با او چه کردم؟ گفت: بله دیدم. گفت: این سرنوشت در انتظار توست، آماده باش که تو دوّمین نفری هستی که باید در این دیگ روغن زیتون بجوشی و به سخت‌ترین وضع جان بدهی. تا این کلمه را شنید شروع به گریه کردن نمود. امپراطور گفت: عجبا، تو با این ضعف نفس به نبرد امپراطوری روم آمده‌ای؟! گفت: ای پادشاه روم گریهٔ من برای این است که: چرا یک جان دارم تا در این دیگ بجوشم؟! ای کاش به شمارهٔ تمام موهایی که در تنم است جان داشتم و در این دیگ می‌جوشیدم، باز زنده می‌شدم و دو مرتبه در راه پروردگار این چنین جان می‌دادم! ما پروانهٔ شمع توحید هستیم.

این سخن، چنان انقلابی در قصر امپراطوری انداخت که مغزها را تکان داد. این‌ها چه کسانی هستند؟ این‌ها شاگردان مکتب توحیدند؛ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾[1] ما یگانه خواهیم، ما یگانه پرستیم. اوّل سخنمان این است، آخر سخنمان هم این است: ﴿وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ همتای او هیچ نیست.

جان چه باشد که نثار قدم دوست کنیم
این متاعی است که هر بی سر و پایی دارد

فقط دردِ دل من اینست که چرا یک جان دارم؟! این آخرین آرزوی ما در راه عشق پروردگارمان است. این اَمَل و آرزو، این توحید قوا با مقدس‌ترین اهداف، در کدام تربیت در عالَم پیدا می‌شود؟!

فطرت آدمیّت در هر بشری موجود است؛ ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾[2] ۰۹ پادشاه روم چنان بیچاره شد، دست به گردن عبدالله انداخت پیشانیش را بوسید. وقتی پیشانیش را بوسید گفت: ای جوان! من مانند تو در روزگار، سراغ ندارم! بگو از کدام بوستان آمدی؟

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

پادشاه روم تنها یک نفر از تربیت‌شدگان دامن خاتمیّت ﷺ را دیده است. اگر بزرگان اسلام را در مدینه ببیند چه خواهد گفت؟!

---

۱. «به نام خدا که رحمتش بی‌اندازه است و مهربانی‌اش همیشگی. بگو: او خدای یکتاست. خدای (صمد) بی‌نیاز. کسی را نزاده، و از کسی زاییده نشده است. و هیچ کس [نه در ذات و نه در صفات] همانند و همتا و شبیه او نیست». الإخلاص (۱۱۲): ۱-٤.

۲. «پس روی خود را با [گرایش تمام به حقّ] به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن آفریده است». الروم (۳۰): ۳۰.

گفت: بیا لبت را به پیشانی من بگذار تا تو را آزاد کنم. من به این اندازه قناعت می‌کنم. عبد الله بن حذافه قبول نکرد.

عجبا! لبی که «لا إله إلّا الله» گفته، روی آن پیشانی بگذارد؟! حاشا و کلّا!

گفت: ای جوانمرد، چون من در روزگار بشری همانند تو با این قدرت و اراده ندیدم، تصمیم گرفتم دخترم را به تزویج تو در آورم و مملکت روم را دو نیمه کنم؛ نصفش برای تو تا سلطان و امپراطور مطلق العنانِ نیمی از مملکت روم باشی و نصفهٔ دیگر برای خودم.

عبدالله قبول نکرد. او بالاتر از آن است که خود را به متاعِ پست دنیا بفروشد: ﴿وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ﴾[۱] به یک کلمه کاری کرد که تمام ارکان تورات و انجیل را تکان داد. ما وحیی تلقّی کرده‌ایم که: ﴿مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَ مَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ﴾[۲] ما ماندگار را به نامانداگار سودا نمی‌کنیم.

تربیت قرآن این‌چنین، مغزها را دگرگون می‌کند. خوب توجّه کنید که این سردار معرفت را به کجا رسانده است!؟

امپراطور روم وقتی آزادگی و بلندی روح این سردار اسلام را دید، گفت: بیا پیشانیم را ببوس تا تو و همهٔ هشتاد مسلمانی که همراه تو اسیر شده اند را آزاد کنم، گفت: اکنون به این معامله حاضرم.[۳]

---

۱. «آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است». القصص (۲۸): ۶۰ و الشوری (۴۲): ۳۶.

۲. «آنچه پیش شماست (از بین می‌رود) و تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار و باقی است.» النّحل(۱۶): ۹۶.

۳. «قَالُوا: إِنَّهُ [أي: عَبدُ اللّهِ بْنُ حُذَافَةَ بنِ قَيسٍ القُرَشِيُّ السَّهمِيُّ أَبو حُذَافَةَ] أَسلَمَ قَدِيماً وَ صَحَبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ هَاجَرَ إِلَى أَرضِ الحَبَشَةِ الهِجرَةَ الثَّانِيَةَ وَ فِي شُهُودِهِ بَدراً خِلَافٌ، وَ يُمكِنُ استِفَادَةُ حُسنِ حَالِهِ وَ قُوَّةِ إِيمَانِهِ مِمَّا رُوِيَ مُسنَداً مِن أَنَّ الرُّومَ أَسَرَتْهُ وَ عَرَضَت عَلَيهِ التَنَصُّرَ فَأَبَى فَأُغلِيَ الزَّيتُ فِي إِنَاءٍ كَبِيرٍ وَ أُتِيَ بِرَجُلٍ مِن أَسرَى المُسلِمِينَ فَعُرِضَ عَلَيهِ التَّنَصُّرُ فَأَبَى فَأُلقِيَ فِي الزَّيتِ المَغلِيِّ فَإِذَا عِظَامُهُ تَلُوحُ، ثُمَّ عُرِضَ عَلَى عَبدِ اللَّهِ هَذَا النَّصرَانِيَّةُ فَأَبَى فَأُمِرَ بِهِ أَن يُلقَى فِي الزَّيتِ المَغلِيِّ فَبَكَى فَقَالُوا: قَد جَزِعَ قَد بَكَى، قَالَ كَبِيرُهُم: رُدُّوهُ. فَقَالَ: لَا تَرَى أَنِّي بَكَيْتُ جَزَعاً مِمَّا تُرِيدُ أَن تَصنَعَ بِي وَ لَكِنِّي ←

تا پای خودش در میان بود بند از بندش جدا می‌کردند انجام نمی‌داد ولی اکنون که هشتاد سرباز را برای اسلام ذخیره نگه می‌دارد تا این هشتاد نفر از بند امپراطور روم آزاد شوند و جانشان در امان باشد به یک بوسیدن پیشانی امپراطور می‌ارزد. این‌چنین مردمی اثر تربیت این آیین است.

بَكَيْتُ حَيثُ لَيسَ إِلَّا نَفسٌ وَاحِدَةٌ يُفعَلُ بِي هَذَا فِي اللَّهِ، كُنتُ أُحِبُّ أَن يَكُونَ لِي مِنَ الأَنفُسِ عَدَدَ كُلِّ شَعرَةٍ فِيَّ ثُمَّ تَسَلَّطَ عَلَيَّ فَتَفْعَلَ بِي هَذَا، فَأَعجَبَ مِنْهُ وَ أَحَبَّ أَن يُطلِقَهُ فَقَالَ: قَبِّل رَأسِي وَ أُطلِقُكَ، قَالَ:مَا أَفعَلُ، قَالَ: تَنَصَّر وَ أُزَوِّجُكَ بِنتِي وَ أُقَاسِمُكَ مُلكِي، قَالَ: مَا أَفعَلُ، قَالَ: قَبِّل رَأسِي وَ أُطلِقُكَ وَ أُطلِقُ مَعَكَ ثَمَانِينَ مِنَ المُسلِمِينَ، قَالَ: أَمَّا هَذِهِ فَنَعَم، فَقَبَّلَ رَأسَهُ وَ أَطلَقَهُ وَ أَطْلَقَ مَعَهُ ثَمَانِينَ مِنَ المُسلِمِينَ»؛ گفته‌اند: عبد الله بن حذافه از قدمای مسلمانان و صحابهٔ پیغمبر ﷺ بود، وی در هجرت دوم به سرزمین حبشه هجرت نمود و در اینکه در جنگ بدر حضور داشته است اختلاف است. نیکویی حالش و قوّت ایمانش را می‌شود از جریان زیر فهمید که وقتی رومی‌ها او را گرفتند دین نصرانی را به او عرضه داشتند ولی او دم زد، در این هنگام روغن را در ظرفی بزرگ جوش آورد و اسیری از مسلمانان را آورد و دین نصرانی را بر او عرضه نمود و چون نپذیرفت او را در آن دیگ پر از روغن جوشیده شده قرار داد بلافاصله استخوانهایش از هم پاشید! بعد هم دین نصرانی را بر عبد الله عرضه داشت او نیز سر باز زد، دستور داد تا او را در میان آن دیگ پر از روغن جوش بیندازند در این هنگام عبد الله گریست، گفتند: جزع و فزع کرد و گریه نمود. امپراطور گفت: او را برگردانید، عبد الله گفت: من به خاطر اینکه می‌خواستی مرا در دیگ بیندازی گریه و ناله نکردم بلکه گریه‌ام از این بود که چرا یک جان دارم تا یکبار در درون دیگ شهید شوم؟! من دوست داشتم به تعداد موهای بدنم جان میداشتم و تو بر من سلطه می‌یافتی و مراهمه بار درون دیگ می‌انداختی! امپراطور شگفت زده شد و به خاطر این حرفش محبتی در دلش پیدا شد تا او را آزاد کند پس به او گفت: سرم را ببوس تا تو را آزاد کنم، عبد الله گفت: این کار نمی‌کنم، گفت: نصرانی بشو و من دخترم را به ازدواج تو در می‌آورم و پادشاهی‌ام را با تو تقسیم می‌نمایم، گفت: این کار هم انجام نمی‌دهم، گفت: سرم را ببوس تا هم تو و هم هشتاد اسیر مسلمان همراه با تو را از بند اسیری آزاد گردانم، گفت: در اینصورت حاضرم، پس سرش را بوسید و امپراطور روم هم او و هشتاد نفر دیگر را آزاد نمود... سفینة البحار، محدث قمی، ج٦، ص٥٣: (به نقل از تنقیح المقال مامقانی).

به همین مضمون با اختلاف در عبارت در منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۲۷، ص۳۵۹-۳٦۰؛ المنتظم، ابن جوزی، ج٤، ص۳۲۰-۳۲۱؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج۳، ص۱٤۳؛ عمدة القاری، عینی، ج۲، ص۲۸؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۳٦۱.

بازیچه شدن قرآن و خلافت پس از پیغمبر خدا ﷺ

قرآنی که مظهر تربیتش اینگونه بود، بعد از پیغمبر اکرم ﷺ بازیچه شد. کار به جایی رسید که مسندِ خلافت اسلامی، بازیچهٔ بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس شد و کسی که جانشین پیغمبر ﷺ شد و بر مسند پیغمبر ﷺ نشست غوغا و هنگامه‌ای به پا کرد که تاریخ و روزگار از بیانش شرم دارد.[۱۰]

خلیفهٔ اسلامی دستور داد کسی در مملکت شراب نخورد، حدود الهی را نشکند و مقرّرات الهی را پایمال نکند. همین خلیفه، شاعری شیرین زبان داشت نزد خلیفه آمد و گفت: دستور داده‌ای کسی شراب نخورد اما من چنان دائم الخمر شده‌ام که نمی‌توانم لب از شیشهٔ شراب بردارم! فکری کرد و گفت: بله دستور داده‌ام کسی شراب نخورد ولی یک رقعه، مخصوص تو صادر می‌کنم، این رقعه را بگیر و اعلام کن، و آن رقعه این است: هر کس در مملکت اسلام شراب بخورد هشتاد تازیانه می‌خورد؛ امّا اگر کسی گزارش بدهد که شاعر من شراب خورده است صد تازیانه‌اش می‌زنم!! گفت: «با این کلمه تو را آزاد کردم، برو هرچه می‌خواهی شراب بخور».[۱۱(۱)]

---

۱. و لمّا وَلَی أبو جعفر [المنصور العباسي] شَخَص إليه (أي إبراهيم بن هَرمة) و امتدحه، فاستحسن شعره، و قال: سل حاجتك. قال: تكتب إلى عامل المدينة أن لا يحدنّي إذا أتى بي إليه و أنا سكران!! قال أبو جعفر: هذا حدّ من حدود الله (تعالى)، و ما كنت لأعطّله، قال: فاحتل لي (فيه) يا أمير المؤمنين. فكتب إلى عامل المدينة: من أتاك بابن هرمة و هو سكران فاجلده مائة جلدة، و اجلد ابن هرمة ثمانين! فكان العون يمرّ به و هو سكران فيقول: من يشترى ثمانين بمائة! و يجوزه.»؛ هنگامی که ابو جعفر [منصور عباسی] خلیفه شد إبراهیم بن هَرمة را نزد خود خواند و او را ستود و شعرش را پسندید و گفت: حاجتت را بخواه. گفت: به والی مدینه بنویس که هرگاه مرا مست نزد او بردند مرا حدّ نزند! ابو جعفر گفت: حدّ شراب از حدود الهی است و من آن را تعطیل نمی‌کنم. ابراهیم گفت: ای امیر المؤمنین، برایم چاره‌ای بیندیش. ابو جعفر به حاکم مدینه نوشت: هرکس ابن هرمه را در حالت مستی نزد تو آورد صد تازیانه‌اش بزن و ابن هرمه را هشتاد تازیانه! پس عون از ابن هرمه که مست بود می‌گذشت و می‌گفت: کیست که هشتاد را به صد بخرد؟! [این را می‌گفت] و از او می‌گذشت. الشعر و الشعراء، ابن قتیبة، ج۲، ص۷٤۱.

آئینی که افرادی مانند عبد الله بن حذافه را پرورانید بعد از پیغمبرﷺ بدین حدّ مورد بازی قرار گرفت!

بازگشت قداست به مکتب قرآن با قیام امام حسین علیه السلام

کسی که ورق را برگرداند کیست؟ کسی‌که قداست و عظمت این دین را نگه داشت، کیست؟ او نه باید در مدینه بماند، نه در مکّه، بلکه از مدینه حرکت کند و به عراق بیاید، آن هم با چه هدفی؟ -خوب توجّه کنید- چه کرد تا توانست مقدّس‌ترین کلام یزدان را از چنگال اهریمنان وقت بیرون بیاورد؟!

اسرار حرکت امام حسین علیه السلام و آوردن اهل و عیال به کربلا

تمام کارهای سید الشهدا علیه السلام روی حکمت است. منطقهٔ جغرافیایی خاصّی را انتخاب کرد، آنگاه به سوی عراق حرکت کرد. خطاب به حضرتش عرض کردند: در مدینه بمانید، اینجا حرم پیغمبرﷺ است. فرمود: نمی‌شود. عرض کردند: در مکّه بمانید، حرم امن الهی است. فرمود: نمی‌شود[1] و رهسپار عراق گردید، چون عراق بین عرب و عجم واقع شده است و این منطقهٔ خاصّ جغرافیایی برای اختیار میدان حسین بن علی علیهما السلام لازم بود.

---

۱. «و كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُطِيعِ الْعَدَوِيُّ [مَعَ قُرَيْش] نَهَيَاهُ عَنِ الْكُوفَةِ وَ قَالا: إِنَّهَا بَلْدَةٌ مَشْئُومَةٌ قُتِلَ فِيهَا أَبُوكَ وَ خُذِلَ فِيهَا أَخُوكَ فَالْزَمِ الْحَرَمَ فَإِنَّكَ سَيِّدُ الْعَرَبِ لَا يَعْدِلُ بِكَ أَهْلُ الْحِجَازِ وَ تَتَدَاعَى إِلَيْكَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»؛ محمد بن حنفیه و عبد الله بن مطیع عدوی هر دو حضرت را از آمدن به کوفه نهی می‌کردند و می‌گفتند: کوفه شهر شوم [و محنت زایی] است که پدرت علیّ مرتضی علیه السلام را در آن به شهادت رساندند همچنین برادرت حسن مجتبی علیه السلام را تک و تنها گذاشتند بنابراین ملازم حرم امن الهی باش چون تو بزرگ و پیشوای عرب هستی و در حجاز نظیر نداری و مردم از هر طرف به سوی تو روی می‌آورند. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲٤۰.

اسرار اقدامات سیّد الشّهدا علیه السلام یکی بعد از دیگری فاش می‌شود و جهان تازه می‌فهمد سرّ عملکرد آن حضرت چه بود!. از آن طرف هم زن و بچّه‌اش را با خود برد، همه جمع شدند که اینها را نبرید. فرمود: باید ببرم و چاره‌ای غیر از این نیست، نقشهٔ شهادت را اینگونه طرح کردند، در حالی که خودشان از همه‌جا خبردار بودند. جایی به شهادت رسیدند که در آنجا بنی‌امیّه نتوانند این گنج را زیر خاک پنهان کنند و از نظر جغرافیایی امام حسین علیه السلام در منطقه‌ای به شهادت رسید که دست سیاست نتواند حقیقت را وارونه جلوه دهد.

زن و بچّه‌اش را آورد که اسیر شوند و به کوفه و شام ببرند[۱] ۱۲• تا در تمام اقطار ممالک اسلامی موج بیندازد و انعکاس عمل او،آهسته آهسته این شب تار را برچیند. بله تابش نور خورشید لازم است تا این کار را بکند.

هر چه عرض کردند: یا اباعبد الله علیه السلام نرو، ۱۳• فرمود: پرودگارم چنین خواسته است که من آغشته به خون بشوم.[۲] عرض کردند: زینبت علیها السلام را نبر. فرمود: پروردگارم

---

۱. «ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَعَا بِشِمرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنَ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ خُولِي، وَ ضُمَّ إِلَيْهِمَا أَلْفاً وَ خَمْسَمِائَةِ فَارِسَ، وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَسِيرُوا بِالسَّبَايَا وَ الرَّأْسِ إِلَى الشَّامِ، وَ أَن يُشهِرُوهُم فِي جَمِيعِ الْبُلْدَانِ [فِي كُلِّ بَلدَةٍ]»؛ سپس ابن زیاد ملعون، شمر و خولی را فراخواند و هزار و پانصد سواره در اختیارشان قرارداد وبه آنها دستور داد تا اسیران و سر مقدس امام حسین علیه السلام را به شام ببرند و در تمام شهرها بگردانند. مقتل أبی مخنف (مشهور)، ۱۱۰؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۸۲؛ الدمعة السّاكبة، بهبهانی، ج۵، ص۶۳؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۱۲۱.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج۳، ص۸۸.

۲. سید الشهدا علیه السلام هنگام خروج از مدینه به سوی مکه خطاب به امّ سلمه فرمودند: «يَا أُمَّاهْ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحاً ظُلْماً وَ عُدْوَاناً وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَ رَهْطِي وَ نِسَائِي مُشَرَّدِينَ وَ أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ وَ هُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِراً وَ لَا مُعِيناً.»؛ ای مادر، خدا خواسته مرا به واسطهٔ ظلم و دشمنی دشمنان، مقتول و سر بریده ببیند. مشیّت خدا قرار گرفته که اهل بیت و زنان من هم اسیر و تبعید گردند، کودکانم سر بریده و مظلوم، اسیر و در غل و زنجیر گردند، استغاثه کنند ولی یار و مُعینی نداشته باشند. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۳۱.

منابع اهل تسنن: أسد الغابه، ابن اثیر، ج۲، ص۲۱؛ تاریخ الخمیس، دیار بکری،ج۲، ص۲۹۸.

چنین خواسته است که او هم اسیر شود.[۱] ۱۴• آن مصالحی که امام حسین علیه السلام در نظر داشت، آهسته آهسته آشکار شد.

اگر امام حسین علیه السلام در مدینه یا در مکّه به شهادت می‌رسید، این مطلب در پردهٔ خفاء از بین می‌رفت، اگر زن و بچّه را با خود نمی‌برد و آنها اسیر نمی‌شدند اینگونه در کوفه تا پایتخت شام موج نمی‌افتاد، همچنین یهود و نصارا در سراسر جهان تکان نمی‌خوردند و تاریخ شهادتش جهان را متوجّه و آگاه نمی‌کرد. این است که بنی‌امیّه با هیچ سیاستی نتوانستند جلوی این سپیدهٔ صبح صادق را بگیرند.

عاشورای امام حسین علیه السلام همچون فجری از گریبانِ شبِ حکومتِ به ناحق بنی‌امیّه

---

۱. «رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثِّقَةِ وَ عَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ... فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ بِزِمَامِ نَاقَتِهِ وَ قَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي، أَ لَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ قَالَ: أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ صلی الله علیه و آله: **يَا حُسَيْنُ، اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا**، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ صلی الله علیه و آله لِي: **إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا** فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى.»؛ امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ... هنگامی که سحر شد امام حسین علیه السلام (به سمت مکه) حرکت کرد این موضوع به گوش محمد ابن حنفیه رسید. فوراً نزد امام حسین علیه السلام آمد و مهار ناقهٔ آن حضرت را گرفت و گفت: ای برادر! آیا به من وعده ندادی که دربارهٔ این مسافرت، تجدید نظری کنی؟ فرمود: بله. گفت: پس چه چیز باعث شد که به این زودی حرکت کردی!؟ فرمود: وقتی از تو جدا شدم جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در عالم رؤیا] به نزد من آمد پس به من فرمود: ای حسین خارج شو! زیرا مشیت خدا بر این تعلّق گرفته است که تو را کشته ببیند. محمد بن حنفیه گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾. پس این زن و بچه را برای چه همراه خود می‌بری، در صورتی که می‌دانی کشته میشوی!؟ فرمود: جدّم به من فرموده: مشیّت خدا اینگونه تعلق گرفته که آنها را اسیر ببیند. امام حسین علیه السلام با او وداع کردند و رفتند. لهوف، سید ابن طاووس، ص۳۹؛ منتخب، طریحی، ج۲، ۴۳۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۶۴؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۱۴؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۴۳- ۲۴۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرم، ص۱۷۰.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۶۰ (با اختلاف کم).

پدیدار شد و به دنبال این فجر، آفتاب طلوع کرد و دنبال طلوع آفتاب کم‌کم خورشید به نصف النّهار رسید.

اعتراف عالم بزرگ الأزهر مصر

کار به جایی رسید که شیخ محمّد عبده[۱] -اوّلین محقّق علمی مملکت مصر که توانست با قدرت علمی‌اش بار تقلید را از گردن پیروان ابو حنیفه و مذاهب دیگر بردارد- به جهان اعلام کرد: «اگر حسین بن علی علیه‌السلام کشته نشده بود امروز اثری از قرآن بر روی زمین باقی نمی‌ماند!»[۲] این‌چنین جلوه‌ای، جلوهٔ عاشورای امام حسین علیه‌السلام است.

---

۱. «محمد عبده بن حسن خير الله، من آل التركماني، فقيه، مفسر، متكلم، حكيم، أديب، لغوي، كاتب، صحافي سياسي . ولد في شنيرا من قرى الغربية بمصر في أواخر ١٢٦٦ هـ ، و نشأ في محلة نصر بالبحيرة، و تعلم بالجامع الأحمدي بطنطا، ثم بالأزهر، و عمل في التعليم، و تولى تحرير الوقائع المصرية، و شارك في مناصرة الثورة العرابية، فسجن ثلاثة أشهر للتحقيق، و نفي إلى بلاد الشام، و سافر إلى باريس، و أصدر مع جمال الدين الأفغاني جريدة العروة الوثقى، و عاد إلى بيروت فاشتغل بالتدريس و التأليف، و سمح له بدخول مصر، فعاد و تولى منصب القضاء، ثم جُعل مستشارا في محكمة الاستئناف، فمفتياً للديار المصرية، و استمرّ إلى أن توفّي بالإسكندرية، و دفن بالقاهرة.»
منبع اهل تسنن: معجم المؤلفين، عمر كحالة، ج۱۰، ص۲۷۲ - ۲۷۳.

۲. وَ مِنَ الْمَسَائِلِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهَا قَوْلًا وَاعْتِقَادًا أَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، " وَإِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ "، وَأَنَّ الْخُرُوجَ عَلَى الْحَاكِمِ الْمُسْلِمِ إِذَا ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَاجِبٌ، وَأَنَّ إِبَاحَةَ الْمُجْمَعِ عَلَى تَحْرِيمِهِ؛ كَالزِّنَا وَالسُّكْرِ وَاسْتِبَاحَةِ إِبْطَالِ الْحُدُودِ، وَشَرْعِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللهُ، كُفْرٌ وَ رِدَّةٌ، وَأَنَّهُ إِذَا وُجِدَ فِي الدُّنْيَا حُكُومَةٌ عَادِلَةٌ تُقِيمُ الشَّرْعَ وَحُكُومَةٌ جَائِرَةٌ تُعَطِّلُهُ، وَجَبَ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ نَصْرُ الْأُولَى مَا اسْتَطَاعَ، وَأَنَّهُ إِذَا بَغَتْ طَائِفَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى أُخْرَى، وَجَرَّدَتْ عَلَيْهَا السَّيْفَ، وَتَعَذَّرَ الصُّلْحُ بَيْنَهُمَا، فَالْوَاجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ قِتَالُ الْبَاغِيَةِ الْمُعْتَدِيَةِ حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللهِ، وَمَا وَرَدَ فِي الصَّبْرِ عَلَى أَئِمَّةِ الْجَوْرِ - إِلَّا إِذَا كَفَرُوا - مَعَارَضٌ بِنُصُوصٍ أُخْرَى، وَالْمُرَادُ بِهِ اتِّقَاءُ الْفِتْنَةِ وَتَفْرِيقُ الْكَلِمَةِ الْمُجْتَمِعَةِ، وَأَقْوَاهَا حَدِيثُ: " وَأَلَّا تُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا ". قَالَ النَّوَوِيُّ: الْمُرَادُ بِالْكُفْرِ هُنَا الْمَعْصِيَةُ، وَمِثْلُهُ كَثِيرٌ، وَ ظَاهِرُ الْحَدِيثِ أَنَّ مُنَازَعَةَ الْإِمَامِ الْحَقِّ فِي إِمَامَتِهِ لِنَزْعِهَا مِنْهُ لَا يَجِبُ إِلَّا إِذَا ←

همراهی امام حسین علیه‌السلام در زبان و عمل

وظیفهٔ تمام مسلمانان این است که از این عاشورا درس و الهام بگیرند، مبادا فردی در زبان با امام حسین علیه‌السلام همراه باشد ولی در عمل همرنگ دشمنان حسین بن علی علیهماالسلام گردد.[۱۵۰]

من چگونه می‌توانم این مطلب را بیان کنم که مسلمانی، فرزندش را برای تربیت به دست مسیحی بسپارد! بعد این مسلمان گاهی بار سفر کربلا ببندد، گاهی هم پای منبر امام حسین علیه‌السلام زانو به زمین بزند! با دین و آیین خدا شوخی کردن و بازی کردن غلط است. تنها نباید منتظر باشید که من برای شما نوحه بخوانم و شما اشک بریزید، بلکه باید امر تربیت دینی و قرآنی فرزندانتان را تحت تعالیم انسان‌ساز اهل‌بیت علیهم‌السلام اجرا و احیا نمایید.

احیای معالم بشریّت با رستاخیز عاشورای امام حسین علیه‌السلام

عاشورای امام حسین علیه‌السلام رستاخیز اسلامیّت است. عاشورای امام حسین علیه‌السلام احیای معالم بشریّت است.

شما اگر به حسین بن علی علیهماالسلام دل داده‌اید باید در قدم اوّل، متوجّه تربیت نسل خود باشید تا این تعلیمات خطرناک ضد اسلام و قرآن به نونهالان سرایت نکند و

كَفَرَ كُفْرًا ظَاهِرًا، وَ كَذَا عُمَّالُهُ وَ وُلَاتُهُ، وَأَمَّا الظُّلْمُ وَالْمَعَاصِي فَيَجِبُ إِرْجَاعُهُ عَنْهَا مَعَ بَقَاءِ إِمَامَتِهِ وَطَاعَتِهِ فِي الْمَعْرُوفِ دُونَ الْمُنْكَرِ، وَإِلَّا خُلِعَ وَ نُصِّبَ غَيْرُهُ. وَ مِنْ هَذَا الْبَابِ خُرُوجُ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ سِبْطِ الرَّسُولِ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى إِمَامِ الْجَوْرِ وَالْبَغْيِ الَّذِي وَلِيَ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ بِالْقُوَّةِ وَالْمَكْرِ، يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ خَذَلَهُ اللهُ وَخَذَلَ مَنِ انْتَصَرَ لَهُ مِنَ الْكَرَّامِيَّةِ وَالنَّوَاصِبِ الَّذِينَ لَا يَزَالُونَ يَسْتَحِبُّونَ عِبَادَةَ الْمُلُوكِ الظَّالِمِينَ عَلَى مُجَاهَدَتِهِمْ لِإِقَامَةِ الْعَدْلِ وَالدِّينِ. وَقَدْ صَارَ رَأْيُ الْأُمَمِ الْغَالِبُ فِي هَذَا الْعَصْرِ وُجُوبَ الْخُرُوجِ عَلَى الْمُلُوكِ الْمُسْتَبِدِّينَ الْمُفْسِدِينَ.

منبع اهل تسنن: تفسیر المنار، محمد رضا رشید (از شاگردان محمد عبده که این تفسیر را از درس شیخ محمد عبده تقریر کرده است)، ج٦، ص٣٠٤.

مراقب باشید مبادا در آینده، این تعلیم و تربیت‌های خطرناک نونهالان شما را از ثمر بارور اسلام بیندازد.[۱] ۱۶•

ای مردم مسلمان! نباید نتیجهٔ زحمات سیّد الشّهدا﵇ را نسنجیده و نفهمیده از دست داد. اسلامی که روم و فارس را گرفت و تا جبل الطّارق بیرق زد، اوّل پردهٔ تعصّب افراد را درید. در اسلام قومیّت شناسی نیست، بلکه فقط خداشناسی است؛ در اسلام، شخصیّت شناسی نیست، فقط انسان شناسی است. در اسلام فقط قانون و حق شناسی است.

اسلام بر اساس این فکر و منطق، شرق و غرب عالم را گرفت و اسپانیا را تصرّف کرد. در یک شهر اسپانیا مدرسه‌ای بود که در آن ششصد زن، حافظ قرآن بودند.[۲]

---

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: بَادِرُوا أَحْدَاثَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ.»؛ امام صادق﵇ فرمودند: به فرزندان نوجوان خود در یاد دادن حدیث [حدیثی که به وسیلهٔ آن هدایت شوند به معرفت ائمهٔ اطهار﵈ و مذهب تشیع] شتاب کنید پیش از آنکه منحرفان از راه حق، آنان را گمراه نمایند. کافی، کلینی، ج٦، ص٤٧؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٨، ص١١١؛ نزهة الناظر، حلوانی، ص٥٨؛ روضة المتقین، محمد تقی مجلسی، ج٨، ص٦٥١؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج٢١، ص٨٣: («الحدیث»: ما یهتدون به إلی معرفة الأئمة علیهم السلام و مذهب التشیع قبل أن یغویهم المخالفون و یدخلوهم في ضلالتهم و یتعسر بعد ذلك صرفهم عنه. و «المرجئة» في مقابلة الشیعة من الإرجاء بمعنی التأخیر لتأخیرهم علیا﵇ عن مرتبته و قد یطلق في مقابلة الوعیدیة إلا أن الأول هنا أظهر)؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج١٧، ص٣٣١.

منابع اهل تسنن: جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج٢، ص١٥٧؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص١٦٣؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج٣، ص٤٣٩.

۲. «أما العالمات في الشؤون الدینیة، و الحافظات للقرآن، فلا یحصی عددهن و قیل: إنه کان في الأندلس ستون ألف حافظة للقرآن، ترفع کل واحدة قندیلا فوق باب بیتها، في اللیل إشارة إلی أن هناك حافظة، و ذلك من باب التمییز لها علی غیرها»؛ اما تعداد زن‌های عالم در مباحث دینی و حافظان قرآن، قابل شمارش نیست. و گفته شده: تنها در اندلس، ٦٠ هزار حافظ قرآن وجود داشت که هریک قندیلی را بالای درب خانهٔ خود بالا می‌برد، و این قندیل‌ها در شب، علامت آن بود که در این خانه، زنِ حافظِ قرآن است، و این قندیل را علامت گذاشته بودند تا حافظ از غیر حافظ جدا شود. المرأة فی حضارة العرب و العرب في تاریخ المرأة، محمد جمیل بیهم، ص٢٤٠.

امروز در برخی ممالک مسلمین، بچّهٔ مسلمان به مدرسهٔ مسیحی می‌رود و درس می‌خواند! کجا این بچّه در آن مدرسه قرآن می‌آموزد؟! باید به فرزندانتان قرآن و تعالیم انسان‌ساز اهل‌بیت علیهم‌السلام را تعلیم دهید.

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی
کین ره که تو می‌روی به ترکستان است

در مدرسهٔ مسیحیت به فرزندان شما، معارف عالیهٔ اسلام و حقایق دین نمی‌آموزند. اوراقی که به او می‌آموزند انجیل تحریف شده و پوسیدهٔ مسیحیّت است؛ البته اگر انجیل را آن‌چنان که باید به فرزند تو بیاموزند.

انوارِ قرآن، ظلماتِ کفر را از میان می‌برد.[1] بسیار جای تأسف و تعجب است که برخی با زبانشان در مقابل یهود و نصارا، داد می‌زنند ولی با عمل خود به یهود و نصارا، کمک می‌کنند.

---

۱. حضرت علی علیه‌السلام در خطبه‌ای فرمودند: «... إعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَيُّ وَ الضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ... إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُه»؛ بدانید که قرآن خیرخواهی است که خیانت نمی‌کند، و هدایتگری است که گمراه نمی‌نماید، و سخنگویی است که دروغ نمی‌گوید. احدی با قرآن ننشست جز اینکه به فزونی یا کمی از پیش آن برخاست: فزونی در هدایت، و کم شدن در کور دلی. بدانید هرکسی با قرآن بود تهیدست و فقیر نشد، و هیچ کس بدون قرآن بی نیاز نشد. از قرآن برای بیماری‌های خود شفا جویید، و از آن برای خلاصی از مشکلات مشکلات یاری خواهید، که شفای بزرگترین بیماری‌ها -کفر و نفاق و تباهی و ضلالت- در قرآن است. بنابراین به وسیلهٔ قرآن از خدا بخواهید، و با عشق به قرآن، به خدا توجه کنید... خداوند احدی را به مانند قرآن پند نداده، چون قرآن طناب درشت و محکم خدا و وسیلهٔ امین اوست. در آن بهار دل و چشمه‌های دانش است، دل را به غیر آن مایهٔ جلا نیست. نهج البلاغه، خطبهٔ۱۷٦.

تعالیم گمراه کننده در تورات و انجیل تحریف شده

در مدرسه‌ای که مسیحی یا یهودی بنیان می‌گذارد آیا به فرزندان شما درس نمی‌دهد که در سِفر تکوین تورات نوشته است: «یهودا پسر یعقوب علیه السلام با زن پسر خودش زنا کرد و از این زن فرزند پیدا کرد.»[۱] بعد همان زنا زاده در انجیل متّی از اجداد عیسی بن‌مریم علیه السلام شمرده شده است.[۲]

آنها این‌گونه مطالب را به فرزند شما درس می‌دهند و حقایق اسلام را پشت پرده پنهان می‌نمایند.

کجا مسیحیان می‌توانند جواب این مطلب را بدهند؟ کجا می‌توانند جواب دهند که نسب حضرت عیسی بن‌مریم علیه السلام در نسب نامهٔ انجیل متّی به فارِص می‌رسد و فارِص بچّهٔ زناست؟[۳] از آن طرف در انجیلشان می‌نویسند: «زنا زاده از ملکوت پروردگار

---

۱. و یهودا زنی مسمّی به تامار برای نخست زاده خود عیر گرفت ... چون یهودا او را بدید، وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود، پس از راه به سوی او میل کرده گفت: بیا تا به تو در آیم، زیرا ندانست که عروس اوست ... و چون وقت وضع حملش رسید اینک توأمان در رحمش بودند ... پس او را فارص نام نهاد. (پیدایش ۳۸ : ٦- ۲۹).

۲. کتاب نسب نامهٔ عیسی مسیح بن‌داود بن‌ابراهیم: ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد. و یهودا فارص و زارح را از تامار آورد و فارَص حصرون را آورد و حصرون اَرام را آورد. و اَرام عمیناداب را آورد و عمیناداب نَحشون را آورد و نَحشون شَلمون را آورد. و شَلمون بوعز را از راحاب آورد و بوعز عوبید را از راعوت آورد و عوبید یسا را آورد. و یسا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه سلیمان را از زن اوریا آورد. و سلیمان رَحبعام را آورد و رَحبعام اَبیا را آورد و اَبیا آسا را آورد. و آسا یهوشافاط را آورد و یهوشافاط یورام را آورد و یورام عزیا را آورد. و عزیا یوتام را آورد و یوتام آحاز را آورد و آحاز حزقیا را آورد. و حِزقیا منَسی را آورد و منَسی آمون را آورد و آمون یوشیا را آورد. و یوشیا یکُنیا و برادرانش را در زمان تبعید بابل آورد. و بعد از تبعید بابل یکُنیا سألتیئیل را آورد و سألتیئیل زَرُوبابِل را آورد. زَرُوبابِل اَبیهود را آورد و اَبیهود ایلیاقیم را آورد و ایلیاقیم عازور را آورد. و عازور صادوق را آورد و صادوق یاکین را آورد و یاکین ایلَیهود را آورد. و ایلیهود ایلعازَر را آورد و ایلعازَر متّان را آورد و متّان یعقوب را آورد. و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولّد شد. (متی ۱: ۱ - ۱٦).

۳. همان.

رانده است» این مردم چگونه می‌توانند در دنیا قد علم کنند؟ این قرآن است که به عیسی ﷺ عزّت و آبرو داده است.[۱] این قرآن است که به موسی ﷺ اعتبار داده است.[۲]

همان مسیحیان، مسلمانان را خانه‌نشین و بیچاره و زبون کردند. وقتی اسپانیا را گرفتند با سه کلمه بر تمام ممالک اسلامی چیره شدند: کلمهٔ اول این بود که باید شراب‌خواری آزاد باشد. کلمهٔ دوم این بود که دختران، بی‌پرده با جوانان آمیزش داشته باشند. کلمهٔ سوّم هم این بود که ما مسیحیان امتیاز تأسیس مدرسه داشته باشیم.[۳] ۱۹.

---

۱. ﴿...إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...﴾؛ مسیح ، عیسی بن مریم ﷺ، فقط پیامبر خدا ﷻ و کلمهٔ اوست که آن را به سوی مریم ﷺ افکنده و روحی از جانب اوست. النساء(٤): ۱۷۱.

۲. ﴿سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ * إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ * إِنَّهُما مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنينَ﴾؛ درود بر موسی ﷺ و هارون ﷺ. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم، آن دو از بندگان با ایمانِ ما بودند. الصافات (۳۷): ۱۲۰-۱۲۲.

همچنین: ﴿وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحين﴾؛ و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس همه از خوبان و شایستگان بودند. الأنعام (٦): ۸۵.

همچنین: ﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَ كانَ رَسُولاً نَبِيًّا﴾؛ و در این کتاب از موسی ﷺ یاد کن، زیرا که او پاکدل و فرستاده‌ای پیامبر بود. مریم (۱۹): ۵۱.

۳. هل أتاكم نبأ أهل الأندلس قديما؟ و قد يئس بابا روما و دوق فينيزيا و بارونات أوروبا من إخضاع الأمة العربية إذ ذاك، و كيف أشار عليهم «براق بن عمار» بأن يعقدوا معاهدة لحرية التجارة و التعليم و الدين حتى يتاح لشبانهم شرب الخمر و التمتع بلذات الحياة، فتقلّ الحمية و النخوة و المروءة، و بذلك يخضعون ثم يطردون، و ما وصلت تلك المعاهدة إلى مالك بن عباد بقرطبة و قد فرغ من تحصين مدائنه و قلاعه حتى أرسلها للأمراء فأقرّوها و لم يكد يجف مدادها حتى أسسوا أربع مدارس كبرى على نفقة دوق فينيزيا و صار عدد المبشرين بالأندلس ألفا، و عدد المعلمين بالمدارس التي أنفق عليها البابا ۴۵ و أنفق البابا من خزانته لترويج الخمر خمسمائة ألف «فلورين»، راجع كتاب «غادة الأندلس»: ۱) هنالك شرب الشبان الخمر جهارا نهارا. ۲) و خلعوا رداء الحياء و الحشمة. ۳) و حقروا عوائد آبائهم و دولهم. ٤) و لبسوا الحرير و نبذوا الصوف و الشعر. ٥) و أهملت تعاليم البلاد. و كانت نتيجة ذلك ما تعرفون أيها الشبان مما فعله فرديناند و زوجته إيزابيلا،و هو طرد العرب من تلك البلاد أجمعين أكتعين أبصعين.»؛ آیا خبر اهل اندلس در زمان قدیم به شما نرسیده است؟ در حالی‌که ←

این سه مطلب، روزگار مسلمانان را به اینجا رساند که گفتنی نیست و عجب آن است که این بشر عبرت نمی‌گیرد!

حسین بن علی علیه‌السلام احیاگر معالم قرآن و بشریت

ای پسر زهرا علیهاالسلام، ای فرزند خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله، ای زنده کنندهٔ قرآن و معالم آن، ای محیی بشریّت و ای سرفراز کنندهٔ عالم انسانیّت، شما بودی که پرچم قرآن را برافراشتی؛ شما آفتاب اسلام را از زیر ابرِ خطرناک حکومت بنی‌امیّه بیرون آوردی. روح عاشورای شما در هر زمان زنده است و مسلّماً ثمرهٔ خودش را می‌دهد. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[1] ۰۲۰ البته احیای دین و

→

پاپ روم و دوک ونیز [حاکم ونیز] و اَشراف اروپا همگی از پا در آوردن امّت عرب ناامید شده بودند؛ و چگونه براق بن عمار به آنها مشورت داد که مردم میان خودشان، معاهده‌ای را برای آزادی تجارت و تعلیم و دین منعقد نمایند تا شرب خمر و استمتاع از لذّات زندگی برای جوانان‌شان فراهم باشد و در نتیجه تعصّب، بزرگی و جوانمردی در وجودشان کم شود و به این روش از پا در آورده شوند و دور گردند، هنوز این معاهده به مالک بن عباد در قرطبه نرسیده بود (در حالیکه به تازگی از مرمّت و محکم سازیِ شهرها و قلعه‌هایش فارغ شده بود) که آن را برای همهٔ فرماندارانش فرستاد، همگی آن را قبول کردند و هنوز جوهر آن معاهده خشک نشده بود که چهار مدرسهٔ بزرگ از کمک مالی دوک ونیز تأسیس شد و تعداد مبلّغین مسیحی در اندلس به هزار نفر رسید و تعداد معلّمان در مدارسی که کمک مالی آن را پاپ تأمین کرده بود به ٤٥ نفر رسید، و پاپ از خزانهٔ خود برای ترویج خمر پانصد هزار فلورین خرج کرد. (به کتاب «غادة الاندلس» مراجعه شود): در آن زمان بود که جوانها شراب را علنی و در روز نوشیدند و لباس حیا و عفت، جاه و جلال را کندند و بازگشتگاه و دولتهای پدران خود را پست شمردند، همچنین ابریشم پوشیدند و [لباس] پشم و مو را کنار زدند و آموزه‌های آن سرزمین‌ها رها و به دست فراموشی رفت.پس نتیجه همان شد که شما جوانان می‌دانید؛ کاری که فردیناند و همسرش ایزابلا کردند و آن بیرون کردن تمامی عرب‌ها از آن سرزمین بود. الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، طنطاوی، ج٢٤، ص٨٥.

۱. «اوست که پیامبرش را با هدایت و دینِ حقّ فرستاد تا آن را بر همهٔ ادیان پیروز کند». التوبة (۹): ۳۳ و الفتح (٤٨): ٢٨ و الصف (٦١): ۹.

انسانیت، اول به حسین بن علی علیهما السلام افتتاح گردید و آخر هم باید به حسین بن علی علیهما السلام به سامان برسد.[۱]

انشاء الله مرد و زن در این مجالس عبرت بگیرند و متوجّه باشند خودشان و فرزندانشان، به هدف اقدس سیّدالشّهداء حسین بن علی علیهما السلام کمک کنند و بدانند که این خون تا ابد به عشق خدا می‌جوشد و هرگز از پا نمی‌ایستد.

خداوند تطهیر کنندهٔ امام حسین علیه السلام

روزی که امام حسین علیه السلام به دنیا آمد عمّه‌اش؛ (دختر حضرت عبد المطّلب) گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، اجازه بفرمایید، این مولود را پاکیزه کنم و به حضور شما بیاورم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صفیّه!، این مولود را تو می‌خواهی تنظیف کنی؟! این

---

۱. ظاهراً منظور از «افتتاح دین و انسانیت به امام حسین علیه السلام» همان شهادت کلیهٔ آن حضرت علیه السلام است و منظور از «سامان رسیدن نهایی دین و انسانیت» مسأله رجعت می‌باشد:
«... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [...] ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ خُرُوجُ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمُذَهَّبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشُكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَّالٍ وَ لَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ عجل الله فرجه بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام جَاءَ الْحُجَّةَ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُغَسِّلُهُ وَ يُكَفِّنُهُ وَ يُحَنِّطُهُ وَ يَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام وَ لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ.»؛ از امام صادق علیه السلام روایت شده که دربارهٔ آیهٔ: ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ فرمودند: که مقصود، رجعت امام حسین علیه السلام با هفتاد تن از یاران وفادار خود است که کلاه‌خودهای زرّین، از دو سو بر سر دارند و به مردم خبر می‌دهند که این حسین علیه السلام است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی دربارهٔ آن حضرت، شک و تردید نکند و بدون تردید، او دجّال و شیطان نیست و هنوز حجّت بن الحسن علیه السلام میان مردم است، و هنگامی که در دل مؤمنان، مستقرّ می‌شود که او حسین علیه السلام است، رحلت امام دوازدهم که حجت است فرا رسد، و امام حسین علیه السلام امام زمان عجل الله فرجه را غسل می‌دهد، کفن و حنوط می‌کند و به خاکش می‌سپارد، و تنها بعد از وصیّ، وصیّ می‌آید. کافی، شیخ کلینی، ج۸، ص۲۰۶؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۲۸۱؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۴۸؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ج۱، ص۲۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۳، ص۹۳.

مولود، شخصیتی است که پروردگار او را پـاک و پـاکیزه‌اش گردانیـده اسـت».[۱] تـو کجا این پسر را می‌شناسی؟

گریهٔ پیامبر ﷺ هنگام تولد امام حسین علیه‌السلام

فرزند را آورد، مادرش (فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام) مشاهده فرمود. در اوّلین برقی که چـشمان پیغمبر ﷺ بر چهرهٔ این پسر زد، اشک از چشمان مبارک حضرت ﷺ جـاری شـد. دل مادر به اضطراب افتاد که مگر در پسر من عیبی است؟ پـسر را بـه پیغمبـر ﷺ دادنـد، یک وقت پرده از رازش برداشت و فرمود: دخترم! پروردگـار چنـین مقـرّر فرمـوده کـه دهان این نوزاد به زبان من باز شود[۲] و تـا زمـانی کـه گوشـت بـدنش روئیـده شـود،

---

۱. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَبْدَوَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَتْ: لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَ كُنْتُ وَلِيتُهَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا عَمَّةِ هَلُمِّي إِلَيَّ ابْنِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَمْ نُنَظِّفْهُ بَعْدُ؟ فَقَالَ ﷺ: يَا عَمَّةِ أَنْتِ تُنَظِّفِينَهُ؟! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ نَظَّفَهُ وَ طَهَّرَهُ»؛ صفیه دختر عبدالمطلب می‌گوید: چون امام حسین علیه‌السلام متولد شد من عهده‌دار کارش بودم، پیغمبر ﷺ فرمود: عمّه جان پسر مرا بیاور، عرض کردم: یا رسول اللّه، پاکیزه‌اش نکردیم! فرمود: ای عمه تو او را پاکیزه کنی؟ خدای متعال او را پاکیزه و طاهر نموده است. امالی، شیخ صدوق، ص۱۹۸–۱۹۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۵۵؛ عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص۵۵–۵۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۴۳؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۲.

۲. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ [أي: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَبْدَوَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ] عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَتْ: لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَدَفَعْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ **لِسَانَهُ فِي فِيهِ** [فَمِهِ] وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَمُصُّهُ قَالَتْ: وَ مَا كُنْتُ أَحْسَبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَغْذُوهُ إِلَّا لَبَناً أَوْ عَسَلًا قَالَتْ: فَبَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام عَلَيْهِ فَقَبَّلَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَقُولُ: لَعَنَ اللَّهُ قَوْماً هُمْ قَاتِلُوكَ يَا بُنَيَّ يَقُولُهَا ثَلَاثاً، قَالَتْ: فَقُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي، وَ مَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: بَقِيَّةُ الْفِئَةِ الْبَاغِيَةِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.» به سندی از صفیه (دختر عبد المطلب) رسیده که چون امام ←

خونش پرورده شود، باید انگشت ابهام مـرا بمکـد[۱] و خـدا جـان و تـن او را از ایـن انگشت، به حکم ارادهٔ: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾[۲] مدد نماید.

ابراهیم علیه‌السلام، فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فدایی امام حسین علیه‌السلام

چند سال گذشت. روزی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امام حـسین علیه‌السلام را روی زانـوی راسـت و فرزنـدش ابـراهیم علیه‌السلام را روی زانـوی چـپ نـشانده بـود و گـاهی حـسین علیه‌السلام و گـاهی

→

حسین علیه‌السلام متولّد شد او را به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دادم پیغمبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله زبـان خـود را در دهـانش نهـاد و امـام حـسین علیه‌السلام شروع به مکیدن کرد و من فهمیدم که گویا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شـیر و عـسل بـه او مـی‌خورانـد. گویـد: ایـن کودک بول کرد و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله میان دو چشمش را بوسید و به من داد و می‌گریست و سه مرتبه فرمـود: خـدا لعنت کند جماعتی که تو را می‌کشند. عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت، چـه کـسی او را مـی‌کـشد؟ فرمود: بقیهٔ گروه سرکش از بنی امیه، خدا آنهـا را لعنـت کنـد. امـالی، شـیخ صـدوق، ص۱۹۸–۱۹۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۴۳.

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّـاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: ... لَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام مِـنْ فَاطِمَـةَ علیهاالسلام وَ لَا مِـنْ أُنْثَى كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَيَضَعُ إِبْهَامَه فِي فِيه فَـيَمُصُّ مِنْهَـا مَـا يَكْفِيـهِ الْيَـوْمَيْنِ وَ الـثَّلَاثَ فَنَبَـتَ لَحْـمُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ دَمِه ولَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِـيٍّ علیهماالسلام، وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام: أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَانَ يُؤْتَى بِه الْحُـسَيْنُ علیه‌السلام فَيُلْقِمُـه لِـسَانَه فَيَمُـصُّه فَيَجْتَزِئُ بِه وَ لَمْ يَرْتَضِعْ مِنْ أُنْثَى.»؛ امام حسین علیه‌السلام نه از فاطمه علیهاالسلام و نه از هـیچ زن دیگـری شـیر نخـورد، بلکه او را خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آوردند و آن حضرت انگشت ابهـامش را در دهـان او مـی‌گذاشـت و او اندازه‌ای که دو سه روزش را کفایت کند از آن می‌مکید، بنـابراین گوشـت حـسین صلی‌الله‌علیه‌وآله از گوشـت و خـون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روئید. و فرزندی شش ماهه متولد نشد جز عیسی بن مریم علیه‌السلام و حسین بن علـی علیه‌السلام . و در روایت دیگر است که امام رضا علیه‌السلام فرمود: حسین علیه‌السلام را نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آوردنـد و آن حـضرت زبـانش را در دهان او می‌گذاشت تا می‌مکید و به همان اکتفا مـی‌کـرد و از هـیچ زنـی شـیر نخـورد. کـافی، شـیخ کلینی، ج۱، ص۴۶۵؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۲۴-۱۲۵؛ تفسیر صافی، فـیض کاشـانی، ج۵، ص۱۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۱۹۸و ص۲۳۳ و..

۲. «فرمان خدا تنها این است که هرگاه چیزی را اراده کند به او می‌گویـد: موجـود بـاش، آن نیـز بلافاصـله موجود می‌شود». یس (۳۶): ۸۲.

ابراهیم علیه السلام را می‌بوسید. جبرئیل نازل شد عرضه داشت: پروردگار مـی‌فرمایـد: «بایـد یکی از این دو را فدای دیگری کنید.» حضرت صلی الله علیه و آله یـک نگـاه بـه صـورت ابـراهیم علیه السلام کرد، یک نگاهی هم به صورت حسین علیه السلام، گاهی به این چهره نگاه می‌کـرد گـاهی بـه آن چهره. عاقبت فرمود: «جبرئیل! من پسر خودم را فدای حسینم کردم». این کلمـه را فرمود و سه روز بعد، ابراهیم علیه السلام از دار دنیا رفت، و یک یادگار بـاقی مانـد، آن یادگـار حسین علیه السلام اوست که پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوسته تا آخر عمـر هرگـاه حـسین علیه السلام را مـی‌دیـد او را می‌بوسید و می‌فرمود: «فَدَیْتُ مَنْ فَدَیْتُهُ بِابْنِي إِبْرَاهِیم»؛ جانم قربان کسی که پـسرم را قربانش نمودم.[۱] ۲۱•

---

۱. «عن سُفْیَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ قَابُوسَ بْنِ أَبِي ظَبْیَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَـالَ: كُنْـتُ عِنْـدَ النَّبِـيِّ صلی الله علیه و آله وَ عَلَـى فَخِذِهِ الْأَیْسَرِ ابْنُهُ إِبْرَاهِیمُ وَ عَلَى فَخِذِهِ الْأَیْمَنِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام تَارَةً یُقَبِّلُ هَذَا وَ تَارَةً یُقَبِّلُ هَـذَا إِذْ هَـبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ علیه السلام بِوَحْيٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْهُ قَالَ: أَتَانِي جَبْرَئِیـلُ مِـنْ رَبِّـي عَزَّوَجَـلَّ فَقَـالَ: یَـا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ: لَسْتُ أَجْمَعُهُمَا لَكَ فَافْدِ أَحَدَهُمَا بِصَاحِبِهِ فَنَظَرَ النَّبِـيُّ صلی الله علیه و آله إِلَـى إِبْرَاهِیمَ فَبَكَى وَ نَظَرَ إِلَى الْحُسَیْنِ فَبَكَى فَقَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ أُمُّهُ أَمَةٌ وَ مَتَى مَـاتَ لَـمْ یَحْـزَنْ عَلَیْـهِ غَیْـرِي وَ أُمُّ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَاطِمَةُ علیها السلام وَ أَبُوهُ عَلِيٌّ علیه السلام ابْنُ عَمِّي لَحْمِي وَ دَمِي وَ مَتَى مَاتَ حَزِنَتْ ابْنَتِي وَ حَزِنَ ابْـنُ عَمِّـي وَ حَزِنْتُ أَنَا عَلَیْهِ وَ أَنَا أُوتِرُ حُزْنِي عَلَى حُزْنِهِمَا یَا جَبْرَئِیلُ تَقْبِضُ إِبْرَاهِیمَ فَقَدْ فَدَیْتُ الْحُسَیْنَ بِهِ قَالَ: فَقُـبِضَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ فَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَى الْحُسَیْنَ علیه السلام مُقْبِلًا قَبَّلَهُ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ رَشَفَ ثَنَایَاهُ وَ قَالَ: فَـدَیْتُ مَنْ فَدَیْتُهُ بِابْنِي إِبْرَاهِیم»؛ ابن عباس روایت کرده است کـه: در خـدمت پیـامبر صلی الله علیه و آله بـودم پیـامبر صلی الله علیه و آله امـام حسین علیه السلام را بر زانوی راست و فرزند خود ابراهیم را بر زانوی چپ نشانده بود و گاهی حسین علیه السلام و گـاهی ابراهیم را می‌بوسید، در این هنگام جبرئیل نـازل شـد و گفـت: ای محمـد صلی الله علیه و آله خـدا سـلام مـی‌رسـاند و می‌فرماید: این دو فرزند را برای تو نگه نخواهم داشت پس یکی از این دو را فدای دیگری کن. پیـامبر صلی الله علیه و آله بر چهرهٔ حسین علیه السلام و ابراهیم نگریست و گریه کرد و فرمود: ابراهیم مادرش کنیز است و اگـر بمیـرد فقـط من ناراحت می‌شوم ولی مادر حسین علیه السلام فاطمه است و پدرش علی پسر عموی من گوشـت وخـون مـن است و اگر حسین علیه السلام از دنیا برود از فقدان او دل من و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هر سه خواهد سـوخت و مـن حزن خود را بر حزن آن دو برمی‌گزینم ای جبرئیل جان ابراهیم را بگیر که من او را فـدای حـسین کـردم، آنگاه بعد از سه روز ابراهیم مریض شد و وفات یافت و از آن به بعد هرگاه حسین علیه السلام نـزد رسـول خـدا صلی الله علیه و آله می‌آمد او را می‌بوسید و به سینهٔ خود می‌چسبانید و دندانهای او را می‌مکیـد و مـی‌فرمـود: فـدای کـسی بشوم که پسرم ابراهیم را فدای او کردم. مناقب آل أبی طالب، ابـن شـهر آشـوب، ج۳، ص۲۳٤–۲۳۵؛ ←

روایت «حُسَین مِنّی» به نقل و اعتراف بزرگان اهل تسن

عالم بزرگ سنّی می‌نویسد پیغمبرﷺ فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»[۱] ۲۲۰ این سخن بر صفحهٔ روزگار ماند و آهسته آهسته اسرارش نمایان شد؛ یعنی همچنان که حسینؑ از پیغمبرﷺ است، پیغمبرﷺ نیز باید از حسینؑ باشد.

→

مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۱۰–۱۱؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۲۰۲؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۵۲۷؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۳۲۲؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۲، ص۱۵۳ و ج٤۳، ص۲٦۱.

منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۲، ص۲۰۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۵۲، ص۳۲٤.

۱. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا الْعَدَوِيِّ الْبَصْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى [اللَّهِ] بْنِ حَمَّادٍ الْبُرْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا وَهْبٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ عَنْ يَعْلَى الْعَامِرِيِّ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِﷺ إِلَى طَعَامٍ دُعِيَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ بِحُسَيْنٍؑ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ فَاسْتَقْبَلَهُ النَّبِيُّﷺ أَمَامَ الْقَوْمِ ثُمَّ بَسَطَ يَدَيْهِ فَطَفِرَ الصَّبِيُّ هَاهُنَا مَرَّةً وَ هَاهُنَا مَرَّةً وَ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِﷺ يُضَاحِكُهُ حَتَّى أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقَنِهِ وَ الْأُخْرَى تَحْتَ قَفَائِهِ وَ وَضَعَ فَاهُ عَلَى فِيهِ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ: حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ»؛ سعید بن ابی راشد از یعلی العامری نقل می‌کند که از محضر رسول خداﷺ بیرون آمد و به طعامی که دعوت بود روانه شد در آن هنگام حضرت حسینؑ را دیدم که با اطفال بازی می‌کرد، پیامبر اکرمﷺ در مقابل قوم به استقبال حسینؑ رفتند و دو دست مبارک را باز کرده و او را به پیش خواندند، طفل (امام حسینؑ) شروع به پریدن به این طرف و آن طرف نمود و پیامبرﷺ از این حرکات می‌خندیدند تا اینکه بالاخره او را گرفتند سپس پیامبرﷺ یک دست مبارک را زیر چانه‌اش و دست دیگر را پشت سرش قرار داد و دهان مبارک را روی دهانش گذارد و او را بوسید و سپس فرمود: حسینؑ از من و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی را که حسینؑ را دوست دارد، حسینؑ سبطی از اسباط است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۱۷؛ امالی، شریف مرتضی، ج۱، ص۱۵۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۲٦؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۷۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۳، ص۲۷۱.

منابع اهل تسنن: مصنف، ابن ابی شیبه کوفی، ج۷، ص۵۱۵؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۵، ص٤۲۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۳۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۱٤۹؛ ←

کتابت «إنّ الحُسَین علیه السلام مِصباحُ الهُدی» در سراپردهٔ قُرب

شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت و در بالاترین مقام ها قرار گرفت فرمود: از تمام حُجُب گذشتم و فاصلهٔ میان هر حجاب هم پانصد سال راه بود.[1] از سرادق عظمت

→

ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۳۳؛ موارد الظمآن، هیثمی، ج۷، ص۱۹۶؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤٠٢؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۸۸؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۲؛ ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج۲، ص۲۰۷.

به همین مضمون با اختلاف کم در این منابع: ادب المفرد، بخاری، ص۸۵؛ تاریخ الکبیر، بخاری، ج۸، ص٤١٤ – ٤١٥: (بخاری به این عبارت آورده: حُسَیْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ...) ؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص١٥٠؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۲، ص۲۱۸؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۹، ص٣٦٩-٣٧٠.

۱. «... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ انْتَهَى بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلَى نَهَرٍ يُقَالُ لَهُ النُّورُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ﴾ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى ذَلِكَ النَّهَرِ قَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ علیه السلام: يَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله اعْبُرْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ فَقَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَكَ بَصَرَكَ وَ مَدَّ لَكَ أَمَامَكَ فَإِنَّ هَذَا النَّهَرَ لَمْ يَعْبُرْهُ أَحَدٌ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ غَيْرَ أَنَّ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ اغْتِمَاسَةً فِيهِ ثُمَّ أَخْرُجُ مِنْهُ فَأَنْفُضُ أَجْنِحَتِي فَلَيْسَ مِنْ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ أَجْنِحَتِي إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْهَا مَلَكاً مُقَرَّباً لَهُ سِتُّونَ أَلْفَ وَجْهٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ لِسَانٍ كُلُّ لِسَانٍ يَلْفَظُ بِلُغَةٍ لَا يَفْقَهُهَا اللِّسَانُ الآخَرُ فَعَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحُجُبِ وَ الْحُجُبُ خَمْسُمِائَةِ حِجَابٍ مِنَ الْحِجَابِ إِلَى الْحِجَابِ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ قَالَ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهُ: يَا جَبْرَئِيلُ وَ لِمَ لَا تَكُونُ مَعِي؟ قَالَ: لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ حَتَّى سَمِعَ مَا قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله...»؛ ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شب معراج به آسمان بردند و با جبرئیل به نهری که بدان نهرِ نور گفته می‌شد رسیدند که [در کلام خدا به آن اشاره] فرموده: ﴿جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ﴾. هنگامی که سیر به آن نهر منتهی شد جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: ای محمد صلی الله علیه و آله بر برکت خدا بگذر که محققا خدا چشمانت را منوّر کرد و جلوی راه تو را باز کرد؛ این نهریست که کسی از آن نگذشته نه فرشتهٔ مقرّبی و نه پیغمبر مرسلی، فقط من روزی یک بار در آن غوطه‌ور می‌شوم سپس از آن خارج می‌شوم و بالهایم را می‌تکانم و قطره‌ای از آن نریزد جز آنکه خدا از آن فرشتهٔ مقرّبی بیافریند که بیست هزار صورت و چهل هزار زبان دارد و با هر زبانی به لغتی سخن گوید که زبان دیگری آن را نمی‌فهمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن گذشت تا به حجاب‌ها رسید که پانصد حجاب بودند و میان هر حجاب مسافت پانصد سال راه بود.
←

گذشتم، از سرادق جلال گذشتم، از سرادق جبروت گذشتم، تمام سراپرده‌های جلال و جمال و کمال را پشت سر نهادم و در پایان به سراپردهٔ قرب رسیدم، دیدم بر آن سراپرده نوشته شده است: «إنَّ الحُسَینَ علیه السلام مِصبَاحُ الهُدَی وَ سَفِینَةُ النَّجَاة»[1] ۲۳.

حسین علیه السلام چراغِ هدایت است، حسین علیه السلام کشتی نجات امّت است. پیغمبر صلی الله علیه و آله این جمله را آن شب مشاهده فرمود.

آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله به رؤیای امام حسین علیه السلام در شب عاشورا

مثل امشبی در شب عاشورا به دیدار حسینش آمد. امشب چه شبی بود، آن هم به هنگام سحر! بعد از این که نماز شب را خواند، کمی استراحت کرد. یک وقت سر از

→

سپس جبرئیل گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله جلو برو. فرمود: ای جبرئیل، چرا تو همراه من نیستی؟ عرض کرد: حق ندارم از این مکان و نقطه بگذرم و جلوتر بیایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا جایی‌که خدا خواست پیش رفت تا آنجا که شنید خدای تبارک و تعالی فرمود: منم محمود و تویی محمّد. امالی، شیخ صدوق، ص٤٣٦؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین حسینی، ص۱۵۸؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۲، ص۳۹۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۷، ص۱۱۰.

۱. «رُوِيَ عَنْ الحُسَینِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَتَیْتُ یَوْماً جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَرَأَیْتُ أَبَيَّ بْنِ كَعْبٍ جَالِساً عِنْدَهُ فَقَالَ لِي جَدِّي: مَرْحَباً بِكَ یَا زَیْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فَقَالَ أُبَيّ: یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هَلْ أَحَدٌ سِوَاكَ یَكُونُ زَیْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: یَا أُبَيَّ بْنِ كَعْبٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِیّاً إِنَّ الْحُسَیْنَ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فِي السَّمَاوَاتِ أَعْظَمُ مِمَّا هُوَ فِي الْأَرْضِ وَ إِسْمُهُ مَكْتُوبٌ عَنْ یَمِینِ الْعَرْشِ: إِنَّ الْحُسَیْنَ علیه السلام مِصْبَاحُ الْهُدَی وَ سَفِینَةُ النَّجَاةِ»؛ از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمود: روزی خدمت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم دیدم ابیّ بن کعب نزد حضرت نشسته است، جدّم خطاب به من فرمود: مرحبا به تو ای زینت آسمانها و زمین، ابیّ عرض کرد: ای رسول خدا، مگر کسی غیر از شما زینت آسمانها و زمین هست؟! جدّم فرمود: ای ابیّ بن کعب، قسم به کسیکه مرا به حق به پیغمبری برگزید همانا عظمت حسین بن علی علیه السلام در آسمانها بیشتر از روی زمین است و نام او در طرف راست عرش اینگونه حک شده است: همانا حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است. منتخب، طریحی، ص۱۹۸؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٥١.

روی زانو برداشت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.[۱] حضرت علیه السلام فرمود: الآن پیغمبر صلی الله علیه و آله کنارم بود و مرا در آغوش گرفت و فرمود: «تو فردا افطار مهمان من هستی.»[۲]

ما از این کلمه درمی‌یابیم که سیّدالشّهدا علیه السلام روزه بوده و چیزی نخورده بودند؛ یعنی نه قوتی به گلویشان رسیده و نه آبی چشیده‌اند تا سر سفرهٔ قدس افطار نموده‌اند.

فرمود: جدّم مرا در آغوش گرفت و فرمود: «پسرم! تو شهید آل محمدی. اهل

---

۱. ما از آنِ خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم. البقرة (۲): ۱۵۶.

۲. «فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ خَفَقَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بِرَأْسِهِ خَفْقَةً ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ: أَ تَعْلَمُونَ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي السَّاعَةَ؟ فَقَالُوا: وَ مَا الَّذِي رَأَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي وَ فِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعُ رَأَيْتُهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ وَ أَظُنُّ أَنَّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصُ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي: يَا بُنَيَّ أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ قَدِ اسْتَبْشَرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ عَجِّلْ وَ لَا تُؤَخِّرْ فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ فَهَذَا مَا رَأَيْتُ وَ قَدْ أَزِفَ الْأَمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا شَكَّ فِي ذَلِك.»؛ هنگامی که سحر شد امام حسین علیه السلام مختصری خواب رفت و بیدار شد و فرمود: آیا می‌دانید من در این ساعت چه خوابی دیدم؟ گفتند: یا ابن رسول الله چه خوابی دیدید؟ فرمود: دیدم گویا سگ‌هایی به من حمله کردند که مرا بگیرند. در میان آن سگ‌ها، سگی با خال‌های سفید بود که بیشتر به من حمله می‌کرد. من این طور گمان می‌کنم: آن کسی که در میان این گروه متصدی کشتن من می‌شود شخصی پیس باشد. سپس جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را با گروهی که با آن حضرت بودند دیدم که به من فرمود: ای فرزندم! تو شهید آل محمّد صلی الله علیه و آله هستی. اهل آسمانها و اهل ملأ اعلی به استقبال تو آمده‌اند. تو امشب باید نزد من افطار نمایی، تعجیل کن و تأخیر مینداز، این فرشته‌ای است که از آسمان نازل شده تا خون تو را بگیرد و در میان شیشهٔ سبزی قرار دهد. این همان خوابی است که من دیده‌ام و به تحقیق امر شهادت نزدیک شده و همچنین زمانی برای کوچ کردن باقی نمانده است و شکّی هم در این مسأله نیست. الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج۵، ص۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۳؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۴۷. حبیب السّیر،خواندامیر، ج۲، ص۵۱؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۷۰؛ الدمعة السّاكبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۴، ص۲۷۶- ۲۷۷؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص۲۶۶.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی ،ج۱، ص۳۵۷.

آسمانها و اهل ملأ اعلی به تو بشارت می‌دهند. تو امشب باید نزد من افطار نمایی، تعجیل کن و تأخیر مینداز! این مَلَکی است که از آسمان نازل شده و شیشهٔ سبزی همراه دارد[۱] تا خون تو را با این شیشه به عرش اعلی[۲] ببرد!»

آری این خون باید کنار همان نقشی گذاشته شود که بر آن سراپرده نوشته شده بود: «إنَّ الحُسَینَ علیه‌السلام مِصبَاحُ الهُدَی وَ سَفِینَةُ النَّجَاة».[۳]

غشوهٔ زینب کبری به محض اطلاع از خبر شهادت

در شب عاشورا نیز، امام سجاد علیه‌السلام فرمود: چشمم را به پردهٔ خیمه دوخته بودم، ناگاه صدای شیون عمه‌ام بلند شد.

خواهرش زینب کبری علیهاالسلام از خبر شهادت او مطّلع شد، به محض شنیدن غش کرد و روی زمین افتاد. سیّدالشّهدا علیه‌السلام سر خواهر را روی زانو گرفت. خواهر را دلداری داد و فرمود: در فقدان من صبور باش. زینب علیهاالسلام گفت: چگونه در شهادت تو صبور باشم؟! حضرت علیه‌السلام فرمود: جدّم صلی‌الله‌علیه‌وآله از دار دنیا رفت، پدرم علیه‌السلام از دار دنیا رفت، مادرم علیهاالسلام از دار دنیا رفت. گفت و گفت تا دل زینب کبری علیهاالسلام را آرامش داد. این مرهمی بود که امام حسین علیه‌السلام امشب روی سینهٔ زینب کبری علیهاالسلام قرار نهاد.[٤]

---

۱. همان.

۲. رجوع شود به ص۲۹، پاورقی۱.

۳. رجوع شود به ص۱۲٦، پاورقی۱.

٤. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام: إِنِّي جَالِسٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ أَبِي فِي صَبِيحَتِهَا وَ عِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ علیهاالسلام تُمَرِّضُنِي إِذِ اعْتَزَلَ أَبِي فِي خِبَاءٍ لَهُ وَ عِنْدَهُ فُلَانٌ [جوين- جون] مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ وَ هُوَ يُعَالِجُ سَيْفَهُ وَ يُصْلِحُهُ وَ أَبِي يَقُولُ:

يَا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلِ ... كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلِ ... وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ ... وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي

←

فَأَعَادَهَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثاً حَتَّى فَهِمْتُهَا وَ عَلِمْتُ مَا أَرَادَ فَخَنَقَتْنِيَ الْعَبْرَةُ فَرَدَدْتُهَا وَ لَزِمْتُ السُّكُوتَ وَ عَلِمْتُ أَنَّ الْبَلَاءَ قَدْ نَزَلَ. فَلَمَّا سَمِعَتْ مَا سَمِعْتُ وَ هِيَ امْرَأَةٌ وَ مِنْ شَأْنِ النِّسَاءِ الرِّقَّةُ وَ الْجَزَعُ فَلَمْ تَمْلِكْ نَفْسَهَا أَنْ وَثَبَتْ تَجُرُّ ثَوْبَهَا وَ هِيَ حَاسِرَةٌ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَيْهِ وَ قَالَتْ: وَا ثُكْلَاهْ لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِيَ الْحَيَاةَ الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَخِيَ الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي [الْمَاضِين] وَ ثِمَالَ الْبَاقِي [الْبَاقِين] فَنَظَرَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ ﷺ وَ قَالَ لَهَا: يَا أُخَيْتَهْ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمَكِ الشَّيْطَانُ وَ تَرَقْرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالدُّمُوعِ وَ قَالَ ﷺ: لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَاهْ أَ فَتُغْتَصَبُ نَفْسُكَ اغْتِصَاباً فَذَلِكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي وَ أَشَدُّ عَلَى نَفْسِي ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ هَوَتْ إِلَى جَيْبِهَا وَ شَقَّتْهُ **وَ خَرَّتْ مَغْشِيَّةً عَلَيْهَا** فَقَامَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ ﷺ فَصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ وَ قَالَ لَهَا: يَا أُخَيْتَاهْ اتَّقِي اللَّهَ وَ تَعَزَّيْ بِعَزَاءِ اللَّهِ وَ اعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ يَبْعَثُ الْخَلْقَ وَ يَعُودُونَ وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ وَ أَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي وَ لِي وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَ نَحْوِهِ وَ قَالَ ﷺ لَهَا: يَا أُخَيْتَاهْ إِنِّي أَقْسَمْتُ عَلَيْكِ فَأَبِرِّي قَسَمِي- لَا تَشُقِّي عَلَيَّ جَيْباً وَ لَا تَخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهاً وَ لَا تَدْعِي - عَلَيَّ- بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ ثُمَّ جَاءَ بِهَا حَتَّى أَجْلَسَهَا عِنْدِي»؛ امام سجاد ﷺ می‌فرمایند: در آن شبی که پدرم صبح آن شب، شهید شد من نشسته بودم و عمه‌ام زینب ﷺ مرا پرستاری می‌کرد. ناگاه دیدم پدرم داخل خیمهٔ خود شد و جوین که غلام ابو ذر بود نزد پدرم بود. جوین شمشیر پدرم را آماده و اصلاح می‌کرد. پدر بزرگوارم این اشعار را می‌خواند:

ای روزگار، اُف بر تو باد! چقدر برای تو صبح و شام شد. دوست و جویندهٔ (حقّ و حقیقت) را مقتول و شهید می‌کنی؟ روزگار به عوض و بدل گرفتن، قانع نمی‌شود. جز این نیست که اختیار امر به دست (قدرت) خدای جلیل است و هر شخص آگاه بیداری طریقهٔ مرا خواهد پیمود.

پدرم این اشعار را دو یا سه مرتبه تکرار کرد تا من کاملا آنها را شنیدم و فهمیدم و دانستم که منظور پدرم چیست. گریه راه گلوی مرا بست، از گریه خودداری کردم و ساکت شدم و دانستم که بلا، مقدّر شده است! و اما عمه‌ام زینب ﷺ پس او نیز آنچه را که من شنیدم او هم شنید. او زن بود، و از شأن زنان این است که رقیق القلب و کم طاقت هستند و نتوانست خودداری کند، لذا ناگهان از جا برخاست و در حالی که دامن لباسش به زمین کشیده می‌شد و پا برهنه بود خود را به امام حسین ﷺ رسانید و شیون کنان فریاد زد: ای کاش مرگ زندگیِ مرا نابود می‌کرد! گویا امروز مادرم فاطمه ﷺ و پدرم علی ﷺ شهید شده و برادرم حسن ﷺ از دست رفته است! ای باقیماندهٔ گذشتگان و پناهگاه بازماندگان ما هستی. امام حسین ﷺ متوجه حضرت زینب ﷺ شد و به ایشان فرمود: ای خواهرم! هیچ گاه شیطان نخواهد توانست شکیبایی تو را از بین ببرد. سپس چشمان مبارک امام ﷺ پر از اشک شد و فرمود: اگر پرنده قطا را یک شب آزاد می‌گذاشتند می‌خوابید. زینب ﷺ فرمود: وا ویلاه، آیا تو خود را مظلوم مقهور می‌دانی؟! این مطلب قلب مرا بیشتر جریحه دار می‌کند و بر من ناگوارتر است. سپس لطمه به صورت خود زد و

سیّدالشّهدا علیه السلام فرمود: خواهرم!، شیون نزن، این‌قدر بی‌تابی مکن. عرض کرد: برادرم، اگر جدّم پیغمبر صلی الله علیه و آله از دار دنیا رفت، سایهٔ پدر بر سر من بود، سایهٔ مادر بر سر من بود، دو برادر مانند شما و حسن بن علی علیهما السلام داشتم، مادرم از دار دنیا رفت، از آل عبا علیهم السلام سه نفر داشتم، پدرم از دار دنیا رفت، از اهل کساء علیهم السلام دو نفر داشتم، برادرم از دار دنیا رفت، تو را داشتم، امّا ای خامس آل‌عبا علیه السلام بعد از شما چه کنم؟

به قدری سخن زینب کبری علیها السلام جانسوز بود که سیّدالشهدا علیه السلام در مقابل این سخن، خواهر را امر به صبر فرمود. آل‌عبا علیهم السلام، پنج نفرند. سیّدالشهدا علیه السلام، خامس آل‌عبا علیه السلام است.[۲۴]* بعد از امام حسین علیه السلام دیگر کسی باقی نمی‌ماند.

→

متوجه گریبان خویش گردیده آن را پاره کرد و به حال غش افتاد! امام حسین علیه السلام برخاست و آب به صورت آن بانوی مظلومه پاشید و به وی فرمود: ای خواهرم! نسبت به خدا پرهیزکاری پیشه کن و به شکیبائیِ خدا صبور باش، بدان که اهل زمین خواهند مرد و اهل آسمان باقی نمی‌مانند، هر چیزی غیر از ذات مقدس پروردگار هلاک خواهد شد. همان خدایی که خلق را به قدرت خود آفریده و آنان را بر می‌انگیزاند و یکه و تنها است. پدرم از من بهتر و مادرم از من نیکوتر بود، برادرم از من بهتر بود، وظیفهٔ من و هر مسلمانی این است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله تأسّی نمائیم. امام حسین علیه السلام زینب علیها السلام را با این قبیل سخنان امر به صبر می‌کرد و می‌فرمود: ای خواهر! من تو را قسم می‌دهم و باید قسمِ مرا قبول کنی که مبادا گریبان خود را برای من چاک بزنی! مبادا صورت خود را در عزای من بخراشی، مبادا وقتی شهید شدم برای من بر خود به ویل و هلاک دعا کنی. سپس پدرم، عمه‌ام زینب علیها السلام را آورد و کنار من نشاند. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف أزدی، ص۱۱۱؛ تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲٤٤؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۳؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٥۷؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۲٥٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲؛ الدّمعة السّاکبة، بهبهانی، ج٤، ص۲۷٥؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲٦۹؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۲۳۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳۱۹؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲۲٥.

حکایت فوق در این منابع با اختلاف در عبارت و مضمون یکسان آمده است:

منابع شیعه: مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۳٥؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٥۰.

منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۱۸٦؛ المنتظم، ابن جوزی، ج٥، ص۳۳۸؛ الکامل، ابن اثیر، ج٤، ص٥۹؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص٤۳٦؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۱۹۲؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۸۳؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۷.

وداع روز عاشورا

در روز عاشورا هنگام وداع فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ تَعَالَى حَـافِظُكُمْ وَ حَـامِيكُم»؛[۱] ۲۵• خدا محافظت کننده و حامی شماست. مطلب را با این کلمه تمـام کـرد و همـه را بـه خدا سپرد. عجب سخنی ختم کلامش بود!

لا إله إلّا الله! شب عاشوراست دل‌ها منقلب اسـت. امیـدوارم الآن نظـر عنـایتش متوجّه مجلس ما بشود.

روز عاشورا پشت خیمه آمد و فرمود: خواهرم، پیراهن کهنه‌ام را بیاور.[۲] ۲۶•

---

۱. «ثُمَّ وَدَّعَ عَلَيهِ السَّلَامُ أَهلَ بَيتِهِ وَ أَمَرَهُم بِالصَّبرِ وَ وَعَدَهُم بِالصَّوَابِ وَ الأَجرِ، وَ أَمَرَهُم بِلُبسِ أُزُرِهِم، وَ قَـالَ لَهُم: اِسْتَعِدُّوا لِلْبَلاءِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى حافِظُكُمْ وَ حَامِيكُم، وَ سَيُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الأَعْـداءِ، وَ يَجْعَـلُ عاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ، وَ يُعَذِّبُ أَعَادِيكُمْ بِأَنْواعِ الْبَلاءِ، وَ يُعَوِّضُـكُمُ اللَّـهُ عَـنْ هـذِهِ البَلِيّـةِ بِـأَنْواعِ الـنِّعَمِ وَ الْكَرامَةِ، فَلا تَشْكُوا، وَ لَاتَقُولُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ ما يَنْقُصُ قَدْرَكُمْ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى قِتَالِ أَعدَائِهِ لَعَنَهُمُ اللَّـهُ.»؛ سـپس امام حسین﵇ با اهل بیت خود وداع نمود و آنان به صبر و شکیبایی امر فرمود و به آنـان وعـدهٔ صـواب و اجر داد، همچنین آنان را به امر به پوشیدن چادرهای خود نمود و خطاب به آنان فرمود: آمادهٔ بـلا شـوید و بدانید که خداوند نگهبان و حـامی شماسـت و بـه زودی شـما را از شـرّ دشـمنان نجـات مـی‌دهـد و سرانجام کارتان را به سوی نیکی، و دشمنان‌تان را به انواع بلا، عذاب خواهد کرد، و عـوض ایـن بـلا بـه شما، انواع نعمت‌ها و کرامت عطا خواهد فرمود، پس شکایت نکنید و آنچه از قدر و شـأنتان مـی‌کاهـد بر زبان جاری نکنید. بعد هم متوجه میدان و جنگ بـا دشـمنان (خـدا لعنـت‌شـان کنـد) شـد. الدمعـة السّاكبة، مولى محمد باقر بهبهانى، ج٤، ص٣٤٦: (به نقل از جلاء العيون، علامه مجلسى، ص٦٨٦) و به همین مضمون: مقتل الحسین﵇، مقرم، ص۱۱۹ و ص۲۹۰؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مـدقق علامه دربندی، ص۴۲۳؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵- ۲۶.

۲. قَالَ﵇ لِأُخْتِهِ: «يَا أُخَيَّاهْ اِيتِينِي بِثَوْبٍ عَتِيقٍ لايَرْغَبُ أَحَدٌ فِيهِ مِنْ الْقَوْمِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَـابِي لِـئَلَّا أُجَـرَّدَ مِنْـهُ بَعْدَ قَتْلِي»؛ امام حسین﵇ خطاب به خواهرش حضرت زینب﵂ فرمود: خواهرم، بـرایم پیراهنـی کهنـه بیاور تا فردی از این جماعت سرکش در آن رغبت نکند و آن را زیر لباسهایم بپوشم تا بعـد از شـهادتم از آن پیراهن برهنه نشوم. منتخب، طریحی، ص٤٥٠؛ مدينة المعاجز، علامه بحرانـی، ج٤، ص٦٧؛ بحـر المصائب، ملا محمد جعفر روضه خوان تبریـزی، ج۳، ص۴۳؛ وسـيلة الـدّارين، زنجـانی، ص۳۲۱؛ أسرار الشّهاده، فقیه و اصـولی مـدقق علامـه دربنـدی، ص۴۰۸؛ معـالی الـسبطین، مازنـدرانی، ج۲، ص۲۶.

حضرت زینب﵄ پیراهن کهنه را آورد. سیدالشهدا﵇ پیراهن را پاره پاره کرد و بر تن پوشید[۱] ۲۷• روی آن پیراهن هم، جبّهٔ خز قیمتی به تن کرد.[۲] ۲۸• سیدالشهدا﵇ با این کار خواست بگوید خواهرم این جبّهٔ خز برای قاتلانم که ناامید از کنار کشتهٔ من نروند. این پیراهن کهنهٔ غرقه به خون هم برای وقتی که مادرم زهرا﵄ به عرصهٔ محشر می‌آید.[۳] ۲۹•

---

۱. «قَالَ الْحُسَيْنُ﵇: أُبْغُوا لِي ثَوْباً لَا يُرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلْهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجَرَّدَ مِنْهُ فَأُتِيَ بِتُبَّانٍ فَقَالَ: لَا، ذَاكَ لِبَاسُ مَنْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ الذِّلَّةُ [فَأَخَذَ ثَوْباً خَلَقاً] فَخَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ فَلَمَّا قُتِلَ﵇ جَرَّدُوهُ مِنْهُ ثُمَّ اسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ﵇ بِسَرَاوِيلَ مِنْ حِبَرَةٍ فَفَرَزَهَا وَ لَبِسَهَا وَ إِنَّمَا فَرَزَهَا لِئَلَّا يُسْلَبَهَا فَلَمَّا قُتِلَ﵇ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ﵇ مُجَرَّداً فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَ تَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ دَماً وَ قَيْحاً إِلَى أَنْ أَهْلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى.»؛ امام حسین﵇ فرمود: پیراهن کهنه‌ای به من دهید زیر لباس‌هایم بپوشم تا مبادا مرا عریان کنند. شلوار کوتاهی آورده شد. فرمود: این نه، زیرا این لباس اهل ذلّت است. بعد پیراهن کهنه‌ای را گرفت پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید. بعد از شهادتِ حضرت﵇ آن لباس را هم از تنش بیرون آوردند و بردند. بعد امام﵇ شلواری از جنس پنبه خواست و آن را چاک چاک و سوراخ سوراخ نموده و پوشید، و آن لباس را تنها [بدین علت] سوراخ نمود تا از تنش خارج نکنند، ولی بعد از شهادتش، بحر بن کعب آن را ربود و حسین﵇ را برهنه گذارد و در اثر این کار، هر دو دستش در تابستان همانند دو چوب خشک، خشک و بی‌حرکت می‌شد و در زمستان، تر بود و خون و چرک از آن می‌آمد. این گونه بود تا آن که خداوند او را به هلاکت رساند. لهوف، سید ابن طاووس، ص۷۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۴؛ و..

۲. امام علیه السّلام [به هنگام وداع] خواهر خود زینب﵄ را فرمود: جامهٔ فرسوده و کهنه‌ای از برای من حاضر کن که آن را بهایی نبوده باشد تا چون کشته شوم، آن را از بدن من بیرون نکنند و مرا عریان نیفکنند. جامه حاضر کرد. چون بر بدن آن حضرت تنگ می‌افتاد، فرمود: این جامهٔ اهل ذمّت است، از این وسیع‌تر باید بود. برفتند و جامهٔ وسیعتر از آن آوردند. اطراف آن را با دست مبارک پاره پاره ساخت تا بی بهاتر باشد. آن‌گاه درپوشید و بر زیر آن جامه‌های دیگر در بر کرد و قطیفهٔ خز زبرپوش فرمود و دِرعی بَتراء درپوشید و سلاح جنگ در بر راست کرد. بانگ ناله و عویل از اهل حرم بالا گرفت. ناسخ التواریخ سید الشهدا﵇، سپهر، ج۲، ص۳۶۳.

۳. «قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ﵇ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِياً فَنَادَى: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا ←

پا به حلقهٔ رکاب گذاشت. زنان و کودکان دورش را گرفتند، با یک جمله به همه جواب داد: «عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ».[1] ۳۰•

→ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ الصِّرَاطَ قَالَ: فَتَغُضُّ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةُ ﷺ عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يُشَيِّعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَتَقِفُ مَوْقِفاً شَرِيفاً مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ بِيَدِهَا مُضَمَّخاً بِدَمِهِ وَ تَقُولُ: يَا رَبِّ هَذَا قَمِيصُ وَلَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا صُنِعَ بِهِ فَيَأْتِيهَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا فَاطِمَةُ لَكِ عِنْدِي الرِّضَا فَتَقُولُ: يَا رَبِّ انْتَصِرْ لِي مِنْ قَاتِلِهِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى عُنُقاً مِنَ النَّارِ فَتَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ فَتَلْتَقِطُ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ ثُمَّ يَعُودُ الْعُنُقُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيُعَذَّبُونَ فِيهَا بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ ثُمَّ تَرْكَبُ فَاطِمَةُ ﷺ نَجِيبَهَا حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُشَيِّعُونَ لَهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ النَّاسِ عَنْ يَمِينِهَا وَ شِمَالِهَا»؛ امام صادق ﷺ فرمود: هنگامی که روز قیامت شود خدای توانا خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع می‌کند، آنگاه منادی ندا می‌کند: چشمان خود را ببندید و سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه ﷺ دختر حضرت محمّد ﷺ از صراط بگذرد. مردم چشمان خود را می‌بندند و حضرت فاطمه ﷺ در حالی که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است می‌آید و تعداد هفتاد هزار ملک آن حضرت ﷺ را مشایعت می‌نمایند. آنگاه آن حضرت در یکی از مواقف بزرگ قیامت توقف می‌کند و پیراهن امام حسین ﷺ را به دست می‌گیرد در حالی که به خون آغشته است و می‌فرماید: بار خدایا، این پیراهنِ فرزندم، حسین ﷺ است، تو می‌دانی با او چه کردند. بعد از این جریان از طرف خدا خطاب می‌رسد: رضای من از آن توست. حضرت زهرا ﷺ خواهد فرمود: پروردگارا انتقام مرا از قاتلین فرزندم بگیر، خدای قهّار دستور می‌دهد: هیمنه‌ای از آتش جهنم بیرون می‌آید و کشندگان امام حسین ﷺ را نظیر مرغی که دانه برچیند از صحرای محشر می‌رباید و به طرف دوزخ بازمی‌گرداند و آنان را دچار انواع عذاب می‌نماید. سپس فاطمه ﷺ بر ناقهٔ خویش، سوار و داخل بهشت می‌گردد. آن ملائکه‌ای که آن حضرت ﷺ را مشایعت می‌کردند و همچنین فرزندان بزرگوار حضرت زهرا ﷺ نزد آن بانو خواهند بود و دوستان ایشان طرف راست و چپ حضرت زهرا ﷺ قرار می‌گیرند. امالی، شیخ مفید، ص۱۳۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۲۴.

۱. «إِنَّ الحُسَيْنَ لَمَّا نَظَرَ إِلَى اثْنَينِ وَ سَبعِينَ رَجُلًا مِنْ أَهلِ بَيْتِهِ صَرعَى اِلتَفَتَ إِلَى الخَيْمَةِ وَ نَادَى يَا سُكَيْنَةُ يَا فَاطِمَةُ يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كُلْثُومٍ عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ فَنَادَتْهُ سُكَيْنَةُ يَا أَبَهْ اسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟ فَقَالَ كَيْفَ لَا يَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَ لَا مُعِينَ فَقَالَتْ يَا أَبَهْ رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا فَقَالَ هَيْهَاتَ لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ فَتَصَارَخْنَ النِسَاءُ فَسَكَّتَهُنَّ الحُسَيْنُ وَ حَمَلَ عَلَى القَوْمِ»؛ هنگامی که امام حسین ﷺ دید هفتاد و دونفر از مردان اهل بیتش شهید شده‌اند متوجه خیمه‌ها شد و فرمود: ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام ←

وداع جانسوز حضرت زینب کبری علیها السلام با سیدالشهدا علیه السلام

همچنان‌که می‌تاخت و می‌رفت ناگهان نالهٔ دل‌سوزی توجه حضرت را جلب کرد، تا صورت را برگرداند دید خواهرش زینب علیها السلام با پای برهنه، دوان دوان می‌آید: «مهلاً مهلا، یابن الزّهراء»[1] تا نزدیک برادر رسید یک خواهش کرد؛ برادرم،

→

کلثوم من رفتم خدا حافظ. سکینه فریاد زد: پدر جان! آیا تسلیم موت شده‌اید! فرمود: چگونه تسلیم موت نشود کسی که یار و معینی ندارد؟ گفت: پدر جان! ما را به سوی حرم جدمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باز گردان. فرمود: هیهات اگر مرغ قطا را گذاشته بودند که می‌خوابید. ناگاه زنان صدا به گریه بلند کردند و امام حسین علیه السلام ایشان را ساکت کرد و بر آن ستمکاران حمله‌ور شد. منتخب، طریحی، ج۲، ص۴۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۷؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج۱، ص۲۲۹؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۹؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۸؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵.

۱. «في كتاب المعدن: فنادى في تلك الحالة: يا زينب يا أمّ كلثوم و يا سكينة يا رقيّة يا فاطمة، عليكنّ مني السلام. فأقبلت زينب علیها السلام فقالت: يا أخي، أيقنت بالقتل؟ فقال علیه السلام: كيف لا أيقن و ليس لي مُعينٌ و لا نَصيرٌ؟ فقالت: يا أخي ردّنا إلى حرم جدّنا. فقال علیه السلام: هيهات، لو تركتُ ما ألقيت نفسي في المهلكة، و كأنّكم غير بعيد كالعبيد، يسوقونكم أمام الركاب، و يسومونكم سوء العذاب. فلمّا سمعته زينب علیها السلام بَكَت، و جرى الدّموع من عينيها، و نادت: وا وحدتاه، وا قلّة ناصراه، وا سوء منقلباه، وا شؤم صباحاه. فشقّت ثوبها و نشرت شعرها و لطمت على وجهها. فقال الحسين علیه السلام لها: مهلا، يا بنت المرتضى، إنّ البكاءَ طويلٌ. فأراد أن يخرج من الخيمة، فلصقَت به زينب علیها السلام فقالت: مهلًا يا أخي، توقّف حتى أزوّد من نظري، و أودّعك وداعَ مفارقٍ لا تلاق بعده:

فَمَهلًا يَا أخِي قَبلَ المَمَات هُنَيهَةً ... لِتَبــرَدَ منِّــي لَوعَــةٌ وَ غَلِيــل

فجعلت تقبّل يدَيه و رجلَيه...»؛

ترجمه: [ملّا صالح برغانی] در معدن البکا گوید: حضرت در آن حال صدا زد: ای زینب! ای أمّ کلثوم! ای سکینة! ای رقیّة! ای فاطمة! سلام من بر شما باد. پس حضرت زینب علیها السلام نزدیک آمد و فرمود: برادر! به قتل خود یقین کردی؟ حضرت علیه السلام فرمود: چگونه یقین نکنم و حال آن که یار و یاوری ندارم؟ حضرت زینب علیها السلام فرمود: ای برادرم ما را به حرم جدّمان برگردان. حضرت علیه السلام فرمود: چه دور است [این امر]، اگر رهایم می‌کردند هر آینه خودم را به مهلکه نمی‌انداختم، و گویا در زمانی نزدیک، شما را همچون بندگان، جلوی شتران می‌رانند و به بدترین صورت عذاب می‌دهند. زینب علیها السلام

←

اجازه بده رگ‌های گلویت را ببوسم. جایی که پیغمبرﷺ بوسید،[۳۲] علیؑ بوسید، زهراؑ بوسید. همچنان که سواره بود خم شد، خواهر دست‌ها را به گردن برادر انداخت، لب‌ها را روی رگ‌های گلوی برادر گذاشت و بوسید.[۳۳] (۱)

بوسیدن رگ های بریدهٔ برادر

این آخرین دیدار این خواهر و برادر بود. دیگر این رگ‌های گلو را نبوسید مگر وقتی که بدن را از میان تیر و نیزه و شمشیر پیدا کرد یک نگاهی به قد و بالای غَرقه به

→

چون این سخن را شنید گریست و اشک از دیده‌گانش جاری شد و ندا سر داد: وای از تنهایی؛ وای از کمی یار و یاور؛ وای از بدی دگرگونی؛ وای از صبح شوم؛ پس لباسش را درید و موهایش پریشان نمود و لطمه به صورت خود زد. امامؑ به خواهرش فرمود: ای دختر مرتضیؑ شتاب مکن که گریه طولانی است. امامؑ خواست از خیمه خارج شود، زینبؑ به برادر چسبید و فرمود: ای برادر! شتاب مکن، توقّف بنما تا از نگاهم [به تو] توشه برگیرم و با تو وداع نمایم وداع جدا شونده‌ای که دیداری بعد از آن [برایش] نیست. "ای برادر! پیش از مرگ، کمی به من مهلت بده تا سوزش دل و حرارت عطش من خنک گردد" سپس حضرت زینبؑ شروع کرد دو دست و دو پای برادر را بوسید. اسرار الشهاده، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۲۳؛ الدمعة السّاکبه، بهبهانی، ج٤، ص٣٤٥.

۱. «در کتاب بحر المصائب، از مفتاح البکاء [تألیف علامه برغانی] مسطور است که چون حسین علیه السّلام با قلبی سوزان آهنگ میدان فرمود، ندایی نحیف و آوازی ضعیف بشنید. پس روی برتافت و خواهرش حضرت زینبؑ را بدید که نالان نمایان است. امام علیه السّلام از نالهٔ دختر بو تراب، بی‌تاب شد و برگردید و فرمود: ای یادگار مادرم، زهرا! ای پرستار این یتیمان بی‌نوا! از چه از خیام بیرون شدی و چون تو را حال بر این منوال باشد؟ این زنان و دختران و اطفال را کدام کس تسلّی می‌دهد و چگونه آنان را قرار و آرام خواهد بود؟ ای خواهر! جدّ و پدر و مادر و برادرم از من افضل بودند، برفتند و تو این چنین بی‌قرار و پریشان و گریان نشدی ،مگر ندانی دنیا بر این حال و بر این منوال باشد. عرض کرد: وصیّت مادرم به خاطرم بیامد و برای مطلبی بیامدم. چون امام علیه السّلام نام مادر بشنید، بگریست و از آن وصیّت بپرسید. عرض کرد: سفارش مادرم این است که آنجا را که جدّم رسول خداﷺ می‌بوسید، ببوسم. پس آن حضرت با جناب زینب خاتونؑ معانقه کرد و زینب خاتونؑ حلقوم مبارکش را بوسید و هر دو تن بسیار بگریستند. آن‌گاه امامؑ او را تسلّی داد و بازگردانید». ناسخ التواریخ، عباس قلیخان سپهر، ج۱، ص۲۳۰.

خون برادر کرد. دختر برادرش ایستاده بود و تماشا می‌کرد، گفت: عمّه، این بدن، بدن کیست که کنارش نشسته‌ای؟ فرمود: میوهٔ دلم، این بدن، بدن بابایت حسین علیه السلام است.[۱] ۳۴ همچنان‌که خواست آخرین دیدار را با برادر انجام دهد کاری کرد که عرش را به لرزه در آورد، خم شد لب‌ها را روی رگ‌های بریده گذاشت.[۲] ۳۵

چون چاره نیست می‌روم و می‌گذارمت
ای پاره پاره تن به خدا می‌سپارمت

باسمك العظیم الأعظم الأعزّ الأجلّ الأکرم بدم الحسین علیه السلام یا الله.

پروردگارا، به خون سیّدالشّهداء علیه السلام ما را ببخش و بیامرز. عواقب امور ما را ختم به خیر بفرما. بین ما و آن حضرت علیه السلام در دنیا و عقبی جدایی مینداز. بار الها، روز به روز بر عزّت و عظمت قرآن بیفزا. خدایا، اسلام و مسلمین را عزیز و سربلند بفرما. کفّار و منافقین، مخذول و منکوب بفرما. بار الها، به خون حسین بن علی علیهما السلام این جمعیّت از مرد و زن با حوائج برآمده به منزلشان برسان. خدایا، این خدمات را از عموم عزاداران به امضای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برسان. اموات ما را به روح حسین بن علی علیهما السلام غریق رحمت بفرما. این سال را سال آخر عمر ما قرار مده.

---

۱. «در بحر المصائب مسطور است که حضرت سکینه خاتون در جست و جوی جسد پدر به هر طرف، نظر داشت، ناگاه نگران شد که جناب زینب علیها السلام خود را روی جسدی بی سر انداخت و ندبه می‌کند. عرض کرد: یا عمّتی! این کیست؟ فرمود: نعش پدرت، حسین علیه السلام است. ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری علیها السلام؛ سپهر، ج۲، ص۵۳۷.

۲. «به روایتی حضرت زینب علیها السلام خود را بر نعش برادر انداخت و شروع به بوسیدن گلوی بریده‌اش کرد. پس ظالمی تازیانه بر او می‌زد تا او را برخیزاند». تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۲۱۱.

پی نوشت:

۱. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ ﴿لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ وَ لَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ وَ لَا أَيْنٍ وَ حَيْثٍ وَ كَيْفَ أَصِفُهُ بِالْكَيْفِ وَ هُوَ الَّذِي كَيَّفَ الْكَيْفَ حَتَّى صَارَ كَيْفاً فَعَرَفْتُ الْكَيْفَ بِمَا كَيَّفَ لَنَا مِنَ الْكَيْفِ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِأَيْنٍ وَ هُوَ الَّذِي أَيَّنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْناً فَعُرِفَتِ الْأَيْنُ بِمَا أَيَّنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثٍ وَ هُوَ الَّذِي حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتَّى صَارَ حَيْثاً فَعُرِفَتِ الْحَيْثُ بِمَا حَيَّثَ لَنَا مِنَ الْحَيْثِ فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ خَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ﴿لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ﴾ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَ ﴿هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾»؛ امام صادق ﷺ فرمود: خدا بزرگ و والا است، بنده‌ها نمی‌توانند او را بستایند، و به عمق بزرگی‌اش نمی‌رسند، (دیده‌ها او را درک نمی‌کنند ولی او دیده‌ها را درک می‌کند و او لطیف و خبیر است) به این که به کیفیت و اینیّت و حیثیت وصف نمی‌شود [نمی‌توان چگونگی و مکان و حیثیت او را در قالب وصف آورد و گنجاند] چگونه به کیفیت وصفش کنم در حالیکه او به کیفیّت، کیفیّت داده است؟ بنابراین من خود معنای کیف را از چگونگی کیفیت دادن خود خدا گرفته و شناخته‌ام و اگر او به کیف، کیفیت نمی‌داد هرگز نمیشناختم. یا چگونه او را به کجا است، وصف کنم با اینکه اوست که کجا بودن و مکان را به وجود آورده تا اینکه رنگ اینیّت [کجا بودن] به خود گرفته است؟ بنابراین من، أین و مکان را از تعریف اینیّت خدا شناخته‌ام. یا چگونه او را به حیثیت [در چه سو است] وصف کنم با اینکه او همان است که به حیث، حیثیت بخشیده است؟ و من حیثیت را از معنای خدایی دانسته و فهمیده‌ام، نتیجه اینکه خدای تبارک و تعالی داخل در هر مکان و خارج از هر چیزی است، (دیده‌ها او را درک نمی‌کنند و او دیده‌ها را درک می‌کند)، شایستهٔ پرستش جز او نیست و او بلند مرتبه و بزرگ است و نیز دارای لطف و علم نامحدود، و [او است لطیف و خبیر]. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۰۳ - ۱۰۴؛ توحید، شیخ صدوق، ص۱۱۵؛ فصول المهمة، حر عاملی، ج۱، ص۱۷۳ و ص۱۸۳ - ۱۸۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴، ص۲۹۷.

۲. امام صادق ﷺ ذیل آیهٔ شریفهٔ ﴿وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها﴾ فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا...» سوگند به خدا مائیم آن نامهای نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد. کافی، کلینی، ج۱، ص۱۴۴؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۴۲؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۶۱۷، بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۱، ص۶.

همچنین: «عَنِ الرِّضَا ﷺ قَالَ: إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها﴾» امام رضا ﷺ فرمودند: هنگامی که دچار مصیبت و سختی و گرفتاری شدید پس به وسیلهٔ ما از خدا یاری بجویید و این همان کلام خداست که می‌فرماید: (اسماء حُسنا برای خداست پس خدا را با آن اسماء بخوانید) [و ما اهل بیت ﷺ، همان اسماء حُسناییم]. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۴۲؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۲۵۴؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۲، ص۶۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۱، ص۵؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۵، ص۲۵۱.

همچنین: «عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُوراً مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عُدَّهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةَ عَشَرَ نُوراً فَقَالَ: مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ ﷺ ثُمَّ عَدَّهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ ثُمَّ قَالَ: نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَوْصِيَاءُ الْخُلَفَاءُ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ الْمَثَانِي الَّتِي أَعْطَاهَا اللَّهُ نَبِيَّنَا وَ نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ مَنْبِتُ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ مَصَابِيحُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ وَدِيعَةُ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ فِي عِبَادِهِ وَ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَ عَهْدُهُ الْمَسْئُولُ عَنْهُ فَمَنْ وَفَى بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مَنْ خَفَرَهُ فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ عَرَفَنَا مَنْ عَرَفَنَا وَ جَهِلَنَا مَنْ جَهِلَنَا نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ...» جابر از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: خداوند چهارده هزار سال قبل از آفرینش آدم ﷺ، چهارده نور از نور عظمت خود آفرید که آنها ارواح ما هستند. به حضرت عرض شد: آنها را نام ببرید که آن چهارده نور کیانند؟ فرمود: محمّد و علی و فاطمه، حسن و حسین ﷺ و نه نفر از فرزندان حسین ﷺ که نهمی آنها قائم ﷺ ایشان است سپس یکایک را نام برد، آنگاه فرمود: به خدا قسم، ما اوصیاء و جانشینان بعد از پیامبریم، ما آن مثانی هستیم که خداوند به پیامبر عنایت کرد و ما درخت نبوت و زادگاه رحمت و معدن حکمت و چراغ‌های دانش و پایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و اسرار دار خدا و امانت او در میان بندگانش و حرم بزرگ خدا و پیمان بازخواست‌شدنی [مورد سؤال] هستیم پس هرکس به عهد ما وفا کرد همانا به عهد خدا وفا نموده است و کسیکه عهد ما را شکست مسلماً ذمه و پیمان خدا را خرد کرده است.شناخت ما را هرکس شناخت و نشناخت مارا هرکس نشناخت ما اسماء حسنایی هستیم که خدا هیچ عملی را از بندگانش قبول نمی‌کندجز به سبب معرفت به ما، و ما به خدا قسم کلماتی هستیم که آدم از جانب پروردگارش فرا گرفت و به سبب آن‌ها او را آمرزید. المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۲۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۴.

۳. «قيل: إنّه سئل الخليل عن الدليل على إمامة عليّ ﷺ، على نحو الكلّ في الكلّ، قال: احتياجُ الكلّ إليه و استغناؤه عن الكلّ دليلٌ على أنّه إمام الكلّ...»؛ گفته شده: از خلیل دلیل بر امامت

امیرالمؤمنین﵇ به نحو کل در کل پرسیده شد، در پاسخ گفت: احتیاج همگان به او و بی‌نیازی‌اش از همگان بهترین دلیل است که او امام همگان (امام کل در کل) است. معجم رجال الحدیث، آیت الله العظمی خوئی، ج۸، ص۸۱.

٤. «قَالَ أَبُو عَبد الله﵇: الْإِنْسَانُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين﵇.» مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۰۳؛ تفسیر اصفی، فیض کاشانی، ج۲، ص۱۲٤۰.

همچنین: در ضمن روایتی حضرت علی﵇ ذیل آیهٔ ﴿وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها﴾ فرمودند: أنا و اللّه ذلك الإنسان. کتاب العتیق، (مناقب)، علوی، ص۱۱۳.

همچنین: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا﵇ فِي قَوْلِهِ: ﴿الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ قَالَ﵇: اللَّهُ عَلَّمَ مُحَمَّداً ﷺ الْقُرْآنَ، قُلْتُ: ﴿خَلَقَ الْإِنْسانَ﴾ قَالَ: ذَلِكَ [ذاكَ] أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﵇...»؛ از امام رضا﵇ روایت شده که دربارهٔ آیات: ﴿الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾ فرمود: خداوند قرآن را به محمّد ﷺ آموخت. گفتم: معنای ﴿خَلَقَ الْإِنْسانَ﴾ چیست؟ حضرت﵇ فرمود: منظور از انسان، امیر المؤمنین﵇ است. تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۳٤۳؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۲۲۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٤، ص٦۷؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۵، ص۱۸۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۲، ص٥٦۲.

۵. روایت امام رضا﵇ در مقام و منزلت و شئونات امام﵇:

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا﵇ بِمَرْوَ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَدَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَ ذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي﵇ فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ﵇ ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهِلَ الْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ ﴿فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ بَيَّنَ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ وَ أَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمُرِهِ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً﴾ وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمْضِ ﷺ حَتَّى بَيَّنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيّاً﵇ عَلَماً وَ إِمَاماً وَ مَا تَرَكَ لَهُمْ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلُّ قَدْراً وَ أَعْظَمُ شَأْناً وَ أَعْلَى مَكَاناً وَ أَمْنَعُ جَانِباً وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَاماً بِاخْتِيَارِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ﵇ بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَ الْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضِيلَةً شَرَّفَهُ بِهَا وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ: ﴿إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾ فَقَالَ الْخَلِيلُ﵇ سُرُوراً بِهَا: ﴿وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ فَقَالَ: ﴿وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ. وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ﴾ فَلَمْ تَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْناً فَقَرْناً حَتَّى وَرَّثَهَا اللَّهُ تَعَالَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ جَلَّ وَ تَعَالَى: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً فَقَلَّدَهَا ﷺ عَلِيّاً عليه السلام بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى رَسْمِ مَا فَرَضَ اللَّهُ فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ فَهِيَ فِي وُلْدِ عَلِيٍّ عليه السلام خَاصَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجُهَّالُ؟ إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ ﷺ وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ ﴿بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هِيَ فِي الْأُفُقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السِّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَاهِبِ الدُّجَى وَ أَجْوَازِ الْبُلْدَانِ وَ الْقِفَارِ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَإِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ الْحَارُّ لِمَنِ اصْطَلَى بِهِ وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَةُ الْإِمَامُ الْأَنِيسُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ وَ الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حُرَمِ اللَّهِ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبَرَّأُ عَنِ الْعُيُوبِ الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَأَتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهِلَتِ الْأَلِبَّاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأُدَبَاءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَ أَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُغْنِي غِنَاهُ؟ لَا كَيْفَ وَ أَنَّى وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمُ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ؟ فَأَيْنَ الِاخْتِيَارُ مِنْ هَذَا؟ وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟ وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هَذَا؟ أَ تَظُنُّونَ أَنَّ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ كَذَبَتْهُمْ وَ اللَّهِ أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتْهُمُ الْأَبَاطِيلَ فَارْتَقَوْا

مُرْتَقًى صَعْباً دَحْضاً تَزِلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولٍ حَائِرَةٍ بَائِرَةٍ نَاقِصَةٍ وَ آرَاءٍ مُضِلَّةٍ فَلَمْ يَزْدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْداً ﴿قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ وَ لَقَدْ رَامُوا صَعْباً وَ قَالُوا إِفْكاً وَ ﴿ضَلُّوا ضَلالًا بَعِيداً﴾ وَ وَقَعُوا فِي الْحَيْرَةِ إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ ﴿وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كانُوا مُسْتَبْصِرِينَ﴾ رَغِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَ اخْتِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ وَ الْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ ﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ: ﴿وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ الآيَةَ وَ قَالَ: ﴿ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها﴾ أَمْ ﴿طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ﴾ أَمْ ﴿قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾ أَمْ ﴿قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا﴾ بَلْ هُوَ ﴿فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟ وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ النُّسُكِ وَ الزَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَ نَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ لَا مَغْمَزَ فِيهِ فِي نَسَبٍ وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الذِّرْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ وَ الرِّضَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ الْحِلْمِ مُضْطَلِعٌ بِالْإِمَامَةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَئِمَّةَ ﷺ يُوَفِّقُهُمُ اللَّهُ وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِكَمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرَهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ وَ قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾ وَ قَوْلِهِ فِي طَالُوتَ: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ﴾ وَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً﴾ وَ قَالَ فِي الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ ﷺ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً﴾ وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَاماً فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا يُحَيَّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ وَ الْعِثَارِ يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ ﴿ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيُقَدِّمُونَهُ؟ تَعَدَّوْا وَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَقَّ وَ نَبَذُوا ﴿كِتابَ اللَّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدَى وَ الشِّفَاءُ فَنَبَذُوهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَ مَقَّتَهُمْ وَ أَتْعَسَهُمْ فَقَالَ جَلَّ وَ تَعَالَى: ﴿وَ مَنْ أَضَلُ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ

الظَّالِمِينَ﴾ وَ قَالَ: ﴿فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ﴾ وَ قَالَ: ﴿كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً.

ترجمه:

عبد العزیز بن مسلم گوید: ما با امام رضا علیه السلام در مرو بودیم، در آغاز ورود، روز جمعه در مسجد جامع انجمن کردیم، حضار مسجد موضوع امامت را مورد بحث قرار داده و اختلاف بسیار مردم را در آن زمینه بازگو می‌کردند، من خدمت آقایم رفتم و گفتگوی مردم را در بحث امامت به عرضشان رساندم حضرت علیه السلام لبخندی زد بعد فرمود: ای عبد العزیز! این جماعت نادان هستند و از نظریاتِ [اصلی] فریب خورده و غافل مانده‌اند. همانا خدای عز و جل پیغمبر خویش را قبض روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در آن هست، حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن کامل بیان کرده و فرمود: «چیزی در این کتاب فرو گذار نکردیم» و در حجة الوداع -که سال آخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود- این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم» و موضوع امامت از کمال دین است، تا پیغمبر جانشین خود را معرفی نکند تبلیغش را کامل نساخته است، و پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا آنکه نشانه‌های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را بر شاهراه [میانهٔ] حق واداشت و علی علیه السلام را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همهٔ احتیاجات امت را بیان کرد. بنابراین هرکس گمان کند خدای عز و جل دینش را کامل نکرده قرآن را رد کرده است و هرکس قرآن را رد کند بدان کافر است. آیا مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت می‌دانند تا روا باشد که انتخاب امام به دست آنان باشد؟ همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگ‌تر و منزلتش عالی‌تر و مکانش منیع تر و عمقش گودتر از آنست که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرائشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی را منصوب کنند. همانا امامت مقامی است که خدای عز و جل -بعد از رتبهٔ نبوت و خُلّت (خلیل الله بودن) در مرتبهٔ سوم به ابراهیم خلیل اختصاص داده و به آن فضیلت مشرّف ساخته و نامش را بلند و استوار نموده و فرموده است: «همانا من تو را برای مردم، امام گردانیدم» ابراهیمِ خلیل از نهایت شادی‌اش به آن مقام عرض کرد: «از فرزندان من هم [امام می‌شوند]؟» خدای تبارک و تعالی فرمود: «پیمان و فرمانِ من به ستمکاران نمی‌رسد» بنابراین این آیه، امامت را برای ستمگران تا روز قیامت باطل ساخت و در میان برگزیدگان گذاشت. سپس خدای متعال ابراهیم را شرافت داد و امامت را در فرزندانِ برگزیده و پاکش قرار داد و فرمود: «و اسحاق و یعقوب را اضافه به او بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و آنها را امام و پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و گزاردنِ نماز و دادن زکات را به آنها وحی نمودیم، آنها پرستندگانِ ما بودند» پس امامت همیشه در فرزندان او -قرن به قرن و نسل به نسل- بود و از یکدیگر ارث می‌بردند تا خدای متعال آن را به پیغمبر ارث قرار داد و فرمود: «همانا سزاوارترینِ مردم به ابراهیم، پیروان او و این پیغمبر و اهل ایمانند، و خداوند صاحب

اختیارِ مؤمنان است» پس امامت، مخصوصِ آن حضرت گشت و او به فرمان خدای متعال و طبق آنچه خدا واجب ساخته بود، آن را به گردن علی علیه‌السلام نهاد و سپس در میان فرزندان برگزیدهٔ او -که خدا به آنها علم و ایمان داده- جاری گشت و خدا فرموده: «آنها که علم و ایمان گرفتند، گویند: در کتاب خدا تا روز رستاخیز به سر برده‌اید» پس امامت تنها در میان فرزندان علی علیه‌السلام هست تا روز قیامت، زیرا پس از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیغمبری نیست، این نادانان از کجا برای خود امام انتخاب می‌کنند!؟ همانا امامت، مقام پیغمبران و میراث اوصیاء است، همانا امامت خلافتِ خدا و خلافت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مقام امیر المؤمنین علیه‌السلام و میراث حسن و حسین علیهماالسلام است. همانا امامت، زمام دین و مایهٔ نظام مسلمانان و مصلحت دنیا و عزّت مؤمنان است، همانا امامت ریشهٔ روینده اسلام و شاخهٔ بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف به وسیلهٔ امام است، امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌کند و حدود خدا را به پا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و اندرز و حجّت رسا مردم را به راه پروردگارش «به حکمت و موعظهٔ حسنه» و حجت بالغه دعوت می‌نماید، امام مانند خورشید طالع است که نورش عالَم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد، امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره‌ای است راهنما در شدّت تاریکی‌ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (یعنی زمان جهل و فتنه و سرگردانی مردم) است، امام آب گوارای زمان تشنگی و رهبر به سوی هدایت و نجات‌بخش از هلاکت است، امام آتش روشن روی تپه (رهنمای گمگشتگان) است، وسیلهٔ گرمی سرمازدگان و رهنمای هلاکت‌گاه‌هاست هرکس از او جدا شود هلاک شود. امام ابریست بارنده، بارانیست شتابنده، خورشیدیست فروزنده، سقفی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه‌ایست جوشنده، بِرکه و گلستانست، امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادرِ برابر (دو نیم شده)، مادرِ دلسوز به کودک، پناهِ بندگان خدا در گرفتاری سخت است، امام امین خدا در میان خلقش و حجت او بر بندگانش است و خلیفهٔ او در بلادش و دعوت‌کننده به سوی او و دفاع‌کننده از حقوق او است، امام از گناهان پاک و از عیبها به دور است، به دانش مخصوص و به خویشتن‌داری نشانه‌دار است، موجب نظام دین و عزّت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین است، امام یگانهٔ زمانهٔ خود است، کسی به همطرازی او نرسد، دانشمندی با او برابری نکند، جایگزین ندارد، مانند و نظیر ندارد، به تمام فضیلت مخصوص است بی آنکه خود در طلبِ فضیلت رفته و بدست آورده باشد، بلکه امتیازیست که خدا به فضل و بخشش به او عنایت فرموده است. کیست که به معرفتِ امام برسد (و دست یابد) یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟ هیهات هیهات، در اینجا عقل‌ها گم گشته، خویشتن‌دارها بیراهه رفته، عقلها سرگردان و دیده‌ها بی‌نور، بزرگان کوچک شده و حکیمان متحیر، خردمندان کوتاه فکر، خطیبان درمانده، خردمندان نادان، و شاعرها وامانده، ادیب‌ها ناتوان، و بلیغان درمانده‌اند که بتوانند یکی از شئون و فضائل امام را توصیف کنند، همگی به عجز و ناتوانی معترفند،

چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد یا مطلبی از امر امـام را فهمیـد و جـایگزینی که کار او را انجام دهد بـرایش پیـدا کـرد؟!! ممکـن نیـست، چگونـه و از کجـا؟!! در صـورتی کـه او از گیرندگان و وصف‌کنندگان (اوج گرفته) و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بـشر کجـا؟!! او کجا و خرد بشر کجا؟!! او کجا و مانندی برای او کجا؟!! آیا گمان می‌کنید که امام در غیر خانـدان رسـول خدا محمد ﷺ یافت شود؟!! به خدا قسم که ضمیرشـان بـه خـود آنهـا دروغ گفتـه [تکذیبـشان کنـد] و آرزوهای بیهوده بردند، به گردنهٔ سخت و لغزنده‌ای که به پائین می‌لغزند بالا رفتند و خواستند که با خـرد گمشده و ناقص خود و با آراء گمراه‌کنندهٔ خویش، امام نصب کنند و جـز دوری از حـق اضـافه نکردنـد «خدا آنها را بکشد، به کجا منحرف می‌شوند؟!!» آهنگ مشکلی کردند و دروغی گفتنـد «و بـه گمراهـی دوری افتادند» چون امام را با چشمی بینا رها کردند در سـرگردانی فـرو رفتنـد «شـیطان کردارشـان را در نظرشان زینت نمود و از راه منحرفشان کرد با آنکه اهل بصیرت بودند». از انتخاب خدا و انتخاب رسـول خدا ﷺ و اهل بیتش روی گردان شده و به انتخاب خود گرائیدند در صورتی که قرآن آنهـا را مـی‌خوانـد: «پروردگارت هرچه بخواهد می‌آفریند و انتخاب می‌نماید و برای آنها هیچگونه اختیاری نیست، خـدا از آنچه با او شریک می‌کنند پاک است» [همچنین] خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «هـیچ مـرد و زن مـؤمنی حق ندارد که چون خدا و پیغمبرش فرمانی دادند، اختیار کـار خـویش داشـته باشـد» و فرمـوده اسـت: «شما را چه شده، چگونه قضاوت می‌کنید؟!! مگـر کتـابی در دسـت داریـد کـه آن را بخوانیـد و هرچـه می‌خواهید انتخاب کنید در آن کتاب باشد، یا برای شما تا روز قیامت بر عهدهٔ ما پیمان‌های رسا هـست که هرچه قضاوت کنید حقّ شماسـت؟ از آنهـا بپـرس کدامـشان متعهـد ایـن مطلـب اسـت و یـا مگـر شریکانی دارید، اگر راستگو هستند شریکان خود را بیاورند» [نیز] خدای عزّ و جلّ فرموده است: «چـرا در قرآن اندیشه نمی‌کنند یا بر دلها قفل‌هایی دارند» یا فرموده: «مگـر خـدا بـر دلهاشـان مهـر نهـاده کـه نمی‌فهمند» یا فرموده: «گفتند شنیدیم ولی نمی‌شنیدند، و همانا بدترین جنبندگان به نظر خدا، مردم کـر و لال هستند که تعقلی ندارند، و اگر خدا خیری در آنها سراغ داشت به آنها شنوائی مـی‌داد، و اگـر شـنوا هم می‌شدند باز رو گردانند و اعراض کنند» یـا فرمـوده: «گفتنـد شـنیدیم و نافرمـانی کـردیم» منـصب امامت اکتسابی نیست بلکه «فضلی است از خدا که به هرکس بخواهد می‌دهد و خداونـد دارای فـضلِ بزرگی است» پس چگونه این حق به ایشان می‌رسد که امام انتخاب کنند؟ در صورتی کـه امـام، دانـایی است که نادانی در او راه ندارد، سرپرستی است که عقب‌نشینی ندارد، کـانون قـدس و پـاکی و طاعـت و زهد و علم و عبادتست، دعوت پیغمبر ﷺ به او اختصاص دارد، از نژاد پـاک فاطمـهٔ بتـول ﷺ اسـت، در دودمانش جای طعن و سرزنشی نیست و هیچ نژادی از خاندان قریش و سر قلهٔ هاشـم و عتـرت پیغمبـر به او نرسد، پسند (رضای) خدای عزّ و جلّ است، شرف برای اشـراف و زادهٔ عبـد منـاف اسـت، علـم و حلمش کامل است، در امامت قوی و در سیاست عالم است، اطاعتش واجب است، قائم به امر خـدای عزّ و جلّ است، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین خداست، خدا پیغمبران و امامان را توفیـق بخـشیده

و از خزانهٔ علم و حکمت‌های خود آنچه به دیگران نداده به آنها داده است، از این جهت علم آنها برتر از علم مردم همهٔ زمان‌ها است که خدای متعال فرموده: «آیا کسی که سوی حق هدایت می‌کند شایسته‌تر است که پیروی‌اش کنند یا کسی که هدایت نمی‌کند جز اینکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه قضاوت می‌کنید؟» و گفتهٔ خدای متعال: «هر کس را حکمت دادند خیر بسیاری دادند» و گفتهٔ خدای تعالی دربارهٔ طالوت: «خدا او را بر شما برگزید و به علم و جسمش افزود خدا مُلک و سلطنت خود را به هر کس بخواهد می‌دهد و خدا البته که توسعه دهنده و دانای مطلق است» و به پیغمبر خویش ﷺ فرمود: «خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو تعلیم داد، کرم خدا نسبت به تو بزرگ بود» و نسبت به امامان از اهل بیت و عترت ﷺ و ذریّهٔ پیغمبر ﷺ فرمود: «یا به مردم نسبت به آنچه خدا از کَرم خود به آنها بخشیده حسادت می‌کنند، محققاً ما به خاندان حضرت ابراهیم ﷺ، کتاب و حکمت عطا نمودیم و به آنها مُلک عظیمی دادیم، بعضی به آن گرویدند و بعضی روی گردانیدند و جهنم آنها آتشِ افروخته‌ای است» و هرگاه خدای عزّ و جلّ بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگانش انتخاب فرماید سینه‌اش را برای آن کار باز می‌کند و چشمه‌های حکمت را در دلش به ودیعت گذارد و علمی به او الهام کند که بعد از آن در پاسخ هیچ چیزی نماند و از راه و کلام درست در حیرت نماند، وقتی اینگونه شد بنابراین این عبد معصوم است و [نیز] تأیید شده و با توفیق و استوار گشته، از هرگونه خطا و لغزش در امانست، خدا او را به این صفات امتیاز داده تا حجّتِ رسای او بر بندگانش و گواه بر مخلوقش باشد «و این بخشش و کَرَم خداست به هرکس بخواهد عطا می‌کند و خدا دارای کرم بزرگیست» آیا مردم اینچنین قدرتی دارند که بتوانند چنین کسی را انتخاب کنند و یا ممکن است انتخاب شدهٔ آنها این گونه باشد تا او را پیشوا سازند؟ به خانهٔ خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و «کتاب خدا را پشت سر انداختند انگار که نادانند»؛ در صورتی که هدایت و شفا در کتاب خداست، اینها کتاب خدا را کنار گذاشتند و از هوس خود پیروی نمودند، خدای متعال هم آنها را نکوهش نمود و خشم خود را بر آنان فرود آورد و نفرین هلاکتشان نمود و فرمود: «و ستمگرتر از آنکه هوای خویش را بدون هدایت خدا پیروی کند کیست؟ خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند» و فرمود: «تباهی باد بر آنها و اعمالشان نابود باد» و فرمود «دشمنی نزد خدا و نزد مؤمنان بزرگ است، خدا اینگونه بر هر دلِ گردنکشِ جبّاری مهر می‌نهد» درود و سلام فراوان و پیوستهٔ و متّصل خدا بر محمد پیغمبر ﷺ و خاندان او ﷺ.

منابع: کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۰۱؛ کتاب غیبت، نعمانی، ص۲۲۰؛ امالی، شیخ صدوق، ص۶۷۵(حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْجَلِيلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِم)؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۹۶(حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ

الْهَارُونِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَّامِ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ)؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۲۱۶؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ج۲، ص۶۷۶؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۴۳۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۱۲۰.

همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «لَا يَقْدِرُ الْخَلَائِقُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَكَمَا لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ كَمَا لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الْإِمَامِ علیه السلام وَ كَمَا لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الْإِمَامِ علیه السلام كَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الْمُؤْمِنِ»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: مخلوقات قادر بر درک حقیقت صفات خدای متعال نیستند، همچنانکه قادر بر درک عمق صفات الهی نیستند قادر بر درک عمق صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نیستند و همچنانکه قادر بر درک حقیقت صفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیستند همچنین قادر بردرک کُنه صفات امام نیز نیستند، و همچنانکه قادر بر درک حقیقت صفت امام علیه السلام نیستند قادر بر درک حقیقت صفت مؤمن هم نیستند. کتاب المؤمن، حسین بن سعید کوفی، ص۳۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۶۴، ص۶۵.

و همچنین: عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ قَالَ: أَقْبَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ: «يَا مَالِكُ، أَنْتُمْ وَ اللَّهِ شِيعَتُنَا حَقّاً يَا مَالِكُ تَرَاكَ قَدْ أَفْرَطْتَ فِي الْقَوْلِ فِي فَضْلِنَا إِنَّهُ لَيْسَ يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ وَ كُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَكَمَا لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ وَ كُنْهِ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ ﴿وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى﴾ فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فَضْلِنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ مِنْ حُقُوقِنَا وَ كَمَا لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَصِفَ فَضْلَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ مِنْ حُقُوقِنَا فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَصِفَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ وَ يَقُومَ بِهِ مِمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ وَ اللَّهِ يَا مَالِكُ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ لَيَلْتَقِيَانِ فَيُصَافِحُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فَمَا يَزَالُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نَاظِراً إِلَيْهِمَا بِالْمَحَبَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ إِنَّ الذُّنُوبَ لَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا وَ جَوَارِحِهِمَا حَتَّى يَفْتَرِقَا فَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ وَ صِفَةِ مَنْ هُوَ هَكَذَا عِنْدَ اللَّهِ». مالک بن اعین می‌گوید: امام صادق علیه السلام رو به من نمود و فرمود: ای مالک، شما به خدا قسم حقیقتا شیعهٔ ما هستید. ای مالک می‌بینم وقتی در باب فضیلت ما سخن می‌گویی، [در بیان کردن حقایق] افراط می‌کنی؟ راستی کسی نمی‌تواند خدا را توصیف کند و به وصف آورد عظمت و قدرتش را بگوید، و چنانچه آن را نتواند (و برای خدا نمونهٔ برتر است) یعنی در تمام کمال و جلال، تجلیات خدا را دارا هستند؛ همین طور هم کسی نمی‌تواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضائل و عطایا (مواهب الهی) وحقوق واجبهٔ ما را وصف کند، و همچنین نتواند حقّ مؤمن را وصف کند و حقوق او را به جا آورد از آنچه خدا بر ما واجب نموده است، به خدا ای مالک چون دو مؤمن به‌هم رسند و با هم دست بدهند پیوسته خدای تبارک و تعالی با مهر و آمرزش به آنها نگاه می‌کند و گناهانشان از چهره و اندامهاشان فرو ریزد تا از هم جدا شوند، پس چه کسی می‌تواند خدا را و همچنین کسی که چنین مقامی نزد خدا دارد را وصف کند. المحاسن، برقی، ج۱، ص۱۴۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۱، ص۲۲۶.

و همچنین: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَا عَلِيُّ ﷺ مَا عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ مَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ، وَ مَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا.» یا علی ﷺ، خدا را احدی به غیر از من و تو نشناخت. مرا هم کسی جز خدا و تو نشناخت. تو را هم کسی جز خدا و من نشناخت. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۲۵؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۷۸ و ۲۸۵؛ تأویل الآیات، استر آبادی، ص۱۳۹؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۲، ص۴۳۹؛ درر النجفیة، محقق بحرانی، ج۲، ص۲۸۱.

و همچنین: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا عَلِيُّ ﷺ مَا عَرَفَ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۶۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۹، ص۸۴.

۶. شباهت امام ﷺ به خورشید:

امام رضا ﷺ در ضمن حدیثی از مقام امام چنین می‌فرمایند: «... الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هِيَ فِي الْأُفُقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السِّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَاهِبِ الدُّجَى وَ أَجْوَازِ الْبُلْدَانِ وَ الْقِفَارِ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ...»؛ امام ﷺ همانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دستها و دیدگان به آن نرسند، امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاهاست. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۹۸ – ۲۰۱؛ کتاب الغیبة، نعمانی، ص۲۲۴ – ۲۲۸؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۹۵ – ۱۹۸؛ امالی، شیخ صدوق، ص۷۷۳ – ۷۷۶؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۶۷۵ – ۶۷۸؛ معاني الاخبار، شیخ صدوق، ص۹۶ – ۹۹؛ تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص۴۳۶ – ۴۴۰؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۲۶ – ۲۲۸؛ مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۳ – ۴؛ فصول المهمة، حر عاملی، ج۱، ص۳۸۴ – ۳۸۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۱۲۰ – ۱۲۵.

همچنین: ابو خالد کابلی گوید: از امام باقر ﷺ تفسیر آیهٔ ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا﴾ را پرسیدم حضرت ﷺ در جواب فرمودند: «يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ وَ اللَّهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ»؛ ای اباخالد به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمهٔ از آل محمد ﷺ هستند تا روز قیامت، به خدا که ایشانند همان نور خدا که فرو فرستاده است، و به خدا سوگند که ایشان نور خدا در آسمانها و زمین هستند، وبه خدا سوگند ای ابا خالد، نور امام در دل مؤمنین، از نور خورشیدِ تابان در روز، روشن‌تر است، و به خدا سوگند که ائمه ﷺ دلهای مؤمنین را نورانی می‌سازند و خدا از هر کس بخواهد نور ایشان را پنهان دارد، در نتیجه دل آنها تاریک گردد.

کافی، کلینی، ج۱، ص۱۹٤؛ تفسیر قمی، علی بن إبراهیم، ج۲، ص۳۷۱؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۹٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۳۰۸.

۷. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الزِّيَادِيُّ: لَمَّا سُمَّ الْمُتَوَكِّلُ نَذَرَ لِلَّهِ أَنْ يَرْزُقَهُ اللَّهُ الْعَافِيَةَ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ فَلَمَّا عُوفِيَ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي الْمَالِ الْكَثِيرِ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنْ أَتَيْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّوَابِ فَمَا لِي عِنْدَكَ؟ قَالَ: عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ إِلَّا ضَرَبْتُكَ مِائَةَ مِقْرَعَةٍ، قَالَ: قَدْ رَضِيتُ، فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: قُلْ لَهُ: يَتَصَدَّقُ بِثَمَانِينَ دِرْهَماً فَأَخْبَرَ الْمُتَوَكِّلَ فَسَأَلَهُ مَا الْعِلَّةُ؟ فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ قَالَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ﴾ فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَبَلَغَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِناً فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ فَأَعْطَاهُ عَشْرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ قَالَ الْمُتَوَكِّلُ لِابْنِ السِّكِّيتِ: إِسْأَلِ ابْنَ الرِّضَا عليه السلام مَسْأَلَةً عَوْصَاءَ بِحَضْرَتِي فَسَأَلَهُ فَقَالَ: لِمَ بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بِالْعَصَا وَ بَعَثَ عِيسَى بِإِبْرَاءِ الْأَكْمَهِ وَ الْأَبْرَصِ وَ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله بِالْقُرْآنِ وَ السَّيْفِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بِالْعَصَا وَ الْيَدِ الْبَيْضَاءِ فِي زَمَانٍ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِهِ السِّحْرُ فَأَتَاهُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا قَهَرَ سِحْرَهُمْ وَ بَهَرَهُمْ وَ أَثْبَتَ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَ بَعَثَ عِيسَى بِإِبْرَاءِ الْأَكْمَهِ وَ الْأَبْرَصِ وَ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ فِي زَمَانٍ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِهِ الطِّبُّ فَأَتَاهُمْ مِنْ إِبْرَاءِ الْأَكْمَهِ وَ الْأَبْرَصِ وَ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ فَقَهَرَهُمْ وَ بَهَرَهُمْ وَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله بِالْقُرْآنِ وَ السَّيْفِ فِي زَمَانٍ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِهِ السَّيْفُ وَ الشِّعْرُ فَأَتَاهُمْ مِنَ الْقُرْآنِ الزَّاهِرِ وَ السَّيْفِ الْقَاهِرِ مَا بَهَرَ بِهِ شِعْرَهُمْ وَ قَهَرَ سَيْفَهُمْ وَ أَثْبَتَ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ فَمَا الْحُجَّةُ الْآنَ؟ قَالَ عليه السلام: الْعَقْلُ يُعْرَفُ بِهِ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذَّبُ»؛ ابو عبد اللّه زیادی گوید: وقتی متوکل مسموم شد نذر کرد اگر خدا شفایش دهد مال کثیری در راه خدا صدقه دهد. پس از خوب شدن دانشمندان در مقدار مال کثیر اختلاف کردند. حسن (حاجب متوکل) گفت: اگر من جواب صحیح برای تو بیاورم چقدر جایزه به من میدهی؟ گفت: ده هزار درهم ولی در صورتی که جواب صحیح نیاوردی صد تازیانه خواهی خورد. گفت: قبول دارم، خدمت حضرت هادی علیه السلام رسید همین سؤال را کرد امام علیه السلام فرمود به او بگو: هشتاد درهم صدقه بدهد. جواب را به متوکل رسانید. متوکل گفت به چه دلیل؟ باز حاجب، خدمت امام علیه السلام رسید و علت حکم را پرسید حضرت فرمود: خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ﴾؛ خدا شما را مدد کرد در جنگ‌های کثیری، پس جنگ‌های پیامبر را شمردیم هشتاد جنگ بود. این دلیل را برای متوکل نقل کرد خوشحال شد ده هزار درهم به او بخشید. متوکل روزی به ابن سکیت گفت: در محضر من سؤال‌های مشکلی از ابن الرضا علیه السلام (حضرت هادی علیه السلام) بکن. ابن سکیت از حضرت هادی علیه السلام پرسید: چرا خداوند موسی علیه السلام را با عصا و عیسی را با شفا دادنِ کر و پیس و زنده کردن مرده و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را با قرآن و شمشیر فرستاد؟ حضرت فرمود: خداوند موسی علیه السلام را با عصا و ید بیضا مدد کرد در زمانی که علمِ رایجِ آن زمان سحر بود، به او قدرتی داد که سحر ایشان را مغلوب نماید و حجت بر آنها تمام شود، عیسی علیه السلام را با شفای کر و پیس و زنده کردن مرده تأیید کرد در زمانی که علم پزشکی و طب در آن زمان رونق داشت به وسیله شفای کران و کسانی که پیس بودند و زنده کردن مرده‌ها به اجازهٔ

خدا آنها را مغلوب کرد. پیامبر اکرمﷺ را نیز با قرآن و شمشیر فرستاد و چون در زمان آن جناب شعر و شمشیر رونق داشت به وسیلهٔ قرآن نور بخش و شمشیر برّان ایشان را مغلوب نمود و بر شعر و شمشیر آنها پیروز گردید و حجت بر آنها تمام شد. ابن سکیت گفت: اکنون چه چیز حجت است بر مردم؟ حضرت فرمود: عقل که به وسیلهٔ آن دروغگو بر خدا را می‌توان تشخیص داد و تکذیب کرد. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۵۰۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۰، ص۱۶۴.

۸. ازدواج شغار و ازدواج بدلی در جاهلیت وجود داشت که اسلام از آن نهی نمود:

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رُشَيْدٍ عَنْ غِيَاثٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ‌ؑ يَقُولُ: «..لَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ، قَالَ: ... الشِّغَارُ كَانَ يُزَوِّجُ الرَّجُلُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ابْنَتَهُ بِأُخْتِهِ» غیاث گوید: شنیدم حضرت صادقؑ فرمود: «شِغار» در اسلام نیست، فرمود: «شغار» آن است که در جاهلیّت، مردی، دختر خود را در برابر خواهر دیگری تزویج می‌نمود. [یعنی؛ در دوران جاهلیّت مردی دختر خود را همسر دیگری می‌ساخت و مهرش را چنین قرار می‌داد که داماد خواهر خود را به همسری او در آورد]. معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۲۷۴؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲۰، ص۳۰۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۰۰، ص۳۷۰.

همچنین: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدَوَيْهِ السَّرَّاجُ الزَّاهِدُ الْهَمَذَانِيُّ بِهَمَذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرُونَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ نُعَيْمٍ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْحِمَّانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي فَرْوَةَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ الْبَدَلُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ بَادِلْنِي بِامْرَأَتِكَ وَ أُبَادِلُكَ بِامْرَأَتِي تَنْزِلُ لِي عَنِ امْرَأَتِكَ فَأَنْزِلُ لَكَ عَنِ امْرَأَتِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ لا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْواجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ﴾ [الأحزاب:۳۳]». ابو هریره گوید: در زمان جاهلیّت مرسوم بود که زنان را مبادله می‌نمودند، بدین گونه که مردی به مرد دیگر می‌گفت: همسرت را با همسر من عوض کن و من در عوض، همسرم را به تو می‌دهم، و تو از زنت به نفع من کنار برو تا من نیز از زنم به نفع تو کنار بروم، خداوند عزّ و جلّ این آیه را فرستاد «و حلال نیست که از زنان دیگر، بدل آنها بگیری گرچه زیبایی آنها تو را به شگفتی وا دارد». معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۲۷۵؛ تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، ج۳، ص۷۶؛ تفسیر روض الجنان، شیخ ابو الفتوح رازی، ج۱۶، ص۱۱ - ۱۲؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۷، ص۳۱۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۲، ص۲۳۸ - ۲۳۹.

منابع اهل تسنن: سنن دارقطنی، دارقطنی، ج۳، ص۱۵۴؛ تفسیر ثعلبی (کشف والبیان)، ثعلبی، ج۸، ص۵۶ - ۵۷؛ تفسیر بغوی (معالم التنزیل)، بغوی، ج۳، ص۵۳۹؛ تفسیر قرطبی (جامع لأحکام القرآن)، قرطبی، ج۱۴، ص۲۲۰ - ۲۲۱؛ تخریج الأحادیث والآثار، زیلعی، ج۳، ص۱۲۱ - ۱۲۲؛ تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم)، ابن کثیر، ج۳، ص۵۱۰ - ۵۱۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۷، ص۹۲؛ تفسیر در المنثور، سیوطی، ج۵، ص۲۱۲؛ فتح القدیر، شوکانی، ج۴، ص۲۹۶.

۹. امام صادق﵇ ذیل آیهٔ شریفه ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ فرمودند: «عَلَى التَّوْحِيدِ وَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِﷺ وَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ﵇.» [فطرتی که خداوند مردم را بر آن فطرت خلق نموده است] توحید و اقرار به اینکه محمدﷺ رسول خدا و علی﵇ امیر مؤمنان است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۹۸؛ تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم کوفی، ص۳۲۲؛ کتاب توحید، شیخ صدوق، ص۳۲۹؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۹۶؛ الیقین، سید بن طاووس، ص۴۳۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۷۸.

۱۰. امام رضا﵇ در نامه‌ای که به درخواست مأمون برایش نوشتند، صدماتی که پس از پیامبر اکرمﷺ به دین وارد شده را این چنین بیان فرمودند:

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا﵇ أَنْ يَكْتُبَ لَهُ مَحْضَ الْإِسْلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْإِيجَازِ وَ الِاخْتِصَارِ فَكَتَبَ﵇ لَهُ أَنَّ مَحْضَ الْإِسْلَامِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهاً وَاحِداً أَحَداً فَرْداً صَمَداً قَيُّوماً سَمِيعاً بَصِيراً قَدِيراً قَدِيماً قَائِماً بَاقِياً عَالِماً لَا يَجْهَلُ قَادِراً لَا يَعْجِزُ غَنِيّاً لَا يَحْتَاجُ عَدْلًا لَا يَجُورُ وَ أَنَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ لَا شِبْهَ لَهُ وَ لَا ضِدَّ لَهُ وَ لَا نِدَّ لَهُ وَ لَا كُفْءَ لَهُ وَ أَنَّهُ الْمَقْصُودُ بِالْعِبَادَةِ ... وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍﷺ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِهِمْ وَ سَنُّوا ظُلْمَهُمْ وَ غَيَّرُوا سُنَّةَ نَبِيِّهِمْ وَ الْبَرَاءَة مِنَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ الَّذِينَ هَتَكُوا حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِﷺ وَ نَكَثُوا بَيْعَةَ إِمَامِهِمْ وَ أَخْرَجُوا الْمَرْأَةَ وَ حَارَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ﵇ وَ قَتَلُوا الشِّيعَةَ الْمُتَّقِينَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِمَّنْ نَفَى الْأَخْيَارَ وَ شَرَّدَهُمْ وَ آوَى الطُّرَدَاءَ اللُّعَنَاءَ وَ جَعَلَ الْأَمْوَالَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ اسْتَعْمَلَ السُّفَهَاءَ مِثْلَ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ لَعِينَيْ رَسُولِ اللَّهِﷺ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ الَّذِينَ حَارَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ﵇ وَ قَتَلُوا الْأَنْصَارَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ أَهْلَ الْفَضْلِ وَ الصَّلَاحِ مِنَ السَّابِقِينَ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ أَهْلِ الِاسْتِبْتَارِ وَ مِنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ وَ أَهْلِ وَلَايَتِه...» فضل بن شاذان می‌گوید: مأمون از حضرت علّی بن موسی الرضا﵇ سؤال کرد که معنای اسلام محض و حقیقی را بر سبیل ایجاز و اختصار برایش بنویسند. حضرت مرقوم فرمودند که محض اسلام اینچنین است: شهادت به: «لا اله إلا الله وحده لا شریک له إلهاً واحداً أحداً فرداً صمداً قیّوماً سمیعاً بصیراً قدیراً باقیاً عالماً لا یجهل قادراً لا یعجز غنیاً لا یحتاج عدلاً لا یجور»، و این که خداوند، آفرینندهٔ هر چیزی است و مثل و شبیهی ندارد و او را ضد و نظیر و همتایی نیست و مقصود به عبادت او است... و واجب است بیزاری جستن از کسانی که به آل محمد﵈ ظلم کردند و بر بیرون کردن آنان همت گماشتند و ستم کردن به آنها را سنت گذاشتند و سنت پیغمبرشان را تغییر دادند. و بیزار جستن از ناکثین و قاسطین و مارقین واجب است [و این سه گروه] کسانی بودند که حجاب رسول خداﷺ را هتک نمودند و حرمت دریدند و بیعت امام﵇ خود را شکستند و زنی را پیش انداختند و با امیرالمؤمنین﵇ محاربه کردند و شیعیان پرهیزکار را کشتند. [امام رضا﵇ بعد از ذکر این سه طائفه اشاره به بیزاری از عثمان می‌نمایند و می‌فرمایند»] واجب است بیزاری جستن از کسی که شخصیت های مذهبی و اخیار را دور کرد و آنها را تبعید نمود (مانند ابی ذر

غفاری را) و مطرودین ملعونین را مأمن و پناه داد (پُست داد).[مقصود الحکم بن العاص پدر مروان و پسرانش است] و اموال و غنائم را که باید در میان فقرا قسمت شود به دست توانگران داد و بیخردانی مانند معاویه و عمرو بن عاص که پیغمبر آنها را لعن کرد (در مکه آنها را مطرود و مردود و طلقا قرار داد) از کارگزاران قرار داد. و واجب است بیزار بودن از پیروان آنها که با امیرالمؤمنین﵇ محاربه کردند و انصار و مهاجرین و اهل فضل و صلاح از پیشینیان را کشتند. و واجب است بیزاری از کسانی که حق را از صاحب حق، منع کردند و از ابو موسی اشعری و دوستان او. عیون أخبار الرضا﵇، شیخ صدوق، ج۲، ص۱۲۹؛ فصول المهمة فی أصول الأئمة، حر عاملی، ج۱، ص٤٤٥؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۳۵۲؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۵، ص۲۷۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۳، ص١٦٦.

۱۱. همچنین: «قَالُوا: و لمّا قدم إِبْرَاهِيمُ بْن هَرمة عَلَى المنصور، و قد بلغه أنّ محمّدًا (بن عبد الله بن الحسن المثنّى) دعاه فلم يجبه وَ قَالَ فِي ذَلِكَ شعره الَّذِي قاله، قَالَ المنصور: يَا إِبْرَاهِيم سلني حوائجك، فَقَالَ: إنّ فِي هَذِهِ الأرواح المصنية و إنمّا دواؤها شرب النبيذ، فَإن رأى أمير المؤمنين أن يكتب إلى عامله أن لا يحدّني فِيهِ فعل! قَالَ: لا سبيل إِلَى هَذَا، و لكن أكتبوا لَهُ أن يجلد من أخذه مائة و يجلده ثمانين، فقال: قد قنعت، فكان يقول إذا سكر بالمدينة: من يشتري ثمانين بمائة!؟»؛ گفته‌اند: و هنگامی که ابراهیم بن هرمه بر منصور [دوانیقی] وارد شد در حالیکه به او خبر رسیده بود که محمد بن عبد الله بن حسن مثنّی او را فرا خوانده ولی او دعوتش را اجابت نکرده است و در این باره شعر معروفش را گفته است. منصور گفت: ای ابراهیم، حاجت‌هایت را از من بخواه، او گفت: همانا در این روح‌های شکاف دار است و دارویش تنها نوشیدن شراب خرما است، پس اگر خلیفه صلاح می‌داند به والی خود بنویسد که مرا در نوشیدن شراب خرما حدّ نزند. منصور عباسی پاسخ داد: هیچ راهی برای این نوشتن نیست اما برایش بنویسید که هرکس او را گرفت صد تازیانه بخورد و ابراهیم را هشتاد تازیانه بزنند. ابراهیم گفت: قانع شدم. و این چنین بود که هرگاه در مدینه مست می‌کرد می‌گفت: کیست که هشتاد تازیانه را در برابر صد تازیانه بخرد!؟. انساب الاشراف، بلاذری، ص۱۱۹.

۱۲. «فِي كِتَابِ الْمَصَابِيحِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ﵇ قَالَ: قَالَ لِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ﵇: سَأَلْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ﵇ عَنْ حَمْلِ يَزِيدَ لَهُ فَقَالَ: «حَمَلَنِي عَلَى بَعِيرٍ يَظْلَعُ بِغَيْرِ وِطَاءٍ وَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ﵇ عَلَى عَلَمٍ وَ نِسْوَتُنَا خَلْفِي عَلَى بِغَالٍ فأكف وَ الْفَارِطَةُ خَلْفَنَا وَ حَوْلَنَا بِالرِّمَاحِ إِنْ دَمَعَتْ مِنْ أَحَدِنَا عَيْنٌ قُرِعَ رَأْسُهُ بِالرُّمْحِ حَتَّى إِذَا دَخَلْنَا دِمَشْقَ صَاحَ صَائِحٌ يَا أَهْلَ الشَّامِ هَؤُلَاءِ سَبَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ...» امام جعفر صادق﵇ فرمود که پدرم محمد بن علی﵇ به من فرمود: از پدرم علّی بن الحسین﵇ پرسیدم: شما را چگونه به سوی یزید فرستادند؟ فرمود: مرا بر شتری لاغر و برهنه سوار کردند و سر حسین﵇ را بالای نی زدند و زنان ما در عقب من بر استران بی‌زین سوار بودند و

دیده‌بانان در پشت سر و اطراف ما حلقه‌وار با نیزه‌های کشیده می‌آمدند، اگر از دیدهٔ هر کدام از ما اشکی سرازیر می‌شد سرش را با نیزه می‌کوفتند، تا ما را وارد شهر دمشق کردند و جارچی فریاد کشید: ای اهل شام، اینان اسیران اهل بیت علیهم السلام هستند. اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۸۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص١٥٤؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤١٣؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص٣٥٠.

همچنین: «بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، عمر سعد ملعون نخست سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد لعین روانه کرد و از پس آن، روز دیگر اهل بیت را به جانب کوفه برد و ابن زیاد خبیث بعد از شناعت و شماتت با اهل‌بیت علیهم السلام ایشان را محبوس داشت و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها چه عمل نماید. یزید لعین جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت. لاجرم ابن زیاد ملعون تهیهٔ سفر ایشان نمود و ایشان را به جانب شام فرستاد و آنچه از قضایای عدیده و حکایت متفرقهٔ مسیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده است، چنان می‌نماید که ایشان را از راه سلطافی و قری و شهرهای معموره عبور داده‌اند که قریب چهل منزل می‌شود...» منتهی الآمال، محدث قمی، ص٥٢٤.

همچنین: «پس اسیران آل محمد علیهم السلام را از زندان بیرون آوردند و سرها را بر نیزه‌ها بلند کردند و زنان و اطفال را بر شتران بی جهاز سوار کردند و دست‌های امام بیمار علیه السلام را بر گردنش بستند و پاهایش را در زیر شکم شتر بستند پس آنها را در کوچه و بازار کوفه گردانیدند و از شهر به سوی شام بیرون بردند. تذکرة الشهدا، علامه ملاحبیب الله کاشانی، ج۲، ص۳۰۱.

و همچنین: «ثم إنّ عبید اللّه بن زیاد جهز عليّ بن الحسین، و من کان مع الحسین علیه السلام من حرمه، بعد أن اعتمدوا ما اعتمدوه، من سبي الحریم و قتل الزراري مما تقشعر من ذکره الأبدان، و ترتعد منه الفرائص إلی البغیض یزید بن معاویة، و هو یومئذ بدمشق مع الشمر بن ذي الجوشن في جماعة من أصحابه...» سپس ابن زیاد، علیّ بن الحسین[علیه السلام] و کسانی که همراه او بودند را بعد از آن مصائبی که به ایشان وارد کرده بودند از جمله اسیر نمودن آنها و کشتن اهل بیت ایشان از اموری که بدن انسان در هنگام ذکر آن مصائب به لرزه می‌اُفتد و گوشت‌های شانه به لرزش در می‌آیند؛ به همراه شمر و چند تن از یارانش به سوی یزید کینه توز به دمشق فرستاد.

منابع اهل تسنن: حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ج۱، ص۹۲؛ تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج۲، ص۳۳۳؛ فلک النجاة، فتح الدین حنفی، ص۹۳.

و همچنین: «فلما دخلوا علی عبید الله بن زیاد أرسل بهم ابن زیاد و برأس الحسین[علیه السلام] صحبتهم إلی الشام إلی یزید بن معاویة مع شخص یقال له زجر بن القیس و معه جماعة هو مقدمهم، و أرسل بالنساء و الصبیان علی قتاب المطایا و معهم علیّ بن الحسین[علیه السلام] و قد جعل ابن زیاد الغلّ في یدیه و في عنقه...»؛ هنگامی که آنان بر عبید الله بن زیاد وارد شدند ابن زیاد آنان را با سر امام حسین علیه السلام به

همراهی شخصی به نام زجر بن قیس و جماعتی که جلو دار آنان بود به شام نزد یزید بن معاویه فرستاد، زنان و کودکان را هم بر پالان‌های شتران فرستاد و همراه آنان امام سجاد﵇ بود در حالیکه ابن زیادِ ملعون، غل و زنجیر در دستان و گردن حضرتش قرار داده بود...

منابع اهل تسنن: فصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۸۳۰؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۲۶۵.

۱۳. «...فَأَتَاهُ كُتُبَ أَهلِ الكُوفَةَ وَ هُوَ بِمَكَّةَ فَتَجَهَّزَ لِلمَسِيرِ فَنَهَاهُ جَمَاعَةٌ مِنهُم أَخُوهُ مُحَمَّدُ بنُ الحَنَفِيَّةَ وَ بنُ عُمَرَ وَ بنُ عَبَّاسَ وَ غَيرُهُم، فَقَالَ: رَأَيتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فِي المَنَامِ وَ أَمَرَنِي بِأَمرٍ فَأَنَا فَاعِلٌ مَا أَمَرَ ...»؛ نامه‌های کوفیان به حضرت﵇ رسید در حالیکه ایشان در مکه به سر می‌برد، پس خودش را برای حرکت آماده نمود، عده‌ای از جمله برادرش محمد بن حنفیه و ابن عمر و ابن عباس و دیگران او را از رفتن به کوفه نهی کردند، ولی حضرت﵇ در جوابشان فرمود: من رسول خدا ﷺ را در عالم رؤیا دیدم و به من دستوری فرمود که من دستورش را جامهٔ عمل می‌پوشم و انجام می‌دهم.

۱۴. امام﵇ در جواب محمد بن حنفیه و ابن عباس و امّ سلمه به اسارت اهل بیت خویش اشاره فرمودند و دیگران را متوجه کردند که همراهی ایشان و در آخر اسیر شدنشان، خواست خدای متعال است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

در جواب محمد بن حنفیه: (روایتی که در پاورقی گذشت و همچنین):

۱) «قَالَ لَهُ: يَا أَخِي ! إِذَا كَانَ الْحَالُ هَكَذَا، فَمَا مَعْنَى حَمِلكَ هَذِهِ النِّسْوَةَ، وَ أَنْتَ مَاضٍ إِلَى الْقَتْلِ؟ فَقَالَ﵇: يَا أَخِي! قَدْ قَالَ لِي جَدِّي أَيْضاً: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا مَهَتَّكَاتٍ يُسَقْنَ فِي أَسْرِ الذُّلِّ، وَ هُنَّ أَيْضاً لَا يُفَارِقْنَنِي مَا دُمْتُ حَيّا . فَبَكَى ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ بُكَاءً شَدِيداً، وَ جَعَلَ يَقُولُ : أَوْدَعْتُكَ اللَّهَ يَا حُسَيْنُ﵇! فِي وَدَاعَةِ اللَّهِ يَا حُسَيْنُ﵇»؛ محمد بن حنفیه خطاب به حضرت عرض کرد: برادرم، اگر وضعیت اینگونه است پس معنای اینکه این زن و بچه‌ها را همراه خود می‌بری در حالیکه خودت به قتلگاه می‌روی چیست؟ حضرت فرمود: برادرم، به تحقیق جدّم رسول خدا ﷺ به من فرموده است: خداوند عزّوجلّ می‌خواهد که زنانت را اسیر شده و هتک حرمت شده در اسارت خوارین ببیند و اینکه زنها تا وقتی من زنده‌ام از من جدا نمی‌شوند! محمد بن حنفیه تا این مطالب حضرت را شنید گریهٔ زیاد و سختی کرد و پیوسته می‌گفت: ای حسین﵇ تو را به خدا می‌سپارم و با تو وداع می‌کنم، در پناه خدا ای حسین. المنتخب، طریحی، ج۲، ص۴۳۵؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۴۳، ۲۴۴؛ ناسخ التّواریخ سیّد الشّهداء علیه السّلام، سپهر، ج۲، ص۱۲۱- ۱۲۳؛ الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۴، ۲۳۴؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۲۵۱.

۲) «وَ خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ يُشَيِّعُهُ عِنْدَ تَوَجُّهِهِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ قَالَ لَهُ عِنْدَ الْوَدَاعِ: اللّهَ اللّهَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ فِي حَرَمِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُ: أَبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يَكُنَّ سَبَايَا»؛ و محمد بن حنفیه هنگامی که حضرت

می‌خواست متوجه عراق شود حضرت را مشایعت کرد و هنگام وداع خطاب به حضرت فرمود: خدا را خدا را ای اباعبد الله در مورد اهل بیت پیغمبر ﷺ (هرچه شما کردی و اهلبیت پیامبر ﷺ) حضرت در پاسخش فرمود: خدا اباء دارد جز اینکه آنان را اسیر دست دشمن ببیند. عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص٦١.

٣) «خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ يُشَيِّعُهُ، فَقَالَ لَهُ عِنْدَ الْوَدَاعِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ، اللّه اللّـه فِـي حَـرَمِ رَسُـولِ اللـهِ. فَقَالَ لَهُ: أَبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يَكُنَّ سَبَايَا»؛ وقتی که محمّد بن حنفیّه برای بدرقه آن حضرت آمد، در موقع وداع به امام حسین ﷺ گفت: یا ابا عبد اللّـه! تو را به خدا، حرم رسول اللّـه ﷺ را با خود مبر! حضرت ﷺ فرمود: خدا غیر از اسیر شدن آنان، چیزی را قبول نمی‌کند. اثبات الوصیة، مسعودی، ص١٢٦.

در جواب ابن عباس:

٤) «فِي الفوادح الحُسينية: فَالْتَفَتَ الحُسَيْنُ ﷺ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ [فِي الْمَدِينَةِ] فَقَالَ لَـهُ: مَـا تَقُـولُ فِـي قَـوْمٍ أَخْرَجُوا ابنَ بِنْتِ نَبِيُّهِمْ مِنْ وَطَنِهِ وَ دَارِهِ وَ قَرَارِهِ وَ حَرَمَ جَدِّهِ، وَ تَرَكُوهُ خَائِفاً مَرْعُوباً، لَا يَسْتَقِرُّ فِـي قَـرارٍ، وَ لَا يَأْوَى إِلَى جِوَارٍ، يُرِيدُونَ بِذَلِكَ قَتْلَهُ وَ سَفْكَ دِمَائِهِ، لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَـيْئاً، وَ لَـمْ يَرْتَكِـبْ مُنْكَـراً، وَ لَا إِثْماً؟ قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا حُسَيْنُ! إِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ السَّيْرِ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَا تَـسِرْ بِأَهْلِـكَ وَ نِسَائِكَ. فَقَالَ ﷺ: يَا ابْنَ الْعَمِّ! إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي مَنَـامِي، وَ قَـدْ أَمَـرَ بِـأَمْرٍ لَا أَقْدِرُ عَلَى خِلَافِهِ، وَ أَنَّهُ أَمَرَنِي بِأَخْذِهِمْ مَعِي. وَ قَالَ ﷺ: يَا ابْنَ الْعَمِّ ! إِنَّهُنَّ وَدَائِعُ رَسُـولِ اللَّـهِ، وَ لَا آمَـنُ عَلَيْهِنَّ أَحَداً، وَ هُنَّ أَيْضاً لَا يُفَارِقْنَنِي. فَسَمِعَ ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً مِنْ وَرَائِهِ وَ قَائِلَةً تَقُولُ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! تَـشِيرُ عَلَى شَيْخِنَا وَ سَيِّدِنَا أَنْ يُخَلِّفَنَا هَا هُنَا وَ يَمْضِي وَحْدَهُ؟ لَا وَ اللَّهِ، بَلْ نَحْيَى مَعَهُ، وَ نَمُـوتُ مَعَـهُ، وَ هَـلْ أَبْقَى الزَّمَانُ لَنَا غَيْرَهُ؟ فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً شَدِيداً، وَ جَعَلَ يَقُولُ: يَعِزُّ وَ اللَّهِ عَلَيَّ فِرَاقَكَ يَـا ابْـنَ الْعَـمِّ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الحُسَيْنِ ﷺ وَ أَشَـارَ عَلَيْـهِ بِـالرُّجُوعِ إِلَـى مَكَّـةَ، وَ الـدُّخُولِ فِـي صُـلْحِ بَنِـي أُمَيَّـةَ، فَقَـالَ الحُسَيْنُ ﷺ: هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَتْرُكُـونِي، وَ إِنَّهُـمْ يَطْلُبُـونَنِي أَيْـنَ كُنْـتُ، حَتَّـى أُبَايِعَهُمْ كُرْهاً، وَ يَقْتُلُونِي، وَ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ، لَاسْتَخْرَجُونِي مِنْـهُ وَ قَتَلُـونِي، وَ اللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعْتَدُونَ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي يَوْمِ السَّبْتِ، وَ إِنِّي مَاضٍ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللـهِ ﷺ حَيْـثُ أَمَرَنِي، ﴿وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾»؛ در کتاب فوادح حسینیه آمده است: پس حسین ﷺ به ابن عباس (در مدینه) توجه نمود و خطاب به او فرمود: چه می‌گویی دربارهٔ جماعتی که پسر دختر پیغمبرشان را از شهر و کاشانه و محل سکونت و حرم جدّش اخراج نمودند، و او را ترسان و بیمناک رها ساختند که نه در هیچ خانه و مکانی مستقر شود و نه به همسایگی پناهنده شود، و با این کارشان می‌خواهند او را بکشند و خونش را بریزند، در حالیکه او نه در چیزی مشرک به خدا شده و نه مرتکب منکر یا گناهی شده؟ ابن عباس گفت: فدایت شوم ای حسین ﷺ، اگر چاره‌ای نیست و حتما باید به کوفه بروی پس اقلاً اهلبیت خود و کودکانت را با خود نبر. حضرت فرمود: پسر عمو، همانا

من رسول خدا ﷺ را در خوابم دیدم در حالیکه دستور به کاری داد که من بر تخلّف نمودن از آن قادر نیستم و به من امر فرمود تا آنان را با خود ببرم، آنگاه حضرت فرمود: پسر عمو، اهلبیت من امانت‌های رسول خدا ﷺ نزد منند و احدی را بر آنها ایمن نیستم (کسی ندارم که آنها را پیش او بگذارم و خاطرم جمع باشد) (و اگر هم به فرض داشته باشم) آنان نیز از من جدا نمی‌شوند و همراه من هستند، ابن عباس شنید کسی پشت سرش گریه می‌کند و زنی می‌گفت: ای ابن عباس، به آقا و بزرگ ما می‌گویی که ما را اینجا باقی بگذارد و خودش تنها برود!؟ نه به خدا قسم، بلکه ما با او هستیم چه زنده باشیم چه بمیریم، و آیا بدون او برای ما زمانی باقی می‌ماند؟! ابن عباس گریهٔ شدیدی کرد و پیوسته می‌گفت: پسر عمو، به خدا قسم فراقت بر من بسیار سخت است، بعد هم به طرف حسین ؑ جلو آمد و به حضرت اشاره کرد تا به مکه بازگردد و در صلح بنی امیه داخل شود، حسین ؑ فرمود: هیهات هیهات ابن عباس، این قوم رهایم نمی‌کنند و هرجا که باشم مرا جستجو می‌کنند تا با آنان از روی جبر بیعت کنم و مرا بکشند، به خدا قسم اگر من در لانهٔ حشره‌ای از حشرات زمین هم بودم هرآینه مرا از آنجا بیرون می‌کشیدند و مرا به قتل می‌رساندند، به خدا قسم آنها از حدود خدا تجاوز می‌کنند بر اذیت و کشتن من همچنانکه یهود در روز شنبه، و من تحت فرمان پیامبرم هرچه فرمان دهد و: ﴿إنّا للّه و إنّا إليه راجعون﴾. اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲٤٦- ۲٤۷؛ زینب الکبری، علامه نقدی، ص۹۳، ۹٤- ۹۵.

۵) «قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَرَى إِلَّا الْخُرُوجَ بِالْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ»؛ مصلحت را در این می‌بینم که با زنان و فرزندان بیرون روم.

منبع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتیبة، ص۲٤۳ – ۲٤٤.

٦) امام حسین ؑ در جواب ابن عباس فرمودند: «يَا بْنَ عَمِّي ! إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ نَاصِحٌ شَفُوقٌ، وَ لَكِنِّي أَزْمَعْتُ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ، وَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ . فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: يَا بْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ! إِنْ كُنْتَ قَدْ أَزْمَعْتَ وَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ ذَلِكَ فَلَا تَسِر بِنِسائِكَ وَ أَوْلَادِكَ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ تُقْتَلَ كَمَا قُتِلَ عَفَّان وَ أَهْلُهُ وَ وُلْدُهُ يُنْظَرُونَ إِلَيْهِ وَ لَا يَقْدِرُونَ لَهُ عَلَى حِيلَةٍ [...] فَقَالَ الْحُسَيْنُ[ؑ]: إِنِّي أَسْتَخِيرُ اللهَ تَعَالَى فِي هَذَا الْأَمْرِ مَا ذَا يَكُونُ»؛ پسر عمویم، من می‌دانم که تو دلسوز حقیقی و مهربان من هستی ولی من تصمیم خود را گرفته‌ام که رهسپار عراق شوم و چاره‌ای جز رفتن به عراق نیست، ابن عباس ساعتی سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت، بعد هم گفت: ای پسر دختر پیغمبر ﷺ، اگر تصمیمت را گرفته‌ای و چاره‌ای جز رفتن به عراق نداری لااقل زنان و فرزندانت را همراه خود نبر، چون من ترس این دارم که تو کشته شوی همانطور که عفان کشته شد در حالیکه اهل و فرزندانش به او نگاه می‌کردند و نمی‌توانستند برایش کاری بکنند ... امام حسین ؑ فرمود: من در مورد این کار از خدا طلب خیر می‌کنم که چه کار انجام شود. الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج۵، ص٦۵.

در جواب ام سلمه: (رجوع شود به ص ۱۱۱ پاورقی۲.)

در جواب اجنّه‌ای که به یاری سیدالشهدا علیه السلام آمدند:

۷) «نُقِلَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا كَانَ فِي مَوْقِفِ كَرْبَلَاءَ، أَتَتْهُ أَفْوَاجٌ مِنَ الْجِنِّ الطَّيَّارَةِ، وَ قَالُوا لَهُ: نَحْنُ أَنْصَارُكَ، فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ عَدُوٍّ لَكُمْ لَفَعَلْنَا. فَجَزَّاهُم خَيْراً، وَ قَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَا أُخَالِفُ قَوْلَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ حَيْثُ أَمَرَنِي بِالْقُدُومِ عَلَيْهِ عَاجِلًا، وَ أَنِّي الآنَ قَدْ رَقَدتُ سَاعَةً، فَرَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ قَدْ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ، وَ قَالَ لِي: يَا حُسَينُ علیه السلام! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ مَقْتُولًا، مُلَطَّخاً بِدِمَائِكَ، مُخَضَّباً شَيبَتَكَ بِدِمَائِكَ، مَذْبُوحاً مِنْ قَفَاكَ، وَ قَدْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَى حَرَمَكَ سَبَايَا عَلَى أَقتَابِ الْمَطَايَا، وَ إِنِّي وَ اللَّهِ سَأَصْبِرُ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ، وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.»؛ نقل شده که امام حسین علیه السلام هنگامی که در موضع کربلا بود گروه‌هایی از جنّ پرنده خدمت حضرت رسیدند و عرض کردند: ما یاوران تو هستیم پس مارا به هرچه می‌خواهی فرمان بده که اگر به ما امر کنی که دشمنی از دشمنانت را بکشیم یقیناً انجام می‌دهیم. حضرت برای آنان جزای خیر طلب نمود و در پاسخ‌شان فرمود: من با فرمایش جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله که به من دستور داد فوراً به کربلا بیایم مخالفت نمی‌کنم، دقایقی قبل مرا خواب ربود جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دیدم حضرت مرا به سینهٔ خود چسبانید و ما بین دو دیدگانم را بوسید و خطاب به من فرمود: ای حسین علیه السلام، خداوند می‌خواهد خودت را کشتهٔ به خون غلطیده، محاسنت را رنگین به خون‌هایت در حالیکه از پشت گردن ذبح شده‌ای ببیند، همچنین خدا می‌خواهد اهل بیتت را اسیر شده بر پالان‌های چارپایان ببیند؛ و من یقیناً به خدا قسم به زودی بر این مصائب صبر می‌کنم (تحمل می‌کنم) تا خداوند با امرش قضاوت نماید که او بهترین حکمرانان است (از همه جهات). المنتخب، شیخ فخر الدین طریحی، ج۲، ص۴۳۶؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۶۰؛ ناسخ التواریخ سیّد الشّهداء علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳۵۸- ۳۵۹؛ الدّمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۴، ص۳۴۰؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۷.

۱۵. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «خَرَجْتُ أَنَا وَ أَبِي حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ إِذَا هُوَ بِأُنَاسٍ مِنَ الشِّيعَةِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ [فَرَدُّوا عَلَيْهِ السَّلَامَ] ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَ اللَّهِ لَأُحِبُّ رِيَاحَكُمْ وَ أَرْوَاحَكُمْ فَأَعِينُونِي عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّ وَلَايَتَنَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ [لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ] وَ مَنِ ائْتَمَّ مِنْكُمْ بِعَبْدٍ فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِهِ أَنْتُمْ شِيعَةُ اللَّهِ [بِعَمَلِهِ أَنْتُمْ شِيعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ أَنْتُمْ شُرَطُ اللَّهِ] وَ أَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ ...» عمرو بن ابی المقدام می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: من و پدرم از خانه بیرون رفتیم تا [در مسجد النبی صلی الله علیه و آله] میان قبر و منبر رسیدیم. در آن جا به گروهی از شیعه برخوردیم. پدرم به آنها سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند من بوی شما و جانهای شما را دوست می‌دارم، پس شما مرا در این دوستی در سایهٔ پارسایی و کوشش یاری رسانید، و بدانید که به ولایت ما نتوان رسید مگر به پارسایی(ورع) و تلاش، و هر کدام از شما بنده‌ای از بندگان خدا را امام و پیشوای خود قرار دهد باید بر طبق رفتار و

کردار او عمل کند، شما پیروان خدا و آل محمدﷺ و یاران خدا هستید. کافی، شیخ کلینی، ج۸، ص۲۱۲ - ۲۱۳؛ تفسیر فرات کوفی، ص۵۴۹ - ۵۵۰؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۴۳۶ - ۴۳۷(به طور خلاصه)؛ امالی، شیخ صدوق، ص۷۲۵؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۲۹۴ - ۲۹۵؛ تنبیه الخواطر، ورام بن أبی فراس مالکی اشتری، ج۲، ص۴۰۹؛ مشکاة الانوار، علی طبرسی، ص۱۴۳ و ص۱۶۹ - ۱۷۰؛ مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۷۰؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱، ص۸۸؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۳، ص۳۷۲ - ۳۷۳؛ غایة المرام، علامه بحرانی، ج۴، ص۱۹۸ و ج۶، ص۸۱ - ۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۰۳ - ۲۰۴ و ج۲۷، ص۱۰۸ - ۱۰۹ و ج۶۵، ص۶۵ و ص۸۰.

۱۶. «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ.» امیرمؤمنانؑ فرمود: دل نوجوان همچون زمین خالی است: (که بذر در آن نپاشیده باشند) هر بذری که در آن افشانده شود به راحتی قبول کند (و آنرا برویاند). نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ خصائص الائمة، شریف رضی، ص۱۱۶؛ تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص۷۰؛ کشف المحجة، سید ابن طاووس، ص۱۶۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۴، ص۲۰۰.

۱۷. «التكوين ... وحدث في ذلك الزمان أن يهوذا نزل من عند إخوته ومال إلى رجل عدلامي اسمه حيرة . ۲ ونظر يهوذا هناك ابنة رجل كنعاني اسمه شوع . فأخذها ودخل عليها . ۳ فحبلت وولدت ابنا ودعا اسمه عيرا . ٤ ثم حبلت أيضا و ولدت ابنا ودعت اسمه أونان . ۵ ثم عادت فولدت أيضا ابنا ودعت اسمه شيلة . وكان في كزيب حين ولدته٦ وأخذ يهوذا زوجة لعير بكره اسمها ثامار . ۷ وكان عير بكر يهوذا شريراً في عيني الرب . فأماته الرب . ۸ فقال يهوذا لأونان: ادخل على امرأة أخيك وتزوج بها وأقم نسلا لأخيك . ۹ فعلم أونان أن النسل لا يكون له . فكان إذ دخل على امرأة أخيه أنه أفسد على الأرض لكيلا يعطي نسلا لأخيه . ۱۰ فقبح في عيني الرب ما فعله . فأماته أيضا . ۱۱ فقال يهوذا لثامار كنته اقعدي أرملة في بيت أبيك حتى يكبر شيلة ابني . لأنه قال لعله يموت هو أيضا كأخويه . فمضت ثامار وقعدت في بيت أبيها۱۲ ولما طال الزمان ماتت ابنة شوع امرأة يهوذا . ثم تعزى يهوذا فصعد إلى جزاز غنمه إلى تمنة هو وحيرة صاحبه العدلامي . ۱۳ فأُخبرت ثامار وقيل لها يهوذا حموك صاعد إلى تمنة ليجز غنمه . ١٤ فخلعت عنها ثياب ترملها وتغطت ببرقع وتلففت وجلست في مدخل عينايم التي على طريق تمنة . لأنها رأت أن شيلة قد كبر وهي لم تعط له زوجة . ۱۵ فنظرها يهوذا وحسبها زانية . لأنها كانت قد غطت وجهها . ۱۶ فمال إليها على الطريق وقال: هاتي أدخل عليك . لأنه لم يعلم أنها كنته . فقالت: ماذا تعطيني لكي تدخل علي . ۱۷ فقال: إني أرسل جدي معزى من الغنم . فقالت:هل تعطيني رهنا حتى ترسله؟ . ۱۸ فقال: ما الرهن الذي أعطيكِ؟ . فقالت: خاتمك وعصابتك وعصاك التي في يدك . فأعطاها ودخل عليها . فحبلت منه . ۱۹ ثم قامت ومضت وخلعت عنها برقعها ولبست ثياب

ترملها٢٠ فأرسل يهوذا جدي المعزى بيد صاحبه العلامي ليأخذ الرهن من يد المرأة . فلم يجدها . ٢١ فسأل أهل مكانها قائلا أين الزانية التي كانت في عينايم على الطريق . فقالوا: لم تكن ههنا زانية . ٢٢ فرجع إلى يهوذا وقال: لم أجدها . وأهل المكان أيضا قالوا: لم تكن ههنا زانية . ٢٣ فقال يهوذا: لتأخذ لنفسها لئلا نصير إهانة . إني قد أرسلت هذا الجدي وأنت لم تجدها٢٤ ولما كان نحو ثلاثة أشهر أخبر يهوذا وقيل له: قد زنت ثامار كنتك . وها هي حبلى أيضا من الزنا . فقال يهوذا أخرجوها فتحرق . ٢٥ أما هي فلما أخرجت أرسلت إلى حميها قائلة من الرجل الذي هذه له أنا حبلى . وقالت: حقق لمن الخاتم والعصابة والعصا هذه . ٢٦ فتحققها يهوذا وقال: هي أبر مني لأني لم أعطها لشيلة ابني . فلم يعد يعرفها أيضا٢٧ وفي وقت ولادتها إذا في بطنها توأمان . ٢٨ وكان في ولادتها أن أحدهما أخرج يدا فأخذت القابلة وربطت على يده قرمزا قائلة هذا خرج أولا . ٢٩ ولكن حين رد يده إذا أخوه قد خرج . فقالت: لماذا اقتحمت؟ عليك اقتحام . **فدعي اسمه فارص.**» الكتاب المقدس (العهد القديم)، ص٦٣ - ٦٤.

١٨. **إنجيل متى: الأصحاح الأول:** ١ كتاب ميلاد يسوع المسيح ابن داود ابن إبراهيم . ٢ إبراهيم ولد إسحق . وإسحق ولد يعقوب . ويعقوب ولد يهوذا وإخوته . ٣ ويهوذا ولد **فارص** وزارح من ثامار . وفارص ولد حصرون . وحصرون ولد أرام . ٤ وأرام ولد عميناداب . وعميناداب ولد نحشون . ونحشون ولد سلمون . ٥ وسلمون ولد بوعز من راحاب . وبوعز ولد عوبيد من راعوث . وعوبيد ولد يسى . ٦ ويسى ولد داود الملك . وداود الملك ولد سليمان من التي لأوريا . ٧ وسليمان ولد رحبعام . ورحبعام ولد أبيا . وأبيا ولد آسا . ٨ وآسا ولد يهوشافاط . ويهوشافاط ولد يورام . ويورام ولد عزيا . ٩ وعزيا ولد يوثام . ويوثام ولد أحاز . وأحاز ولد حزقيا . ١٠ وحزقيا ولد منسى . ومنسى ولد آمون . وآمون ولد يوشيا. ١١ ويوشيا ولد يكنيا وإخوته عند سبي بابل . ١٢ وبعد سبي بابل يكنيا ولد شألتئيل . وشألتئيل ولد زربابل . ١٣ وزربابل ولد أبيهود . وأبيهود ولد ألياقيم . وألياقيم ولد عازور . ١٤ وعازور ولد صادوق . وصادوق ولد أخيم . وأخيم ولد أليود . ١٥ وأليود ولد أليعازر . وأليعازر ولد متان . ومتان ولد يعقوب . ١٦ ويعقوب ولد يوسف رجل مريم التي ولد منها يسوع الذي **يدعى المسيح.**» الكتاب المقدس (العهد الجديد)، ص٣.

١٩. يمكن تلخيص أسباب سقوط الأندلس بما يلى: ١ - تهاون المسلمين في دينهم الذي قادهم للنصر المؤزّر. ٢ - تعاون المسلمين مع أعدائهم. ٣ - عدم تعاون المسلمين فيما بينهم في حرب أعدائهم. ٤ - اهتمام المسلمين بالتّرف على الاهتمام بالتدريب العسكري. ٥ - اهتمام المسلمين بالقصور والمال أضعاف اهتمامهم بالجهاد. ٦ - ضعف قياداتهم العسكرية والدينيّة. ٧ - تفرّق كلمة المسلمين وظهور الاختلاف العنصري والقبلي. ٨ - التناحر والتنافس على السلطة. ٩ - انتشار الاضطرابات الداخلية. ١٠ - تمكين أعداء المسلمين من رقاب المسلمين. ١١ - تشتت المسلمين بالثورات الداخلية والاستعانة

بالعدو علی المسلمین.»؛ تلخیص علل سقوط اندلس، ممکن است در موارد زیر باشد: ۱.سبک شمردن مسلمانان در دینشان همانکه آنان را برای پیروزی به جلو راند. ۲.همکاری مسلمانان با دشمنانشان. ۳.همکاری نکردن مسلمانان با یک دیگر در جنگ با دشمن مشترکشان. ٤.تقدیم اهمیت دادن به آسایش و راحتی خود بر تمرینات نظامی. ٥.اهتمام مسلمانان به قصرها و مال، چندین برابر اهتمامشان به جنگ. ٦.ضعف رهبری‌های لشکری و دینی. ۷.اختلاف مسلمانان و بروز اختلاف نژاد پرستانه و طایفه‌ای. ۸.کشتن و مسابقه دادن بر سر حکمرانی. ۹. گسترش تنش‌ها و اختلالات داخلی. ۱۰. تمکین کردن دشمنان مسلمانان بر امور مسلمانان. ۱۱. پراکندگی مسلمانان به انقلاب‌های داخلی و کمک خواستن از دشمن بر علیه خود مسلمانان.

منبع: قاده فتح الاندلس، محمود شیت خطاب، ج۲، ص٤۳۱.

۲۰. آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى ...﴾ به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه تفسیر شده است:

«قال عليّ بن إبراهيم في قوله: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة:۳۳] فإنها نزلت في القائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه من آل محمد.» تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۱، ص۲۸۹؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۳۳۸؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۷۷۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۱، ص۵۰.

همچنین: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَ لَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ حَتَّى أَنْ لَوْ كَانَ كَافِراً أَوْ مُشْرِكاً فِي بَطْنِ صَخْرَةٍ لَقَالَتْ: يَا مُؤْمِنُ فِي بَطْنِي كَافِرٌ فَاكْسِرْنِي وَ اقْتُلْهُ.» ابو بصیر می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیهٔ (او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند) فرمود: به خدا سوگند هنوز تأویل این آیه نازل نشده است و نازل نخواهد شد تا آنکه قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه خروج کند و چون خروج کرد کافران به خدای عظیم و مشرکان به امام را ناخوش آید و اگر کافر یا مشرکی در دل صخره‌ای باشد آن صخره بگوید: ای مؤمن! در دل من کافری است آن را بشکن و او را بکش. کمال الدین وتمام النعمة، شیخ صدوق، ص٦۷۰؛ العدد القویة، علامه حلی، ص٦۹؛ تأویل الآیات الظاهرة، سید شرف الدین علی حسینی، ج۲، ص٦۸۸؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۳۳۸؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۷۷۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۳۲٤؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۲، ص۲۱۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۵، ص٤٤٥.

۲۱. «رَوَى نَقْلًا عَنْ أَبِي الْمُؤَيَّدِ الْخُوَارِزْمِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فَدَى حُسَيْناً بِابْنِهِ إِبْرَاهِيمَ، وَ كَانَ إِذَا أَتَاهُ حُسَينٌ يَقُولُ: فَدَيتُ بِمَنْ فَدَيْتُهُ بِابْنِي إِبْرَاهِيمَ.»؛ وی به نقل از ابی مؤیّد خوارزمی

نقل کرده است که: رسول خداﷺ، پسرش ابراهیم را فدای امام حسینؑ نمود، و اینگونه بود که هرگاه امام حسینؑ نزد حضرت می‌آمد حضرت می‌فرمود: فدای کسی شوم که فرزندم ابراهیم را فدای او نمودم.

منبع اهل تسنن: تجهیز الجیش، شیخ حسن بن مولوی امان الله دهلوی، ص۲٦ مخطوط (بنابر نقل شرح إحقاق الحق، آیت الله مرعشی، ج۱۱، ص۳۱۵).

۲۲. «حُسَيْنٌ مِنِّي، وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، اللَّهُمَّ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا»

منبع اهل تسنن: فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، ح۱۳٦۱.

همچنین: «عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ»؛ یعلی بن مرّه روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: حسینؑ از من است و من از حسینم، خدا دوست دارد کسی که حسینؑ را دوست می‌دارد و حسینؑ سبطی از اسباط است. شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۱۲؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۱٦؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۲۷؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤۲۵؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۳۰؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۱٦؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۳۰۵ و...

منابع اهل تسنن: سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳۲٤: (هذا حدیث حسن)؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۱٤۲؛ اسد الغابة، ابن اثیر، ج۲، ص۱۹؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحة شافعی، ص۳۷۷؛ جوهرة فی نسب الامام علی وآله، بری، ص٤۰؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۹۷ (قال الترمذی: هذا حدیث حسن .)؛بدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۲٤(قال الترمذی: هذا حدیث حسن .)؛ وافی بالوفیات، صفدی، ج۱۲، ص۲٦۲؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۲، ص۲۹۹؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۷۵۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۱۲۹؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۳۵۸(رواه الترمذي وحسنه) و...

همچنین: «حدثنا الحسن بن عرفة أخبرنا إسماعیل بن عیاش، عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن سعید بن راشد عن یعلی بن مرة قال: قال رسول اللهﷺ: «حسین مني و أنا من حسین، أحبّ الله من أحبّ حسیناً، حسینٌ سبطٌ من الأسباط». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۱٦؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۱۲؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۲۷؛ اعلام الوری، طبرسی، ج۱، ص٤۲۵؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۱٦؛ الدر النظیم، ابن حاتم شامی، ص۵۳۰؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۳۰۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۷، ص۷٤.

منابع اهل تسنن: سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳۲٤ (هذا حدیثٌ حسنٌ)؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۱٤۲؛ اسد الغابة، ابن اثیر، ج۲، ص۱۹؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحة شافعی، ص۳۷۷؛ جوهرة فی نسب الإمام علی وآله، بری، ص٤۰؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج۵، ص۹۷ (قال الترمذی: هذا حدیث حسن .)؛ بدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۲٤(قال الترمذی: هذا حدیث حسن .)؛ وافی

بالوفيات، صفدی، ج۱۲، ص۲٦۲؛ تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج۲، ص۲۹۹؛ فصول المهمة فی معرفة الأئمة، ابن صباغ، ج۲، ص۷۵۷؛ كنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۱۲۹؛ كشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۳۵۸(رواه الترمذی و حسنه)؛ ينابيع المودة، قندوزی، ج۲، ص۳٤ و ج۲، ص۲۰۷: (أخرجه الترمذی و حسنه).

و همچنين: حديث «حسين منّي و أنا من حسين» در اين منابع نيز آمده است:

مسند احمد، احمد بن حنبل، ج٤، ص۱۷۲؛ سنن ابن ماجة، محمد بن يزيد قزوينی، ج۱، ص۵۱؛ ترجمة امام حسين (من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص۲۷؛ مصنف، ابن ابی شيبة كوفی، ج۷، ص۵۱۵؛ صحيح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۵، ص٤۲۸؛ معجم الكبير، طبرانی، ج۲۲، ص۲۷٤؛ مسند الشاميين، طبرانی، ج۳، ص۱۸٤؛ مستدرک، حاكم نيشابوری، ج۳، ص۱۷۷(هذا حديث صحيح الاسناد)؛ ترجمه امام حسين، ابن عساكر، ص۱۱٦؛ بغية الطلب، ابن عديم)، ج٦، ص۲۵۸۲؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۳۳ (خرجه أبو حاتم وسعيد بن منصور)؛ تهذيب الكمال، مزی، ج٦، ص٤۰۱ - ٤۰۲ و ج۱۰، ص٤۲۷؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۸۸؛ موارد الظمآن، هيثمی، ج۷، ص۱۹٦ - ۱۹۷؛ امتاع الاسماع، مقريزی، ج٦، ص۱۸ - ۱۹؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۱ - ۷۲؛ فيض القدير، مناوی، ج۳، ص۵۱۳ (قال الهيثمي: إسنادهُ حسنٌ)؛ ينابيع المودة، قندوزی، ج۲، ص۲۰۸ (أخرجه أبو حاتم و سعيد بن منصور).

۲۳. «عن مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عِنْدَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ، قَالَ لَهُ أُبَيٌّ: وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ أَحَدٌ غَيْرُكَ؟ قَالَ: يَا أُبَيُّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ» امام سجاد ﷺ از پدرشان امام حسين ﷺ روايت نمودند كه حضرت فرمود: بر رسول خدا ﷺ وارد شدم در حالتی كه ابیّ بن كعب نزد او حاضر بود، پس رسول خدا ﷺ به من فرمود: خوش آمدی ای ابا عبد الله، ای زينت آسمان‌ها و زمين‌ها. ابیّ بن كعب به رسول خدا ﷺ عرض كرد: يا رسول الله، چگونه می‌شود احدی غير از تو زينت آسمان‌ها و زمين‌ها باشد؟! آن جناب فرمود: قسم به كسی كه مرا به حقّ، پيغمبر مبعوث كرد حسين بن علی ﷺ در آسمان بزرگتر است از روی زمين، و همانا چنين است كه در طرف راست عرش خدا نوشته شده است: «چراغ هدايت و كشتی نجات». عيون اخبار الرضا ﷺ، شيخ صدوق، ج۱، ص٦۲؛ كمال الدين، شيخ صدوق، ص۲٦۵؛ اعلام الوری، طبرسی، ج۲، ص۱۸٦؛ خرائج و جرائح، قطب راوندی، ج۲، ص۵۵۱ و ج۳، ص۱۱٦٦؛ قصص الانبيا، قطب راوندی، ص۳۵۹؛ غاية المرام، سيد هاشم بحرانی، ص۱۵۰ و ۲۰۳ و ۲٦۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۲۰۵ و ٤۱۲ و ج۹۱، ص۱۸٤.

۲٤. أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي حَكِيمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ حَدَّثَنِي سَلَمَةُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمِّهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ كَانَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَأْتِي قَبْرَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنَ أَوَّلِ الْمُسْلِمِينَ وَ كَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَ أَنْتَ سَلِيلُ الْهُدَى وَ حَلِيفُ التُّقَى وَ خَامِسُ أَصْحَابِ [أهل] الْكِسَاءِ غَذَّتْكَ يَدُ الرَّحْمَةِ وَ رُبِّيتَ فِي حَجْرِ الْإِسْلَامِ وَ رَضَعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ فَطِبْتَ حَيّاً وَ طِبْتَ مَيِّتاً غَيْرَ أَنَّ الْأَنْفُسَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ بِفِرَاقِكَ وَ لَا شَاكَّةٍ فِي حَيَاتِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ». کتاب المزار، شیخ مفید، ص۱۸۲؛ المقنعة، شیخ مفید، ص٤٦٦؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٤١؛ بشارة المصطفی، طبری آملی، ج۲، ص۷٤.

همچنین: فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَ ابْنَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ ابْنَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَ كَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَ أَنْتَ بَابُ الْهُدَى وَ إِمَامُ التُّقَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ خَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ غَذَّتْكَ يَدُ الرَّحْمَةِ وَ رَضَعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ وَ رُبِّيتَ فِي حَجْرِ الْإِسْلَامِ». اقبال الاعمال، سید بن طاووس، البلد الامین، کفعمی، ص۲۸۸؛ البلد الأمین و الدرع الحصین، النص، ص: ۲۸۸: (فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام در ذی القعده)

همچنین: قَالَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ الْمَزَارِ بَعْدَ إِيرَادِ الزِّيَارَةِ الَّتِي نَقَلْنَاهَا مِنَ الْمِصْبَاحِ مَا هَذَا لَفْظُهُ زِيَارَةٌ أُخْرَى فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ بِرِوَايَةٍ أُخْرَى إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَتَهُ بِهَا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَقِفْ عَلَيْهِ وَ قُلِ السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ مِنْ خَلِيقَتِهِ [...] السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ [...] السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ» بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۱۷.(در کتاب مزار کبیر ابن مشهدی ص٤۹۷ این گونه آمده است: السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ...)

همچنین: «تذییل: از توصیف جابر حضرت امام حسین علیه السلام را به خامس اصحاب کساء معلوم می‌شود که این لقب از القاب معروفه آن حضرت بوده و حدیث اجتماع خمسه طیبه علیهم السلام تحت کساء از احادیث متواتره است که علمای شیعه و سنی روایت کرده‌اند و در احادیث، آیه تطهیر بعد از اجتماع ایشان نازل شده ...». قمی، منتهی الآمال، محدث قمی، ج۲، ص۱۰۱۸.

همچنین: «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَيْحَانَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، وَ شَبِيهُهُ، أَذَّنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فِي أُذُنِهِ حِينَ وُلِدَ، سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، **خَامِسُ أَهْلِ الْكِسَاءِ**، وَ ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، أَبُوهُ الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ، وَ عَمُّهُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ»؛ ابا عبد الله، حسین بن علیّ بن ابیطالب؛ ریحانهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و شبیه آن حضرت. هنگامی که حسین علیه السلام متولد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوشش اذان گفت، حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت و پنجمین اهل کساء و فرزند سرور زنان جهانیان است، پدرش دور کنندهٔ (دشمنانش) از حوض کوثر و عمویش جعفر طیّار، صاحب دو بال در بهشت است. معرفة الصحابة، ابونعیم اصفهانی، باب الحاء من اسمه الحسن، ج۲، ص٦٦١.

۲۵. پس بار دیگر اهل بیت رسالت و پردگیان سرادق عصمت و طهارت را وداع نمود، و ایشان را به صبر و شکیبائی امر فرمود، و به وعده مثوبات غیر متناهی الهی تسکین داد و فرمود: چادرها بر سر گیرید و آماده لشکر مصیبت و بلا گردید، و بدانید که حق تعالی حافظ و حامی شماست، و شما را از شرّ اعدا نجات می‌دهد، و عاقبت شما را به خیر می‌گرداند، و دشمنان شما را به انواع بلاها مبتلا می‌سازد، و شما را به عوض این بلاها در دنیا و عقبی به انواع نعمتها و کرامتها می‌نوازد، زینهار که دست از شکیبائی بر مدارید، و کلام ناخوشی بر زبان میارید که موجب نقص ثواب شما گردد. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص۶۸۶

همچنین: آن حضرت چون شیر درنده بر ایشان حمله افکند و صفوف را بشکافت و طریقهٔ شریعه را از دشمن بپرداخت و اسب به فرات راند و سخت تشنه بود و اسب آن حضرت نیز تشنگی از حد افزون داشت. قال الحسین علیه السلام: أنت عطشان و أنا عطشان. و اللّه لا ذقت الماء حتّی تشرب. فرمود: «تو تشنه‌ای و من تشنه‌ام. سوگند به خدای تا تو آب نخوری آب نیاشامم.» کأنّه فرس فهم کرد کلام آن حضرت را و سر برافراشت؛ یعنی در شرب آب بر تو سبقت نجویم. پس حسین علیه السّلام دست فرابرد و کفی آب برگرفت و فرمود: «آب بخور که من آب می‌آشامم.» ناگاه حصین بن نمیر تیری به جانب آن حضرت گشاد داد [رها کرد] و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون بدوید... پس دیگر باره اهل بیت را وداع گفت و فرمود: یا زینب! یا أمّ کلثوم! یا سکینه! علیهن السلام اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دل‌های شکسته در نزد آن حضرت فراهم آمدند. در خاطر هیچ آفریده‌ای صورت نبندد که ایشان به چه حال بودند و هیچ آفریده نتواند که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر نماید. بالجمله، ایشان را وداع گفت و به صبر و سکون وصیت فرمود و فرمان داد تا جامه‌ای که درخور اسیری باشد، درپوشند. و قال لهم: استعدّوا للبلاء و اعلموا أنّ اللّه حافظکم و حامیکم و سینجیکم من شرّ الأعداء، و یجعل عاقبة أمرکم إلی خیر، و یعذّب أعادیکم بأنواع البلاء، و یعوّضکم اللّه عن هذه البلیّة أنواع النّعم و الکرامة، فلاتشکوا، و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص قدرکم. فرمود: «اعداد نزول بلا کنید، و بدانید که خداوند شما را محافظت کند و حمایت فرماید، و از شرّ دشمنان نجات دهد، و عاقبت امر شما را به خیر گرداند، و دشمنان شما را به انواع عذاب و بلا مبتلا گرداند، و شما را به انواع نعم و کرم پاداش فرماید. لاجرم زبان به شَکوی مگشایید و سخنی مگویید که از منزلت و مکانت شما بکاهد.». ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السّلام، سپهر، ج۲، ص۳۶۰- ۳۶۱.

۲۶. «لمّا قتل أصحاب الحسین کلّهم، و تفانوا و أبیدوا، و لم یبق أحدٌ؛ بقي علیه السّلام یستغیث فلا یُغاث، و أیقن بالموت؛ أتی إلی نحو الخیمة، و قال لأخته: آتیني بثوبٍ عتیقٍ لا یرغب فیه أحدٌ من القوم، أجعله تحت ثیابي لئلّا أجرّد منه بعد قتلي. قال: فارتفعت أصوات النّساء بالبکاء و النّحیب، ثمّ أوتي بثوب، فخرّقه و مزّقه من أطرافه، و جعله تحت ثیابه، و کان له سروالٌ جدیدٌ، فخرّقه أیضا لئلّا یسلب منه. فلمّا قتل عمد إلیه رجل، فسلبهما منه، و ترکه عریانا بالعراء، مجرّداً علی الرّمضاء، فشلّت یداه في

الحال، و حلّ به العذاب و النّكال. قال: فلمّا لبس الحسين عليه السّلام ذلك الثّوب المخرّق، ودّع أهله و أولاده وداعَ مفارقٍ لا يعود.»؛ هنگامی که تمامی یاران سید الشهدا﵇ به شهادت رسیدند و نابود شدند و از بین رفتند و هیچ کسی باقی نماند؛ حضرت تک و تنها باقی ماند فریاد خواهی نمود ولی کسی به فریادش نرسید (و جوابش را نداد)، حضرت یقین به شهادت نمود بنابراین سمت خیام حرم تشریف آورد و به خواهرش زینب﵄ فرمود: برایم پیراهن کهنه‌ای که احدی از این قوم شَرور در آن میل نکند بیاور که آن پیراهن مندرس را زیر تمام لباس‌هایم قرار دهم تا بعد از کشته شدنم آن را از بدنم جدا نکنند و مرا لخت و عریان ننمایند، راوی گوید: اینجا صدای زنان حرم به گریه و شیون بلند شد، بعد هم لباسی کهنه برای حضرت آوردند، آن را خوب پاره پاره کرد و از تمام جوانبش درید و زیر لباس‌هایش پوشید، همچنین حضرتش شلوار نوی داشت آن را هم کاملاً پاره پاره نمود تا کسی آن را از بدنش جدا ننماید. هنگامی که حضرت به شهادت رسید فردی قصد حضرتش کرد و آن دو لباس و شلوار دریده را از بدن حضرت جدا کرد و بدن حضرت را برهنه و عریان در معرکه و زیر آفتاب گرم سوزان رها نمود، بدین خاطر همان لحظه دو دستش شل و لنگ شد و مستوجب عذاب و سزا (عقوبت) گردید. راوی گوید: هنگامی که حضرت آن پیراهن کهنهٔ پاره پاره شده را پوشید با اهلش و فرزندانش وداع کرد وداع کسیکه برای همیشه از آنها جدا می‌شود و دیگر برنمی‌گردد. منتخب، طریحی، ج۲، ص۴۵۱؛ الدمعة الساكبه، بهبهانی، ج٤، ص۳۳۷؛ أسرار الشّهاده، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۸.

۲۷. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ اَلطَّالَقَانِي حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: قَالَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ﵇ حِينَ أَحَسَّ بِالْقَتْلِ: اِئْتُونِي [اِبْغُونِي] ثَوْباً لاَ يَرْغَبُ فِيهِ أَحَدٌ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي [حَتَّى] لاَ أُجَرَّدَ، فَقِيلَ لَهُ: تُبَّانٌ، فَقَالَ﵇: لاَ، ذَلِكَ [لاَ ذَاكَ] لِبَاسُ مَنْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ الذِّلَّةُ، فَأَخَذَ ثَوْباً فَخَرَّقَهُ فَمَزَّقَهُ فَجَعَلَهُ تَحتَ ثِيابِهِ، فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ جَرَّدُوهُ.»؛ ابن ابی لیلی گوید: حسین بن علی﵇ هنگامی که تک و تنها شد و احساس کشته شدن نمود خطاب به زنان حرم فرمود: پیراهنی به من بدهید که زیر لباس‌هایم قرار دهم و کسی در (بیرون آوردن) آن رغبت نکند تا برهنه نشوم، در پاسخش گفتند: تبّان [شلوار کوتاه]، هست بیاوریم؟ حضرت فرمود: نه، تُبّان لباس کسی است که طوق ذلّت بر گردن او نهاده شده است، بعد هم لباسی را گرفت کاملاً سوراخ سوراخ نمود در ادامه آن را درید و زیر لباس‌هایش قرار داد (پوشید). ولی هنگامی که به شهادت رسید آن لباس کهنهٔ پاره پاره را هم از تنش بیرون آوردند و او را برهنه نگاه داشتند.

منابع اهل تسنن: المعجم الكبير، طبرانی، ج۳، ص۱۱۷؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج١٤، ص۲۲۱؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص۲٦۱۷؛ كفاية الطالب، گنجی شافعی، ص٤۳٤؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۳ (رواه الطبراني و رجاله إلى قائله ثقات).

۲۸. همچنین: عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ﵇ قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ﵇ وَ عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ دَكْنَاءُ فَوَجَدُوا فِيهَا

ثَلَاثَةً وَ سِتِّينَ مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ وَ طَعْنَةٍ بِالرُّمْحِ أَوْ رَمْيَةٍ بِالسَّهْمِ.» امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام به شهادت رسید در حالیکه لباس بلندی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن حضرت علیه السلام بود. در آن لباس، جای شصت و سه زخم از ضربات شمشیر و نیزه و تیر یافت شد. کافی، شیخ کلینی، ج٦، ص٤٥٢؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج٤، ص٣٦٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٩٤.

همچنین: کان علیه جبّةٌ خزّ دکناء و عمامةٌ مورّدةٌ أرخی لها ذؤابتین، و التحف ببردة رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله، و تقلّد بسیفه. و طلب ثوبا لا یرغب فیه أحدٌ یضعه تحت ثیابه لئلّا یجرّد منه، فإنّه مقتولٌ مسلوبٌ. فأتوه بتبّان فلم یرغب فیه، لأنّه من لباس الذّلّة، و أخذ ثوباً خلقا و خرّقه، و جعله تحت ثیابه، و دعا بسراویل حبرة، ففزرها، و لبسها، لئلّا یسلبها.»؛ بر تن حضرت جامه‌ای از پشم و پوستین خز تیره (نیلگون) و عمامه‌ای [به رنگ زرد] زعفرانی پوشیده بود و تحت الحنک برای آن باز کرد و نیز تحفه به بُرد و لباس مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشید و شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله حمایل بر کمر بست. لباسی را که (بعد از شهادتش) احدی در آن رغبت نکند طلب کرد تا زیر لباس‌هایش بپوشد و آن را از تنش بیرون نیاورند و برهنه‌اش نکنند چون او به زودی به شهادت می‌رسید و لباس‌هایش جدا می‌کردند، برایش تبان (شلوار کوتاه) آوردند ولی حضرت پسند نکرد (خوشش نیامد) چون «تبّان» از لباس‌های ذلّت و خواری است (نه متناسب با افراد بزرگوار) پیراهنی را گرفت که بسیار کهنه و مندرس بود آن را کاملاً پاره پاره نمود و زیر لباس‌هایش قرار داد، بعد هم شلوارهای راه راهِ یمنی درخواست فرمود، آنها را هم برید (و درید) و پوشید تا آنها را هم از تنش جدا ننمایند. مقتل الحسین، مقرّم، ص٣٤٠- ٣٤١.

و همچنین: «أخبرنا خالد بن مخلد، قال: حدثني معتب مولی جعفر بن محمد، قال: سمعت جعفر بن محمد[علیه السلام] یقول: أصیب الحسین[علیه السلام] و علیه جبّة خز.» راوی گوید: از جعفر بن محمد[علیه السلام] شنیدم: هنگامی که آن مصیبت‌ها به حسین[علیه السلام] رسید حضرت جُبه‌ای از خز به تن داشتند.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین(من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٤٢؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج٥، ص١٠٥.

و همچنین: «لقد ذکر أبو القاسم بن عباد في کتاب [الأنوار] کلمات شریفة عن الحسین، فقال ما هذا لفظه: و لم نر أربط جأشا و لا أقوی قلباً من الحسین علیه السلام قتل حوله ولده و أهل بیته، و کان یشدّ علیهم فینکشفون عنه انکشاف المعزی و وجد في جبّة خز کانت علیه في مقدمه قریباً من مائة و ثمانین ضربة خرقاً من طعنة رمح و رمیة سهم و ضربة بسیف و حجر.»؛ ابو القاسم بن عباد در کتاب (الانوار) خود کلمات بزرگی را از امام حسین علیه السلام آورده است، متن (الفاظ) کلامش چنین است: ما کسی را محکم دل تر و قوی قلب‌تر از حسین علیه السلام ندیدیم که جلوی چشمش فرزندانش و اهل بیتش به شهادت رسیدند (و پر پر شدند) وی بر آنان شدید و محکم بود تا از او ماتم زدگی (سوگوار) کشف کنند، و در جامهٔ خزی که بر تن حضرت بود نزدیک ۱۸۰ ضربهٔ دریدگی از آثار نیزه و پرتاب تیز و شمشیر و سنگ بود. سعد السعود، سید ابن طاووس، ص١٣٦.

و همچنین: «قتل الحسین[ﷺ] یوم عاشوراء سنة إحدی و ستّین بالطفّ بکربلاء و علیه جبّة خز دکناء...» حسین[ﷺ] در روز عاشورا سال شصت و یکم هجری در سرزمین طف [کربلا] کشته شد و حال آنکه لباسی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن داشت.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۵۲؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۳؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج۸، ص۱۱۱.

همچنین: «لمّا قتل علیّ بن الحسین[ﷺ] في طفّ کربلا أقبل علیه الحسین[ﷺ] و علیه جبّة خزّ دکناء، و عمامة مورّدة، و قد أرخی لها غرّتین، فقال مخاطبا له: أمّا أنت یا بنیّ فَقَد استرحتَ من کرب الدّنیا، و غمّها، و ما أسرعَ اللّحوقُ بك ...»؛ زمانی که حضرت علی اکبر ﷺ در دشت نینوا به شهادت رسید امام حسین ﷺ به طرف نعش پسرش علی اکبر ﷺ آمد در حالیکه جامهٔ خز تیره بر تن و عمامه‌ای [به رنگ زرد] زعفرانی بر سر داشت و دو تحت الحنک برای آن باز کرده بود، حضرت خطاب به پسرش (علیّ اکبر ﷺ) فرمود: اما تو ای پسرم به تحقیق از کرب و غم دنیا آسوده خاطر شدی و چه زود باشد که من به تو ملحق شوم. منتخب، طریحی، ج۲، ص٤٤۳- ٤٤٤ و ٤٥۰؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۰- ۳۷۱ (با اختلاف کم)؛ مقتل الحسین ﷺ، مقرّم، ص۳٤۰.

و همچنین: «قَالَ الصَّادِقُ ﷺ: وُجِدَ بِالْحُسَیْنِ ﷺ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً- وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً وَ أَخَذَ سَرَاوِیلَهُ بَحْرُ بْنُ کَعْبٍ التَّیْمِیُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَی فَرُوِیَ أَنَّهُ صَارَ زَمِناً مُقْعَداً مِنْ رِجْلَیْهِ وَ أَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدِ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِیُّ، وَ قِیلَ: جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ الْأَوْدِیُّ لَعَنَهُمَا اللَّهُ، فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتُوهاً وَ أَخَذَ نَعْلَیْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ أَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سُلَیْمٍ الْکَلْبِیُّ وَ قَطَعَ إِصْبَعَهُ ﷺ مَعَ الْخَاتَمِ وَ هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ وَ تَرَکَهُ یَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّی هَلَكَ وَ أَخَذَ قَطِیفَةً لَهُ ﷺ کَانَتْ مِنْ خَزٍّ قَیْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَ أَخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عَمْرَةَ قَاتِلِهِ وَ أَخَذَ سَیْفَهُ جُمَیْعُ بْنُ الخلق الْأَوْدِیُّ وَ قِیلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِیمٍ یُقَالُ لَهُ أَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ، وَ فِي رِوَایَةِ: ابْنِ أَبِي سَعْدٍ أَنَّهُ أَخَذَ سَیْفَهُ الفلافس النَّهْشَلِیُّ، وَ زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَکَرِیَّا أَنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَی بِنْتِ حَبِیبِ بْنِ بُدَیْلٍ وَ هَذَا السَّیْفُ الْمَنْهُوبُ الْمَشْهُورُ لَیْسَ بِذِي الْفَقَارِ فَإِنَّ ذَلِكَ کَانَ مَذْخُوراً وَ مَصُوناً مَعَ أَمْثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَ الْإِمَامَةِ وَ قَدْ نَقَلَ الرُّوَاةُ تَصْدِیقَ مَا قُلْنَاهُ وَ صُورَةَ مَا حَکَیْنَاهُ. امام صادق ﷺ فرمود: بر پیکر شریف حسین ﷺ، سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر بود و بحر بن کعب تیمی ملعون، شلوار حضرت را برد و روایت شده که زمین‌گیر شد و هر دو پایش از حرکت باز ماند. اخنس بن مرثد بن علقمهٔ حضرمی عمامهٔ حضرت را ربود، و گفته شده: که عمامه را جابر بن یزید اودی ربود (لعنت خدا بر هر دوی آنها) و چون بر سر گذاشت، دیوانه شد (معتوه: کسیکه گاهی به نحو دیوانگان حرف می‌زند و گاهی به شکل عاقلان). نعلین حضرت را اسود بن خالد لعین برد و انگشترش را بجدل بن سلیم کلبی برد همان ملعونی که انگشت حضرت را با انگشتر برید.مختار همین بجدل را دستگیر کرد و دست و پایش را بریده رهایش کرد و همچنان در خون خویش می‌غلتید تا جان سپرد. حضرت قطیفه‌ای

داشت که از خز بود و قیس بن اشعث آن را برد، و زره بتراء (زره رسول خدا ﷺ) را عمر بن سعد برد، و چون عمر کشته شد مختار آن را به ابی عمره که قاتل عمر بن سعد بود بخشید. شمشیر حضرت را جُمیع بن خلق اودی برد [و گفته شده است که مردی از بنی تمیم به نام اسود بن حنظله برد.] در روایت ابن ابی سعد آمده است که شمشیر حضرت را فلافس نهشلی برد، و محمد بن زکریا اضافه کرده است که شمشیر مزبور به دست دختر حبیب بن بُدیل افتاد و این شمشیری که به غارت رفت شمشیر ذو الفقار نیست؛ زیرا شمشیر ذوالفقار و چند چیز دیگر از سپرده‌های نبوت و امامت است که محفوظ است و نگهداری می‌شود، و تمام این مطالبی که گفتیم و صورتش را حکایت کردیم مورد تصدیق راویانِ حدیث است. لهوف، سید بن طاووس، ص۷۶؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۷۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۵۷؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص۳۰۱؛ الدمعة السّاکبة، بهبهانی، ج٤، ص۳٦۲؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤۳٤؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۵۲.

همچنین: «عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وعَلَيَّ جُبَّةُ خَزٍّ وطَيْلَسَانُ خَزٍّ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، عَلَيَّ جُبَّةُ خَزٍّ وطَيْلَسَانُ خَزٍّ، فَمَا تَقُولُ فِيه؟ فَقَالَ ﷺ: ومَا بَأْسٌ بِالْخَزِّ؟ قُلْتُ: و سَدَاه إِبْرِيسَمٌ، قَالَ: و مَا بَأْسٌ بِإِبْرِيسَمٍ فَقَدْ أُصِيبَ الْحُسَيْنُ ﷺ و عَلَيْه جُبَّةُ خَزٍّ...»؛ یوسف بن ابراهیم گوید: بر امام صادق ﷺ وارد شدم در حالیکه لباس و ردای خز بر تن داشتم؛ حضرت به من نگاه کرد، عرضه داشتم: فدایت شوم، من لباس و ردای خزین پوشیدم، نظرت در این باره چیست؟ حضرت فرمود: خز چه اشکالی دارد؟ گفتم: تار (نخ‌های افقی) آنها از ابریشم است، حضرت فرمود: ابریشم مشکلی ندارد؛ به تحقیق حسین ﷺ به شهادت رسید در حالیکه لباسی خزین بر تن داشت. تفسیرعیاشی، عیاشی، ج۲، ص۱۵؛ کافی، کلینی، ج٦، ص٤٤۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷٦، ص۳۰٤

۲۹. عَنْ رَسُول الله ﷺ: «تُحْشَرُ فَاطِمَةُ ﷺ وَ تُخْلَعُ عَلَيْهَا الْحُلَلُ وَ هِيَ آخِذَةٌ بِقَمِيصِ الْحُسَيْنِ ﷺ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ وَ قَدْ تَعَلَّقَتْ بِقَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ: رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِيَ الْحُسَيْنِ ﷺ»؛ پیامبر ﷺ فرمودند: دخترم فاطمه ﷺ محشور می‌شود در حالی که خلعت‌های بهشتی بر حضرتش پوشانده شده در حالیکه پیراهن آغشته به خون حسین ﷺ همراه دارد، و به قائمهٔ عرش چنگ زده، عرض می‌کند: بار الها، بین من و قاتل فرزندم حسین ﷺ حکم بفرما. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۰۸؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۱، ص٦۰.

همچنین: امام رضا ﷺ از اجدادشان از پیامبر ﷺ روایت می‌کنند که حضرت ﷺ فرمودند: «تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالدَّمِ [بِدَمٍ] فَتَعَلَّقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ: يَا عَدْلُ [يَا جَبَّار] [أحكم الحاكمين] أُحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي»؛ دخترم فاطمه ﷺ فردای قیامت در حالی که چند جامهٔ به خون آغشته، همراه دارد وارد صحرای محشر می‌شود و سپس به قائمه‌ای از قوائم عرش

الهی چنگ می‌زند و عرض می‌کند: ای مظهر عدل ای پروردگار جبّار ای حکم‌فرما ترین حاکمان بین من و کشندگان فرزندم حسین علیه السلام حکم فرما. عیون اخبار رضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۲۹ و ص۱۲؛ الحدائق الوردیة، محلی، ج۱، ص۲۰۳؛ کشف الغمه، اربلی، ج۳، ص۶۲؛ المنتخب، طریحی، ص۱۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۲۰ و ج۳۷، ص۷۰.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۲۹۵؛ مناقب آل محمد، عبد الواحد موصلی، ص۲۱۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۹۰؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۸۹؛ فرائد السمطین، جوینی، ج۲، ص۲۲۵؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۴۷ و ج۲، ص۳۲۳.

همچنین: قال سلیمان بن یسار هلالی: وجد حجرٌ مکتوبٌ علیه:

لَابُدَّ أَن تَرِدَ القِیَامَةَ فَاطِمُ وَ قَمِیصُها بِدَمِ الحُسَینِ مَلَطَّخُ

وَیلٌ لِمَن شُفَعَاؤُهُ خُصَمَاؤُهُ وَ الصُورُ فِي نَشرِ الخَلَائِقِ یُنفَخُ

تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ج۲، ص۲۳۵؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۸۸؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۱۹؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۴۶.

و همچنین: «صاحب حاویه گوید که فاطمه علیها السّلام روز قیامت به عرصهٔ قیامت درآید جامهٔ سبز بر دستی و جامهٔ سرخ بر دستی فریاد برآورد که:ربّ أحکم بیني و بین قاتل ولدي. یعنی حکم کن میان من و کشندگان دو فرزند من که ایشان را به چه حجّت کشتند یکی را به زهر و دیگری را به شمشیر.

بدین عبارت: إنّ فاطمة علیها السلام تجيء یوم القیمة بیدها قمیصٌ أخضر، و بأخری قمیصٌ أحمر، فتقول: یا ربّ انتصف من قتلة وَلَدَي، لِمَ سمّ أحدهما و ذبح الآخر؟ فیحکم اللّه لها أولًا یعني الحسن علیه السلام من معاویة و ثانیاً من یزید لعنه اللّه». کامل بهائی، عماد الدین طبری، ص۵۱۸.

و همچنین: ذکر صاحب اللطائف: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَجِيءُ فَاطِمَةُ [علیها السلام] وَ بِيَدِهَا الْيُمْنَى الْحَسَنُ [علیه السلام] وَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى الْحُسَيْنُ[علیه السلام] وَ عَلَى كَتِفِهَا الْأَيْمَنِ قَمِيصُ الْحَسَنِ[علیه السلام] مُلَطَّخٌ بِالسَّمِّ وَ عَلَى الْأَيْسَرِ قَمِيصُ الْحُسَيْنِ[علیه السلام] مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَتُنَادِي وَ تَقُولُ: رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِي وُلْدِي فَيَأْمُرُ اللَّه الزَّبَانِيَة فَيَقُول لَهُم: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾، ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، ج۲۶، ص۳۰۴، (به نقل از تبر المذاب).

و همچنین: «إنّ ما تحتجّ به فاطمة الزهراء علیها السّلام یوم الحساب یدا أبي الفضل علیه السّلام، و ثنیة أبیها المصطفی صلّی اللّه علیه و آله، و ثوب الحسین علیه السّلام المخرق بالنبال و السیوف.» علی اکبر علیه السّلام، مقرم، ص۸۸ به نقل از جواهر الایقان و أسرار الشهادة.

و همچنین: قَالَ ابْنُ نَمَا: «وَ رَأَتْ سُكَيْنَةُ علیها السلام فِي مَنَامِهَا وَ هِيَ بِدِمَشْقَ كَأَنَّ خَمْسَةَ نُجُبٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ عَلَى كُلِّ نَجِيبٍ شَيْخٌ وَ الْمَلَائِكَةُ مُحْدِقَةٌ بِهِمْ وَ مَعَهُمْ وَصِيفٌ يَمْشِي فَمَضَى النُّجُبُ وَ أَقْبَلَ الْوَصِيفُ إِلَيَّ وَ قَرُبَ مِنِّي وَ قَالَ: يَا سُكَيْنَةُ علیها السلام إِنَّ جَدَّكِ يُسَلِّمُ عَلَيْكِ، فَقُلْتُ: وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّلَامُ يَا رَسُولُ

مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: وَصِيفٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَّةِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْمَشِيخَةُ الَّذِينَ جَاؤُوا عَلَى النُّجُبِ؟ قَالَ: الْأَوَّلُ آدَمُ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ الثَّانِي إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ وَ الثَّالِثُ مُوسَى ﷺ كَلِيمُ اللَّهِ وَ الرَّابِعُ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا الْقَابِضُ عَلَى لِحْيَتِهِ يَسْقُطُ مَرَّةً وَ يَقُومُ أُخْرَى؟ فَقَالَ: جَدُّكِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: وَ أَيْنَ هُمْ قَاصِدُونَ؟ قَالَ: إِلَى أَبِيكِ الْحُسَيْنِ ﷺ، فَأَقْبَلْتُ أَسْعَى فِي طَلَبِهِ لِأُعَرِّفَهُ مَا صَنَعَ بِنَا الظَّالِمُونَ بَعْدَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَمْسَةُ هَوَادِجَ مِنْ نُورٍ فِي كُلِّ هَوْدَجٍ إِمْرَأَةٌ فَقُلْتُ: مَنْ هَذِهِ النِّسْوَةُ الْمُقْبِلَاتُ؟ قَالَ: الْأُولَى حَوَّاءُ ﷺ أُمُّ الْبَشَرِ الثَّانِيَةُ آسِيَةُ ﷺ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ الثَّالِثَةُ مَرْيَمُ ﷺ ابْنَةُ عِمْرَانَ وَ الرَّابِعَةُ خَدِيجَةُ ﷺ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، فَقُلْتُ: مَنِ الْخَامِسَةُ الْوَاضِعَةُ يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَسْقُطُ مَرَّةً وَ تَقُومُ أُخْرَى؟ فَقَالَ: جَدَّتُكِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ أُمُّ أَبِيكِ، فَقُلْتُ: وَ اللَّهِ لَأُخْبِرَنَّهَا مَا صُنِعَ بِنَا فَلَحِقْتُهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَ أَقُولُ: يَا أُمَّتَاهْ جَحَدُوا وَ اللَّهِ حَقَّنَا يَا أُمَّتَاهْ بَدَّدُوا وَ اللَّهِ شَمْلَنَا يَا أُمَّتَاهْ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهِ حَرِيمَنَا يَا أُمَّتَاهْ قَتَلُوا وَ اللَّهِ الْحُسَيْنَ ﷺ أَبَانَا، فَقَالَتْ: كُفِّي صَوْتَكِ يَا سُكَيْنَةُ، فَقَدْ أَحْرَقْتِ كَبِدِي وَ قَطَعْتِ نِيَاطَ قَلْبِي، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكِ الْحُسَيْنِ ﷺ مَعِي لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ، ثُمَّ انْتَبَهْتُ وَ أَرَدْتُ كِتْمَانَ ذَلِكَ الْمَنَامِ وَ حَدَّثْتُ بِهِ أَهْلِي فَشَاعَ بَيْنَ النَّاسِ» ابن نما می‌گوید: حضرت سکینه ﷺ در دمشق در عالم خواب دید که گویا پنج شتر از نور آمدند و بر هر یک از آنها شخص بزرگواری سوار بود و ملائکه در اطراف آنان گرد آمده بودند و به همراه آنان یک خدمتگزار بود. وقتی آن شتران رفتند آن خدمتگزار نزدیک من آمد و گفت: ای سکینه ﷺ جدّت به تو سلام می‌رساند. من گفتم: سلام بر رسول خدا ﷺ باد. تو کیستی؟ گفت: من یکی از خدمتگزاران بهشت هستم. گفتم: این بزرگ مردانی که بر این شتران سوارند چه کسانی هستند؟ گفت: شخص اول آدم صفی اللّه ﷺ. دوم: ابراهیم خلیل اللّه ﷺ. سوم: موسی کلیم اللّه ﷺ. چهارم: عیسی روح اللّه ﷺ. گفتم آن کسی که دست بر محاسن خویش دارد گاهی بر زمین می‌افتد و برمی‌خیزد کیست؟ گفت: جد تو رسول اللّه ﷺ است، گفتم: آنها قصد کجا را دارند؟ گفت: نزد پدرت حسین ﷺ می‌روند، من به سرعت به دنبال جدّم پیغمبر خدا ﷺ رفتم تا او را از آن ستمی که ظالمین بعد از آن حضرت به ما کردند آگاه نمایم. در همین حال بودم که دیدم پنج هودج از نور آمدند. در میان هر هودجی، یک زن بود. من گفتم: این زنانی که می‌آیند چه کسانی هستند؟ گفت: اولی آنان حوا ﷺ مادر بشر است. دومی آسیه دختر مزاحم ﷺ. سومی مریم دختر عمران ﷺ. چهارمی خدیجه دختر خویلد ﷺ است. من گفتم: پنجمین زن کیست که دست خود را بر سر خویش نهاده است، گاهی بر زمین می‌افتد و بر می‌خیزد؟ گفت: جدّهٔ تو فاطمه ﷺ دختر حضرت محمّد ﷺ، مادر پدرت هست. من گفتم: به خدا قسم من جدّه‌ام را از این ظلم و ستم هائی که شده آگاه می‌نمایم. من خود را به حضرت زهرا ﷺ رساندم و پس از اینکه در مقابلش قرار گرفتم شروع به گریه نمودم و گفتم: ای مادر! به خدا قسم، حقّ ما را انکار کردند، به خدا قسم جمعیت ما را پراکنده نمودند، به خدا قسم هتک حرمت ما را مباح دانستند. به خدا قسم حسین ﷺ پدر ما را شهید کردند. جدّه‌ام زهرا ﷺ فرمود: ای سکینه ﷺ! از گفتن این مصائب دست بکش که هرآینه جگرم را آتش زدی و رگ قلبم را قطع کردی، این پیراهن پدرت حسین ﷺ است

که از من جدا نمی‌شود تا خدا را با آن ملاقات نمایم. سپس بیدار شدم و تصمیم گرفتم این خواب را پنهان کنم، اما وقتی آن را برای قوم و خویشاوندان خود نقل کردم در بین مردم پخش شد. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۸٤؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص۱۰۹(به صورت خلاصه)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱٤۱.

۳۰. همچنین: «ثُمَّ نَادَى عليه السلام: يَا أُمَّ كُلْثُومٍ وَ يَا زَيْنَبُ وَ يَا سُكَيْنَةُ وَ يَا رُقَيَّةُ وَ يَا عَاتِكَةُ وَ يَا صَفِيَّةُ عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ فَهَذَا آخِرُ الِاجْتِمَاعِ وَ قَدْ قَرُبَ مِنْكُمُ الِافتِجَاعِ، فَصَاحَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ: يَا أَخِي، كَأَنَّكَ اسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟ فَقَالَ لَهَا الحُسَينُ عليه السلام: يَا أُخَيَّاهْ فَكَيْفَ لَا يَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَ لَا مُعِينَ؟ فَقَالَتْ: يَا أَخِي، رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا! فَقَالَ عليه السلام لَهَا: يَا أُخَيَّاهْ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ، فَرَفَعَتْ سُكَيْنَةُ صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ فَضَمَّهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى صَدْرِهِ الشَّرِيفِ وَ قَبَّلَهَا وَ مَسَحَ دُمُوعَهَا بِكُمِّهِ.»؛ سپس امام حسین عليه السلام ندا فرمود: ای امّ کلثوم و ای زینب و ای سکینه و ای رقیه و ای عاتکه و ای صفیه؛ سلام من بر شما باد (کنایه از وداع آخر)، پس این آخرین اجتماع ما با یکدیگر است و بعد از این دیگر اجتماعی نخواهد بود بلکه فاجعه نزدیک است. امّ کلثوم فریاد برآورد: برادرم، گویا خودت را تسلیم مرگ نموده‌ای؟ حضرت خطاب به او فرمود: خواهرم، چگونه تسلیم نشود کسی که نه یاوری دارد و نه مددکاری؟ امّ کلثوم فرمود: برادرم، ما را به حرم جدّمان برگردان، حضرت در جوابش فرمود: خواهرم، هیهات هیهات اگر مرغ قطا را رها گذاشته بودند هرآینه راحت در آشیانهٔ خودش می‌آرامید! (کنایه از اینکه مرا در مدینهٔ جدّم رها نکردند، اکنون هم رها نمی‌کنند) پس سکینه عليها السلام صدایش را به ناله و گریه بالا برد، حضرت او را به سینهٔ مبارک چسبانید او را بوسید و با آستینش اشک‌هایش را پاک نمود. مقتل أبی مخنف (المشهور)، ص۸٤؛دمعة السّاكبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص۳۵۱؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۲.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودّة، قندوزی، ج۳، ص۷۹.

۳۱. «في النّاسخ: ... فأراد الحسين عليه السلام أن يخرج من الخيمة، فتعلّقت به و قالت: مهلًا يا أخي حتّى أتزوّد منك و من نظري إليك، و أودّعك وداعَ مفارقٍ لا تلاقي بعده. فجعلت تقبّل يديه و رجليه، و أحطن به سائر النّسوة، و جعل يقبّلن يده و رجله، فسكّتهنّ الحسين عليه السلام و ردّهنّ إلى الفسطاط، ثمّ دعا بأخته زينب و صبّرها، و أمرّ يده على صدرها، و سكّنها من الجزع، و ذكر لها ما أعدّ اللّه من الثّواب للصّابرين ما وعد اللّه من الكرامات للمقرّبين، فرضيت، و أظهرت الفرح و السّرور في وجهه، و قالت: يا ابن أمّي! طب نفساً، و قرّ عيناً فإنّك تجدني كما تحبّ و ترضى.»؛ در ناسخ آمده است: ... حسین عليه السلام خواست از خیمه خارج شود که زینب عليها السلام به حضرتش آویزان شد و فرمود: برادرم آهسته تا از تو توشه‌ای بگیرم و قشنگ نگاهت کنم، با تو وداع کسی می‌کنم که برای همیشه از او جدا می‌شوم و دیگر با او ملاقات نمی‌کنم (او را دیگر نمی‌بینم)، پس حضرت زینب عليها السلام شروع به بوسه زدن دستان

و پاهای حضرت نمود، بقیهٔ زنها هم گرد حضرت حلقه زده بودند و دست و پای حضرتش را می‌بوسیدند، حضرت تمام آنان را ساکت نموده به خیمه بازگردانید (امر به بازگشت نمود و آنان را مشایعت نمود) بعد هم برای خواهرش زینب﵄ دعا فرموده امر به صبر نمود و دست (ولایی) خود را بر سینهٔ خواهرش نهاده او را از بی‌تابی کردن آرام نمود، و ثواب‌هایی که خداوند برای صابرین و کراماتی که برای مقرّبین آماده ساخته است را متذکر شد، زینب﵄ راضی شد و آثار فرح و شادی در چهره‌اش ظاهر گردید و فرمود: پسر مادرم (برادرم)، آسوده خاطر باش و چشمانت نورانی چون تو خواهی دید که من همانگونه هستم که دوست داری و می‌پسندی (رضایت داری). معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵- ۲٦؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۳۸۸، وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۲۰- ۳۲۱.

همچنین: فی المفتاح البکاء عن مقتل: أنّ الحسین﵇ لمّا توجّه نحو المیدان بقلب حزان سمع نداءً نحیفیاً و صوتاً ضعیفاً فنظر إلی ورائه فرأی أخته زینب﵄. پس آنجناب نگاه کرده دیدند که خواهرش زینب با هزار رنج و تعب سر و پا برهنه می‌آید و آه و ناله را به آسمان بلند می‌نماید ... و می‌گفت: واغوثاه و وا أخاه توقّف یابن أمّي و یا ملاذي

فَمَهلًا یَا أخِي قَبلَ المَمَات هُنَیهَةً لِتَبــرَدَ منِّــي لَوعَــةَ وَ غَلِیــل

آنجناب از نالهٔ دختر بو تراب بی تاب شده بی اختیار برگردید و فرمود: ای یادگار مادرم زهرا و ای پرستار این یتیمان بی‌نوا چرا از خیمه بیرون آمدی؟ به جای من تو پرستار این یتیمان باش. بحر المصائب و کنز الغرائب، ملامحمد جعفر تبریزی، ج۳، ص۸۰.

همچنین: در پاره‌ای اخبار وارد است که چون مالک بن یسر بر آن حضرت ضربتی فرود آورد و برنس مبارکش را از خون مملو ساخت، امام علیه السّلام برنس را از سر بیفکند و به خیمه درآمد و پارچه بخواست و جراحتش را بربست. به روایتی در این حال ندا برآورد و فرمود: «یا زینب و یا أمّ کلثوم و یا سکینة یا رقیّة یا فاطمة﵄، علیکنّ منّي السّلام». زینب سلام اللّه علیها به آن حضرت روی آورد و فرمود: «یا أخي! أیقنت بالقتل؟» عرض کرد: «ای برادر! یقین به قتل فرمودی؟» فرمود: «چگونه یقین نکنم با این که مرا معین و نصیری نیست؟!» عرض کرد: «ای برادر! ما را به حرم جدّ خود بازگردان!» فرمود: «هیهات لو ترکت ما ألقیت نفسي في المهلکة، و کأنّي بکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم أمام الرّکاب و یسومونکم سوء العذاب». «اگر مرا به خود می‌گذاشتند، خویش را به مهلکه نمی‌افکندم، و گویا می‌نگرم که شما را به زودی مانند بندگان در جلو رکاب می‌رانند، و به سختی عذاب دچار می‌کنند.» چون زینب﵄ این سخن بشنید، بگریست و اشک دیدگانش روان شد و ندا برآورد: «وا وحدتاه! وا قلّة ناصراه، وا سوء منقلباه! وا شوم صباحاه!»؛ پس جامهٔ خود پاره کرد و موی پریشان ساخت و بر چهره لطمه زد. امام علیه السّلام فرمود: «ای دختر مرتضی! سکون و آرام بجوی. همانا گریه بسیار خواهد بود و زمانی دراز خواهد داشت.» آن‌گاه امام خواست از خیمه بیرون شود زینب﵄ به آن

حضرت چسبید و عرض کرد: «ای برادر! چندی درنگ فرمای از دیدارت توشه بردارم و با تو آن وداع گویم که دیگرش ملاقاتی نخواهد بود:

فَمَهلًا يَا أخِي قَبلَ المَمَات هُنَيهَةً لِتَبرَدَ منِّي لَوعَة وَ غَلِيل

«ای برادر! پیش از وصول مرگ، اندک زمانی تأمّل فرمای تا از زیارت جمال مبارکت آن آتش اندوه که دل را به سوزش و ستوه آورده است، سردی پذیرد.» آن‌گاه هر دو دست و هر دو پای مبارکش را همی بوسید و دیگر زنان نیز در گرد آن حضرت انجمن شدند و همان معاملت به‌پا بردند. آن‌گاه آن حضرت جامهٔ کهنه بخواست تا در زیر لباسش بپوشد؛ إلی آخر الخبر. ناسخ التواریخ حضرت زینب علیها السلام، عباس قلی خان، ج۱، ص۲۲۵.

همچنین: حضرت علیه السلام، ذوالجناح را طلبید و سوار شد که صدای گریهٔ اهل حرم بلند شد و نالهٔ طفلان به فلک رسید. چون چند قدم راه رفت، دید باز صدای گریه می‌آید، نگاه کرد، دید خواهرش زینب علیها السلام با پای برهنه می‌آید و می‌گوید: ای برادر صبر کن حاجتی با تو دارم:

مهلًا يا أخي توقّف حتّى اتزوّد من نظري إليك فهذا وداعٌ لاتلاق بعده

... ای برادر تعجیل مکن. زمانی توقّف کن تا از دیدن رویت توشه بردارم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر زینب است و دیگر به خدمت نمی‌رسم... حضرت ایستاد. حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: ای برادر! مادرم هنگام وفات وصیّت کرده که هرگاه عازم سفر آخرت می‌باشی، عوض او زیر گلوی تو را ببوسم. حضرت پیاده شد و حضرت زینب علیها السلام دست‌ها به گردن امام علیه السلام در آورد و گلوی او را بوسید؛ و هر دو این قدر گریستند که نزدیک بود بی‌هوش شوند. بکاء الحسین، (بازنویسی امواج البکاء فاضل بسطامی)، ص۳۰۳-۳۰٤.

۳۲. «حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ شَجَرَةَ عَنْ سَلَّامٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّنْعَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا دَخَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام جَذَبَهُ إِلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَمْسِكْهُ، ثُمَّ يَقَعُ عَلَيْهِ فَيُقَبِّلُهُ وَ يَبْكِي يَقُولُ: يَا أَبَتِ، لِمَ تَبْكِي؟ فَيَقُولُ: يَا بُنَيَّ أُقَبِّلُ مَوْضِعَ السُّيُوفِ مِنْكَ، قَالَ: يَا أَبَتِ، وَ أُقْتَلُ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: إِي وَ اللَّهِ وَ أَبُوكَ وَ أَخُوكَ وَ أَنْتَ، قَالَ: يَا أَبَتِ، فَمَصَارِعُنَا شَتَّى؟ قَالَ: نَعَمْ يَا بُنَيَّ، قَالَ: فَمَنْ يَزُورُنَا مِنْ أُمَّتِكَ؟ قَالَ: لَا يَزُورُنِي وَ يَزُورُ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ وَ أَنْتَ إِلَّا الصِّدِّيقُونَ مِنْ أُمَّتِي.»؛ عبد اللّه بن محمّد صنعانی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هرگاه حضرت حسین بن علی علیهما السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داخل می‌شد حضرت او را به خود می‌چسباندند، بعد هم به امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمودند: او را نگاه دار، و پس از آن او را بوسیده و می‌گریستند. حسین علیه السلام عرض می‌کرد: ای پدر، چرا گریه می‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: پسرم، جای شمشیرهایی که بر تو فرود می‌آید را می‌بوسم. حسین علیه السلام عرضه داشت: ای پدر، من کشته خواهم شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: بله به خدا قسم، هم پدرت هم

برادرت هم تو (همگی کشته خواهید شد) عرض نمود: پدر، مقتل‌هایمان (قبورمان) پراکنده و متفرّق است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلی پسرم، عرض کرد: از امّت شما چه کسانی به زیارت ما می‌آیند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد نمود مگر صدّیقان از امّت من. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص١٤٦ - ١٤٧؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص٢٦١؛ عوالم إمام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص١٣٨؛ منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج٢،ص٦٨٩-٦٩٠: (از حضرت امام محمّد باقر ؑ روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السّلام در کودکی به نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌آمد، آن حضرت، امیر المؤمنین علیه السّلام را می‌فرمود که: یا علی! او را برای من نگاه دار، پس او را می‌گرفت و زیر گلوی او را می‌بوسید و می‌گریست...)

همچنین: عَنِ الطَّبَرِيِّ عَنْ طَاوُسٍ الْيَمَانِيِّ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ؑ كَانَ إِذَا جَلَسَ فِي الْمَكَانِ الْمُظْلِمِ يَهْتَدِي إِلَيْهِ النَّاسُ بِبَيَاضِ جَبِينِهِ وَ نَحْرِهِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ [كَانَ] كَثِيراً مَا يُقَبِّلُ جَبِينَهُ وَ نَحْرَهُ [ما يقبل الحسين بنحره و جبهته]»؛ طبری از طاوس یمانی نقل کرده که: حسین بن علی ؑ هرگاه در مکان تاریکی می‌نشست مردم با سفیدی پیشانی‌اش و گلویش [او را می‌شناختند و] به سوی او هدایت می‌شدند، و رسول خدا ﷺ بارها پیشانی و زیر گلوی حضرت را می‌بوسید. المنتخب، طریحی، ص١٩٨- ١٩٩؛ مدینة المعاجز، بحرانی، ج٤، ص٤٦؛ بحار الأنوار، ج٤٤، ص١٨٨: (أَقُولُ رُوِيَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ عَنِ الطَّبَرِيِّ عَنْ طَاوُسٍ الْيَمَانِيِّ).

همچنین: حَدِيثُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ مَعَ يَزِيدَ فِي تَعْنِيفِهِ عَلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ ؑ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ، قَدْ قَتَلْتَ رَجُلًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَبِّلُ بَيْنَ سَحْرِهِ وَ نَحْرِهِ وَ يَقُولُ: إِنِّي لَأَشَمُّ رَائِحَةَ جَنَّةِ عَدْنٍ"»؛ حدیث عبد الله بن عمر با یزید که او را به خاطر کشتن امام حسین ؑ سخت سرزنش نمود و با او به درشتی حرف زد و گفت: ای دشمن خدا، به تحقیق تو مردی را کشتی که رسول خدا ﷺ زیر گلویش را می‌بوسید و می‌فرمود: همانا من بوی بهشت عدن را استشمام می‌کنم. مجمع البحرین، ج٣، ص: ٣٢٦.

همچنین: حَكَى صَاحِبُ ذَخَائِرِ الأَفهَامِ عَن عَبدِ اللَّهِ بنِ دَاوُودَ، عَنِ الثِّقَاتِ، عَنِ ابنِ عَبَّاس، قَالَ: صَلَّينَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَومٍ صَلَاةَ الصُّبحِ فِي مَسجِدِهِ الآنَ، فَلَمَّا فَرَغنَا مِنَ التَّعقِيبِ، التَفَتَ إِلَينَا بِوَجهِهِ الكَرِيمِ كَأَنَّهُ البَدرُ فِي لَيلَةِ تَمَامِهِ، وَ استَنَدَ عَلَى مِحرَابِهِ وَ جَعَلَ يَعِظُنَا بِالحَدِيثِ الغَرِيبِ وَ يُشَوِّقُنَا إِلَى الجَنَّةِ وَ يُحَذِّرُنَا مِنَ النِّيرَانِ وَ نَحنُ بِهِ مَسرُورُونَ مَغبُوطُونَ، وَ إِذَا بِهِ قَد رَفَعَ رَأسَهُ وَ تَهَلَّلَ وَجهُهُ، فَنَظَرنَا وَ إِذَا بِالحَسَنَينِ ؑ مُقبِلَينِ عَلَيهِ وَ كَفٌّ يَمِينِ الحَسَنِ ؑ بِيَسَارِ الحُسَينِ ؑ وَ هُمَا يَقُولَانِ: مَن مِثلُنَا؟ وَ قَد جَعَلَ اللَّهُ جَدَّنَا أَشرَفَ أَهلِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرضِ، وَ أَبُونَا بَعدَهُ خَيرُ أَهلِ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ، وَ أُمُّنَا سَيِّدَةٌ عَلَى جَمِيعِ نِسَاءِ العَالَمِينَ، وَ جَدَّتُنَا أُمُّ المُؤمِنِينَ، وَ نَحنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهلِ الجَنَّةِ، وَ زَادَ سُرُورُنَا وَ استَبشَرنَا بَعدَ ذَلِكَ وَ كُلٌّ مِنَّا يُهَنِّئُ صَاحِبَهُ عَلَى الوَلَايَةِ لَهُم وَ البَرَاءَةِ مِن أَعدَائِهِم، فَنَظَرنَا نَحوَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِذَا بِدُمُوعِهِ تَجرِي عَلَى خَدَّيهِ، فَقُلنَا: سُبحَانَ اللَّه، هذا وقتُ فَرَحٍ و سُرُورٍ فكَيفَ هذا البكاءُ من

رسُولِ اللّه ﷺ؟ فَأَرَدنَا أَن نَسأَلَهُ و إذا به قَدِ ابتَدَأَنا، يَقُولُ: يُعزِّينِي اللّهَ عَلَى مَا تَلقَينِ مِن بَعدي يا وَلَدَيَّ مِنَ الإهانةِ و الأَذَى، و زَادَ بُكاؤُهُ و إذَا بِهِ قَد دَعَاهُما و حَطَّهُمَا في حجره و أَجلَسَ الحَسَنَ عليه السلام عَلَى فَخِذِهِ الأَيمَن و الحُسَينَ عليه السلام على فَخِذِهِ الأَيسَرِ فَقَالَ: بِأَبِي أَبوكُما و بِأُمِّي أُمُّكما و قبّل الحسنَ عليه السلام في فَمِهِ الشّريفَ و أَطَالَ الشَمَّ بعدَها، و قَبَّلَ الحسينَ عليه السلام في نَحرِهِ بعد أن شَمَّهُ طويلاً، فَتَسَاقَطَت دُموعُهُ و بَكَى و بَكَينَا لبُكائِهِ و لا عِلمَ لنا بذلك، فما كان إلّا ساعةً و إذا بالحسين عليه السلام قد قام و مضى إلى أُمِّهِ باكياً مغموماً، فلمّا دخل عليها و رَأَتهُ باكياً قامَت إليه تَمسَحُ دمعَهُ بِكُمِّها و أَسكَتَهُ و هي تبكي لبُكائه...»؛ صاحب كتاب (ذخائر الافهام) از عبد الله بن داود از برخی موثّقین از ابن عباس نقل کرده که گفت: روزی ما با رسول خدا ﷺ در مسجد النبی ﷺ نماز صبح می‌خواندیم، هنگامی که از تعقیبات فارغ شدیم حضرت با آن جمال دلربایش که همچون ماه شب چهارده (در شب کاملش) می‌درخشید به سوی ما رو کرد و بر محرابش پشت داد و همواره ما را با حدیثی تازه و عجیب (نا مأنوس) نصیحت می‌فرمود و ما را به بهشت تشویق و از آتش‌های جهنم بیم می‌فرمود و ما بدان شادمان و رشک برنده بودیم که ناگاه حضرت سرش را بلند نمود و گشاده رو شد، ما نگاه کردیم دیدیم حسنین علیهما السلام در حال پیش آمدن به سمت حضرت هستند و کف دست راست حسن علیه السلام به چپ حسین علیه السلام است و هردو می‌فرمایند: چه کسی مثل ماست؟ و حال آنکه خدا جدّمان پیغمبر ﷺ را مهتر آسمانیان و زمینیان قرار داد، و (بعد از جدّمان) پدرمان بهترینِ مشرق و مغرب، و مادرمان مهتر بر تمام زنان عالَم، و مادر بزرگمان امّ المؤمنین، و ما دو تا سروران جوانان اهل بهشت، و شادمانی ما را زیاد نمود و ما را بعد از این مژده داد و هرکدام از ما یارش را بر ولایت آنان و برائت از دشمنانشان تهنیت و مبارکباد می‌گفت. ما به طرف رسول خدا ﷺ نگاه کردیم ناگاه دیدیم قطرات اشکش بر گونه‌هایش روان است گفتیم: سبحان الله، این وقت خوشحالی و شادمانی است چگونه حضرت گریه می‌کند؟ خواستیم علتش را از حضرت بپرسیم و جویا شویم که خود حضرت ابتدا به سخن کرد و فرمود: خدا مرا بر اهانت و اذیت‌هایی که بعد از من به این دو فرزندم می‌رسد تعزیت می‌دهد، و حضرت گریه‌اش زیاد شد و آن دو را دعا فرمود و در دامن خود فرو کشید و حسن علیه السلام را بر ران راست و حسین علیه السلام را بر ران چپ خویش نشاند و فرمود: پدرم به فدای پدرتان و مادرم به فدای مادرتان، بعد هم (هر دو را بوسید با این تفاوت که) دهان مبارک حسن علیه السلام را بوسید و بعد از بوسیدنش بوییدنش را طولانی کرد ولی اول حسین علیه السلام را زیاد بوئید بعد زیر گلوی حسین علیه السلام را بوسید، آنگاه قطرات اشک حضرت سرازیر شد او گریه کرد و ما به خاطر گریهٔ حضرت گریان شدیم و هیچ علمی هم به این نداشتیم. ساعتی نگذشت که حسین علیه السلام برخاست و گریان و غمناک نزد مادرش آمد، هنگامی که بر مادر وارد شد و حضرت زهرا علیها السلام او را گریان دید به سوی او رفت و اشکهای حسین علیه السلام را با آستین پیراهنش پاک کرد و او را آرام می‌نمود در حالیکه خودش هم به خاطر گریه‌های حسینش علیه السلام می‌گریست. تظلّم الزّهراء علیها السلام، قزوینی، ص۴۸ - ۵۲.

۳۳. «في المفتاح: و روي: أنّه لمّا قتل جميع أصحاب الحسين عليه السلام جعل يودّع أهله و يوصيه بوصاياه

فضجن النساء في وجهه و بكين بكاءً عظيماً و هنّ ينادين: وا حسيناه و ابن عليّاه. فقال لهنّ الحسين ﷺ: صبراً صبراً فإنّ البكاء أمامكنّ. فقالت زينب بنت عليّ ﷺ: ثمّ خرج [اباعبد الله ﷺ] و جعل ينادي: ألا من يقرّب لي فرسي؟ و أين من يدني إليّ فرسي؟ حتى قالها ثلاثاً، و كان من عادته إذا أراد أن يركب يأتي إليه بفرسه أخوه العباس ﷺ و بعض أهل بيته ﷺ. قالت [زينب ﷺ]: فلمّا سمعت ذلك منه انكسر قلبي عليه، فالتفت يميناً و شمالاً فلم أر من يدني إليه فرسه. فقمت و آتيته به فقلت له: يا أخي إركب على اسم الله تعالى. قالت: فركب جواده، فقلت له: يا سيّدى يا أباعبدالله ﷺ، هل رأيت أختاً مثلي قبل هذا؟ قدّمت فرس أخيها للموت. فلما سمع كلامها اختنق بعبرته و بكى و انكبّ على رأسها و انكبّت على صدره و جعلا يبكيان طويلاً. فلمّا فرغ عن البكاء ألوى عنان فرسه و مضى، فنادته: يا أخي لي حاجة إليك، فقال لها: و ما هي؟ قلت له: إكشف لي عن صدرك فكشف لها عن صدره فشمّته طويلًا و قبّلته و شمّته في نحره ثمّ توجّهت إلى جهة مدينة و قلت: يا أمّاه هذه الأمانة قد أدّيتها. فقال لها الحسين ﷺ: و ما هي؟ فقلت له: أُعل يا أخي، إنّه لما دنت وفاة أمّنا فاطمة الزهراء ﷺ قالت لي: يا زينب ﷺ، فقلت: لبّيك يا أمّاه، فقالت لي: إكشفي لي عن صدرك و نحرك، فشكفت لها عن صدري و نحري فشمّتني في نحري و قبّلتني في صدري. ثمّ قالت: هذه وديعةٌ منّي إلى أخيك الحسين ﷺ، يا زينب إذا رأيت أخاك الحسين ﷺ في كربلاء وحيداً فريداً يستغيث فلا يغاث و يستجير فلا يجار عليه و يطلب الماء فلا يسقي منه فليس له ناصرٌ و معينٌ و لا شفيقٌ حميمٌ قبّليه في صدره و شمّيه في نحره نيابةً عنّي. قال الراوي: فلمّا سمع ذكر أمّه ﷺ بكى الحسين ﷺ بكاءً عالياً صوته ثمّ ودّعها و مضى.»؛ در مفتاح آمده است و روایت شده: هنگامی که تمام یاران امام حسین ﷺ به شهادت رسیدند حضرت شروع به وداع و خداحافظی با اهل بیت خود نمود وصیّت‌هایی را به آنان سفارش کرد، در این حال زنان جلوی روی حضرت شروع به ضجّه زدن کردند و گریهٔ بلند و زیادی نمودند و فریاد می‌زدند: وا حسیناه و بن علیّا، حضرت خطاب به آنان فرمود: صبر کنید صبر کنید که گریهٔ اصلی در پیش روی شماست. زینب دختر علی ﷺ فرمود: اباعبد الله از خیمه بیرون آمد و پیوسته صدا می‌زد و می‌فرمود: چه کسی اسبم را برایم بیاورد؟ کجاست کسیکه اسبم را نزدیکم آورد؟ این جملات را سه مرتبه فرمود، و عادتش این بود که وقتی می‌خواست سوار شود برادرش قمر منیر بنی هاشم ابالفضل العباس ﷺ اسبش را برایش می‌آورد و اگر او نبود بعضی از اهل بیتش این کار را می‌کردند، زینب فرمود: هنگامی که این عبارات را شنیدم دلم برای برادرم شکست، پس نگاهی به راست و چپ نمود کسی را ندید که اسبش را برایش بیاورد، من بلند شدم و اسبش را برایش آوردم و خطاب به برادرم عرضه داشتم: برادرم بر اسم خدای متعال سوار شو، زینب ﷺ می‌فرماید: حضرت بر اسب مخصوص خود سوار شد، من خطاب به او عرضه داشتم: ای سیّد من ای ابا عبد الله، آیا پیش از این خواهری را مثل من دیدی که اسب برادرش را برای شهادت او پیش کش کند؟! هنگامی که حضرت کلام زینب ﷺ را شنید اشک راه گلویش را به شدّت گرفت (بُغض) گریه کرد و بر سر زینب ﷺ افتاد زینب ﷺ هم بر سینهٔ حضرت، هر دو شروع کردند به مدت طولانی گریه کردن،

هنگامی که حضرت از گریه کردن فارغ شد افسار اسبش را پیچانـد و حرکـت نمـود، زینـب﵄ بـرادر را صدا زد و فرمود: برادرم، حاجتی به [سوی] تـو دارم، حـضرت خطـاب بـه زینـب﵄ فرمـود: حاجتـت چیست؟ من خطاب به برادرم گفتم: سینه‌ات را برایم باز کن (بگشا)، حضرت سینه‌اش را برای زینـب﵄ گشود، زینب﵄ سینهٔ برادر را بوئید بوسید، همچنین گلوی حضرت را بوئیـد، بعـد هـم روی بـه جانـب مدینه گردانید و فرمود: ای مادر، این امانتی بود که آن را ادا کردم، حسین﵇ خطاب به زینـب فرمـود: آن امانت چیست؟ من به او گفتم: بالا برو ای برادرم؛ هنگامی که وفات مادرمان فاطمهٔ زهرا﵄ نزدیک شـد به من فرمود: زینبم، پاسخ دادم: لبیّک مادر، فرمود: سینه و گلویت را برایم بگشا، مـن سـینه و گلـویم را برایش گشودم، پس گلویم را بوئید و سینه‌ام را بوسید، بعد فرمود: این امانت مـن بـه بـرادرت حـسین﵇ است، ای زینب﵄ هرگاه برادرت حسین﵇ را در کربلا تک و تنها دیدی که فریـادخواهی مـی‌کنـد ولـی کسی به فریادش نمی‌رسد و پناه می‌خواهد ولی کسی پناهش نمی‌دهد همچنین طلب آب می‌کنـد ولـی کسی او را سیراب نمی‌نماید و هیچ یار، یاور، دلسوز مهربان و خویشاوند نـدارد تـا یـاری اش نمایـد بـه جای من سینه‌اش را ببوس و زیر گلویش را ببوی. راوی گوید: هنگامی که حسین﵇ نام مادرش را شـنید با صدای بسیار بلند گریست، بعـد هـم بـا خـواهرش زینـب﵄ وداع نمـود و [بـه میـدان] رفـت. بحـر المصائب و کنز الغرائب، ملامحمد جعفر روضه خوان تبریزی، ج۳، ص۸۱-۸۲.

همچنین: در برخی از تواریخ آمده است: هنگامی که امام حسین﵇ چند قـدمی از خیمـه‌هـا دور شـد، حضرت زینب﵄ از خیمه بیرون آمد و صدا زد: «برادرم! لحظه‌ای درنگ کن تا وصیّت مادرم فاطمـه﵄ را نسبت به تو عمل کنم». امام﵇ توقّف کرد و پرسید: آن وصیت چیست؟ زینـب﵄ فرمـود: مـادرم بـه من وصیّت کرده بود: هنگامی که نور چشمم حسین﵇، روانهٔ میدان جنگ بـا دشـمن شـد عـوض مـن گلویش را ببوس. آنگـاه زینـب﵄ گلـوی بـرادر را بوسـید و بـه خیمـه بازگـشت. تذکرة‌الـشهدا، علامـه ملاحبیب الله کاشانی، ج۲، ص۷٤.

همچنین: «در کتاب بحر المصائب از کتاب مصائب الابرار مروی است کـه چـون امـام حـسین﵇ بـه آهنگ میدان قدمی چند بسپرد، صدایی به سخن بلند شنید. روی مبـارک برتافـت و خـواهرش حـضرت زینب را نگران شد که همی گویـد: یـا سـبط الرّسـول! إرجـع، أُنظـر إلـی هـذه الغریبـات کیـف عـوّلن بالحسرات؛ ای فرزند زادهٔ رسول خدای! بازشو و بر این زنان بی‌شوهر و اطفال بـی‌پـدر، یکـی بنگـر کـه چگونه از روی حسرت به ناله و عویل اندرند. آن حضرت برای تسلیهٔ اهل حرم بازگـشت و جملـه را بـه ناله و زاری بدید و از این حالت سـخت بگریـست و آن جماعـت را بـه ثـواب و کرامـت بـشارت داد و خواست به میدان روی کند. زینب کبری علیها السّلام با آن حضرت به معانقه درآمد و گلوگـاه مبـارکش را بوسید. و قالت: یا أخا! قد أحرقت قلبي بفراقك، و ألّمت فـؤادي بوداعـك، فـو اللّـه شـهادتك أجـرت دموعي و هیّجت همومي فکیف أری خیامك منهوبة و عیالك و أطفالـك مظلـومین مـسلوبین؟ عـرض کرد: ای برادر! همانا از آتش فراقت و اندوه وداعت دل مرا بسوختی و دردناک ساختی. سوگند بـه خـدای

از گزند شهادت تو اشکم ریزان و اندوهم در هیجان است. چگونه می‌توانم خیمه‌های تو را غارت‌شده و عیال و اطفال تو را ستم یافته و تو را برهنه بنگرم؟ سیّد الشهدا صلوات اللّه علیه فرمود: ای خواهر! بر مصائب روزگار شکیبایی جوی و در نوائب جهان به پدرت و مادرت اقتدا کن. آن‌گاه ایشان را وداع کرد و روی به آن قوم مردود فرمود. ناسخ التواریخ، حضرت زینب، عباس قلیخان سپهر، ج۱، ص۲۳۱.

۳٤. حضرت سکینه علیها السلام در کنار پیکر مبارک پدر:

«در بحر المصائب مسطور است که: چون شمر خواست سکینه علیها السلام را از کنار نعش پدرش دور کند؛ زینب علیها السّلام فرمود: وای بر تو ای شمر! خدای دستت را قطع کند. هرگاه سکینه علیها السلام به بوسیدن تن بی‌سر پدر قناعت کند ممانعت کردن وی ظلم است. ناسخ التواریخ حضرت زینب علیها السلام، سپهر، ج۱، ص۲۳۰.

همچنین: «ثُمَّ إِنَّ سُكَيْنَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ علیه السلام فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوهَا عَنْهُ»؛ حضرت سکینه علیها السلام پیکر امام حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب اجتماع کردند و سکینه علیها السلام را از بالین پدر کشیده و جدا نمودند. لهوف، سید ابن طاووس، ص۷۹؛ عوالم، إمام حسین علیه السلام؛ شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۰۳.

همچنین: «قالت سكينة علیها السلام: لمّا قتل الحسين عليه السلام اعتنقته فأغمي عليّ، فسمعته يقول»:

شِيعَتِي مَا اِنْ شَرِبتُم ماءَ عَذْبٍ فَاذْكُرُوني ... اَوْ سَمِعْتُمْ بِغَريبٍ اَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُوني

وَ انَا السِّبْطُ الَّذى مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُوني ... وَ بِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْداً سَحِقُوني

لَيْتَكُمْ فِي يَوْمِ عاشُورا جَميعاً تَنْظُرُونِي ... كَيْفَ اَسْتَسْقِي لِطِفْلى فَاَبَوْا اَنْ يَرْحَمُوني

سکینه علیها السلام فرمود: چون حسین علیه السلام کشته شد به آغوشش کشیدم و بی‌هوش شدم و شنیدم می‌فرماید:

ای شیعیان من هرگاه آب خوش گوارا نوشیدید از لب تشنهٔ من یاد کنید و هرگاه دربارهٔ غریب و شهیدی سخنی شنیدید به یاد غربت و شهادت من گریه کنید.

من نبیرهٔ پیامبر هستم که مرا بدون گناه کشتند و بعد از کشتن بدنم را عمداً پایمال سمّ ستوران کردند و کوبیدند.

ای کاش در روز عاشورا همه بودید و می‌دیدید که چگونه برای کودکم از دشمن آب خواستم، اما آنها آب ندادند [و با تیر سه شعبه، گلوی نازنینش را هدف قرار دادند].

مصباح، کفعمی، ص۷٤۱؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٦۰ - ٤٦۱؛ مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج۱۷، ص۲٦.

۳۵. «دل حضرت زینب علیها السلام از جا کنده شد، متحیرانه و مدهوشانه نظر می‌کرد، پس فرمود: «أخی! أ أنت أخی! أ أنت ابنُ أُمّی و ابنُ والِدی؟!»... سنگ و کلوخ و نیزه شکسته‌ها را کنار زد، و کُشتهٔ برادر را بیرون آورد. اول لب بر گلوی بریدهٔ آن شهید راه حق گذاشت، و جایی را بوسید که نه پیغمبر صلی الله علیه و آله بوسیده بود و

نه علیّ﵇ و نه فاطمه﵄. کجا را بوسید؟ همان رگهای بریده را...از شدّت حزن و انـدوه خـود را بـه روی کُشتهٔ برادر انداخت و اعضای خود را از خون برادر رنگین کرد، و نالهٔ سوزناک برآورد و همـی گفـت: ای پارهٔ دل زینب! ای نور دیده ام! برادرم! «لَیتَنی کنتُ قَبلَ هذا الیَوم عَمیاء»، ای کاش کور شده بـودم و تـو را این گونه نمی دیدم، کوری چارهٔ این مصیبت نمی‌کند: «لَیتنی مَتُّ قبـل هـذا الیـوم و لا أراک کمـا أنـتَ علیه، لَیتَنی وُسِدتُ الثّری»: ای کاش قبل از این مرده بودم و تو را این گونه مشاهده نمی کـردم! ای کـاش زیر خاک رفته بودم!» ریاض القدس، فاضل قزوینی، ج۲، ص۱۸۹.

و همچنین: «في بعض المقاتل: اعتنقت زینب﵄ أخاها و وضعت فَمها علی نحره و هي تقبّله، و تقـول: أخي لو خیّرت بین الرّحیل و المقام عندك لَاخترت المقام عندك و لو أنّ السّباع تأکل من لحمي، یا ابـن أمّي لقد کلّلت عن المدافعة لهؤلاء النّساء و الأطفال، و هذا متني قـد إسـودّ مـن الـضّرب.»؛ در بعـض مقتل‌ها آمده است: زینب﵄ برادرش حسین﵇ را دست به گردن گرفت و دهانش را بـر گلـوی بـرادرش گذاشت در حالیکه پیوسته گردن برادرش را می‌بوسید و می‌فرمود: برادرم اگر بـین کـوچ کـردن و مانـدن مخیّر می‌شدم بدون شک ماندن در کنارت را برمی‌گزیدم گرچه درّندگان از گوشتم بخورند! پـسر مـادرم همانا برای دفاع از این زنان و کودکان کوشش کردم، و این پشت من است کـه از زدن سـیاه شـده اسـت. معالی السّبطین، علامه مازندرانی، ج۲، ص۵۵.

و همچنین: یک خضابی هم از دختر امیرالمؤمنین﵇ علیا جناب حـضرت زینـب خـاتون﵄ اسـت. آن خضاب را در وقتی کرد که آمد سر نعش برادر. وارد شد به قتلگاه، «فقبلته»، آمد بوسید. کجـا را بوسـید؟ سر که نبود! کجا را بوسید؟ از پارهٔ فقرات نوحه‌اش معلـوم مـی‌شـود کـه دو جـا را بوسـید: یکـی گلـو را بوسید؛ یکی دیگر جای تیر سه شعبه را بوسید، که بوسه گاه پیغمبرﷺ بود. «قال الـرواي فـوالله لا أنـسی زینب بنت علي﵇ و هي تندب الحسین﵇ و تنادی بـصوت حـزین و قلـب کئیـب: یـا محمـداه صـلی علیك ملائکة السماء...» آن مخدره الصلوة و السلام علیها بر رسول خدا ﷺ اول سلام کرد. بعد قـدری نوحه و مصیبت خوانی سید الشهدا﵇ کـرد و بـه سـوی خـدا و رسـول و امیرالمـؤمنین و حمـزه و سـید الشهدا﵄ شکایت از ظلم اعداء نمود. بعد فرمود اینها ذریـهٔ پیغمبرنـد کـه بـه اسـیری مـی‌برنـد. فوائـد المشاهد، حاج شیخ جعفر شوشتری، مجلس نهم از ماه رمضان، ص۵۰-۵۱.

مجلس چهارم

احیای دعوت انبیاء علیهم‌السلام و رمز مبدأ و معاد با قیام سیدالشهدا علیه‌السلام

احیای دعوت انبیاء علیهم‌السلام و رمز مبدأ و معاد با قیام سیدالشهدا علیه‌السلام

احیای دعوت انبیاء علیهم‌السلام با قیام سید الشهداء علیه‌السلام

حیات دین و کلمهٔ توحید تا روز قیامت، از قیام حسین بن علی علیه‌السلام است، گرچه هنوز سطح ادراک بشر به بلوغ عقلی و درک عظمت عاشورای سید الشهداء علیه‌السلام نرسیده است. در زندگی بشریت، ایامی که دین پروردگار برای همیشه از آن مدد زندگی گرفت، ایام عاشوراست.

هنوز بشر به سر حدّ بلوغ عقلی نرسیده است تا بفهمد فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چگونه دعوت تمام انبیاء و مرسلین را در چنین قیامی زنده کرد[1]، ولی خواه ناخواه، در اثر رشد بشریت، کم کم و آهسته آهسته، آثار و نتائج حرکت آن حضرت علیه‌السلام و جنبش عاشورایش روشن می‌شود.

---

۱. بر طبق آیات قرآن، دعوت انبیا علیهم‌السلام نجات دادن بندگان خدا از گمراهی بوده که این دعوت با قیام امام حسین علیه‌السلام زنده شد:

فرازی از زیارت اربعین سید الشهدا علیه‌السلام: «... وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ». مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۸۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۱۱۳؛ مزار، مشهدی، ص٥١٤- ٥١٥؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۱۰۱ - ۱۰۲؛ مصباح، کفعمی، ص٤٨٩؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۳۱.

زنده شدن رمز مبدأ و معاد با عاشورای امام حسین علیه‌السلام

اولین اثر این قیام بزرگ، عبارت است از اینکه نسل انسان در معرفت به دو کلمه، متحوّل شد و تعالی یافت: یکی معرفت به مبدأ عالم و دیگری معرفت به معاد عالم؛ که من از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم رفت،[۱] و پس از این چه در سر دارم؟ عمده مطلبی که باید انسان بفهمد این دو مطلب است. رمز مبدأ و معاد در ایام عاشورای سید الشهدا علیه‌السلام زنده شد و مردم به همین جهت باید متوجه مقصد اعلای این حرکت و این قیام باشند.

محبّت سید الشهداء علیه‌السلام و حشر با خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله و در درجهٔ ایشان

حدیثی است در کتاب مسند احمد بن حنبل شیبانی[۲]، یکی از چهار امام و پیشوای فقه اهل سنت و جماعت. «مُسند» او نزدیک هزار سال است که از مهمترین کتب حدیث و مورد اعتماد میلیون‌ها اهل سنت در دنیاست.

او در مسندش این حدیث را از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند و ما امشب این حدیث را می‌خوانیم تا شما مردم در این حدیث فکر کنید و پس از خواندن این حدیث به همان مطلبی که در آن بودیم، اشاره می‌کنیم. این حدیث در کتاب مسند احمد بن حنبل است و به شخص پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله منتهی می‌شود.

متن حدیث چنین است: «أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَخَذَ بِيَدِ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ علیهما‌السلام فَقَالَ:

---

۱. عَن أَمِيرِ اَلْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: «رَحِمَ اللَّهُ اِمْرَءً أَعَدَّ لِنَفسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرَمْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ و فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ»؛ امیر المؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند: خدا رحمت کند کسیکه برای خودش آماده کرده، و برای دفن شدنش آماده شده، و می‌داند از کجا به کجا آمده و به کجا می‌رود. شرح أصول کافی، ملا صدرا، ج۱، ص۵۷۲؛ وافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۱۱۶.

۲. أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (١٦٤ - ٢٤١هـ).

مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛[1] هر کس من را دوست داشته باشد و حسن و حسین علیهما السلام را و همچنین پدر و مادر ایشان را، دوست داشته باشد در روز قیامت با من و در درجهٔ من است.

این حدیث، در کتاب چنین آدم سنّی نقل شده که اگر تمامی مُلّاهای سنیِ امروز را بکوبید بند ناخن این آدم نمی‌شوند، به شهادت خودشان و به اعتقاد خودشان، اگر تمام این آخوندهای سنّی را از مصر و غیر مصر جمع کنید، همه را که بکوبید، تازه

---

۱. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ، حَدَّثَنِي نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَزْدِيُّ، أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، حَدَّثَنِي أَخِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَسَلَّمَ أَخَذَ بِيَدِ حَسَنٍ [الحَسَنِ] وَ حُسَيْنٍ [الحُسَينِ] فَقَالَ: "مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ، وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ علّی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام و ایشان از اجدادشان از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌فرمایند که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بود و فرمود: هر کس من و این دو فرزندم و پدر و مادرشان را دوست داشته باشد در روز قیامت با من در درجهٔ من خواهد بود. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۷۷.

این روایت با اختلاف کم در این منابع آمده است:

منابع شیعه: شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۹۸؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۵۳؛کشف الغمة، اربلی، ج۱، ص۸۹؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۲۲۱؛ عمدة، ابن بطریق، ص۲۷٤؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۱۱۱؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۷۷۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۷، ص٦٥.

منابع اهل تسنن: سنن ترمذی، ترمذی، ج٥، ص۳۰٥(ترمذی گوید: هذا حدیث حسن)؛ مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۳۰۱؛ ذریة الطاهرة النبویة، دولابی، ص١٦٧؛ مناقب، خوارزمی، ص۱۳۸؛ ریاض النضرة، محب طبری، ج۳، ص۱۸۹(أخرجه أحمد والترمذی)؛ ذخائر العقبی، محب طبری، ص۹۱؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱۳، ص۲۸۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۳، ص۱۹٦؛ ترجمه امام حسن، ابن عساکر، ص٥۲؛أسد الغابة، ابن اثیر، ج٤، ص۲۹؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٥۷۹؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص۲۲۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج٥، ص۹٥؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۲، ص۲٥۸؛ وافی بالوفیات، صفدی، ج۲۷، ص٤۸؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۳، ص٦۳۹؛ صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص۱٥۳؛ سبل الهدی والرشاد ، صالحی شامی، ج۱۱، ص٥۸؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۳۳.

ناخن کوچک احمد بن حنبل هستند. چنین شخصی این حدیث را نقل می‌کند که پیغمبر ﷺ فرمود: «هرکس مرا و حسن وحسین علیهما السلام و پدر و مادرشان را دوست داشته باشد، در روز قیامت با من در درجهٔ من خواهد بود».

چرا پیغمبر ﷺ از خودش شروع و به حسین علیه السلام ختم می‌کند؟! سرّ این مطلب چیست؟ یک طرف این حدیث «مَنْ أَحَبَّنِي» و طرف دیگر «حسین علیه السلام» است؟ از اینجا باید فهمید که سِیر دین از کجا شروع می‌شود و به کجا خاتمه پیدا می‌کند. اگر ما در شب اول مجلس به حدیثی که مورد اعتماد تمام مذاهب مسلمانان دنیاست استدلال نکنیم، غلط است. در این حدیثی که خوانده شد حنبلی و شافعی و حنفی و مالکی و جعفری همه یکی هستند و همه خواه ناخواه باید آن را بپذیرند. نکتهٔ عمده در این حدیث چیست؟ معنای این حدیث آن است که: «هرکس ابتدا به محبت پیغمبر ﷺ و سپس به محبت حسین علیه السلام رسید با پیامبر ﷺ و در درجهٔ ایشان است».

شماها که اینجا نشسته‌اید، با نورِ این چراغ هستید، امّا در درجهٔ این چراغ نیستید. روز که می‌شود آفتاب از افق طلوع می‌کند. شما با خورشید هستید امّا در درجهٔ خورشید نیستید. از این ساعت می‌شود گفت: شما با آفتابید؛ چرا؟ چون همچنان که دارید در دامن نور خورشید قدم بر می‌دارید، از یک طرف در درجهٔ خورشید نیستید؛ چرا؟ چون فاصله شما تا خورشید، هشت دقیقه و هیجده ثانیه به سیر نور حساب می‌شود و سرعت نور در هر ثانیه پنجاه هزار فرسخ، معادل سیصد هزار کیلومتر است، پس با خورشید هستید ولی در درجهٔ خورشید نیستید.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: هر کس از محبت من شروع کند و به محبت حسینم علیه السلام ختم کند در قیامت نه تنها با من است بلکه در درجهٔ من و هم ردیفِ من است، و مهم کلمهٔ دوم است؛ یعنی در درجهٔ من است. کسانی که از این نقطه تا آن نقطه را طی کنند در درجهٔ پیغمبر خاتم ﷺ هستند. رسول اکرم ﷺ با این مطلب می‌خواهد بفهماند که نقش من در توحید خدا چه بود؟ و نقش حسینِ من در توحید خدا چیست؟ لذا ما هنگامی کنه این حدیث را می‌فهمیم که بفهمیم روز عاشورا به چه

منظوری شروع شد؟ و به چه مقصدی خاتمه پیدا کرد؟ ولی جای تأسّف است که در روزگار ما، مردم در همه چیز عمیقند ولی در دین، سطحی هستند. در همه چیز اهل تحمّل و تأمل و تفکرند ولی در همان سطح ظاهر دین متوقفند.

معنا و مفهومِ مجتهد و محتاط و مقلّد

در کتب فقه این مسأله هست و این مسأله خیلی مهم است: «یجب علی کل مکلفٍ في جمیع عباداته و معاملاته»[1] در حاشیهٔ دقیق‌ترین فقها نه تنها این کلام است بلکه «في جمیع أفعاله و شروطه أن یکون مجتهداً أو مقلداً أو محتاطاً». این مسأله در اول فقه یعنی چه؟

این مسأله یک ظاهری دارد و یک عمقی. خوب توجه کنید، اول به ظاهر این مسأله و بعد به عمقش می‌پردازیم، مثل همان حدیث پیغمبر ﷺ که یک ظاهری دارد و یک عمقی. که ظاهر این حدیث بیان شد، ولی عمقش بعداً خواهد آمد.

ظاهر این مسأله آن است که بر هر مکلفی؛ یعنی هرکسی که عقل داشت و پا به دایرهٔ تکلیف گذاشت، به حکم قرآن و به حکم سنت، بلکه به حکم عقل و فکر و وجدان، در جمیع عبادات و معامله‌ها، بلکه در هر فعل و ترک، در هر حرکت و سکون و در هر قیام و قعودش واجب است که یا مجتهد باشد یا مقلّد یا محتاط؛ یکی از این سه. این مطلب به حکم عقل و فطرت بشر است.

حقیقت اجتهاد و معنای مجتهد مطلق و متجزّی

«مجتهد» یعنی چه؟ «مقلّد» یعنی چه؟ «محتاط» یعنی چه؟ کلمه به کلمه باید معنا شود.

«مجتهد» کیست؟ جایش اینجا نیست که من بگویم: مجتهد یعنی چه؟ خود

---

۱. العروة الوثقی، الاجتهاد و التقلید، مسألهٔ ۱.

شناختن مجتهد کار هر شخصی نیست. هر کسی نمی‌تواند بگوید اجتهاد چیست و مجتهد کیست؟ مجتهد کسی است که قدرت داشته باشد احکام خدا را، یا به علم وجدانی یا علم تعبّدی درک کند و اگر این دو (علم وجدانی و تعبدی) را پیدا نکرد، باید بتواند وظیفهٔ مکلّف را از اصول عملّیهٔ شرعیه تشخیص دهد و اگر از پلهٔ سوم گذشت به اصول عملیه عقلیه، وظیفه را تشخیص بدهد. چنین کسی را «مجتهد» می‌گویند و کسی می‌تواند بفهمد مجتهد کیست که خود، چهار پلهٔ این نردبان را طی کرده باشد. این، عصارهٔ کلمهٔ اجتهاد و معنای مجتهد است. اگر این چهار پله را در همهٔ احکام، طی کند، به او می‌گویند «مجتهد مطلق»، امّا اگر در بعضی توانست و در بعضی نتوانست، به اومی گویند «مجتهد مُتَجزّی»؛ یعنی او در برخی از ابواب مجتهد است.

«مجتهد متجزّی»، شخصی است که یک مطلب را بتواند حل کند، ولی در مطلب دیگر بماند.

«مجتهد مطلق» آن کسی است که از اول عبادات تا آخر معاملات، بتواند حکم خدا را با یکی از حجت‌های چهارگانه «علم وجدانی، علم تعبدی، اصول عملیّه شرعی، اصول عملیّه عقلی»، استنباط کند. این معنای مجتهد است.

حقیقت احتیاط و کیفیت محتاط

«محتاط» کیست؟ محتاط آن کسی است که این قدرت را ندارد ولی باید در پیرامون فتاوای کسانی که این قدرت را دارند، بگردد و هر کدام به حقیقت نزدیکتر است، آن رأی را بگیرد و جانب احتیاط و رسیدن به واقع را ملاحظه کند. آنجا که یک مجتهد می‌گوید: در رکعت سوم نماز، می‌توانید یک تسبیح بخوانید، دیگری می‌گوید: باید سه تسبیح بخوانید؛ احتیاط می‌کند و حکم سه تسبیح را عمل می‌نماید؛ چون در سه تسبیح، یک تسبیح گنجانده شده است. چنین کسی را «محتاط» می‌گویند، چرا که او جانب آن حکمی را گرفته که به حقیقت نزدیکتر

است. وقتی یک مجتهدی می‌گوید: این کار جایز است و دیگری مـی‌گویـد: حـرام و نامشروع است، او در عمل جانب آن را بگیرد که مـی‌گویـد نامـشروع اسـت. ایـن را «محتاط» می‌گویند.

مصداق مقلّد

سوم: کسی است که او را «مقلّد» می‌گویند. مقلّد کسی اسـت کـه سـر دو راهـی می‌رسد و نمی داند راه مقـصدش کجاسـت، از یـک شـخص آگـاه مـی‌پرسـد: «راه کجاست؟» می‌گوید راه این است. و او هم باید همان راه را برود تا به مقصد برسد، و البته اگر اشتباه باشد و به مقصدش نرسد، خدا عذرش را مـی‌پـذیرد. ایـن را «مقلّـد» می‌گویند.

در تمام عبادت‌ها و تمام معامله‌ها و تمام کارها، هر مکلَّفی یا باید مجتهد باشد یا جانب احتیاط را بگیرد و یا مقلد باشد تا بتواند کـشتی زنـدگی خـویش را بـه سـاحل نجات برساند. این خود قدم اوّل است.

انحصار طریق در اجتهاد و تقلید و احتیاط

حالا این کلمه، خود داستان مفـصّلی دارد، کـه در شـب‌هـای بعـد بـرای شـما تشریح می‌کنم که چگونه بشر در هر گفتار و رفتاری یا باید رقـم اول باشـد یـا رقـم دوم یا رقم سومی، و غیر از این راه چاره‌ای نیست و هر انسانی بخواهد بـارش را بـه سلامت به منزل برساند جز این راهی ندارد. مثلاً آدمـی کـه مـریض اسـت و زخـم معده دارد چه می‌کند؟

یا خودش استاد طبِّ داخلی است و می‌داند که زخم معده چگونـه بایـد معالجـه شود؛ چه باید خورد و چه نباید خورد؛ این شخص را مجتهد می‌گویند.

یا این است که پیش طبیبی می‌رود و مـی‌گویـد مـن چنـین حـالاتی دارم. او هـم عکس برداری می‌کند، مرض را تشخیص می‌دهد و به او می‌گوید این را بخـور، ایـن

را نخور. طبیب این نسخه را با علم و تشخیص خود به بیمار می‌دهد، و این مریض هم چشم بسته نسخه را می‌بندد. آن کس که خودش می‌بیند و می‌فهمد او را «مجتهد» می‌گویند. به این شخصی که چشم بسته، سخن آن دکتر را گرفته و عمل می‌کند «مقلّد» می‌گویند.

حالا «محتاط» کیست؟ محتاط آن مریضی است که خیلی دلش می‌خواهد به سلامتی برسد. به یک طبیب در زخم معده مراجعه می‌کند، او می‌گوید: فلان غذا را می‌توانی بخوری. به طبیب دیگر مراجعه می‌کند او هم متخصص در زخم معده است. او می‌گوید: نه! من نظرم این است که این غذا را نخوری. این آدم را وقتی محتاط می‌گویند که اگر چه آن دکتر حاذق به او گفته بخور ولی این یکی گفته نخور، جانب احتیاط را بگیرد، یعنی سخن او را می‌گیرد که گفته نخور؛ چرا؟ چون می‌گوید اگر بخورم شاید این طبیب اشتباه کرده باشد و آنچه را که گفته بخور برای مرض من بد باشد؛ امّا طبیبی که می‌گوید نخور، گفته‌اش مطابق با احتیاط است. اگر من این غذا را نخورم از یک لذت مانده‌ام ولی برای همیشه به سلامتی رسیده‌ام، آن کسی که مرتب طرف احتیاط را گرفت، او را «محتاط» می‌گویند.

یک بشر عاجز خواه ناخواه در تمام اهداف زندگی باید ذیل سه شعبه باشد. بشر کامل این چنین است. این است که همهٔ دستورات دین، روی محکمترین منطق و قانون چیده شده است.

اگر کسی زخم معده پیدا کرد، و نه خودش دکتر بود، نه از دکتر پرسید و نه جانب احتیاط را گرفت، این آدم مغزش معیوب است. زخم معده، زندگی سی ساله و چهل ساله را از بین می‌برد ولی زخم جان و دل برای ابد، آدم را در آتش غضب خدا می‌سوزاند؛ آن مهم‌تر است یا این؟ این است که خواه ناخواه هر مرد و زنی که پا به دایرهٔ بلوغ و عقل نهاد باید در تمام افعال و تمام گفته‌ها و رفتارهایش یا رقم اول باشد که اسمش «مجتهد» است یا رقم دوم باشد که نامش «مقلِّد» است یا رقم سوم باشد که نام او «محتاط» است.

این است که در قیامت هرچه نظرت کاملتر و فکرت بازتر و مغزت عمیق‌تر شد ارزش روحی‌ات بالاتر می‌رود.

ارزش فکر در نظام عالَم

نظام عالم این است که یک کارگر از صبح تا غروب، گِل را روی شانه می‌کشد، غروب که می‌شود به او چقدر مزد می‌دهند؟ یک دینار. بعد یک دینار هم که گرفت خوشحال می‌شود و می‌رود. ولی یک مهندسِ آزموده و از جهت فکر ورزیده، دو ساعت می‌نشیند فکر می‌کند بعد یک نقشه طرح می‌کند به او مزد می‌دهند چقدر؟ صد دینار. چرا؟ برای اینکه او کار عملی کرده ولی این مهندس کار فکری.

یک کارگر بهره اش چقدر است؟ یک کارگر، خیلی کار کند یک دینار، دو دینار، سه دینار، چهار دینار، پنج دینار، آخر ده دینار می‌شود. ولی مطلب در رشته فکر و علم، اینطور نیست، فکر می‌کند یک نقشه می‌دهد، صد دینارمی‌گیرد باز اگر نقشه عمیقترباشد، دویست دینار. یک وقت طراحی می‌نماید که چنین کارخانه‌ای را چگونه باید ساخت؟ یک چنین مرضی را چگونه باید معالجه کرد؟ آن وقت با این فکر، اختراعی ثبت می‌کند. وقتی اختراع خود را ثبت کرد، این فکر را در میزان ارزش می‌برند، آنگاه می‌بینید قیمت یک فکر دو ساله، صد هزار دینار می‌شود، نقشهٔ علمی این جور است. کم کم به جایی می‌رسد که نمیتوان گفت این فکرچقدر قیمت دارد؟ چه اندازه ارزش دارد؟ مثلاً مخترعی که برق را اختراع کرد، امروز نمی‌شود برای فکرش ارزش قائل شد، و گفت صد هزار دینار، دویست هزار دینار، یک میلیون دینار، چرا که قیمتش و ارزشش بالاتر از همه اینها است. چرا که این رشتهٔ فکر است بر خلاف آن رشته که کار عملی است و حدّ کار عملی مُعیّن است ولی حدّ فکر نامعیّن است.

این کار و فکر هر دو در عالم طبیعت است، اگر کار و فکر در ماوراء طبیعت افتاد آن وقت مطلب در چه حد عوض می‌شود؟ در حدّی که عقل حیران شود.

مفهوم فکر در عالَم ماوراء طبیعت

در ماوراء طبیعت کار عملی شما این است که دو رکعت نماز بخوانید و فکر شما عبارت از این است که راهی به مبدأ و معاد پیدا کنید. آن وقت نفس آن عمل به طور عجیبی بالا می‌رود، ارزش آن فکر هم به طور بُهت انگیز بالا می‌رود، کم کم معنای حدیثی که اول منبر خواندم روشن می‌شود. یک نفر کار عملی می‌کند قیمت کار حدّ معینی دارد، با این مثلی که زدیم دیگر حسابش روشن شد. ولی یک آدم، فکر می‌کند قیمت فکر او، مرتّب بالا می‌رود.

ارزش و اهمیّت مجلس علم

این است که پیغمبر ﷺ فرمود: اگر در مجلس علم بنشینید، از تشییع هزار جنازه بالاتر است.[1] چرا؟ چون در این چند دقیقه که من حرف زدم، چه اندازه فکرها به

---

۱. «جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا حَضَرَتْ جَنَازَةٌ وَ مَجْلِسُ عَالِمٍ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنْ أَشْهَدَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ كَانَ لِلْجَنَازَةِ مَنْ يَتْبَعُهَا وَ يَدْفِنُهَا فَإِنَّ حُضُورَ مَجْلِسِ عَالِمٍ أَفْضَلُ مِنْ حُضُورِ أَلْفِ جَنَازَةٍ وَ مِنْ عِيَادَةِ أَلْفِ مَرِيضٍ وَ مِنْ قِيَامِ أَلْفِ لَيْلَةٍ وَ مِنْ صِيَامِ أَلْفِ يَوْمٍ وَ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُتَصَدَّقُ بِهَا عَلَى الْمَسَاكِينِ وَ مِنْ أَلْفِ حَجَّةٍ سِوَى الْفَرِيضَةِ وَ مِنْ أَلْفِ غَزْوَةٍ سِوَى الْوَاجِبِ تَغْزُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِمَالِكَ وَ نَفْسِكَ وَ أَيْنَ تَقَعُ هَذِهِ الْمَشَاهِدُ مِنْ مَشْهَدِ عَالِمٍ؟ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ وَ يُعْبَدُ بِالْعِلْمِ وَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَ شَرُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ؟»؛ مردی از انصار نزد پیامبر ﷺ آمده عرض کرد: ای رسول خدا، هرگاه هم تشییع جنازهٔ مؤمنی و هم مجلس علمی برگزار شود کدام نزد شما محبوب‌تر است تا من حاضر شوم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: اگر برای جنازه، کسی هست که او را همراهی کند و به خاک بسپارد حضور در مجلس عالم، برتر از حضور هزار جنازه و عیادت هزار بیمار، و احیای هزار شب و روزه گرفتن هزار روز است، و از هزار درهم که به مستمندان و نیازمندان بخشیده شود، و از هزار حجّ جز حجّ واجب، و از هزار جنگ رفتن جز جنگ رفتن واجب که به وسیلهٔ دارائی و جانت در راه خدا جنگ نمایی، و کجا برابری می‌کند حضور در این اماکن با حضور نزد عالم و دانشمند؟ آیا نمی‌دانی خدا به وسیلهٔ علم و دانش، اطاعت و عبادت می‌شود؟ و خیر دنیا و آخرت با علم است، و شرّ دنیا و آخرت با جهل و نادانی؟! روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۲؛ بحار الانوار، علامه، مجلسی، ج۱، ص۲۰۴ و ج۷۹، ص۱۷۰.

مطالبی توجه کرد و چه اندازه پرده از مطالبی در فکر و عمل برداشته شـد؛ ولـی هـزار تشییع جنازه طی کنید، مدام بلند بگویید: «لا إله إلا الله»، آخـرش یـک مـرده خـاک کردید و به یک مصیبت زده هم گفتید: «آجرک الله» دلی به دست آوردید و اجـر شـما محفوظ است.[۱] فرق چه قدر است و تفاوت چه اندازه![۲]

باز پیغمبر ﷺ فرمود: «یک ساعت در مجلس علم نشستن، ارزشش بیـشتر اسـت از احیا و قیام هزار شب».[۲] شب تا به صبح نماز بخوانـد، از اول غـروب تـا صـبح، اگرچه او ترقی کرده است، ولی اگر صبح که از خانه بیرون می‌آید و تسبیحش هـم بـه دستش هست، مرتب می‌گوید: «لا إله إلا الله»، «سـبحان الله»، بعـد بـه جـوانی بـر می‌خورد که یک سلام به او نمی‌کند، اوقاتش تلخ می‌شود و با خـود مـی‌گویـد: «مـا دیشب تا صبح، شب زنده داری کردیم، این جوان به ما اعتنا نمی‌کنـد»، آن وقـت بـه همان خیالی که در فکرش گذشت عبادت یـک شـب، از مغـرب تـا اول آفتـاب را از دست داد. ولی اگر علم به ماوراء طبیعت آن روز داشت چنین نمی‌شد.

تفکر در ماوراء طبیعت آن است که اولاً همچنان که راه می‌روید، فکر نماییـد کـه من یک شب از اول شب تا به صبح جنبیده‌ام، مگر چه کرده‌ام؟ چه انجـام داده‌ام؟ در

---

۱. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ عَزَّى مُصَاباً كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِ الْمُصَابِ شَيْئاً»؛ رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که داغدیده‌ای را تسلیت و دلداری دهد، پاداشی همانند پاداش فردِ مصیبت زده خواهد داشت، بدون آنکه چیزی از پاداش داغدیده کـم شـود. قرب الاسناد، حمیـری قمـی، ص۵۱؛ کـافی، شـیخ کلینـی، ج۳، ص۲۰۵؛ ثـواب الأعمـال، شـیخ صدوق، ص۱۹۹؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۳، ص۲۱۳؛ بحار الأنوار، علامـه مجلـسی، ج۷۹، ص۷۹.

۲. رسول خدا ﷺ فرمودند: «... فَإِنَّ حُضُورَ مَجْلِسِ عَالِمٍ أَفْضَلُ مِنْ حُضُورِ أَلْفِ جَنَـازَةٍ وَ مِـنْ عِيَـادَةِ أَلْـفِ مَرِيضٍ وَ مِنْ قِيَامِ أَلْفِ لَيْلَةٍ ...» رجوع شود به ص۱۹۰، پاورقی۱.
همچنین: رسول خدا ﷺ فرمودند: «... الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّـهِ مِـنْ قِيَـامِ أَلْـفِ لَيْلَةٍ يُصَلَّى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفُ رَكْعَةٍ...». رجوع شود به ص۲۱۰ پی نوشت شماره۱.

مقابل این همه نعمت، چه آورده‌ام؟ من هیچ نکرده‌ام. اعمال من سر از پا هیچ اندر هیچ است.

آن شخص که از شب تا صبح عبادت نموده و به تهجّد پرداخته بود، باید اعمالش را نمی‌دید. از آن طرف هم به آن جوان، به آن نظرِ خواری، نگاه نمی‌کرد، تا اعمالش حبط شوند. او دیشب از شب تا صبح، شب زنده داری نموده و نماز خواند، چون حرارت غریزی بدنش تمام شده خوابش نمی‌آمد، به نماز خواندن هم عادت کرده بود، لذا برخواست یک شب نماز خواند، ولی آن جوان در سن ۲۵ سالگی یک آتش جهنمی از شهوت در دلش افروخته بود همچنان که در خیابان به یک شخص بی‌حجاب برخورد کرده، یک مرتبه به احترام آیهٔ ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾[۱] چشمش را روی هم گذاشته است.[۲] آن وقت در کفّهٔ ترازوی آخرت، یک چشم روی هم گذاشتن آن جوان، از نماز اول شب تا صبح او بالاتر است.

این است که اگر شما اهل تفکر باشید، خواه ناخواه، نه خودتان را می‌بینید نه او را، آن نماز شب را هم به باد نمی‌دهید. ولی وقتی جهل بود با چنین حالتی از میان می‌رود.

---

۱. ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.﴾ به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است. النور(۲٤): ۳۰.

۲. قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَو غَمَّضَ بَصَرَهُ؛ لَمْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّى يُزَوِّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْحُورِ الْعِين.» و فِي خَبَرٍ آخَرَ: «لَمْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ حَتَّى يُعْقِبَهُ اللَّهُ إِيمَاناً يَجِدُ طَعْمَهُ.»؛ امام صادق عليه السلام فرمود: اگر کسی چشمش به زنی افتاد پس چشمش را به طرف آسمان بالا ببرد یا چشمش را ببندد، خداوند هنوز چشم به هم نزده او را با حور العینی تزویج نماید. و در روایت دیگر اینگونه آمده است: «دیده نگرداند مگر آنکه خداوند ایمانی به او اعطا کند که شیرینی‌اش را بیابد. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص٤٧٤؛ عوالی اللئالی، احسائی، ج۳، ص۲۹۱؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲۰، ص۱۹۳.

این است که اگر شب تا صبح عبادت کنید به پای یک ساعت که در مجلس علم بنشینید نمی‌رسد؛ چون در مجلس علم، مغز، روشن می‌شود که چگونه عمل کند و چگونه اعمال خود را نگه دارد؟

سه نکتهٔ مهم در تجارت دنیوی

دانا کیست؟ در دانائی سه نکته است. این سه نکته را فراموش نکنید. در پای منبر امام حسین علیه‌السلام همهٔ علوم پیدا می‌شود. تاجر دانا سه کلمه را باید بداند؛ علم تجارت در این سه نکته است:

نکتهٔ اول: بداند چگونه پول درآورد؛ چگونه پول در آوردن، فنون بسیاری لازم دارد.

نکتهٔ دوم: چگونه پول را نگه دارد. خیلی‌ها خوب تعلیم دیده‌اند که چگونه تجارت نموده و ثروتی را به دست آورند امّا نمی‌دانند که آن را چگونه نگه دارند. پس کلمهٔ دوم باید به کلمهٔ اول ضمیمه بشود. انسان گمان می‌کند که دیگر در تجارت کامل شده است؟! می‌گوید: فهمیدم چگونه پول درآورم و فهمیدم چگونه پولم را نگه دارم. دیگر کافی است؟ نه، یک کلمهٔ دیگر هم مانده است.

نکتهٔ سوم: این است که بدانید چگونه پول را خرج کنید.[۵۰] تا به این نکته نرسید هنوز موفّق نخواهید شد و هنوز فکر شما، مایهٔ موفقیت را نگرفته است. به کلمهٔ سوم که رسیدید دیگر فن کامل می‌شود. چگونه پول در بیاورید؟ چگونه نگه دارید؟ چگونه خرج کنید؟ پس هم چگونه در آوردن، هم چگونه نگه داشتن، هم چگونه خرج کردن؛ این سه کلمه در هر مطلبی باید کامل شود.

تطبیق این سه نکته در تجارت آخرت

در راه خدا نیز همین است؛ یک عمل می‌خواهید انجام دهید سه نکته دارد:

نکتهٔ اول: بدانید چگونه انجام دهید؟ این شرط دانستن عمل است.

نکتهٔ دوم: این عمل را چگونه نگه بدارید،[1] ۶۰ تا آفت نخورد و از بین نرود.

نکتهٔ سوم: چه گونه آن عمل را ثبت کنید و از آن مایه بگیرید، چرا که عمل مثل تخم می‌ماند؛ تخم گل را پیدا می‌کنید، خوب هم نگه می‌دارید، ولی تخم گل در دستتان می‌ماند و تمام می‌شود، آخر به جایی نمی‌رسد. سومش این است که بدانید که این تخم گل را چگونه سبز کنید که از یک گل، صد هزار گل شود، و مهم آن کلمهٔ آخر است، و این کلمه هم که گفتم در نماز لازم است؛ در روزه لازم است؛ در تجارت لازم است؛ در بچّه داشتن لازم است؛ در خانه داشتن لازم است؛ در تمام جهات زندگی لازم است.

شهادت حسین بن علی علیهما السلام در آفاق فکر بشر

همهٔ اینها که روشن شد اهمیت کار امام حسین علیه السلام روشن می‌شود. دستگاه امام حسین علیه السلام، مکتب بشریت است.

---

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ قَالَ: لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ ثُمَّ قَالَ علیه السلام: الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ.» سفیان بن عُیَینه گوید: امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزّ و جلّ: «تا بیازماید شما را که کدامیک نیکو کردارترید،» فرمود: مقصود، عمل زیاد نیست، بلکه مقصود درست کردارتر است، و همانا درستی ترس از خدا و نیّت صادق و نیکو است. سپس فرمود: پایداری بر عمل تا خالص شدنش، سخت‌تر از خود عمل است و عمل خالص آنست که نخواهی هیچ کس جز خدای عزّ و جلّ تو را بر آن بستاید، و همانا نیّت از خود عمل برتر و بالاتر است و نیّت همان عمل است. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «بگو همگی طبق روش خود عمل می‌کنند» یعنی طبق نیّت خود. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۶؛ مجمع البحرین، طریحی، ج۱، ص۶۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۴۳۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۴۳۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۷، ص۲۳۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۶، ص۱۳۰.

نکتهٔ اول: در عمل سیدالشهداء علیه السلام این است که امام حسین علیه السلام می‌دانست چه بکند؛ این کلمهٔ اول. با چه می‌دانست؟ با آن فهمی که از دریای ﴿وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾[۱] ریشه می‌گیرد با آن فهم، دانست چه کند.

نکتهٔ دوم: با آن نور علم می‌دانست چگونه نگاهش بدارد.

نکتهٔ سوم: می‌دانست چگونه از کارش نتیجه بگیرد؛ کاری کرد که با آنکه بیشتر از هزار و سیصد سال گذشته، تمام مرگ‌های عزیزانِ عالَم فراموش می‌شود، امّا شهادت حسین بن علی علیه السلام در آفاق مختلف فکر بشر، فراموش نمی‌شود! به این دیوار اطرافتان نگاه می‌کنید و می‌بینید پردهٔ عزای امام حسین علیه السلام کشیده شده است، خیال می‌کنید عزای امام حسین علیه السلام اینجاست. یک استاد دانشگاه در مصر، در مغز او هم پردهٔ سیاه عزای حسین بن علی علیهما السلام کشیده شده است. استاد دانشگاه مصر هم به قدر عقل خودش یک کتاب می‌نویسد: «أشعّةٌ من حياة الحسين علیه السلام».[۲] پس اثر شهادت امام حسین علیه السلام، از این حسینیه‌ها پیداست تا مغز استاد دانشگاه مصر؛ نه تنها در مغز استاد دانشگاه در مصر، بلکه یک وقت نگاه می‌کنی می‌بینی عجب! پردهٔ عزای امام حسین علیه السلام در مغز مهم‌ترین علمای سنی مصر مثل محمّد عبده[۳] استاد رشید رضا[٤]، هم این پردهٔ عزای امام حسین علیه السلام کشیده شده است. او هم در کتابش می‌نویسد: «اگر حسین بن علی علیهما السلام کشته نشده بود امروز «الله اکبر» در روی زمین گفته نمی شد».[٥] پس او هم برای امام حسین علیه السلام عزا گرفته است.

---

۱. «و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم.» الکهف(۱۸): ٦٥.

۲. «سمو المعنى في سمو الذات» أو «أشعة من حيات الحسين علیه السلام»، تألیف: الشیخ عبد الله العلایلي (۱۹۱٤-۱۹۹۷م).

۳. رجوع شود به ص۱۱۳، پاورقی۱.

٤. محمد رضا رشید بن علی رضا بن محمد شمس الدین بن محمد بهاء الدین بن منلا علی خلیفة القلمونی، البغدادی الأصل (۱۲۸۲ - ۱۳٥٤هـ)

٥. رجوع شود به ص۱۱۳، پاورقی۲.

نه تنها در مصر، بلکه آن دانشمند آلمانی،[1] ۷۰ کتاب می‌نویسد کـه نهـضت امـام حسین علیه‌السلام در عالم بشریت چه کرده است! غوغای نهضت امام حسین علیه‌السلام در دنیا ایـن است، ببین در آن عالم چه خبر است؟

بـاش تـا صـبحِ دولـتش بدمـد کاین هنـوز از نتـایج سحرسـت

امام حسین علیه‌السلام در آغوش پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از حرکت به سوی کربلا

امام حسین علیه‌السلام شب بیست و هفتم ماه رجب کنار قبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد. آن شب کنار قبـر مطهّـر بیتوتـه نمـود. مردمـی کـه بـرای زیـارت آمـده بودنـد انتظـار کـشیدند سید الشهداء علیه‌السلام بروند ولـی آن حـضرت علیه‌السلام نرفتنـد. مـردم فهمیدنـد امـام حـسین علیه‌السلام امشب یک کار خصوصی دارد. کم کم یکی بعد از دیگری، همه رفتند. سید الـشهدا علیه‌السلام آن شب را کنار قبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ماندند. وقتی همهٔ مردم رفتند دربِ حرم را بست و کنـار قبر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دو رکعت نماز خواند، بعد از نماز صورتش را روی تربـت جـدّش گذاشت. بین امام حسین علیه‌السلام و قبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه گذشت؟! مطلب گفتنی نیست.

الآن در این مجلس این همه بچه هست ولی درمیان این بچّه‌هـا، بچـه خـودت را پیدا کن، بچه بیگانه را هم پیدا کن، صورتت را به صورت بچه خودت بگذار بعـد بـه صورت بچهٔ بیگانه. ببین از این صورت چه می‌فهمی و از آن صورت چه! بـین پـدر و فرزندش رمزی است.

من و شما روی قبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صورت می‌گذاریم، ولـی صـورتی کـه مـن و شـما می‌گذاریم با صورتی که امام حسین علیه‌السلام می‌گذارد، خیلی فرق دارد.

---

۱. «السیاسة الحسینیة» یا رولسیون حسینی [نوشتهٔ مسیو ماربین] در ۱۳۲۸ در تهران چاپ شده اسـت کـه میرزا فضل علی ایروانی تبریزی آن را در شرح آنچه در جریده حبل المتین (به نقل از بعض اروپایی‌هـا) آمده به فارسی نوشته است. (الذریعة ،ج۱۲ ، ص۲۷۱.) و به اسم فلـسفه مـذهب شـیعه بـه لغـت اردو ترجمه و در هند چاپ شده است. (الذریعة ، ج۱۶ ، ص۳۰۹).

نکته‌اش آن است که بین صورت پدر با صورت بچه، یک حقایق مرموزی از محبتِ اوست. این است که هر صورتی که روی قبر پیغمبر ﷺ گذاشته شود اشراقات غیب پیدا نمی‌شود. تا این صورت را گذاشت و اشک از چشمش ریخت و یک مرتبه چشمش را روی هم گذاشت دید پیغمبر ﷺ او را در آغوش گرفته است. تا چشمش به جدّش افتاد، یک کلمه فرمود که در عمرش چنین کلمه‌ای از دهان مبارکش بیرون نیامده بود، فرمود: «ای جدّ بزرگوار، مرا با خودت ببر».[1] ۸• از این کلمه معلوم می‌شود چقدر در دل، عقده داشت.

---

۱. «قَالَ: وَ خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَ أَتَى إِلَى قَبْرِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ ابْنُ فَاطِمَةَ ﷺ، أَنَا فَرخُكَ وَ ابْنُ فَرخَتِكَ وَ سِبْطُكَ فِي الْخَلَفِ الَّذِي خَلَّفتَ عَلَى أُمَّتِكَ فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونِي وَ ضَيَّعُونِي وَ أَنَّهُمْ لَمْ يَحفَظُونِي، وَ هَذَا شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى أَلْقَاكَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ سَلَّمَ -. ثُمَّ وَثَبَ قَائِماً وَ صَفَّ قَدَمَيْهِ وَ لَمْ يَزَلْ رَاكِعاً وَ سَاجِداً. قَالَ: وَ أَرْسَلَ الْوَلِيدُ بْنِ عُتْبَةَ إِلَى مَنْزِلِ الْحُسَيْنِ ﷺ لِيَنْظُرَ هَلْ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ أَمْ لَا؟ فَلَمْ يُصِبْهُ فِي مَنْزِلِهِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُطَالِبنِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ، وَ ظَنَّ أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ. قَالَ: وَ رَجَعَ الْحُسَيْنُ ﷺ إِلَى مَنْزِلِهِ مَعَ الصُّبْحِ، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ خَرَجَ إِلَى الْقَبْرِ أَيْضاً فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ جَعَلَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ قَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمتَ، اللَّهُمَّ وَ إِنِّي أُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَكْرَهُ الْمُنْكَرَ، وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ مَا اخْتَرْتَ مِنْ أَمْرِي هَذَا مَا هُوَ لَكَ رِضًى [وَ لِرَسُولِكَ رِضًى]. قَالَ: ثُمَّ جَعَلَ الْحُسَيْنُ ﷺ يَبْكِي [عِنْدَ الْقَبْرِ] حَتَّى إِذَا كَانَ فِي بَيَاضِ الصُّبْحِ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى الْقَبْرِ فَأَغْفَى سَاعَةً، فَرَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ قَدْ أَقْبَلَ فِي كَبْكَبَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ حَتَّى ضَمَّ الْحُسَيْنُ ﷺ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ: يا بُنَيَّ يَا حُسَيْنُ! كَأَنَّكَ عَنْ قَرِيبٍ أَرَاكَ مَقْتُولًا مَذْبُوحاً بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ مِن عِصَابَةٍ مِنْ أُمَّتِي وَ أَنْتَ فِي ذَلِكَ عَطْشَانٌ لَا تُسْقَى وَ ظَمْآنٌ لَا تُرْوَى وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي، مَا لَهُمْ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ! فَما لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِن خَلَاقٍ، حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ! إِنَّ أَبَاكَ وَ أُمَّكَ [وَ أَخَاكَ] قَدْ قَدِمُوا عَلَيَّ وَ هُمْ إِلَيْكَ مُشتَاقُونَ، وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٌ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ. قَالَ: فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ ﷺ يَنْظُرُ فِي مَنَامِهِ إِلَى جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا جَدَّاهُ! لَا حَاجَةَ لِي فِي الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا أَبَداً فَخُذنِي إِلَيْكَ وَ اجْعَلْنِي مَعَكَ إِلَى مَنْزِلِكَ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: يَا حُسَيْنُ! إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِن الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى تَرْزُقَ الشَّهَادَةَ ←

وَ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا مِنَ الثَّوَابِ الْعَظِيمِ فَإِنَّكَ وَ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ وَ عَمَّكَ وَ عَمَّ أَبِيكَ تُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرَةٍ وَاحِدَةٍ حَتَّى تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ. قَالَ: فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ ﷺ مِنْ نَوْمِهِ فَزِعاً مَذْعُوراً فَقَصَّ رُؤْيَاهُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْيَوْمُ فِي شَرْقٍ وَ لَا غَرْبٍ أَشَدَّ غَمّاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ لَا أَكْثَرَ مِنْهُ بَاكِياً وَ بَاكِيَةً، وَ تَهَيَّأَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ وَ عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ مَضَى فِي جَوْفِ اللَّيْلِ إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ ﷺ فَصَلَّى عِنْدَ قَبْرِهَا وَ وَدَّعَهَا، ثُمَّ قَامَ عَنْ قَبْرِهَا وَ صَارَ إِلَى قَبْرِ أَخِيهِ الْحَسَنِ ﷺ فَفَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ.»؛ گوید: شبی امام حسین ﷺ از منزل خود خارج شد و آهنگ قبر جدّش رسول خدا ﷺ نمود (وقتی کنار قبر پیامبر ﷺ رسید) فرمود: سلام بر تو ای رسول خدا، من حسین، فرزند فاطمه ﷺ هستم من فرزند تو و فرزند دختر تو هستم و نیز نوهات در نسل و جانشینی که بر امّت خویش جاگذاشتی، بنابراین ای پیامبر خدا ﷺ بر علیه آنان شهادت بده که آنان مرا یاری نکردند، (بلکه) مرا ضایع نمودند و نگه نداشتند (حفظ و حفاظت ننمودند)، و این شکایت من به سوی توست تا تو را ملاقات نمایم. بعد هم حضرت ﷺ ایستاد و قدم‌هایش را صاف نمود و پیوسته رکوع و سجده کرد (نماز خواند). گوید: و ولید بن عتبه افرادی را به منزل امام حسین ﷺ گسیل داشت تا ببیند آیا امام حسین ﷺ از مدینه خارج شده است یا نه؟ که او را در منزلش نیافت، پس گفت: شکر خدایی را که خون حسین ﷺ را از من مطالبه ننمود (و من شریک قتلش نشدم) و گمان کرد که حضرت ﷺ در مدینه نیست و از مدینه خارج شده است. گوید: امام حسین ﷺ صبح هنگام به خانهٔ خود بازگشت نمود. شب دوم که فرا رسید دو مرتبه حضرت ﷺ به قصد قبر پیغمبر ﷺ از خانه بیرون رفت، دو رکعت نماز خواند هنگامی که از نماز خود فارغ شد پیوسته می‌فرمود: «خداوندا، همانا این قبر پیغمبر توست، من هم فرزند دختر اویم و حال مرا می‌دانی، خداوندا من معروف را دوست می‌دارم و از منکر بی‌زارم، و من تو را می‌خوانم ای صاحب جلال و اکرام؛ به حقّ این قبر و کسی‌که در آن هست که برای من چیزی را انتخاب کن که مورد رضایت تو و پیغمبرت باشد.» راوی گوید: حضرت ﷺ این جملات را فرمود و کنار قبر شروع به گریستن نمود تا سفیده دم صبح که سر مبارکش را روی قبر جدّش گذارد لحظاتی حضرت را خواب ربود، پس در عالم رؤیا پیغمبر ﷺ را مشاهده فرمود که در هیأتی با کبکبه (دستگاه و جلال و شکوه) از فرشتگانی در طرف راست و چپ و مقابل و پشت سرش به پیش می‌آید، پیامبر ﷺ آمد تا حسین ﷺ را به سینهٔ مبارک خویش چسبانید و میان دیدگانش را بوسید و فرمود: فرزندم حسین ﷺ، گویا تو را می‌بینم که به زودی در سرزمین کربلا به دست جماعتی از امّت من کشته و ذبح شده‌ای و در آن حال به شدت تشنه هستی اما کسی به تو آبی نمی‌دهد و لبانت خشکیده ولی تو را سیراب نمی‌نمایند و با این حال امید به شفاعت من دارند، برای آنان نزد خدا هیچ حظّ و بهره‌ای نیست. همانا پدر و مادر و برادرت بر من واردند و مشتاق روی تو هستند و برای تو در

خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به عراق به امر پیامبر صلی الله علیه و آله

به مجرد اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله این کلمه را شنید، فرمود: «يَا حُسَيْنُ! [إِنَّهُ] لَا بُدَّ لَكَ مِنَ الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى تَرْزُقَ الشَّهَادَةَ»؛[1] ای حسین علیه السلام! تو باید به دنیا بازگردی تا شهادت روزی تو گردد؛ یعنی وظیفهٔ تو این است که به کربلا بروی و خدا چنین خواسته که تو آغشته به خون در آن صحرا بیفتی.

حالا یک حدیث از مهم‌ترین کتاب معتبر نزد مسلمانان جهان از احمد بن حنبل و یک حدیث هم از مدارک شیعه به هم ضمیمه کنید و ببینید از این دو حدیث چه چیز

→

بهشت درجاتی هست که تنها با شهادت به آن درجات می‌رسی. گوید: پس امام حسین علیه السلام پیوسته در عالم رؤیا به جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نگریست و فرمایش آن جناب را می‌شنید و می‌فرمود: ای جدّ بزرگوارم! اصلاً نیازی ندارم که به دنیا برگردم پس مرا مرا نزد خود ببر و مرا همنشین خودت در همان جایگاهت قرار ده. گوید: پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب امام حسین علیه السلام فرمود: ای حسین! چاره‌ای از بازگشت به دنیا نداری تا اینکه طعم شهادت را بچشی و نیز به آنچه خدا برایت مقدر نموده است؛ یعنی ثواب عظیم برسی (و ببینی)؛ چون تو و پدر و مادر و عمو و عموی پدرت همگی روز قیامت در یک دسته و گروه محشور می‌شوید و با هم وارد بهشت می‌شوید. گوید: پس امام حسین علیه السلام از خواب بیدار شد در حالیکه ترسان و هراسان بود پس آن را برای اهل بیت خویش و فرزندان عبد المطلب علیه السلام تعریف کرد پس آن روز در شرق و غرب عالم کسی نبود که از لحاظ غم، سخت‌تر از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و نه از لحاظ مرد و زن گریان! و حسین بن علی علیه السلام مهیّای سفر شد و قصد خروج از مدینه نمود، در دل شب کنار قبر مادرش فاطمهٔ زهرا علیها السلام آمد و نماز خواند و با مادر خود وداع نمود، بعد هم برخاست و متوجه قبر برادرش امام حسن علیه السلام شد، آنجا هم نماز خواند و با برادرش نیز خداحافظی نمود، آنگاه به طرف منزل خویش بازگشت. الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۸؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۲، ص۱۵٦ (با اختلاف در برخی تعابیر به نقل از الفتوح)؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۳، ص٤٨٣، ٤٨٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۲۸: (به نقل از تسلیة المجالس)؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۱۷۷؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرم ، ص۱۳۲.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی ،ج۱، ص۲۷۱: (به نقل از الفتوح)

۱ . همان.

حاصل می‌شود چون هر دو به یک جا، نور افشانی می‌کنند. فرمود: فرزندم! بـه عـراق برو. تو یک روز بزرگی در مقابل این روز داری.

عطیّهٔ خداوند به امام حسین علیه‌السلام در قبال شهادت ایشان

خدا به تو چهار منصب خواهد داد. حال ایـن عمـل چقـدر مهـم اسـت. از کجـا شروع شده و به کجا ختم شده که چهار منصب دارد؟ آن هم اینطور!

منصب اول: این است که در مقابل این عمل، خدا تمام ائمهٔ دین علیهم‌السلام را از نـسل آن حضرت علیه‌السلام قرار داده است.

خدا در مقابل این عمل، مقدّر کرده که نُه امام از نسل امام حسین علیه‌السلام باشند؛ اینکه نُه امام علیهم‌السلام از نسل آن حضرت علیه‌السلام هستند، مُزد روز عاشوراست. هرکاری حـساب دارد و بی حساب نیست. این یک مزد عمل عاشورا است.

منصب دوم: آن است که «وَ الشِّفَاء فِي تُرْبَتِهِ» خدای تعـالی شـفا را در تربـت تـو قرار داده است.

منصب سوم: مطلبی که در مقابـل واقعـهٔ عاشوراسـت ایـن اسـت کـه پروردگـار استجابت دعا را زیر قبّهٔ آن حضرت علیه‌السلام قرار داده است.

هر دعائی، هر جا بشود، باید کنار قبر شش گوشه مستجاب شود. از آن جا، حوالهٔ کَرَم داده می‌شود. این است که بالای سر امام حسین علیه‌السلام، بیـست و پـنج ذراع، رمـزی دارد[1] که در این چند ذراع، تمام اشعّهٔ نورانیـت توحیـد، از آن رگهـای گلـوی بریـده تنفس می‌کند، و هر دعایی آنجا باید به اجابت برسد.

منصب چهارم: این است که ای پسر من، پروردگار در مقابل این روز، چنین قـرار داده، کسی‌که به عشق زیارت تو از سرزمینش حرکت می‌کند، از آن وقتی که بار سـفر

---

۱. رجوع شود به مجلس ششم، ص۲۹۰، پاورقی۳.

می‌بندد تا آن وقتی که به منزل بر می‌گردد، خدا از ایام عمر او حساب نمی‌کند.[۱] ۹۰ قلم اینجا متوقف می‌شود. این هم خودش داستانی دارد.

این چهار منصب امام حسین علیه السلام در قبال چنین روزی است، این است که عمل سید الشهداء علیه السلام اینقدر مهم بود.

شفاعت شیعیان سید الشهدا علیه السلام

«أَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ»؛ برای او شیعیانی است که شفاعت می‌کنند و شفاعت ایشان پذیرفته می‌شود.[۲] این حدیث را یک آدم بی اطلاع، ممکن است

---

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَّضَ الْحُسَيْنَ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَائِياً وَ رَاجِعاً مِنْ عُمُرِهِ.»؛ از محمّد بن مسلم روایت شده که گفت: از حضرت امام محمّد باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند: خدای سبحان در عوض شهادت امام حسین علیه السلام مقام امامت را نصیب ذریهٔ آن بزرگوار نمود، و نیز شفاء امراض را در تربت مقدّس آن حضرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر مبارک آن بزرگوار قرار داد. و ایامی که زوّار آن بزرگوار به زیارتش می‌روند و بر می‌گردند جزو عمر ایشان محسوب نمی‌شود. امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۷؛ بشارة المصطفی، طبری، ص۳۲۷؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۳۱؛ تأویل الآیات، استر آبادی، ج۲، ص۶۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۲۱.

۲. «حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّغْلِبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا لَا يَدْخُلْ عَلَيَّ أَحَدٌ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ هُوَ طِفْلٌ فَمَا مَلَكَتْ مَعَهُ شَيْئاً حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَدَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَلَى أَثَرِهِ فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى صَدْرِهِ وَ إِذَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَبْكِي وَ [إِذَا] فِي يَدِهِ شَيْءٌ يُقَبِّلُهُ [يُقَلِّبُهُ] فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّ هَذَا جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ هَذَا مَقْتُولٌ وَ هَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا فَضَعِيهِ عِنْدَكِ فَإِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ حَبِيبِي فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلِ اللَّهَ أَنْ يَدْفَعَ ذَلِكَ عَنْهُ قَالَ صلی الله علیه و آله: قَدْ فَعَلْتُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ أَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ أَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِهِ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ وَ شِيعَتِهِ هُمْ وَ اللَّهِ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»؛ امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانهٔ امّ سلمه بود و به او سفارش کرد کسی بر او وارد نشود، امام حسین علیه السلام آمد و امّ سلمه ←

بشنود و تعجب کند، ولی وقتی به کتاب احمد بن حنبل مراجعه کردید که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «ای حسین من، هر که تو را دوست داشته باشد با من در درجهٔ من است»،[1] آن وقت می‌فهمید کسی که همنشینِ پیغمبر است، اگر روز قیامت مردم را شفاعت کند عجیب نیست.

برای امام حسین ؑ شیعیانی است که شفاعت می‌کنند و شفاعت ایشان پذیرفته می‌شود. این حدیث با مهمترین کتب اهل سنت تأیید می‌شود، و مهم همین نکته است.

می‌خواهم امشب این مطلب گم نشود؛ چگونه کار کنید؟ و چگونه آن را نگهداری نمایید؟

شما کار امام حسین ؑ را که می‌دانید. دیگر احتیاج نیست من برای شما مردم فهیم و پخته دل بگویم امام حسین ؑ چه کرده است. ولی می‌خواهم ببینید چطور سید الشهداء ؑ کارش را نگه داشته است من یک کلمه می‌گویم و شماها هم یک کلمه می‌شنوید، امّا امشب که به خانه هایتان رفتید، فکر کنید ببینید چه خبر است.

→

نتوانست مانع ورود حضرت شود و بر پیغمبر ﷺ وارد شد. امّ سلمه دنبالش رفت و امام حسین ؑ روی سینهٔ پیغمبر ﷺ بود و پیغمبر ﷺ گریه می‌کرد و چیزی را که در دست خود داشت، می‌بوسید [زیر و رو می‌کرد]، پیغمبر ﷺ فرمود: ای امّ سلمه این جبرئیل است به من خبر می‌دهد که حسینم کشته می‌شود و این خاکی است که بر روی آن کشته شود، آن را نزد خود نگهدار، و چون خون شد بدان حبیبم کشته شده است. ام سلمه گفت: یا رسول اللّه از خدا بخواه که شهات را از او دفع کند. حضرت ﷺ فرمود: خواستم و خدا فرمود: برای او درجه‌ای باشد که احدی از مخلوقات بدان نرسیده است و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و شفاعتشان پذیرفته شود و به راستی مهدی ؑ از فرزندان او است، خوشا به حال کسی که از دوستان حسین ؑ باشد و شیعیانش مسلماً به خدا قسم در روز قیامت رستگارانند. امالی، شیخ صدوق، ص۲۰۳؛ إثبات الهداة، حرّ عاملی، ج۱، ص۵۲۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۲۵.

۱. «مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ، وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». در ابتدای همین مجلس گذشت، رجوع شود به ص۱۸۳، پاورقی۱.

ثمرهٔ قیام سید الشهدا علیه السلام مدیون زینب کبری علیها السلام

عـدّه‌ای زنـان و کودکـان سرگـشته و سـرگردان، آن هـم مادرهـای جـوان مـرده، خواهرهای برادر از دست داده، دخترهایی گرد یتیمی به سـر نشـسته؛ چنـین جمعـی مثل پروانه دور این شمع می‌گردد، با چنین جمعیتی روبرو شده است.

یکی از وصایایی که به خواهرش فرمود این بود که: «ای خواهر من، خواهشی کـه از تو و از این زن و بچه‌ها دارم، این است که به هنگام شـهادت مـن و در آن لحظـات گریبان پاره نکنید و لطمه به صورت نزنید و ناخن به صورت نکشید.»[1] ۱۰•

خواست بگوید: خواهرم، دخترم، این عمل اینقدر بزرگ اسـت کـه مبـادا شـما در جلوی دشمن، ناخن به صورت بزنید و یک لطمه به کار مـن بخـورد. تـا اینجـا بایـد عمل من محفوظ باشد. این کلمات را فرمود. بعد هم یک نوید بزرگـی بـه ایـن زن و بچه داد، فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ تَعَالَی حَافِظُکُمْ وَ حَامِیکُم»[2] شـما بدانیـد کـه خـدا شما را تا روز قیامت، نگه می‌دارد. دیگر غُصّه نخوریـد. شـما کـار مـن را بـه سـامان رسانده و به ثمر نشاندید و از آینده هم خبر دارید.

---

۱. هنگامی که سید الشهدا علیه السلام وارد بر زمین کربلا شدند چنین فرمودند: «یَا أُخْتَاهْ یَـا أُمَّ کُلْثُـومِ وَ [أَنْـتِ] یَـا زَیْنَبُ وَ [أَنْتِ] یَا فَاطِمَةُ [وَ یَا رَبَابُ] انْظُرْنَ إِذَا [أَنَا] قُتِلْتُ فَـلَا تَـشْقُقْنَ عَلَـیَّ جَیْبـاً وَ لَا تَخْمِـشْنَ [عَلَـیَّ] وَجْهاً وَ لَا تَقُلْنَ هُجْراً.» ای خواهرم امّ کلثوم، و تو ای زینـب، و تـو ای فاطمـه، و تـو ای ربـاب بنگریـد هنگامی که به شهادت رسیدم، مبادا گریبانی را چاک زده یا چهره‌تان را بخراشید و سـخنی کـه از منزلـت شما بکاهد بر زبان بیاورید. لهوف، سید ابن طاووس، ص٤٩؛ تـسلیة المجـالس، کرکـی حـائری، ج٢، ص٢٥٤؛ إثبات الهداة، حـر عـاملی ،ج٤، ص٥٢؛ الدمعـة الـسّاکبة، بهبهـانی، ج٤، ص٢٧٦؛ أسـرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٢٥٥؛ معالی السّبطین، مازندرانی،ج ١، ص٢٩٧.
و با اختلاف کم در این منابع: فتوح، ابن اعثم کوفی، ج٥، ص٨٤.
منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی ،ج١، ص٣٤٠: (با این عبارت: «یا زینب! و یا أمّ کلثوم! و یـا فاطمة! و یا رباب! انظرن إذا أنا قتلت فلا تشققن عليّ جیبا؛ ...».)

۲. رجوع شود به ص۱۳۱، پاورقی۱.

قبری گوشهٔ خرابهٔ شام

خواست بگوید: ای دختر سه ساله‌ام، غصّه نخور، اگر از این دنیا رفتی،[۱۱] روحت به آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رود، و قبرت در گوشهٔ خرابهٔ شام یک ستاره می‌شود که هزار و سیصد سال بگذرد، قبر سلاطین عالم محو شود ولی قبر تو دختر سه ساله مثل پارهٔ ماه بدرخشد.[۱][۱۲] «أَنَّ اللّهَ تَعَالَی حَافِظُکُمْ»،[۲] خدا این‌چنین نگه دارنده است. نام عالمیان گم شود، اسم شما از میان نرود.

حال که دلها منقلب است و شب عزاست و آثار مصیبت از قیافه‌ها پیداست، یک کلمه هم مصیبت بخوانیم.

فرمایش زینب کبری علیها السلام خطاب به ابن عباس

مردم از همه جا بی‌خبر بودند. نزدیک اذان ظهر شد. سیدالشهدا علیه السلام از حرم بیرون آمده و یک سره به خانه‌اش رفت، معلوم نیست از حرم که آمد به گوش خواهرش زینب علیها السلام چه فرمود. این اندازه معلوم است که قافله آمادهٔ سفر شد. یک مرتبه ابن عباس

---

۱. «و قد أخبرني بعض الشوام أنّ للسيدة رقية ضريحاً بدمشق الشام و أنّ جُدران قبرها كانت قد تعيبت فأرادوا إخراجها منه لتجديده فلم يتجاسر أحد أن ينزله من الهيبة فحضر شخص من أهل البيت يدعى السيد بن مرتضى فنزل في قبرها و وضع عليها ثوبا لفها فيه و أخرجها فإذا هي بنت صغيرة دون البلوغ و قد ذكرت ذلك لبعض الأفاضل فحدثني به ناقلا عن أشياخه.»؛ بعضی اهالی شام به من خبر دادند که برای حضرت رقیه [خاتون علیها السلام] گنبدی در دمشق سوریه است و دیوارهای قبر آن حضرت معیبوب شد، خواستند حضرت را از داخل قبر بیرون بیاورند تا بنای آن مرقد را تعمیر کنند ولی از هیبت حضرت کسی جرأت نکرد وارد قبر شود، شخصی از اهل بیت که به او سید بن مرتضی می‌گفتند وارد شد وی در قبر آن حضرت رفت و لباسی را بر آن حضرت قرار داد و حضرت را داخل آن لباس پیچانده خارج نمود، هنگامی که بیرون آورد دیدند دختر خردسالی بوده که به سنّ بلوغ هم نرسیده است. این جریان را برای بزرگی نقل کردم او هم تصدیق نمود و به نقل از اساتیدش برایم بازگو نمود.

منبع اهل تسنن: نور الأبصار، شبلنجی، ص٣٦٤.

۲. رجوع شود به ص۱۳۱، پاورقی۱.

آمد عرض کرد: آقا شما که می‌روید، زینب کبری علیها السلام را کجا می‌برید؟ یک عدّه زن و بچّه را کجا می‌برید؟ هنوز سخن ابن عباس تمام نشده دیدند دختر زهرا علیها السلام سر از محمل بیرون آورد، فرمود: ابن عباس، می‌خواهی بین من و برادر جدائی بیندازی؟[1] [13]• من باید با برادرم در این سفر همه جا هم قدم باشم. معنای این سخن آن است که من باید با برادرم کنار نعش رعنای جوانان بنی هاشم باشم، اگرچه بر چهره‌ام خاکستر بنشیند، امّا من باید سر به چوبهٔ محمل بزنم.[2] اگر چوب خیزران بر

---

۱. «فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا حُسَيْنُ، إِنْ كُنْتَ لَابُدَّ سَائِراً إِلَى الْكُوفَةِ فَلَا تَسِرْ بِأَهْلِكَ وَ نِسَائِكَ، فَقَالَ لَهُ: يَا بْنَ الْعَمِّ، إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ– فِي مَنَامِي، وَ قَدْ أَمَرَ بِأَمْرٍ لَا أَقْدِرُ عَلَى خِلَافِهِ، وَ إِنَّهُ أَمَرَنِي بِأَخْذِهِمْ مَعِي. وَ فِي نَقْلٍ آخَرَ [أَنَّهُ] قَالَ: يَا ابْنَ الْعَمِّ، إِنَّهُنَّ وَدَائِعُ رَسُولِ اللَّهِ – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ – وَ لَا آمَنُ عَلَيْهِنَّ أَحَداً، وَ هُنَّ أَيْضاً لَا يُفَارِقْنَنِي، فَسَمِعَ ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً مِنْ وَرَائِهِ وَ قَائِلَةٍ تَقُولُ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، تُشِيرُ عَلَى شَيْخِنَا وَ سَيِّدِنَا أَنْ يَخلُفَنَا هَاهُنَا وَ يَمْضِي وَحْدَهُ! لَا وَاللَّهِ بَلْ نَجِيءُ مَعَهُ وَ نَمُوتُ مَعَهُ، وَ هَلْ أَبْقَى الزَّمَانُ لَنَا غَيْرَهُ؟ فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً شَدِيداً.»؛ ابن عباس خطاب به سید الشهدا علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم ای حسین علیه السلام، اگر ناچاری که به کوفه بروی پس اهل و عیال و زنانت را با خود نبر. حضرت علیه السلام فرمود: ای پسر عمو، همانا من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دیدم و به من فرمانی داد که نمی‌توانم خلافش را انجام دهم؛ او به من فرمان داد تا اهلبیت و زنانم را هم با خود ببرم. و طبق نقلی دیگر فرمود: ای پسر عمو، این زنان و اهلبیت من امانت‌های جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و کسی نیس که آنان را به او بسپارم و ایمن باشم (خاطرم جمع باشد) آنها هم از من جدا نمی‌شوند. ابن عباس صدای گریه‌ای را از پشت سر خودش شنید و [شنید] که زنی می‌فرمود: ای ابن عباس! بر پیر و پیشوای ما اشاره می‌کنی که ما را اینجا باقی بگذارد و خودش تنهایی برود؟! نه به خدا قسم، بلکه ما با او زنده می‌مانیم و با او می‌میریم، و آیا زمان برای ما بدون بودن با او باقی می‌ماند (ارزشی دارد)؟ پس ابن عباس گریهٔ شدیدی کرد. مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۳، ص۴۸۵.

با اختلاف کم در این منابع: أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۴۶– ۲۴۷(به نقل از فوادح حسینیه)؛ وسائل مظفری، ص۴۳۶، باب سیزدهم، ح۲۶: (به نقل از الفوادح الحسینیه) زینب الکبری، علامه نقدی، ص۹۳، ۹۴– ۹۵.

۲. ثُمَّ إِنَّ أُمَّ كُلْثُومٍ علیها السلام أَطْلَعَتْ رَأْسَهَا مِنَ الْمَحْمِلِ وَ قَالَتْ لَهُمْ: [صَهْ] يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، تَقْتُلُنَا رِجَالُكُمْ وَ تَبْكِينَا نِسَاؤُكُمْ!؟ فَالْحَاكِمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَوْمَ فَصْلِ الْقَضَاءِ. فَبَيْنَمَا هِيَ تُخَاطِبُهُنَّ إِذَا بِضَجَّةٍ قَدِ ارْتَفَعَتْ، فَإِذَا هُمْ أَتَوْا بِالرُّؤُوسِ يَقْدُمُهُمْ رَأْسُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ هُوَ رَأْسٌ زُهْرِيٌّ قَمَرِيٌّ أَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَ لِحْيَتُهُ ←

كَسَوَادِ السَّبَجِ قَدِ انْتَصَلَ مِنْهَا الْخِضَابُ، وَ وَجْهُهُ دَارَةُ قَمَرٍ طَالِعٍ، وَ الرُّمْحُ تَلْعَبُ بِهَا يَمِيناً وَ شِمَالًا؛ فَالْتَفَتَتْ زَيْنَبُ عليها السلام فَرَأَتْ رَأْسَ أَخِيهَا، فَنَطَحَتْ جَبِينَهَا بِمُقَدَّمِ الْمَحْمِلِ حَتَّى رَأَيْنَا الدَّمَ يَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ قِنَاعِهَا، وَ أَوْمَأَتْ إِلَيْهِ بِخِرقَةٍ [بِخُرْقَةٍ] وَ جَعَلْتْ تَقُولُ:

يَا هِلَالًا لَمَّا اسْتَتَمَّ كَمَالًا ... غَالَهُ خَسْفُهُ فَأَبْدَا غُرُوبَا
مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي ... كَانَ هَذَا مُقَدَّراً مَكْتُوبَا
يَا أَخِي فَاطِمَ الصَّغِيرَةَ كَلِّمْهَا ... فَقَدْ كَادَ قَلْبُهَا أَنْ يَذُوبَا
يَا أَخِي قَلْبُكَ الشَّفِيقُ عَلَيْنَا ... مَا لَهُ قَدْ قَسَى وَ صَارَ صَلِيبَا
يَا أَخِي لَوْ تَرَى عَلِيّاً لَدَى الْأَسْرِ ... مَعَ الْيُتْمِ لَا يُطِيقُ وُجُوبَا
كُلَّمَا أَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ نَادَاكَ ... بِذُلٍّ يَغِيضُ دَمْعاً سَكُوبَا
يَا أَخِي ضُمَّهُ إِلَيْكَ وَ قَرِّبْهُ ... وَ سَكِّنْ فُؤَادَهُ الْمَرْعُوبَا
مَا أَذَلَّ الْيَتِيمَ حِينَ يُنَادِي ... بِأَبِيهِ وَ لَا يَرَاهُ مُجِيبَا

آنگاه امّ کلثوم سر مبارکش را از کجاوه نمایان نمود و خطاب به آنان فرمود: ای اهل کوفه! مردانتان ما را می‌کشند و زنانتان بر ما گریه می‌کنند؟! قاضی میان ما و شما خداست روز فصل القضا (فصل الخطاب)، همانطور که امّ کلثوم با زنان کوفیان سخن می‌گفت ناگهان ضجّه و شیونی بالا رفت، و آنان سر مقدس سید الشهدا علیه السلام را جلوی سرهای دیگر قرار دادند؛ سر درخشنده و سفیدی همچون ماه، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله، محاسن شریفش همچون سیاهی سبج [سنگی سیاه و براق که از هند برای سرمه می آوردند] که خضاب از آن بیرون افتاده شود، صورت مبارکش همچون گردش (و درخشش) ماهی طلوع کننده در حالیکه نیزه آن را به راست و چپ می‌برد. در این هنگام زینب علیها السلام به گوشهٔ چشم نگریست پس سر مقدس برادرش را دید پیشانی مبارکش را به جلوی کجاوه کوبید به نحوی که ما دیدیم خون از زیر مقنعهٔ بزرگش خارج می‌شد، و او از سوز دل به آن سر شریف اشاره کرد و پیوسته می‌فرمود: «ای ماه شب اول که به سر حدّ کمال رسید و خسوف او را ربود و غروبش را ظاهر نمود. ای پارهٔ قلبم! گمان نمی‌بردم که این مصیبت و سرنوشت، مقدّر و نوشته شده باشد (و واقع شود). برادرم! با فاطمهٔ صغیره حرف بزن که نزدیک است قلبش آب شود. برادرم! چه شده است که آن قلب مهربان تو بر ما اکنون سخت و محکم شده است. ای برادر! ای کاش پسرت علی علیه السلام را هنگام اسیر شدن می‌دیدی که با یتیمی طاقت خودداری ندارد. هرگاه او را می‌زدند و آزار می‌دادند تو را با حالت مذلّت و اشک‌های ریزان صدا می‌زد. برادرم! علیّ بن الحسین را به خود چسبانیده نزدیک نما و قلب ترسانش را تسکین و آرامش بده. یتیم چقدر زبون است وقتی که پدرش را صدا می‌زند ولی جوابی از او نشنود.». منتخب، طریحی، ج۲، ص۴۷۷ – ۴۷۸؛ بحار الانوار، علامه، مجلسی، ج۴۵، ص۱۱۵: (أَقُولُ رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ رُوِيَ مُرْسَلًا عَنْ مُسْلِمٍ الْجَصَّاص)؛ ریاض الأبرار، آیت الله سید

لب و دندان حسینم ببینم،[۱] من باید با موی پریشان کنارش گریبان چاک زنم.[۲] ۱۴•
همه جا باید با او منزل به منزل بروم. چگونه رفت؟ چه قدم‌هایی برداشت؟!

→
نعمت الله جزائری، ج۱، ص۲۴۳؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد لله بحرانی، ص۳۷۳؛ الدمعة السّاكبة، مولی محمد باقر دهدشتی بهبهانی، ج۵، ص۴۴ - ۴۵؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۶۸؛ مجالس الفاخرة فی مصائب العترة الطاهرة، سید شرف الدین، ص۳۱۵؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۹۹- ۱۰۰؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۶۶؛ مستدرک سفینة البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج۴، ص۶.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۸۷: (فلمّا رأت زینب علیها السلام رأس أخیها قد أتوا بالرؤوس مقدّما علیها نطحت جبهتها بمقدّم الأقتاب فخرج الدّم منها، و جعلت تقول: ...).

۱. «لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ حَرَمُهُ عَلَى يَزِيدَ وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنَايَاهُ بِمِخْصَرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ [...] فَلَمَّا رَأَتْ زَيْنَبُ علیها السلام ذَلِكَ فَأَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ ...»؛ وقتی حضرت علیّ بن حسین علیه السلام و محارم ایشان بر یزید ملعون وارد شدند و سر مبارک امام حسین علیه السلام را درون طشتی مقابل یزید نهادند؛ آن ملعون با چوبی که در دست داشت به دندانهای مبارک آن حضرت زد ... وقتی حضرت زینب علیها السلام این صحنه را دید دست به گریبان فرو برد و آن را پاره کرد. احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۳۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۵۷.

نکته: بنابر نقل مورخین شیعه و اهل تسنن، جسارت کردن به رأس مقدس سید الشهدا علیه السلام با چوب خیزران هم در کوفه مجلس ابن زیاد و هم در شام مجلس یزید رخ داده است. رجوع شود به مجلس ششم، ص۴۷۴، پی نوشت۳۳.

۲. حضرت زینب علیها السلام هنگامی که سر بریدهٔ برادر را در مجلس یزید مشاهده کرد دست برد و گریبان خود را پاره کرد: (مدرک اول در پاورقی قبلی گذشت)

«ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ علیه السلام بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ كَيْلَا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ فَرَآهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّءُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَداً وَ أَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ»؛ سپس سر امام حسین علیه السلام را مقابل خود نهاد و زنها را پشت سر خود جای داد که آن سر مقدّس را نبینند. ولی علیّ بن حسین علیه السلام آن را دید، پس از آن حادثه هرگز غذایی که سر در آن بود، نخورد اما زینب علیها السلام چون نگاهش به سر برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، دست برد و گریبان خود را پاره کرد. لهوف، سید بن طاووس، ص۱۰۴؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۷۹؛ تسلیة المجالس، کرکری حائری، ج۲، ص۳۸۴: (ثمّ وضع رأس الحسین في طشت بین یدیه، و أجلس النساء خلفه کیلا ینظرن إلیه، و أمّا زینب فإنّها لمّا رأته أهوت إلی جیبها فشقّته)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۳۳؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص۴۳۳.

آنگاه که سید الشهدا علیه السلام نظر به خاک کربلا انداخت،[۱۵] - گویا نگاهی به زینب کبری علیها السلام نموده، - و فرمود: «... هَاهُنَا وَ اللَّهِ تُسْبَى حَرِيمُنَا ...» اینجا جائیست که زنان ما به اسیری می‌روند.[۱۶] (۱)

باسمك الأعظم الأعزّ الأكرم يا الله، اللّهم أيّد الإسلام و أهلَه، و اخذل الكفر و أهله اللّهم أصلح كلّ فاسدٍ من أمور المسلمين.

---

۱. فِي كِتَابِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي مِخْنَفٍ: «وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا نَزَلَ كَرْبَلَاءَ وَ أَخْبَرَ بِاسْمِهَا بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَ قَالَ: أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، قِفُوا وَ لَا تَبرَحُوا وَ حُطُّوا وَ لَا تَرَحَّلُوا؛ فَهَاهُنَا وَ اللَّهِ مَحَطُّ رِحَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ سُفِكَ دِمَائِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ تُسْبَى حَرِيمُنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ مَحشَرُنَا وَ مَنشَرُنَا، وَ بِهَذَا وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَا خِلَافَ لِوَعدِهِ.»؛ در کتاب مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام وارد سرزمین کربلا شد و از نام آن باخبر شد گریهٔ سختی کرد و فرمود: سرزمین غم و بلا؛ توقف نمائید و دور نشوید، فرود آیید و کوچ نکنید که اینجا به خدا قسم محل فرود بارهایمان است، و اینجا به خدا قسم خون‌هایمان ریخته می‌شود، و اینجا به خدا سوگند اهل حرم ما به اسیری برده می‌شوند، و اینجا به خدا قسم محلّ قبرهای ماست، و حشر و نشر مان به خدا قسم اینجاست، و این مطالب را جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وعده فرموده و وعده‌اش هیچ تخلّفی ندارد. تفسیر نور الثقلین، ج٤، ص۲۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، ج۱۰، ص۲۷۷.

همچنین: قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: «فَلَمْ يَزَلِ الْحُسَيْنُ يَرْكَبُ فَرَساً حَتَّى رَكِبَ سِتَّةَ أَفْرَاسٍ، وَ هِيَ لَا تَخطُو تَخْتَهُ خُطْوَةً وَاحِدَةً، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى ذَلِكَ قَالَ لَهُمْ: يا قَوْمِ! أَيُّ مَوْضِعٍ هَذِهِ الْأَرْضُ؟ فَقَالُوا: هَذِهِ الْأَرْضُ الغَاضِرِيَّاتِ، فَقَالَ لَهُمْ: يا قَوْمِ! هَلْ لَهَا إِسْمٌ غَيْرَ هَذَا؟ قَالُوا: نَعَمْ، تُسَمَّى بِنَيْنَوَى، فَقَالَ لَهُمْ: فَهَلْ تُعْرَفُ بِغَيْرِ هَذَيْنِ الإِسمَينِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ، شَاطِئُ الْفُرَاتِ، قالَ لَهُمْ: هَلْ لَهَا إِسْمٌ غَيْرَ هَذَا؟ قَالُوا: نَعَمْ، هَذِهِ تُسَمَّى أَرْضَ كَرْبَلَاءَ؛ فَعِنْدَهَا تَنَفَّسَ الصُّعَدَاءَ وَ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَ قَالَ: هِيَ وَ اللَّهِ أَرْضُ كَرْبَلَاءَ؛ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ. ثُمَّ قَالَ: قِفُوا وَ لَا تَبرَحُوا، فَهَاهُنَا وَ اللَّهِ مُنَاخُ رِكَابِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ مَسفَكُ دِمَائِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ تُسْبَى حَرِيمُنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ مَحشَرُنَا وَ مَنشَرُنَا، وَ هَاهُنَا وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَا خُلفَ لِقَوْلِهِ، ثُمَّ نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ.»؛ ابو مخنف گوید: امام حسین علیه السلام پیوسته چندین اسب سوار شد تا اینکه تعداد اسبها به شش اسب رسید و آنها هیچ یک حتی یک قدم برنمی‌داشتند، هنگامی که حضرت این را دید خطاب به اهالی گفت: ای قوم! اینجا چه سرزمینی است؟ گفتند: سرزمین غاضریه، فرمود: ای قوم! آیا نام دیگری هم دارد؟ گفتند: بله، نینوا هم گفته می‌شود، فرمود: آیا به نام دیگری غیر از این دو اسم شهرت دارد؟ گفتند: بله، ساحل فرات. فرمود: آیا نام دیگری هم دارد؟ عرض کردند: بله، این سرزمین به سرزمین کربلا هم شناخته می‌شود، تا حضرت ←

→

اسم کربلا را شنید آه سرد دنباله‌داری کشید و گریهٔ بسیار شدیدی نمود و فرمود: این سرزمین به خدا قسم سرزمین کربلاست؛ سرزمین آه و ماتم و مصیبت، بعد هم فرمود: توقف کنید و جایی دیگر نروید که اینجا به خدا قسم محلّ فرود آوردنِ شترانمان هست، و اینجا به خدا قسم محلّ ریختن خونهایمان است، و اینجا به خدا قسم اهل حرم ما اسیر می‌شوند، و اینجا به خدا قسم موضع قبرهایمان است، و اینجا به خدا قسم محلّ حشر و نشر ماست، و اینجا جدّم رسول خدا ﷺ به من وعده فرمود و فرمایشش تخلّف ناپذیر است. بعد هم حضرت از اسبش فرود آمد. اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۵۵.

همچنین: فِي مَقْتَلِ أَبِي إِسْحَاقَ الإِسفَرَايِنِيُّ: «ثُمَّ قَالَ: يا قَوْمِ، إِنْزِلُوا وَ لَا تَبرَحُوا؛ فَهَاهُنَا وَ اللَّهِ مُنَاخُ رِكَابِنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ يُسْفَكُ دِمَاؤُنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ تُسْبَى حَرِيمُنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ يُقْتَلُ رِجَالُنَا، وَ هَاهُنَا يُذْبَحُ أَطفَالُنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ قُبُورُنَا، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ مَحشَرُنَا وَ مَنشَرُنَا، وَ هَاهُنَا يَصِيرُ الْعَزِيزُ ذَلِيلًا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ يُقْطَعُ أَوْدَاجِي، وَ تُخْضَبُ لِحْيَتِي بِدَمِي، وَ يُعَزَّى جَدِّي وَ أَبِي وَ أُمِّي مَنْ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، وَ هَاهُنَا وَ اللَّهِ وَعَدَنِي رَبِّي لِجَدِّي، وَ لَا خُلفَ لِوَعدِهِ. ثُمَّ نَزَلَ وَ نَزَلَتْ أَصْحَابُهُ جَمِيعاً.»؛ در مقتل ابی اسحاق اسفراینی آمده است: سپس حضرت فرمود: ای جماعت، فرود آیید و دور نشوید که اینجا به خدا قسم محلّ خوابانیدنِ شترانِ بارکش‌مان است، و اینجا به خدا قسم خون‌هایمان ریخته می‌شود، و اینجا به خدا قسم حرم ما به اسارت گرفته می‌شوند، و اینجا به خدا قسم مردانمان کشته می‌شوند، و اینجا به خدا قسم کودکانمان ذبح می‌شوند، و اینجا به خدا سوگند قبرهای ماست، و اینجا به خدا قسم محلّ حشر و نشر ماست، و اینجاست که عزیز، ذلیل می‌شود، و در اینجا به خدا قسم رگهای گردن من بریده می‌شوند و محاسنم به خونم خضاب می‌شود و جدّم و پدرم و مادرم از جانب فرشتگان آسمان تسلّی می‌شوند، و اینجا به خدا قسم جدّم برای من از طرف پروردگارم وعده داده است و وعدهٔ او تخلّف ناپذیر است. (حضرت این جملات را فرمود) بعد هم خود و یارانش همگی فرود آمدند و منزل کردند. الإمام الحسین ﷺ و أصحابه، قزوینی، ج۱، ص۱۹۹.

پی نوشت:

۱. همچنین: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ دَخَلَ أَبُوذَرٍّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جَنَازَةُ الْعَابِدِ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ مَجْلِسُ الْعَالِمِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعَالِمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَلْفِ جَنَازَةٍ مِنْ جَنَازَةِ الشُّهَدَاءِ وَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قِيَامِ أَلْفِ لَيْلَةٍ يُصَلَّى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفُ رَكْعَةٍ وَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَلْفِ غَزْوَةٍ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مُذَاكَرَةُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ عَلَيْكُمْ بِمُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَعْرِفُونَ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ لِيَلْتَمِسَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ يَسْتَمِعُ أَوْ يَكْتُبُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ وَ طَالِبُ الْعِلْمِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ الْمَلَائِكَةُ وَ أَحَبَّهُ النَّبِيُّونَ وَ لَا يُحِبُّ الْعِلْمَ إِلَّا السَّعِيدُ وَ طُوبَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا أَبَا ذَرٍّ وَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ صِيَامِ نَهَارُهَا وَ قِيَامِ لَيْلُهَا وَ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ لِيَلْتَمِسَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ طَالِبُ الْعِلْمِ حَبِيبُ اللَّهِ وَ مَنْ أَحَبَّ الْعِلْمَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَ يُصْبِحُ وَ يُمْسِي فِي رِضَا اللَّهِ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكَوْثَرِ وَ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرَةِ الْجَنَّةِ وَ لَا يَأْكُلُ الدُّودُ جَسَدَهُ وَ يَكُونُ فِي الْجَنَّةِ رَفِيقَ الْخَضِرِ وَ هَذَا كُلُّهُ تَحْتَ هَذِهِ الْآيَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ﴾.»؛ امام علی ﷺ فرمود: حضرت علی ﷺ فرمود: میان اوقات نشستن من در مسجد النبی ﷺ ابوذر وارد شد و عرض کرد: یا رسول الله، [تشییع] جنازهٔ عابد برایتان دوست‌داشتنی‌تر است یا مجلس عالِم؟ حضرت فرمود: ای ابوذر، یک‌ساعت نشستن پای صحبت عالِم نزد خدا برتر است از [حضور در تشییع] هزار جنازهٔ شهید، و یک ساعت نشستن در مجلسی که گفتگوی مباحث علمی است نزد خدا از هزار شب قیام نمودن (بیدار ماندن به عبادت) که در هر شبش هزار رکعت خوانده شود دوست‌داشتنی‌تر و بالاتر است، یکساعت نشستن در گفتگوی علمی نزد خدا از هزار جنگ و قرائت کلّ قرآن بالاتر و برتر است، ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا، گفتگوی علمی از تلاوت کلّ قرآن بالاتر و بهتر است!؟ حضرت فرمود: ای اباذر، یک‌ساعت نشستن در گفتگوی علمی، نزد من از دوازده هزار مرتبه خواندن کلّ قرآن محبوب‌تر و بالاتر است، بر شما باد به گفتگوی علمی چون به علم و دانایی است که شما حلال را از حرام باز می‌شناسید، و کسیکه از خانه‌اش بیرون بیاید تا بابی از علم را بجوید به ازای هر قدمی که برمی‌دارد خدای عزّ و جلّ ثواب پیغمبری از پیغمبران را برایش می‌نویسد و به تعداد هر حرفی که گوش می‌دهد یا

می‌نویسد شهری را برایش در بهشت عطا می‌فرماید، و طالب علم خدا و تمامی فرشتگان و پیغمبران او را دوست می‌دارند، کسی هم جز انسان نیکبخت، علم را دوست ندارد. ای ابوذر، خوشا به حال طلبهٔ علم در روز قیامت. و یک‌ساعت نشستن در جلسهٔ گفتگوی علمی، برای تو، از عبادت یکسال -که روزهایش روزه و شب‌هایش به شب زنده داری و عبادت بگذراند- بهتر است، و نگاه به صورت عالم برای تو بهتر است از آزاد کردن هزار بنده، و کسیکه از منزلش خارج شود تا بابی از علم را فرا بگیرد خداوند برایش به ازای هر قدم ثواب هزار شهید از شهدای بدر می‌نویسد، طلبهٔ علم محبوب خداست، و کسیکه علم را دوست بدارد بهشت بر او واجب می‌شود و صبح و شام می‌کند در حالیکه تحت لوای رضایت خداست و (روحش) از دنیا بیرون نمی‌رود و نمی‌میرد تا اینکه از حوض کوثر می‌نوشد و از میوهٔ بهشت تناول می‌کند، کرم هم جسدش را در قبر نمی‌خورد (جسدش سالم می‌ماند) و در بهشت همراه و همدم حضرت خضر است و تمام اینها زیر مجموعهٔ این آیه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ﴾.» بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۲۰۳؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج۹، ص۱۵۲.

همچنین: قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ﷺ: «أَوْلَى الْعِلْمِ بِكَ مَا لَا يَصْلُحُ لَكَ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ، وَ أَوْجَبُ الْعِلْمِ [الْعَمَلِ]عَلَيْكَ مَا أَنْتَ مَسْئُولٌ عَنِ الْعَمَلِ بِهِ، وَ أَلْزَمُ الْعِلْمِ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فَسَادَهُ، وَ أَحْمَدُ الْعِلْمِ عَاقِبَةً مَا زَادَكَ فِي عَمَلِكَ الْعَاجِلِ فَلَا تَشْغَلَنَّ بِعِلْمٍ مَا لَا يَضُرُّكَ جَهْلُهُ وَ لَا تَغْفُلَنَّ عَنْ عِلْمِ مَا يَزِيدُ فِي جَهْلِكَ تَرْكُهُ.»؛ امام کاظم ﷺ فرمود: سزاوارترین علمی که باید به دنبالش باشی آن علمی است که بدون آن عملت خراب می‌شود، و واجب‌ترین علم علمی است که تو (فردای قیامت) مسئول عمل کردن آن هستی، و لازمترین علم برایت علمی است که صلاح قلبت را به تو راهنمایی نماید و فساد قلبت را برایت ظاهر نماید، و پسندیده‌ترین علم از جهت عاقبت و سرانجام علمی است که موجب ازدیاد اعمال نیک دنیایی‌ات شود؛ پس مبادا وقت و عمر خود را صرف آموختن چیزی کنی که ندانستنش ضرری به حال تو ندارد، و مبادا از علمی که ترکش موجب ازدیاد جهلت می‌شود غافل بمانی. عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص٦٨؛ أعلام الدین، دیلمی، ص۳۰۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۳۳۳.

همچنین: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيماً فَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّه.»؛ حفص گوید: امام صادق ﷺ به من فرمود: هر کس علم را برای خدا، بیاموزد و بدان عمل کند و به دیگران بیاموزد او را در ملکوت آسمان‌ها بزرگ بخوانند و گفته شود: برای خدا آموخت، برای خدا عمل کرد، برای خدا تعلیم داد. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۵؛ امالی، شیخ طوسی، ص١٦٧؛ سعد السعود، سید ابن طاووس، ص۸۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۷.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «التَّعْزِيَةُ تُورِثُ الْجَنَّةَ.»؛ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: تسلیت دادن، بهشت را بـه ارمغـان می‌آورد. ثواب الأعمال، شیخ صـدوق، ص۱۹۸؛ مـن لا یحـضره الفقیه،شـیخ صـدوق، ج۱، ص۱۷٤؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص۱۸۹؛ الدعوات (سلوة الحزین)، قطب الدین راونـدی، ص۲۸٤؛ مـشکاة الأنوار، طبرسی، ص٤۸۵؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۳، ص۲۱٤؛ بحار الأنـوار، علامـة مجلـسی، ج۷۹، ص۱۱۱

همچنین: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَن عَزّی أخاهُ المُؤمِنَ فِي (مِن) مُصيبَةٍ كَساهُ اللّهُ عَزَّ و جلَّ حُلَّـةً خَـضراءَ يُحبَرُ بِها يَومَ القِيامَةِ»؛ پیامبر خدا ﷺ فرمود: هرکس برادر مؤمن خود را در سـوگی تـسلّی دهـد خداونـد عزّ و جلّ در روز قیامت حلّه‌ای سبز رنگ و شادی آور بر او مـی‌پوشـاند. مـسکن الفـؤاد، شـهید ثـانی، ص۱۰٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۹، ص۹٤.

منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۷، ص٤۰۸.

همچنین: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَـدِّهِ عَـنْ أَبِيـهِ قَـالَ قَـالَ أَمِيـرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: «مَن عَزَّى الثَّكلَى أظَلَّهُ اللّهُ في ظِلِّ عَرشِهِ يَومَ لا ظِلَّ إلاّ ظِلُّهُ» امام علی ﷺ فرمود: هـرکس مادر فرزند مرده‌ای را تسلّی دهد خداوند در آن روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ عـرش او نیـست او را در سایهٔ عرش خود جای دهد. الکافی، شـیخ کلینـی، ج۳، ص۲۲۷؛ وسـائل الـشیعة، حـر عـاملی، ج۳، ص۲۱٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۹، ص۱۱۳.

۳. همچنین: قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: «مَنْ غَضَّ طَرْفَهُ أَرَاحَ قَلْبَه.»؛ امام علی ﷺ فرمودند: هرکس چـشم خـود را پـائین بیندازد دل خود را آسایش داده است. غرر الحکم، تمیمی آمـدی، ص٦٦۳؛ مـستدرک الوسـائل، نـوری طبرسی، ج۱٤، ص۲۷۱.

قَالَ الصَّادِقُ ﷺ: «مَا اغْتَنَمَ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا اغْتَنَمَ بِغَضِّ الْبَصَرِ لِأَنَّ الْبَصَرَ لَا يُغَضُّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَعَـالَى إِلَّا وَ قَدْ سَبَقَ إِلَى قَلْبِهِ مُشَاهَدَةُ الْعَظَمَةِ وَ الْجَلَالِ.»؛ امـام صـادق ﷺ فرمـود: هـیچ کـس غنیمتـی همچـون فروبستن چشم (از گناه) به غنیمت نگرفته است، زیرا چشم از محرّمـات الهـی بـسته نـشود جـز اینکـه حالت مشاهدهٔ عظمت و جلال در قلب آن فرد بروز می‌کندخداوند در دل چنین فردی قرار گرفته اسـت. مصباح الشریعة، منسوب به امام صادق ﷺ، ص۹؛ بحار الأنـوار، علامـه مجلـسی، ج۱۰۱، ص٤۱: (بـا کلمه«مَا اغْتَصَم» آمده است).

همچنین: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «النَّظَرُ إِلَى مَحَاسِنِ النِّسَاءِ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ؛ فَمَـنْ تَرَكَـهُ أَذَاقَـهُ اللَّـهُ طَعْمَ عِبَادَةٍ تَسُرُّهُ.»؛ از پیغمبر ﷺ نقل شده است که فرمودند: نگاه کردن به زیبـایی‌هـای زنـان، تیـری از تیرهای (سمّی) ابلیس است؛ پس کسیکه این نگاه کردن را رها کند خداوند طعم و شیرینی عبادتی را بـه او می‌چشاند که او را شاد و مسرور نماید. مستدرک الوسائل، نوری طبرسی، ج۱٤، ص۲۷۱

همچنین: رُوِيَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عُقْبَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْـدِ اللَّـهِ ﷺ: «النَّظْـرَةُ سَـهْمٌ مِـنْ سِـهَامِ إِبْلِـيسَ مَسْمُومٌ، مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا لِغَيْرِهِ أَعْقَبَهُ اللَّهُ إِيمَاناً يَجِـدُ طَعْمَـهُ.»؛ عقبـه گویـد: امـام صـادق ﷺ

فرمود: نگاه، تیری از تیرهای مسموم ابلیس است، کسیکه نگاه کردن را فقط بـه خـاطر خـدای عزوجـل رها کند خداوند ایمانی را به او عطا می‌فرماید که لذت و طعم آن را بفهمـد و درک کنـد. مـن لا یحـضره الفقیه، شیخ صدوق، ج٤، ص١٨؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج٢٠، ص١٩٢

همچنین: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ صَالِحِ بْـنِ رَزِيـنٍ و مُحَمَّـدِ بْنِ مَرْوَانَ و غَيْرِهِمَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّه عليه السلام قَالَ: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً: عَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَـارِمِ اللَّه، و عَيْنٌ سَهِرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّه، و عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِـنْ خَـشْيَةِ اللَّـه.»؛ حـضرت صـادق عليه السلام فرمودند: هر چشمی در روز قیامت گریان است جز سه چشم: چشمی که از آنچه خداونـد حـرام کـرده بسته شده باشد، و چشمی که در راه طاعت خداوند بیداری کشیده، و چشمی کـه در دل شـب از تـرس خدا گریسته است.» الکافی، شیخ کلینی، ج٢، ص٤٨٢؛ عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص١٥٧؛ عـوالی اللئالی، ابن أبی جمهور أحسائی، ج٤، ص٢١؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج١٥، ص٢٢٨.

همچنین: عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: ... «وَ إِيَّاكُمْ وَ فُضُولَ النَّظَرِ فَإِنَّهُ يَبْذُرُ الْهَوَى وَ يُوَلِّدُ الْغَفْلَـةَ....»؛ رسـول خـدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نگاه‌های زیادی و بیش از اندازه پرهیز نمائید، زیرا تخم هوس را (در دل) می‌پاشـد و موجبـات غفلت را فراهم می‌نماید. عدة الداعی، ابـن فهـد حلـی، ص٢٩٤؛ أعـلام الـدین، دیلمـی، ص٣٣٩ – ٣٤٠؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٩، ص١٩٩

همچنین: قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «إِذَا أَبْصَرَتِ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَة.»؛ امام علی عليه السلام فرمـود: هرگـاه چشم، شهوت بین شود قلب از عاقبت‌بینی و دوراندیشی کور مـی‌شـود. غـرر الحکـم، تمیمـی آمـدی، ص٢٨٥.

٤. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام قَالَ: «لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْـرِ اللَّه»؛ امام حسن عسکری عليه السلام فرمود. عبادت به زیادیِ روزه و نماز نیست؛ بلکـه عبـادت، تفکـرِ زیـاد در امر الهی است. تحف العقول، ابـن شـعبه حرانـی، ص٤٤٢؛ وافـی، فـیض کاشـانی، ج٢٦، ص٢٨٢؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٨، ص٣٢٥.

یک ساعت تفکر، برتر از یک شب عبادت

«عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِنْ تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِـنْ قِيَـامِ لَيْلَـةٍ؟ قَـالَ: نَعَـمْ، وَ قَـالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ، قُلْتُ: كَيْـفَ يَتَفَكَّـرُ؟ قَـالَ: يَمُـرُّ بِالْخَرِبَـةِ وَ بِالـدَّارِ فَيَتَفَكَّـرُ فَيَقُولُ: أَيْنَ سَاكِنُوكِ وَ أَيْنَ بَانُوكِ مَا لَكِ لَا تَتَكَلَّمِين؟» حسن صیقل می‌گوید: از امـام صـادق عليه السلام در مـورد این روایت: «تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ»، پرسیدم چطور می‌شود که یک سـاعت تفکـر بهتـر از یـک شب عبادت است؟ حضرت عليه السلام فرمود: آری [این حـدیث را] پیـامبر صلی الله علیه و آله فرمـوده اسـت. عـرض کـردم: چگونه فکر بکند؟ فرمود: [مثلاً] به خرابه‌ای و به خانه‌ای که عبور می‌کند به اندیـشه فـرو رود و بگویـد: ساکنان و بانیان تو چه شدند؟ چرا حـرف نمـی‌زنـی و سـاکت هـستی؟ محاسـن، برقـی، ج١، ص٢٦؛

کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص٥٤؛ الزهد، حسین بن سعید کوفی، ص۱۵؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۵، ص۱۹٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦۸، ص۳۲٤.

یک ساعت تفکر، برتر از یک سال عبادت:

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ و قال الصادق ﷺ: «فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَة» پیامبر اکرم ﷺ و امام صادق ﷺ فرمودند: یک ساعت فکر کردن بهتر و برتر از یک سال عبادت است. مصباح الشریعة، منسوب به امام صادق ﷺ، ص۱۱٤؛ فقه الرضا، ص۳۸۰؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۲۰۸؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۱۰، ص۱٤؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور احسائی، ج۲، ص۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦، ص۱۳۳.

یک ساعت تفکر، برتر از شصت سال عبادت:

«تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً» امام معصوم ﷺ فرمود: ساعتی تفکر از شصت سال عبادت بهتر است. مجمع البحرین، طریحی، ج۳، ص٤٤٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٦، ص۲۹۳.

یک ساعت تفکر، برتر از هفتاد سال عبادت:

في حدیث: «تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبعِينَ سَنَةً»؛ ساعتی تفکر کردن از هفتاد سال عبادت بهتر و برتر است. اوصاف الاشراف، خواجه نصیر الدین طوسی، ص٤۷.

۵. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ.» امام باقر ﷺ فرمود: نهایت کمالِ آدمی در سه چیز است: تفقّه و کاوش در دین، صبر کردن در بلا و سختی، تدبیر در زندگی. کافی، کلینی، ج۱، ص۳۲؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۲۵۵؛ تحف العقول، ابن شعبه، ص۲۹۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۱۷۲.

همچنین: «امام صادق ﷺ به نقل از پدر بزرگوارشان فرمود: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ ثَلَاثٌ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا.» حقیقت ایمان برای عبد، کامل نمی‌شود مگر این که سه خصلت در او باشد: تفقه در دین، خوب برنامه ریزی کردن در معیشت و زندگی، و صبر در مقابل بلاها و مصائب. محاسن، برقی، ج۱، ص۵؛ تحف العقول، ابن شعبه، ص٤٤٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۲۱۳.

٦. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ. قَالَ: وَ مَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ: يَصِلُ الرَّجُلُ بِصِلَةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرّاً ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَ تُمْحَى فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمْحَى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاء.» امام باقر ﷺ فرمود: نگه داشتن عمل از خود عمل سخت‌تر است، راوی عرض کرد: نگهداری عمل چیست؟ فرمود: مردی برای خدای یگانهٔ بی‌شریک، صله و انفاقی می‌کند، برایش عمل نهانی نوشته می‌شود (که پذیرفتهٔ خداست و ثواب دارد) سپس کارش را به زبان می‌آورد برایش عمل آشکار می‌نویسند (که ثوابش کمتر است) دوباره به زبان می‌آورد تا محو

می‌شود، و برایش ریا می‌نویسند. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۲۹۶؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱، ص۷۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۹، ص۲۹۲.

۷. کتاب السیاسة الحسینیة از مسیو ماربین و دکتر جوزیف در ۵۸ صفحه در سال ۱۳۴۷ به زبان فارسی در مطبعه علویه چاپ شده است. معجم المطبوعات النجفیة، محمدهادی امینی، ص۲۱۵.

۸. همچنین: «رُوِيَ أنّ الحسین علیه السلام لمّا عزم علی السیر إلی الکوفة بعد مجیئه من مکّة إلی المدینة خرج ذات لیلةٍ إلی قبر جدّه صلی الله علیه و آله فصلی رکعات کثیرة فلمّا فرغ من صلاته جعل یقول: اللّهم هذا قبر نبیّك و أنا ابن بنته و قد حضرني من الأمر ما قد علمت فإني آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أنا أسألك بحقّ صاحب هذا القبر إلّا ما اخترتَ لي من أمري ما هو لك فیه رضاً و لرسولك رضاً. قال: و جعل الحسین علیه السلام یبکي، و یتوسل، و یسأل الله عند قبر جده صلی الله علیه و آله إلی قرب الفجر، فنعس، فرأی في منامه جدّه صلی الله علیه و آله قد أقبل إلیه في کبکبة من الملائکة، و هم عن یمینه و شماله، و ضمّ الحسین علیه السلام إلی صدره و قبّل ما بین عینیه، و قال صلی الله علیه و آله: یا حبیبي یا حسین کأنّي أراك عن قریب، و أنت مرمّل بدمائك[مرمّلا بدمائك] مذبوحٌ من قفاك، مخضّبٌ شیبك بدمائك، و أنت وحیدٌ غریبٌ بأرض کربلاء، بین عصابة من أمّتي تستغیث فلا تُغاث، و أنت مع ذلك عطشان لا تسقی و ظمآن لا تروی. و قد استباحوا حریمك و ذبحوا فطیمك و هم مع ذلك یرجون شفاعتي (لا أنالهم الله شفاعتي) یوم القیامة، یا حبیبي یا حسین إنّ أباك و أمك و أخاك قد قدموا علیَّ و هم إلیك مشتاقون، و إنّ لك في الجنان لَدرجةٌ عالیةٌ، لن تنالها إلّا بالشهادة فأسرع إلی درجتك. فجعل الحسین علیه السلام یبکي عند جده صلی الله علیه و آله في منامه، و یقول: یا جداه خذني إلیك إلی القبر لا حاجةَ لي في الرجوع إلی الدنیا، و النبي صلی الله علیه و آله یقول: لابدّ من الرجوع إلی الدنیا حتی ترزق الشهادة، لتنال ما کتب لك من السعادة، و إنّي و أباك و أخاك و أمّك نتوقع قدومك عن قریب، و نحشر جمیعاً في زمرةٍ واحدةٍ.»؛ نقل شده که امام حسین علیه السلام هنگامی که از مکه به مدینه بازگشته بود و قصد حرکت به کوفه را داشت یکشب از خانه به قصد قبر جدّش صلی الله علیه و آله خارج شد و در آنجا چندین رکعت نماز گزارد، وقتی از نمازهایش فارغ شد اینگونه می‌فرمود: «خدایا، این قبر پیغمبر توست و من فرزند دختر او هستم، امری (بیعت با یزید) به من رسیده که خودت می‌دانی و من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، به حقّ صاحب این قبر از تو می‌خواهم که چیزی را برایم رقم بزنی که خشنودی تو و رسولت در آن است، راوی گوید: حضرت این جملات را فرمود و شروع به گریستن نمود و به خدا توسل و تقرب می‌جست و کنار قبر جدّش تا نزدیکی صبح از خدا درخواست و دعا می‌کرد، تا اینکه خواب بر حضرتش چیره شد و در خواب جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده فرمود که با لشکری از ملائکه به سوی او پیش آمد و این لشکر راست و چپ حضرت را گرفته بودند، حضرت تا به امام حسین علیه السلام رسید او را به سینه‌اش چسباند و میان دیدگانش را بوسید و فرمود: محبوبم حسین علیه السلام، گویا تو را می‌بینم که طولی نمی‌کشد به خون‌های خودت آغشته گشته‌ای و سرت از پشت جدا کرده‌اند،

محاسنت به خون‌هایت خضاب و رنگ گرفته در حالیکه در دشت نینوا تنها و غریب هستی میان جماعتی (گرگ خو) از امّت من که از آنها فریاد خواهی می‌کنی ولی هیچکس جوابی هم نمی‌دهد، و تو با همهٔ این اوصاف تشنه هستی ولی کسی به تو آب نمی‌رساند، لب‌هایت خشک شده و ترکیده ولی کسی تو را سیراب نمی‌نماید؛ در حالیکه آن جماعت پست هتک حرمت حرم تو را مباح و جایز می‌دانند و کودک شیرخواره‌ات را (با تیر سه شعبه‌ای) سر بریده‌اند و با تمام این خباثت و رذالت‌ها امید شفاعت من در روز قیامت را دارند (خداوند شفاعتم را نصیب آنها نمی‌نماید)، حبیبم حسینم، پدر و مادر و برادرت بر من پیشی گرفته‌اند و در بهشت منتظر قدم فرمائی تو هستند و تو حائز مقام بالایی در بهشت هستی و بدان مقام والا نمی‌رسی مگر با شهادت، پس برای رسیدن به مقام و مرتبه‌ات شتاب کن. امام حسین علیه السلام در همان عالم رؤیا محضر جدّش شروع به گریستن کرد و فرمود: یا جدّاه! مرا پیش خودت به قبر ببر، من هیچ نیازی برای برگشتن به دنیا ندارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چاره‌ای نیست که به دنیا برگردی تا شهادت را بچشی و به آن مقام والا و سعادتِ بی‌نظیرت برسی، و من و پدر و برادر و مادرت در انتظار آمدنت می‌مانیم و همگی در یک گروه محشور می‌شویم. مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۴۸۳- ۴۸۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۲۸(با اختلاف کم).

همچنین: «فَكَانَ الْحُسَيْنُ علیه السلام يُصَلِّي يَوْماً إِذْ وَسِنَ فَرَأَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِي مَنَامِهِ يُخْبِرُهُ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: لَا حَاجَةَ لِي فِي الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا **فَخُذْنِي إِلَيْكَ** فَيَقُولُ: لَا بُدَّ مِنَ الرُّجُوعِ حَتَّى تَذُوقَ الشَّهَادَةَ.»؛ روزی امام حسین علیه السلام نماز می‌خواند که ایشان را خواب فراگرفت، در خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشاهده فرمود و تمام وقایعی که بر ایشان وارد می‌شد را به امام حسین علیه السلام خبر دادند. امام حسین علیه السلام فرمود: من هیچ نیازی ندارم که به دنیا برگردم پس مرا نزد خودت ببر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چاره‌ای از برگشت به دنیا نیست تا شهادت را بچشی. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۴۰.

همچنین: «فَهَمَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ رَاحَ إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لِيُوَدِّعَ الْقَبْرَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ رَاحَ لِيُوَدِّعَ الْقَبْرَ فَقَامَ يُصَلِّي فَأَطَالَ فَنَعَسَ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَجَاءَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ فِي مَنَامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يُقَبِّلُ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ: بِأَبِي أَنْتَ كَأَنِّي أَرَاكَ مُرَمَّلاً بِدَمِكَ بَيْنَ عِصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ.»؛ پس امام حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد، شب به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد تا با قبر آن حضرت وداع کند. وقتی به قبر رسید نوری از قبر درخشید و به جای خود برگشت، شب دوم برای وداع آمد و به نماز ایستاد و طول داد تا در سجده به خواب رفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله به خوابش آمد و او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و چشمانش را می‌بوسید و می‌فرمود: پدرم به قربانت، گویا تو را آغشته به خون خودت می‌بینم در میان جمعی از این امت که امید شفاعتم را دارند و برای آنها نزد خدا هیچ بهره‌ای نیست. امالی، شیخ صدوق، ص۲۱۷؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۴۸۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۸، ص۱۸۲.

۹. «خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ الْهَمَدَانِيِّ وَكِيلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ أَنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ ﷺ وُلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ فَصُمْهُ وَ ادْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ وِلَادَتِهِ بَكَتْهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ لَمَّا يَطَأْ لَابَتَيْهَا، قَتِيلِ الْعَبْرَةِ وَ سَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ **الْمَعُوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ** وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يُدْرِكُوا الْأَوْتَارَ وَ يَثْأَرُوا الثَّارَ وَ يُرْضُوا الْجَبَّارَ وَ يَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ...» مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۸۲۶؛ بلد الامین، کفعمی، ص۱۸۵؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۳۵.

۱۰. توصیهٔ سید الشهدا ﷺ به صبر در شب و صبح عاشورا:

سید الشهدا ﷺ در صبح عاشورا از خیمهٔ خود بیرون آمدند و خطاب به حضرت زینب و ام کلثوم و رقیه و صفیه و سکینه و فاطمه صغری فرمودند: «حاجَتِي اوصِيكُنَّ إذا أنا قُتِلْتُ فَلا تَشْقُقْنَ عَلَيَّ جَيْباً وَلا تَلْطِمَنَّ عَلَيَّ خَدّاً وَلا تَخْدشَنَّ عَلَيَّ وَجْهاً؛ فرمود: حاجت من آن است که وصیت می‌کنم شما را گاهی که من کشته می‌شوم، گریبان بر من پاره مکنید و چهره را لطمه مزنید و گونه را مخراشید.». ناسخ التواریخ سید الشهدا ﷺ، سپهر، ج۲، ۲۳۹- ۲۴۰.

همچنین سید الشهدا ﷺ در شب عاشورا به حضرت زینب ﷺ چنین فرمودند: «يَا أُخْتَاهْ إِنِّي أَقْسَمْتُ عَلَيْكِ فَأَبِرِّي قَسَمِي- لَا تَشُقِّي عَلَيَّ جَيْباً وَ لَا تَخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهاً وَ لَا تَدْعِيْ -عَلَيَّ- بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ»؛ ای خواهر! من تو را قسم می‌دهم و باید قسمِ مرا قبول کنی که مبادا گریبان خود را برای من چاک بزنی! مبادا صورت خود را در عزای من بخراشی، مبادا وقتی شهید شدم برای من بر خود به ویل و هلاک دعا کنی. (این روایت به صورت کامل در ص۱۲۸، پاورقی ٤، آمده است.)

اما بیانی از آیت الله مرحوم مازندرانی مؤلف معالی السبطین:

«أقول [المازندراني]: إنّ الحسين عليه السّلام أوصى إليهنّ مرارا و قال: يا أختاه، يا أمّ كلثوم، و أنت يا زينب، و أنت يا فاطمة، و أنت يا رباب، انظرن إذا أنا قتلت فلا تشققن عليّ جيبا، و لا تخمشن عليّ وجها، و لا تقلن هجرا. فبالقطع و اليقين ما صدرت هذه الأمور من هؤلاء المخاطبات بخطاب الإمام و هنّ أمّ كلثوم و زينب و فاطمة و رباب و إن قيل: إنّ زينب شقّت جيبها، فنقول: نعم، لكن ما شقّت جيبها في شهادته حتّى يقال: إنّها خالفت عن الوصيّة، بل في مصيبة خاصّة، غير الشّهادة، و لا يبعد أنّها كانت أعظم من الشهادة، و يحقّ أن تشقّ لها الجيوب، و تلطم عليها الخدود، بل و يحقّ أن تخرج الأرواح من أبدان أحبّته، فكيف تستقرّ زينب بأن ترى يزيدا (لعنه اللّه) أخذ قضيب الخيزران ينكث به ثنايا الحسين عليه السّلام و ما كانت العقيلة منهيّة عن شقّ الجيب في ذلك الوقت؟ و لذا قامت من مجلسها و أهوت إلى جيبها فشقّته و نادت: يا حسيناه! يا حبيب قلب رسول اللّه! إلى آخره.» می‌گویم: همانا حسین ﷺ بارها به مخدرات وصیت نمود و فرمود: ای خواهرم ای امّ کلثوم و

تو ای زینب﵄ و تو ای فاطمه و تو ای رباب؛ توجه کنید: هرگاه من کشته شدم در غم فراق من گریبان چاک ندهید و در مصیبت من صورت نخراشید و سخن پریشان (سخنی که قدر شما را بکاهد) نگوئید! به قطع و یقین این امور از این مخدرات صادر نشد یعنی ام کلثوم و زینب و فاطمه و رباب، و اگر گفته شود که زینب﵄ گریبانش را چاک داد و درید پس ما می‌گوئیم: بله چاک داد اما نه برای شهادت برادرش حسین﵇ تا اینکه کسی بگوید زینب﵄ مخالف وصیت برادرش عمل کرد بلکه چاک دادن گریبان حضرت در مصیبت خاصّی غیر از شهادت برادرش بود و بعید نیست که آن مصیبت از شهادت هم بزرگتر و بالاتر باشد و سزاوار بود که برای آن مصیبت، گریبان‌ها چاک دهند و به گونه‌ها سیلی بزنند؛ بلکه و سزاوار بود که روح‌ها از بدن‌های دوستان حضرتش خارج شود (و همگی جان دهند) بنابراین چگونه حضرت زینب﵄ ثابت و ساکن می‌نشیند که ببیند یزید ملعون چوب خیزران برداشته و پیوسته بر لب و دندان‌های برادرش حسین﵇ می‌زند؟ عقیله (زینب کبری﵄) از چاک دادن گریبان در وقت چوب زدن یزید که نهی نشده بود (بلکه تنها در وقت شهادت برادرش نهی شده بود) و لذا حضرت از نشستنگاه خود برخاست و آهنگ گریبان خود نمود و آن را چاک زد و فریاد زد: ای حسینم، ای محبوب قلب رسول خداﷺ!. معالی السبطین، مازندرانی، ج۱، ص۲۹۸.

۱۱. مصیبت حضرت رقیّه﵄ در خرابهٔ شام به نقل علامه طریحی و علامه دربندی و...

«رُوِيَ: أنّه لمّا قدم آل اللّه و آل رسوله على يزيد في الشّام، أفرد لهم داراً، و كانوا مشغولين بإقامة العزاء، و إنّه كان لمولانا الحسين عليه السّلام بنتا عمرها ثلاث سنوات و من يوم استشهد الحسين﵇ ما بقيت تراه، فعظم ذلك عليها، و استوحشت لأبيها، و كانت كلّما طلبت، يقولون لها: غدا يأتي و معه ما تطلبين. إلى أن كانت ليلة من اللّيالي رأت أباها بنومها. فلمّا انتهبت صاحت و بكت و انزعجت فهجّعوها، و قالوا: لما هذا البكاء و العويل؟ فقالت: آتوني بوالدي و قرّة عيني. و كلّما هجّعوها ازدادت حزنا و بكاء. فعظم ذلك على أهل البيت، فضجّوا بالبكاء، و جدّدوا الأحزان، و لطموا الخدود، و حثّوا على رؤوسهم التّراب، و نشروا الشّعور، و قام الصّياح. فسمع يزيد صيحتهم و بكاءهم. فقال: ما الخبر؟ قالوا: إنّ بنت الحسين الصّغيرة رأت أباها بنومها فانتبهت، و هي تطلبه، و تبكي، و تصيح. فلمّا سمع يزيد ذلك، قال: ارفعوا رأس أبيها و حطّوه بين يديها لتنظر إليه، و تتسلّى به. فجاؤوا بالرّأس الشّريف إليها مغطّى بمنديل ديبقيّ، فوضع بين يديها، و كشف الغطاء عنه. فقالت: ما هذا الرّأس؟ قالوا لها: رأس أبيك. فرفعته من الطّشت حاضنة له، و هي تقول: يا أباه! من ذا الّذي خضّبك بدمائك؟ يا أبتاه! من ذا الّذي قطع وريدك؟ يا أبتاه! من ذا الّذي أيتمني على صِغَر سنّي؟ يا أبتاه! من بقي بعدك نرجوه؟ يا أبتاه! من لليتيمة حتّى تكبر؟ يا أبتاه! من للنّساء الحاسرات؟ يا أبتاه! من للأرامل المسبيّات؟ يا أبتاه! من للعيون الباكيات؟ يا أبتاه! من للضّائعات الغريبات؟ يا أبتاه! من للشّعور المنشرات؟ يا أبتاه! من بعدك و اخيبتنا يا أبتاه! من بعدك وا غربتنا؟ يا أبتاه! ليتني كنت الفدى، يا أبتاه! ليتني كنت قبل هذا اليوم عمياء، يا أبتاه! ليتني وسّدت

الثّرى و لا أرى شيبك مخضّبا بالدّماء.ثمّ أنّها وضعت فمها على فمه الشّريف، و بكت بكاءاً شديداً حتّى غُشي عليها، فلمّا حرّكوها فإذا بها قد فارقت روحها الدّنيا، فلمّا رأوا أهل البيت ما جرى عليها أعلنوا بالبكاء و استجدّوا العزاء، و كلّ من حضر من أهل دمشق. فلم ير في ذلك اليوم إلّا باكٍ و باكية.»؛ نقل شده است: زمانی که اهل بیت امام حسین (آل الله و آل رسول ﷺ) در شام بر یزید ملعون وارد شدند برای آنان خانهٔ جداگانه‌ای اختصاص داد و آنها در آن به اقامهٔ عزا مشغول بودند. امام حسین ؑ دختری سه ساله داشت و از روزی که حضرت به شهادت رسیده بود او را نمی‌دید [و پیوسته بهانهٔ پدر می‌گرفت]، و این امر بر او بسیار سخت و گران شده و در غم پدرش اندوهگین و وحشت گرفته بود، و هرگاه پدر را طلب می‌کرد در جوابش می‌گفتند: فردا می‌آید و هرچه بخواهی با اوست، این بود تا اینکه در شبی از شبها پدرش را در خواب دید، وقتی بیدار شد فریاد زد و شروع به گریستن نمود و بی‌تابی می‌کرد، اطرافیان او را خوابانیدند و گفتند: سبب گریه و فریادت چیست؟ گفت: پدرم و نور چشمانم را برایم بیاورید، و هرچه آنها او را می‌خواباندند ناله و گریه‌اش بیشتر می‌شد، این مطلب بر اهل بیت ؑ سخت و بزرگ شد آنها هم شروع به ضجّه و گریه کردند و تمام غمها تازه کردند و به گونه‌هایشان لطمه زدند و خاک بر سرهایشان ریختند و موهایشان را آشکار کردند و نوحه و فغان بلند شد. شیون و زاری آنان به گوش یزید رسید یزید گفت: چه خبر است؟ گفتند: دختر خردسال حسین ؑ پدرش را در خواب دیده بعد هم بیدار شده و پدرش را طلب میکند و گریه و ناله می‌نماید، وقتی یزید جریان را شنید گفت: سر پدرش را بردارید و مقابلش قرار دهید تا بدان نگاه کند و تسلّای خاطر یابد سر مقدّس سیّدالشهدا ؑ را با دستار ابریشمین اعلا پوشانده برایش آوردند و مقابلش گذاردند و سرپوش را کنار زدند، گفت: این سر چیست؟ در پاسخش گفتند: سر پدرت است، سر را از درون تشت برداشت در حالیکه او را در بغل خود گرفته، و می‌فرمود: پدرم، چه کسی تو را به خون‌هایت خضاب کرده است؟ آه پدرم، چه کسی رگ گردنت را قطع کرده است؟ پدرم، چه کسی مرا در کودکی یتیم نموده است؟ پدرم، چه کسی بعد از تو باقی است تا به او امید داشته باشیم؟ پدرم، دختر یتیمی چون من چه کسی دارد تا بزرگ شود؟ پدرم، زنان بی مدافع و برهنه چه کسی دارند؟ پدرم، زنان بی شوهر و اسیر دست دشمن چه کسی دارند؟ پدر جانم، برای چشمان گریان چه کسی است؟ پدر جانم، برای زنان بی نگهبان و تلف شدهٔ غریب چه کسی است؟ پدر جان، چه کسی برای موهای پریشان و آشکار است؟ پدر جان، چه کسی بعد از توست؟ وای از نومیدی، پدرم ما چه کسی را بعد از تو داریم؟ وای از غریبی و بی کسی، پدر جان، ای کاش من فدایت می‌شدم، پدرم ای کاش من قبل از اینکه امروز را ببینم کور بودم! پدر جانم، ای کاش من خاک را بالشت خود قرار می‌دادم (می‌مردم و در قبر می‌خوابیدم) ولی محاسنت را آغشته و رنگین به خون‌هایت نمی‌دیدم!! بعد هم دهانش را در دهان مبارک پدر کرد و آن قدر گریه کرد تا غش نمود، هرچه او را حرکت دادند و جنباندند به هوش نیامد چون روحش از دنیا مفارقت کرده بود (و جان باخته بود)، وقتی اهلبیت رسالت جریان را دیدند صدا به گریه و زاری بلند

کردند و عزای تازه گرفتند (نه تنها آنان) بلکه تمام اهالی دمشق نوحه و گریه کردند، در آن روز مرد و زنی دیده نشد جز آنکه همگی گریان بودند. منتخب، طریحی، ج۲، ص۱٤۰- ۱٤۱؛ الدمعة السّاکبة، بهبهانی، ج۵، ص۱٤۱- ۱٤۲؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۵۱۵؛ ترجمه اسرار الشهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۷۵۲؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص٤۵٦- ٤۵۷؛ معالی السّبطین، حائری مازندرانی، ج۲، ص۱۷۰- ۱۷۱.

نقل عماد الدین طبری:

در کتاب «الحاویه فی مذمّات معاویة [قاسم بن محمد بن احمد مأمونی، اهل تسنن و متوفای ٤٤۸]» آمده است که زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردان که در کربلا شهید شده بودند، بر پسران و دختران ایشان پوشیده می‌داشتند و هر کودکی را وعده‌ها می‌دادند که: «پدر تو به فلان سفر رفته است، باز می‌آید.» تا ایشان را به خانهٔ یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله. شبی از خواب بیدار شد و گفت: «پدر من حسین کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم، سخت پریشان.» زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود. از خواب بیدار شد و حال تفحص کرد. خبر بردند که حال چنین است. آن لعین در حال گفت که بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهند. ملاعین سر بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند. پرسید: این چیست؟ ملاعین گفتند: سر پدر تو است. آن دختر فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد. عماد الدین طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص۱۷۹- ۱۸۰.

و همچنین: نام حضرت رقیّه علیها السلام در قصیدهٔ سوزناک سیف بن عمیره که از اصحاب بزرگوار امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام هست:

وَ رُقَیَّةَ رَقَّ الحَسود لِضَعفِها ... و غَدا لِیَعذِرَها الَّذی لَم یَعذَرِ

لَم اَنسِها سُکَینَة و رُقَیَّة ... یَبکینَه بِتَحَسُّر و تَزَفُّرِ

منتخب، طریحی، ج۲، ص٤٤۷.

همچنین: علی بن ابی القاسم بن زید بیهقی مشهور به ابن فندق از علمای اهل تسنن (متوفای ۵٦۵ قمری) در مورد فرزندان امام حسین علیه السلام گوید: «و لم یبق من أولاده إلاّ زین العابدین و فاطمة و سکینة و رقیة...» از فرزندان حسین بن علی[علیه السلام] کسی باقی نماند مگر زین العابدین و فاطمه و سکینه و رقیّه.

منبع اهل تسنن: لباب الانساب، ابوالحسن بیهقی مشهور به ابن فندق، ج۱، ص۳۵۵.

و همچنین: «في بعض الکتب المعتبرة عن حمید بن مسلم قال: کنت في عسکر ابن زیاد (لعنه اللّه)، فنظرت إلی الطّفل الّذي قتل علی ید الحسین علیه السّلام، و إذا قد خرجت من الخیمة امرأة قد کسفت الشّمس بمحیّاها، و هي تعثر في أذیالها تقع تارةً و تقوم أخری، و هي تنادي: وا ولداه وا قتیلاه وا مهجة قلباه! فبکت لسجعها بنو أمیّة حتّی أتت إلی الطّفل الذّبیح، و سقطت علیه تندبه طویلا، فخرجت خلفها بنات کاللّؤلؤ المنثور، و الحسین علیه السلام کان حینئذ یعظ القوم، فردّ من خیفه إلی تلك الامرأة، و جعل یستر

عنها، و يغطّها، و يتلطّف بها حتّى ردّها إلى الخيمة، فقلت لمن حولي: من هذه؟ فقالوا: أمّ كلثوم، و البنات: فاطمة الصّغرى، و سكينة، و رقيّة، و زينب﵄ فلم أملك نفسي من كثرة البكاء، و خرجت فارّاً على وجهي.»؛ در بعضی کتاب‌های معتبر از حمید بن مسلم نقل شده که گفت: من در لشکر ابن زیاد ملعون بودم نگاهم به کودکی افتاد که بر روی دستان حسین﵇ شهید شد، همان لحظه بانویی خوشرو که خورشید از چهره‌اش کسوف کرد از خیمه بیرون آمد، وی در رفتن‌هایش می‌لغزید گاهی می‌افتاد گاهی بلند می‌شد و فریاد می‌زد: وای پسرم، وای شهیدم، وای جانم وای خون دلم، چنان فریادهایش سوزناک بود که بنی امیه به گریه افتادند تا اینکه به کودک سر بریده رسید خودش را روی کودک انداخت و مدّت مدیدی بلند گریه و شیون کرد، بلافاصله پشت سرش مخدّراتی همچون مرواریدی پراکنده (رشته نکشیده) از خیام حرم بیرون آمدند و این در حالی بود که امام حسین﵇ جماعت بنی امیه را نصیحت می‌فرمود ولی از ترس سمت آن بانو برگشت و او را می‌پوشانید و با او با نرمی و مهربانی برخورد نمود تا او را به خیمه بازگرداند. من به اطرافیانم گفتم: این زن کیست؟ گفتند: امّ کلثوم﵄؛ مخدرات هم فاطمهٔ صغری، سکینه، رقیه، زینب﵄؛ من نتوانستم جلوی خودم را بگیرم از بس گریه کردم بعد هم فرار کردم . اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۲.

۱۲. همچنین: «قال الشّعرانيّ في الباب العاشر من كتاب المنن: و أخبرني بعض الخواصّ: إنّ رقيّة بنت الحسين﵇ في المشهد القريب من جامع دار الخليفة أمير المؤمنين يزيد، و معها جماعة من أهل البيت و هو معروفٌ الآن بجامع شجرة الدّرّ، و هذا الجامع على يسار الطّالب للسّيّدة نفيسة، و المكان الّذي فيه السّيّدة رقيّة[﵄] عن يمينه، و مكتوب على الحجر الّذي ببابه: هذا البيت بقعة شرّفت بآل النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و ببنت الحسين الشّهيد رقيّة[﵄] هذا، و قد أخبرني بعض الصّلحاء إنّ للسّيّدة رقيّة بنت الحسين﵇ ضريحاً بدمشق الشّام و إنّ جدران قبرها قد تعيّبت، فأرادوا إخراجها منه لتجديده، فلم يتجاسر أحد أن ينزله من الهيبة، فحضر شخص من أهل البيت يدعى السّيّد ابن مرتضى، فنزل في قبرها و وضع عليها ثوبا لفّها فيه، و أخرجها، فإذا هي بنتٌ صغيرةٌ دونَ البلوغ، و كان متنها مجروحاً من كثرة الضّرب، و قد ذكرت ذلك لبعض الأفاضل، فحدّثني به ناقلا له عن بعض أشياخه.»؛ شعرانی در باب دهم از کتاب المنن خود فرموده است: بعضی از خواص به من گزارش دادند که: رقیه﵄ دختر امام حسین﵇ در مقبره‌ای نزدیک جامع دار الخلیفهٔ یزید قرار دارد و با او جماعتی از اهلبیت﵈ دفن هستند که الآن به جامع درخت درّ معروف است، و این جامع در سمت چپ مقبرهٔ نفیسه خاتون، و مجموعه‌ای که حضرت رقیه﵄ در آن قرار دارد سمت راست آن واقع شده است. بر سنگی که سر در آن است نوشته شده: این خانه، مزار و بارگاهی است که خاندان پیغمبرﷺ و نیز رقیه دختر حسینِ شهید﵇، بدان بزرگی و عظمت داده است. و بعضی خوبان برایم خبر آوردند: برای حضرت رقیه دختر حسین﵇ گنبدی در دمشق شام است، زمانی دیوارهای قبرش معیوب و در شرف خرابی می‌رود، برای مرمّت تصمیم می‌گیرند حضرت را از قبر خارج نمایند ولی از هیبت حضرت

کسی حاضر نمی‌شود (جرأت نمی‌کند) وارد قبر شود تا اینکه شخصی از دودمان اهلبیت علیهم‌السلام به نام سیّد بن مرتضی آماده می‌شود، پس در قبر حضرت پایین می‌رود و پیراهنی را بر آن حضرت پیچانده حضرتش را بیرون می‌آورد، همه با دختر خردسالی که بالغ نبوده روبرو می‌شوند که پشتش از کثرت زدن [کتک خوردن] مجروح است، من این جریان را برای بعضی فضلا ذکر کردم او هم همین جریان را از بعضی اساتیدش نقل کرد. معالی السّبطین، حائری مازندرانی، ج۲، ص۱۷۰- ۱۷۱.

همچنین: «عالم جلیل شیخ محمد علی شامی که از جملهٔ علما و محصلین نجف اشرف است به حقیر فرمود که: جدّ امی بلا واسطهٔ من، جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می‌شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش علاوه بر نود بود و بسیار شریف و محترم بود، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند، شبی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیه بنت الحسین علیهاالسلام را که فرمود: «به پدرت بگو به والی بگوید آب افتاده میان قبر و لحد من و بدن من در اذیت است بگو بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند.» دخترش به سیّد عرض کرد، [اما] سیّد از ترس اهل تسنن به خواب اثری مترتب ننمود. شب دوم دختر وسطی سیّد همین خواب را دید، باز به پدر گفت، [و سیّد] ترتیب اثری نداد. شب سوم دختر صغری سید همین خواب را دید و به پدر گفت، ایضاً [سیّد] ترتیب اثری نداد. شب چهارم خود سیّد، مخدره رقیه علیهاالسلام را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند که: «چرا والی را خبر دار نکردی؟» سیّد بیدار شد، صبح را رفت نزد والی شام و خوابش را به والی شام نقل کرد. والی امر کرد علماء و صلحای شام از سنی و شیعه بروند و غسل کنند و لباس‌های نظیف در بر کنند، به دست هرکس قفل درب حرم مقدسه باز شد، همان کس برود و قبر مقدسهٔ او را نبش کند و جسد مطهره را بیرون بیاورد، تا قبر مطهر را تعمیر کند. بزرگان و صلحا از شیعه و سنی در کمال آداب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند، قفل به دست هیچ یک باز نشد، مگر به دست مرحوم سید، بعد که مشرف میان حرم شدند مِعول [تیشه و کلنگ] هیچیک به زمین اثر نکرد، مگر معول سید ابراهیم، بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد و کفن آن مخدرهٔ مکرمه، صحیح و سالم است لکن آب زیادی میان لحد جمع شده، پس سید بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه روز [به] همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می‌کرد تا آنکه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می‌شد سید بدن مخدره را بر بالای شئ نظیفی می‌گذاشت، بعد از فراغ باز بر می‌داشت و بر زانو می‌نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند. سید بدن مخدره را دفن کرد، و از معجزهٔ این مخدره، در این سه روز، سید نه محتاج به غذا شد و نه محتاج به آب و نه محتاج به تجدید وضو، بعد که خواست مخدره را دفن کند، سید دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت نماید، دعای سید مستجاب شد و در این سن پیری خداوند به او پسری مرحمت فرمود مسمی به سید مصطفی. بعد والی تفصیل را به سلطان عبد الحمید نوشت او هم تولیّت زینبیه و مرقد شریف رقیه علیهاالسلام و مرقد شریف ام کلثوم علیهاالسلام و سکینه علیهاالسلام را به او واگذار نمود و فعلا هم آقای حاجی سید

عباس پسر آقا سید مصطفی پسر سید ابراهیم -سابق الذکر- متصدی تولیت این اماکن شریفه است. انتهی. و گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد بوده. منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم خراسانی، ص۳۸۸.

۱۳. و بالجمله، علیا حضرت، زینب با برادر خود با این که می‌دانست در این سفر چه بلاها باشد با کمال سرور و انبساط حرکت فرموده [...] و از محل امن و امان بیرون شده و چون ابن عباس اصرار به عدم حرکت مولی نمود و استدعایش مقرون به اجابت نشد، عرض کرد: چون برای کشته شدن می‌روی، این زنان و دختران را چرا با خود کوچ می‌دهی؟ علیا مکرمه صدای ابن عباس را شنید، متغیر شد. فرمود: یابن عَبَّاسٍ تُشِيرُ علَى شَيْخِنَا وَ سَيِّدِنَا أن يَخْلِفُنَا هَيهُنَا وَ يَمْضِي وَحْدَهُ؟ لا وَاللهِ بَلْ نَحيى مَعَهُ وَ نَمُوتُ مَعَهُ وَ هَل أبقَى الزَّمَانُ لَنَا غَيرَهُ؟ به همین ترتیب در حضور برادر - تا وارد زمین بلائین، کربلا شده - ببود. و در اغلب منازل، آن مخدره را قضایا و سوانحی است. تفصیل آنها در کتب تواریخ مسطور است. خصائص زینبیه (ویژگی های حضرت زینب علیها السلام)، آیت الله سید نور الدین جزائری، ص۱۹۶.

۱۴. گریبان چاک زدن حضرت زینب علیها السلام در شب عاشورا:

هنگامی که حضرت زینب اشعار «يَا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ» از سید الشهدا علیه السلام شنیدند بی تاب شدند و لطمه به صورت خود زد و متوجه گریبان خویش گردیده آن را پاره کرد و به حال غش افتاد: «لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ هَوَتْ [ثمّ أهوت] إِلَى جَيْبِهَا وَ شَقَّتْهُ [فشقّته] وَ خَرَّتْ مَغْشِيَّةً» (این مطلب به صورت کامل در ص۱۲۸، پاورقی٤، آمده است)

مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف أزدی، ص۱۱۱؛ تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲٤٤؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۳؛ إعلام، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٥٧؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۲٥٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲. الدّمعة السّاکبة، بهبهانی، ج٤، ص۲۷٥؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲٦۹؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۲۳۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳۱۹؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲۲٥.

همچنین به همین مضمون با اختلاف در عبارت: مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۳٥؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٥۰.

منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۱۸٦: (ثمّ لطمت وجهها، و شقّت جیبها)؛ المنتظم، ابن جوزی، ج٥، ص۳۳۸: (فلطمت وجهها، و شقّت جیبها، و خرّت مغشیّة علیها)؛ کامل، ابن اثیر، ج٤، ص٥۹؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص٤۳٦؛ بدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۱۹۲؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۸۳؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۷.

گریبان چاک زدن حضرت زینب در زیارت اربعین سید الشهدا علیه السلام:

حضرت زینب علیها السلام در راه برگشت از شام به مدینه وقتی به قبور امام حسین علیه السلام و شهدا رسیدند گریبان خود را پاره کردند:

«وقفت على بعض الكتب القديمة،[...] فلمّا بلغوا أرض كربلاء نزلوا في موضع مصرعه و وجدوا جماعة من بني هاشم و غيرهم،و قد وردوا إلى زيارة الحسين عليه السلام فتلاقوا في وقت واحد،و أخذوا بالبكاء و النحيب و اللّطم، و أقاموا العزاء إلى مدّة ثلاثة أيّام، و اجتمع إليهم نساء أهل السّواد،فخرجت زينب عليها السلام في الجمع،و أهوت إلى جيبها فشقّته و نادت بصوت حزين يقرح القلوب:وا أخاه وا حسيناه وا حبيب رسول اللّه و ابن مكة و منى، و ابن فاطمة الزّهراء،و ابن علي المرتضى،آه ثم آه و وقعت مغشية عليها...»؛ در برخی کتابهای قدیمی به این مطلب برخورد کردم [...] پس هنگامی که [کاروان اسرا] به سرزمین کربلا رسیدند در محلّ قتلگاه حضرت منزل کردند و فرود آمدند، و جماعتی از بنی هاشم و غیر آنها را دیدند که برای زیارت امام حسین علیه السلام وارد کربلا شده بودند پس در یک‌زمان به هم رسیدند و شروع به گریه و ناله و شیون و لطمه زدن نمودند و تا سه روز مجلس عزا به پا نمودند، همچنین زنان عراقی نیز در مجلس آنها حاضر شدند، پس حضرت زینب علیها السلام در مجمع آنان خارج شد و آهنگ گریبان خود نمود و آن را چاک داد و با صدایی غم انگیز که قلب‌ها را به درد می‌آورد و جریحه دار می‌ساخت ناله زد: آه برادرم، آه حسینم، آه محبوب رسول خدا و علی مرتضی علیه السلام، آه آه آه ... بعد هم به حالت غشوه افتاد. الدمعة الساكبة، بهبهانی، ج۵، ص۱۶۲-۱۶۳.

گریبان چاک زدن فاطمیات در مصیبت امام حسین علیه السلام:

همچنین: «ذَكَرَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيُّ فِي نَوَادِرِهِ قَالَ: رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ سَدِيرٍ أَخِي حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ شَقَّ ثَوْبَهُ عَلَى أَبِيهِ أَوْ عَلَى أُمِّهِ أَوْ عَلَى أَخِيهِ أَوْ عَلَى قَرِيبٍ لَهُ. فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِشَقِّ الْجُيُوبِ قَدْ شَقَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَى أَخِيهِ هَارُونَ ...وَ قَدْ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ عَلَى مِثْلِهِ تُلْطَمُ الْخُدُودُ وَ تُشَقُّ الْجُيُوبُ.» حنان بن سدیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا گریبان چاک زدن در مصیبتِ پدر یا مادر یا برادر یا نزدیکان جایز است؟ حضرت علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد و حضرت موسی علیه السلام در مصیبت برادرش هارون، گریبان خود را چاک زد ... و فاطمیّات در مصیبت امام حسین علیه السلام به صورتهای خویش لطمه زدند و گریبانها چاک زدند. [سپس امام صادق علیه السلام فرمود:] و بر مصیبتی مثل مصیبت حسین بن علی علیه السلام باید لطمه به صورتها زده شود و گریبانها چاک گردد. تهذیب الأحكام، شیخ طوسی، ج۸، ص۳۲۵؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور احسائی، ج۳، ص۴۰۹؛ وافی، فیض کاشانی، ج۲۵، ص۵۷۲؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲۲، ص۴۰۲.

۱۵. هنگامی که سید الشهدا علیه السلام وارد زمین کربلا شدند کلماتی از ایشان نقل شده است که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱) «فقال الحسين لأصحابه: انزلوا، هذا موضع كرب و بلاء، هاهنا مناخ ركابنا، و محطّ رحالنا، و سفك [مسفك] دمائنا». الفتوح، ابن اعثم، ج۵، ص۸۴؛ تسلية المجالس، ج۲، ص۲۵۲.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۳۷.

۲) «ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ فَقَالَ أَيُّ مَوْضِعٍ هَذَا فَقِيلَ هَذَا كَرْبَلَاءُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّـهِ فَقَـالَ هَـذَا وَ اللَّـهِ يَـوْمُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي يُهَرَاقُ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ يُبَاحُ فِيهِ حَرِيمُنَا». امالی، شیخ صدوق، ص۲۱۹.

۳) «فَسَاقُوا إِلَى كَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْخَمِيسِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ سَنَةَ إِحْدَى وَ سِتِّينَ ثُـمَّ نَـزَلَ وَ قَـالَ هَـذَا مَوْضِـعُ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ هَذَا مُنَاخُ رِكَابِنَا وَ مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا وَ سَفْكُ دِمَائِنَا.» مناقب آل ابـی طالـب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲٤۷

٤) «قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ قَامَ وَ رَكِبَ وَ سَارَ وَ كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَ يُـسَايِرُونَهُ أُخْـرَى حَتَّـى بَلَـغَ كَرْبَلَاءَ وَ كَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقِيلَ كَـرْبَلَاءُ فَقَـالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَـلَاءٍ انْزِلُـوا هَاهُنَـا مَحَـطُّ رِحَالِنَـا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ فَنَزَلُوا جَمِيعاً». لهوف، سید بن طـاوس، ص۸۰-۸۱.

۵) «فلما أحيط بالحسين قال: ما اسم هذه الأرض؟ قالوا: كربلاء قال: صدق الله، أرض كـرب و بـلاء.» الملاحم و الفتن، سید بن طاوس، ص۲۳۵.

٦) «فَقَالَ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ كَانَ الْيَوْمُ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ انْزِلُوا هَاهُنَا مَحَطُّ رِكَابِنَا وَ سَـفْكُ دِمَائِنَـا» مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۳۵.

۷) «فَقَالَ هَذِهِ كَرْبَلَاءُ مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ هَذَا [هاهنـا] مُنَـاخُ رِكَابِنَـا وَ مَحَـطُّ رِحَالِنَـا وَ مَقْتَـلُ رِجَالِنَـا.» کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲۵۷.

منابع اهل تسنن: مطالب السّؤول، ابن طلحة، ص٤۰۰؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ج۲، ص۸۱۷

۸) «سار حتى نزل بكربلاء فاضطرب فيه. ثم قال: أي منزل نحن به؟ قـالوا: بكـربلاء. فقـال: يـوم كـرب وبلاء». طبقات الكبرى، [الجزء المتمم: الطبقـة الخامـسة فـي مـن قـبض رسـول الله وهـم أحـداث الأسنان] ابن سعد، ج۱، ص٤٦٤.

۹) «قال: هذا كرب و بلاء.» الامامة و السياسة، ابن قتيبه، ج۲، ص۵

۱۰) «قال: أرض كرب و بلاء.» العقد الفريد، ابن عبـد ربـه، ج۵، ص۱۲۸؛ معجـم البلـدان، حمـوی، ج٤، ص۱۳٦؛ جواهر المطالب، باعونی، ج۲، ص۲٦۸

۱۱) «قال: كرب و بلاء»تاريخ مدينه دمشق، ابن عـساكر، ج۱٤، ص۱۲۰؛ سـير اعـلام النـبلاء، ذهبـی، ج۳، ص۳۱۱.

۱۲) «فقال صدق النبي صلى الله عليه وسلم [إنها] [إنما هي] أرض كرب وبلاء». الآحاد و المثانی، ابـن ضحاک، ج۱، ص۳۰۷؛ معجم الكبير، طبرانی، ج۳، ص۱۰٦، رقم۲۸۱۲: (لَمَّـا أُحِـيطَ بِالْحُـسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قِيلَ: كَرْبَلَاءُ. فَقَالَ: صَدَقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِـهِ] وَ سَـلَّمَ: «إِنَّهَا أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ») و ج۳، ص۱۰۸، رقم۲۸۱۹: (فَلَمَّا أُحِيطَ بِحُسَينٍ حِينَ قُتِلَ، قَالَ: مَا اسْـمُ هَـذِهِ الْأَرْضِ؟ قَـالُوا: كَـرْبَلَاءُ. قَـالَ: صَـدَقَ اللـهُ وَ رَسُـولُهُ، أَرْضُ كَـرْبٍ وَبَـلَاءٍ) و ج۳، ص۱۳۳،

رقم۲۹۰۳: (لَمَّا أُحِيطَ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: مَا اسْمُ هَذَا الْمَوْضِعِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءُ. قَالَ: «صَدَقَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، هِيَ كَرْبٌ وَبَلَاءٌ») و ج۲۳، ص۲۸۹، رقم۶۳۷: (فَلَمَّا أُحِيطَ بِالْحُسَيْنِ حِينَ قُتِلَ قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءُ، قَالَ: صَدَقَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ أَرْضُ كَرِبٍ وَبَلَاءٍ)؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۳۹ و ج۱۴، ص۱۴۷؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۵؛ ذخائر العقبی، احمد طبری، ص۱۴۹

۱۳) «قال: ذات كرب و بلاء، و لقد مرّ أبي بهذا المكان عند مسيره إلى صفّين و أنا معه، فوقف، فسأل عنه، فأخبر [فأخبروه] باسمه، فقال: هاهنا محطّ ركابهم [رحالهم]، و ها هنا مهراق دمائهم». الأخبار الطوال، دینوری، ص۲۵۳؛ بغية الطّلب، ابن عديم، ج۶، ص۲۶۲۵؛ حياة الحيوان، دمیری، ج۱، ص۹۲.

۱۴) «قال: كرب و اللّه و بلاء، هاهنا مناخ كربنا، و مهراق دمائنا». الأمالی، أبو طالب الزيدی، ص۹۱.

۱۵) «قال الحسين: ما يقال لهذه الأرض؟ فقالوا: كربلاء، و يقال لها: أرض نينوى قرية بها. فبكى، و قال: كرب و بلاء، [و في رواية أخرى] فلمّا قيل للحسين: هذه أرض كربلاء، شمّها، و قال: هذه و اللّه هي الأرض الّتي أخبر بها جبرئيل رسول اللّه، و إنّني أقتل فيها. و في رواية: قبض منها قبضة، فشمّها». تذكرة الخواص، سبط ابن جوزی، ج۱، ص۲۲۵.

همچنین: «فَسَارُوا جَمِيعاً إِلَى أَنِ انْتَهَوْا أَرْضَ كَرْبَلَاءَ، إِذْ وَقَفَ الْجَوَادُ الَّذِي تَحْتَ الحُسَينِ وَ لَمْ يَنْبَعِث مِنْ تَحْتِهِ، وَ كُلَّمَا حَثَّهُ عَلَى الْمَسِيرِ لَمْ يَنْبَعِث خُطْوَةً وَاحِدَةً، فَنَزَلَ عَنْهُ وَ رَكِبَ غَيْرَهُ فَلَمْ يَنْبَعِث خُطْوَةً وَاحِدَةً، فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا قَوْمِ، مَا يُقَالُ لِهَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَقَالُوا: نَيْنَوَى، فَقَالَ: هَلْ لَهَا إِسْمٌ غَيْرَ هَذَا؟ قَالُوا: نَعَمْ، شَاطِئُ الْفُرَاتِ، فَقَالَ: هَلْ لَهَا إِسْمٌ غَيْرَ هَذَا؟ قَالُوا: نَعَمْ، تُسَمَّى كَرْبَلَاءُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنَفَّسَ الصُّعَدَاءَ فَقَالَ: هَذِهِ وَاللَّهِ كَرْبٌ وَ بَلَاءٌ، هَا هُنَا وَاللَّهُ تُزْمَلُ النِّسْوَانُ وَ تُذْبَحُ الْأَطْفَالُ، وَ هَا هُنَا وَاللَّهِ تُهْتَكُ الْحَرِيمُ، فَأَنْزِلُوا بِنَا يَا كِرَامُ، فَهَاهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَ هَا هُنَا وَاللَّهِ مَحْشَرُنَا وَ مَنْشَرُنَا، وَ بِهَذِهِ أَوْعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ لَا خُلفَ لِوَعدِهِ.»؛ همگی به راه افتادند تا اینکه به سرزمین کربلا رسیدند؛ جایی که اسب مخصوص امام حسین﵇ ایستاد و ادامه نداد و حضرت هرچه کرد تا او را وادار به راه رفتن کند قدم از قدم برنداشت، حضرت از اسب پیاده شد و بر اسب دیگری سوار شد آن هم یک قدم برنداشت، حضرت خطاب به اهالی آن فرمود: ای قوم، نام این سرزمین چیست؟ گفتند: نینوا، حضرت فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: بله، ساحل فرات، حضرت فرمود: آیا اسم دیگری هم دارد؟ پاسخ دادند: بله، کربلا هم گفته می‌شود؛ حضرت تا اسم کربلا را شنید آه سرد دنباله داری کشید بعد هم فرمود: به خدا قسم این سرزمین کرب (وحشت) و بلا است، به خدا قسم همین جا زنان‌مان بیوه [خاک آلوده]، و کودکانمان سر بریده می‌شوند، و اینجا به خدا قسم حرمت‌ها دریده و پایمال می‌شوند؛ پس ای بزرگواران، با ما فرود آیید که اینجا مکان قبرهای ماست و به خدا قسم

حشر و نشر ما اینجاست، و همهٔ اینها را جدّم رسول خدا ﷺ به من وعده فرموده و تخلّفی برای وعده‌اش نیست. المنتخب، طریحی، ص۴۲۸.

و همچنین: «و ساروا جميعا، إلى أن أتوا أرض كربلاء، و ذلك يوم الأربعاء، فوقف فرس الحسين عليه السّلام، فنزل عنها، و ركب أخرى، فلم ينبعث خطوةً واحدةً، و لم يزل يركب فرساً بعد فرسٍ، حتّى ركب سبعة أفراس، و هنّ على هذا الحال. فلمّا رأى ذلك، قال: يا قوم! ما اسمُ هذه الأرض؟ قالوا: أرض الغاضريّة. قال: فهل لها اسم غير هذا؟ قالوا: تسمّى نينوا. قال: هل لها اسمٌ غير هذا؟ قالوا: شاطئ الفرات. قال: أهل لها اسمٌ غير هذا؟ قالوا: تسمّى كربلاء. فعند ذلك تنفّس الصّعداء و قال: أرض كرب و بلاء، ثمّ قال: إنزلوا، ها هنا مناخُ ركابنا، ها هنا تسفك دماؤنا، ها هنا و اللّه تهتك حريمنا، ها هنا و اللّه تقتل رجالنا، ها هنا و اللّه تذبح أطفالنا، هاهنا و اللّه تزار قبورنا، و بهذه التّربة وعدني جدّي رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، و لا خلف لقوله. ثمّ نزل عن فرسه.»؛ و همگی به راه افتادند تا به سرزمین کربلا رسیدند و آن روز چهارشنبه بود، پس اسب امام حسین ﷺ ایستاد و حضرت از آن اسب فرود آمدند وبر اسب دیگری سوار شدند اما آن هم حتی یک قدم بر نداشت و پیوسته حضرت چندین اسب سوار شدند تا هفت اسب، و بر این حال نالیدند، هنگامی که حضرت این را دید فرمود: ای قوم، اسم این سرزمین چیست؟ گفتند: سرزمین غاضریه، فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا هم گفته می‌شود، فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: ساحل فرات، فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: کربلا هم گفته می‌شود، در این هنگام حضرت آه سردی کشید و فرمود: سرزمین رنج و سختی، بعد هم فرمود: فرود آیید که اینجا محلّ خوابانیدن شتر و قافله‌هایمان است و اینجا خون‌هایمان می‌ریزند و اینجا به خدا قسم حریم ما هتک و شکسته می‌شود، به خدا قسم اینجا مردان‌مان کشته می‌شوند و کودکان‌مان ذبح می‌شوند، اینجا به خدا قسم قبرهایمان زیارت می‌شود، و به همین تربت (و سرزمین) جدّم رسول خدا ﷺ وعده داده است و فرمایشش تخلف ندارد، بعد هم از اسبش فرود آمد. مقتل أبی مخنف (المشهور)، ص ۴۸؛ الدّمعة السّاكبة، بهبهانی، ج۴، ص۲۵۶؛ وسيلة الدّارين، زنجانی، ص۷۵- ۷۶.

۱۶. خبر دادن سید الشهدا ﷺ به اسارت اهل بیتشان به هنگام وداع:

في كتاب المعدن: فنادى في تلك الحالة: يا زينب يا أمّ كلثوم و يا سكينة يا رقية يا فاطمة ﷺ، عليكنّ مني السلام. ... فقالت: يا أخي ردّنا إلى حرم جدّنا. فقال ﷺ: هيهات، لو تركت ما ألقيت نفسي في المهلكة، و كأنكم غير بعيد كالعبيد، يسوقونكم أمام الركاب، و يسومونكم سوء العذاب.»؛ [ملّا صالح برغانی در] معدن البکا گوید: حضرت در آن حال ندا درداد: یا زینب! یا أمّ کلثوم! یا سکینة! یا رقیّة! یا فاطمة! علیکنّ منّي السّلام ... سپس حضرت زینب ﷺ عرض کرد ای برادرم ما را به سوی حرم جدمان بازگردان! امام حسین ﷺ فرمود: هیهات اگر مرا به حال خود وا میگذاشتند خود را در مهلکه نمی‌انداختم، ای خواهر! گویا می‌بینم که در این نزدیکی، شما را مثل بندگان اسیر کرده‌اند و شما را در

جلو اسب می‌دوانند و عذاب می‌کنند. أسرار الشهاده، فقیه و اصولی مدقق علامـه دربنـدی، ص۴۲۳؛ الدمعة السّاکبه، بهبهانی، ج٤، ص٣٤٥- ٣٤٦؛ ناسخ التواریخ حضرت زینـب کبـری‌ﷺ، سـپهر، ج۱، ص۲۲۱؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵- ۲۶.

خبر دادن حضرت علی‌ﷺ به اسارت اهل بیت امام حسین‌ﷺ:

«...قَالَتْ زَيْنَبُﷺ: فَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ أَبِيﷺ وَ رَأَيْتُ عَلَيْهِ أَثَرَ الْمَوْتِ مِنْهُ قُلْتُ لَـهُ: يَـا أَبَـتِ حَدَّثَتْنِي أُمُّ أَيْمَنَ بِكَذَا وَ كَذَا وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ فَقَالَ: يَا بُنَيَّةِ الْحَـدِيثُ كَمَـا حَـدَّثَتْكِ أُمُّ أَيْمَـنَ وَ كَأَنِّي بِكِ وَ بِنِسَاءِ أَهْلِكِ سَبَايَا بِهَذَا الْبَلَدِ أَذِلَّاءَ خَاشِعِينَ تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَصَبْراً فَوَ الَّـذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا لِلَّهِ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ وَلِيٌّ غَيْرُكُمْ وَ غَيْرُ مُحِبِّيكُمْ وَ شِيعَتِكُم...» حـضرت زینبﷺ فرمود: زمانی که ابن ملجمِ ملعـون پـدرم را ضـربت زد و مـن اثـر شـهادت را در آن حـضرت مشاهده کردم محضرش عرضه داشتم: ای پدر، امّ ایمن برایم حدیثی چنین و چنان نقـل نمـود، دوسـت دارم حدیث را از شما بشنوم. پدرم فرمودند: دخترم، حدیث همان طوری است کـه امّ ایمـن نقـل کـرده، گویا می‌بینم که تو و دختران اهل تو در این شهر [کوفه] به صورت اسیر در آمده، خار و ذلیل مـی‌گردیـد، هر لحظه هراس دارید که شما را مردم بربایند، بر شما باد به صبر و شکیبائی، سوگند به کسی کـه دانـه را شکافته و انسان را آفریده روی زمین کسی غیـر از شـما و غیـر از دوسـتان و پیروانتـان کـسی ولـیّ خـدا نیست. کامل الزیارات، ابن قولویه،ص۲٦۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۸، ص۶۰.

خبر دادن امام حسنﷺ به اسارت اهل بیت امام حسینﷺ:

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِﷺ: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِـي طَالِـبﷺ دَخَـلَ يَوْمـاً إِلَى الْحَسَنِﷺ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكِي لِمَا يُـصْنَعُ بِـكَ، فَقَـالَ لَـهُ الْحَسَنُﷺ: إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى إِلَيَّ سَمٌّ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأُقْتَلُ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّـهِ يَزْدَلِـفُ إِلَيْـكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍﷺ وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَـى قَتْلِـكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبْيِ ذَرَارِيِّكَ وَ نِـسَائِكَ وَ انْتِهَـابِ ثَقَلِـكَ...» امـام صـادقﷺ از اجـداد مطهرشان روایت می‌نماید که: روزی امام حسینﷺ نزد امام حسنﷺ رفت. وقتی به امام حسنﷺ نظـر کرد گریان شد. امام حسنﷺ فرمود: ای حسینﷺ! چه چیز تو را گریاند؟ فرمود: برای آن ظلمـی کـه در حقّ تو می‌شود می‌گریم. امام حسنﷺ فرمود: آنچه که نسبت به من می‌شود زهری است که مـی‌پوشـانند و نزد من می‌آورند و با همان کشته می‌شوم؛ ولی ای ابـا عبـد اللّـه! هـیچ روزی مثـل روز (عاشـورای) تـو نخواهد بود؛ سی هزار نفر به تو نزدیک می‌شوند و درحالیکه ادّعا می‌کننـد از امّـت جـدّمان محمّـدﷺ هستند و خود را مسلمان می‌دانند. آنان برای کشتن، ریختن خون، هتک حرمت، اسیر کـردن فرزنـدان و زنان و تاراج نمودن متاع تو اجتماع خواهند کرد. امالی، شیخ صدوق، ص۱۷۷؛ مناقب آل ابـی طالـب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۸؛ ذوب النضار، ابن نما حلـی، ص۲۷؛ مثیـر الاحـزان، ابـن نمـا حلـی، ص۱۳؛ لهوف، سید بن طاووس، ص۱۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۲۱۸.

مجلس پنجم

عصر امام حسین علیه‌السلام و تحویل ۷۲ انسان کامل به دستگاه ربوبیّت

عصر امام حسین علیه‌السلام، و تحویل ۷۲ انسان کامل به دستگاه ربوبیّت

بازگشت انسان به عالَم غیب و شهود

اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[1].

در این آیه‌ای که امشب از سورهٔ مبارکهٔ «جمعه» تلاوت شد دقّت کنیم که خدا به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: بگو آن مرگی که شما از آن گریزان هستید شما را ملاقات می‌کند و گریز شما از مرگ اثری ندارد و خواه ناخواه مرگ، در زندگی انسان وارد خواهد شد؛ ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ محقّقاً مرگ، ملاقی شماست ﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾ و بعد از مردن، شما و بازگشت شما به سوی آن کسی است که هم دانا به غیب است و هم عالم به شُهود: ﴿فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ پس خبر می‌دهد شما را به آن چه که کردار شماست.

این آیه در تمام مباحث مرگ و بعد از مرگ رخنه کرده است؛ منتها به صورت علمی و فشرده؛ چون شأن قرآن این است و کلمات خدا، کلمات جامعه است.[1] ما امشب فقط یک کلمه را مورد دقّت و بررسی قرار می‌دهیم و آن کلمه این است که هر

---

۱. بگو: «آن مرگی که از آن می‌گریزید قطعاً گریبان شما را خواهد فشرد، آن گاه به سوی کسی بر می‌گردید که عالِم به تمام نهان و آشکار است و به آنچه [در روی زمین] انجام میدادید، آگاهتان خواهد کرد.» الجمعه (٦٢): ٨.

بشری بعد از مرگ، باید از آنچه انجام داده آگاه شود؛[۱] یعنی هم از کاری که خودِ او انجام داده و هم از کاری که مردم انجام دادند. اعمال مردم مثل یک میوه‌ای است و آن میوه نیز بستگی به شاخه‌ای دارد که از آن شاخه سر می‌زند آن شاخه هم بستگی به تنه‌ای دارد که شاخه از آن تنه بر می‌خیزد و آن تنه بستگی به ریشه‌ای دارد که از آن ریشه جدا می‌شود. این است که در هر میوه‌ای، هم ریشه، هم تنه و هم شاخهٔ درخت جلوه‌گر می‌باشد.

رابطهٔ اعمال انسان با اخلاق و علم و معرفت

اعمال تمام افراد بشر همگی از هم ممتاز می‌شود و سرّش این است که عمل هر فردی از اخلاق آن فرد سر می‌زند،[۲] اخلاق آن فرد هم از علم، معرفت و عقیدهٔ او سرچشمه می‌گیرد. پس در هر عملی، هم خُلق عامل و هم فکر عامل جلوه‌گره است.

از آنجا که نقطهٔ شروع عمل، خُلق و فکر عامل است بنابراین وضعیت امتیاز اعمال، بی‌نهایت عوض می‌شود؛ یعنی عمل من، نشانی از خُلق و فکر مرا دارد و عمل تو، نشان از خُلق و فکر تو، و عمل سلمان، نشان از خُلق و فکر سلمان را دارد. افکار و عقائد مردم در یک درجه نیستند، اخلاق و صفات مردم در یک پایه نیستند، قهراً به حکم برهان و استدلال، محال است اعمال مردم در یک درجه باشد.

---

۱. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛ پس هر کس هم‌وزن ذرّه‌ای نیکی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید و هر کس هم‌وزن ذرّه‌ای بدی کند، آن را خواهد دید. الزلزله(۹۹): ۷ – ۸.

۲. قَالَ رَسُولُ اللهﷺ: «حُسْنُ الْخُلُقِ زِمَامٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ فِي أَنْفِ صَاحِبِهِ وَ الزِّمَامُ بِيَدِ الْمَلَكِ وَ الْمَلَكُ يَجُرُّهُ إِلَى الْخَيْرِ وَ الْخَيْرُ يَجُرُّهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ سُوءُ الْخُلُقِ زِمَامٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فِي أَنْفِ صَاحِبِهِ وَ الزِّمَامُ بِيَدِ الشَّيْطَانِ وَ الشَّيْطَانُ يَجُرُّهُ إِلَى الشَّرِّ وَ الشَّرُّ يَجُرُّهُ إِلَى النَّار.» پیامبر اکرمﷺ فرمود: خُلق نیکو، مهاریست از رحمت خدا در بینی صاحبش و این مهار به دست فرشته‌ایست، این فرشته او را به طرف خیر می‌کِشد آن خیر هم او را به طرف بهشت. خُلقِ بد هم، مهاری از عذاب خداوند در بینی صاحبش هست و این مهار به دست شیطانست، شیطان او را به سوی شرّ و بدی‌ها، و شرّ هم او را به طرف دوزخ می‌کشد. جامع الأخبار، شعیری، ص۱۰۷.

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ترازوی اکبر و میزان اعظم در قیامت

بر همین مبنا است که یک عمل در روز قیامت در ترازو گذاشته و سنجیده می‌شود، آن هم نه در ترازوی عالَم دنیا، ترازو و میزان عمل در قیامت خیلی دقیق است. در قیامت دو میزان هست: یکی میزان ظاهر، یکی میزان باطن: ﴿وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾[1] ترازوی اکبر و میزان اعظم در قیامت، امام زمان هر زمانی است.[2] ۲• یعنی امروز ترازوی عمل برای تمام این ملّت و امّت، وجود مقدّس

---

۱. ﴿وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ﴾؛ روز قیامت ترازوهای عدل را خواهیم نهاد و کسی ستمی نبیند و چنانچه به وزن دانهٔ خردلی (کاری کرده) آن را [به حساب] بیاوریم و ما برای حسابگری کافی هستیم. الأنبیاء (۲۱): ٤٧.

* «عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ﴾ قَالَ: [هُمُ] الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاء» امام صادق عليه‌السلام راجع به قول خدای تعالی (ما در روز قیامت ترازوهای عدالت را می‌گسترانیم) فرمود: آن ترازوها، پیغمبران و اوصیاء آنها عليهم‌السلام هستند. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص٤١٩؛ اعتقادات، شیخ صدوق، ص٧٤؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۱۸۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۳، ص۸۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٢٤، ص۱۸۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج٥، ص٤١.

۲. همان.

همچنین: «وَ أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ﴾ فَإِنَّه قَالَ الصَّادِقُ عليه‌السلام: كُلُ أُمَّةٍ يُحَاسِبُهَا إِمَامُ زَمَانِهَا وَ يَعْرِفُ الْأَئِمَّةُ عليهم‌السلام أَوْلِيَاءَهُمْ وَ أَعْدَاءَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ﴾ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ ﴿يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ﴾ فَيُعْطُونَ أَوْلِيَاءَهُمْ كِتَابَهُمْ بِيَمِينِهِمْ فَيَمُرُّونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِلَا حِسَابٍ وَ يُؤْتُونَ أَعْدَاءَهُمْ كِتَابَهُمْ بِشِمَالِهِمْ فَيَمُرُّونَ إِلَى النَّارِ بِلَا حِسَابٍ فَإِذَا نَظَرَ أَوْلِيَاؤُهُمْ فِي كِتَابِهِمْ يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمْ: ﴿هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَهْ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ.﴾»؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر این آیه (امّا کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود) فرمود: هر اُمتی امام زمانِ همان اُمت به حسابشان رسیدگی می‌نماید و امام، دوستان و دشمنان خویش را از چهره هایشان می‌شناسد و این همان قول خداوند است که می‌فرماید: («بر اعراف مردانی هستند») و آن مردان، امامان عليهم‌السلام هستند (که همهٔ مردم را از صورتهایشان می‌شناسند) و [در پایان] نامهٔ اعمال دوستانشان را به دست راستشان داده و آنان بدون حساب وارد بهشت می‌شوند و نامهٔ اعمال دشمنانشان به دست چپ آنها داده می‌شود و بدون حسابرسی وارد جهنم می‌شوند پس هنگامی که دوستان امام به کتاب خودشان نگاه می‌کنند به ←

حضرت ولیّ عصر حجّة بن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. امام هشتم علیه‌السلام «میزان» برای امّت زمان خویش است. امام زین‌العابدین علیه‌السلام، «میزان» برای امّت زمان خودش هست: ﴿یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[1] ۳. امام علیه‌السلام، همان ترازوی حقیقی در روز قیامت است.

→

برادرانشان می‌گویند: (بیایید و کتابم را بخوانید من یقین داشتم که به حساب خود می رسم، پس او در یک زندگیِ [خوش و] رضایت بخش به سر می‌برد.) تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۳۸٤؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۱۹۹؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص٦٤٧.

۱. به یاد آورید روزی که هر گروهی را با امام و پیشوایشان بخوانیم. الإسراء (۱۷): ۷۱.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: أَنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُدْعَى كُلُّ بِإِمَامِهِ الَّذِي مَاتَ فِي عَصْرِهِ فَإِنْ أَثْبَتَهُ أُعْطِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ لِقَوْلِهِ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ﴾ وَ الْيَمِينُ إِثْبَاتُ الْإِمَامِ لِأَنَّهُ كِتَابٌ لَهُ يَقْرَؤُهُ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسابِيَهْ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَاتِ. وَ الْكِتَابُ، الْإِمَامُ فَمَنْ نَبَذَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ كَانَ كَمَا قَالَ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشِّمَالِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: ﴿ما أَصْحابُ الشِّمالِ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَاتِ.»؛ امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هرگاه روز قیامت فرا رسد هر شخص به همراه امامی که در آن عصر بوده فرا خوانده می‌شود. بنابراین اگر امام هم عصرش او را تأیید کند، نامهٔ اعمال او به دست راستش داده می‌شود، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: ﴿یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْلَئِكَ يَقْرَؤُونَ كِتَابَهُمْ﴾ [(یاد کن) روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم، پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامهٔ خود را می‌خوانند] و «یمین» همان اثبات امام است [یعنی تایید امام به این شخص]؛ زیرا نامه‌ای است که امام علیه‌السلام آن را میخواند، خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيهْ * إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهْ* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ﴾ و کتاب همان امام است، و هر کس او را در پشت سر خود افکند، همانند آن است که [خدای متعال] فرموده است: ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاء ظُهُورِهِمْ﴾ (پس آن (عهد) را پشت سر خود انداختند) و هر کس او را انکار کند از اصحاب شمال خواهد بود، همان کسانی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ﴾ (و یاران چپ، کدامند یاران چپ؟ در (میان) باد گرم [و کشنده] و آب داغ و سایه‌ای از دود تار)، تا پایان آیه. تفسیر عیاشی، عیاشی، ج۲، ص۳۰۲؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۵۵۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۸، ص۱۱.

فکر و اخلاق و معرفت، میزان سنجش اعمال

آن وقت همهٔ اعمال مردم باید وزن شود و در هر عملی باید صفات مردم، افکار مردم جلوه کند. هر کس علمش کامل‌تر، عملش سنگین‌تر،[۱] ﴿ هر کس اخلاقش پاکیزه‌تر، عملش با ارزش‌تر. به همین معیار ممکن است فردی، یک عمر، عبادت کرده، و فرد دیگری، خیلی سبک‌بال بوده و چند قلم عبادت بیشتر ندارد، ولی همان چند قلم به قدر یک عمر افزوده می‌شود، چرا؟ چون‌که عمل آن عابد در اثر فکر او عوض می‌شود. فکر او، عملِ کم او را سنگین می‌کند. اگر فکر او سبک باشد، عملِ زیادِ او را سبک می‌کند. عمل این عابد، خیلی زیاد است؛ امّا فکرش سبک است. عمل آن شخص دیگر، خیلی کم است؛ امّا فکرش سنگین است. عمل این آدم خیلی زیاد است؛ امّا اخلاقش وزنی ندارد. عمل آن شخص دیگر، خیلی کم است؛ اما اخلاق دارد.

این است که اعمال مردمِ «کریم»، با اعمال مردمِ «لئیم» فرق می‌کند. اعمال مردمِ «عفیف»، با اعمال مردمِ «بی‌عفّت» فرق می‌کند. اعمال مردمِ «غیور»، با اعمال مردمِ «بی‌غیرت» فرق می‌کند. اعمال مردم «عالِم»، با اعمال مردم «جاهل» فرق می‌کند:[۲] ﴿وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا﴾[۳] فلسفهٔ اینکه در دین، به تکمیل علم ﴿ و

---

۱. پیامبراکرمﷺ می‌فرمایند: «قَلِيلُ الْعَمَلِ يَنفَعُ مَعَ الْعِلْمِ وَ كَثِيرُ الْعَمَلِ لَا يَنفَعُ مَعَ الْجَهْلِ»؛ عمل کم وقتی همراه با علم باشد سودمند است ولی زیادی عمل با نادانی هیچ سودی ندارد. محجة البیضاء، فیض کاشانی، ج۱، ص۱۷.

منبع اهل تسنن: احیاء علوم الدین، غزالی، ج۱، ص۱۲.

۲. امام صادقؑ از پدران بزرگوارشان از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌فرماید: «رَكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكْعَةٍ يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ» دو رکعت نمازی که عالم می‌گزارد، برتر از هزار رکعت نمازی است که عابد می‌خواند. مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص٤٤١؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۵.

۳. و برای هر یک در [نتیجه] آنچه انجام داده‌اند درجات و مراتبی است. الأنعام (٦): ۱۳۲و الأحقاف (٤٦): ۱۹.

معرفت و به تحصیل اخلاق حمیده و صفات پسندیده اهمیّت داده شده است؛[۶۰] این است که این اعمال زندگانی عُقبی را به این آسانی تأمین نمی‌کند. نماز را حتماً لازم دارید؛ امّا نماز مغزدار. روزه را لازم دارید؛ امّا روزهٔ مغزدار. گریه بر امام حسین علیه السلام را لازم دارید؛ اما گریهٔ معنادار.

سبک بودن اعمال مردم به این علّت است که آن روح و حقیقتی که باید داشته باشد، ندارد. روی همین حساب، طبقه‌بندی شکل می‌گیرد و مراتب افراد، معیّن می‌شود.

حکایت هارون مکّی و معرفتش به امام علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام وقتی به کرسی نشست، چندین هزار پروانه، دور این شمع بودند ولی تنها طبقهٔ مخصوصی از علم امام و کمال امام علیه السلام، استفاده کردند.

وقتی این غوغای علم و حکمت در همه جا منتشر شد، فردی از اهالی خراسان خدمت حضرت آمده و گفت: یابن رسول الله علیه السلام، چرا در مقابل منصور، قیام نمی‌کنید؟! شما در خراسان چندین هزار سربازِ فداکار دارید! وقتی این گفته‌ها را روی هم انباشت، امام علیه السلام سکوت فرمود و همهٔ حرف‌های او را شنید. بعد که سخن او تمام شد، حضرت علیه السلام فرمود: تو یکی از آنان هستی؟! گفت: بله، یکی از آنان هستم. در این میان حضرت به کنیزشان فرمود: تنور را روشن کن. کنیز هم بی‌خبر از همه جا، تنور را روشن کرد. امام علیه السلام هم مشغول گفتگو شد. تنور که کاملاً داغ و برافروخته شد، حضرت فرمود: تو یکی از آن چندین هزار سرباز خراسانی هستی؟ عرض کرد: بله. سهل خراسانی در اینجا مدعی شد که من مرد جنگم، آمده ام که هزار جان فدای مقدمت کنم!

فرمود: برخیز و در میان تنور بنشین! تا حضرت علیه السلام این جمله را فرمود، آن مرد گفت: یابن رسول الله علیه السلام، مرا به آتش مسوزان و از من درگذر. خواهش و تقاضایش این بود که دستم به دامنت، تو کانون رحمتی، تو دریای عطوفتی، زن و بچّهٔ من چشم

به راه من هستند. از این زغال سوخته چه عائد می‌شود؟! من ابراهیم خلیل علیه السلام نیستم که وقتی در تنور افتادم خطاب آید: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾.[۱]

در این بین هارون مکی؛ خیلی بی ادّعا بدون این تشریفات و آداب وارد مجلس شد. آن روح و حقیقتی که دیگران ادّعایش را می‌نمودند در این مرد تحقق یافته بود، تفاوت این اندازه است. این آدم وارد شد. تا وارد شد، به همان حال که نعلینش در دستش بود، امام علیه السلام به او فرمود: میان تنور برو. دوان دوان آمد، درِ تنور را برداشت و خود را میان تنور افکند. امام علیه السلام برخاست سر تنور را گذاشت. شعلهٔ آتش زبانه کشید! این مرد خراسانی شروع به بی قراری کردن کرد. امام علیه السلام هرچه حرف می‌زند آن خراسانی دلش جای دیگر است. امام علیه السلام با دل آسوده دارد از مُلک و ملکوت حرف می‌زند، دل او مثل اسفند روی آتش، از این طرف به آن طرف می‌چرخد و می‌گردد. گاهی هم در دلش می‌گذرد که حجّت خدا علیه السلام چرا چنین کاری کرد و مرد بینوا را به این روز نشاند؟! وقتی گفتگوها تمام شد، امام علیه السلام به مرد خراسانی فرمود تا درِ تنور را بردارد. همین که آمد و نگاه کرد، دید هارون مکی چهار زانو میان آتش نشسته است. امام علیه السلام به آن خراسانی فرمود: چند نفر از اینان در خراسان دارید؟! خراسانی سر به زیر انداخت، گفت: به خداوند قسم یک نفر هم در خراسان نیست. امام علیه السلام نیز فرمود: به خدا قسم یک نفر هم نیست. به درستی که ما قیام نمی‌نماییم مگر این که پنج نفر چنین داشته باشیم. ما به زمان ظهور خود، آگاه‌تریم.[۲] ۷۰

---

۱. گفتیم: ای آتش، برای ابراهیم سرد و سلامت باش. الأنبیاء (۲۱): ٦٩.

۲. حَدَّثَ إِبْرَاهِيمُ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ مَأْمُونٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: «كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِيَ الصَّادِقِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ حَسَنٍ الْخُرَاسَانِيُّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَكُمُ الرَّأْفَةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْإِمَامَةِ، مَا الَّذِي يَمْنَعُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقْعُدُ عَنْهُ وَ أَنْتَ تَجِدُ مِنْ شِيعَتِكَ مِائَةَ أَلْفٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ؟ فَقَالَ لَهُ علیه السلام: إِجْلِسْ يَا خُرَاسَانِيُّ رَعَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ: يَا حَنَفِيَّةُ اسْجُرِي التَّنُّورَ فَسَجَرَتْهُ حَتَّى صَارَ كَالْجَمْرَةِ وَ ابْيَضَّ عُلْوُهُ ثُمَّ قَالَ: يَا خُرَاسَانِيُّ قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُّورِ، فَقَالَ الْخُرَاسَانِيُّ: يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ أَقِلْنِي أَقَالَكَ اللَّهُ، قَالَ: قَدْ أَقَلْتُكَ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ هَارُونُ الْمَكِّيُّ وَ نَعْلُهُ فِي سَبَّابَتِهِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ علیه السلام: أَلْقِ النَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَ ←

امام حسین علیه‌السلام، و تحویل هفتاد و دو انسان کامل به دستگاه ربوبیت

هیچ پیغمبر و امامی در روزگار به اندازهٔ سیّد الشّهداء علیه‌السلام، فرصت برای تربیت افراد نداشته است. اصلاً در تمام عالم هیچ وقت به این اندازه، بشرِ کامل پیدا نشده است؛ یعنی امام زین العابدین علیه‌السلام چهار نفر داشتند، و در محضر امام جعفر صادق علیه‌السلام شش یا هفت نفر از ایشان بودند، و البته از حواریون ایشان در روز قیامت نُه نفر معرفی شده‌اند. هریک از ائمّه علیهم‌السلام یک عدّهٔ محدودی از این گُل‌های سرسبد داشتند. آن کسی

اجْلِسْ فِي التَّنُّورِ، قَالَ: فَأَلْقَى النَّعْلَ مِنْ سَبَّابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي التَّنُّورِ، وَ أَقْبَلَ الْإِمَامُ يُحَدِّثُ الْخُرَاسَانِيَّ حَدِيثَ خُرَاسَانَ حَتَّى كَأَنَّهُ شَاهِدٌ لَهَا، ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا خُرَاسَانِيُّ وَ انْظُرْ مَا فِي التَّنُّورِ؟ قَالَ: فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ مُتَرَبِّعاً فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَ سَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ علیه‌السلام: كَمْ تَجِدُ بِخُرَاسَانَ مِثْلَ هَذَا؟ فَقُلْتُ: وَ اللَّهِ وَ لَا وَاحِداً. فَقَالَ علیه‌السلام: لَا وَ اللَّهِ وَ لَا وَاحِداً، أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةً مُعَاضِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ»؛ مأمون رقّی می‌گوید: خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد سلام کرد و نشست. عرض‌کرد: یا ابن رسول الله چقدر شما رئوف و مهربان هستید شما خاندان امامت هستید چرا دفاع از حقّ خود نمی‌کنید با اینکه بیش از صد هزار شیعهٔ شمشیر زن دارید؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: بنشین خراسانی خدا جانب تو را رعایت کند. به کنیزی به نام حَنَفّیه فرمود: تنور را روشن کن. تنور افروخته شد چنانچه یک پارچه آتش گردید و قسمت بالای آن سفید شد. بعد حضرت رو به مرد خراسانی نموده فرمود: برو داخل تنور بنشین. خراسانی [شروع به التماس نمودن کرد که] یا بن رسول اللَّه مرا به آتش مسوزان، از جرم من درگذر خدا از تو بگذرد. فرمود: تو را بخشیدم. در همین موقع هارون مکی وارد شد یک کفش خود را به انگشت گرفته بود عرض کرد: السلام علیک یا ابن رسول اللَّه. امام علیه‌السلام فرمود: نعلین را از دست بیانداز و برو داخل تنور بنشین. نعلین را انداخت و داخل تنور نشست. امام شروع کرد با خراسانی صحبت کردن از جریانهای خراسان، مثل اینکه حضرت شاهد آن بوده است [و حوادث آن را دیده است]، بعد فرمود: خراسانی، برو ببین در تنور چه خبر است؟ خراسانی گوید: من ایستادم و به جانب تنور رفتم دیدم چهار زانو در تنور نشسته است، از تنور خارج شد به ما سلام کرد، امام علیه‌السلام فرمود: از اینها در خراسان چند نفر پیدا می‌شود؟ عرض کردم: به خدا قسم یک نفر هم نیست، امام علیه‌السلام فرمود: نه به خدا یک نفر هم پیدا نمی‌شود. ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد. ما خودمان وقت قیام را بهتر می‌دانیم. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳٦۲ – ۳٦۳؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٦، ص۱۱٤ – ۱۱۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۷، ص۱۲۳ – ۱۲٤.

که از همه بیشتر داشته، حسین بن علی علیهما السلام است. در زمان امام حسین علیه السلام، وجود چنین شخصیت‌هایی به حدّ اعلی بود. این است که زمان امام حسین علیه السلام آبادترین زمان‌ها بود و در آن زمان، رجال عالِم از هر عصری بیشتر بودند.[1] امام حسین علیه السلام با یک افراد

---

۱. «قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيْنَ حَوَارِيُّ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِينَ لَمْ يَنْقُضُوا الْعَهْدَ وَ مَضَوْا عَلَيْهِ؟ فَيَقُومُ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَصِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ فَيَقُومُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ مِيثَمُ بْنُ يَحْيَى التَّمَّارُ مَوْلَى بَنِي أَسَدٍ وَ أُوَيْسٌ الْقَرَنِيُّ، قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ وَ حُذَيْفَةُ بْنُ أُسَيْدٍ الْغِفَارِيُّ قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام؟ فَيَقُومُ كُلُّ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَهُ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام؟ فَيَقُومُ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، ثُمَّ يُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ حَوَارِيُّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام؟ فَيَقُومُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكٍ الْعَامِرِيُّ وَ زُرَارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ وَ لَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُذَاعَةَ وَ حُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ ثُمَّ يُنَادَى سَائِرُ الشِّيعَةِ مَعَ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهَؤُلَاءِ أَوَّلُ الشِّيعَةِ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْفِرْدَوْسَ وَ هَؤُلَاءِ أَوَّلُ السَّابِقِينَ وَ أَوَّلُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوَّلُ الْمُتَحَوِّرَةِ مِنَ التَّابِعِين»؛ امام کاظم علیه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت شود منادی ندا می‌دهد: حواریون رسول خدا صلی الله علیه و آله که عهدشان را نشکستند و بر آن باقی ماندند کجایند؟ در این هنگام سلمان، مقداد و ابوذر غفاری بر می‌خیزند. حضرت علیه السلام فرمود: سپس منادی ندا می‌کند: حواریون حضرت علی علیه السلام وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کجایند؟ اینجا هم عمرو بن حمق خزاعی، محمد بن ابی بکر، میثم تمار و اویس قرنی بلند می‌شوند. بعد حضرت فرمود: دوباره منادی ندا می‌کند: حواریون حسن فرزند علی علیه السلام و فرزند حضرت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله کجایند؟ پس سفیان بن ابی لیلی همدانی و حذیفه بن اُسَید غفاری می‌ایستند. بعد منادی ندا می‌کند: حواریون حسین بن علی علیهما السلام کجایند؟ در این هنگام تمام کسانی که با حضرت به شهادت رسیده‌اند و از او تخلف ننموده‌اند برمی‌خیزند. آنگاه منادی ندا می‌کند: حواریون علیّ بن حسین علیهما السلام کجایند؟ پس جُبَیر بن مُطعَم، یحیی بن امّ طویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیّب برمی‌خیزند. سپس منادی ندا می‌زند: حواریون محمد بن علی [امام باقر علیه السلام] وجعفر بن محمد [امام صادق علیه السلام] کجایند؟ [در آن لحظه] عبد الله بن شریک عامری، زرارة بن اعین، بُرَید بن معاویه عِجلی، محمد بن مسلم ثقفی، لیث بن بختری مرادی، عبد الله بن ابی یعفور، عامر بن جذاعه، حجر بن زائده و حمران بن اعین بر می‌خیزند، و همینطور شیعیان سایر امامان علیهم السلام را در روز قیامت صدا می‌زنند. پس اینان نخستین شیعیانی هستند که وارد فردوس (بهترین جای بهشت) می‌شوند، همچنین اینان نخستین ←

نخبه‌ای که آن روز پیدا شدند، غوغا کرد و توانست از تمام دنیا، هفتاد و دو نفر بسازد و تحویل دستگاه ربوبیّت بدهد و این افراد، انسانهای کامل شده‌اند.

علم و تقوا، میزان فضیلت و کمال

میزان و معیار در کمال انسان، به علم و تقواست، به سیاه و سفید و عربی و عجمی بودن، توجّهی نمی‌شود. این حرف‌ها همه برای اطفال ریش‌دار است که این عرب است یا عجم، این ترک است یا دیلم، این سیاه است یا سفید. در دستگاه رجال، این لاطائلات تأثیری ندارد و جایی برای این امتیازات ظاهری نیست، امتیازی برای عرب بر عجم نیست، شرفی برای ترک بر دیلم نیست، امتیازی برای سفید بر سیاه نیست. یک کوه، سراپا خوشرنگ و دلرباست ولی دل این کوه را بشکافی هیچ نمی‌بینی؛ اما کوه دیگری که مثل قیر سیاه است وقتی دل آن کوه را می‌شکافی یک دانه الماس در می‌آید، و پشتوانهٔ اعتبار یک مملکت می‌گردد. بشر این‌گونه است یک آدم با چهرهٔ سیاه ولی در باطن او یک روحی است که آن روح، الماس آدمیّت است؛ آن روح، قلمرو انسانیّت و پشتوانهٔ اعتبار جهان بشریّت است. این است که بندگان صالح خدا به آنچه در معدن وجود انسان‌ها است نظر دارند. نژاد، غلط است؛ آب و خاک، غلط است. مطلب در نظر مردان الهی چیست؟ مطلب فقط عبارت از این است که میزان ارزش، میزان کمال، میزان فضیلت دو چیز است: یکی علم،[1] یکی

→

سابقین و مقرّبین و نیز نخستین شتاب کنندگان از تابعین هستند. اختصاص، شیخ مفید، ص٦١؛ اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج١، ص٤٣؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص٢٨٢؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٣٤، ص٢٧٦.

١. امام صادق﵇ فرمودند: «أَكْثَرُ النَّاسِ قِيمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْماً وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْماً.»؛ کسی که علمش بیشتر است قیمتش از همه بالاتر است و کم قیمت‌ترین مردم کسانی هستند که علمشان کم باشد. امالی، شیخ صدوق، ص٧٣؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص١٩٥؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج٤، ص٣٩٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج١، ص١٦٤.

تقوا.[۱] ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾[۲] این دو گوهر در هر وطنی باشد، در هر دلی باشد، یا هر جایی که باشد، آن فرد با ارزش است، و لذا در دستگاه امام حسین علیه‌السلام، هم «حبیب بن مظاهر»[۹] هست و هم «غلام سیاه».[۱۰] چرا که در اینجا رنگ، معیار نیست، بلکه در این‌جا، آن مغز باطن و معنا، معیار است؛ این تربیت اسلام است.

اولین آفت، امتیاز دادن به مادیّات

اوّل آفتی که بر دامن مسلمانان وارد شد همین آفتی است که امروز گریبان‌گیر یک عدّه افراد بشر شده است؛ یعنی امتیاز را روی جهات مادّی بردند، و معنا را از حیّز اهمیّت انداختند. آن وقایعی که بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داد و عالَم اسلام و همچنین مسلمین را گرفتار کرد کم‌کم به این‌جا منتهی شد که امتیازات پوچ و واهی شایع شده مغز و معنای اسلام کنار رفت و حیثیّت‌ها عوض شد؛ یعنی بر خلاف منطق قرآن، نژاد، بر مردم حکومت کرد و آنچه این ریشه را از بیخ و بُن کَند، دستگاه قرآن بود.

احتیاج قرآن به امامِ منصوب شده از عالَم غیب

این است که قرآن به امامی که از عالم غیب معیّن بشود احتیاج دارد.[۳][۱۱]

---

۱. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقَاكُمْ﴾؛ هر آینه گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. الحجرات(۴۹):۱۳.

۲. خداوند [مقام] اهل ایمان را [بالا می‌برد] و [مقام] کسانی که به آن ها دانش داده شده است را، به چندین درجه، بالا می‌برد و خدا به هرچه کنید آگاه است. المجادلة(۵۸): ۱۱.

۳. «عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ قَالَ: صَدَقْتَ. قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ: تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ قَالُوا: بَلَى، قُلْتُ: فَحِينَ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى خَلْقِهِ؟ ←

فلسفه‌اش این است. یک مردِ صحرا نشین خدمت امام حسین علیه السلام آمد. - می‌خواهم نمونهٔ مطلب را بفهمید- امام حسین علیه السلام آن دریای کَرَمی است که در کَرَمش یک کلمه بس است و آن کلمه این است که وقتی وجود مقدّس پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌خواست از دار دنیا برود، صدّیقهٔ کبری علیها السلام دست امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را

فَقَالُوا: الْقُرْآنُ. فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِئُ وَ الْقَدَرِيُّ وَ الزِّنْدِيقُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرِّجَالَ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقَيِّمٍ فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقّاً فَقُلْتُ لَهُمْ: مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ؟ فَقَالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ. قُلْتُ: كُلَّهُ؟ قَالُوا: لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيّاً علیه السلام. وَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ: هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ: هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ: هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ: هَذَا أَنَا أَدْرِي فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ. فَقَالَ علیه السلام: رَحِمَكَ اللَّهُ.»؛ منصور بن حازم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همانا خدا برتر و بزرگوارتر از اینست که به خلقش شناخته شود بلکه مخلوق به واسطهٔ خدا شناخته شوند، فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که بداند برای او پروردگاریست سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خرسندی و خشم است و خرسندی و خشمِ او جز به وسیلهٔ وحی یا فرستادهٔ او معلوم نشود، و کسی که بر او وحی نازل نشود باید در جستجوی پیغمبران باشد و چون ایشان را بیابد باید بداند که ایشان حجّت خدایند و اطاعتشان لازمست، من به مردم (اهل تسنن) گفتم: آیا شما میدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله، حجت خدا در میان خلقش بود؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیغمبر درگذشت حجّت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم مرجئه و قدریه [دو طایفه از مسلمین که در اعتقادات، اختلاف نظر دارند] و زندیقی که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بر مردان در مجادله به آن استدلال می‌کنند، (و آیات قرآن را به رأی و سلیقهٔ خود بر اعتقاد خود تطبیق می‌کنند) پس دانستم که قرآن بدون قیّم (سرپرستی که آن را طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجّت نیست و آن قیّم هرچه نسبت به قرآن بگوید حقّ است، پس به آنها گفتم: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می‌دانست، عمر هم می‌دانست، حذیفه هم می‌دانست، گفتم تمام قرآن را؟ گفتند: نه، من کسی را نیافتم که دربارهٔاش گفته شود او همهٔ قرآن را می‌دانست ندیدم جز علی علیه السلام و چون مطلبی میان مردمی باشد که او گوید: نمیدانم ،و او گوید: نمی‌دانم، و فلان گوید: نمی‌دانم و این (علی بن ابی طالب علیه السلام) گوید: من می‌دانم، پس گواهی می‌دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن است و اطاعتش لازم و اوست حجّت خدا بعد از پیغمبر بر مردم و اوست که هرچه نسبت به قرآن بگوید حقّ است، حضرت علیه السلام فرمود: خدا تو را رحمت کند. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۶۸؛ رجال کشی، شیخ طوسی، ج۲، ص۷۱۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۷۶.

گرفت، کنار بستر پیغمبر ﷺ آورد و عرض کرد: به دو پسرِ من چه می‌دهید؟ پیغمبر ﷺ آنجا فرمود: من سیادت و هیبتم را به حسنم دادم، این را نسبت به امام حسن ؑ فرمود. آن‌وقت فرمود: «جُود و شجاعتم را به حسینم ؑ دادم».[1] ۱۲•

تساوی اهل بیت ؑ در جمیع کمالات در مقام کُمون

البته این مطلب را باید متوجّه باشید که هر دو، از پیغمبر ﷺ هر چهار کمال را

---

۱. حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْأَنْصَارِ يَرْفَعُهُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ ابْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أُمِّهَا قَالَتْ: قَالَتْ فَاطِمَةُ ؑ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَانْحَلْهُمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا الْحَسَنُ ؑ فَنَحَلْتُهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ ؑ فَنَحَلْتُهُ سَخَائِي وَ شَجَاعَتِي»؛ زینب دختر ابو رافع از مادرش نقل می‌کند که گفت: فاطمه ؑ به پیامبر خدا ﷺ عرض کرد: یا رسول الله ﷺ، این دو فرزندان تو هستند، پس به آنها چیزی ببخش، پیامبر خدا ﷺ فرمود: اما حسن ؑ، هیبت و سیادت و آقایی خود را به او بخشیدم و اما حسین ؑ، سخاوت و شجاعت خود را به او بخشیدم. خصال، شیخ صدوق، ص۷۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۶۳.

و با اختلاف کم در این منابع: شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۰۰ - ۱۰۱: (أما الحسن فقد نحلته هيبتي و حلمي، و أما الحسين فقد نحلته جودي و نجدتي)؛ إرشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۶: (... أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَدْيِي وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُودِي وَ شَجَاعَتِي)؛ روضة الواعظين، فتال نیشابوری، ص۱۵۶: (أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدَدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي)؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۱۲: (أمّا الحسن فإنّ له هيبتي و سؤددي، و أمّا الحسين فإنّ له جودي و شجاعتي)؛ الخرائج و الجرائح، راوندی، ج۲، ص۸۸۹: (أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَلَهُ جُودِي وَ شَجَاعَتِي)؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۶۵: (كِتَابِ السُّؤْدُدِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سُلَيْمٍ وَ الْإِبَانَةِ عَنِ الْعُكْبَرِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي رَافِعٍ ... فَقَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَلَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي)؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۱۳۹: (أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَدْيِي وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُودِي وَ شَجَاعَتِي وَ رَوَاهُ الْجَنَابِذِيُّ أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَلَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي)؛ عوالی اللئالی، احسائی، ج۱، ص۳۱۲: (أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَدْيِي [هَيْبَتِي] وَ سُؤْدَدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَلَهُ جُودِي وَ شَجَاعَتِي)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۹۳: (به نقل از ابن شهرآشوب).

ارث می‌برند، منتها برخی از این صفات در هر یک از ایشان، بیشتر آشکار شده و ظهور پیدا می‌کند و إلّا از نظر کمالات، همهٔ ائمّه علیهم‌السلام یک‌نواخت هستند.[۱]

مقام امام علیه‌السلام مثل برجی می‌ماند که در آن برج آفتاب قرار می‌گیرد، چه برجِ «حُوت» باشد، چه برج «حَمَل». برج حوت و برج حمل هر دو یکی هستند، منتها تأثیر آفتاب در برج حوت به گونه‌ای است و در برج حمل به صورتی دیگر. آفتابِ کمالاتِ انسانیّت در دوازده برج - که اوّلشان علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و آخرشان

---

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْحَسَنُ أَوِ الْحُسَيْنُ علیهما‌السلام؟ قَالَ: «إِنَّ فَضْلَ أَوَّلِنَا يَلْحَقُ فَضْلَ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا يَلْحَقُ فَضْلَ أَوَّلِنَا فَكُلٌّ لَهُ فَضْلٌ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَسِّعْ عَلَيَّ فِي الْجَوَابِ فَإِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَسْأَلُكَ إِلَّا مُرْتَاداً فَقَالَ: نَحْنُ مِنْ شَجَرَةٍ بَرَأَنَا اللَّهُ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ فَضْلُنَا مِنَ اللَّهِ وَ عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ وَ الْحُجَّابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، أَزِيدُكَ يَا زَيْدُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: خَلْقُنَا وَاحِدٌ وَ عِلْمُنَا وَاحِدٌ وَ فَضْلُنَا وَاحِدٌ وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِعِدَّتِكُمْ، فَقَالَ: نَحْنُ إِثْنَا عَشَرَ هَكَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا جَلَّ وَ عَزَّ فِي مُبْتَدَإِ خَلْقِنَا أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ علیهم‌السلام.»؛ زید شحّام گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: کدامیک از حسن و حسین علیهما‌السلام از دیگری برتر است؟ فرمود: همانا برتریِ اوّلین فرد ما با برتریِ آخرین فرد ما به هم پیوند دارد و فضل آخرین فرد ما با فضل اوّلین فرد ما پیوستگی دارد، بنابراین همگی دارای فضل‌اند، زید گوید: به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم، پاسخ را برایم شرح بفرمائید، به خدا قسم من به نیّتی جز یافتنِ حقّ از شما سؤال نمی‌کنم، امام علیه‌السلام فرمود: ما از شجره‌ای هستیم که خداوند همهٔ ما را از یک گِل آفرید، برتریِ ما از جانب خدا و علم ما (موهبتی) از نزد خداوند است، ما امانتداران خدا بر آفریدگان او هستیم و فراخوانندگان به دین او و پرده‌داران (واسطه) میان او و مخلوق او هستیم. ای زید آیا می‌خواهی بیشتر برایت بگویم؟ عرض کردم: بلی، پس آن حضرت فرمود: ما از حیث آفرینش یکسانیم، و دانش و فضل ما یکسان است، و همهٔ ما نزد خدای عزّ و جلّ یکی هستیم، من عرض کردم: مرا از تعدادتان آگاه کنید، فرمود: ما دوازده تن بدین گونه (اشاره با دست به صورت دائره) از آغاز آفرینش گرداگرد عرش پروردگارمان قرار داشته‌ایم، اوّلین فرد ما محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و نفر میانهٔ ما محمّد علیه‌السلام، و آخرین فرد ما نیز محمّد علیه‌السلام است. کتاب غیبت، نعمانی، ص۸۸؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۷۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۳۶۳.

حجّة بن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه - ظاهر می‌گردد[1] ۱۳• منتها از هر برجی یک کمال بیشتر ظهور می‌کند، و گرنه در مقام ثبوت، همهٔ کمالات در تمامی آنان هست. این است که باید به مغزِ حکمتِ این روایات، پی بُرد.

مغزِ کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عبارت است از «میراث بری در مرحلهٔ ظهور»، و إلّا در مقام کُمون، هر دو در جمیع کمالات یکسانند.

حکایت غلام یک یهودی در سیرهٔ امام حسین علیه‌السلام

سیّد الشّهدا علیه‌السلام از مکانی گذر می‌کرد، نگاه کرد دید غلام سیاهی نشسته، نان می‌خورد. همچنان که نان می‌خورد لقمه‌ای هم در مقابل سگ می‌افکند. این وضع را که دید متوجّه شد این غلام، دل گرفته است. همان‌جا آمد کنار این غلام نشست. نشستن امام حسین علیه‌السلام کنار این غلام، اصلاً تمام دیده‌ها را آباد کرد. نشستن سیّدالشّهداء علیه‌السلام اعزّ افراد عالم اسلام در رهگذر، کنار یک غلام سیاه! فرمود: غصّه‌ای داری؟ همّ و غمی داری؟ عرض کرد: آقا دلم غصّه‌دار است. به این سگ احسان می‌کنم تا خدا هم به من نظری کند. فرمود: غم و غصّهٔ تو چیست؟ من برای این آمده‌ام کنار تو نشسته‌ام که برنخیزم تا غم از دل تو بردارم و من نمی‌توانم از یک نقطهٔ غمگین بگذرم و آن نقطه را بر همان حال رها کنم و بروم.

---

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ [المرسلين] وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ إِنَّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ [المهدي عجل‌الله‌تعالی‌فرجه].»
عبد اللّه بن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من سیّد پیغمبران هستم و علّی بن ابی طالب علیه‌السلام سیّد اوصیا، و اوصیای من، بعد از من، دوازده نفرند که اول ایشان علی بن ابی طالب علیه‌السلام و آخر ایشان حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص٦٦؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۸۰؛ إعلام الوری، امین الاسلام طبرسی، ج۲، ص۱۸۱؛ کشف الغمة، اربلی، ج۳، ص۳۱٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۲٤۳.
منابع اهل تسنن: فرائد السمطین، حموینی شافعی، ج۲، ص۳۱۳؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۱۱٦٤؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۳۱٦.

عرض کرد: من غلام یک یهودی هستم و گرفتار اویم. فرمود: برخیز، با هم به نـزد یهودی برویم. من کاری می‌کنم که عقده از دل تو برداشته شود. غلام عرض کرد: آقـا شما کجا، و درِ خانهٔ یهودی کجا؟! یک یهودی که مظهر ذلّت است: ﴿ضُرِبَـتْ عَلَـيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ﴾[1] و شما کانون عزّتید، شما درِ خانهٔ چنین ذلیلـی برویـد آن هـم بـه خاطر کسی همچون من؟! حضرت علیه السلام فرمود: آری برای خاطر تو. غلام عرض کـرد: یهودی را احضار کنید. فرمود: نه چنین نیست. ما کسانی هستیم که از قدرت استفاده نمی‌کنیم. مـن بـا یهـودی کـار دارم و بایـد نـزد او بـروم. غـلام حرکـت کـرد و امـام حسین علیه السلام، پشت سرِ غلام به درِ خانهٔ یهودی آمد.

تـا دسـت بـه حلقـهٔ در آویخـت یهـودی آمـد در را بـاز کـرد، دیـد پـارهٔ تـن خاتم النّبیّین صلی الله علیه و آله آمده است، پسر امیرالمؤمنین علیه السلام است! تو کجا، کاشانهٔ ما کجا؟!

گـر خانـه محقّرسـت و تاریـک بـــر دیـــدهٔ روشـــنت نـــشانم

فوری دست دراز کرد، دو کیسه درآورد. هر کیسه، صد مثقال طلا داشت. فرمـود: این دویست مثقال طلا را بگیر، این غلام را به ما واگذار کن.

عرض کرد: این غلام را نثار مقدم شما نمودم و این بستان را به ایـن غـلام واگـذار کردم و این دویست دینار را نیز به شما باز می‌گردانم؛ یعنی جان مـن قربانـت! تـو درِ خانهٔ من به خاطر یک غلام آمده‌ای؟! هنوز گفتگـو بـین امـام حـسین علیه السلام و ایـن مـرد یهودی تمام نشده که زن یهودی متوجّه شد وضع، وضع دیگری اسـت. آن گُـل عـالَم وجود، در این میانه هر جا برود عطر می‌پاشد، بله سیّد الشّهدا علیه السلام یک ماهتابست هـر جا برود نور می‌درخشد. قدمش سر تا سر، برکـت اسـت. زن آمـد، دیـد حـسین بـن علی علیهما السلام درِ خانهٔ او آمده است! به شوهرش رو کرد گفت: چه خبر است؟! درب خانـهٔ ما کجا، پارهٔ تن پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا؟! گفت: ای زن، حسین بن علی علیهما السلام آمده درِ خانـهٔ مـا

---

۱. و بر آنها ذلّت و خواری مقدّر گردید. [این ذلّت و خواری به سبب آن بود که آنان همـواره بـه آیـات خـدا کفر می‌ورزیدند] البقرة (۲): ۶۱.

به خاطر یک غلام که او را از غم و غصّه، آزاد کند. زن یهودی تا ایـن کلمـه را شـنید، یک نگاهی به صورت شوهرش کرد و یک نگاهی هم به قد و بالای سیّدالـشّهداء علیه‌السلام، عرض کرد: آقا زودتر فرصت از دست نرود، من مهرم را به شوهرم بخـشیدم: «أشـهد أن لا إله إلّا الله» ایمان مرا قبول کن، زن مسلمان شد. تا مسلمان شد آن مـرد نگـاهی به این منظره کرد، این چه غوغایی است که عزیزترین شخـصیّت عـالم وجـود، بـرای خاطر اندوه دل یک غلام، برای وساطت و شفاعت به درب خانهٔ او آمده؟ مرد یهودی عرض کرد: آقا من هم یک خواهش از تـو دارم، آن خـواهش ایـن اسـت کـه ایـن دو مطلب را از من بپذیرید: اوّلاً مـن نیـز اسـلام آوردم و ثانیـا ایـن خانـه را بـه همـسرم بخشیدم، به این علت که در قبول اسلام بر من سبقت گرفت و او جلـوتر از مـن قـدم برداشت و سرمشق من در این راه شد. امام علیه‌السلام فرمود: ای غلام، این پول‌هـا را بگیـر و برو که تو را در راه خدا آزاد کردم. (۱)

---

۱. رُوِيَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: صَحَّ عِنْدِي قَوْلُ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الصَّلَاةِ إِدْخَالُ السُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بِمَا لَا إِثْمَ فِيهِ، فَإِنِّي رَأَيْتُ غُلَاماً يُؤَاكِلُ كَلْباً فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي مَغْمُومٌ أَطْلُبُ سُرُوراً بِسُرُورِهِ لِأَنَّ صَاحِبِي يَهُودِيٌّ أُرِيدُ أُفَارِقُهُ، فَأَتَى الْحُسَيْنُ علیه‌السلام إِلَى صَاحِبِهِ بِمِائَتَيْ دِينَارٍ ثَمَناً لَهُ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: الْغُلَامُ فَدًى لِخُطَاكَ وَ هَذَا الْبُسْتَانُ لَهُ وَ رَدَدْتُ عَلَيْكَ الْمَالَ، فَقَالَ علیه‌السلام: وَ أَنَا قَدْ وَهَبْتُ لَكَ الْمَالَ فَقَالَ قَبِلْتُ الْمَالَ وَ وَهَبْتُهُ لِلْغُلَامِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: أَعْتَقْتُ الْغُلَامَ وَ وَهَبْتُهُ لَهُ جَمِيعاً، فَقَالَتِ امْرَأَتُهُ: قَدْ أَسْلَمْتُ وَ وَهَبْتُ زَوْجِي مَهْرِي، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَ أَنَا أَيْضاً أَسْلَمْتُ وَ أَعْطَيْتُهَا هَذِهِ الدَّارَ»؛ روایت شده که حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمود: این فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد من صحیح است که بهترین اعمال بعد از نماز بهترین اعمال بعد از نماز، داخل کردن سرور در قلب مؤمن است بر وجهی که متضمّن گناه نباشد؛ به درستی که من دیدم روزی غلامی با سگی طعام می‌خورد، من از سبب آن پرسیدم، گفت: یابن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من مغمومم می‌خواهم او را شاد گردانم، شاید شادیِ او موجب شادی من گردد؛ چون مالکی یهودی دارم و می‌خواهم از دست او نجات یابم. حضرت علیه‌السلام هنگامی که سخن غلام را شنید، نزد یهودی که مالک او بود رفت و فرمود: دویست دینار طلا می‌دهم تا غلامت را به من بفروشی. یهودی گفت: من غلام را فدای قدم‌های تو کردم [که برداشته‌ای و به خانهٔ من آمده‌ای] و این بستان را نیز به او می‌دهم و مال را به تو پس می‌دهم، حضرت علیه‌السلام فرمود: من مال را به تو بخشیدم. یهودی گفت: مال را پذیرفتم و آن را به غلام بخشیدم. حضرت فرمود:غلام را آزاد کردم و همه ←

جان من قربان شما سیّد الشّهدا علیه السلام. هم غلامی را آزاد کردی، هم دو نفر را از آتش غضب پروردگار آزاد کردی. چنین بشری باید در روزگار خانه‌نشین شود و یزید بن معاویه روی کار بیاید!! مصیبت اسلام و مسلمین در روز عاشورای امام حسین علیه السلام یکی و دو تا نیست؛ به خدا اگر عالَم تا قیامت برایش خون گریه کند، هنوز کم است.

چهرهٔ فروزان ابا عبد الله علیه السلام بر فراز نیزه‌ها

ای حسین بن علی علیهما السلام، امشب باید سر بریدهٔ کسی همچون شما منزل به منزل بگردد؟! کودکان کریمی همچون شما باید آوارهٔ صحرا شوند؟! و یا چهرهٔ فروزانش بر سر نیزه‌ها چهل منزل، شهر به شهر بچرخد؟![1] «لا إله إلّا الله» ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[2] به خدا عظمت این دین، دست یک نفر است و بس، شما مردم آن قدر خسته‌اید، مردمی که شب عاشورا تا به صبح صدای نالهٔ واحسینای شما به آسمان

→

را به او بخشیدم، زن یهودی گفت: من مسلمان شدم و مهریهٔ خود را به شوهر بخشیدم، یهودی گفت: من نیز مسلمان شدم و این خانه را به زن خود بخشیدم. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۲۹ - ۲۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص١٩٤؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج۱، ص۱۵۹؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ص٦٤ - ٦٥.

۱. «بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، عمر سعد ملعون نخست سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد لعین روانه کرد و از پس آن، روز دیگر اهل بیت را به جانب کوفه برد و ابن زیاد خبیث بعد از شناعت و شماتت با اهل‌بیت علیهم السلام ایشان را محبوس داشت و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها چه عمل نماید. یزید لعین جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت. لاجرم ابن زیاد ملعون تهیهٔ سفر ایشان نمود و ایشان را به جانب شام فرستاد و آنچه از قضایای عدیده و حکایت متفرقهٔ مسیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده است، چنان می‌نماید که ایشان را از راه سلطافی و قری و شهرهای معموره عبور داده‌اند که قریب چهل منزل می‌شود...» منتهی الآمال، محدث قمی، ص٥٢٤.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به ص۱۱۱، پاورقی۱ و به ص۱۵۱، پی نوشت ۱۲.

۲. البقره(۲):۱۵٦.

بلند بود، در این هوا و در ایـن سـقف متـشتّت هنـوز دل از مجلـس شـام غریبـان او نکنده‌اید، یقین بدانید حضرت هم فراموش نخواهد کرد. شما مردم، دست از غلامـی حضرت برندارید، ببینید در آقایی با شما چه خواهد کرد؟

نالهٔ اُمّ سلمه در مدینه، هنگام شهادت امام حسین علیه‌السلام

می‌خواهید بدانید چه کسی عظمت مصیبت را دانـست؟ فقـط یـک نفـر از مـردم مدینه فهمید. مردم مدینه که از جایی خبر نداشتند عصر امروز نزدیک غروب آفتـاب، مدینه یک مرتبه مرتعش شد. چه موقـع؟ آن وقتـی کـه مـردم متوجّـه شـدند از خانـهٔ أمّ سلمه صدای شیون بلند است. جمعیّت ازدحام نمودند تا ببیننـد چـه حادثـه‌ای در خانهٔ امّ المؤمنین رخ داده است؟ بزرگان مهاجر و انصار آمدند، بی‌بی چه خبر است؟ همچنان که حلقهٔ درب خانه را زدند، درب را باز کـرد و گفـت: الآن خوابیـده بـودم، دیدم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سر برهنه و پا برهنه با چهـرهٔ غبـارآلود، کنـار مـن ایـستاده اسـت. تـا چشمم به شیشهٔ خون در دست پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله افتاد؛ پرسـیدم: یـا رسـول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، چـه حادثه‌ای رُخ داده است؟ فرمود: أمّ سلمه، حسینم علیه‌السلام را کشتند، الآن از کربلا می‌آیـم. عرض کردم: آقا چرا گرد و غبار بر سر و صورتت نشـسته؟ فرمـود: قبـر حـسینم علیه‌السلام را کندم و آمدم.[1] قربان تو یا حسین علیه‌السلام که قبرت را خاتم پیغمبران می‌کَند.

زینب کبری علیهاالسلام و بدن غرقه به خون اباعبد اللّه علیه‌السلام

می‌خواهم بگویم: یا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، این مصیبت بر قلب تـو کـه مغـز عـالم وجـود است، این‌قدر اثر کـرده، داغ حـسین علیه‌السلام سـر برهنـه‌ات کـرد، شـهادت حـسین علیه‌السلام پـا برهنه‌ات کرد، چهرهٔ پاکت را غبارآلوده کرد، به خدا دخترت حقّ داشت کـه پـا برهنـه سر به بیابان گذاشت، اوّل به بالای بلندی آمد، به آن بدن غرقه به خون نگـاهی کـرد،

---

۱. رجوع شود به ص۲۷، عنوان: صدای نالهٔ اُمّ سلمه در مدینه به هنگام شهادت اباعبداللّه علیه‌السلام.

بعد رو كرد به سمت مدينه و فرمود: «يَا مُحَمَّدَاه صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ... يَا مُحَمَّدَاه هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ».[1]

باسمك الأعظم، الأجلّ الأعزّ الأكرم، يا الله. اللّهمّ أيّد الإسلامِ و أهله، و اخذُل الكفرَ و أهلَه. اللّهمّ أصلح كلّ فاسدٍ من أمور المسلمين. اللّهمّ اغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الأحياء منهم و الأموات و عجّل اللّهم في فرج مولانا صاحب العصر و الزّمان عجل الله تعالى فرجه الشريف.

---

۱. رجوع شود به ص۳٤.

پی نوشت:

۱. «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْبَاغَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ إِمَامُ حَرَّانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ أَعْيَنَ، قَالَ أَبُو الْمُفَضَّلِ: وَ حَدَّثَنِي نَصْرُ بْنُ الْجَهْمِ أَبُو الْقَاسِمِ الْمُفِيدُ بِأَرْدَبِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، قَالَ: أُعْطِيتُ خَمْساً لَمْ يُعْطَهُنَّ نَبِيٌّ كَانَ قَبْلِي: أُرْسِلْتُ إِلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ الْأَحْمَرِ، وَ جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ طَهُوراً وَ مَسْجِداً، وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَ أُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ وَ لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ- أَوْ قَالَ: لِنَبِيٍّ- قَبْلِي، وَ أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ. قَالَ عَطَاءٌ: فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ، قُلْتُ: وَ مَا جَوَامِعُ الْكَلِمِ قَالَ: الْقُرْآنُ»؛ امام باقر از نیاکان خود به نقل از رسول خدا فرمود: پنج چیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من داده نشده است: من به سوی سفید و سیاه و سرخ فرستاده شده‌ام [رسالتم جهانی است]، [همه جای] زمین برای من طهور [مایهٔ طهارت] و سجده‌گاه قرار داده شده، با رُعب و وحشت یاری شدم، غَنایِم برایم حلال شده در حالی که برای هیچ کس (یا فرمود: هیچ پیامبری پیش از من) حلال نشده بود، و سخنان جامع به من داده شده است. عطاء گوید: از امام باقر پرسیدم: سخنان جامع چیست؟ فرمود: قرآن. أمالی، شیخ طوسی، ص٤٨٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج١٦، ص٣٢٤ و ج٨٩، ص١٤.

۲. «عَنِ الصَّادِقِ: نَحنُ الْمَوازِين الْقِسْطَ.»؛ امام صادق فرمود: ما موازین و ترازوهای عدالت هستیم. تفسیر اصفی، فیض کاشانی، ج١، ص٣٦١؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٢، ص١٨٢؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج٥، ص٤١.
همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ﴾ قَالَ: الرُّسُلُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ.» مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج٢، ص٣.

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْتَ إِمَامُ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ؟ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَقُومُونَ فِي النَّاسِ فَيُكَذَّبُونَ وَ يَظْلِمُهُمْ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْيَاعُهُمْ، فَمَنْ وَالاهُمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَ مَعِي وَ سَيَلْقَانِي، أَلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ كَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مَعِي وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ.» امام باقر فرمود: چون آیهٔ (روزی که هر دسته از مردم را با امامشان بخوانیم) نازل شد، مسلمین عرض کردند: ای فرستادهٔ خدا! مگر شما امام همهٔ مردم نیستید؟ پیغمبر فرمود: من از جانب خدا به سوی همهٔ مردم فرستاده شده‌ام ولی بعد

از من امامانی از خاندانم (از طرف خدا) بر مردم منصوب شوند، آنها در میان مردم قیام کنند [یعنی دین خدا را اقامه می‌کنند] و تکذیب می‌شوند و امامان کفر و گمراهی و پیروانشان به آنها ستم کنند، هر که ولایت آنها را بپذیرد و از آنها پیروی کند و تصدیقشان نماید از من و همراه من است و مرا ملاقات خواهد کرد، و آگاه باشید کسی که به آنها ستم کند و تکذیبشان نماید از من و با من نیست و من از او بیزارم. محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج۱، ص۱۵۵؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار)، ص۵۳؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۳۰٤؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۱۵؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین استر آبادی، ج۱، ص۲۸۳؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۲۰٦؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۳، ص۵۵۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸، ص۱۳ و ج۲۷، ص۲۰۳.

٤. همچنین: «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ وَ مُدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثَ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِيمَهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ سَالِكٌ بِطَالِبِهِ سَبِيلَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ أَنِيسٌ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبٌ فِي الْوَحْدَةِ وَ سِلَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ زَيْنُ الْأَخِلَّاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَاماً يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أَئِمَّةً يُقْتَدَى بِهِمْ تُرْمَقُ أَعْمَالُهُمْ وَ تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ وَ تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ يَمْسَحُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فِي صَلَاتِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ يَنْزِلُ اللَّهُ حَامِلَهُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَ يَمْنَحُهُ مُجَالَسَةَ الْأَخْيَارِ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ، بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ، وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ، بِالْعِلْمِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَ بِهِ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ، وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلُ تَابِعُهُ يُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعَدَاءَ وَ يَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ.»؛ از اصبغ بن نباته روایت شده که امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: دانش بیاموزید که آموختنش حسنه است و مذاکره‌اش تسبیح، و بحث در آن جهاد، و آموختنش به نادان صدقه، و برای اهلش در نزد خدا، [مایهٔ] تقرّب است زیرا علم، معالم حلال و حرام است و جویندهٔ آن، پویندهٔ راه بهشت است و انیس وحشت و رفیق تنهایی است و سلاح بر روی دشمن، و زیور نزد دوست است خدا گروه‌هایی را به وسیلهٔ علم درجه بالا برد و آنها را پیشوای خیر کند که کردارشان مورد توجه گردد و آثارشان اقتباس شود و فرشتگان مشتاق دوستی آنها گردند و در نماز پَرهایشان را به آنها سایند زیرا دانش، زندگانی دلها و نور چشمها از کوری و توانائی تن ها از ضعف است، خدا دانشمند را در مقام نیکان جای دهند و همنشینِ خوبان را در دنیا و آخرت به وی ارزانی بدارد، خدا به دانش، اطاعت و پرستیده گردد و یگانه شناخته شود. به وسیلهٔ دانش، صلهٔ ارحام کنند و حلال و حرام را بشناسند. دانش، رهبرِ عقل است و عقل پیرو او است خدا آن دانش را به سعادتمندان الهام کند و از اشقیاء، دریغ دارد. امالی، شیخ صدوق، ص۷۱٤؛ تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص۲۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱٦٦.

همچنین: «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا

أَعْرَاباً فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلًا.» امام صادق﵇ فرمود: بر شما باد که دین خدا را خوب یاد بگیرید و بفهمید و اعرابی و بیابانی نباشید زیرا هر کس دین خدا را خوب نفهمد خدا در قیامت به او نظر نمی‌فرماید و اعمالش را تزکیه [و پاک] نگرداند. محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج۱، ص۲۲۸؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۱؛ کنز الفوائد، أبی الفتح کراجکی، ص۲٤۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۲۱٤.

همچنین: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ﵇ قَالَ: عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.» امام باقر﵇ فرمود: عالمی که از علمش بهره برند بهتر از هفتاد هزار عابد است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲٦؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۳؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۹٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۸.

۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ.» امام صادق﵇ از رسول خداﷺ روایت می‌فرمایند که آن حضرتﷺ فرمود: به دنبال علم بودن بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا طالبان علم را دوست دارد. محاسن، خالد برقی، ج۱، ص۲۲۵؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲۲؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱۷۲ و...

همچنین: «عَن أَمِير الْمُؤْمِنِين﵇ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ، أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ، إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ ضَمِنَهُ وَ سَيَفِي لَكُمْ، وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ.»؛ امیر المؤمنین﵇ فرمود: ای مردم بدانید، کمال دین: طلب علم و عمل به آنست، بدانید که طلب علم بر شما از طلب مال لازم‌تر است زیرا مال برای شما قسمت و تضمین شده. عادلی (خدا) آن را بین شما قسمت کرده و تضمین نموده و به شما می‌رساند ولی علم نزد اهلش نگهداشته شده و شما مأمورید آن را از اهلش طلب کنید، بنابراین آن را بطلبید. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۰؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۱۹۹؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲۷، ص۲٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱۷۵.

٦. «رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّﷺ: بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.»؛ از پیغمبرﷺ نقل شده که فرمودند: من مبعوث (به رسالت) شدم تا مکارم اخلاق را تکمیل نمایم. تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۱۰، ص۸٦؛ روض الجنان وروح الجنان، شیخ أبو الفتوح رازی، ج۱۹، ص۳٤۷؛ زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج۷، ص۱٤۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦۷، ص۳۷۲؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۵، ص۳۹۲؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۳، ص۳۷۷.

منابع اهل تسنن: مکارم الأخلاق، ابن أبی الدنیا، ص٦؛ الکشف والبیان (تفسیر الثعلبی)، ثعلبی،

ج۱۰، ص۱۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج۱۰، ص۱۹۲؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج۸، ص۵۷٦؛ الجامع لأحکام القرآن (تفسیر القرطبي)، قرطبی، ج۷، ص۳٤۵؛ ۷۳٤؛ نهایة الأرب، نویری، ج۱۸، ص۲۵۰؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج٦، ص٤۰؛ عمدة القاری، عینی، ج۲۲، ص۱۱۸؛ تفسیر الآلوسي، آلوسی، ج۵، ص۱۵٦ و..

همچنین: پیامبر ﷺ فرمود: «بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَحَاسِنَ الْأَخْلَاق»؛ من مبعوث به رسالت شدم تا اخلاق نیک را به پایان برسانم. تنبیه الخواطر ونزهة النواظر، ورام بن أبی فراس، ج۱، ص۹۷.

منابع اهل تسنن: الاستذکار، ابن عبد البر، ج۵، ص۱۱۵؛ التمهید، ابن عبد البر، ج۲٤، ص۳۰۲؛ إحیاء علوم الدین، غزالی، ج۵، ص۱٤۱؛ جواهر الحسان (تفسیر الثعالبی)، ثعالبی، ج۳، ص۸٤.

همچنین: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين ﷺ: «إِصْطَنِعُوا الْمَعْرُوفَ تَكْسِبُوا الْحَمْدَ، وَ اسْتَشْعِرُوا الْحَمْدَ يُؤْنِسْ بِكُمُ الْعُقَلَاءُ، وَ دَعُوا الْفُضُولَ يُجَانِبْكُمُ السُّفَهَاءُ، وَ أَكْرِمُوا الْجَلِيسَ تُعْمَرْ نَادِيكُمْ، وَ حَامُوا عَنِ الْخَلِيطِ يُرْغَبْ فِي جِوَارِكُمْ، وَ أَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ يُوثَقْ بِكُمْ، وَ عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا رِفْعَةٌ، وَ إِيَّاكُمْ وَ الْأَخْلَاقَ الدَّنِيَّةَ فَإِنَّهَا تَضَعُ الشَّرِيفَ وَ تَهْدِمُ الْمَجْد.»؛ امیر المومنین ﷺ فرمود: کارهای نیک، انتخاب و انجام دهید تا ستایش مردم را بدست آورید، سپاسگزاری را شعار خود سازید تا [خردمندان] با شما انس گیرند، و زیاده‌گویی را کنار گذارید تا بیخردان از شما دور شوند، همنشین را گرامی دارید تا مجلس‌تان همیشه آباد باشد، و از کسانیکه با شما معاشرت دارند حمایت کنید تا به همسایگی شما دل ببندند، و با مردم انصاف داشته باشید (مدارا و به عدالت نمائید) تا موجب اعتمادشان به شما گردد، و بر شما باد به اخلاقیّات خوب (و بزرگوار منشانه) چون موجب سربلندی است، و از اخلاق پست دوری نمائید چون انسان شریف را پست، و بزرگواری را نابود می‌کند. تحف العقول، ابن شعبة، ص۲۱۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۵۳.

همچنین: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ القَائِمِ ﷺ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لْيَعْمَل بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنَ الْأَخْلَاقِ، وَ هُوَ مُنْتَظِرٌ؛ فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ القَائِمِ ﷺ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ، فَجِدُّوا وَ انْتَظِرُوا، هَنِيئاً لَكُمْ أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ.»؛ هرکس خوشحال می‌شود که از یاران حضرت حجت ﷺ باشد باید منتظر بماند و به ورع و اخلاقیّات نیکو عمل نماید در حالیکه منتظر حضرت است، در این صورت اگر چنین فردی مرد و حضرت بعداً قیام فرمود پاداش کسی را دارد که حضرت را درک نموده است، پس جدّیت خرج بدهید و منتظر بمانید گوارایتان باد ای امّت مورد رحمت واقع شده. فضائل أمیر المؤمنین ﷺ، ابن عقده کوفی، ص۱٤۷؛ الغیبة، نعمانی، ص۲۰۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۱٤۰.

همچنین: «قَالَ [عَلِيّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَلَدِهِ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ مَحَاسِنَ [مَكَارِمَ] الْأَخْلَاقِ وُصْلَةً [صِلَةً] بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ، فَيَجِبُ [فَحَسْبُ] أَحَدَكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ تَعَالَى.»؛ حضرت علی ﷺ به فرزند خویش فرمودند: ... خداوند سبحان، فضائل اخلاقی را وسیلهٔ ارتباط میان خود و بندگانش قرار داد، پس بر هریک از شما واجب است تا به اخلاقی که او را به خدای متعال متّصل

می‌نماید چنگ بزند .نزهة الناظر، حلوانی، ص۵۲؛ تنبیه الخواطر، ورام بن أبـی فـراس، ج۲، ص٤٤١ : (با اختلاف کم)؛ مستدرک الوسائل، نوری طبرسی، ج۱۱، ص۱۹۲.

منبع اهل تسنن: التذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج۲، ص۱۷۳ - ۱۷٤.

همچنین: قَالَ عَلِيٌّ ﷺ لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ: «يَا كُمَيْلُ، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرُوحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ...»؛ حضرت علی ﷺ خطاب به کمیل بن زیاد نخعی فرمودند: ای کمیل، خانواده‌ات را فرمان بده تا روز خود را در راه تحصیل صفات پسندیده سپری نمایند. نهج البلاغة، حکمت ۲۵۷.

منابع اهل تسنن: ربیع الأبرار، زمخشری، ج۳، ص۱۹٤؛ التذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج۸، ص۱۵۳؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۱٤۰.

همچنین: «قَالَ لُقْمَانُ لِابنِهِ يَا بُنَيَّ ... تَعَلَّمْ مَحَاسِنَ الْأَخْلَاقِ.»؛ لقمان حکیم در ضمن نصایحش به پسرش فرمود: اخلاق نیکو را یاد بگیر. معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۲۵۳؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۲، ص۱۵٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۳، ص٤۱٦.

همچنین: «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيُّ الْحَسَنِيُّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَ جَلَّ) بَعَثَنِي بِهَا، وَ إِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَعْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَ أَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُهُ.»؛ امام رضا ﷺ (به نقل از آباء گرام خود) از حضرت علی ﷺ روایت نموده‌اند که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: بر شما باد به مکارم اخلاق؛ زیرا خداوند مرا برای مکارم اخلاق فرستاد، و از مکارم اخلاق آن است که فرد از کسی‌که به او ظلم کرده درگذرد، و به کسی‌که او را محروم نموده ببخشد، و با کسی‌که با او قطع رابطه کرده ارتباط بر قرار نماید، و عیادت کسانی برود که از او عیادت نمی‌کنند. الأمالی، شیخ طوسی، ص٤۷۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٦، ص۳۷۵.

همچنین: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ [رَسُولَهُ] بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَامْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا، فَذَكَرَهَا عَشَرَةً: الْيَقِينَ وَ الْقَنَاعَةَ وَ الصَّبْرَ وَ الشُّكْرَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ السَّخَاءَ وَ الْغَيْرَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمُرُوءَةَ»؛ امام صادق ﷺ فرمود: خداوند متعال، رسول خدا ﷺ را به مکارم اخلاق مختص نمود پس شما خودتان را بیازمائید اگر این صفات در درون‌تان بود خدای عزوجل را حمد کنید و برای بدست آوردن بیشتر از آن بکوشید. پس حضرت آن مکارم اخلاق را در قالب ده خصلت نام برد: یقین، قناعت، صبر، شکر، بردباری، حسن خلق،

سخاوت، غیرت، شجاعت، مروّت. امالی، شیخ صدوق، ص۲۹۰؛ الخصال، شیخ صدوق، ص۴۳۱؛صفات الشیعة، شیخ صدوق، ص۴۷ - ۴۸؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۹۱ - ۱۹۲؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۵۵۴ - ۵۵۵؛ مکارم الأخلاق، طبرسی، ص۲۳۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۶، ص۳۶۸.

۷. «عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: وَ اللَّهِ مَا يَسَعُكَ الْقُعُودُ. فَقَالَ: وَ لِمَ يَا سَدِيرُ؟ قُلْتُ: لِكَثْرَةِ مَوَالِيكَ وَ شِيعَتِكَ وَ أَنْصَارِكَ وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَا لَكَ مِنَ الشِّيعَةِ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمَوَالِي مَا طَمِعَ فِيهِ تَيْمٌ وَ لَا عَدِيٌّ. فَقَالَ: يَا سَدِيرُ وَ كَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا؟ قُلْتُ: مِائَةَ أَلْفٍ. قَالَ: مِائَةَ أَلْفٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَ مِائَتَيْ أَلْفٍ. قَالَ: مِائَتَيْ أَلْفٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ وَ نِصْفَ الدُّنْيَا قَالَ: فَسَكَتَ عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلَى يَنْبُعَ. قُلْتُ: نَعَمْ، فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَ بَغْلٍ أَنْ يُسْرَجَا فَبَادَرْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ أَ تَرَى أَنْ تُؤْثِرَنِي بِالْحِمَارِ؟ قُلْتُ: الْبَغْلُ أَزْيَنُ وَ أَنْبَلُ. قَالَ: الْحِمَارُ أَرْفَقُ بِي فَنَزَلْتُ فَرَكِبَ الْحِمَارَ وَ رَكِبْتُ الْبَغْلَ فَمَضَيْنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ إِنْزِلْ بِنَا نُصَلِّ، ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ أَرْضٌ سَبِخَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا، فَسِرْنَا حَتَّى صِرْنَا إِلَى أَرْضٍ حَمْرَاءَ وَ نَظَرَ إِلَى غُلَامٍ يَرْعَى جِدَاءً فَقَالَ: وَ اللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ. وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ عَشَر.»؛ سدیر صیرفی گوید: خدمت امام صادق ﷺ رسیدم و عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روا نیست، فرمود: چرا ای سدیر؟! عرض کردم: چون شما دوستان و شیعیان و یاوران زیادی دارید. به خدا که اگر امیر المؤمنین ﷺ به اندازهٔ شما شیعه و یاور و دوست میداشت تَیم و عَدِی (قبیلهٔ ابو بکر و عمر) نسبت به او طمع نمی‌کردند (و حقّش را غصب نمی‌نمودند) فرمود: ای سدیر، امید هست تعدادشان چند نفر باشد؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟! عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟ عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا، حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد، سپس فرمود: برایت آسانست که همراه ما تا یَنبَع بیایی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم و الاغ را سوار شدم، حضرت فرمود: ای سدیر؛ میخواهی الاغ را به من بدهی؟ گفتم: استر، زیباتر و شریفتر است، فرمود: الاغ برای من مناسب‌تر و راه رونده‌تر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید، فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره‌زار است و نماز در آن روا نیست، پس به راه افتادیم به زمین خاک سرخی رسیدیم، حضرت به سوی جوانی که بزغاله می‌چرانید نگریست و فرمود: ای سدیر به خدا اگر شیعیانم به شمارهٔ این بزغاله‌ها بودند خانه نشستن برایم روا نبود، آنگاه پیاده شدیم و نماز خواندیم، چون از نماز فارغ شدیم به سوی بزغاله‌ها نگریستم و شمردم هفده رأس بودند. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۲۴۲؛ اعلام الدین، دیلمی، ص۱۲۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۷، ص۳۷۲ و ج۶۴، ص۱۶۰.

۸. همچنین: قَالَ أمیرُ المُؤمِنین علیه السلام: «رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ.» امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: سرآمد همهٔ فضیلت‌ها علم است. غرر الحکم، تمیمی آمدی، ص۳۷۷؛ عیون الحکم و المواعظ، لیثی واسطی، ص۲٦٤.
قَالَ أمیرُالمُؤمِنین علیه السلام: «غایَةُ الفَضائلِ الْعِلْمُ»؛ حضرت علی علیه السلام فرمودند: اوج فضیلتها دانش است. غرر الحکم، تمیمی آمدی، ص٤۷۰.
همچنین: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: يَا مُؤمِنُ، إِنَّ هَذَا العِلْمَ وَ الأَدَبَ ثَمَنُ نَفسِكَ فَاجتَهِدْ فِي تَعلُّمِهِما، فَمَا يَزِيدُ مِن عِلمِكَ وَ أَدَبِكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَ قَدْرِكَ»؛ حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای مؤمن! این دانش و ادب، بهای توست پس در آموختن‌شان کوشا باش که هرچه بر دانش و ادبت افزوده شود قدر و ارزشت فزونی می‌گیرد. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۱؛ مشکاة الانوار، علی طبرسی، ص۲۳۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱۸۰.

۹. «و من أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام، عمرو بن الحمق عربي خزاعي، میثم [بن یحیی] التمّار مولی، رشید الهجري، حبیب بن مظاهر الأسدي، محمد بن أبي بکر»؛ و از جملهٔ اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام، عمرو بن حمق عربی خزاعی، میثم بن یحیی تمّار، رشید هجری، حبیب بن مظاهر اسدی و محمد بن أبي بکر بودند. الرجال، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ص٤.
همچنین: «حبیب بن مظاهر، و قیل: مظهّر الأسدي الفقعسي (رضوان اللّه علیه)، کان من أصحاب أمیر المؤمنین علیه السّلام، و یظهر من الروایات أنّه کان من خاصّته و حملة علمه ...»؛ حبیب بن مظاهر، و گفته شده: حبیب بن مظهّر اسدی فقعسی (رضوان خدا بر او باد)؛ از یاران امیر المؤمنین علیه السلام بود، و از روایات اینچنین برمی‌آید که او از یاران ویژهٔ حضرت (حواری) و حاملان علم آن جناب بوده است. سفینة البحار، محدث قمی، ج۲، ص۲٦.
همچنین: «حبیب بن مظهر (أو مظاهر، أو مطهر) بن رئاب بن الأشتر بن حجوان الأسدي الکندي ثمّ الفقعسي: تابعي، من القواد الشجعان. نزل الکوفة و صحب عليّ ابن أبي طالب علیه السلام في حروبه کلّها. ثمّ کان علی میسرة الحسین علیه السلام یوم کربلاء، و عمره خمس و سبعون سنة. و هو واحدٌ من سبعین رجلاً استبسلوا في ذلك الیوم، و عرض علیهم الإمام فأبوا و قالوا: لا عذر لنا عند رسول الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم إن قتِل الحسین علیه السلام و فینا عینٌ تطرف، حتی قتلوا.»؛ حبیب بن مظهر (مظاهر، مطهر) فرزند رئاب فرزند اشتر فرزند حجوان اسدی کندی سپس فقعسی (جدّ جاهلی بنی اسد)، تابعی (کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نکردند و اصحاب آن حضرت را درک کردند) از رهبران شجاع، در کوفه منزل کرد و در تمامی جنگ‌ها همراه علیّ بن ابی طالب علیه السلام است. بعد از مدّتی بر مسیر امام حسین علیه السلام روز کربلا بود و سنّش ۷۵ سال بود، و او یکی از هفتاد مردی است که در روز عاشورا تن به جنگ و مرگ دادند، و امام حسین علیه السلام (شب عاشورا) بر آنان عرضه کرد تا فرار کنند اما نپذیرفتند و گفتند: اگر حسین علیه السلام کشته شود و چشمان ما باز باشد (زنده باشیم) هیچگونه عذری برای ما در پیشگاه رسول

خداﷺ نیست، (بنابراین جنگیدند) تا به مقام رفیع شهادت نائل شدند. الأعلام، خیر الدین زرکلی، ج۲، ص۱٦٦.

خطاب «فقیه» در نامهٔ امام حسین علیه السلام به حبیب بن مظاهر:

«مِنَ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ بنِ أبي طالبٍ إلی الرَّجُلِ الفَقیهِ حَبیبِ بنِ مُظاهِر: أمَّا بعدُ یا حبیب؛ فَأنتَ تَعلَمُ قَرابَتَنا مِن رَسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَأنتَ أعرَفُ بِنا من غَیْرِكَ، وأنتَ ذُو شیمَةٍ وغَیْرَةٍ، فَلا تَبخَل عَلَینا بِنَفسِكَ، یُجازیكَ جَدِّي رَسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ القِیامَةِ.»؛ از حسین بن علیّ بن ابی طالب علیهما السلام به مرد [کامل و] فقیه حبیب بن مظاهر علیه السلام: اما بعد، ای حبیب؛ پس تو خویشاوندی ما را به رسول خداﷺ می‌دانی و بیشتر از دیگران به ما معرفت و شناخت داری، (از طرفی) تو دارای خوی و غیرت هستی پس جانت را برای ما دریغ نکن تا جدّم رسول خداﷺ روز قیامت به تو پاداش دهد. أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۹٦- ۳۹۷؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۳۷۰- ۳۷۲.

حبیب بن مظاهر از اصحاب خاصّ امیر مومنان علیه السلام و امام حسین علیه السلام:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ: أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ: «تَشَرَّطُوا فَأَنَا أُشَارِطُكُمْ عَلَى الْجَنَّةِ وَ لَسْتُ أُشَارِطُكُمْ عَلَى ذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ؛ إِنَّ نَبِيَّنَا ﷺ فِيمَا مَضَى قَالَ لِأَصْحَابِهِ: «تَشَرَّطُوا فَإِنِّي لَسْتُ أُشَارِطُكُمْ إِلَّا عَلَى الْجَنَّةِ»؛ وَ هُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ أَبُو سَاسَانَ وَ أَبُو عَمْرٍو الْأَنْصَارِيَّانِ وَ سَهْلٌ بَدْرِيٌّ وَ عُثْمَانُ ابْنَا حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيُّ وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ. وَ مِنْ أَصْفِيَاءِ أَصْحَابِهِ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيُّ عَرَبِيٌّ وَ مِيثَمٌ التَّمَّارُ وَ هُوَ مِيثَمُ بْنُ يَحْيَى مَوْلًى وَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ وَ حَبِيبُ بْنُ مُظَهَّرٍ الْأَسَدِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ...»؛ علیّ بن حَکَم گوید: یاران امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت برایشان فرمود: «در اعمالتان خوب بنگرید تا من با شما شرط بهشت کنم و من با شما بر طلا و نقره شرط نمی‌کنم؛ همانا پیغمبرمانﷺ در گذشته خطاب به اصحابش فرمود: «خوب در کارهایتان تأمّل کنید چون من با شما شرط نمی‌بندم مگر بر بهشت»؛ آن اصحاب: سلمان فارسی، مقداد، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، ابو ساسان انصاری، ابو عمرو انصاری، سهل بدری و عثمان دو پسران حنیف انصاری، و جابر بن عبد الله انصاری هستند. و از برگزیدگان اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام: عمرو بن حمق خزاعی عربی، میثم تمّار (میثم بن یحیی)، رُشید هجری، حبیب بن مظهّر اسدی، و محمد بن ابی بکر بوده‌اند. اختصاص، شیخ مفید، ص۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳٤، ص۲۷۱.

حبیب بن مظاهر در بردارندهٔ علم غیب:

جِبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ النَّضْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْأَسَدِيِّ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَ: مَرَّ مِيثَمٌ التَّمَّارُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَاسْتَقْبَلَ حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيَّ عِنْدَ مَجْلِسِ بَنِي أَسَدٍ، فَتَحَدَّثَا حَتَّى اخْتَلَفَ أَعْنَاقُ فَرَسَيْهِمَا، ثُمَّ قَالَ حَبِيبٌ: لَكَأَنِّي بِشَيْخٍ أَصْلَعَ

ضَخْمِ الْبَطْنِ يَبِيعُ الْبِطِّيخَ عِنْدَ دَارِ الزَّرْقِ [الرِّزْقِ] قَدْ صُلِبَ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ يُثْقَرُ بَطْنُهُ عَلَى الْخَشَبَةِ، فَقَالَ مِيثَمٌ: وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرَ لَهُ ضَفِيرَتَانِ يَخْرُجُ لِيَنْصُرَ ابْنَ نَبِيِّهِ فَيُقْتَلُ وَ يُجَالُ بِرَأْسِهِ بِالْكُوفَةِ، ثُمَّ افْتَرَقَا، فَقَالَ أَهْلُ الْمَجْلِسِ: مَا رَأَيْنَا أَحَداً أَكْذَبَ مِنْ هَذَيْنِ. قَالَ: فَلَمْ يَفْتَرِقْ أَهْلُ الْمَجْلِسِ حَتَّى أَقْبَلَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ فَطَلَبَهُمَا فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَجْلِسِ عَنْهُمَا، فَقَالُوا: افْتَرَقَا وَ سَمِعْنَاهُمَا يَقُولَانِ كَذَا وَ كَذَا، فَقَالَ رُشَيْدٌ رَحِمَ اللَّهُ مِيثَماً نَسِيَ وَ يُزَادُ فِي عَطَاءِ الَّذِي يَجِيءُ بِالرَّأْسِ مِائَةُ دِرْهَمٍ، ثُمَّ أَدْبَرَ، فَقَالَ الْقَوْمُ: هَذَا وَ اللَّهِ أَكْذَبُهُمْ، فَقَالَ الْقَوْمُ: هَذَا وَ اللَّهِ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى رَأَيْنَاهُ مَصْلُوباً عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، وَ جِيءَ بِرَأْسِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ قَدْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ رَأَيْنَا كُلَّ مَا قَالُوا، وَ كَانَ حَبِيبٌ مِنَ السَّبْعِينَ الرِّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ ﷺ وَ لَقُوا جِبَالَ الْحَدِيدِ وَ اسْتَقْبَلُوا الرِّمَاحَ بِصُدُورِهِمْ وَ السُّيُوفَ بِوُجُوهِهِمْ، وَ هُمْ يُعْرَضُ عَلَيْهِمُ الْأَمَانُ وَ الْأَمْوَالُ فَيَأْبَوْنَ وَ يَقُولُونَ: لَا عُذْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ مِنَّا عَيْنٌ تَطْرِفُ حَتَّى قُتِلُوا حَوْلَهُ، وَ لَقَدْ مَزَحَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيُّ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيُّ وَ كَانَ يُقَالُ لَهُ سَيِّدُ الْقُرَّاءِ: يَا أَخِي، لَيْسَ هَذِهِ سَاعَةَ ضَحِكٍ، قَالَ: فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ؛ وَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ بِسُيُوفِهِمْ فَنُعَانِقَ الْحُورَ الْعِينَ.»؛ از فضیل بن زبیر نقل شده است که گفت: میثم تمّار بر اسب خود گذر نمود پس در مجلس بنی اسد به استقبال حبیب بن مظاهر اسدی آمد، میثم و حبیب با یکدیگر سخن گفتند تا اینکه گردن‌های اسب‌هایشان مقابل یکدیگر قرار گرفت، آنگاه حبیب گفت: گویا پیرمردی که جلو سرش مو ندارد و شکم بزرگی دارد را می‌بینم که کنار دار الرّزق خربزه می‌فروشد؛ گویا می‌بینم او را به جرم دوستی اهل بیت پیامبر به دار زده‌اند و شکمش را بر چوبهٔ درشت دار پاره کرده‌اند! میثم در پاسخ حبیب گفت: من مرد سرخ رویی را می‌شناسم که دو گیسوی بافته دارد، او برای نصرت پسر دختر پیغمبر خود خروج می‌کند پس کشته می‌شود و سرش در (کوچه‌های) کوفه می‌چرخد؛ (این را گفتند) و از یکدیگر جدا شدند. اهل مجلس (بنی اسد) گفتند: ما کسی را دروغگوتر از این دو نفر ندیده‌ایم! راوی گوید: هنوز اهل مجلس پراکنده نشده بودند که رُشَید هَجری آمد و جویای میثم و حبیب شد و سراغ‌شان را از اهل مجلس گرفت، آنان گفتند: حبیب و میثم از یکدیگر جدا شدند و از آن دو ما شنیدیم که چنین و چنان می‌گفتند، رشید گفت: خدا میثم را رحمت کند، او فراموش کرده بگوید: به آورندهٔ سر حبیب، صد درهم بیشتر عطا خواهد شد، (رشید این را گفت) و رفت، اهل مجلس گفتند: این (رشید) به خدا قسم دروغگوتر از آن دو است. پس (از این جریان) آن جماعت گفتند: بخدا قسم چند شب و روزی بیش نگذشت که ما دیدیم میثم تمار بر در خانهٔ عمرو بن حریث بالای دار است، و سر حبیب بن مظاهر را هم آوردند که با امام حسین ﷺ به شهادت رسیده بود، و ما هرچه آنان گفتند را دیدیم. و حبیب بن مظاهر جزو آن هفتاد نفری بود که امام حسین ﷺ را یاری کردند و کوه‌های آهن را ملاقات کردند و با سینه‌های خود به استقبال نیزه‌ها و با صورت‌های خود به مصاف شمشیرها رفتند؛ آنان همان افرادی بودند که امان و اموال بر آنان عرضه می‌شد ولی نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: اگر امام حسین ﷺ کشته شود

و چشمی از ما باز باشد ما نزد پیغمبر خدا ﷺ هیچ عذری نداریم، و لذا هرکدام‌شان در اطراف امام حسین ؑ کشته شدند. حبیب بن مظاهر اسدی مزاح می‌کرد پس یزید بن حُصَین همدانی که او را سیّد القراء می‌گفتند خطاب به حبیب گفت: ای برادر! اکنون وقت خنده نیست! حبیب در جوابش گفت: برای شادی چه موضعی سزاوارتر از این موضع است؟ به خدا قسم چیزی مانع ما نیست جز آنکه این گروه ستمکار ما را با شمشیرهای خود شهید کنند و ما با حور العین معانقه نمائیم. اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، شیخ طوسي، ج۱، ص۲۹۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۱۸٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۹۲.

مکالمه حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه:

«إنَّ حبیب بن مُظاهر کان ذات یوم واقفاً في سُوق الکوفة عند عطَّار یشتري صباغاً لکریمته، فمرَّ علیه مسلم بن عوسجة، فالتفت حبیبٌ إلیه و قال: یا أخي یا مسلم، إنِّي أری أهل الکوفة یجمعون الخیل و الأسلحة، فبکی مسلمٌ و قال: یا حبیب، إنَّ أهل الکوفة صمّموا علی قتال ابن بنت رسول اللّه صلّی الله علیه و آله، فبکی حبیبٌ و رَمی الصّبغ من یده و قال: و اللّه لا تصبغ هذه إلّا من دَم مِنْحري دونَ الحسین علیه السلام.»؛ روزی حبیب بن مظاهر در بازار کوفه نزد عطاری ایستاده بود تا برای محاسنش رنگ خضاب بخرد، در این هنگام مسلم بن عوسجه بر حبیب گذر نمود، حبیب متوجه او شد و گفت: برادرم، ای مسلم، همانا من کوفیان را دیدم که مشغول جمع آوری سپاه و اسلحه‌اند، مسلم گریست و گفت: ای حبیب! همانا کوفیان عزم جزم نموده‌اند تا با پسر دختر پیغمبر ﷺ جنگ کنند، حبیب گریست و رنگ را از دستش انداخت و گفت: به خدا سوگند محاسنم را رنگ نمی‌کنم مگر از خون گلویم در پیش امام حسین ؑ. أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق ملا آقا دربندي، ص۳۹٦؛ معالی السّبطین، مازندراني، ج۱، ص۳۷۰.

امام ؑ و شهادت حبیب بن مظاهر:

«لمّا قتل حبیب بن مظاهر هدّ ذلك حسیناً ؑ و قال: أحتسب نفسي و حماة أصحابي.»؛ چون حبیب بن مظاهر کشته شد، کشته شدنش موجب شکسته شدن امام حسین ؑ شد و فرمود: جان خود و نگهبانان از یارانم را به حساب خدا می‌گذارم. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲٦؛ عوالم امام حسین ؑ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲٦۹.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۲۲.

خطبهٔ حبیب بن مظاهر:

«ثمّ دخل الحسین ؑ خیمة زینب ؑ و وقف نافع بإزاء الخیمة ینتظره، فسمع زینب ؑ تقول له: هل استعلمت من أصحابك نیّاتهم؟ فإنّي أخشی أن یسلّموك عند الوثبة. فقال لها: و اللّه لقد بلوتهم، فما وجدت فیهم إلّا الأشوس الأقعس؛ یستأنسون بالمنیّة دوني استیناس الطّفل إلی محالب أمّه. قال نافع:

فلمّا سمعت هذا منه بكيت، و أتيت حبيب بن مظاهر و حكيت ما سمعت منه ﷺ و من أختـه زينـب ﷺ، قال حبيب: و اللّه لولا انتظار أمره لعاجلتهم بسيفي هذه اللّيلة، قلت: إنّي خلّفته عند أخته و أظـنّ النّـساء أفقن و شاركنها في الحسرة، فهل لك أن تجمـع أصـحابك و تواجهـوهنّ بكـلام يطيّـب قلـوبهنّ؟ فقـام حبيب، و نادى: يا أصحاب الحميّة، و ليوث الكريهة، فتطالعوا من مـضاربهم كالأسـود الـضّارية، فقـال لبني هاشم: إرجعوا إلى مقرّكم، لا سهرت عيونكم. ثمّ التفت إلـى أصـحابه و حكـى لهـم مـا شـاهده و سمعه نافع، فقالوا بأجمعهم: و اللّه الّذي منّ علينا بهذا الموقـف لـولا انتظـار أمـره لعاجلنـاهم بـسيوفنا السّاعة! فطب نفساً و قرّ عيناً، فجزّاهم خيراً. و قال: هلمّوا معي لنواجه النّسوة و نطيّـب خـاطرهنّ، فجـاء حبيب و معه أصحابه و صاح: يا معشر حرائر رسول اللّه! هذه صوارم فتيـانكم، آلـوا ألّا يغمـدوها إلّا فـي رقاب من يريد السّوء فيكم، و هذه أسنّة غلمانكم، أقسموا ألّا يركزوها إلّا في صدور مـن يفـرّق نـاديكم. فخرجن النّساء إليهم ببكاءٍ و عويلٍ، و قلن: أيّها الطّيّبـون! حـاموا عـن بنـات رسـول اللّـه و حرائـر أميـر المؤمنين. فضجّ القوم بالبكاء حتّى كأنّ الأرض تميد بهم.»؛ سپس امام حسين ﷺ وارد خيمـهٔ حـضرت زينب ﷺ شد و نافع مقابل خيمه به انتظار حضرت ايستاد، پس نافع شنيد كه حضرت زينـب ﷺ خطـاب به برادرش امام حسين ﷺ فرمود: آيا تو نيّت‌هاى يارانت را به كار گرفتـه‌اى (آنـان را امتحـان نمـوده‌اى)؟ چون من مى‌ترسم كه هنگام دليرى و جرأت تـو را تـسليم و رهـا سـازند، حـضرت در پاسـخ خـواهرش فرمود: به خدا قسم من آنان را آزموده‌ام پس در ميان آنان نيافتم جز شـجاع و شـديد در جنـگ و پايـدار؛ انس و الفت‌شان به مرگ بدون من همچون انس كودک به پستان مادرش هست. نافع گويد: مـوقعى كـه اين جمله را از امام حسين ﷺ شنيدم گريه امانم نداد و گريه كردم و خـدمت حبيـب بـن مظـاهر آمـدم و آنچه از امام حسين و حضرت زينب ﷺ شنيدم را برايش حكايت كردم، حبيب بن مظاهر گفت: به خـدا قسم اگر انتظار امر حضرت (مهلت گرفتن) نبود همين امشب يزيديان را با شمشيرم مى‌زدم، گفـتم: مـن امام حسين ﷺ را كنار خواهرش واپس نهادم و گمانم اين اسـت كـه زنهـا بـه خـود آمـده‌انـد و همچـون حضرت زينب ﷺ در همين حسرت هستند، بنابراين مى‌توانى يارانـت را جمـع نمـايى و بـا كلامـى كـه خاطر زنان را آسوده مى‌كند با آنان روبرو شويد؟ پس حبيب ايستاد و فرياد زد: اى ياران نخوت و مـروّت و اى شيران جنگ سخت! بلافاصله از خيمه‌هايشان همچـون شـيران شـكارى بيـرون جـستند، حبيـب خطاب به بنى هاشم گفت: چشمانتان بيدار نماند؛ به قرارگاه خويش باز گرديد! بعد هـم متوجـه يـارانش شد و آنچه را مشاهده نموده و از نافع شنيده بود را به آنان گفت همگى بالاتّفاق گفتند: به خداونـدى كـه در اين جايگاه بر ما منّت نهاد قسم كه اگر انتظار امر آن حضرت نبود هرآينه ما هم اكنون سپاه دشـمن را با شمشيرهايمان مى‌زديم! پس آرامش خيال داشته باش و چـشمت روشـن بـاد، حبيـب برايـشان طلـب جزاى خير نمود و گفت: همگى همراه من بياييد تا با زنان خيام روبرو شويم و خاطر آنـان را نيـز آسـوده نمائيم. پس حبيب همراه با يارانش آمدند و حبيب فرياد زد: اى جماعت زنان كريمه! اين تيغ‌هـاى برنـدهٔ جوانمردان‌تان سوگند مى‌خورند كه اين شمشيرهايشان را تنها درگـردن كـسانى فـرو برنـد كـه ارادهٔ بـدى

نسبت به شما دارند و از نیام خارج سازند، و این سرنیزه‌های غلامانتان است قسم می‌خورند که آنها را تنها در سینه‌های کسانی که عشیره‌تان را پراکنده می‌نمایند وارد کنند، در این هنگام زنان حرم به سوی آنان با گریه و ناله خارج شدند و گفتند: ای مردان نیک! از دختران رسول خدا ﷺ و مخدرات امیر المؤمنین ؑ حمایت و پاسداری کنید، در این هنگام جماعت ضجّه زده گریه کردند به نحوی که گویا زمین به آنها می‌جنبید. الدمعة السّاكبة، محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص٢٧٢- ٢٧٤؛ مقتل الحسين عليه السّلام، مقرّم، ص٢٦٥- ٢٦٦؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج١، ص٣٤٤- ٣٤٦.

١٠. کرامتی از «جون» غلام سیاه چهره:

«ثُمَّ بَرَزَ جُونٌ مَوْلَى أَبِي‌ذَرٍّ وَ كَانَ عَبْداً أَسْوَدَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ؑ: أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي، فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَباً لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَلِ بِطَرِيقِنَا فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا فِي الرَّخَاءِ أَلْحَسُ قِصَاعَكُمْ وَ فِي الشِّدَّةِ أَخْذُلُكُمْ وَ اللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتِنٌ وَ إِنَّ حَسَبِي لَلَئِيمٌ وَ لَوْنِي لَأَسْوَدُ فَتَنَفَّسْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ فَتَطِيبَ رِيحِي وَ يَشْرُفَ حَسَبِي وَ يَبْيَضَّ وَجْهِي لَا وَ اللَّهِ لَا أُفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ ثُمَّ قَاتَلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ حَتَّى قُتِلَ...» سپس جون که آزاد شدهٔ ابوذر و غلامِ سیاه چهره‌ای بود بیرون شد، حسین ؑ به او فرمود: من به تو اجازه می‌دهم [تا سر خویش گیری] که انگیزهٔ تو در دنباله‌روی ما سلامتی بود و نباید در راه ما گرفتار شوی، عرض کرد: ای پسر پیغمبر، من در ایام خوشی کاسه لیس شما خاندان باشم و در روز سختی دست از یاری شما بردارم؟ به خدا قسم من خود آگاهم که بدبو، دارای حسب پست و چهرهٔ سیاهم، نه به خدا دست از شما خاندان بر ندارم تا این خون سیاه من با خون‌های شما آمیخته گردد سپس جنگ کرد تا شهید شد. رضوان خدا بر او باد. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص٤٧؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٦٤؛ تسلية المجالس، محمد بن ابی طالب، ج٢، ص٢٩٢؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥؛ ص٢٣؛ عوالم، امام حسین ؑ؛ شیخ عبد الله بحرانی، ص٢٦٦.

١١. «عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَ فِقْهٍ وَ فَرَائِضَ وَ قَدْ جِئْتُ لِمُنَاظَرَةِ أَصْحَابِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ؑ: كَلَامُكَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ مِنْ عِنْدِكَ؟ فَقَالَ: مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مِنْ عِنْدِي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ؑ: فَأَنْتَ إِذاً شَرِيكُ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْبِرُكَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَتَجِبُ طَاعَتُكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: لَا. فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ؑ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا يُونُسُ بْنَ يَعْقُوبَ هَذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتَهُ ... فَقَالَ لِلشَّامِيِّ: كَلِّمْ هَذَا الْغُلَامَ يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لِهِشَامٍ: يَا غُلَامُ سَلْنِي فِي إِمَامَةِ هَذَا، فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ: يَا هَذَا أَ رَبُّكَ أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ أَمْ خَلْقُهُ لِأَنْفُسِهِمْ؟ فَقَالَ الشَّامِيُّ: بَلْ رَبِّي أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ، قَالَ: فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ مَا ذَا؟ قَالَ: أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَ دَلِيلًا كَيْلَا يَتَشَتَّتُوا أَوْ يَخْتَلِفُوا يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يُقِيمُ أَوَدَهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِفَرْضِ رَبِّهِمْ، قَالَ: فَمَنْ هُوَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَ هِشَامٌ: فَبَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْكِتَابُ وَ

السُّنَّةُ، قَالَ هِشَامٌ: فَهَلْ نَفَعَنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ فِي رَفْعِ الِاخْتِلَافِ عَنَّا؟ قَالَ الشَّامِيُّ: نَعَمْ، قَالَ: فَلِمَ اخْتَلَفْنَا أَنَا وَ أَنْتَ وَ صِرْتَ إِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِي مُخَالَفَتِنَا إِيَّاكَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ الشَّامِيُّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِلشَّامِيِّ: مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ؟ قَالَ الشَّامِيُّ: إِنْ قُلْتُ لَمْ نَخْتَلِفْ كَذَبْتُ وَ إِنْ قُلْتُ إِنَّ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ يَرْفَعَانِ عَنَّا الِاخْتِلَافَ أَبْطَلْتُ لِأَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ وَ إِنْ قُلْتُ قَدِ اخْتَلَفْنَا وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا يَدَّعِي الْحَقَّ فَلَمْ يَنْفَعْنَا إِذَنِ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ إِلَّا أَنَّ لِي عَلَيْهِ هَذِهِ الْحُجَّةَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: سَلْهُ تَجِدْهُ مَلِيّاً، فَقَالَ الشَّامِيُّ: يَا هَذَا مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ أَ رَبُّهُمْ أَوْ أَنْفُسُهُمْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ الشَّامِيُّ: فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَ يُقِيمُ أَوَدَهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ؟ قَالَ هِشَامٌ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَوِ السَّاعَةِ؟ قَالَ الشَّامِيُّ فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ السَّاعَةِ مَنْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تُشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ وَ يُخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وِرَاثَةً عَنْ أَبٍ عَنْ جَدٍّ: قَالَ الشَّامِيُّ: فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ؟ قَالَ هِشَامٌ: سَلْهُ عَمَّا بَدَا لَكَ، قَالَ الشَّامِيُّ: قَطَعْتَ عُذْرِي فَعَلَيَّ السُّؤَالُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا شَامِيُّ أُخْبِرُكَ كَيْفَ كَانَ سَفَرُكَ وَ كَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ؟ كَانَ كَذَا وَ كَذَا فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَقُولُ: صَدَقْتَ أَسْلَمْتُ لِلَّهِ السَّاعَةَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ عَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَ يَتَنَاكَحُونَ وَ الْإِيمَانُ عَلَيْهِ يُثَابُونَ، فَقَالَ الشَّامِيُّ: صَدَقْتَ فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَنَّكَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ ...» یونس بن یعقوب گوید: خدمت امام صادق عليه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و گفت: من علم کلام و فقه و فرائض میدانم و برای مباحثه با اصحاب شما آمده‌ام. امام صادق عليه السلام فرمود: سخن تو از گفتار پیغمبر است یا از پیش خودت؟ گفت: از گفتهٔ پیغمبر و هم از خودم، امام فرمود: پس تو شریک پیغمبری؟ گفت: نه، حضرت فرمود: از خدای عزّ و جلّ وحی شنیده‌ای که به تو خبر دهد؟ گفت: نه. حضرت فرمود: چنان که اطاعت پیغمبر،واجب است، اطاعت تو واجب است؟ گفت: نه، حضرت به من متوجه شد و فرمود: ای یونس پسر یعقوب! این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود خودش را محکوم کرد (زیرا گفتهٔ خودش را حجّت دانست بدون آنکه دلیلی بر حجیّتش داشته باشد) سپس فرمود: ای یونس اگر علم کلام خوب میدانستی با او سخن می‌گفتی... آنگاه امام عليه السلام به شامی فرمود: با این جوان- یعنی هشام بن حکم- صحبت کن. گفت: حاضرم. سپس آن شامی به هشام گفت: ای جوان دربارهٔ امامت این مرد از من بپرس! هشام از سوء ادب او نسبت به ساحت مقدس امام عليه السلام خشمگین شد به طوری که می‌لرزید، سپس به شامی گفت: ای مرد آیا پروردگارت به مخلوقش خیراندیش‌تر است یا مخلوق به خودشان؟ گفت: بلکه پروردگارم نسبت به مخلوقش خیراندیش‌تر است، هشام پرسید: در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی گفت: برای ایشان حجّت و دلیلی به پا داشته تا متفرّق و مختلف نشوند و او آنان را با هم الفت دهد و ناهمواری‌هاشان را هموار سازد و آنان را از قانون پروردگارشان آگاه سازد. هشام پرسید: او کیست؟ شامی پاسخ داد: رسول خدا صلى الله عليه و آله است. هشام گفت: بعد از رسول خدا صلى الله عليه و آله کیست؟ شامی جواب داد: قرآن و سنّت است. هشام گفت: **قرآن و سنت** برای رفع اختلاف امروز ما

سودمند است؟ شامی: آری. هشام پس چرا من و تو اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی؟ شامی خاموش ماند. امام صادق﵇ به او گفت چرا سخن نمی گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم: قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می‌کنند باطل گفته‌ام زیرا عبارات کتاب و سنت معانی مختلفی را در بر دارد (چند جور تفسیر و تأویل می‌شود) و اگر بگویم: اختلاف داریم و هر یک از ما مدّعی حق هستیم قرآن و سنت به ما سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می‌کنیم) ولی همین استدلال به نفع من و بر علیه هشام است. حضرت فرمود: از او بپرس تا بفهمی که سرشار است. شامی گفت: ای مرد چه کسی به مخلوق خیراندیش‌تر است؟ پروردگارشان یا خودشان؟ هشام: پروردگارشان از خودشان خیراندیش تر است. شامی: آیا پروردگار شخصی را به پا داشته است که ایشان را متّحد کند و ناهمواریشان را هموار سازد و حق و باطل را به ایشان گوید؟ هشام: در زمان رسول خداﷺ یا امروز؟ شامی: در زمان رسول خداﷺ که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟ هشام: همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق﵇ کرد) و از اطراف جهان به سویش رهسپار گردند. به میراث علمی که از پدرانش دست به دست گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز گوید، شامی: من چگونه می‌توانم این را بفهمم؟ هشام: هرچه می‌خواهی از او بپرس. شامی: عذری برایم باقی نگذاشتی، بر من است که بپرسم امام صادق﵇ فرمود: ای شامی! می‌خواهی گزارش سفر و راهت را به خودت بدهم؟ چنین بود و چنان بود، شامی با سرور و خوشحالی می‌گفت: راست گفتی، اکنون به خدا اسلام آوردم. امام صادق﵇ فرمود: نه، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، به وسیلهٔ اسلام از یکدیگر ارث می‌برند و ازدواج کنند و به وسیلهٔ ایمان ثواب می‌برند (تو که قبلاً اسلام آورده و شهادتین را بر زبان جاری کرده بودی، ثوابی نداشتی و اکنون که ایمان آوردی، خدا بر عباداتت به تو ثواب خواهد داد.) شامی عرض کرد: درست فرمودی، گواهی دهم که جز خدا، خدایی نیست و محمدﷺ رسول خداست و تو جانشین اوصیاء هستی... کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۷۱؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۹٤؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۱۲۲؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۵۳۰؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۳۸۷؛ بحار الانوار، علامة مجلسی، ج۲۳، ص۹.

۱۲. همچنین: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ أَنَّ النَّبِيَّﷺ قَالَ: أَمَّا الْحَسَنُ﵇ فَأَنْحَلُهُ الْهَيْبَةَ وَ الْحِلْمَ وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ﵇ فَأَنْحَلُهُ الْجُودَ وَ الرَّحْمَةَ». صفوان بن سلیمان گفت: پیامبر خداﷺ فرمود: امّا حسن﵇، هیبت و حلم خودم را به او می‌بخشم و اما حسین﵇، سخاوت و رحمت خود را به او می‌بخشم. خصال، شیخ صدوق، ص۷۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۳، ص۲٦٤.

همچنین: «جَاءَت فَاطِمَةُ بِبَنِيهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَت: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنحِلهُمَا، قَالَ: فَدَاكِ أَبُوكِ! مَا لِأَبِيكِ

مَالٌ فَيَنحَلَهُمَا. ثُمَّ أَخَذَ الحَسَنَ فَقَبَّلَهُ وَ أَجلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ اليُمنَى وَ قَالَ: أَمَّا إبنِي هَذَا فَنَحَلتُهُ خُلقِي وَ هَيبَتِي، وَ أَخَذَ الحُسَينَ فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى فَخِذِهِ اليُسرَى وَ قَالَ: نَحَلتُهُ شُجَاعَتِي وَ جُودِي.»؛ فاطمه علیها السلام پسرانش را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد: ای رسول خدا، به پسرانم ببخش، حضرت فرمود: پدرت فدایت شود، پدرت که مالی ندارد تا به آن دو ببخشد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسن علیه السلام را گرفت بوسید و بر روی ران راستش نشاند و فرمود: اما این پسرم پس اخلاق و هیبتم را به او بخشیدم، و حسین علیه السلام را برداشت بوسید و بر روی ران چپ خویش نشانید و فرمود: شجاعت و سخاوتم را به حسین علیه السلام بخشیدم.

منابع اهل تسنن: ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، زمخشری، ج٤، ص٢٩٦ - ٢٩٧؛ الدراری فی ذکر الذراری، ابن العدیم (المتوفی: ٦٦٠هـ) ص٤٣: (با اختلاف در عبارت)

همچنین: «حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنِ حَمِيدٍ، قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَتْنِي زَيْنَبُ بِنْتِ أَبِي رَافِعٍ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: أَنَّهَا أَتَتْ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَبَاهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فِي شَكْوَتِهِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا، فَقَالَتْ: تُوَرِّثُهُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْئًا؟ فَقَالَ: أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدَدِي، وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَلَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي»؛ زینب دختر ابو رافع از حضرت فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت، حسن و حسین علیهما السلام را خدمت پدرس رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد در همان بیماری که حضرت رحلت نمودند، پس حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به پدرشان فرمود: ای رسول خدا، آیا چیزی را به این دو فرزندم ارث نمی‌دهی؟! حضرت فرمود: اما حسن علیه السلام پس هیبت و سیادتم برای او باشد و اما حسین علیه السلام پس جرأت و سخاوتم برای او باشد.

منابع اهل تسنن: آحاد و المثانی، ضحاک، ج٥، ص٣٧٠

به همین مضمون با اختلاف کم در این منابع: معجم الکبیر ج٢٢، ص٤٢٣: (... أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدَدِي، وَ أَمَّا حُسَيْنٌ فَلَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي»)؛ معجم الاوسط، طبرانی، ج٦، ص٢٢٢: (عن أبي رافع ... فقال لها: حسنٌ فإنّ له ثَباتي، و أما حسينٌ فإنّ لـه حزامتي و جُودي)؛ الشريعه الاجري ٣٦٠: ج٥ ص٢١٤٥: («أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدَدِي، وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَلَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي»)؛ معرفة الصحابة ج٦، ص٣٣٤٤: («أَمَّا حَسَنٌ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدَدِي، وَ أَمَّا حُسَيْنٌ فَإِنَّ لَهُ جُرْأَتِي وَ جُودِي»)؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج١٣، ص٢٢٩: (أما حسنٌ فإنّ لـه هيبتي و سؤددي، و أمّا حسينٌ فإنّ لـه جرأتي و جُودي)؛ و ج١٤، ص١٢٨ تا ١٢٩: (أمّا الحسن فله هيئتي و سؤددي، و أما الحسين فله جرأتي و جودي) و (أما حسنٌ فإنّ له هيئتي و سؤددي، و أما حسين فإنّ له جرأتي و جودي)؛ مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی، ج١، ص١٥٨: («يا رسول اللّه! هذان ابناك فورِّثهما شيئاً؟ فقال: أمّا حسنٌ فإنّ لـه هيبتي و سؤددي، و أمّا حسينٌ فإنّ له جرأتي و جودي».)؛ أسد الغابة، ابن اثير، ج٥، ص٤٦٧: بنت أبي رافع روى إبراهيم بن عليٍّ الرافعي عن جدّته زينب بنت أبي رافع ... فقال: أمّا حسنٌ فإنّ له هيبتي و سؤددي،

و أمّا حسينٌ فإنّ له جرأتي و جودي، أخرجه ابن منده و أبو نعيم)؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابى حديد، ج١٦، ص١٠: (قال الزبير [بن بكار]: و روت زينب بنت أبي رافع ... فقال: أمّا حسنٌ فإنّ له هيبتي و سؤددي، و أما حسينٌ فإنّ له جرأتي و جودي.)؛ مجمع الزوائد، هيثمى، ج٩، ص١٨٤ - ١٨٥: (رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ، وَ فِيهِ مَنْ لَمْ أَعْرِفْهُمْ.)؛ تهذيب الكمال، مزى، ج٦، ص٤٠٠: (عن جدّته زينب بنت أبي رافع ... قال: أمّا حسنٌ فإنّ له هيبتي و سؤددي، و أمّا حسينٌ فإنّ له جرأتي و جودي)؛ إصابة، ابن حجر، ج٨، ص١٥٨: (زينب بنت أبي رافع مولى رسول الله صلّى اللّه عليه [و آله] و سلّم ... فقال: أمّا حسنٌ فإنّ له هيبتي و سؤددي، و أمّا حسينٌ فإنّ له جودي و جرأتي)؛ سبل الهدى والرشاد، صالحى شامى، ج١١، ص٥٩: (روي عن أبي رافع عن فاطمة و الطبراني و ابن منده و ابن عساكر ... فقال لها: «أما حسنٌ فله هيبتي و سؤددي، و أما حسينٌ فإنّ له جرأتي و جودي»)؛ كنز العمال، متقى هندى، ج٧، ص٢٦٨ و ج١٢، ص١١٧.

١٣. «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام هُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقِرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكِرُ لَهُمْ كَافِرٌ.»؛ امام صادق عليه السلام از اجداد مطهرشان عليهم السلام از امير المؤمنين عليه السلام روايت فرمود كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمودند: ائمّهٔ بعد از من دوازده نفر هستند، اوّلين آنان، علىّ بن أبى طالب عليه السلام و آخرين نفر ايشان قائم عليه السلام است، آنان، خلفا، اوصيا و اولياى من هستند، و بعد از من حجّت خدا بر امّتم هستند، كسى كه به [امامت] آنان إقرار كند مؤمن و كسى كه انكار كند كافر است. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، ج١، ص٦١؛ كمال الدين، شيخ صدوق، ص٢٥٩؛ من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج٤، ص١٧٩؛ كفاية الاثر، خزاز قمى، ص١٤٦؛ صراط المستقيم، عاملى بياضى، ج٢، ص١٢٧؛ وافى، فيض كاشانى، ج٢، ص٣١٣؛ بحار الانوار، علامة مجلسى، ج٣٦، ص٢٤٥.

مجلس ششم

عصارهٔ وجود و قلب عالم امکان

عصارهٔ وجود و قلب عالم امکان

تفاوت خلق، بزرگترین برهان توحید و قدرت نامتناهی خداوند

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾[1].

به قدری که میان چهره‌های مردم و صورت‌های آن‌ها تفاوت است به همین نسبت هم میان سیرت‌های آنان و رخساره‌های باطنشان، اختلاف است. همچنان که در دنیا دو قیافه را مثل هم نخواهید دید، دو چهره باطنی نیز در عالم مثل هم دیده نمی‌شوند، «لا تکرار في التجلّي»،[2] آنچه از کارخانهٔ قدرت پروردگار خارج می‌شود، در عین وحدت و اتّفاق، مختلف است و این خود بزرگترین برهان توحید و قدرت نامتناهی خداست. جمعیتی که در این مجلس نشسته‌اند، اگر کسی به صورت‌های آنان بنگرد در عین حالیکه می‌گوید یکی هستند ولی از آن طرف اگر بخواهد دو طاق ابرو مثل هم پیدا کند، وجود ندارد. اگر کسی بخواهد، دو دیدهٔ مثل هم پیدا کند نمی‌تواند. اگر بخواهد دو لب و دهان مثل هم پیدا کند نیست. این دامنه را همچنین بگیر و برو.

وحدت در عین تفرّق، در عالَم ظاهر

ذات قدّیس حقّ، این قدرت را در تمام کائنات عالَم، نشان داده است. این است

---

۱. در آن روز چهره‌هایی شاداب هستند، و به سوی پروردگار خود می‌نگرند. القیامة: ۲۲ -۲۳.
۲. در تجلی تکراری نیست.

که از یک طرف عقل به حکم قدرت انتزاع کلّی از جزئیات می‌تواند از افراد نامتناهی، یک واحد، استخراج کند و در عین حال، همین واحد، در خارج با کمال اختلاف جلوه می‌کند و همین جاست که حکما و دانایان بشر در مقابل قدرت نامتناهی، زانو به زمین زده‌اند؛ مثلاً عقل آدم با قدرت تعقّل خود، از این افراد که در ایران و حجاز و کویت و شام و اروپا و امریکا هستند، یک واحد انتزاع می‌کند و می‌گوید: «همه انسانند» و مطلب را در این یک کلمه فشرده می‌کند، ولی همین انسان واحد، وقتی در خارج موجود می‌گردد، هیچ‌یک از افرادش مثل یکدیگر نیست.

همچنین همین قاعده در بقیّهٔ حیوانات نیز اجرا می‌شود؛ عقل از میان تمام کبوترها، یک کلی انتزاع می‌کند و می‌گوید: تمام اینها کبوترند، ولی وقتی آن یک معنا را به خارج می‌آورد می‌بیند حتّی منقار دو کبوتر مانند هم نیست. همچنین بالاتر می‌رود در عالم طیران، تمام پرنده‌ها را در کلمه «طائرٌ»جمع می‌کند، وقتی در خارج تطبیق می‌کند، یک پرنده طاووس می‌شود، یک پرنده خفاش می‌شود. یعنی در عین وحدت، این تفرّق هست.

در عالَم نباتات، همهٔ درختان جهان را زیر یک عنوان جمع می‌کند که در فارسی بدان «گیاه» و در عربی «نباتٌ» می‌گویند. ولی وقتی به عالم کائنات وارد شد، در تمام دنیا دو برگ درخت مثل هم پیدا نمی‌شود. این خود مهم‌ترین مسألهٔ عجیبی است که اذهان دانشمندان بشر را متوجه خود کرده که از یک طرف این وحدت، یگانگی دارد و از این طرف تفرّق دارد.

حال از این دامنه تا کجا می‌آییم؟ تا به این انگشت؛ تمام افراد این مجلس انگشت دارند امّا وقتی اثر انگشت پایِ قرارداد می‌خورد، و آن را پشت دستگاهِ انگشت‌نگاری نگاه می‌کنند، می‌بینند در تمام عالم، دو بند انگشت مثل هم پیدا نمی‌شود، و این است که در عالم، خود اثر انگشت در مقام امضاء معتبر است. جنس اعتبارش این است که اگر یک روزی همین اثر انگشت انسان زیر دستگاه

برود، میان انگشت دو برادر، پدر و پسر، در تمام عالَم از اول پیدایش آدم﵇ تا انقراض عالم، دو انگشت مانند هم یافت نخواهد شد.

تمام این جلوه برای این است که از یک طرف بفهماند یکی است و از یک طرف بفهماند با آنکه یکی است قدرتش اندازه ندارد و از این کارخانه، بی نهایت قماش در می‌آید و هیچ قماشی هم مثل قماش دیگر نیست. این در عالم تن و جسم و پوست مردم.

حال از اینجا یک پله بالاتر می‌گذاریم در عالم مغز و دل و باطن مردم. در این زندگی، دو سر انگشت مثل هم و دو چشم و ابرو مانند هم پیدا نمی‌شود.

وحدت در عین تفرّق، در عالَم باطن

در عالم باطن دو تا عقل مثل هم پیدا نمی‌شود، دو محبّت مثل هم پیدا نمی‌شود، دو عفّت مثل هم پیدا نمی‌شود، دو غیرت مثل هم پیدا نمی‌شود. عیناً همچنان که صور مردم مختلف است سیرت‌های آنان نیز مختلف است، همچنانکه پوست مردم مختلف و رنگارنگ است مغز مردم نیز رنگارنگ است، آن وقت معلوم می‌شود روز قیامت چه خبر است که این مغزهای رنگارنگ از پوست در می‌آیند، و عجب این است که هر یک از این مغزها باید جائی داشته باشند که مغز دیگر نمی‌تواند آنجا باشد؛ چون اگر در دنیا مثل هم بودند آنجا هم مثل هم خواهند بود.

اتّحاد دو نفر در قوس صعود (اعلی علیّین)

فقط در آن عالم دو نفر پیدا می‌شوند که می‌توانند در یک مکان بگنجند غیر از آن دو نفر هیچ دو نفری پیدا نمی‌شود که در یک مکان بگنجند. در نقطهٔ سعادت که قوس صعود عالم خلقت است دو نفرند که این دو نفر یک جا می‌گنجند. در اعلی علّیین دو نفر هستند شانه به شانه. آن دو نفری که در اعلی علّیّن شانه به شانه هستند

همان دو نفری هستند که خدا در آیهٔ مباهله می‌فرماید: ﴿وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ [۱] [۲]. دیگر دوئیّت بین این دو از میان رفته، و یکی شده‌اند و چون از هر جهت یک هستند، در قرآن مجید هم عین یکدیگر شمرده شده‌اند.

---

۱. ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ «پس هر کس در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجّه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و نفوسمان و نفوستان را فرا بخوانیم؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». آل عمران (۳):۶۱.

* «قَالَ الشَّعْبِيُّ: قَالَ جَابِرٌ: ﴿أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٌّ بن أبي طالب ؑ وَ ﴿أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ﴾ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ؑ ﴿وَ نِساءَنا﴾ فَاطِمَةَ ؑ.» مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۴۲؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۳۴۶؛ خصائص وحی مبین، ابن بطریق، ص۱۲۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۱، ص۳۴۳.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب ؑ وما نزل من القرآن فی علّي ؑ، ابن مردویه اصفهانی، ص۲۲۶؛ دلائل النبوة، أبو نعیم اصفهانی، ج۲، ص۳۵۴؛ نزول القرآن فی أمیر المؤمنین، حافظ أبو نعیم اصفهانی، ص۴۹ (طبع وزارة ارشاد اسلامی بطهران)؛ مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۲۱۴ - ۲۱۵:(مغازلی با این عبارت آورده: «قال الشّعبيّ: أبناءنا الحسن و الحسين، و نساءنا فاطمة، و أنفسنا عليّ بن أبي طالب»)؛ أسباب نزول الآیات، واحدی نیشابوری، ص۶۸(همانند عبارت مغازلی)؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱۵۹(همانند عبارت مغازلی)؛ تفسیر بغوی، بغوی، ج۱، ص۳۱۰: (بغوی با این عبارت آورده است: «أبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمة وأنفسنا عنی نفسه وعليا»)؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص۲۸۸(گنجی با این عبارت آورده: «روي صحيحاً إن الله تعالى لمّا أنزل قوله تعالى: ﴿قُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ دعا رسول اللّه ﷺ الحسن و الحسين ؑ و فاطمة ؑ، فدلّ على أنّ نفسَ عليّ ؑ نفس النبيّ ﷺ»)؛ مطالب السئول، ابن طلحة شافعی، ص۴۹؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۱۶۸ و در ص۲۶۵:(و إنّ اللّه أجرى نفس عليّ مجرى نفس النبيّ)؛ فرائد السمطین، حموینی، ج۲، ص۲۴؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج۱، ص۳۷۹: (و هکذا رواه الحاکم في مستدرکه ثم قال: صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه)؛ در المنثور، سیوطی، ج۲، ص۳۹: (و أخرج الحاکم و صححه)؛ فتح القدیر، شوکانی، ج۱، ص۳۴۷ - ۳۴۸: (و رواه أیضا الحاکم من وجه آخر عن جابر و صححه).

اتّحاد دو نفر در قوس نزول (اسفل السافلین)

در قوس شقاوت که قوس نزول است، دو نفرند که آن دو هم در یک مکان می‌گنجند و آن دو همان اولی و دومی هستند. در این طرف، در اسفل السافلین دو نفرند، شانه به شانه.[۱] ۳•

اتّحاد دو نفر (امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام) در آقایی اهل بهشت

همچنین دو نفر دیگر نیز در یک درجه هستند: «إِنَّ الْحَسَنَ وَ الحُسَینَ علیهماالسلام سَیِّدَا شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»،[۲] آن دو نفر هم روی آن تقارب - در عین حفظ تعدد- در یک پایهٔ سیادت و آقایی شباب اهل جنّت قرار می‌گیرند.

---

۱. «قَوْلُهُ: ﴿وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ﴾ قَالَ: الْأَوَّلُ ﴿یَقُولُ: یا لَیْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا﴾ قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ علیه‌السلام: یَقُولُ: یَا لَیْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَلِیّاً علیه‌السلام وَلِیّاً. ﴿یا وَیْلَتی لَیْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا﴾، یَعْنِي الثَّانِيَ. ﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِي﴾ یَعْنِي الْوَلَایَةَ. ﴿وَ کانَ الشَّیْطانُ﴾ وَ هُوَ الثَّانِي ﴿لِلْإِنْسانِ خَذُولًا﴾. قولِ خداوند متعال که می‌فرماید: (و روزی است که ستمکار، دست‌های خود را می گزد). [مقصود از ظالم] اوّلی است که می‌گوید: (ای کاش من با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راهی را بر می‌گرفتم). امام باقر علیه‌السلام فرمود: [اوّلی] می‌گوید: ای کاش به همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی[علیه‌السلام] را مولا و سرپرست خود می‌گرفتم. (وای بر من کاش فلانی را دوست خود نمی‌گرفتم.) یعنی دومی را دوست خود نمی‌گرفتم؛ (چرا که او مرا بعد از آمدنِ ذکر گمراه کرد؛) یعنی مرا از ولایت [امیر مؤمنان علیه‌السلام] باز داشت. [امام باقر علیه‌السلام فرمود:] (و شیطان) که دوّمی باشد بشر را تا همیشه به گمراهی کشاند و (او را خوار و ذلیل نمود.) تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۱۱۳؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۱۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۱۳۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۰، ص۱۵۰؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج٤، ص۱۲؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۹، ص۳۸۸.

۲. قرب الاسناد، حمیری قمی، ص۱۱۱؛ مناقب امام أمیر المؤمنین علیه‌السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۲۲۲؛ امالی، شیخ صدوق، ص۱۸۷؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۳٦؛ مائة منقبة، ابن شاذان، ص۱۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۵۷ و...

منابع اهل تسنن: معیار والموازنة، أبو جعفر اسکافی، ص۳۲۳؛ مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۳، ص۳ و ج۳، ص٦٤ و ج۵، ص۳۹۱؛ سنن ابن ماجة، محمد بن یزید قزوینی، ج۱، ص٤٤؛ سنن ←

روز قیامت، یَوم الجمع و یَوم التّفریق

در قوس نزول هم به همین ترتیب «درجه به درجه» پایین می‌آید، این است کـه از یک طرف قرآن مجید راجع بـه قیامـت کلمـه‌ای دارد کـه: ﴿يَوْمَئِـذٍ يَتَفَرَّقُـونَ﴾؛[1] روز قیامت متفّرق می‌شوند. این تفرّق، اشاره به آن نکته‌ای است که گفتم، چـون دو عِلـم مثل هم، دو حِلم مثل هم، دو عبادت مثل هم، پیدا نمی‌شـود: ﴿يَوْمَئِـذٍ يَتَفَرَّقُـونَ﴾، در آن روز همگی تفریق می‌شوند، از آن طرف هم: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَـوْمِ الْجَمْـعِ﴾[2] روزی که برای یوم الجمع شما را جمع می‌کند از یـک طـرف مـی‌فرمایـد: روز قیامـت روز «جمع» است، از یک طرف می‌گوید: روز «تفریق» است. معنای این جمع و تفریـق با آن دو کلمه‌ای که اول منبر گفتم تا حدّی فهمیده می‌شود که از یک طرف ایـن افـراد مجتمعند، از یک طرف متفرّقند؛ همه به ظاهر بشرند امّا وقتـی پوسـت کنـار مـی‌رود تفاوت بسیار است!

→

ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳۲۱؛ فضائل الصحابة، نسائی، ص۲۰؛ مصنّف، ابن أبی شـیبة کـوفی، ج۷، ص۵۱۲؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۳۵؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۶۷(هذا حـدیثٌ قد صحّ من أوجه کثیرة و أنا أتعجّب أنهما لم یخرجاه؛ حاکم نیشابوری گویـد کـه: ایـن حـدیث وجـوه زیادی در صحّت دارد و من تعجـب مـی‌کـنم کـه بخـاری و مـسلم چطـور ایـن حـدیث را در کتبـشان نیاورده‌اند)؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابـن مغـازلی، ص۲۴۲؛ شـرح صـحیح مـسلم، نـووی، ج۱۶، ص۴۱؛ مجمع الزوائد، هیثمـی، ج۹، ص۱۸۴(رواه الطبرانـي و اسـناده حـسن)؛ سـیر اعـلام النـبلاء، ذهبی، ج۳، ص۲۵۱؛ صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص۱۳۷ و...

۱. ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ﴾؛ و روزی که رستاخیز برپا گردد، آن روز [مردم] پراکنـده مـی‌شـوند. آل عمران(۳): ۱۶۴.

۲. ﴿ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْـهُ سَـيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْـهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِـدِينَ فِيهَـا أَبَـدًا ذَلِـكَ الْفَـوْزُ الْعَظِـيمُ ﴾ روزی کـه شـما را بـرای روز گردآوری، گرد می‌آورد، آن [روز]، روز حسرت [خسارت] است، و هر کس به خـدا ایمـان آورده و کـار شایسته‌ای کرده باشد، گناهانش بریزد، و او را در بهشتهایی که از زیر [درختان] آن جویبارهـا روان اسـت درآورد. برای همیشه در آنجا بمانند. این همان کامیابی بزرگ است. التغابن(۶۴): ۹.

اختلاف درجات اهل بهشت به علم و عمل

گاهی تفاوت درجه، به گونه‌ای است که اگر فردی بخواهد از یک قصر بهشتی به فرد بهشتی دیگری نگاه کند، [فاصله‌اش تا فرد دیگر،] بیشتر از فاصلهٔ کرهٔ ماه تا زحل است، بلکه کم کم به جائی می‌رسد که اگر بخواهد نگاه کند، یکی به جای عطارد است یکی به جای خورشید، اینها بهشتی‌ها هستند که این قدر با هم اختلاف و جدائی دارند، این به او نگاه می‌کند مثل این است که این ستاره به آن ستاره نگاه می‌کند[1] درحالیکه هر دو هم در بهشت هستند، امّا دامنه این قدر وسعت دارد او به اندازهٔ علم و عملش راه پیموده، این هم به اندازهٔ علم و عملش رفته است. ترازوی علم و عمل در قیامت به قدری دقیق است که کمیّت و کیفیت را با هم می‌سنجند.[٤]•

حالا مثالی بزنیم تا این مطلب روشن شود: باغی خریده‌ای، وارد باغ می‌شوی می‌بینی یک باغ خرّم و سر سبزی دارد امّا تنها در این باغ، گل نسرین پیدا می‌شود ولی گل نسترن در آن باغ وجود ندارد. بعد به باغ دیگری می‌روی می‌بینی فقط گل نسترن است و گل نسرین پیدا نمی‌شود، به باغ دیگری می‌روی می‌بینی فقط گل بنفشه است گل گلاب پیدا نمی‌شود. به باغ دیگری می‌روی می‌بینی هم گل نسترن دارد و هم گل بنفشه، هم گل یاسمن دارد و هم گل گلاب دارد، خلاصه تمام گل‌ها را

---

۱. قَالَ أَبُو سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الْغَابِرَ فِي الْأُفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ؟ قَالَ ﷺ: بَلَى، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ؛ رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ صَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ.»؛ ابو سعید خدری گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: همانا بهشتیان، ساکنین غرفه‌های بالایی خود را می‌بینند همانطور که شما ستاره‌ای که رفته و دور شده در افق -از مشرق یا مغرب- را می‌بینید چراکه برخی بر برخی دیگر برتری دارند. عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ، این خانه‌های پیغمبران به دیگران نمی‌رسد؟ فرمود: بله قسم به کسی‌که جان من در ید قدرت اوست، به مردانی که به خدا ایمان آورده‌اند و پیغمبران را تصدیق کرده‌اند می‌رسد. محجة البیضاء، فیض کاشانی، ج۸، ص۳٦۸.

منابع اهل تسنن: إحیاء علوم الدین، غزالی، ج١٦، ص٧٧ - ٧٨؛ ؛کنز العمال، متقی هندی، ج١٤، ص٤٧٥.

دارد، امّا همه پژمرده و افسرده‌اند. به باغ دیگری می‌روی می‌بینی همه را دارد امّا همهٔ گل‌ها شاداب هستند، همین طور درجه به درجه بالا می‌رود.

فردای قیامت هم که این پرده برداشته شود، یکی در باغ است امّا هرچه اطرافش هست همه گل نسرین است، می‌گوئی گل نسترن داری؟ می‌گوید: ندارم. تو چه کاره‌ای؟ من آن کسی هستم که فقط نماز داشته‌ام، اما دست‌گیری از مردم را نداشته‌ام. گل نسرین دارم ولی گل نسترن ندارم. یکی گل نسرین و نسترن هر دو را دارد، هم نماز و هم دست‌گیری از خلق را داشته ولی گل بنفشه ندارد، چرا گل بنفشه نداری؟ قرآن نمی‌خواندم. باز او، فاقد این گل است. یکی را می‌بینی که این سه گل را دارد امّا گل زیبای محمّدی را ندارد، چرا تو این گل را نداری؟ تو گل‌های گلاب عطر دار داری امّا این گل شاداب را نداری، بله ما در دنیا هر نمازی را خواندیم امّا وا أسفا که نماز شب نخواندیم.[1] ** این است که هر یک از اعمال بذری می‌شود، هر بذری گلی می‌دهد و هیچ گلی مثل گل دیگر نخواهد بود، آن‌ها هم که دارند باز ﴿وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا﴾[2]. بله:

اگرچه پاسبان بیدار باشد　　نه همچون عاشق بیمار باشد

پاسبان در گذر شب تا به صبح کشیک می‌کشد و بیدار است، شخصی بیمار و مریض هم در گوشهٔ بستر افتاده است و او هم ناله می‌زند و بیدار است، امّا این

---

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: [يَا سُلَيْمَانُ] لَا تَدَعْ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُونَ مَنْ حُرِمَ قِيَامَ اللَّيْل. محمّد دیلمیّ به نقل از پدرش می‌گوید: حضرت امام صادق﵇ فرمودند:ای سلیمان قیام در شب را ترک مکن زیرا مغبون کسی است که از قیام در شب محروم باشد. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۲، ص۳۶۳؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۳۴۲: (فَإِنَّ الْمَغْبُونَ مَنْ غُبِنَ قِيَامَ اللَّيْلِ) ؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۲، ص۱۲۲؛ وافی، فیض کاشانی، ج۷، ص۱۰۷؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۸، ص۱۶۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۸۰، ص۱۲۷.

۲. و برای هر یک در [نتیجه] آنچه انجام داده‌اند درجات و مراتبی است. الأنعام (٦): ۱۳۲و الأحقاف(٤٦): ۱۹.

بیداری کجا؟ آن بیداری کجا؟ یک وقت دل شب در بستر ناز آرمیده‌ای خوابت نمی‌برد برمی‌خیزی نماز شب می‌خوانی این طور گل می‌دهد، فردای قیامت این گل عطر دارد ولی عطر این گل تنها محوّطهٔ قصر خودت را معطّر می‌کند.

عطرِ نماز شب زینب کبری علیها السلام در عرش و کرسی؛ لوح و قلم

یک نماز شب هم روز قیامت می‌آورند که تمام عرش و کرسی و لوح و قلم را معطّر می‌کند. کدام نماز شب است؟ نماز شبی است که حضرت زینب کبری علیها السلام شب یازدهم ماه محرم خوانده است،[1] آن نماز شب هم باید سبز شود و عطرش آن عالم را معطّر کند. خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾[2] در

---

۱. «عن الإمام زين العابدين عليه السّلام، قال: ما رأيت عمّتي تصلّي الليل عن جلوس إلّا ليلة الحادي عشر، أي أنّها سلام اللّه عليها ما تركت تهجّدها، و عبادتها المستحبّة حتّى في تلك الليلة الحزينة الّتي فقدت فيها كلّ عزيز، و لاقت ما لاقت في ذلك اليوم من مصائب.»؛ امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: هیچگاه ندیدم عمّه‌ام زینب نماز شب را نشسته بخواند جز شب یازدهم؛ یعنی حضرت زینب علیها السلام هیچگاه تهجّد شبانه و عبادت‌های مستحبّش را ترک نفرمود حتی در آن شب غمناکی که تمام عزیزانش را از دست داده بود و در روزش هم به او رسیده بود آنچه رسیده بود از انواع بلاها و مصیبت‌ها. عوالم، بحرانی، (مستدرک سیدة النساء) ج۱۱، قسم:۲، ص: ۹۵.

همچنین: «(أمّا زينب) صلوات اللّه عليها فلقد كانت في عبادتها ثانية أمّها الزّهراء عليها السّلام، و كانت تقضي عامّة لياليها بالتّهجّد و تلاوة القرآن. قال بعض ذوي الفضل: إنّها صلوات اللّه عليها ما تركت تهجّدها للّه تعالى طول دهرها حتّى ليلة الحادي عشر من المحرّم. (قال) و روي عن زين العابدين عليه السّلام أنّه قال: رأيتها تلك اللّيلة تصلّي من جلوس.»؛ اما زینب کبری علیها السلام در عبادتش، زهرای ثانی بود و تمامی شب‌ها را به شب زنده داری و تلاوت قرآن سپری می‌نمود. برخی اهل فضل گفته است: همانا حضرت زینب علیها السلام تهجّدش برای خدای متعال را در کلّ عمرش ترک نفرمود حتی شب یازدهم محرم (با آن همه رنج‌ها و بلاها و مصیبت‌ها). (گوید:) و از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که فرمودند: من عمه‌ام زینب کبری علیها السلام را در شب یازدهم محرم دیدم که نشسته نماز شب می‌خواند. زینب الکبری، علامه نقدی، ص۵۸.

۲. «از چهره‌هایشان طراوت نعمت [بهشت] را درمی‌یابی». المطففین(۸۳): ۲۴.

چهره‌های آنها، نضرهٔ نعمت و طراوت و سرسبزی را می‌بینی. طراوت نعمت، از چهرهٔ همه بهشتیان، جلوه می‌کند ولی با آن همه طراوت نعمت که از چهره‌ها جلوه می‌کند باز آنان چشم‌های خود را به قصرهای یاقوت، زمرد و قصرهای برلیان[1] دوخته‌اند، آن هم چه یاقوت و زمردی! چه برلیانی! البته من تا اینها را می‌گویم شما یاقوت و زمرد و برلیان دنیا را به نظر می‌آورید.

نعمت‌های غیر قابل توصیف بهشت

اینجا یک کلمه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، هر وقت اسم بهشت برده شد این کلمه را به خاطر داشته باشید. آن حضرت علیه السلام فرمودند: «كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ...» هرچه در این دنیا شنیدی، وقتی آن را دیدی، می‌فهمی که شنیدنت از دیدنت بیشتر است، درمقام شنیدن بیشتر از آنچه که دیده‌ای تحویلت داده‌اند، اما هنگامی که به بهشت رفتی، خواهی دید نعمت های آن جهان و هر آنچه خدا در این باره در قرآن فرموده و آنچه ۱۲۴هزار پیغمبر علیهم السلام خبر داده‌اند، باز آنچه می‌بینی بالاتر از آن است که از زبان خود آنان شنیده‌ای.[2] آنجا یاقوت و زمرد و برلیانش این‌چنین است، چشم‌هایی که آن قصرها را می‌بینند، چه ابتهاجی دارد؟ از آن طرف رخساره‌های بهشتی‌ها را می‌بیند، چه رخساره‌هایی در بهشت است؟ بد دل‌ترین مردمی که در بهشت هستند، جمالشان جمال حضرت یوسف علیه السلام در دنیا است.

---

۱. برلیان: الماس تراش داده از تمام جهات به منظور زیبایی و تلألؤ بیشتر و عرضه به بازار.

۲. «قَالَ أمیر المؤمنین علیه السلام: ... كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ...»؛ حضرت علی علیه السلام فرمودند:...هر آنچه در دنیاست شنیدنش بزرگتر از دیدنش است، و هر چه در آخرت هست دیدنش بزرگتر از شنیدنش است. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴؛ عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص۹۹: (و قد ورد عنهم علیهم السلام)؛ فصول المهمة، حر عاملی، ج۱، ص۳٦٦.
منبع اهل تسنن: ربیع الابرار، زمخشری، ج۲، ص۱۰.

جمال امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه زیباترین جمال در بهشت

از اینجا مرتبهٔ جمال شروع می‌شود و آخرین مرتبهٔ جمال در بهشت، جمال امام زمان حجة ابن الحسن العسکری عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است، در بهشت صورتی زیباتر از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه وجود ندارد.

بسیاری از معاریف عامه؛ مانند: دیلمی و گنجی شافعی و ابن صباغ نقل می‌کنند که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «المَهدِيُّ طَاوُسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ».[1] طاووس بهشت حجة بن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است. چشم‌هایی که این جمال‌ها و این امکنه و آن اشربه و اطعمه را ببینند: ﴿مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾[2] چه نضرهٔ[3] نعمتی در این چهره‌ها نهفته است؟!

طبقه‌ای از اهل بهشت که منظرشان فقط خداست

البته در این سوره‌ای که امروز خوانده شد، خدا یک طبقه را در بهشت استثناء

---

۱. [مِنْ كِتَابِ الْفِرْدَوْسِ لِابنِ شِيرَوَيْهِ الدَّيْلَمِيِّ وَ هُوَ كِتَابٌ مُعْتَمَدٌ مَعْرُوفٌ عِنْدَ الْجُمْهُورِ ذَكَرَ فِي بَابِ الْأَلِفِ وَ اللَّامِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ عَنِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنَّهُ قَالَ الْمَهْدِيُّ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه طَاوُسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ».
طرائف، سید ابن طاووس، ص۱۷۸؛ العمدة، ابن بطریق، ص۴۳۹؛ کشف الغمة، اربلی، ج۳، ص۲۸۲؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۲، ص۲۴۱؛ إثبات الهداة، حر عاملی، ج۵، ص۲۳۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۱، ص۹۱ و ص۱۰۵.
منابع اهل تسنن: الفردوس، دیلمی، ج۴، ص۲۲۲، ح ٦٦٦٨؛ البیان فی أخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی، ص۵۰۲؛ عقد الدرر فی أخبار المنتظر، یوسف بن یحیی مقدسی، ص۱۴۸؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۱۱۰۸؛ عرف الوردی، سیوطی، ص۱۶۷؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۳۴۷؛ کنور الحقایق مناوی، حرف المیم؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، متقی هندی، (ط قم) ص۱۷۱؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۸۲؛ أحسن القصص؛ شریف علی فکری حسینی قاهری، ج۴ ص۳۰۸.

۲. «و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست]». الزخرف(۴۳): ۷۱

۳. خرّمی.

می‌کند می‌فرماید: ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾[۱] یک عدّه از چهره‌ها آن روز نضرت و طراوت دارند ولی این‌ها به جائی می‌رسند که منظرشان تنهاخود خداست و ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾[۲] مخصوص این طبقه است. این طبقه به جایی می‌رسند که نگاه آنها نه به حور است نه به قصور، نه به کوثر است نه به سلسبیل: ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ آن افرادی که به این مقام رسیدند چه کسانی هستند؟ ﴿إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ کسانی هستند که وجودشان را در این عالم، در خدا فانی و بذل کرده‌اند.

امام حسین علیه‌السلام و بذل جان برای ذات خدا

در زیارت اربعین که امروز خوانده می‌شود کلمه‌ای است که باید معنایش روشن شود، آن کلمه این است: «بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ»[۳] امام حسین علیه‌السلام مهجهٔ خود را در تو بذل کرد، کلمهٔ «في» برای ظرفیت است، کلمهٔ «في» در اینجا، خیلی

---

۱. «در آن روز چهره‌هایی شاداب هستند، و به سوی پروردگار خود می‌نگرند». القیامة(۷۵): ۲۲-۲۳.

۲. خدا نور آسمانها و زمین است. النور(۲٤):۳۵.

۳. فرازی از زیارت اربعین سید الشهدا علیه‌السلام: «السَّلَامُ عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيِّهِ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ السَّلَام... وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَة». مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۸۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۱۱۳؛ مزار، مشهدی، ص٥١٤- ٥١٥؛ إقبال الأعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص۱۰۱ - ۱۰۲؛ مصباح، کفعمی، ص٤٨٩؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۳۱.

همچنین: در زیارت امام حسین علیه‌السلام آمده: «بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْعَمَى وَ الشَّكِّ وَ الِارْتِيَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّدَى»؛ جانش را در راه تو بذل و ایثار نمود تا بندگانت را از گمراهی و نادانی و تاریکی و شکّ و شبهه نجات دهد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٠١؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۰۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٥٩؛ مزار، مشهدی، ص۳۷٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۷۷ و ج۹۸، ص۲۱۰.

عجیب است: «بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ». «مُهجَة»، جان است، قلب است، روح است؛ مهجهٔ خود را در تو بذل کرد؛ یعنی امام حسین علیه السلام آن کسی است که خودش را برای بهشت بذل نکرد، خودش را برای کوثر و سلسبیل بذل نکرد، خودش را در ریاست و مقام دنیا بذل نکرد، اصلاً تمام طبقات بهشت لایق او نبود که سید الشهداء علیه السلام خودش را در آن بذل کند بلکه «بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ» سیدالشهداء علیه السلام جوانمردی بود که خودش را در تو بذل کرد.

ذات قدّیس خدا، جزای بذل جان سیدالشهدا علیه السلام

روز قیامت وقتی بخواهند جزای امام حسین علیه السلام را بدهند، از آن جهت که تمام وجود خویش را در خدا بذل نمود، آیا بهشت جزای ایشان می‌شود؟ ابداً! کوثر و سلسبیل جزایشان می‌شود؟ ابداً! چرا که عالَم حساب دارد، ترازوئی است متاع را در این ترازو می‌گذارند، هر متاعی یک سنگی دارد که هم وزنش باشد. اگر امام حسین علیه السلام خودش را به بهشت، سودا کرده بود وزنهٔ حسین بن علی علیه السلام بهشت می‌شد. اگر امام حسین علیه السلام خودش را به کرسی و لوح و قلم، سودا می‌کرد کرسی و لوح و قلم وزنهٔ حسین بن علی علیه السلام می‌شد. اگر امام حسین علیه السلام خودش را به عرش سودا می‌کرد وزنهٔ حسین بن علی علیه السلام عرش می‌شد؛ امّا امام حسین علیه السلام «بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ»، چون خودش را در تو فانی کرده است لذا روز قیامت که می‌شود هیچ چیز در ترازوی سنجش با آن عملی که سید الشهداء علیه السلام انجام داده برابری نمی‌کند جز ذات مقدس پروردگار.[۷]

این است سرّ اینکه «هرکس امام حسین علیه السلام را در کربلا زیارت کند گویا خدا را در عرش زیارت نموده است».[۸][(۱)] نکتهٔ این حدیث اینجا معلوم می‌شود.

---

۱. زید بن شحام، گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: «مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام؟ قَالَ علیه السلام: كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ. قَالَ: قُلْتُ: مَا لِمَنْ زَارَ أَحَداً مِنْكُمْ؟ قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّه صلی الله علیه و آله.» ثواب کسی که قبر ←

جابر بن یزید جعفی از رجال سِرّ امام باقر علیه السلام

جابر بن یزید جعفی از رجال سرّ امام پنجم علیه السلام [۱] ۹* و دارای منصب بالایی است. این مرد در علوم و کمالات به قدری بلند مرتبه است که علوم سرّی را از امام پنجم علیه السلام گرفته است.[۲] ما ابتدا شخصیت جابر بن یزید را معرّفی می‌کنیم و بعد

→

امام حسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟ حضرت فرمودند: مثل کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده باشد. راوی گفت: عرضه داشتم: چه اجر و ثوابی است برای کسی که یکی از شما اهل بیت را زیارت کند؟ حضرت علیه السلام فرمودند: مثل کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۷، ص۱۱۹.

همچنین: امام صادق علیه السلام خطاب به بشیر فرمودند: «يَا بَشِيرُ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ»؛ ای بشیر، هرکس قبر امام حسین علیه السلام را از روی معرفت (به حق بودن حضرت) زیارت کند مثل این است که خدا را در عرشش زیارت نموده باشد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۷۷.

۱. مرحوم مامقانی ذیل «جابر بن یزید جعفی» می‌نویسد: «إنّ الّذی یستفاد من مجموع ما مرّ من الأخبار أنّ الرجل فی غایة الجلالة و نهایة النبّالة و له المنزلة العظیمة عند الصّادقین علیهما السّلام بل هو من أهل أسرارهما و بطانتهما و مورد ألطافهما الخاصّة و عنایتهما المخصوصة و أمینهما علی ما لا یؤتمن علیه إلاّ أوحدی العدول من الأسرار و مناقب اهل البیت علیهم السلام و قد نقل فی ترجمة مولانا الباقر علیه السلام عن المناقب أنّ بابه جابر بن یزید الجعفی و لا یعقل تمکین الإمام المعصوم من صیرورة غیر العدل باباً له و واسطةً بینه علیه السلام و بین شیعته الضّعفاء الأخیار»؛ چیزی که از مجموع روایات استفاده می‌شود این است که این مرد در بالاترین درجهٔ بزرگواری و منتهای شرافت است، وی جایگاه بزرگی نزد امام باقر و امام صادق علیهما السلام دارد بلکه از جملهٔ کسانی است که محرم اسرار و رازهای نهانی آن دو امام و نیز مورد مهربانی‌های ویژه و عنایات مخصوص آن دو امام است، و مورد اعتماد آن دو امام بر چیزی که اعتماد بر آن نمی‌شود کرد جز یگانه عادلان از رازها و مناقب اهلبیت علیهم السلام. در شرح حال مولایمان امام باقر علیه السلام از مناقب آمده است که جابر بن یزید جُعفی، باب و واسطهٔ میان آن حضرت بود و معقول نیست که امام معصوم، شخص غیر عادلی را باب و واسطهٔ میان خود و شیعیان مستضعف و برگزیدهٔ خود قرار دهد. تنقیح المقال، مامقانی، ج۱٤، ص۱۱۷.

۲. «از جابر جعفی منقولست که هفتاد هزار حدیث از اسرار حضرت امام محمد باقر علیه السلام به خاطر دارم». لوامع صاحبقرانی، مجلسی اول، ج۱، ص۱۸٦.

حدیث را نقل می‌نماییم. جابر از امام پنجم﵇ سه نوع حدیث فرا گرفته است، یک نوع را باید بازگو نماید، نوع دیگر را باید کتمان کند و در نوع سوم مخیّر است. عدد آن چقدر است؟ هفتاد هزار، یعنی هفتاد هزار حدیث یاد گرفته است.

برخی از این احادیث به قدری عجیب است که حضرت﵇ فرمود: ای جابر بن یزید، آن احادیثی را که از من فرا گرفتی مادامیکه بنی امیه هلاک نشده‌اند برای مردم بازگو مکن، و پس از انقراض ایشان آن احادیث را کتمان نکن تا از لعن من و پدرانم به دور باشی![1]

---

۱. «عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ﵇ وَ أَنَا شَابٌّ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: مِمَّنْ؟ قُلْتُ: مِنْ جُعْفِيٍّ، قَالَ مَا أَقْدَمَكَ إِلَى هَاهُنَا؟ قُلْتُ: طَلَبُ الْعِلْمِ، قَالَ: مِمَّنْ؟ قُلْتُ: مِنْكَ، قَالَ: فَإِذَا سَأَلَكَ أَحَدٌ مِنْ أَيْنَ أَنْتَ فَقُلْ: مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، قَالَ: قُلْتُ: أَسْأَلُكَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ عَنْ هَذَا، أَ يَحِلُّ لِي أَنْ أَكْذِبَ؟ قَالَ: لَيْسَ هَذَا بِكَذِبٍ مَنْ كَانَ فِي مَدِينَةٍ فَهُوَ مِنْ أَهْلِهَا حَتَّى يَخْرُجَ، قَالَ: وَ دَفَعَ إِلَيَّ كِتَاباً وَ قَالَ لِي: إِنْ أَنْتَ حَدَّثْتَ بِهِ حَتَّى تَهْلِكَ بَنُو أُمَيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي، وَ إِذَا أَنْتَ كَتَمْتَ مِنْهُ شَيْئاً بَعْدَ هَلَاكِ بَنِي أُمَيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيَّ كِتَاباً آخَرَ ثُمَّ قَالَ: وَ هَاكَ هَذَا فَإِنْ حَدَّثْتَ بِشَيْءٍ مِنْهُ أَبَداً فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي.»؛ جابر گوید: در جوانی به محضر امام باقر﵇ شرفیاب شدم، حضرت﵇ فرمود: شما چه کسی هستید؟ گفتم: یکی از اهالی کوفه، حضرت﵇ فرمود: از کدام طایفه؟ عرض کردم: از طایفهٔ «جعفی»، حضرت﵇ فرمود: برای چه به مدینه آمده‌ای؟ عرض کردم: برای تحصیل علم و دانش. حضرت﵇ فرمود: از چه کسی می‌خواهی علم و دانش یاد بگیری؟ عرض کردم: از محضر شما. امام باقر﵇ فرمود: از این به بعد اگر کسی از تو پرسید: اهل کجا هستی؟ بگو: اهل مدینه هستم! (تا مزاحم تو نشوند). جابر گوید: گفتم: قبل از هر چیزی در رابطهٔ با این مسأله [اهل مدینه هستم] می‌پرسم آیا جایز است که دروغ بگویم؟ حضرت﵇ فرمود: این که تو بگویی اهل مدینه هستم دروغ نیست؛ زیرا هرکس در شهری بود، از اهالی آن شهر محسوب می‌شود مادامی که از آنجا خارج نشود. جابر گوید: پس از این گفتگو، امام، کتابی به من داد و فرمود: پیش از سقوط حکومت بنی امیه نباید حتی یک حدیث، از مطالب این کتاب را نقل کنی و اگر نقل نمودی لعنت من و پدرانم مشمول تو خواهد شد، و اگر پس از سقوط حکومت آنان از نقل آنها خودداری کنی لعنت من و پدرانم بر تو خواهد بود. سپس کتاب دیگری به من داد و فرمود: [مطالب این کتاب فقط برای استفادهٔ خودت هست و] اگر چیزی از آن را تا ابد بازگو کنی، مشمول لعنت من و پدارنم خواهی بود. رجال کشی، شیخ طوسی، ج۲، ص۴۳۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۷۰.

اما در احادیث نوع سوم او را آزاد گذاشته تا اگر خواست بازگو نماید، حضرت ﷺ او را مخیّر فرمود.

آن احادیثی که حضرت ﷺ فرمود: «اینها را به احدی نگو»، خیلی فشار به روح جابر آورد، آمد و عرضه داشت: یابن رسول الله ﷺ، عرصه بر من تنگ شده اینها را به من آموختید، از این طرف هم می‌فرمایید: «نگو!» داشتن یک کمال و ابراز نکردن خیلی فشار می‌آورد، چرا که هر صاحب کمالی می‌خواهد کمالش را ابراز کند مگر کسانی که بر نفس سیطره دارند. این خصوصیت در انسان است و خاصیت بشر این گونه است، این است که خواه ناخواه هر آدمی اگر زینتی دارد می‌خواهد نشان بدهد، چه برسد به جابر بن یزید جعفی که هفتاد هزار راز مگو می‌داند. حضرت ﷺ فرمود: اجازهٔ گفتن نداری، هر وقت درمانده شدی، به بیابان برو گودالی بکن، سرت را در آن گودال بکن و بگو: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ بِكَذَا وَ كَذَا»[1] غیر از این چارهٔ دیگری نداری. هر وقت عرصه برایت تنگ شد برو در صحرا جایی که کسی نباشد، سر در

---

۱. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِي قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَداً قَطُّ وَ لَا أُحَدِّثُ بِهَا أَحَداً أَبَداً. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وِقْراً عَظِيماً بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمُ الَّذِي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَداً، فَرُبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ! قَالَ: يَا جَابِرُ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاخْرُجْ إِلَى الْجَبَّانِ فَاحْفِرْ حَفِيرَةً وَ دَلِّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ بِكَذَا وَ كَذَا.» جابر جعفی گوید: امام باقر ﷺ به من هفتاد هزار حدیث آموخت که به کسی اظهار نکردم و هرگز به کسی در میان نخواهم گذاشت. جابر گوید: عرض کردم: آقا فدایت شوم، بار سنگینی بر من نهاده‌ای از این اسرار که به من سپردی [و فرموده‌ای] برای هیچ کس بازگو نکنم، گاهی از اوقات چنان سینه‌ام مضطرب می‌گردد و به جوش می‌آید که حالتی شبیه جنون به من دست می‌دهد. حضرت ﷺ فرمود: ای جابر هرگاه چنین شد به بیابان برو گودالی حفر کن و سرت را درون آن گودال قرار بده و بگو محمد بن علی ﷺ چنین و چنان گفت. اختصاص، شیخ مفید، ص٦٦؛ رجال کشی، شیخ طوسی، ج۲، ص٤٤٢(جِبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ،)؛ مجمع البحرین، شیخ فخر الدین طریحی، ج۳، ص۲٤۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص٦۹.

چاه ببر آن رازهای ما را آنجا بگو. به ناکسان نگـو، حکمـت را بـه نـا اهـلان مـده. آن احادیث را پس از بنی امیه حتماً بازگو کن. آن احادیث سـوم هـم، اختیـار بـا خـودت هست هم در نطق و هم در امساک. اینها عظمت جابر بن یزید جعفی است.

حدیثی مهم در مورد تربت سید الشهداء علیه السلام از جابر بن یزید جعفی

این قضیه در «مزار کبیر» است. مزار کبیر خیلی مـورد اعتمـاد و از کتـب قـدیمی اصحاب است.[1] جابر بن یزید نزد امام پنجم علیه السلام آمد عرضه داشت: به دو درد متضاد گرفتار شده‌ام، تا درد اول را معالجه می‌کنم، درد دوم عارض می‌شود.

امام علیه السلام با هر فردی طوری حرف می‌زنند، با جابر جعفی به تندی سخن فرمودنـد. حضرت فرمود: مگر من به تو نگفتم: هـر دردی کـه درمـانش را نیـافتی، آن درد را بـا تربت جدّم حسین علیه السلام معالجه کن؟! جابر می‌گوید: عرض‌کردم: آقا جان، چنـد مرتبـه تربت جدّتان را استعمال کرده‌ام امّا ناجح نشده است، تا این کلمه را گفـتم: «فَتَبَيَّنْـتُ فِي وَجْهِ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ الْغَضَبَ»، دیدم غضب در چهرهٔ امام علیه السلام پدیدار شـد، از جـا حرکت نمود، به اندرون رفته و یک حبّهٔ تربت آورد آن را به من داد و فرمود: «این حبّـه را بخور»، آن را خوردم، تا آن تربت را تناول نمـودم هـر دو دردم از ریـشه کنـده شـد. گفتم: آقا جان این چه بود؟! فرمود: این همان بود که گفتی خوردم و نتیجه نـداد؛ ایـن تربت جدّم حسین علیه السلام است که درمان هر درد بی‌درمـانی اسـت.[2] گفـتم: جـان مـن قربانت، آرزوی من این بود چیزی یاد بگیرم. - ای بنازم این مرد را که اگر یـک کلمـه یاد بگیرد از هرچه که آفتاب بر او می‌تابد، برایش بهتر است- جـابر گفـت: نخواسـتم شما را ناراحت کنم. من بارها تربت جدّت را خورده‌ام ولی اثری ندیده‌ام ولی الآن که

---

۱. (مزار الكبير) و هو مزار محمد بن المشهدي» ذريعة، آقا بزرگ طهرانی، ج۲۰، ص۳۲۳.
همچنین: «أبو عبد الله محمد بن جعفر بن علّي بن جعفر المـشهدي الحـائري المعـروف بمحمـد بـن المشهدي شيخ جليلٌ متبحرٌ محدثٌ صدوقٌ هـو صـاحب كتـاب المـزار المـشهور بمـزار محمـد ابـن المشهدي و المزار الكبير.» أعيان الشيعة، سيد محسن امين، ج۹، ص۲۰۲.

این تربت را به اندازهٔ این حبّه به من دادید و خوردم، حس کردم مثل آبی بود که روی آتش ریخته شود، هر دو درد از میان رفت. می‌شود راز مطلب را بگویید؟ اینجا امام﵇ تبسّمی کرد، این تبسم خیلی معنا دارد، این تبسم می‌خواهد بفهماند همان تربت است، امّا ببین چقدر عوض می‌شود. امام یک پرده برداشت و فرمود: ای جابر بن یزید، آخر شب به آب قَراح[۱] غسل کن پاکیزه‌ترین جامه‌هایت را بپوش، «جامه‌ای که هم از نظر ظاهر، هم از نظر باطن از همه پاکیزه‌تر باشد.» بعد سُعد[۲] را به خودت بزن و آخر شب، بالای سر قبر جدّم حسین بن علی﵇، چهار رکعت نماز بخوان، دو رکعت اول، در رکعت اوّل، سورهٔ حمد را بخوان، بعد یازده مرتبه سورهٔ: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾[۳]- در عالم هر مشکلی راه حلّی دارد. ما از تربت که نتیجه نمی‌گیریم.[۱۱]• راهش چیست؟ سِرّش کجاست؟- در رکعت دوم حمد بخوان یازده مرتبه سورهٔ قدر، آنگاه در قنوت این‌گونه بخوان: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً، وَ رِقّاً ...» دعا را دستور داد تا آخر. بعد سلام نماز را بده، آنگاه دوباره برخیز و دو رکعت دیگر بخوان؛ در رکعت اوّل حمد و یازده مرتبه ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾[٤]، در رکعت دوم حمد و یازده مرتبه ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ﴾[٥]، همان دعا را در قنوت بخوان و نماز را سلام بده، بعد به خاک بیفت و هزار مرتبه بگو: «شکراً»، بعد که هزار مرتبه در سجده شکر کردی، سر از سجده بردار و مشتی از خاک را بردار، حدّ مطلب این است.

این خاک را در یک شیشه می‌گذاری، بر سر آن شیشه یک مهر از عقیق می‌زنی و

---

۱. «القَرَاح» ج: أَقْرِحَة: آب پاک و خالص.

۲. السُّعْد، بالضم: من الطیب. لسان العرب، ج۳ ص۲۱٦.

۳. الکافرون(۱۰۹):۱.

٤. الإخلاص(۱۱۲):۱.

٥. النصر(۱۱۰):۱.

بر آن مهر عقیق باید نوشته باشد: «مَا شَاءَ اللَّهُ، لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّـهِ، أَسْـتَغْفِرُ اللَّـهَ» وقتـی چنین کردی، از این شیشه تربت بردار که هر درد بی‌درمانی را دوا است.[۱] ۱۲•

---

۱. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّـدِ بْـنِ عَلِـيٍّ الْبَـاقِرِ عَلَيْهِمَـا الـسَّلَامُ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ عِلَّتَيْنِ مُتَضَادَّتَيْنِ بِي، إِذَا دَاوَيْتُ أَحَدَهُمَا انْتَقَضَتِ الْأُخْرَى، وَ كَانَ بِي وَجَـعُ الظَّهْـرِ وَ وَجَـعُ الْجَوْفِ، فَقَالَ لِي: عَلَيْكَ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقُلْتُ: كَثِيـراً مَـا اسْـتَعْمَلْتُهَا وَ لَا تُـنْجِحُ فِيَّ. قَالَ جَابِرٌ: فَتَبَيَّنْتُ فِي وَجْهِ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ الْغَضَبَ، فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَـخَطِكَ، وَ قَـامَ فَدَخَلَ الدَّارَ وَ هُوَ مُغْضَبٌ، فَأَتَى بِوَزْنِ حَبَّةٍ فِي كَفِّهِ فَنَاوَلَنِي إِيَّاهَا، ثُـمَّ قَـالَ لِـي: اسْـتَعْمِلْ هَـذِهِ يَـا جَـابِرُ، فَاسْتَعْمَلْتُهَا فَعُوفِيتُ لِوَقْتِي، فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ مَا هَذِهِ الَّتِي اسْـتَعْمَلْتُهَا فَعُوفِيـتُ لِـوَقْتِي؟ فَقَـالَ: هَـذِهِ الَّتِـي ذَكَرْتَ أَنَّهَا لَمْ تُنْجِحْ فِيكَ شَيْئاً، فَقُلْتُ: وَ اللَّهِ يَا مَوْلَايَ مَا كَـذَبْتُ فِيهَـا وَ لَكِـنْ قُلْـتُ لَعَـلَّ عِنْـدَكَ عِلْمـاً فَأَتَعَلَّمَهُ مِنْكَ فَيَكُونَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، فَقَالَ لِي: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَأْخُذَ مِـنَ التُّرْبَـةِ، فَتَعَمَّـدْ لَهَا آخِرَ اللَّيْلِ، وَ اغْتَسِلْ لَهَا بِمَاءِ الْقَرَاحِ وَ الْـبَسْ أَطْهَـرَ أَطْمَـارِكَ، وَ تَطَيَّـبْ بِـسُعْدٍ، وَ ادْخُـلْ فَقِـفْ عِنْـدَ الرَّأْسِ، فَصَلِّ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، تَقْرَأُ فِي الْأُولَى الْحَمْدَ وَ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً ﴿قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ،﴾ وَ فِي الثَّانِيَـةِ الْحَمْدَ مَرَّةً وَ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً ﴿إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾، وَ تَقْنُتُ فَتَقُولُ فِي قُنُوتِكَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّـهُ حَقّـاً حَقّاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً، وَ رِقّاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْـدَهُ، وَ هَـزَمَ الْأَحْـزَابَ وَحْدَهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ مَالِكِ السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ، سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْـدُ لِلَّـهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.» ثُمَّ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ وَ تُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ أُخْرَاوَيْنِ، تَقْرَأُ فِي الْأُولَـى الْحَمْـدَ وَ إِحْـدَى عَـشْرَ مَـرَّةً ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ،﴾ وَ فِي الثَّانِيَةِ الْحَمْدَ وَ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً ﴿إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ﴾ وَ تَقْنُتُ كَمَا قَنَـتَّ فِي الْأُولَيَيْنِ، ثُمَّ تَسْجُدُ سَجْدَةَ الشُّكْرِ وَ تَقُولُ أَلْفَ مَرَّةٍ: شُكْراً، ثُمَّ تَقُومُ وَ تَتَعَلَّقُ بِالتُّرْبَةِ وَ تَقُولُ: « يَا مَـوْلَايَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي آخُذُ مِنْ تُرْبَتِكَ بِإِذْنِكَ، اللَّهُمَّ فَاجْعَلْهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ عِـزّاً مِـنْ كُـلِّ ذُلٍّ، وَ أَمْنـاً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، وَ غِنًى مِنْ كُلِّ فَقْرٍ، لِي وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَـاتِ.» وَ تَأْخُـذُ بِـثَلَاثِ أَصَـابِعَ ثَـلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ تَدَعُهَا فِي خِرْقَةٍ نَظِيفَةٍ أَوْ قَارُورَةِ زُجَاجٍ، وَ تَخْتِمُهَا بِخَاتَمٍ عَقِيقٍ، عَلَيْهِ: «مـا شـاءَ اللَّـهُ، لا قُـوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.» فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ مِنْكَ صِدْقَ النِّيَّةِ لَمْ يَصْعَدْ مَعَكَ فِي الثَّلَاثِ قَبَضَاتٍ إِلَّا سَبْعَةُ مَثَاقِيـلَ وَ تَرْفَعُهَا لِكُلِّ عِلَّةٍ، فَإِنَّهَا تَكُونُ مَا رَأَيْت.»؛ جابر بن یزید جعفی می‌گوید: بر مولایم امام باقر﵇ وارد شـدم و از دو بیماری که ضدّ یکدیگر بودند شکایت کردم [یعنی اگر یکی از آن دو را درمان مـی‌کـردم دیگـری عود می‌کرد و اثرش از بین می‌رفت]، و دو مرضم درد کمر و درد شکم بود، حـضرت در جـوابم فرمـود: بر تو باد به تربت سیّد الشهدا﵇، در پاسخ حضرت عرض کردم: زیـاد از تربـت اسـتفاده کـردم ولـی در مورد من کارساز و موفقیت آمیز نبوده است. جابر می‌گوید: تا حضرت این جملات را از من شـنید مـن آثار خشم و غضب را در چهرهٔ سرور و سالارم دیدم، پس گفتم: ای مولای مـن، از خـشم و غـضبت بـه خدا پناه می‌برم. حضرت بلند شد به اندرون خانه رفت در حالیکـه خـشمگین بـود، طـولی نکـشید کـه ←

همچنین وقتی دریا، چنان طوفانی شود که هیچ قدرتی نتواند، جلـویش را بگیـرد، اگر ذّره‌ای از این تربت به دریا بریزند، تمام دریا آرام می‌گیرد.[۱]

حکمت این چهار رکعت نماز آن است که باید روح انسانی که تربت را برمـی‌دارد

→

همراه خود به اندازهٔ دانه‌ای تربت آورد و آن را به من داد بعد هم خطاب به مـن فرمـود: ای جـابر، ایـن را استفاده کن، من آن را استفاده کردم در دم شفا گرفتم، به حضرت عرض کردم: ای مولایم، ایـن چـه بـود که من استفاده کردم و فوراً شفا گرفتم؟ حـضرت فرمـود: ایـن همـان تربتـی اسـت کـه گفتـی ذرّه‌ای در موردت موفقیّت آمیز نبوده است، گفتم: مولای من، به خدا قسم من در مـورد تربـت دروغ نگفـتم ولـی گفتم شاید نزد شما علمی است من از شما بهره بگیرم و برایم از آنچه خورشید بر آن می‌تابد بهتر باشـد، حضرت خطاب به من فرمود: هرگاه خواستی از تربت برگیری (و استفاده کنی) قصد این کـار را بـه آخـر شب موکول کن ، آخر شب با آب خالص غسل کن و پاکیزه‌ترین لبـاس‌هایـت را بپـوش و خـودت را بـا سُعد کوفی معطّر و خوشبو گردان، بعد هم وارد شو و بالای سر سـیّد الـشهدا﵇ بایـست چهـار رکعـت نماز بخوان بدینگونه که: در رکعت اول، حمد و یازده مرتبه «قل یـا ایّهـا الکـافرون» در رکعـت دوم یـک حمد و یازده مرتبه «انا انزلناه فی لیلة القدر» بعد هم قنوت بگیر و در قنوتت بگـو: «لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّـهُ حَقّـاً حَقّاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَ رِقّاً، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَ نَـصَرَ عَبْـدَهُ، وَ هَـزَمَ الْأَحْـزَابَ وَحْدَهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ مَالِكِ السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ، سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْـدُ لِلَّـهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» آنگاه رکوع و سجده کن و سلام بده، و دو رکعـت دیگـری بخـوان در رکعـت اول حمـد و یازده مرتبه «قل هو الله احد» و در رکعت دوم حمد و یازده مرتبـه «اذا جـاء نـصر الله و الفـتح» و دعـای قنوت دو رکعت قبلی را بخوان [و نماز را سلام بده]، آنگاه سجدهٔ شکر بکن و هزار مرتبه در سجده بگـو: «شکراً» بعد هم بلند شو و به تربت چنگ بزن و بگو: «يَا مَوْلَايَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي آخُـذُ مِـنْ تُرْبَتِـكَ بِإِذْنِكَ، اللَّهُمَّ فَاجْعَلْهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ عِزّاً مِنْ كُلِّ ذُلٍّ، وَ أَمْناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، وَ غِنًى مِنْ كُلِّ فَقْـرٍ، لِـي وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ.» و سه مرتبه با سه انگشت مـی‌گیـری و آن را در پارچـهٔ تمیـز یـا ظرفـی شیشه‌ای می‌ریزی و آن را به انگشتر عقیقی که رویش «ما شاءَ اللَّهُ، لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّـهَ» نوشـته است ختم و مهر می‌کنی، پس هرگاه خداوند راستی نیّتت را دانست در سه قبضه‌ات بـالا نمـی‌آیـد مگـر هفت مثقال تربت و تو آن را برای هر مرضی به کار می‌گیری که آثارش همـان چیـزی اسـت کـه دیـدی (یعنی عافیت). المزار، مشهدی، ص۳٦٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۳۸.

۱. مرحوم کفعمی می‌گوید: «وَ مِمَّا جُرِّبَ لِسُكُونِ الْبَحْرِ أَنْ يَرْمَى فِيهِ شَيْئاً مِنْ تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ»؛ از مجربـات اعمال برای آرام گرفتن خروش دریا این است که مقداری از تربـت امـام حـسین﵇ در آن بریزنـد. جنـة الأمان الواقية و جنة الإيمان الباقية المشتهر المـصباح (ناشـر:دار الكتـب العلميـه، سـال:۱۳۴۹) حاشـیه ص٤٥٦ (حاشیه از خود مرحوم کفعمی است)؛ مستدرک الوسائل، نوری، ج۸، ص۲۳۷.

با این نماز عوض شود و با تربت مطهر سیدالشهداء علیه السلام تناسب پیدا کند. وقتی تناسب پیدا کردن با تربت امام حسین علیه السلام، این قدر مشکل است با خود امام حسین علیه السلام دیگر دم از تناسب مزن.

جائی که عقاب پر بریزد از پشهٔ لاغری چه خیزد

حدّ تربت کربلا

برای تربت کربلا حدودی معیّن شده که برخی مطلق است مانند پنج فرسخی کربلا، و برخی مقید و خاص است، گرچه یک قاعدهٔ اصولی[۱] در این بحث فقهی جاری است که در باب مستحبات، اطلاقات تقیید نمی‌شوند ولی اگر بخواهند کمال اثر را در چنین مواردی بیابند باید به آن فرد مقیّد و خاص عمل نمایند؛ فرد خاص و مقیّد، برای رسیدن به تمام اثر، نکتهٔ مهمّی دارد.

حدّ اول تربت کربلا از پنج فرسخی است.[۲]

حدّ دوم چهار فرسخی است.[۳]

---

۱. کفایة الأصول، آخوند خراسانی، ص۲۵۱ : (فصل: إذا ورد مطلق و مقید متنافیین)؛ المحاضرات، آیت الله العظمی خویی، ج٤، ص۵۵۳.

۲. حَدَّثَنِي حَكِيمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «حَرَمُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام خَمْسُ فَرَاسِخَ مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِ الْقَبْرِ». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۷۲(باب ۸۹ فضل الحائر و حرمته)، ح۳.

۳. «و قد استثنى الأصحاب من ذلك، تربة الحسين عليه السلام، و هي تراب ما جاور قبره الشريف عرفا، أو ما حوله إلى سبعين ذراعا، و روي إلى أربعة فراسخ. و طريق الجمع ترتّبها في الفضل». مسالک الأفهام، شهید ثانی، ج۱۲، ص٦٨.

همچنین: «و المراد بطين القبر الشريف تربة ما جاوره من الأرض عرفا، و روي إلى أربعة فراسخ و روي ثمانية و كلما قرب منه كان أفضل و ليس كذلك التربة المحترمة منها فإنها مشروطة بأخذها من الضريح المقدس». الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهید ثانی، ج۲، ص۲۸٦.

حدّ سوم تربت کربلا فاصلهٔ یک فرسخی کربلا است.[۱]

حدّ چهارم از دروازهٔ شهر کربلا است.[۱۳]

اما حدّ پنجم تربت کربلا که کمال اثر را دارد،[۱۴][۲] جایگاه قبر مطهر اباعبد الله الحسین علیه السلام است که ۲۵ ذراع از چهار طرف قبر شریف است: ۲۵ ذراع بالای سر، ۲۵ ذراع پایین پا، ۲۵ ذراع طرف روبرو، ۲۵ ذراع طرف پشت سر. این روضهٔ مقدس جائی است که هیچ شبانه روزی نمی‌گذرد مگر اینکه ملائکهٔ مقرّبین و انبیاء مرسلین، یا آنجا می‌نشینند یا از آنجا بر می‌خیزند.[۱۵][۳] این تربت حسین علیه السلام است.

---

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: حُرْمَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَرْسَخٌ فِي فَرْسَخٍ مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهِ. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۷۱ (باب ۸۹ فضل الحائر و حرمته)، ح۱.

همچنین: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَرِيمُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَرْسَخٌ فِي فَرْسَخٍ فِي فَرْسَخٍ فِي فَرْسَخٍ. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۸۲ (باب ۹۳ من أین یؤخذ طین قبر الحسین علیه السلام و کیف یؤخذ)، ح۹.

۲. «و لیس في هذه الأخبار تناقض و لا تضاد و إنما وردت علی الترتیب في الفضل و کان الخبر الأول غایة فیمن یحوز ثواب المشهد إذا حصل فیما بینه و بین القبر علی خمسة فراسخ ثم الذي یزید علیه في الفضل من حصل علی فرسخ ثم الذي حصل علی خمسة و عشرین ذراعا ثم من حصل علی عشرین ذراعا و إذا کان المراد بها ما ذکرناه لم تتناقض و لم تتضاد و الذي یدل علی أن المراد بهذه الأخبار ما أشرنا إلیه من الفضل و البرکة.» تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۲، ص۷۲.

۳. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ: «يَقُولُ: إِنَّ لِمَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام حُرْمَةً مَعْلُومَةً مَنْ عَرَفَهَا وَ اسْتَجَارَ بِهَا أُجِيرَ، قُلْتُ: فَصِفْ لِي مَوْضِعَهَا جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: إِمْسَحْ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِهِ الْيَوْمَ فَامْسَحْ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رِجْلَيْهِ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِمَّا يَلِي وَجْهَهُ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ خَلْفِهِ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رَأْسِهِ، وَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ مُنْذُ يَوْمَ دُفِنَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَ مِنْهُ مِعْرَاجٌ يُعْرَجُ فِيهِ بِأَعْمَالِ زُوَّارِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَلَيْسَ مَلَكٌ وَ لَا نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ.»؛ اسحاق بن عمّار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: محلّ قبر سیّد الشهدا علیه السلام حریم مشخصی دارد کسی‌که آن را بداند و بدان پناهنده شود امان داده می‌شود. محضرش عرضه داشتم: فدایت شوم، محلّ حریم قبر را برای من بیان بفرمائید. حضرت فرمودند: از مکانی که امروز قبر آن حضرت است دست بگذار: از هریک از نواحی چهارگانه (جانب پا، جلو، پشت و سر حضرت) ۲۵ ذراع اندازه بگیر و قبر آن حضرت از روزی که در آن دفن شدند باغی از باغ‌های بهشت است، و در همان جا نردبانی نصب ←

حسین بن علی علیه‌السلام عصارهٔ وجود و قلب عالَم امکان

هزار افسوس که بدون درک و فهم این حقایق، در دنیا زندگی کردیم و عمرمان نیز گذشت. اصلاً نفهمیدیم امام حسین علیه‌السلام کیست؟

اگر بخواهید بفهمید که تربت قبرش چیست، عقل گیج می‌شود. آن وقت، روز حشر آن وجهی که به حالت نضرهٔ نعیم، ناظر به پروردگارش است: «وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ»،[1] مقام چنین انسان کاملی کجا و دست کوتاه ما کجا؟!

ای حسین بن علی علیه‌السلام، ای جان جهان. ای حسین بن علی علیه‌السلام، ای قلب عالم امکان. ای حسین بن علی علیه‌السلام، ای عصارهٔ وجود.

چون عصر اربعین است من یک حدیث برایتان می‌گویم. این حدیث را فراموش نکنید و خوب گوش دهید تا امام حسین علیه‌السلام شناس بشوید.

بعضی از احادیث و کلمات به قدری وزن دارند که آدمی یک‌مرتبه در مقابل آن‌ها زانو به زمین می‌زند، اصلاً عقلش را می‌بازد و خودش را گم می‌کند، یک حدیث اینجا هست که عقل هر حکیمی را حیران می‌کند. سلسله سند حدیث بماند، حدیث را حالا می‌گویم، اگر خدا توفیق داد شاید، شرحش را امشب بگویم.

→

شده و اعمال زوّار آن حضرت را توسّط آن نردبان به آسمان می‌برند، و هیچ فرشته و پیامبری در آسمان‌ها نیستند مگر از خدا درخواست می‌کنند که برایشان اذن صادر شود تا به زیارت قبر حسین علیه‌السلام بیایند، پس پیوسته دسته‌ای برای زیارت سیّد الشهدا علیه‌السلام در حال فرود آمدن هستند و گروهی در حال بالا رفتن. کافی، کلینی، ج٤، ص٥٨٨؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٥٧؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص٩٤ (شیخ صدوق عبارت: "وَ لَيسَ مِن مَلَك وَ لَا نَبِيّ ..." را نقل نکرده)؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج١٤، ص٥١١.

و با اختلاف در این عبارت: «فَلَيْسَ مَلَكٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الأَرض» در این منابع: المزار، شیخ مفید، ص١٤١؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٧٢؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص٧٢٢؛ المزار، مشهدی، ص٣٣٩؛ بحار الانوار، ج٩٨، ص١١٠.

١. رجوع شود به ص٢٨٠، پاورقی٣.

اعطای درجات عالی به ابراهیم علیه السلام به سبب گریه بر امام حسین علیه السلام

وقتی ابراهیم خلیل علیه السلام پسرش را آورد تا در مِنی قربانی کند: ﴿وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾[۱] صدایی آمد و جلوی دست ابراهیم علیه السلام را گرفت و گفت: ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾[۲] تو خواب را تصدیق کردی و کار را به اتمام رساندی، این اندازه برای تو کافیست. تو اینجا دیگر بایست. هر رهرویی در این راه باید در مقصدی متوقف شود، ابراهیم علیه السلام توقف کرد. قوچ را آوردند و به ابراهیم دادند و گفتند: این را قربانی کن. وقتی قربانی کرد، گویا از روی تمنا آهی کشید، خطاب آمد: ابراهیم علیه السلام! چرا «آه» کشیدی؟ عرض کرد: پروردگارا، «آه» کشیدم که چرا این توفیق نصیب من نشد تا به امر تو سر از بدن فرزندم جدا کنم. ابراهیم خلیل الله علیه السلام چنین شخصیّتی است. به آن حضرت علیه السلام امر شد باید به مکّه بروی، بعد که همهٔ اعمال را انجام دادی طواف کنی، بعد از طواف هم باید به قدمگاه ابراهیم علیه السلام بیایی و نماز طواف بخوانی، تا آن نماز را نخوانی همهٔ اعمالت [از اول تا آخر] به ثمر نخواهد نشست، سِرّش این است:

بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود

﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾[۳] کار خدا بی‌حساب نیست.

ابراهیم علیه السلام تمنای آن را داشت که فرزندش در راه خدا قربانی شود و در این اندیشه بود که چرا خطاب آمد و چرا بچّه‌ام سر بریده نشد. ای کاش این تیغ را می‌کشیدم، سر

---

۱. و او را در ازای قربانیِ بزرگی باز رهانیدیم. الصافات(۳۷): ۱۰۷.

۲. الصافات(۳۷): ۱۰۵.

۳. ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾؛ و چون خانهٔ [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم، [و فرمودیم:] در مقام ابراهیم، نمازخانه‌ای برای خود اختیار کنید، و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که: خانه‌ام را برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجده کنندگان تطهیر نمایید. البقرة(۲): ۱۲۵.

این فرزند را می‌بریدم و خونش را به نـام تـو مـی‌ریختم خطـاب آمـد: ای ابـراهیم، محبوب ترین اولین و آخرین نزد تو کیست؟ گفت: حبیـب تـو محمـد بـن عبـدالله. خطاب آمد: ای ابراهیم،_حال در چنین جایی، نگاه کن و ببین که جلیل و خلیل با هـم چه می‌گویند. عجب جای حسّاسی است، دیگرحساّس‌تر از اینجـا جـائی نیـست کـه بعد از قربانی کردن نشسته گریه می‌کند که چرا سر فرزندم را نبریدم._ خطاب آمـد: ای ابراهیم، اگر تو فرزندت را به دست خودت سر ببری دلـت را بیـشتر بـه درد مـی‌آورد یـا فرزند آن پیغمبر به دست امّتش، آن‌هم کنار آب روان، بـا لـب تـشنه؟! دل تـو بـرای کدام بیشتر درد می‌گیرد؟ گفت: پروردگارا، بریده شدن سـر فرزنـد احمـد دل مـن را بیشتر به درد می‌آورد تا بریده شدن سر فرزند خودم. خطاب آمد: ای ابراهیم، بـه خـاطر این جزعی که برای سر بریدهٔ او پیدا کردی اجر بریدن سر اسماعیل را به تو دادیم![1]

---

۱. «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا يَقُولُ: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وُلْدِهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ؟ قَالَ: بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، قَالَ: فَوُلْدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وُلْدُكَ؟ قَالَ: بَلْ وُلْدُهُ، قَالَ: فَذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وُلْدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ: يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِي، قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي، فَجَزِعَ إِبْرَاهِيمُ لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ، قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتْلِهِ وَ أَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾.» فضل بن شاذان می‌گوید: از امام رضا شنیدم که فرمود: چون خداوند به ابراهیم فرمان داد به جای پسرش اسماعیل، آن قوچی را که فرستاده بود ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که پسرش اسماعیل را به دست خود ذبح می‌کرد و مأمور به ذبح آن قوچ نمی‌شد تا مصیبت پدری که عزیزترین فرزندش را ذبح می‌کند بر قلبش وارد آید و با این کار به بالاترین درجهٔ ثواب مصیبت زدگان نائل شود. پس خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم، محبوب‌ترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت: پروردگارا، کسی را محبوب‌تر نزد من از حبیب تو محمد نیافریده‌ای، ←

به خدا وقتی من این حدیث را دیدم کاملاً گیج شدم. چون جایی است که عقل اولین و آخرین حیران می‌شود. به دردِ دل و توجّه قلبی که برای جدا شدن سر فرزند او برایت پیدا شد، کار را به جایی رساند که گویا تو سر اسماعیل علیه‌السلام را از بدن جدا کرده باشی؛ ما این مزد را به تو دادیم.

سید الشهدا علیه‌السلام حبیب قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

سید الشهدا علیه‌السلام نیز جان پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حبیب دل اوست. شب کنار قبر جدّش صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده و سر روی تربتش گذاشت، و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در دل شب او را در آغوش گرفته و فرمود: «يا بُنَيَّ يَا حُسَيْنُ! كَأَنَّكَ عَنْ قَرِيبٍ أَرَاكَ مَقْتُولًا مَذْبُوحاً بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ [...] حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ! إِنَّ أَبَاكَ وَ أُمَّكَ [وَ أَخَاكَ] قَدْ قَدِمُوا عَلَيَّ وَ هُمْ إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ، وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٌ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ.»[1]

و دیگر بار هنگامی که از مکه عزم عراق داشت، جدش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در رؤیا

→ خداوند به او وحی کرد: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را از خودم بیشتر دوست می‌دارم. خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ گفت: بلکه فرزند او را. فرمود: ذبح شدن فرزند او ظالمانه به دست دشمنانش برای تو دردناک‌تر است یا ذبح شدن فرزندت به دست خودت به خاطر اطاعت من؟ گفت: پروردگارا ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برایم دردناک‌تر از ذبح فرزندم به دست خودم است. فرمود: ای ابراهیم، طائفه‌ای که خود را از امّت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانند و می‌شمرند، فرزند او حسین علیه‌السلام را پس از وی از روی ستم و دشمنی می‌کشند همانگونه که قوچ را سر می‌برند، و با این کار مستوجب غضب و خشم من می‌شوند. ابراهیم علیه‌السلام با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و قلبش به درد آمد و شروع به گریه کرد، پس به او وحی شد: ای ابراهیم، ناراحتی تو بر قتل حسین علیه‌السلام را معادل ناراحتی تو در صورت ذبح فرزندت اسماعیل قرار دادم، و بالاترین درجهٔ اهل ثواب در مصیبت را بر تو واجب گردانیدم، و این معنای سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾». خصال، شیخ صدوق، ص۵۸؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۸۷؛ جواهر السنیه، حر عاملی، ص۲۵۱؛ تفسیرصافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۲۷۹؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٦١٨؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۲، ص۱۲٤.

۱. رجوع شود به ص۱۹۷، پاورقی۱.

مشاهده نمود که او را در آغـوش گرفتـه و مـابین دیـدگانش را بوسـیده و فرمـود: «یَـا حُسَیْنُ، یَا قُرَّةُ عَیْنِي، أُخْرُجْ إِلَی الْعِـرَاقِ فَـإِنَّ اللَّـهَ عَـزَّ وَ جَـلَّ قَـدْ شَـاءَ أَنْ یَـرَاكَ قَتِـیلًا مُخَضَّباً بِدِمَائِكَ».[1]

---

۱. عَنْ بَعْضِ النَّاقِلِینَ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَنَفِیَّةِ لَمَّا بَلَغَهُ الْخَبَرُ أَنَّ أَخَاهُ الْحُسَیْنَ علیه السلام خَارِجٌ مِنْ مَكَّةَ یُرِیـدُ الْعِـرَاقَ كَانَ بَیْنَ یَدَیْهِ طَشْتٌ فِیهِ مَاءٌ وَ هُوَ یَتَوَضَّأُ فَجَعَلَ یَبْكِي بُكَاءً شَدِیداً حَتَّی سُـمِعَ كَـفُّ دُمُوعِـهِ فِـي الطَّـشْتِ مِثْلَ الْمَطَرِ، ثُمَّ إِنَّهُ صَلَّی الْمَغْرِبَ، ثُمَّ سَارَ إِلَی أَخِیهِ الْحُسَیْنِ علیه السلام، فَلَمَّا صَارَ إِلَیْهِ قَالَ لَهُ: یَـا أَخِـي، إِنَّ أَهْـلَ الْكُوفَةِ قَد عَرَفْتَ غَدرَهُم وَ مَكْرَهُمْ بِأَبِیكَ وَ أَخِیكَ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِنِّي أَخْشَی عَلَیْكَ أَنْ تَكُـونَ حَالُـكَ كَحَـالِ مَنْ مَضَی مِنْ قَبْلِكَ؛ فَإِنْ أَطَعْتَ رَأْیِي قُمْ بِمَكَّةَ وَ كُنْ أَعَزَّ مَنْ فِي الْحَـرَمِ المُـشَرَّفِ، فَقَـالَ: یَـا أَخِـي، إِنِّـي أَخْشَی أَنْ تَغتَالَنِي أَجْنَادُ بَنِي أُمَیَّةَ فِي حَرَمِ مَكَّةَ فَأَكُونَ كَالَّذِي یُسْتَبَاحُ دَمُهُ فِي حَرَمِ اللَّـهِ، فَقَـالَ: یَـا أَخِـي، فَسِر إِلَی الْیَمَنِ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ، فَقَالَ الْحُسَیْنُ علیه السلام: وَ اللَّهِ یَا أَخِي لَوْ كُنْتُ فِـي جُحْـرِ هَامَّـةٍ مِـنْ هَـوَامِّ الْأَرْضِ لَاستَخرَجُونِي مِنْهُ حَتَّی یَقْتُلُونِي، ثُمَّ قَالَ: یَا أَخِي، سَأَنْظُرُ فِیمَا قُلْتَ. قَالَ: فَلَمَّا كَـانَ وَقْـتُ الـسَّحَرِ عَزَمَ الْحُسَیْنُ علیه السلام عَلَی الرَّحِیلِ إِلَی الْعِرَاقِ، فَجَاءَهُ أَخُوهُ مُحَمَّدُ بْـنُ الْحَنَفِیَّـةِ وَ أَخَـذَ بِزِمَـامِ نَاقَتِـهِ الَّتِـي هُـوَ رَاكِبُهَا وَ قَالَ: یَا أَخِي، أَ لَم تَعِدْنِي النَّظَرَ فِیمَا أَشَرْتُ بِهِ عَلَیْكَ؟ فَقَالَ: بَلَی، قَالَ: فَمَا حَـدَّاكَ عَلَـی الْخُـرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: یَا أَخِي، إِنَّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَتَانِي بَعدَ مَـا فَارَقْتُـكَ وَ أَنَـا نَـائِمٌ، فَضَمَّنِي إِلَی صَدْرِهِ وَ قَبَّلَ مَا بَیْنَ عَیْنَيَّ وَ قَالَ: یَا حُسَیْنُ، یَا قُرَّةُ عَیْنِي، أُخْرُجْ إِلَی الْعِرَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَـزَّ وَ جَـلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ یَرَاكَ قَتِیلًا مُخَضَّباً بِدِمَائِكَ، فَبَكَی ابْنُ الْحَنَفِیَّةِ بُكَاءً شَدِیداً وَ قَالَ لَـهُ: یَـا أَخِـي، إِذَا كَـانَ الْحَـالُ هَكَذَا فَمَا مَعْنَی حَمِلِكَ هَذِهِ النِّسْوَةَ وَ أَنْتَ مَاضٍ إِلَی الْقَتْلِ؟! فَقَالَ: یَا أَخِي، قَدْ قَالَ لِـي جَـدِّي أَیْـضاً: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ یَرَاهُنَّ سَبَایَا مُهَتَّكَاتٍ یَسُقنَ فِي أَسْرِ الذُّلِّ وَ هُنَّ أَیْضاً لَا یُفَارِقْنَنِي مَا دُمْـتُ حَیًّـا، فَبَكَی ابْنُ الْحَنَفِیَّةِ بُكَاءً شَدِیداً وَ جَعَلَ یَقُولُ: أَودَعتُكَ اللَّهُ یَا حُسَیْنُ، فِـي وِدَاعَـةِ اللَّـهِ یَـا حُـسَیْنُ علیه السلام.»؛ از بعضی ناقلان تاریخ نقل شده است: هنگامی که به محمد بن حنفیه خبر رسید که بـرادرش حـسین علیه السلام از مکه خارج شده و قصد رفتن به عراق را دارد؛ مقابل رویش طشت آبـی بـود کـه از آن وضـو مـی‌گرفـت بلافاصله شروع به گریهٔ شدیدی کرد و آن قدر گریست که صدای ریزش قطرات اشکش در طشت -کـه همچون باران بود- شنیده شد. بعد او نماز مغرب را خواند و به جانب برادرش حسین علیه السلام حرکـت نمـود، هنگامی که به برادرش رسید، عرض نمود: برادرم! همانا تو مکر و نیرنـگ کوفیـان را نـسبت بـه پـدرت و برادرت شناخته و دیده‌ای و من بر تو می‌ترسم که وضعت همچون حال پدر و برادرت باشد (و آنان بر تـو نیز غدر و نیرنگ کنند)؛ بنابراین اگر نظر مرا پیروی کنـی در مکـه بمـان و عزیزتـرین اهـل حـرم (مکـهٔ مکرمه) باش، حضرت فرمود: ای برادرم! همانا من ترس آن دارم که سپاهیان بنی امیـه در حـرم مکـه بـا من مرا فریب دهند (و بکشند) و من همچون کسی باشم که (ریختن) خونش در حرم امن الهـی مبـاح و حلال است، عرض کرد: برادرم، پس به سوی یمن برو که تو عزیزترین و بلندترین مردم در آنجا هـستی، ←

امتیاز حبیب الله از خلیل الله

ای خلیل دیگر این کار تو نیست، این کار اوست. «خلیل» یک درجه دارد، «حبیب»[1] درجهٔ دیگری دارد[۱۶]* و کار حبیب از خلیل ساخته نیست، پس ما این را برای او گذاشتیم، هر کسی را مرتبه‌ای دادیم.

→

حضرت فرمود: ای برادرم، به خدا قسم اگر من در لانهٔ حشره و جنبنده‌ای از حشرات زمین باشم هرآینه آنها مرا از آن لانه خارج می‌سازند تا مرا بکشند، بعد هم حضرت فرمود: برادرم، به زودی دربارهٔ آنچه گفتی (و نظر دادی) می‌اندیشم. گوید: موقع سحر که فرا رسید امام حسین علیه السلام قصد کوچ کردن به عراق نمود، پس برادرش محمد بن حنفیه نزد حضرت آمد و افسار شتری که حضرت سوار بر آن شتر بود را گرفت و عرض کرد: برادرم! آیا شما با من وعده نفرمودی که در مورد آنچه گفتم فکر و اندیشه نمائی؟! حضرت فرمود: بله (وعده دادم)، عرض کرد: پس چه چیز تو را بر آن داشت که به این عجله از مدینه خارج شوی؟ حضرت فرمود: برادرم، وقتی من از تو جدا شدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا نزد من آمد و مرا به سینهٔ خویش چسبانید و میان دیدگانم را بوسید و فرمود: ای حسین علیه السلام، ای نور چشمم، به سوی عراق خارج شو که خدای عزوجل اراده کرده است که تو را کشته شده و آغشته در خون‌هایت ببیند، محمد بن حنفیه تا این را شنید گریهٔ شدیدی نمود و خطاب به حضرت عرض کرد: برادرم، اگر وضعیت اینگونه است پس معنای اینکه این زن و بچه‌ها را همراه خود می‌بری در حالیکه خودت به قتلگاه می‌روی چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: برادرم، به تحقیق جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله این را هم به من فرمود که: خداوند عزّوجلّ می‌خواهد زنانت را اسیر در حالیکه به آنان هتک حرمت می‌شود و به حالت زبون در اسارت کشیده می‌شوند ببیند، زنها هم تا وقتی من زنده‌ام از من جدا نمی‌شوند! محمد بن حنفیه گریهٔ زیاد و شدیدی کرد و پیوسته می‌گفت: ای حسین علیه السلام تو را به خدا می‌سپارم و با تو وداع می‌کنم، در پناه خدا ای حسین علیه السلام. المنتخب، طریحی، ج۲، ص۴۳۵ (و طبع دیگر ص۴۲۴)؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۴۳- ۲۴۴؛ ناسخ التّواریخ سیّد الشّهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۱۲۱-۱۲۳؛ الدمعة السّاکبة، بهبهانی، ج۴، ۲۳۴؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۲۵۱. ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۵۹-۶۰: (به نقل از ابومخنف)

همچنین با این عبارت: «أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ صلی الله علیه و آله: يَا حُسَيْنُ، اُخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» رجوع شود به ص۱۱۲، پاورقی۱.

۱. «حبیب الله» لقب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، که امیر المؤمنین علیه السلام و سید الشهدا علیه السلام و حضرت علی اکبر علیه السلام نیز بدان ملقب شده‌اند چنانکه در زیارت (نیمه شعبان و روز اول ماه رجب) سید الشهدا علیه السلام وارد شده ←

به ابراهیم می‌گوید: ابراهیم، حدّ تو تا اینجاست و از اینجا دیگر کار، کار حسین بن علی است. - دل‌ها آماده شد، دو سه کلمه روضه بخوانم- به ابراهیم گفتند تا اینجا برو، ولی به سیّدالشهداء گفتند: به کربلا برو.

باطنِ سه قَسَم در دعای برداشتن تربت امام حسین

امام صادق می‌فرماید وقتی می‌خواهی تربت را برداری بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الطِّينَةِ، وَ بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخَذَهَا، وَ بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا، وَ بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا».

وقتی می‌گوییم: «بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخَذَهَا»، آن مَلَک کیست؟ حضرت فرمود: آن مَلَک جبرئیل است. وقتی می‌گوییم: «بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا»، مراد از نبیّ کیست؟ حضرت فرمود: جدّم پیغمبر ﷺ است، وقتی می‌گوییم: «بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا» آن وصّی کیست؟ حضرت فرمود: حسین بن علی ابن ابی طالب است. خدا را به حقّ این سه نفر قسم بده: به جبرئیل: «بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخَذَهَا»؛ به پیغمبر ﷺ: «بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا»؛[1] یکی هم به سیدالشهدا.

→

است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبِهِ». اقبال الاعمال، سید بن طاوس، ج۳، ص۳۴۱؛ المزار، شهید اول، ص۱۴۳؛ المصباح، کفعمی، ص۴۹۱ و..

و در زیارت حضرت علی اکبر نیز وارده شده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبِهِ». المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص۴۳۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۶۱.

۱. عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الْعِلَلِ وَ الْأَمْرَاضِ، وَ مَا تَرَكْتُ دَوَاءً إِلَّا تَدَاوَيْتُ بِهِ فَمَا انْتَفَعْتُ بِشَيْءٍ مِنْهُ. فَقَالَ لِي: أَيْنَ أَنْتَ عَنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ أَمْناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، فَإِذَا أَخَذْتَهُ فَقُلْ هَذَا الْكَلَامَ:" اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الطِّينَةِ، وَ بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخَذَهَا، وَ بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا، وَ بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا". قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَمَّا الْمَلَكُ الَّذِي قَبَضَهَا فَهُوَ جَبْرَئِيلُ، وَ أَرَاهَا النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: هَذِهِ تُرْبَةُ ابْنِكَ الْحُسَيْنِ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، وَ الَّذِي قَبَضَهَا فَهُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ أَمَّا الْوَصِيُّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا فَهُوَ الْحُسَيْنُ وَ الشُّهَدَاءُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ). قُلْتُ:
←

قَدْ عَرَفْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الشِّفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، فَكَيْفَ الْأَمْنُ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ؟ فَقَالَ﵇: إِذَا خِفْتَ سُلْطَاناً أَوْ غَيْرَ سُلْطَانٍ فَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ مَنْزِلِكَ إِلَّا وَ مَعَكَ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ﵇، فَتَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَذْتُهُ مِنْ قَبْرِ وَلِيِّكَ وَ ابْنِ وَلِيِّكَ، فَاجْعَلْهُ لِي أَمْناً وَ حِرْزاً لِمَا أَخَافُ وَ مَا لَا أَخَافُ» فَإِنَّهُ قَدْ يَرُدُّ مَا لَا يَخَافُ. قَالَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ: فَأَخَذْتُ كَمَا أَمَرَنِي، وَ قُلْتُ مَا قَالَ لِي، فَصَحَّ جِسْمِي، وَ كَانَ لِي أَمَاناً مِنْ كُلِّ مَا خِفْتُ وَ مَا لَمْ أَخَفْ، كَمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ﵇، فَمَا رَأَيْتُ مَعَ ذَلِكَ بِحَمْدِ اللَّهِ مَكْرُوهاً وَ لَا مَحْذُوراً.»

راوی گوید: محضر امام صادق﵇ عرضه داشتم: من مردی هستم که به بیماری‌های فراوانی مبتلا شده‌ام و هیچ دوائی نیست مگر اینکه مصرف کرده و بهبودی نیافته‌ام، چه کار کنم؟ حضرت به من فرمودند: چرا از تربت حسین﵇ غافل هستی، همانا در آن تربت، شفای هر درد و مایهٔ امن از هر خوف و هراسی است، پس هرگاه آن را بر می‌گیری بگو: «خدایا از تو می‌خواهم به حقّ این تربت و به حقّ فرشته‌ای که آن را اخذ نموده و به حقّ پیامبری که آن را قبض کرده و به حق وصیّ‌ای که در آن قرار گرفته است، بر محمد و اهل بیتش درود و سلام بفرست و برای من در آن شفای از هر دردی و امان از هر خوف و هراسی قرار بده.» سپس حضرت فرمودند: فرشته‌ای که آن تربت را اخذ کرد جبرئیل بود، و آن را به پیامبر اکرمﷺ نشان داده و گفت: این تربت فرزندت حسین﵇ است که امّتت بعد از تو او را خواهند کشت. و پیامبری که آن را قبض نمود وجود مبارک حضرت محمّدﷺ است، و اما وصّی‌ای که در آن حلول کرده حضرت حسین بن علی﵇ است. محضر مبارکش عرض کردم: قربانت شوم، اینکه تربت، شفای از هر دردی است را دانستم اما چگونه امان از هر خوف و هراسی است؟ حضرت﵇ فرمودند: هرگاه ترس از سلطانی داشتی یا خوفی دیگر در تو پیدا شد از منزلت بیرون میا مگر آنکه با تو تربت قبر حسین﵇ باشد و بگو: «خدایا همانا من از تربت قبر ولیّ تو و فرزند ولیّ تو برداشته‌ام پس آن را برای من مایهٔ امنیت و حرز برای آنچه از آن می‌ترسم و نمی‌ترسم قرار بده.» امام﵇ فرمود: زیرا این (حرز) گاهی آنچه از آن ترسی نیست را بر می‌گرداند (یعنی ضرر آنچه از آن هراسی ندارد را دفع می‌کند) حارث بن مغیره گوید: پس تربت را طبق دستور حضرت برداشتم و آنچه را که فرمود گفتم (دعاها را خواندم)، بدنم صحت یافت و برایم از تمام خوف‌ها و هراس‌ها امان بود، و پس از آن به حمد خدا هیچ امر مکروه و ناگواری برایم پیش نیامد. امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۸؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص۳۳۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۱۸.

و همچنین با اختلاف کم: «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَّانٍ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَهِيكٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْمُغِيرَةِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇: إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الْعِلَلِ وَ الْأَمْرَاضِ ... أَمَّا الْوَصِيُّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا فَهُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ﵇ سَيِّدُ [شَبَاب] الشُّهَدَاء». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۷۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۷۴؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۴، ص۵۲۴.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به ص۳۱۸، پی نوشت شماره ۱۲.

محبّت مکنونهٔ سید الشهدا علیه السلام

این مطلب خود تاریخی دارد و به قدری این تاریخ روشن است که سنّی و شیعه، همه نقل کرده‌اند و اختلافی بین شیعه و سنّی در اینجا نیست. پیغمبر صلی الله علیه و آله تکیه داده و دست نوه‌اش امام حسین علیه السلام را گرفته بود، او را از سینه‌اش بالا می‌برد و دائماً می‌فرمود: «تَرَقَّ»،[1] ۱۷• بالا بیا، با این محبت، داشت بچّه را از سینه بالا می‌برد؛ «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام مُحَبَّةً مَكْنُونَة»[2] ۱۸•

---

۱. «سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: أَبْصَرَتْ عَيْنَايَ هَاتَانِ، وَ سَمِعَتْ أُذُنَايَ رَسُولَ اللَّهِ[صلی الله علیه و آله] وَ هُوَ آخِذٌ بِكَفَّيِ الْحُسَيْنِ[علیه السلام]، وَ قَدَمَاهُ عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ[صلی الله علیه و آله] وَ هُوَ يَقُولُ: تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ، قَالَ: فَرَقَى الْغُلَامُ حَتَّى وضع قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِ رَسُولِ اللَّهِ[صلی الله علیه و آله]، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ[صلی الله علیه و آله]: إِفْتَحْ فَاكَ، ثُمَّ قَبَّلَهُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَحِبَّهُ، فَإِنِّي أُحِبُّه»؛ ابو هریره گفت: با این دو چشمم دیدم و با دو گوشم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو کف دست حسین علیه السلام را گرفت و قدمهایش را روی قدمهای خود جای داد و فرمود: بالا بیا. کودک به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می‌رفت تا قدمهایش را روی سینهٔ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نهاد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام فرمود: دهانت را بگشای، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دهانش را بوسید و فرمود: خدایا! حسین علیه السلام را دوست بدار که من او را دوست می‌دارم. تنبیه الخواطر، ورام بن أبی فراس، ج۲، ص۶۰۴ - ۶۰۵.
منابع اهل تسنن: استیعاب، ابن عبد البر، ج۱، ص۳۹۷؛ معرفة علوم الحدیث، حاکم نیشابوری، ص۸۹ با این عبارت: «عن أبي هريرة قال رسول الله يأخذ بيد الحسين بن علي فيرفعه على باطن قدميه فيقول حزقة حزقة ترق عين بقه اللهم إني أحبه فأحبه و أحب من يحبه»؛ بغية الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۵۷۲؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۲۲؛ الجوهرة، بری، ص۴۰؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۴۷۶؛ الإصابة، ابن حجر، ج۲، ص۶۲؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۱؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۱، ص۱۴۳ ط حیدر آباد: (بنابر نقل شرح إحقاق الحق، سید مرعشی، ج۱۱، ص۲۹۹)؛ المختار فی مناقب الأخیار، ابن أثیر، ص۲۲ : (مخطوط) و ص۱۰۲: (النسخة مصورة من مکتبة جستربیتی فی إیرلندة): (بنابر نقل شرح احقاق الحق، سید مرعشی، ج۱۱، ص۳۰۰ و ج۲۷، ص۵۷).
۲. فوائد المشاهد، علامه شوشتری، ص۱۹۱؛ تذکرة الشهدا، ملا حبیب الله کاشانی، ج۱، ص۴۲.
همچنین: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً»؛ مؤمنین در باطن خودشان یک معرفت مخصوصی نسبت به امام حسین علیه السلام دارند. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج۲، ص۸۴۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۷۲ و ج۱۰۹، ص۷۳.

امام حسین علیه السلام یک صورت دلربائی داشته‌اند که مانند آن در عالم نیامده و این قیافهٔ دلربا، شش دانگ دل پیغمبر صلی الله علیه و آله را ربوده است.

استشمام رائحهٔ سید الشهدا علیه السلام از تربت کربلا

روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله که مستغرق عشق حسن و حسین علیهما السلام بود، جبرئیل آمد، یک مشت خاک تحویل حضرت داد، - «بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخَذَهَا»[1] اینجاست- پیامبر صلی الله علیه و آله آن تربت را استشمام نمود -عجب بوئی دارد!- فرمود: این تربت رائحهٔ فرزندم حسین علیه السلام را دارد.[2] ۱۹• جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله، درست می‌فرمایید.

---

۱. رجوع شود به ص۲۹۷، پاورقی۱.

۲. «ذَكَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ أَنَّ يَحيَى الْحَضْرَمِيِّ كَانَ صَاحِبَ مِطْهَرَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلاَمُ فَلَمَّا سَارَ إِلَى صَفِّينَ وَ حَاذَى نَيْنَوَى وَ هُوَ مُنْطَلِقٌ إِلَى صَفِّينَ نَادَى: صَبْراً أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَبراً أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ هُوَ بِشَطِّ الْفُرَاتِ، فَقُلْتُ: مَا لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ علیه السلام: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَيْنَاهُ تَفِيضَانِ، فَقُلْتُ: بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ، مَا لِعَيْنَيْكَ تَفِيضَانِ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: قَامَ مِنْ عِنْدِي جَبْرَئِيلُ آنِفاً، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام يُقْتَلُ بِالْفُرَاتِ وَ قَالَ: فَهَلْ لَكَ أَنْ أُشَمَّكَ مِنْ تُرْبَتِهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ وَ أَعْطَانِيهَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِي أَنْ فَاضَتَا. قِيلَ: لَمَّا أَتَى جَبرَئِيلُ بِالتُّرْبَةِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِن مَوضِعِ يُهرَاقُ فِيهِ دَمُ أَحَدٍ وَلَدَيهِ وَ لَم يُخبِرهُ بِاسمِهِ، **شَمَّهَا وَ قَالَ: هَذِهِ رَائِحَةُ إِبنِيَ الحُسَينِ** علیه السلام وَ بَكَى، فَقَالَ جَبرَئِيلُ: صَدَقتَ»؛ عبد الله بن مبارک ذکر کرده که یحیی حضرمی صاحب ابریق حضرت علی علیه السلام بود، هنگامی که مسیرشان به صفّین افتاد و مقابل نینوا قرار گرفتند [و می‌خواستند به سوی صفین بروند]، حضرت علی علیه السلام در حالیکه کنار شطّ فرات بود فریاد زد: صبر کن ای ابا عبد الله، صبر کن ای ابا عبد الله! من گفتم: ای امیر المؤمنین، تو را چه شد؟ حضرت فرمود: (روزی) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالیکه چشمان حضرت پر از اشک بود، گفتم: پدر و مادرم به فدایت، چرا چشمانتان لبریز از اشک است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اندکی پیش جبرئیل از پیش من بلند شد و رفت، به من خبر داد که حسین علیه السلام کنار نهر فرات کشته می‌شود، بعد هم گفت: آیا کمی از تربتش را به تو ببویانم؟ گفتم: بله، مشتی از تراب برداشت و به من داد. بدین سبب من نتوانستم جلوی چشمانم را بگیرم و لبریز از اشک هستند. نقل شده: هنگامی که جبرئیل، تربت را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله از محلی که خون یکی از فرزندانش ریخته می‌شود آورد و اسم آن فرزند را به پیغمبر صلی الله علیه و آله نگفت، حضرت آن تربت را بویید و فرمود: این بوی پسرم حسین علیه السلام است، بعد هم حضرت صلی الله علیه و آله گریه نمود. جبرئیل عرض نمود: راست فرمودی.
منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲٤٦.

حضور پیامبر ﷺ در کربلا و مشاهدهٔ مقتل سید الشهدا علیه السلام

پیامبر ﷺ در معراج و سیر شبانه به کربلا، مقتل سید الشهدا علیه السلام را مشاهده نمود. مشتی از خاک کربلا را برداشت و به امّ سلمه تحویل داد و فرمود: هر وقت این تربت به خون تبدیل شد بدان حسین من کشته شده است.[1]

---

۱. «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فَغَابَ عَنَّا طَوِيلاً ثُمَّ جَاءَنَا وَ هُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ وَ يَدُهُ مَضْمُومَةٌ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، مَا لِي أَرَاكَ شَعِثاً مُغْبَرّاً؟ فَقَالَ: أُسْرِيَ بِي فِي هَذَا الْوَقْتِ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَأُرِيتُ فِيهِ مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام ابْنِي وَ جَمَاعَةٍ مِنْ وُلْدِي وَ أَهْلِ بَيْتِي علیهم السلام فَلَمْ أَزَلْ أَلْقِطُ دِمَاءَهُمْ فَهَا هِيَ فِي يَدِي وَ بَسَطَهَا إِلَيَّ، فَقَالَ: خُذِيهَا وَ احْتَفِظِي بِهَا، فَأَخَذْتُهَا فَإِذَا هِيَ شِبْهُ تُرَابٍ أَحْمَرَ فَوَضَعْتُهُ فِي قَارُورَةٍ وَ سَدَدْتُ رَأْسَهَا وَ احْتَفَظْتُ بِهِ، فَلَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ علیه السلام مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْعِرَاقِ كُنْتُ أُخْرِجُ تِلْكَ الْقَارُورَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ فَأَشَمُّهَا وَ أَنْظُرُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَبْكِي لِمُصَابِهِ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ علیه السلام أَخْرَجْتُهَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ وَ هِيَ بِحَالِهَا ثُمَّ عُدْتُ إِلَيْهَا آخِرَ النَّهَارِ فَإِذَا هِيَ دَمٌ عَبِيطٌ فَصِحْتُ فِي بَيْتِي وَ بَكَيْتُ وَ كَظَمْتُ غَيْظِي مَخَافَةَ أَنْ يَسْمَعَ أَعْدَاؤُهُمْ بِالْمَدِينَةِ فَيُسْرِعُوا بِالشَّمَاتَةِ فَلَمْ أَزَلْ حَافِظَةً لِلْوَقْتِ حَتَّى جَاءَ النَّاعِي يَنْعَاهُ فَحَقَّقَ مَا رَأَيْتُ.»؛ از ام سلمه روایت شده که گفت: شبی رسول خدا ﷺ از پیش ما بیرون رفت و مدّتی طولانی ناپدید شد. سپس نزد ما آمد در حالیکه ژولیده‌مو و غبارآلود، و مشتش نیز بسته بود. عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، چرا شما را ژولیده مو و غبارآلود می‌بینم؟ فرمود: مرا در این ساعت به جائی از سرزمین عراق سیر دادند که نامش کربلا بود و در آن سرزمین، جای کشته شدن پسرم حسین علیه السلام و گروهی از فرزندان و خاندانم را به من نشان دادند، و من پیوسته خون ایشان را از زمین برمی‌گرفتم و آن [اکنون] در دست من است و دست خود را برای من باز کرده فرمود: آن را بگیر و نگهداری کن. آن را گرفتم مانند خاک سرخ بود. در شیشه‌ای نهادم و سر آن را بستم و از آن نگهداری می‌کردم. وقتی امام حسین علیه السلام از مکه به سمت عراق رهسپار شد هر روز و شب آن شیشه را بیرون می‌آوردم و بو می‌کردم و بدان می‌نگریستم و بر آنچه به آن جناب می‌رسد می‌گریستم، روز دهم محرم شد؛ همان روزی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. اول روز آن را بیرون آوردم به حال خود بود. بار دیگر آخر روز سراغش رفتم دیدم خون تازه شده است. در خانه‌ام فریاد زدم و گریستم، و خشم خود را فرو نشاندم از ترس آنکه دشمنان ایشان در مدینه بشنوند و فوراً زبان به شماتت ما بگشایند. پیوسته آن روز و ساعت را در نظر داشتم تا آنکه خبر شهادت به ما رسید و آنچه دیده بودم به حقیقت پیوست [روزش مصادف با همان بود]. ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ←

بالا بردن خون امام حسین علیه السلام به عرش الهی

در سحر عاشورا سید الشهدا علیه السلام، در عالم رؤیا وجود مقدس پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را مشاهده نمودند، در آن‌حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مَلَکی آمده تا خون تو را در این شیشهٔ خضرا به آسمان ببرد.[۱]

این شیشه برای چیست؟ این شیشه را خدا به مَلَکی سپرده، تا عصر عاشورا آن را کنار گودال قتلگاه ببرد و با آن خون گلوی ابا عبد الله الحسین علیه السلام را بگیرد و آنگاه آن را سر بسته به عرش پروردگار آورد و تحویل دهد.[۲]

گفت‌وگوی امام حسین علیه السلام با حضرت زینب علیها السلام در شب عاشورا

شب عاشورا بود و زینب کبری علیها السلام در خیمهٔ امام زین العابدین علیه السلام به پرستاری آن حضرت مشغول بود. امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: پدرم در خیمهٔ خود نشسته و این اشعار را می‌خواند:

يَا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ ... كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ ... وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ ... وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي[۳]

ص۱۳۰؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۹۳؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۲۸؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۳۹.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس اول، عنوان: صدای نالهٔ اُمّ سلمه در مدینه به هنگام شهادت ابا عبد اللّه علیه السلام، ص۲۷.

۱. رجوع شود به ص۱۲۷، پاورقی۲.

۲. رجوع شود به ص۲۹، پاورقی۱.

۳. یعنی ای روزگار، اُف بر تو باد! چقدر برای تو صبح و شام شد. دوست و جویندهٔ [حقّ و حقیقت] را مقتول و شهید می‌کنی؟ روزگار به عوض و بدل گرفتن، قانع نمی‌شود. جز این نیست که اختیار امر به دست [قدرت] خدای جلیل است و هر شخص آگاه بیداری طریقهٔ مرا خواهد پیمود.

زینب کبری علیها السلام این اشعار را شنید نزد پدرم رفت و فرمود: «وَا ثُکْلَاهْ، لَیْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِیَ الْحَیَاةَ الْیَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ علیها السلام وَ أَبِي عَلِيٌّ علیه السلام وَ أَخِيَ الْحَسَنُ علیه السلام ...». وا مصیبتاه! ای کاش مرگ پیش از این مرا دریافته بود، امروز مادرم فاطمه علیها السلام و پدرم علی علیه السلام و برادرم حسن علیه السلام به شهادت رسیدند.

پدرم به زینب کبری علیها السلام فرمودند: هیچ وقت شیطان نخواهد توانست شکیبایی تو را از بین ببرد. اشک بر دیدگان سیدالشهدا علیه السلام قرار گرفت و فرمود: «لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَیْلًا لَنَامَ» اگر مرغ قطا را در آشیانه‌اش وا گذارده بودند همانجا می‌خوابید.

زینب کبری علیها السلام فرمود: وای بر من، آیا تو را به اجبار به مرگ کشانده‌اند؟ این دل مرا بیشتر می‌سوزاند و بر دل من سخت‌تر است، ناگاه زینب کبری علیها السلام بر صورت خویش لطمه زد و گریبان چاک کرده بیهوش بر زمین افتاد.

سید الشهدا علیه السلام به او فرمودند: خواهرم به آن حلمی که خدا تو را بدان بهرمند ساخته شکیبایی کن؛ چرا که اهل زمین همگی خواهند مُرد و اهل آسمان نیز باقی نخواهند ماند و هر چیزی هلاک خواهد شد جز وجه اللهی که خلق را به قدرت خود آفرید.[1]

تفویض امرِ شهادت به سید الشهدا علیه السلام

سید الشهدا علیه السلام بین شهادت و بقاء، مختار شد،[2] ۲۰ اگر اراده‌اش تعلق می‌گرفت

---

۱. رجوع شود به ص۱۲۸، پاورقی ٤.

۲. «رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي علیه السلام يَقُولُ لَمَّا الْتَقَى الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَامَتِ الْحَرْبُ أُنْزِلَ النَّصْرُ حَتَّى رَفْرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ خُيِّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ بَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى»؛ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: هنگامی که لشکر امام حسین علیه السلام با لشکر ابن سعد لعنة الله علیه روبرو شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید خداوند نصرت خود را فرستاد و بر بالای سر امام حسین علیه السلام پر و بال می‌زد. سپس امام حسین علیه السلام مخیّر شد بین اینکه بر دشمن غالب شود و یا اینکه خدا را ملاقات کند، ←

قضیه ختم شده و آن شهادت واقع نمی‌شد. تصمیم به سید الشهدا علیه السلام واگذار شده بود و امر به آن حضرت تفویض شده بود ولکن آن حضرت مشیّت الهی را پذیرفت که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»[۱]، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله باید از این زمین بالا نرود و در این زمین باشد تا فردا نزدیک غروب آفتاب، خون گلوی فرزندش حسین علیه السلام را با این شیشه گرفته و به عرش ببرد.

لا إله إلّا الله. عجب غوغایی است. تا نزدیک غروب ماند. دیگر منتظر نباش من بگویم چگونه جدّش خون را گرفت، چرا که این امر، مطلبی است که قابل گفتن نیست. آنچه که معلوم و مسلّم است این است که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله خون را تحویل گرفت هم سرش برهنه بود و هم پایش برهنه بود، ببین چه مقام مقدّس و رفیعی است؟ چه مقام قربی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله هم عمامه‌اش را انداخت و سر را برهنه نمود و هم پای مبارک خود را برهنه کرد! آمد شیشه را زیر گلوی حسین علیه السلام گرفت و این خون را جمع کرد؛ به خدا عقل حیران است. وقتی این خون را گرفت، همچنان عمامه را به سر نگذاشت و کفش هم به پا نکرد و با سر و پای برهنه به مدینه آمد و امّ سلمه را بیدار کرد و فرمود: امّ سلمه، حسینم کشته شد: ﴿قَضَى نَحْبَهُ﴾[۲] کار تمام شد، برخیز آن تربتی که به تو سپردم، نگاه کن ببین وضعش چگونه است؟[۳] من این شیشهٔ خون را به عرش می‌برم، بعدهم با همان وضع آشفته پا به عرش نهاد. پیغمبری که یک

ولی آن بزرگوار ملاقات خدا را برگزید. لهوف، سید بن طاووس، ص۶۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۵۶؛ الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۴، ص۲۸۸؛ ترجمهٔ اسرار الشهاده، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۳۴۰؛ تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۵۳.

۱. رجوع شود به ص۱۱۲، پاورقی۱.

۲. الأحزاب(۳۳): ۲۳.

۳. رجوع شود به مجلس اول، ص۲۷، عنوان: «صدای نالهٔ اُمّ سلمه در مدینه به هنگام شهادت ابا عبد اللّه علیه السلام».

شب با تاج و براق[1] [۲۱]• وارد عرش شد، عصر روز عاشورا سر و پا برهنه و آشفته با شیشهٔ خون به عرش قدم گذاشت!!

خدایا این مصیبت عظمایی که عقل کّل را اینچنین منقلب می‌کند، با دل پریشان زینب کبری علیها السلام چه می‌کند؟! اگر نگاه به تربت حسین علیه السلام، قلب پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را اینچنین زیر و رو می‌کند، وقتی زینب کبری علیها السلام چشمش به بدن صد چاک برادرش می‌افتد، چه حال پیدا می‌کند؟! ای بی بی عالم به خدا روزگار برای دل سوزان تو خون گریه کند جا دارد.

شکر خدا را که مجلس به زمزمهٔ غروب آفتاب رسید. الآن آخرین کاروان ارواح انبیاء علیهم السلام از کنار قبر شش گوشهٔ سید الشهداء علیه السلام بار سفر می‌بندد و تمام فیوضات و رحمات نامتناهی به مشرق و مغرب عالم به هر دلی که رابطه‌ای با قبر شش گوشه برقرار کرده، پخش می‌شود.

---

۱. «البُراق: دابّة یرکبها الأَنبیاء، علیهم السلام، مشتقة من البَرْق، و قیل: البراق فرس جبریل، صلی الله علی نبینا و علیه [و آله] و سلم. الجوهري: البراق اسم دابة رکبها سیدنا رسول الله، صلی الله علیه [و آله] و سلم، لیلة المِعْراج». لسان العرب، ابن منظور، ج۱۰، ص۱۵ (ماده برق).

«و البُراقُ کغُرابٍ: اسم دابَّة رَکِبَها رَسُولُ اللَّه صلّی اللّه علیه [و آله] و سلم لیلَةَ المِعْراجِ». تاج العروس، زبیدی، ج۱۳، ص۲٤ (ماده برق).

پی نوشت:

۱. «ثمّ إنّه كما ثبت أنّ تجلّيه تعالى على الأشياء تجلّ واحد و افاضة واحدة إنّما حصل تعدّده و اختلافه بحسب تعدّد الماهيات و اختلافها تحقق و تبين أنّه لا تكرار في التّجلي باعتبار مظهر واحد ...» الحكمة المتعاليه، شيرازى، ج۷، ص۳۵۸ – ۳۵۹.
همچنين: «و لا تكرار في التجلي و لا مثل و لا ندّ في الظهور طول الأعوام و مدى الدّهور...» شرح أسماء الحسنى، سبزوارى، ج۱، ص۲٤۱.

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عِيسَى الدِّهْقَانُ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَكَمِ الْحِبَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعُرَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَنَزِيُّ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ...﴾ نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ عَلِيٍّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ] نَفْسُهُ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ فَاطِمَةُ، وَ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، وَ الدُّعَاءُ عَلَى الْكَاذِبِينَ نزلت فِي الْعَاقِبِ وَ السَّيِّدِ وَ عَبْدِ الْمَسِيحِ وَ أَصْحَابِهِمْ. ثُمَّ قَالَ الْحَاكِمُ: وَ قَدْ تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ فِي التَّفَاسِيرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ غَيْرِهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ أَخَذَ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ وَ جَعَلُوا فَاطِمَةَ وَرَاءَهُمْ ثُمَّ قَالَ: هَؤُلَاءِ أَبْنَاؤُنَا وَ أَنْفُسُنَا وَ نِسَاؤُنَا، فَهَلُمُّوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَكُمْ ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾؛ از ابن عباس نقل شده است كه آيهٔ مباهله دربارهٔ پيامبر ﷺ است و «انفسنا» على و «نساءنا» فاطمه و «ابناءنا» حسن و حسين است و نفرين بر دروغگويان، دربارهٔ عاقب، سيّد و عبد المسيح و ياران آنها نازل شده است. حاكم در ادامه مى‌گويد: روايات متواتر در تفاسير از عبد الله بن عباس و ديگران وارد شده است: رسول خدا ﷺ در روز مباهله، ست على و حسنين را گرفت و فاطمه را پشت سر خود قرار دادند. سپس حضرت فرمود: اينان پسران، جانها و زنان ما هستند شما نيز جانها و زنانتان را بياوريد، (سپس مباهله مى‌كنيم و لعنت خدا را بر دروغگويان مى‌نهيم.)
منبع اهل تسنن: معرفة علوم الحديث، حاكم نيشابورى، ص۵۰.
همچنين: قاضى جرجانى[متوفاى:۸۱٦]: در شرح المواقف (ج۸، ص۳٦۷) اينگونه مى‌نويسد: مقصود خداوند از ﴿أنفسنا﴾ در آيهٔ مباهله، نفس پيامبر اكرم ﷺ نمى‌باشد، چرا كه انسان، خودش را طلب و دعوت نمى‌نمايد. بلكه مراد، على است كه اخبار صحيحه بر اين مطلب دلالت دارند و روايات وارده ثابت مى‌كند كه پيامبر اكرم ﷺ، على را به اين مقام (نفس خويش) خواندند.
و همچنين: روايتى طولانى از موسى بن جعفر در مجلس هارون الرشيد لعنه الله در باب تفسير آيهٔ

مباهله: «قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ﴾ وَ لَمْ يَدَّعِ أَحَدٌ أَنَّهُ أَدْخَلَ النَّبِيُّ ﷺ تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ الْمُبَاهَلَةِ لِلنَّصَارَى إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهم‌السلام فَكَانَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَبْناءَنا﴾ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهما‌السلام وَ ﴿نِساءَنا﴾ فَاطِمَةَ عليها‌السلام وَ ﴿أَنْفُسَنا﴾ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام...»؛ (اگر کسی با تو بعد از اینکه مبعوث شده‌ای دست به احتجاج و محاجّه زد پس به آنها بگو: ما فرزندان و زنان و جان خود را می‌آوریم شما هم بیاورید سپس مباهله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان «مدّعیان باطل» قرار می‌دهیم). هیچ کس ادعا نکرده است که پیامبر ﷺ شخصی جز علیّ ابن ابی طالب و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام را در هنگام مباهله با نصاری، داخل در زیر کساء کرده باشد بنابراین تأویل و مراد خداوند از ﴿ابنائنا﴾ حسنین علیهما‌السلام و مراد از ﴿نسائنا﴾ فاطمه علیها‌السلام و مراد از ﴿انفسنا﴾ علیّ ابن ابی طالب علیه‌السلام است. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۸۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۳۴۳؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۶۳۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۸، ص۱۲۸؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۳۴۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۲۱.

و همچنین: مناشدهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام با اهل شورا و استدلال بر افضلیّت خودشان بنا بر فرمایش پیامبر اکرم ﷺ که آن حضرت علیه‌السلام را «نفس» خویش خواندند:

«و أخرج الدار قطني أنّ عليّا علیه‌السلام يوم الشورى احتجّ على أهلها فقال لهم: أنشدكم بالله هل فيكم أحدٌ أقرب إلى رسول الله ﷺ في الرّحم منّي و مَن جعله نفسه و أبناءه أبناءه و نساءه نساءه غيري؟ قالوا: اللّهم لا.» الصواعق المحرقة، احمد بن حجر هیتمی، ص۱۵۶.

مناشدهٔ حضرت علی علیه‌السلام با اهل شورا با تعابیر مختلفی در منابع ذکر شده است، رجوع شود به: الولایة، ابن عقده کوفی، ص۱۷۷؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۱۸۷؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۱۹۴.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۴۳۲ (ابن عساکر مناظره را به نحو کامل نقل کرده)؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۲، ص۱۵۰؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۳۴۴.

جریان مباهله به نقل زمخشری:

«رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا دَعَاهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ قَالُوا: حَتَّى نَرْجِعَ وَ نَنْظُرَ فَنَأْتِيَكَ غَداً فَلَمَّا تَخَالَوْا قَالُوا: لِلْعَاقِبِ وَ كَانَ ذَا رَأْيِهِمْ يَا عَبْدَ الْمَسِيحِ مَا تَرَى؟ فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَقَدْ عَرَفْتُمْ يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى أَنَّ مُحَمَّداً ﷺ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْفَصْلِ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمْ وَ اللَّهِ مَا بَاهَلَ قَوْمٌ نَبِيّاً قَطُّ فَعَاشَ كَبِيرُهُمْ وَ لَا نَبَتَ صَغِيرُهُمْ وَ لَئِنْ فَعَلْتُمْ لَتَهْلِكُنَّ فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا إِلْفَ دِينِكُمْ وَ الْإِقَامَةَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَوَادِعُوا الرَّجُلَ وَ انْصَرِفُوا إِلَى بِلَادِكُمْ فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ غَدَا مُحْتَضِناً الْحُسَيْنَ عليه‌السلام آخِذاً بِيَدِ الْحَسَنِ عليه‌السلام وَ فَاطِمَةُ عليها‌السلام تَمْشِي خَلْفَهُ وَ عَلِيٌّ عليه‌السلام خَلْفَهَا وَ هُوَ ﷺ يَقُولُ: إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمِّنُوا، فَقَالَ أُسْقُفُّ نَجْرَانَ: يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى إِنِّي لَأَرَى

وُجُوهاً لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا فَلَا تُبَاهِلُوا فَتَهْلِكُوا فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ نَصْرَانِيٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقَالُوا: يَا أَبَا الْقَاسِمِ رَأَيْنَا أَنْ لَا نُبَاهِلَكَ وَ أَنْ نُقِرَّكَ عَلَى دِينِكَ وَ نَثْبُتَ عَلَى دِينِنَا، قَالَ: فَإِذَا أَبَيْتُمُ الْمُبَاهَلَةَ فَأَسْلِمُوا يَكُنْ لَكُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْكُمْ مَا عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا قَالَ: فَإِنِّي أُنَاجِزُكُمْ فَقَالُوا: مَا لَنَا بِحَرْبِ الْعَرَبِ طَاقَةٌ وَ لَكِنْ نُصَالِحُكَ عَلَى أَنْ لَا تَغْزُوَنَا وَ لَا تُخِيفَنَا وَ لَا تَرُدَّنَا عَنْ دِينِنَا عَلَى أَنْ نُؤَدِّيَ إِلَيْكَ كُلَّ عَامٍ أَلْفَيْ حُلَّةٍ أَلْفٌ فِي صَفَرٍ وَ أَلْفٌ فِي رَجَبٍ وَ ثَلَاثِينَ دِرْعاً عَادِيَةً مِنْ حَدِيدٍ فَصَالَحَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى ذَلِكَ وَ قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الْهَلَاكَ قَدْ تَدَلَّى عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ وَ لَوْ لَاعَنُوا لَمُسِخُوا قِرَدَةً وَ خَنَازِيرَ وَ لَاضْطَرَمَ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَاراً وَ لَاسْتَأْصَلَ اللَّهُ نَجْرَانَ وَ أَهْلَهُ حَتَّى الطَّيْرَ عَلَى رُؤُوسِ الشَّجَرِ وَ لَمَا حَالَ الْحَوْلُ عَلَى النَّصَارَى كُلِّهِمْ حَتَّى يَهْلِكُوا.». زمخشری در کشّاف در تفسیر سورهٔ «آل عمران» در ذیل آیهٔ «مباهله» آورده است: وقتی رسول خدا ﷺ آیهٔ مباهله را برای نمایندگان مسیحیان نجران خواند و آنان را دعوت به مباهله کرد، گفتند: باشد تا در کار خود می‌اندیشیم و فردا برمی‌گردیم. بعد از آنکه با خود خلوت کردند، از بزرگ و صاحب‌نظر خود «عاقب» پرسیدند: ای عبد المسیح چه صلاح می‌دانی؟ گفت: ای گروه نصاری، شما خیلی خوب می‌دانید که محمد ﷺ پیغمبر است و از طرف صاحبتان برای شما آمده است (بر شما وارد شده است) [و اگر با او مباهله کنید، به طور قطع همهٔ ما هلاک خواهیم شد.] به خدا سوگند، هیچ قومی با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مگر این که بزرگ آن‌ها زندگی نکرد و کوچک آن‌ها رشد نکرد و اگر مباهله کنید حتما هلاک می‌شوید و اگر از من می‌شنوید به او ایمان بیاورید و اگر زیربار نمی‌روید و ملتزم به دینتان و اقامهٔ اعمال و مناسک دین مسیحیت هستید، [لااقل این نصیحت را از من بپذیرید] و نزد او بروید و با او خداحافظی کنید و به شهر خود برگردید. مسیحیان نجران نزد پیامبر برگشتند. دیدند حسین ﷺ را بغل گرفته و دست حسن ﷺ را هم در دست دارد، فاطمه ﷺ پشت سر او و علی ﷺ پشت سر فاطمه ﷺ می‌آیند و رسول خدا ﷺ به ایشان می‌گوید: هرگاه من دعا کردم شما آمین بگوئید. اسقف نجران همین که این وضع را دید گفت: ای نصارای نجران! من چهره‌ها و رخساره‌هائی را می‌بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را از جای برکند، به آن‌ها برمی‌کند؛ پس مبادا مباهله کنید که هلاک می‌شوید و تا روز قیامت یک نفر نصرانی بر روی زمین باقی نمی‌ماند. مسیحیان گفتند: ای ابو القاسم! رأی ما بر این قرار گرفت که مباهله نکنیم و تو را به دین خودت واگذاریم و تو هم ما را به دین خودمان واگذاری. رسول خدا ﷺ فرمود: حالا که حاضر نیستید مباهله کنیم، اسلام را بپذیرید و در نفع و ضرر با مسلمانان شریک باشید. نصارا نپیذیرفتند. پیامبر فرمود: پس آمادهٔ جنگ شوید. در جواب گفتند: ما توانائی جنگ با عرب را نداریم و حاضریم صلح کنیم بر این‌که با ما جنگ نکنی، ما را نترسانی و تهدید ننمایی و از دینی که داریم برنگردانی و در عوض، ما سالیانه دو هزار طاقه پارچه دهیم؛ هزار طاقه در ماه صفر و هزار طاقه در ماه رجب بپردازیم و سی زره جنگی تحویل دهیم. رسول خدا ﷺ این پیشنهاد را پذیرفت و با آنها صلح نمود و فرمود: به آن خدائی که جانم در دست اوست عذاب تا بالای سر نجران آمده بود، اگر ملاعنه و مباهله می‌کردند

همگی به صورت میمون و خوک مسخ می‌شدند و بیابان بر آنان به آتش تبدیل شده، شعله‌ور می‌گشت، و خداوند اهل نجران و اهلش را حتی پرنده‌های بر روی درختان آنها را نابود می‌ساخت و تمام نصرانی‌ها قبل از یک سال هلاک می‌شدند«و روی کرهٔ زمین احدی از آنها باقی نمی‌ماند». کشاف، زمخشری، ج۱، ص٤٣٤؛ تخریج الاحادیث والآثار، زیلعی، ج۱، ص١٨٦- ج۱، ص١٨٨ - ١٨٩؛ تفسیر ابی سعود، ابی سعود، ج۲، ص٤٦.

مشهورترین علمای اهل تسنن، جریان مباهله را به بیان‌های متفاوت ذکر نموده‌اند و در تمام حکایات ذکر شده:

«فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ غَدَا مُحْتَضِناً الْحُسَيْنَ ؑ آخِذاً بِيَدِ الْحَسَنِ ؑ وَ فَاطِمَةُ ؑ تَمْشِي خَلْفَهُ وَ عَلِيٌّ ؑ خَلْفَهَا وَ هُوَ يَقُولُ: إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمِّنُوا»

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة، ابن شبة نمیری، ج۲، ص٥٨٣؛ فتوح البلدان، بلاذری، ج۱، ص٧٧؛ تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن أبی حاتم)، ابن ابی حاتم رازی، ج۲، ص٦٦٧؛ احکام القرآن، جصاص، ج۲، ص۱۸؛ الکشف و البیان، (تفسیر ثعلبی)، ثعلبی، ج۳، ص۸۵؛ الوجیز، (تفسیر الواحدی)، واحدی نیشابوری، ج۱، ص٢١٤؛ تفسیر سمعانی، سمعانی، ج۱، ص٣٢٧؛ معالم التنزیل (تفسیر البغوی)، بغوی، ج۱، ص۳۱۰؛ مدارک التنزیل، (تفسیر نسفی)، نسفی، ج۱، ص۱۵۸؛ مناقب، موفق خوارزمی، ص١٦٠؛ «هلّموا فهؤلاء أبناؤنا الحسن والحسین ؑ وهؤلاء أنفسنا لعلي ؑ ونفسه وهذه نساؤنا لفاطمة ؑ.»؛ تفسیر العز بن عبد السلام، عز بن عبد السلام، ج۱، ص٢٦٥؛ الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، قرطبی، ج٤، ص١٠٤؛ انوار التنزیل (تفسیر بیضاوی)، بیضاوی، ج۲، ص۲۰؛ تفسیر بحر محیط، ابی حیان اندلسی، ج۲، ص٥٠٢؛ تخریج الاحادیث والآثار، زیلعی، ج۱، ص١٨٦- ج۱، ص١٨٨ – ١٨٩؛ شرح المقاصد فی علم الکلام، تفتازانی، ج۲، ص٢٩٩؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج٦، ص۷؛ فصول المهمة؛ ابن الصباغ، ج۱، ص۱۱۳؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج٦، ص٤١٩؛ صواعق المحرقة، احمد بن حجرهیتمی مکی، ص١٤٥؛ تفسیرآلوسی، آلوسی، ج۳، ص١٨٩.

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ مَا كَنَّى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ حَتَّى قَالَ: ﴿يا وَيْلَتى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا﴾ وَ إِنَّمَا هِيَ فِي مُصْحَفِ عَلِيٍّ ؑ [مصحف فاطمة ؑ] يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ الثَّانِيَ خَلِيلًا وَ سَيَظْهَرُ يَوْماً.» ابو الخطاب از امام صادق ؑ نقل کرد که فرمود: به خدا قسم خداوند در کتاب خود با کنایه تکلّم نفرمود تا این که فرمود: «وای بر من، ای کاش فلانی را دوست و رفیق خود نمی گرفتم». در مصحف علی ؑ چنین آمده است: ای کاش «دوّمی» را به عنوان دوست انتخاب نکرده بودم و یک روزی آشکار خواهد شد. تأویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ج۱، ص٣٧٤؛ تفسیر برهان،

علامه بحرانی، ج٤، ص١٢٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٣٠، ص٢٤٥ و ج٣١، ص٥٩١؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج٩، ص٣٨٦.

همچنین: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: ﴿يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يا وَيْلَتى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا﴾ قَالَ: يَقُولُ الْأَوَّلُ لِلثَّانِي.» امام باقر عليه السلام در تفسیر این آیه: «روزی که ستمکار دست خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش همگام با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شدم. وای بر من، کاش فلان کس را به دوستی بر نمی‌گزیدم»؛ فرمود: این حرف را اولی به دومی می‌گوید. تأویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ج١، ص٣٧٤؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص١٢٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٣٠، ص٢٤٥؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج٩، ص٣٨٦.

فرازی از خطبهٔ امیرالمؤمنین عليه السلام پس از جمع آوری قرآن (خطبة الوسيلة):

فِيَّ مَنَاقِبُ لَوْ ذَكَرْتُهَا لَعَظُمَ بِهَا الِارْتِفَاعُ فَطَالَ لَهَا الِاسْتِمَاعُ. **وَ لَئِنْ تَقَمَّصَهَا دُونِيَ الْأَشْقَيَانِ وَ نَازَعَانِي فِيمَا لَيْسَ لَهُمَا بِحَقٍّ** وَ رَكِبَاهَا ضَلَالَةً وَ اعْتَقَدَاهَا جَهَالَةً فَلَبِئْسَ مَا عَلَيْهِ وَرَدَا وَ لَبِئْسَ مَا لِأَنْفُسِهِمَا مَهَّدَا يَتَلَاعَنَانِ فِي دُورِهِمَا وَ يَتَبَرَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ يَقُولُ لِقَرِينِهِ إِذَا الْتَقَيَا: ﴿يا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾ فَيُجِيبُهُ الْأَشْقَى عَلَى رُئُوثَةٍ ﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْكَ خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِي وَ كانَ الشَّيْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا﴾ فَأَنَا الذِّكْرُ الَّذِي عَنْهُ ضَلَّ وَ السَّبِيلُ الَّذِي عَنْهُ مَالَ وَ الْإِيمَانُ الَّذِي بِهِ كَفَرَ وَ الْقُرْآنُ الَّذِي إِيَّاهُ هَجَرَ وَ الدِّينُ الَّذِي بِهِ كَذَّبَ وَ الصِّرَاطُ الَّذِي عَنْهُ نَكَبَ وَ لَئِنْ رَتَعَا فِي الْحُطَامِ الْمُنْصَرِمِ وَ الْغُرُورِ الْمُنْقَطِعِ وَ كَانَا مِنْهُ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ لَهُمَا عَلَى شَرِّ وُرُودٍ فِي أَخْيَبِ وُفُودٍ وَ أَلْعَنِ مَوْرُودٍ يَتَصَارَخَانِ بِاللَّعْنَةِ وَ يَتَنَاعَقَانِ بِالْحَسْرَةِ مَا لَهُمَا مِنْ رَاحَةٍ وَ لَا عَنْ عَذَابِهِمَا مِنْ مَنْدُوحَةٍ...»؛ منقبت هائی در من وجود دارد که اگر آنها را بیان کنم دامنهٔ بحث بالا می‌گیرد، و زمان هم می‌گذرد [و تمام نمی‌شوند.] و اگر در برابر من آن **دو شقی پیراهن خلافت را بر تن کردند** و در خلافت که حقّی در آن نداشتند با من به نزاع پرداختند و از روی گمراهی بر مسند خلافت نشستند (سوارشدند) و از روی نادانی خلافت را به خود بستند (از آنِ خود دانستند) وارد بد جایگاهی شدند. و چه بد است آنچه را برای خود مهیا نمودند. در خانهٔ های خود (قبر و قیامت) همدیگر را لعنت می‌کنند و هر یک از دیگری بیزاری می‌جویند و هنگامی که به رفیقش برخورد کند خطاب به او می‌گوید: «ای کاش، فاصلهٔ میان من و تو، فاصلهٔ مشرق و مغرب بود که چه بد همنشینی بودی» و آن بدبخت‌تر با بد حالی هرچه تمام‌تر جوابش را اینگونه می‌دهد: «ای کاش من تو را دوست خود نمی‌گرفتم که تو مرا از ذکری که برایم آمده بود واداشتی و البته که شیطان، رسوا وخوار کنندهٔ انسان است». حضرت علی عليه السلام می‌فرمایند: منظور از ذکر در این آیه، من هستم و همان راهی که از آن منحرف شد و ایمانی که بدان کافر شد و قرآنی که از آن دوری گزید و دینی که تکذیب کرد و راهی که از آن کناره گرفت و اگر آن دو، در علف خشکیدهٔ چیده شده و چراگاه دنیای موقّت چریدند و خود را به لب پرتگاه دوزخ کشاندند، این کار آنان

را به بد جایگاهی وارد کند، در میان نا امیدترین و ملعون ترین واردشدگان، به لعن به یکدیگر فریاد می‌کشند و با حسرت و افسوس (چون حیوانات) ناله می‌کنند، راحت و آسایشی ندارند و چاره و گریزی از عذاب و شکنجه‌شان نیست. کافی، شیخ کلینی، ج۸، ص۲۷؛ تقریب المعارف، أبو الصلاح حلبی، ص۲۳۹(ذیل خطبة الوسیلة را آورده)؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ج۱، ص۳۷۵؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۴۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۱۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۱۲۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٢٤، ص۱۹؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج۳، ص٤٠٥؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد مشهدی، ج۸، ص۳٦۸.

٤. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ قَالَ: لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ، ثُمَّ قَالَ: الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ.» سفیان بن عیینه می‌گوید: امام صادق﵇ راجع به قول خدای عزّ و جلّ: «تا بیازماید شما را که کدامیک نیکو کردارترید،» فرمود: مقصود، عملِ زیاد نیست بلکه مقصود، درست کردارتر و آنچه به ثمر می‌رسد است، و درستی همانا ترس از خدا و نیّت صادق و نیک است. سپس فرمود: پایداری بر عمل تا خالص ماند، سخت‌تر از خود عمل است و عمل خالص آنست که: نخواهی هیچ کس جز خدای عزّ و جلّ ترا بر آن بستاید، همانا نیت، همان عمل است، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «بگو همگی طبق روش خود عمل می‌کنند،» یعنی طبق نیّت خود. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱٦؛ مجمع البحرین، شیخ فخر الدین طریحی، ج۱، ص٦۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص٤۳۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص٤۳۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٦۷، ص۲۳۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج٦، ص۱۳۰.

۵. «قَالَ الصَّادِقُ: لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ لَمْ يُصَلِّ صَلَاةَ اللَّيْلِ»؛ امام صادق می‌فرماید: از شیعیان ما نیست کسی که نماز شب را به‌جا نیاورد. المقنعه، شیخ مفید، ص۱۱۹: (شیخ مفید می‌گوید: «یرید أنه لیس من شیعتهم المخلصین و لیس من شیعتهم أیضا من لم یعتقد فضل صلاة اللیل و أنها سنّة مؤکّدة و لم یردع أنه من ترکها لعذر أو ترکها کسلاً فلیس من شیعتهم علی حال لأنّها نافلة و لیست بفریضة غیر أنّ فیها فضلاً کثیراً»؛ منظور این است که او از شیعیان مخلص نیست یا اینکه، اگر به فضیلت نماز شب اعتقاد نداشته‌باشد، از شیعیان ما نیست.)؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۳۲۱؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۸، ص۱٦۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٨٤، ص۱٦۲.

همچنین: «قَال [الإمام العسكري﵇]: إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ.»

امام حسن عسکری﵇ فرمود: رسیدن به خداوند سفری است که درک نمی‌شود مگر با شب زنـده داری. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۳۷۸.
همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ.» امام صـادق﵇ فرمود: شرافت مؤمن به شب زنده داری و عزّتش به بی‌نیاز بودنش از مردم اسـت. کـافی، شـیخ کلینـی، ج۲، ص۱٤۸؛ فقه الرضا، ص۳٦۷؛ مـشکاة الانـوار، علـی طبرسـی، ص۲۲٦؛ بحـار الانـوار، علامـه مجلسی، ج۷۲، ص۱۰۸.

٦. همچنین: «اما علیا مخدره زینب﵄ در خضوع و خشوع و عبادت و بندگی وارث مادر و پـدر بـود اکثـر شب‌ها را به تهجد صبح می‌کـرد و دائمـا قـرآن تـلاوت مـی‌فرمـود و بـه گفتـه بعـضی از مـورخین کـه می‌نویسند تهجد و شب‌بیداری زینب علیها سلام در تمام عمرش تـرک نـشد حتـی شـب ۱۱ محـرم بـا آن‌همه فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبت‌های دلخراش، و حضرت سـجاد﵇ روایـت مـی‌فرمایـد که: در آن شب دیدم عمه‌ام در جامهٔ نماز نشسته و مشغول عبادتست.
و بیرجندی در کبریت احمر می‌فرماید که از برخی مقاتل معتبره نقل شده اسـت از حـضرت سـجاد﵇ که عمه‌ام زینب با این‌همه مصیبت و محن واردهٔ بر او از کربلا تا شام هیچ‌گاه نوافل را تـرک نکـرد. و نیـز او روایت می‌کند چون حضرت حسین برای وداع زینب آمد فرمود: «یا اختاه لا تنسني في نافلـة اللیـل» مرا در نماز شب فراموش مکن.
و نقل از مثیر الاحزان علامهٔ شیخ شریف جواهری شده که می‌نویـسد: نقـلا از فاطمـه دختـر حـضرت حسین﵇ که فرموده: «و أما عمتي زینب فانها لهم تزل قائمة في تلك اللیلة – أي عاشـرة مـن المحـرم – في محرابها تستغیث إلی ربها و ما هدأت لنا عین و لا سکنت لنا زفرة».
و نیز گفته بعضی از متتبعین اخبار از حضرت سجاد﵇ روایت می‌کننـد کـه فرمـود: «إن عمتـي زینـب کانت تؤدي صلواتها من قیام الفرائض و النوافل عند مسیرنا من الکوفة إلی الـشام و فـي بعـض المنـازل کانت تصلي من جلوس لشدة الجوع و الضعف منذ ثلاث لیال لأنها کانت تقسم ما یصیبها مـن الطعـام علی الأطفال لأن القوم کانوا یدفعون لکل واحد منا رغیفا واحدا من الخبز في الیوم و اللیلة».
و در بحر المصائب از امام زین العابدین علیه السّلام روایت مـذکوره را چنـین نقـل کـرده کـه آن حـضرت فرمود عمه‌ام زینب با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا به شام به نافلهٔ شب قیام و اقـدام داشـت و بـا آن حـال گرفتاری و پرستاری عیال و تحمل زاری اطفال و تفقـد احـوال جمعـی پریـشان روزگـار از مراسـم عبـادت غفلت نداشت اما در یکی از منازل نگران شدم نشسته به نماز نافلـه اشـتغال دارد مـن سـبب ایـن ضـعف را پرسیدم گفت سه شب است که حصه طعام خود را باطفال خردسال می‌دهم و امـشب از نهایـت گرسـنگی قدرت بپای ایستادن ندارم چه آن مردم نکوهیده خصال بسیار بر اهل بیت سخت می‌گرفتند.
اقول عبادت نه تنها نماز شب و سائر نوافل می‌باشد بلکه تمام حرکات و سکنات آن مخدره همـه عبـادت پرقیمت بود اصل علیا مخدره زینب احیای مراسم خداپرستی و عبـادت و بنـدگی نمـوده و اگـر حرکـت

علیا مخدره زینب از کربلا بکوفه و از کوفه بشام وقوع پیدا نکرده بود دین و عبادت مندرس و محو شده بود. ریاحین الشریعه، محلاتی، ج۳، ص۶۱-۶۳.

همچنین: «بس است برای اهل معرفت، فرمایش حضرت خامس آل عبا در وداع آخرین به آن مخدره: «یَا أُختَاهُ لَا تَنسني فِي نَافِلةِ اللیل». چنانچه عالم جلیل و فاضل نبیل، الشیخ الموثق، شیخنا الاستاد، حاج شیخ محمد باقر، صاحب کتاب کبریت احمر، دام دوامه، در بعض نوشتجات خود از بعض مقاتل معتبره نقل نموده و فرمایش حضرت سجاد علیه السلام که حاصل فرمایشش این است: «در این سفرِ محنت فرجامِ شام با آن همه مصیبت و زحمت و مشقت که بر عمه ام زینب وارد آمده، مع ذلک نماز شب از او ترک نشده!». اگر شخصی تأمل نماید می‌فهمد که عاجز است از ادراک مقامات و درجات این مکرمه؛ پس چون از عبادات به مقامات غیر متناهیه نایل شده ملقّب به عابده شده [است]. خصائص زینبیه (ویژگی های حضرت زینب علیها السلام)، آیت الله سید نور الدین جزائری، ص۱۲۰.

همچنین: «نوشته‌اند گاهی که امام حسین علیه السلام آهنگ میدان می‌نمود به زینب خاتون علیها السلام فرمود: «ای خواهر! شب‌ها مرا فراموش مکن خاصه در وقت نماز شب.» ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری علیها السلام، سپهر، ج۲، ص۵۳۳.

همچنین: «در بحر المصائب از امام زین العابدین علیه السلام روایت مذکوره را چنین نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «عمه‌ام زینب علیها السلام با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا به شام به نافلهٔ شب، قیام و اقدام داشت و با آن حال گرفتاری و پرستاری عیال و تحمل زاریِ اطفال و تفقّد احوال جمعی پریشان روزگار، از مراسم عبادت غفلت نداشت. اما در یکی از منازل نگران شدم؛ نشسته به نماز نافله اشتغال داشت. من سبب این ضعف را پرسیدم، گفت: سه شب است که حصّهٔ طعام خود را به اطفال خردسال می‌دهم و امشب از نهایت گرسنگی، قدرت به پای ایستادن ندارم. چه آن مردم نکوهیده خصال، بر اهل بیت بسیار سخت می‌گرفتند.» ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری علیها السلام، سپهر، ج۲، ص۵۳۲.

۷. بدان بعضی از ارباب مقاتل برای توضیح و تشریح اخباری که در فضیلت گریه بر سیّد الشّهدا علیه السلام وارد شده -که خداوند گناهان گریه کننده بر سیدالشهداء علیه السلام را به یک قطره اشک می‌آمرزد- به ملاقات مرحوم بحر العلوم رحمه الله با حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف در راه سامرّه متشبّث شده‌اند و مجمل کیفیّت آن «علی ما هو المعروف» این است:

آن مرحوم وقتی به سامرّه می‌رفت، در بین راه به این مسأله فکر می‌کرد که گریه بر حسین علیه السلام گناهان را می‌آمرزد، ناگاه دید عربی سوار بر حصاء مقابلش رسید، سلام کرد و پرسید: جناب سیّد، شما را متفکّر می‌بینم، چه خیال می‌کنید؟ اگر مسألهٔ علمی است صحبت بدارید! شاید من هم بی ربط نباشم.

جناب بحر العلوم گفت: در این خصوص متفکّرم که چگونه می‌شود حق تعالی این همه ثواب به زائرین و بکّائین حضرت سید الشّهدا علیه السلام بدهد که در هرقدمی که زائر برمی دارد، ثواب یک حجّ و یک عمره در نامهٔ عملش نوشته شود و برای یک قطره اشک، تمام گناهان صغیره و کبیره‌اش آمرزیده شود.

آن سوار عرب فرمود: تعجّب مکن! من برای شما مثلی می‌آورم تا مشکلت حلّ گردد. وقتی سلطانی در صحرا و بادیه در شکارگاه وارد خیمه‌ای شد؛ چون غلامان از سلطان دور افتاده بودند، پس در آن سیاه چادر، پیر زال با پسری دید و در گوشهٔ خیمه، عنیزه‌ای داشتند؛ یعنی بزی که از آن شیر دوشیده، گذران می‌کردند. آن‌ها بز را برای سلطان کشتند و طعام حاضر کردند و بر چیز دیگری غیر از آن قدرت نداشتند، سلطان را نمی‌شناختند و محض إکرام ضیف، این عمل را کردند. سلطان شب آن جا ماند. روز بعد در سلام عام سلطان کیفیّت خود را نقل نمود که من در شکارگاه، تشنه و گرسنه در بادیهٔ خونخوار از غلامان دور افتادم تا آن که در شدّت گرمی هوا به خیمهٔ این پیر زال رفتم و مرا نمی‌شناختند. ما یملکِ این عجوزه و پسرش، بزی بود که از شیر آن گذران می‌کردند. بز را کشته، برای من کباب نموده، حاضر ساختند، الحال چه کنم؟ در عوض به این‌ها چه بدهم و چه کنم که تلافی محبّت این زن و پسرش بشود؟ یکی گفت: صد گوسفند به او بدهید. دیگری از وزرا گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید. دیگری گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان فرمود: هرچه بدهم، کم است. اگر سلطنت و تاج و تختم را بدهم، آن وقت مکافات به مثل کرده‌ام. چون آن‌ها هرچه داشتند به من دادند، من هم باید هرچه دارم، به ایشان بدهم تا مکافات شود.

الحال، جناب بحر العلوم! حضرت سیّد الشهدا علیه السلام هرچه از مال و منال، اهل و عیال، پسر و برادر، دختر و خواهر، سر و پیکر داشت، در راه خدا داد، پس اگر خداوند به زائرین و باکین آن جناب، آن همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجّب نمود. این را فرمود و از نظر سیّد غایب شد. العبقری الحسان، نهاوندی، (بساط دوم، عبقریه دهم، مسکه ٥٤) ج۲، ص٥٤٥.

۸. همچنین: امام رضا علیه السلام فرمودند: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام [أَبِي عَبد الله] بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»؛ هر کس قبر [مطهر] امام حسین علیه السلام را در کنار رود فرات زیارت کند همانند کسی است که خداوند را بر فراز عرش زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۷۹؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص۸۵؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٤٦؛ مزار، مشهدی، ص۳۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص٦۹.

هم صحبتی با خدا در بالای عرش با زیارت کردن سیدالشهدا علیه السلام

محمّد بن ابی جریر قمّی می‌گوید: از حضرت ابا الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که به پدرم فرمودند: «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِي علیهما السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ مِنْ مُحَدِّثِي اللَّهِ فَوْقَ عَرْشِهِ. ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴾». کسی‌که حضرت حسین بن علی علیهما السلام را زیارت کند در حالی که به حقِّ آن حضرت، عارف و آگاه باشد از هم صحبت‌های خدا در بالای عرش می‌شود، و سپس این آیه را قرائت فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ ...﴾. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲٦۷ و ص۲٦۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۷۳.

زیارت خدا در فوق عرش با زیارت کردن سیّدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: «... مَنْ زَارَهُ [أي الحسين علیه السلام] يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَكَأَنَّمَا زَارَ اللَّهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِهِ»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت نماید گویا خدا را در بالای عرشش زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۲۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۹۳.

همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس قبر سیّد الشهدا علیه السلام را در روز عاشورا از روی معرفت (به حقانیت حضرت) زیارت کند در حکم کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده باشد. مزار، شیخ مفید، ص۵۱؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۵۱؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۷۱؛ اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۶۴.

زیارت خدا در عرش با زیارت کردن سیدالشهدا علیه السلام در روز عرفه

امام صادق علیه السلام خطاب به بشیر فرمودند: «يَا بَشِيرُ إِسْمَعْ وَ أَبْلِغْ مَنِ احْتَمَلَ قَلْبُهُ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام يَوْمَ عَرَفَةَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِه» ای بشیر، بشنو و به کسانی‌که قلبشان ظرفیّت پذیرش آن را دارد برسان و بگو: کسی‌که امام حسین علیه السلام را در روز عرفه زیارت کند مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۲۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۸۷.

زیارت خدا در فوق عرش با زیارت کردن سیدالشهدا علیه السلام در نیمهٔ شعبان

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهما السلام فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ مِنَ الثَّوَابِ؟ فَقَالَ علیه السلام: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا عِنْدَهُ لَا مَا عِنْدَ النَّاسِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ أَنَّهَا بِعَدَدِ شَعْرِ مِعْزَى [بَنِي] كَلْبٍ، إِلَى أَنْ قَالَ: وَ هُوَ فِي حَدِّ مَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ»؛ ابو عبد الله برقی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چه ثوابی برای زائر حسین بن علی علیهما السلام در نیمهٔ شعبان هست؟ حضرت فرمود: کسی‌که امام حسین علیه السلام را در نیمهٔ شعبان به خاطر خدا و آنچه نزد اوست زیارت کند نه به خاطر مردم و آنچه نزد مردم است خداوند در آن شب گناهان زائر سیّد الشهدا علیه السلام را می‌آمرزد گرچه گناهانش به عدد موی بزهای بنی کلب باشد، تا آنجایی که حضرت فرمود: زائر سیّد الشهدا علیه السلام در نیمهٔ شعبان در حدّ کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده است. اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۳۴۰؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۴، ص۴۷۱.

۹. [جابر بن يزيد جعفي]: «هو ثقةٌ جليلٌ، صاحبُ الأسرار و الكرامات، و له المنزلة العظيمة و المرتبة الكريمة.» جابر بن یزید جعفی: مورد اعتماد، بزرگوار، دارای اسرار و کرامات، برایش جایگاهی بزرگ و درجه‌ای بلند است. مستدرکات علم رجال الحدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج۲، ص۱۰۶.

همچنین: «فَقَالَ [الصَّادِقُ علیه السلام]: رَحِمَ اللهُ جَابِرَ الجُعفِي كان يُصَدِّقُ عَلَينَا»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: خدا

جابر جعفی را رحمت کند ما را تـصدیق مـی‌کـرد (راسـتگو بـود). رجـال کـشی، شـیخ طوسـی، ج۲، ص٤٣٦.

و همچنین: «عن الجراح بن ملیح قال: سمعت جابراً یقول: عندي سبعون ألف حدیث عن أبي جعفر ﷺ عن النبي ﷺ کلّها.» جراح بن ملیح روایت کرده که گفت: از جـابر شـنیدم کـه مـی‌گفـت: هفتـاد هـزار حدیث نزد من است که همهٔ آنها را ابـی جعفـر ﷺ از پیـامبر ﷺ نقـل کـرده اسـت. طرائـف، سـید ابـن طاووس، ص۱۹۱؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۲۳۵؛ مجمع البحرین، شیخ فخـر الدین طریحی، ج۳، ص۲٤۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۳، ص۱۳۹.

منابع اهل تسنن: صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج۱، ص۱۵؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج۱، ص۳۸۳.

و همچنین: «عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: رَوَيْتُ خَمْسِين أَلْفَ حَدِيثٍ مَا سَمِعَهُ أَحَدٌ مِنِّي.»؛ جـابر می‌گوید: من راوی پنجاه هزار حدیثم که احدی آنها را از من نشنیده است. رجال کشی، شـیخ طوسـی، ج۲، ص٤٤٠؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص٦٩.

همچنین: «کتابهای جابر جعفی به قرار زیر است: ۱) کتاب تفسیر. ۲) کتاب نـوادر. ۳) کتـاب فـضائل. ٤) کتاب جمل. ۵) کتاب صفین. ٦) کتاب نهروان. ۷) کتاب مقتل امیر المـؤمنین ﷺ. ۸) کتـاب مقتـل الحسین ﷺ.» رجال نجاشی، نجاشی، ص۱۲۹.

۱۰. چند روایت در آثار تربت سیدالشهدا ﷺ:

تربت سیّدالشهداء ﷺ، شفای هر درد و امان از هر خوف:

۱) امام رضا ﷺ فرمودند: «طِينُ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ﷺ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَـانٌ مِـنْ كُـلِّ خَـوْفٍ»؛ تربت قبر امام حسین ﷺ شفای هر درد و امان از هـر ترسـی اسـت (شـفا دهنـده و محافظـت کننـده است). فقه الرضـا ﷺ، ص۳٤۵؛ هدایـة الامـة، حـر عـاملی، ج۵، ص۱۰٤؛ بحـار الانـوار، علامـه مجلسی، ج۹۸، ص۱۳۱.

۲) «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِـيٍّ ﷺ يَقُـولُ: طِـينُ قَبْـرِ الْحُـسَيْنِ ﷺ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ هُوَ لِمَا أُخِذَ لَه»؛ جابر بن یزید جعفی گویـد: از امـام بـاقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: تربت قبر امام حسین ﷺ شفای هر درد و امان از هـر ترسـی اسـت، بـستگی دارد آن را به کدام نیّتی بردارند. طبّ الائمة، ابنَی بسطام نیشابوری، ص۵۲؛ فصول المهمـة، حـر عـاملی، ج۳، ص۳٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۳۲.

تربت سیّدالشهداء ﷺ دوای اکبر:

امام صادق ﷺ فرمودند: «طِينُ قَبْـرِ الْحُـسَيْنِ ﷺ شِـفَاءٌ مِـنْ كُـلِّ دَاءٍ وَ هُـوَ الـدَّوَاءُ الْأَكْبَـر»؛ تربـت قبـر حسین ﷺ شفای هر دردی است، و آن [خاک] دوای برتر است. کامل الزیارات، ابـن قولویـه، ص۳۱۲؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۲، ص۵۹۲؛ مزار، شیخ مفید، ص۱٤۳؛ تهذیب الاحکـام، شـیخ طوسی، ج٦، ص۷٤؛ مزار، مشهدی، ص۳٦۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ۹۸، ص۱۲۳.

دور شدن از مکروهات و شُرور دنیا با تربت سیّدالشهدا علیه‌السلام:

عَنِ الصَّادِقِ علیه‌السلام: قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ تُرْبَةَ الْحُسَيْنِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَاناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ فَإِذَا أَخَذَهَا [تَنَاوَلَهَا] أَحَدُكُمْ فَلْيُقَبِّلْهَا وَ لْيَضَعْهَا عَلَى عَيْنِهِ وَ لْيُمِرَّهَا عَلَى سَائِرِ جَسَدِهِ وَ لْيَقُلْ: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ التُّرْبَةِ وَ بِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِهَا وَ ثَوَى فِيهَا وَ بِحَقِّ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ بِحَقِّ الْمَلَائِكَةِ الْحَافِّينَ بِهِ إِلَّا جَعَلْتَهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ بُرْءاً مِنْ كُلِّ مَرَضٍ وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَ حِرْزاً مِمَّا أَخَافُ وَ أَحْذَرُ» ثُمَّ يَسْتَعْمِلُهَا. قَالَ أَبُو أُسَامَةَ: فَإِنِّي أَسْتَعْمِلُهَا مِنْ دَهْرِيَ الْأَطْوَلِ كَمَا قَالَ وَ وَصَفَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، مَا رَأَيْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ مَكْرُوهاً.»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند تربت حسین علیه‌السلام را شفای هر درد و امان از هر ترس قرار داده است پس هرگاه یکی از شما آن را برگرفت باید آن را ببوسد، بر چشمش بگذارد و بر بقیهٔ بدنش بکشاند و این جملات را بگوید: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ التُّرْبَةِ وَ بِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِهَا وَ ثَوَى فِيهَا وَ بِحَقِّ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ ...» بعد هم آن را استفاده کند. ابو اسامه گوید: من در طول زندگی طولانی‌ام به همان آدابی که امام صادق علیه‌السلام فرموده بود استفاده کردم، به شکر الهی هیچ ناگواری ندیدم. امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۹؛ بشارة المصطفی، ابی القاسم طبری، ص۳۳۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۱۹.

۱۱. طبق روایات، تربت سیّدالشهدا علیه‌السلام تنها برای شیعیان آن حضرت و کسانیکه آگاه و عارف به مقام سیّدالشهدا علیه‌السلام و همچنین معتقد به شفا بودن تربت هستند، مایهٔ شفاست:

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّ طِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام مِسْكَةٌ مُبَارَكَةٌ، مَنْ أَكَلَهُ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَتْ لَهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ مَنْ أَكَلَهُ مِنْ عَدُوِّنَا ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْأَلْيَةُ»؛ تربت قبر امام حسین علیه‌السلام، مشکی مبارک است، هر کس از شیعیان ما آن را بخورد از هر بیماری شفا یابد، و اگر از دشمنان ما آن را بخورد چون دنبه، آب می‌شود [کنایه از اینکه برای او شفا نیست] [و بلا أثر است.] مزار، شیخ مفید، ص۱٤۸؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص۱٦٦؛ مزار، مشهدی، ص۳٦۳؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲٤، ص۲۲۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۳۲.

همچنین: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «لَوْ أَنَّ مَرِيضاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام وَ حُرْمَتَهُ وَ وَلَايَتَهُ أَخَذَ مِنْ طِينِ قَبْرِهِ مِثْلَ رَأْسِ أَنْمُلَةٍ كَانَ لَهُ دَوَاءً»؛ اگر مریضی از اهل ایمان که به حقِّ حضرت سیّد الشهدا علیه‌السلام، آگاه و عارف است و به حرمت و ولایت آن جناب آشنا است از تربت قبرش به مقدار سر بند انگشت بردارد همان برای او دوا است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٦۵؛ مزار، شیخ مفید، ص۱٤۳؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۳۲؛ مزار مشهدی، ص۳٦۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۲۲.

همچنین: عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: يَأْخُذُ الْإِنْسَانُ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَيَنْتَفِعُ بِهِ وَ يَأْخُذُ غَيْرُهُ فَلَا يَنْتَفِعُ بِهِ، فَقَالَ: لَا وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا يَأْخُذُهُ [أَخَذَهُ] أَحَدٌ وَ هُوَ يَرَى أَنَّ اللَّهَ يَنْفَعُهُ بِهِ إِلَّا نَفَعَهُ [يَنْفَعُه] اللَّهُ بِهِ»؛ ابن ابی یعفور می‌گوید: محضر حضرت صادق علیه‌السلام عرضه داشتم:

شخصی تربت قبر امام حسین﵇ را برداشته و از آن سود می‌برد [برای او شفاست] ولی شخص دیگری وقتی از آن بر می‌دارد از آن نفعی نمی‌برد. حضرت فرمودند: نه این چنین نیست! قسم به خدایی که خدایی جز او نیست احدی تربت قبر آن حضرت را در حالی که معتقد به منفعت و شفا بودنش هست برنمی‌دارد جز اینکه خداوند به سبب آن تربت به او نفع می‌رساند. کافی، کلینی، ج٤، ص٥٨٨؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٦١؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص١٦٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص١٢٣.

١٢. به چند نمونهٔ دیگر از آداب برداشتن تربت، و نیز دعایی که هنگام خوردن تربت باید خواند اشاره می‌کنیم:

آداب برداشتن تربت:

١) قَدْ كُنَّا ذَكَرْنَا فِي كِتَابِ مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ: أَنَّهُ لَمَّا وَرَدَ الصَّادِقُ﵇ إِلَى الْعِرَاقِ إِجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فَقَالُوا: يَا مَوْلَانَا تُرْبَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ﵇ شِفَاءٌ مِنْ كُلِ دَاءٍ فَهَلْ هِيَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَكُونَ آمِناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ فَلْيَأْخُذِ السُّبْحَةَ مِنْ تُرْبَتِهِ وَ يَدْعُو بِدُعَاءِ لَيْلَةِ الْمَبِيتِ عَلَى الْفِرَاشِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ يُقَبِّلُهَا وَ يَضَعُهَا عَلَى عَيْنِهِ وَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ التُّرْبَةِ وَ بِحَقِّ صَاحِبِهَا وَ بِحَقِّ جَدِّهِ وَ بِحَقِّ أَبِيهِ وَ بِحَقِّ أُمِّهِ وَ بِحَقِّ أَخِيهِ وَ بِحَقِّ وُلْدِهِ الطَّاهِرِينَ إِجْعَلْهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَاناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ سُوءٍ» ثُمَّ يَضَعُهَا فِي جَيْبِهِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فِي الْغَدَاةِ فَلَا يَزَالُ فِي أَمَانِ اللَّهِ حَتَّى الْعِشَاءِ وَ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فِي الْعِشَاءِ فَلَا يَزَالُ فِي أَمَانِ اللَّهِ حَتَّى الْغَدَاة.»؛ ما در کتاب «مصباح الزائر و جناح المسافر» بیان کردیم هنگامی که امام صادق﵇ وارد عراق شد مردم اطرافش را گرفتند و گفتند: ای مولای ما، (می‌دانیم که) تربت امام حسین﵇ شفای هر مریضی است آیا امان از هر ترسی هم هست!؟ حضرت فرمود: آری، هرگاه یکی از شما خواست تا تربت سیّد الشهدا﵇ امان از هر ترسی باشد باید تسبیحی از تربت بردارد و سه مرتبه دعای لیلة المبیت را بر فراش بخواند، بعد هم آن را بوسیده بر دیدگانش بگذارد و بگوید: «پروردگارا! از تو می‌خواهم به حقّ این تربت و به حقّ صاحبش و به حقّ جدّش و پدرش و مادرش و برادر و فرزندان پاکش؛ که این تربت را سبب درمان هر دردی و مایهٔ آرامش از هر ترسی و محافظت کننده از هر بدی قرار بده» بعد هم آن را در جیبش بگذارد، اگر این کار را در صبح انجام دهد پیوسته در امان خداست تا شب، و اگر این را شب انجام دهد پیوسته تا صبح در امان خداست. امان من اخطار، سید بن طاووس، ص٤٧؛ وسائل الشیعه، حر عاملی،، ج١١، ص٤٢٧.

٢) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: «إِنَّ طِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ﵇ مُسْكَةٌ مُبَارَكَةٌ مَنْ أَكَلَهُ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ لَهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ مَنْ أَكَلَهُ مِنْ عَدُوِّنَا ذَابَ كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ فَإِذَا أَكَلْتَ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ﵇ فَقُلِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي قَبَضَهَا وَ بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي خَزَنَهَا وَ بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي هُوَ فِيهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ عَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ أَمَاناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» وَ تَقُولُ أَيْضاً: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ هَذِهِ التُّرْبَةَ تُرْبَةُ وَلِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَ لِي بِرَحْمَتِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ كُلَّ مَا قِيلَ فِيهِمْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُون.»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: گِل قبر سیّد الشهدا علیه السلام مشک مبارکی است، هرکس از شیعیان ما آن را بخورد از هر مریضی شفا می‌یابد و هرکس از دشمنان ما آن را بخورد آب می‌شود همچنانکه دنبه آب می‌شود، پس هرگاه از خاک قبر امام حسین علیه السلام خوردی بگو: «خداوندا! از تو می‌خواهم به حقّ فرشته‌ای که تربت را گرفت و به حقّ پیغمبری که آن را نگاه داشت و به حقّ وصیّ‌ات که در آن تربت (مدفون) است؛ اینکه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام درود فرستی و برایم در این خاک، شفای هر درد و سلامتی از هر بلاء و ایمنی از هر ترس قرار بده به رحمتت ای بخشاینده‌ترین بخشایندگان و درود و سلام خدا بر محمد و خاندانش علیهم السلام» همچنین بگو: «خداوندا! من شهادت می‌دهم که این تربت، تربت ولیّ توست (درود خدا بر حضرتش)، همچنین شهادت می‌دهم که این تربت، شفای هر درد و امان از هر ترس است (برای هر مخلوقت که بخواهی) و به رحمتت برای من هم بخواه، و شهادت می‌دهم که هرآنچه در مورد اهلبیت علیهم السلام گفته شده حقّ از جانب توست و تمامی پیغمبران راست گفتند». مزار، شیخ مفید، ص۱٤۸؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص۱٦٦؛ مزار، مشهدی، ص۳٦۳؛ مصباح، کفعمی، ص۵۰۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲٤، ص۲۲۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۳۲.

۳) قَالَ الصَّادِقُ: إِذَا أَرَدْتَ حَمْلَ طِينِ [الطين من] قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَاقْرَأْ: فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، [﴿وَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾] وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ يس وَ تَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أَمِينِكَ وَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَبْدِكَ وَ أَخِي رَسُولِكَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ زَوْجَةِ وَلِيِّكَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ علیه السلام وَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ بِحَقِّ الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ وَ بِحَقِّ هَذِهِ التُّرْبَةِ وَ بِحَقِّ الْمَلَكِ الْمُوَكَّلِ بِهَا وَ بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي هُوَ فِيهَا وَ بِحَقِّ الْجَسَدِ الَّذِي ضَمَّتْ وَ بِحَقِّ جَمِيعِ مَلَائِكَتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ هَذَا الطِّينَ شِفَاءً لِي وَ لِمَنْ يَسْتَشْفِي بِهِ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ مَرَضٍ وَ أَمَاناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ اجْعَلْهُ عِلْماً نَافِعاً وَ رِزْقاً وَاسِعاً وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ آفَةٍ وَ عَاهَةٍ وَ مِنْ جَمِيعِ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» وَ تَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ التُّرْبَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمَيْمُونَةِ وَ الْمَلَكِ الَّذِي هَبَطَ بِهَا وَ الْوَصِيِّ الَّذِي هُوَ فِيهَا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْفَعْنِي بِهَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی خاک قبر امام حسین علیه السلام را حمل نمایی پس سوره‌های حمد، معوّذتین، توحید، کافرون، قدر، آیة الکرسی و یاسین بخوان و بگو: «خداوندا! به حقّ محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ات و رسولت و حبیبت و پیغمبرت و امانت دارت، و به حقّ امیر امؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام بنده‌ات و برادر رسولت، و به حقّ فاطمه علیها السلام دختر پیغمبرت و همسر ولیّ‌ات، و به حق

حسنین و ائمهٔ بر حقّت﵇ (نُه امام بعدی) و به حقّ این تربت و به حـقّ فرشـتهٔ نگهبـانش و بـه حـقّ وصیّیی که در آن است و به حقّ تن [به خون آغشته‌ای] که بدان ملحق گردید و به حقّ تمام فرشـتگان و پیغمبران و رسولانت؛ بر محمد و آلـش﵇ درود فرسـت و ایـن گِـل را شـفای مـن و هرکـسی‌کـه می‌خواهد شفا یابد از هر درد و بیماری و مریضی و نیز ایمنی از هر ترسی قرار بـده، خـدایا بـه حـقّ محمد و اهل بیتش﵇ این تربت را علمی سودمند و رزقی فراخ و شـفای هـر درد و بیمـاری و آفـت (عارضه) و سختی‌ها از تمام انواع دردها [و مشکلات] قرار بده که تو بر هر چیـزی توانـایی» و بگـو: «خدایا! ای پروردگار این تربت با برکت و با میمنت (خوش شگون، خجسته) و فرشـته‌ای کـه بـدان فرود آمد و امامی که در آن تربت (آرمیده) است؛ بر محمد و خانـدانش﵇ درود فرسـت و تربـت را دربارهٔ من سودمند و کارساز قرار بده که تو بر همه چیز قـادر و توانـا هـستی.» کامـل الزیـارات، ابـن قولویه، ص٤٧٥؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج١٤، ص٥٣١؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص١٢٨.

دعای هنگام خوردن تربت:

١) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ﵇ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ. وَ إِذَا أَكَلْتَـهُ فَقُـلْ: «بِـسْمِ اللَّـهِ وَ بِاللَّـهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً وَاسِعاً وَ عِلْماً نَافِعاً وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِنَّكَ عَلى كُـلِّ شَـيْءٍ قَـدِيرٌ»؛ امـام صـادق﵇ فرمود: خاک قبر امام حسین﵇ شفای هر دردی است. و هرگاه آن را خوردی بگو: «بـه نـام خـدا و بـه خدا، خداوندا این تربت را رزقی فراخ و دانشی سودمند و شفای هر دردی قرار بده که تو بر هر چیـزی توانایی.» کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٧٦؛ مزار، شیخ مفید، ص١٤٩؛ مصباح المتهجـد، شـیخ طوسی، ص٧٣٣؛ مزار، مشهدی، ص٣٦٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٢، ٣٤.

٢) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: «إِذَا تَنَاوَلَ أَحَدُكُمْ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ﵇ فَلْيَقُلْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْـأَلُكَ بِحَـقِّ الْمَلَكِ الَّذِي تَنَاوَلَهُ وَ الرَّسُولِ الَّذِي بَوَّأَهُ وَ الْوَصِيِّ الَّذِي ضُمِّنَ فِيهِ أَنْ تَجْعَلَـهُ شِـفَاءً مِـنْ كُـلِّ دَاءٍ كَـذَا وَ كَذَا» وَ يُسَمِّي ذَلِكَ الدَّاءَ. امام صادق﵇ فرمودند: هر گاه یکی از شما، تربت قبر حـسین﵇ را تنـاول کرد بگوید: «بار خدایا از تو می‌خواهم به حقّ فرشته‌ای که آن را اخذ نموده و رسـولی کـه آن را جـای داده و وصیّ که در آن قرار گرفته آن را شفای هر دردی قرار بـده» و نـام درد مـورد نظـر را ببـرد. کامـل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٦٩؛ مـصباح المتهجـد، شـیخ طوسـی، ص٧٣٤؛بحـار الانـوار، علامـه مجلسی، ج٩٨، ص١٢٧.

٣) رُوِيَ: إِذَا أَخَذْتَهُ فَقُلْ: «بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ بِحَقِ هَذِهِ التُّرْبَةِ الطَّاهِرَةِ وَ بِحَقِّ الْبُقْعَةِ الطَّيِّبَـةِ وَ بِحَـقِّ الْوَصِـيِّ الَّذِي تُوَارِيهِ وَ بِحَقِّ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ وَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِهِ وَ الْمَلَائِكَةِ الْعُكُوفِ عَلَـى قَبْـرِ وَلِيِّكَ يَنْتَظِرُونَ نَصْرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اجْعَلْ لِي فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَاناً مِنْ كُـلِّ خَـوْفٍ وَ عِزّاً مِنْ كُلِّ ذُلٍّ وَ أَوْسِعْ بِهِ عَلَيَّ فِـي رِزْقِـي وَ أَصِـحَّ بِـهِ جِـسْمِي.»؛ روایـت شـده: هرگـاه تربـت سـیّد الشهدا﵇ را برداشتی بگو: «به نام خدا، خدایا به حقّ این تربت پاک و به حـقّ ایـن بقعـهٔ پـاکیزه و بـه

حقّ وصیّی که او را مخفی نگاه داشته‌ای و به حقّ جدّش و پدرش و مادرش و برادرش و فرشتگانی که گرداگرد اویند و فرشتگانی که بر قبر ولیّ‌ات معتکف و مقیم هستند و منتظر یاری حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه هستند (صلوات و درود خدا بر تمامی آنان باد)؛ برایم در این تربت شفای هر درد و ایمنی از هر ترس و عزّت از هر خواری را قرار بده، و به واسطهٔ این تربت بر رزق و روزی‌ام گشایش قرار بده و تندرستم گردان.» کافی، کلینی، ج٤، ص٥٨٩؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٧٢؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص١٢٨.

١٣. اقوال دیگر در حدود تربت کربلا:

١) حائر

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْبُوفَكِيِّ عَنْ يَحْيَى وَ كَانَ فِي خِدْمَةِ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَنْ عِيسَى بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ عَنْ عَمَّتِهِ قَالَتْ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام يَقُولُ إِنَّ فِي طِينِ الْحَائِرِ الَّذِي فِيهِ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَاناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٢٧٩، باب٩٢، ح٤.

٢) بیست ذراع:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام عِشْرُونَ ذِرَاعاً فِي عِشْرِينَ ذِرَاعاً مُكَسَّراً رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ [وَ مِنْهُ] مِعْرَاجُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى السَّمَاءِ وَ لَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَ هُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَزُورَهُ فَفَوْجٌ يَهْبِطُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص١١٢، باب٣٨، ح٣.

٣) هفتاد ذراعا

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: يُؤْخَذُ طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام مِنْ عِنْدِ الْقَبْرِ عَلَى سَبْعِينَ ذِرَاعاً. تهذیب الاحکام، ج٦، ص٧٤، ح١٤٤.

٤) هفتاد باع (هر باع حدود دو ذراع)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: يُؤْخَذُ طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام مِنْ عِنْدِ الْقَبْرِ عَلَى سَبْعِينَ بَاعاً فِي سَبْعِينَ بَاعاً. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٢٨١، باب٩٣، ح٦.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: يُؤْخَذُ طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام مِنْ عِنْدِ الْقَبْرِ عَلَى قَدْرِ سَبْعِينَ بَاعاً. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٢٨٠، باب٩٣، ح٢.

٥) یک میل (هر میل حدود دو کیلومتر)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام فِيهِ شِفَاءٌ وَ إِنْ أُخِذَ عَلَى رَأْسِ مِيلٍ. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٢٧٥، باب٩١، ح٥.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ مَرِيضاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ حُرْمَتَهُ وَ وَلَايَتَهُ أُخِذَ لَهُ مِنْ طِينِ قَبْرِهِ عَلَى رَأْسِ مِيلٍ كَانَ لَهُ دَوَاءً وَ شِفَاءً. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٢٧٩، باب٩٢، ح٦.

٦) چهار میل

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنْتُ بِمَكَّةَ وَ ذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي رَأَيْتُ أَصْحَابَنَا يَأْخُذُونَ مِنْ طِينِ الْحَائِرِ لَيَسْتَشْفُونَ [يَسْتَشْفُونَ] بِهِ هَلْ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ مِمَّا يَقُولُونَ مِنَ الشِّفَاءِ؟ قَالَ: يُسْتَشْفَى بِمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْقَبْرِ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ. كامل الزيارات، ابن قولويه، ص۲۸۰، باب۹۳، ح۵.

۷) ۱۰ میل

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: التُّرْبَةُ مِنْ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ عَشَرَةُ أَمْيَالٍ. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۷۲، ح۵.

۱٤. «و إنما الكلام في شرائطه و خصوصياته و لنشر إليها و إلى بعض الأحكام المستفادة من الأخبار، الأول المكان الذي يؤخذ منه التربة ففي بعض الأخبار طين القبر و هي تدل ظاهرا على أنها التربة المأخوذة من المواضع القريبة مما جاور القبر و في بعضها طين حائر الحسين ﷺ فيدل على جواز أخذه من جميع الحائر و عدم دخول ما خرج منه و في بعضها عشرون ذراعا مكسرة و هو أضيق و في بعضها خمسة و عشرون ذراعا من كل جانب من جوانب القبر و في بعضها تؤخذ طين قبر الحسين ﷺ من عند القبر على سبعين ذراعا و في بعضها فيه شفاء و إن أخذ على رأس ميل و في بعضها البركة من قبره ﷺ على عشرة أميال و في بعضها حرم الحسين ﷺ فرسخ في فرسخ من أربع جوانب القبر و في بعضها حرمه ﷺ خمس فراسخ في أربع جوانبه و جمع الشيخ ﷺ و من تأخر عنه بينها بالحمل على اختلاف مراتب الفضل و تجويز الجميع و هو حسن و الأحوط في الأكل أن لا يجاوز الميل بل السبعين و كلما كان أقرب كان أحوط و أفضل قال المحقق الأردبيلي طيب الله تربته و أما المستثنى فالمشهور أنه تربة الحسين ﷺ فكل ما يصدق عليه التربة يكون مباحا و مستثنى و في بعض الروايات طين قبر الحسين ﷺ فالظاهر أن الذي يؤخذ من القبر الشريف حلال و لما كان الظاهر عدم إمكان ذلك دائما فيمكن دخول ما قرب منه و حواليه فيه أيضا و يؤيده ما ورد في بعض الأخبار طين الحائر و في بعض على سبعين ذراعا و في بعض على عشرة أميال انتهى». بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۷، ص۱۵۹.

۱۵. همچنین: «عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ عِشْرُونَ ذِرَاعاً فِي عِشْرِينَ ذِرَاعاً مُكَسَّراً رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ [وَ مِنْهُ] مِعْرَاجُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى السَّمَاءِ وَ لَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَ هُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَزُورَهُ فَفَوْجٌ يَهْبِطُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ.»؛ ابن سنان می‌گوید: شنیدم که امام صادق ﷺ می‌فرمود: مساحت قبر حسین بن علی صلوات اللّه علیهما بیست ذراع در بیست ذراع است و آن باغی است از باغ‌های بهشت و فرشتگان از آنجا به آسمان عروج می‌کنند و هیچ فرشتهٔ مقرّب و پیامبر مرسلی نیست مگر اینکه از خدا درخواست می‌کند تا آن حضرت را زیارت

نماید، پس دسته‌ای [برای زیارت] در حال هبوطند و برخی در حال بالا رفتن به آسمان. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲۲؛ و ۲۲۵؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۲۰٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص٦۰.

همچنین: «رَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَبْرُ الْحُسَيْنِ ﷺ عِشْرُونَ ذِرَاعاً فِي عِشْرِينَ ذِرَاعاً مُكَسَّراً رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»؛ عبد الله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: می‌فرمود: مساحت قبر حسین بن علی ﷺ بیست ذراع در بیست ذراع است و آن باغی است از باغ‌های بهشت. المزار، شیخ مفید، ص۱٤۱؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۳۲.

۱٦. [عن ابن عبّاس] فِي خَبرِ احتِجاجِ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ أربَعينَ رَجُلاً مِنَ اليَهودِ: «قالوا [اليَهودُ]: إبْرَاهِيمُ خَيْرٌ مِنْكَ، قَالَ ﷺ: وَ لِمَ ذَاكَ؟ قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلَهُ فَأَنَا حَبِيبُه.»؛ از ابن عباس نقل شده (ضمن روایت احتجاج پیغمبر ﷺ با چهل مرد یهودی) که: یهودیان گفتند: ابراهیم ﷺ از تو بهتر و برتر بود، حضرت ﷺ فرمود: چرا ابراهیم ﷺ برتر است؟ گفتند: زیرا خداوند او را خلیل خود اختیار کرده بود. پیامبر ﷺ فرمود: اگر ابراهیم ﷺ، خلیل خداوند بود من حبیب او هستم. الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص٥٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱٦، ص۳۲۸.

بیان ابن شهر آشوب در فرق بین حبیب و خلیل:

«إبراهیم ﷺ نظر من المُلك إلی الملکوت: ﴿وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ﴾ و الحبیب ﷺ نظر من المُلك إلی المُلك: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَ﴾، الخلیل طالبٌ: ﴿قالَ إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي﴾ و الحبیب مطلوبٌ: ﴿أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾، قال الخلیل: ﴿وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي﴾ و قیل للحبیب: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ﴾، و قال الخلیل: ﴿وَ لَا تُخْزِنِي﴾ و للحبیب: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ﴾، و قال الخلیل وسط النار: «حسبي الله» و قیل للحبیب: ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ﴾، قال الخلیل: ﴿وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ﴾ و قیل للحبیب: ﴿وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ﴾، قال الخلیل: ﴿وَ أَرِنا مَناسِكَنا﴾ و قیل للحبیب: ﴿لِنُرِيَهُ﴾، قال الخلیل: ﴿وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾ و للحبیب: ﴿وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ﴾، الخلیل: ﴿وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي﴾ و للحبیب: ﴿أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ﴾ لأجلك، الخلیل بخل علی أعدائه بالرّزق: ﴿وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ﴾ و الحبیب سخا بها علی الأعداء حتّی عُوتِبَ: ﴿وَ لَا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ﴾، الخلیل أقسم بالله: ﴿وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ﴾ و أقسم الله بالحبیب: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ﴾، و اتّخذ مقام الخلیل قبلةً: ﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ﴾ و جعل أحوال الحبیب و أفعاله و أقواله قبلةً: ﴿لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ﴾، الخلیل کسر أصنام قومه غضباً لله و الحبیب کسر عن الکعبة ثلاثمائة و ستّین صنماً و أذلّ من عبدها بالسیف، اصطفی الخلیل بعد الابتلاء: ﴿وَ لَقَدِ اصْطَفَيْناهُ﴾ و اصطفی الحبیب قبل الابتلاء: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي﴾، الخلیل بذل ماله لأجل الجلیل و خلق الجلیلُ العالَمَ لأجل الحبیب، مقام الخلیل مقام الخدمة: ﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ﴾ و مقام الحبیب مقام الشفاعة: ﴿عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ﴾ و الشفیع أفضل من الخادم، الخلیل طلب ابتداء الوصلة: ﴿قالَ هذا رَبِّي﴾ و الحبیب طلب بقاء الوصلة: ﴿وَ أُمِرْتُ أَنْ

أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ و البقاء أفضل من الابتداء، صيّر الله حرّ النار على الخليل برداً و سلاماً و صيّر السّمّ في جوفه سلاماً حين سمّته الخيبرية ثمّ سخّر له نار جهنم الّتي كانت نار الدنيا كلّها جزءًا منها، كان الخليل منادياً بالحجّ و القربان: ﴿وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِ﴾ و الحبيب منادياً بالإسلام و الإيمان: ﴿يُنادِي لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ﴾، قال للخليل: ﴿أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ﴾ و قال للحبيب: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ﴾، قال الخليل: ﴿فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي﴾ و قال للحبيب: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»، و قيل للخليل: ﴿وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾ و الحبيب فدي أبوه عبد الله بمائة ناقة، و بارك في أولاد الخليل حتّى عفوا فأمر داود في أيّامه بإحصائهم فعجزوا عن ذلك فأوحى الله تعالى إليه لمّا أطاعني بذبح ولده كثرت ذريته و الحبيب لما ابتلي أيضاً بذبح ابنه الحسين عليه السلام كثرت أولاده، وصل الخليل إلى الجليل بالواسطة: ﴿وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ﴾ و وصل الحبيب بلا واسطة: ﴿ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى﴾، أراد الخليل رضاء الملك في رفع الكعبة: ﴿وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾ و أراد الله القبلة في رضاء الحبيب: ﴿فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها﴾، كان الابتلاء للخليل أوّلاً و الاجتباء آخر: ﴿وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ﴾ و الحبيب ابتداؤه بشارة: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ﴾، سأل الخليل: ﴿وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ﴾ و قال للحبيب: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾، الخليل من يخالك و الحبيب من تخاله فلا جَرَم: ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى﴾، الخليل المريد و الحبيب المراد، الخليل عطشان و الحبيب ريّان.

قال صاحب العين: مخرج الحاء أقصى من مخرج الخاء بدرجةٍ فإنّ الخاء من الحلق و الحاء من الفؤاد؛ فإذا ذكرت الخليل لم تملأ فاك لأنّه من الحلق و إذا ذكرت الحبيب ملأت فاك و قلبك لأنّه من الفؤاد.»؛ ابراهيم عليه السلام از مُلک به ملکوت نگاه کرد: «و اینگونه ما ملکوت را به ابراهیم عليه السلام نشان دادیم» ولی حبیب صلی الله علیه و آله از مُلک به مُلک نظر فرمود: «آیا به پروردگارت نگریستی که چگونه سایه را می‌کَشد؟». خلیل طلب کننده بود: (ابراهیم گفت: من نزد پروردگارم می‌روم» ولی حبیب صلی الله علیه و آله طلب شدهٔ خدا قرار گرفت: «خداوندی که بنده‌اش را شبانه سیر (معراج) داد». خلیل فرمود: «و کسیکه من طمع دارم که مرا ببخشد» ولی به حبیب صلی الله علیه و آله خطاب رسید: «تا خدا تو را ببخشاید»، و خلیل فرمود: «خدایا مرا رسوا و خوار مفرما» ولی به حبیب صلی الله علیه و آله خطاب شد: «روزی که خدا خوار نمی‌سازد»، و خلیل وسط آتش فرمود: «پروردگار مرا کافی است» ولی به حبیب صلی الله علیه و آله خطاب آمد: ای پیغمبر خدا تو را کفایت می‌کند»، خلیل فرمود: پروردگارا مرا در اذهان آیندگان خوش نام قرار بده» ولی به حبیب صلی الله علیه و آله خطاب شد: «و ما نام و آوازه‌ات را بلند گردانیدیم»، خلیل فرمود: «پروردگارا مناسک ما را به ما نشان بده» ولی به حبیب صلی الله علیه و آله خطاب شد: «تا ما به او نشان دهیم»، خلیل فرمود: «پروردگارا مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده» ولی به حبیب صلی الله علیه و آله خطاب شد: «و هرآینه آخرت برای تو بهتر است». خلیل فرمود: «و کسیکه مرا غذا می‌دهد» ولی به حبیب صلی الله علیه و آله خطاب آمد: «کسیکه آنان را در گرسنگی غذا داد» به خاطر تو، خلیل در رزق دشمنانش تنگ گرفت و بخل ورزید: «و خدایا اهل مکه را از ثمرات روزی بده» ولی حبیب صلی الله علیه و آله حتی بر دشمنان سخاوت ورزید به حدّی که مورد عتاب خداوند قرار گرفت: «و دستانت را

کاملاً برای سخاوت باز منما». خلیل به خدا قسم خورد: «به خدا قسم من چاره‌ای برای بت‌هایتان می‌اندیشم» ولی خدا به حبیبش قسم خورد: «قسم به جانت که آنها در مستی خود غوطه ورند»، و خدا مقام ابراهیم خلیل را قبله قرار داد: «و از مقام ابراهیم (نمازخانهٔ خود) قرار بدهید» ولی خداوند احوال و کارها و فرمایشات حبیبش را قبله و الگوی بشر قرار داد: «هرآینه به تحقیق رسول خدا ﷺ، اسوه و الگویی برای شماست»، خلیل بت‌های قومش را مخفیانه و برای غضب الهی شکست ولی حبیب ﷺ ۳۶۰ بت کعبه را شکست و پرستندگان آنها را به شمشیر خوار نمود. خلیل بعد از ابتلاء و امتحان برگزیده شد: «و هرآینه ما ابراهیم را برگزیدیم» ولی حبیب ﷺ قبل از ابتلاء و آزمایش برگزیدهٔ الهی بود: «خداوند برمی‌گزیند». خلیل مالش را به خاطر خدای جلیل بخشید ولی خدای جلیل دنیا را به خاطر حبیبش خلق نمود. مقام ابراهیمِ خلیل مقام خدمت بود: «و از مقام ابراهیم فرا بگیرید» ولی مقام حبیب ﷺ مقام شفاعت است: «امید است که خدا تو را به مقام محمود مبعوث گرداند» و شفیع بالاتر و برتر از خادم است. خلیل ابتدای پیوست با خدا را طلب نمود: «ابراهیم گفت: این خدای من است» ولی حبیب ﷺ بقای پیوند را خواستار شد: «و مأمور شده‌ام تا از مسلمانان باشم» و بقا بالاتر و برتر از ابتدا است. خداوند حرارت آتش را بر خلیل ؑ سرد و گلستان نمود ولی سمّ داخل بدن حبیبش را بی خطر گردانید زمانی که آن زن خیبری به حضرتش سمّ داد آنگاه آتش جهنم را برای حضرتش رام کرد همان آتشی که تمام آتش‌های دنیا بخش کوچکی از آن هست. خلیل ؑ منادی حجّ و قربانی بود: «و مردم را به حجّ فرا بخوان» ولی حبیب ﷺ منادیِ اسلام و ایمان بود: «منادی ندا می‌کند که به پروردگارتان ایمان بیاورید»، خداوند خطاب به خلیل فرمود: «آیا ایمان نداری؟» ولی به حبیبش فرمود: «رسول ایمان آورد»، خلیل فرمود: «آنان دشمن من هستند» ولی خداوند (در حدیثی قدسی) خطاب به حبیب ﷺ فرمود: «اگر تو نبودی افلاک و آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم»، و به خلیل خطاب شد: «و ما اسماعیل را در برابر ذبحی عظیم فدا کردیم» ولی حبیب پدرش عبد الله در عوض صد شتر ماده فدا شد، و خداوند در فرزندان و نسل ابراهیم برکت داد به نحوی که پراکنده و ناپدید شدند پس داود نبی ؑ در ایام خودش فرمان داد تا فرزندان ابراهیم را بشمرند پس از شمردن‌شان ناتوان ماندند پس خدای متعال به داود وحی کرد که چون ابراهیم مرا در مورد ذبح فرزندش اطاعت نمود نسلش زیاد شد ولی حبیب ﷺ چون به ذبح فرزندش حسین ؑ ابتلاء شد فرزندان و نسلش زیاد شدند، خلیل با واسطه به خدای جلیل رسید: «و اینچنین ما ملکوت را به ابراهیم نشان دادیم» ولی حبیب ﷺ بدون هیچ واسطه‌ای به خدای جلیل رسید و با او سخن کرد: «سپس نزدیک شد تا آنجایی که بسیار نزدیک شد»، هدف خلیل در بالا بردن کعبه، رضایت پروردگار بود: «و زمانی که ابراهیم ستون‌های خانهٔ کعبه را بالا برد» ولی خداوند قبله را در رضایت حبیبش خواست و قرار داد: «پس ما تو را به سمت قبله‌ای که دوست می‌داری و پسند توست می‌گردانیم». خلیل ؑ ابتدا مبتلی و مورد امتحان واقع شد و بعد برگزیدهٔ الهی قرار گرفت: «و زمانی که پروردگار ابراهیم، او را با کلماتی آزمود» ولی حبیب ﷺ ابتدائش

بشارت بود: «تا خدا دینش را بر تمامی ادیان پیروز گرداند»، خلیل از پروردگار درخواست نمود: «و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها در امان بدار» ولی خداوند خطاب به حبیبش فرمود: «تنها خدا اراده کرده است که انواع پلیدی را از شما خاندان بردارد»، خلیل کسی است که او با تو برادری و ابراز دوستی دارد ولی حبیب ﷺ کسی است که تو با او اینچنین هستی و لذا (خداوند دربارهٔ حبیبش چنین فرموده است): «و هرآینه بزودی خدا آن قدر به تو عطا نماید و ببخشاید تا راضی شوی»، خلیل مرید است ولی حبیب ﷺ مراد، خلیل ﷺ شخص تشنه است ولی حبیب ﷺ سیراب است.

صاحب کتاب [لغت] العین می‌گوید: مخرج «حاء» یک درجه دورتر و عقب‌تر از «خاء» هست چون مخرج «خاء» حلق است ولی مخرج «حاء» از قلب لذا هنگامی که خلیل ذکر و بیان می‌شود دهانت پر نمی‌شود چون «خاء» از حلق است به خلاف حبیب که دهانت پر می‌شود چون از قلب ادا می‌شود.

همچنین در فرق بین حبیب و خلیل:

«وَ نقل ابْن فورك عَن بعض الْمُتَكَلِّمين كلاماً فِي الْفرق بَين الْمحبَّة و الخلّة بِكَلَامٍ طَوِيل ملخّصه: الْخَلِيل يصل بالواسطة من قَوْله: ﴿وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيم ملكوت السَّمَوَات وَ الْأَرْض﴾ و الحبيب يصل لحبيبه بِهِ من قَوْله: ﴿فَكَانَ قاب قوسين أَو أدنى﴾. و الخليل الَّذِي تكون مغفرته فِي حدّ الطّمع من قَوْله: ﴿وَ الَّذِي أطمع أَن يغْفر لي خطيئتي يَوْم الدّين﴾ و الحبيب الَّذِي مغفرته فِي حدّ الْيَقِين من قَوْله عزّ وَ جلّ: ﴿ليغفر لَك الله مَا تقدّم من ذَنْبك وَ مَا تَأَخّر﴾. و الخليل قَالَ: ﴿وَ لَا تخزني يَوْم يبعثون﴾ و الحبيب قيل لَهُ: ﴿يَوْم لَا يخزي الله النَّبِيّ﴾، فابتدأ بالبشارة قبل السُّؤَال، و الخليل قَالَ فِي الْمحبَّة: «حسبي الله»، و الحبيب قيل لَهُ: ﴿يَا أَيّهَا النَّبِي حَسبك الله﴾ و الخليل قَالَ: ﴿وَ اجعَل لي لِسَان صدق﴾ و الحبيب قيل لَهُ: ﴿و رفعنا لَك ذكرك﴾ أعطي بِلَا سُؤال. و الخليل قَالَ: ﴿و اجنبني و بنيَّ أَن نعْبد الْأَصْنَام﴾ و الحبيب قيل لَهُ: ﴿إِنَّمَا يُرِيد الله ليذْهب عَنْكُم الرّجس أهل الْبَيْت﴾.»؛ و ابن فورک [متوفای قرن پنجم] از بعضی متکلمین کلام مفصّلی را در فرق بین محبت و خُلّت نقل کرده که خلاصه‌اش چنین است:

خلیل با واسطه می‌رسد به خاطر آیهٔ «و ما اینچنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم» ولی حبیب توسط پروردگار به خدایش می‌رسد: «پس حضرتش به خدا نزدیک شد به اندازهٔ دو کمان یا نزدیکتر». و خلیل کسی است که آمرزیده شدنش در حدّ طمع هست چنانچه این آیه از قول خود او می‌گوید: «خدایی که من طمع دارم که از لغزشم در روز قیامت بگذرد» ولی حبیب ﷺ کسی است که مغفرتش در حدّ یقین است: «تا خدا از گذشته و آیندهٔ اعمالت در گذرد»، و خلیل فرمود: «خدایا مرا روز قیامت رسوا و خوار مگردان» ولی حبیب به او خطاب می‌شود: «روزی که خدا پیامبر ﷺ را فرونگذارد» پس قبل از اینکه پیامبر ﷺ این مطلب را از خدا سؤال و طلب بفرماید خداوند به او بشارت داده است. خلیل در محبّت فرمود: «خدا مرا کافی است» ولی حبیب ﷺ مورد خطاب واقع شد: «ای پیامبر، خدا تو را کافی است». خلیل فرمود: پروردگارا نام مرا در آیندگان خوش نام قرار بده» ولی حبیب ﷺ به او خطاب شد: «و ما نام تو را بلند آوازه نمودیم» خدا بدون اینکه حضرتش درخواستی بنماید این موهبت را به او ارزانی داشت. خلیل فرمود: پروردگارا من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها در

امان بدار» ولی حبیب ﷺ مورد خطاب واقع شد: «خدا اراده فرموده که هرگونه پلیدی را از شما خاندان رسالت ببرد». عمدة القاری، عینی، ج ١٦، ص ١٧٦.

١٧. « حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي مُزَرِّدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: سَمِعَ أُذُنَايَ هَاتَانِ وَ بَصُرَ عَيْنَايَ هَاتَانِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ أَخَذَ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا بِكَفَّيِ الْحَسَنِ أَوِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ قَدَمَيهِ عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يَقُولُ: «إِرْقَهْ»، قَالَ: فَرَقِيَ الْغُلَامُ حَتَّى وَضَعَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: «إِفْتَحْ فَاكَ»، ثُمَّ قَبَّلَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اَللَّهُمَّ أَحِبَّهُ، فَإِنِّي أُحِبُّهُ»؛ ابو هریره می‌گوید: این دو گوش من شنیدند و این دو چشم من دیدند که پیغمبر خدا ﷺ با دو دست خود، دو دست حسن ؑ یا حسین ؑ را گرفته بود. و پاهای کودک بر روی پاهای پیامبر خدا بود و آن حضرت می‌فرمود: بیا بالا. راوی می‌گوید: آن کودک به قدری بالا آمد که پاهای خود را روی سینهٔ مبارک پیغمبر اکرم ﷺ نهاد. سپس رسول خدا ﷺ به وی فرمود: دهان خود را باز کن! وقتی دهان خود را باز کرد پیامبر خدا ﷺ دهانش را بوسید و فرمود: بار خدایا! او را دوست بدار، زیرا من او را دوست دارم. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج٣، ص١٥٩؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٣، ص٨٦.

منابع اهل تسنن: ادب المفرد، بخاری، ص٦٢؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج٣، ص٤٩ – ٥٠؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٣، ص١٩٤؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج٩، ص١٧٦؛ حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ج١، ص٢٢٢؛ کنز العمال، متقی هندی، ج١٣، ص٦٤٩ و ص٦٦٦ – ٦٦٧؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج٧، ص١١٦ و ج٩، ص٣٦٩؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج٢، ص٤٠.

و به طور خلاصه در این منابع: الفایق، زمخشری، ج١، ص٢٤٢؛ النهایة، ابن اثیر، ج١، ص٣٧٨؛ شرح شافیة ابن الحاجب، استر آبادی، ج٤، ص٣٤٩؛ لسان العرب، ابن منظور، ج١٠، ص٤٧.

همچنین: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيُّ وَ الْقَاضِي أَبُو الْفَرَجِ الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا الْبَغْدَادِيُّ وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الرَّازِيُّ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُمْهُورٍ الْعَمِّيُّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي شُعْبَةُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ إِذْ دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ؑ فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ: حِبِقَّةٌ حِبِقَّةٌ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةْ وَ وَضَعَ فَمَهُ عَلَى فَمِهِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ، يَا حُسَيْنُ ؑ أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَبُو الْأَئِمَّةِ التِّسْعَةِ، مِنْ وُلْدِكَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ..». ابی هریره نقل می‌کند: نزد پیغمبر ﷺ بودم و ابوبکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبد الله بن مسعود نیز بودند، در این هنگام حسین بن علی علیه السّلام وارد شد حضرت او را بغل

گرفته بوسید، سپس فرمود: ناتوان کوچک اندام، بالا بیا، و دهان مبارکش را بر دهان حسین علیه السلام نهاد سپس فرمود: پروردگارا او را و هر کس او را دوست دارد دوست بدار، سپس فرمود: ای حسین علیه السلام تو امام فرزند امام و پدر امامان نُه گانه هستی، نُه تن از فرزندانت امامان نیکوکارند. کفایة الاثر، خزاز قمی، ص۸۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۱۲۸: (فقط اشاره کرده است)؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۱۹٦ و ج۳، ص۷٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۳۱۲.

۱۸. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: نَظَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ هُوَ مُقْبِلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَ قَالَ: إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَداً ثُمَّ قَالَ علیه السلام: بِأَبِي قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ، قِيلَ: وَ مَا قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَه؟ قَالَ: لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى» امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسین که در پیش روی آن حضرت قرار داشت، نگاه کرد و او را در دامن خود نشانید و فرمود: شهادت امام حسین علیه السلام در قلبهای مؤمنین حرارتی ایجاد کرده است که هرگز رو به سردی نمی‌گراید. بعد حضرت فرمود: پدرم فدای کشتهٔ اشک‌ها. عرض شد: یابن رسول اللّه کشتهٔ اشک‌ها کیست؟ حضرت فرمود: هیچ مؤمنی نیست که ذکر مصائب سیدالشهدا علیه السلام بکند و گریه نکند. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، ج۱۰، ص۳۱۸؛ جامع الاحادیث، بروجردی، ج۱۲، ص۵۵۵.

و همچنین: «قَالَ علیّ بن الحسین علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، أُعْطِينَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: ایها الناس! به ما شش خصلت عطا شده و هفت خصلت موجب فضیلت و برتری ما گردیده است. آن شش خصلت عبارتند از: علم، حلم، شخصیت، فصاحت، شجاعت و محبوب القلوب مؤمنین بودن [یعنی محبت ما در قلب‌های مؤمنین قرار گرفته است]. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۱۳۷ و ص۱۳۸؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤۳۸.

و همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَه علیه السلام قَالَ: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ ...»؛ امام صادق علیه السلام، فرمودند: کسی که خداوند خیر را برای او اراده کرده باشد در قلبش محبّت امام حسین علیه السلام و محبت زیارت آن جناب را قرار می‌دهد. کامل الزیارات، ا بن قولویه، ص۲٦۹؛ هدایة الامة، حر عاملی، ج۵، ص٤۹۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۷٦.

۱۹. طبق برخی روایات، بعد از آنکه جبرئیل تربت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، ایشان تربت را بوییدند و فرمودند: «ریح کرب وبلاء»:

[أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ رَيْذَةَ، قِرَاءَةً عَلَيْهِ بِأَصْفَهَانَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ الطَّبَرَانِيُّ، قِرَاءَةً عَلَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ضُبَارَةُ بْنُ زِيَادٍ الْأَسَدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ،] عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: "كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَلْعَبَانِ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِي، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ﷺ، إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُ ابْنَكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: [يا أم سلمة] وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ هَذِهِ التُّرْبَةُ، [قالت:] فَشَمَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: رِيحُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، قَالَتْ: وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ، إِذَا تَحَوَّلَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا فَاعْلَمِي أَنَّ ابْنِي قَدْ قُتِلَ، قَالَتْ: فَجَعَلْتُهَا فِي قَارُورَةٍ، ثُمَّ جَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهَا كُلَّ يَوْمٍ وَتَقُولُ: إِنَّ يَوْمًا تَحَوَّلِينَ فِيهِ دَمًا لَيَوْمٌ عَظِيمٌ»؛ امّ سلمه گويد: حسنين عليهما السلام در خانهٔ من پيش روى پيغمبر ﷺ مشغول بازى بودند كه جبرئيل بر پيغمبر ﷺ نازل شد و گفت: اى محمد ﷺ، بعد از تو امّتت اين پسرت را مى‌كشند و با دستش به حسين عليه السلام اشاره كرد، پيغمبر ﷺ گريان شد و حسين عليه السلام را به سينهٔ خود چسباند، سپس رسول خدا ﷺ فرمود: اى امّ سلمه، اين تربت نزد تو امانت باشد، امّ سلمه گويد: رسول خدا ﷺ آن تربت را بوييد و فرمود: بوى كرب و بلا است، امّ سلمه گويد: رسول خدا ﷺ فرمود: اى امّ سلمه، هرگاه ديدى اين تربت به خون تبديل شد بدان كه پسرم حسين عليه السلام به شهادت رسيده است، امّ سلمه گويد: تربت را درون شيشه‌اى گذاشتم، امّ سلمه هر روز نگاهش مى‌كرد و مى‌گفت: روزى كه اين تربت خون شود روز بسيار بزرگى است. أمالي، شجرى، ج۱، ص۱٦۳؛ تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ج۱٤، ص۱۹۲ - ۱۹۳: (أخبرنا أبو علي الحداد وغيره إجازة قالوا: أنبأنا أبو بكر ابن ريذة...)؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص۲٥۹۹: (أنبأنا أبو المحاسن سليمان بن البانياسي (٥٥- ظ) قال: أخبرنا أبو القاسم الحافظ قال: أخبرنا أبو علي الحداد...)؛ تهذيب الكمال، مزى، ج٦، ص٤۰۸ - ٤۰۹: (قال عبادة بْنُ زِيَادٍ الأَسَدِيُّ: حَدَّثَنَا عَمْرو بْنُ ثَابِتٍ، عن الأَعْمَشِ، عَن أبي وائل شقيق بْن سلمة، عن أُمِّ سَلَمَةَ...)؛ تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج۲، ص۳۰۰: (عن عمر بن ثابت عن الأعمش عن شقيق عن أم سلمة قالت...)؛ إمتاع الأسماع، مقريزى، ج۱۲، ص۲۳۸ و ج۱٤، ص۱٤٦: (وخرّج أبو نعيم أحمد من حديث عبد اللّه بن أحمد، قال: حدثني عبد بن زياد الأسدي، حدثنا عمرو بن ثابت عن الأعمش، عن أبي وائل شقيق بن سلمة، عن أم سلمة قالت: ...).

در اين منابع تعبير «ويح كرب وبلاء» را نقل كرده‌اند:

معجم الكبير، طبرانى، ج۳، ص۱۰۸: (حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ زِيَادٍ الْأَسَدِيُّ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: ... فَشَمَّهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَقَالَ: وَيْحَ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ..)؛ مجمع الزوائد، هيثمى، ج۹، ص۱۸۹: (عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: ... وَيْحٌ، وَكُرَبٌ، وَبَلَاءٌ)؛ الإكمال فى أسماء الرجال، خطيب تبريزى، ص٤٥ و ۲۰٦.

همچنين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ كَوْثَرٍ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ حَسَّانَ حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ زَاذَانَ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: اسْتَأْذَنَ مَلَكُ الْمَطَرِ أَنْ يَأْتِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ لِأُمِّ سَلَمَةَ: إِحْفَظِي عَلَيْنَا الْبَابَ لَا يَدْخُلَنَّ أَحَدٌ، قَالَ: فَجَاءَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَوَثَبَ حَتَّى دَخَلَ فَجَعَلَ يَصْعَدُ عَلَى مَنْكِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: أَتُحِبُّهُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ يَقْتُلُهُ وَ إِنْ شِئْتَ أُرِيتُكَ الْمَكَانَ الَّذِي يَقْتُلُ فِيهِ، قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ فَأَرَاهُ تُرَابًا أَحْمَرَ، فَأَخَذَتهُ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا. وَفِي رِوَايَةِ سُلَيْمَانَ بْنَ أَحْمَدَ: فَشَمَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فَقَالَ: "رِيحُ كَرِبٍ وَبَلَاءٍ"، فَقَالَ: كُنَّا نَسْمَعُ أَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَرْبَلَاءَ»؛ انس بن مالک گوید: فرشتهٔ باران از پیغمبر ﷺ اذن گرفت تا بر حضرت وارد شود حضرت به او اذن فرمود و به امّ سلمه فرمود: مواظب در باش تا احدی بر ما وارد نشود، انس گوید: در این هنگام حسین بن علی ؑ آمد و جهید تا وارد شد و مدام بر شانهٔ پیغمبر ﷺ بالا می‌رفت، فرشتهٔ باران به حضرت فرمود: آیا او را دوست می‌داری؟ حضرت فرمود: بله، گفت: گروهی از امّتت او را می‌کشند و اگر خواستی مکان شهادتش را به تو نشان دهم، راوی گوید: فرشته با دست خود اشاره کرد و تربت سرخی را به حضرت نشان داد، امّ سلمه آن تربت را گرفت. و در روایت سلیمان بن احمد آمده که: رسول خدا ﷺ آن تربت را بویید و فرمود: بوی کرب و بلا می‌دهد (می‌آید)، گوید: ما بارها شنیدیم که حسین ؑ در کربلا به شهادت می‌رسد. دلایل النبوه، ابونعیم اصفهاني، ص۵۵۳؛ طرح التثريب في شرح التقريب (المقصود بالتقريب: تقريب الأسانيد و ترتيب المسانيد)؛ حافظ أبو الفضل عراقی (م: ۸۰۶هـ) ج۱، ص۴۱: (قَدْ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ فِي زِيَادَاتِهِ عَلَى الْمُسْنَدَ مِنْ حَدِيثِ أُمِّ سَلَمَةَ نَحْوَ هَذَا إِلَّا أَنَّ فِيهِ أَنَّ الْمَلَكَ جِبْرِيلُ وَزَادَ فِي آخِرِهِ فَشَمَّهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ رِيحُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ)؛ کفایة الطالب (خصائص الکبری)، سیوطی، ج۲، ص۱۲۵.

همچنین: و أخرجه أيضاً أبو حاتم في صحيحه، و روى أحمد نحوه، و روى عبد بن حميد و ابن احمد نحوه أيضاً لكن فيه أنّ الملك جبريل فإن صحّ فهما واقعتان، و زاد الثاني أيضاً: أنه صلّى الله عليه [و آله] و سلم شمها و قال: ريح كرب وبلاء. الصواعق المحرقة، هیتمی مکی، ص۱۹۲.

۲۰. «وَ رُوِيَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَهبَطَ إِلَيهِ أَربَعَةَ آلَفَ مَلَكٍ، وَ خَيَّرَ النَّصرَ عَلَى أَعدَائِهِ أَو لِقَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاختَارَ لِقَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَمَرَهُم عَزَّ وَ جَلَّ بِالمُقَامِ عِندَ قَبرِهِ، فَهُم شُعثٌ غُبرٌ يَنتَظِرُونَ قِيَامَ القَائِمِ ؑ.»؛ و روایت شده که خداوند چهار هزار فرشته را به سوی امام حسین ؑ فرو فرستاد و حضرتش را میان پیروزی بر دشمنانش و ملاقات رسول خدا ﷺ مخیّر نمود پس حضرت ملاقات با رسول خدا ﷺ را انتخاب نمود، و خداوند به آن چهار هزار فرشته فرمان داد تا کنار قبر حضرت بمانند، پس آنها ژولیده مو و غبار آلود و منتظر ظهور امام زمان ؑ هستند. دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۷۲.

همچنین: در روز عاشورا، تمام اصناف خلق، از جنّ و ملک به مددش آمدند و خواستند که وی را یاری نمایند، قبول نفرمود و فرمود که: می‌خواهم به عهد خدا وفا نمایم. که در آن حال صحیفه‌ای از آسمان به دستش افتاد. پس چون آن را گشود، دید که همان صحیفهٔ عهدنامه است که در عالم ذرّ نوشته شده به این مضمون: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللَّهِ

فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيم* التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنين﴾. پس نظر در پشت آن صحیفه کرد، نوشته دید به خط واضح روشن که: «يَا حُسَينُ نَحنُ ما حَتَمنا عَليكَ المَوتَ وَ مَا اَلزَمنَا عَلَيكَ الشَّهادَةَ. فَلَكَ الخِيارُ وَ لَا يُنقِصُ حَظُّكَ عِندَنا فَإن شِئتَ انصَرَفَ عَنكَ هَذهِ البَلِيَّةُ" ای حسین! ما کشته شدن را بر تو حتم نفرموده‌ایم (و شهادت را بر تو ملزم نساخته‌ایم) اختیار تو راست، اگر خواهی این بلیه از تو بگردانیم و از بهره‌ات چیزی کم نگردد. «فَاعلَم؛ أنّا قَد جَعَلنَا السَّمواتَ وَ الأرضينَ وَ المَلائِكَةَ كُلَّهُم فِي حُكمِكَ، فَأمُر فِيهِم بِمَا تُريدُ مِن إهلاكِ هؤلاءِ الكَفَرَةِ الفَجَرَة»؛ [ای حسین!] ما آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان را در حکم تو قرار داده‌ایم، پس به هر امری خواهی (از نابودی آن کافران ستمکار) آنها را امر بفرما. «فَإذا بِالمَلائِكَةِ قَد مُلِئُوا بَينَ السَّمَاءِ وَ الأرضِ، بِأيديهِم حَرابٌ مِنَ النَّارِ يَنتَظِرُونَ لِحُكمِ الحُسينِ وَ أَمرِهِ؛ [پس آن بزرگوار نظر فرمود و دید که] ملائکه پر کرده‌اند میان آسمان و زمین را و به دست آنهاست حربه‌هایی از آتش و همه منتظرند که او حکم بفرماید [به هلاکت این کافران]. پس چون آن امام مظلوم این بدید، صحیفه را به سوی آسمان انداخت و عرض کرد: «يَا رَبّ! وَددتُ أن أُقتلَ وَ احيي سَبعينَ ألفَ مَرَّةٍ فِي طَاعَتِكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ إنّي قَد سَأمتُ الحَيوةَ بَعدَ قَتلِ الأحِبَّةِ» تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۱، ص۱۰-۱۹.

همچنین: راوی گوید بعد از آن امام حسین﵇ به سوی خیمه‌ها رفت. ملکی به او رسید پیش از این به خیمه‌ها برسد. و گفت السلام علی یا اباعبدالله. آهسته باش زیرا که من به آسمان ها گذشتم آنها را متغیر و تاریک یافتم و جمیع اهل آنها را دیدم که به مصیبت تو گریه می‌کنند و خدای تو مرا به سوی تو فرستاده است و او تو را مخیر می‌کند در میان دنیا و نعیم آخرت. اگر دنیا را اختیار نمودی مرا امر کن که ملائکه را به تو نازل نمایم که دنیا را پر می‌کند و اگر ایشان را امر نمایی دنیا و انچه در آن است را به یک چشم به هم زدن نابود کنند و اگر میخواهی که به جد و پدر و مادرت و برادرت ملحق شوی در این روز به ایشان میرسی. امام﵇ فرمود: میخواهم به ایشان برسم. ترجمه اسرار الشهاده، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۳۴۰.

مؤید مطلب: «عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَقْرَبَ آجَالَكُمْ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ هَذَا الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ. فَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أُمِرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ وَ أَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَنْعَى إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ﵇ قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَ فُسِّرَ لَهُ مَا يَأْتِي وَ مَا يَبْقَى وَ بَقِيَ مِنْهَا أَشْيَاءُ لَمْ تَنْقَضِ فَخَرَجَ إِلَى الْقِتَالِ فَكَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورَ الَّتِي بَقِيَتْ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتِ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ- فَأَذِنَ لَهُمْ فَمَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَ تَأَهَّبُتْ لِذَلِكَ حَتَّى قُتِلَ فَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ قَدِ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَ قُتِلَ﵇ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ أَذِنْتَ لَنَا بِالِانْحِدَارِ فِي نُصْرَتِهِ فَانْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبَضْتَهُ. فَأَوْحَى اللَّهُ

تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِمْ أَنْ الْزَمُوا قُبَّتَهُ [قَبْرَهُ] حَتَّى تَرَوْنَهُ [تَرَوْهُ] وَ قَدْ خَرَجَ فَانْصُرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ وَ أَنَّكُمْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ الْبُكَاءِ عَلَيْهِ فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ حَزَناً وَ جَزَعاً عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَةِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ.» حریز نقل کرده که وی به امام صادق ﷺ عرض نمود: فدایت شوم چقدر ماندن شما اهل بیت در این دار فانی کم بوده و چقدر اجل شما نزدیک است با اینکه تمام این خلائق به شما احتیاج دارند! حضرت فرمودند: هر کدام از ما صحیفه‌ای داریم که در طول مدّت عمر به آنچه نیازمندیم عمل کنیم در آن ثبت و ضبط شده است پس هر گاه آنچه در صحیفه نوشته شده منقضی گشت معلوم می‌شود اجل صاحب صحیفه فرا رسیده و در این هنگام پیامبر اکرم ﷺ نزد وی آمده و خبر ارتحالش را اعلام نموده و از آنچه برای او نزد خداست خبر می‌دهند و حضرت امام حسین ﷺ نیز صحیفه‌ای را که داده شده بودند قرائت فرموده و برای آن جناب تفسیر شده بود آنچه پیش آید و آنچه باقی می‌ماند و از آن‌ها اموری باقی ماند که منقضی نشده و به پایان نرسیده بود. لذا حضرتش به قتال شتافت پس آن اموری که باقی مانده بودند این بود که فرشتگان از حقتعالی طلب نصرت آن حضرت را کردند و به ایشان اذن یاری داده شد پس ایشان درنگ نموده و خود را آماده برای قتال و کارزار کردند تا آن حضرت به شهادت رسیدند و پس از این واقعه فرشتگان به زمین فرود آمدند یعنی پس از انقطاع مدّت عمر آن حضرت و به شهادت رسیدن آن حضرت. و وقتی ملائکه این واقعه را دیدند به درگاه الهی عرض کردند: خداوندا به ما اذن هبوط و فرود آمدن به زمین را دادی و اجازه نصرت و یاری آن حضرت را اعطاء فرمودی پس وقتی ما به زمین آمدیم که حضرتش را قبض روح کرده‌ای؟ خداوند متعال به ایشان وحی نمود که ملازم قبر آن حضرت بوده تا آن جناب را ببینید و وقتی آن حضرت از قبر خارج گشت نصرتش نمائید و نیز بر او و بر آنچه از شما نسبت به یاری آن حضرت فوت گردیده گریه کنید و تنها شما گروه فرشتگان هستید که مختص به این خصیصه گردیده‌اید که او را یاری کرده و بر مصیبتش گریه نمائید، پس فرشتگان به خاطر آنچه از دستشان رفته بود و نتوانسته بودند به آن حضرت کمک کنند محزون گشته و از روی جزع و حزن بر آن جناب به گریه در آمدند و هنگامی که حضرت سیّد الشّهداء از قبر خارج گردیدند این فرشتگان انصار و یارانش می‌باشند. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۸۳؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۷۸؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۲۵.

۲۱. پیامبر ﷺ سوار بر براق، در قیامت:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ نَحْنُ فِي الْقِيَامَةِ رُكْبَانٌ أَرْبَعَةٌ لَيْسَ غَيْرُنَا، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنِ الرُّكْبَانُ؟ قَالَ ﷺ: أَنَا عَلَى الْبُرَاقِ، وَ أَخِي صَالِحٌ عَلَى نَاقَةِ اللَّهِ الَّتِي عَقَرَهَا قَوْمُهُ، وَ ابْنَتِي فَاطِمَةُ ﷺ عَلَى نَاقَتِيَ الْعَضْبَاءِ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ.» پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم! در قیامت تنها ما چهار نفر ما سواره هستیم، مردی خطاب به حضرتش عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، این چهار سواره کیانند؟ حضرت فرمود: من سوار بر براق هستم و برادرم صالح سوار بر شتر

خداست که قومش آن را پی کردند و دخترم فاطمه علیها السلام سوار بر ناقهٔ من که عضباء نام دارد هست و علی بن ابیطالب علیه السلام هم سوار بر شتری از شتران بهشتی است. الأمالی، شیخ مفید، ص۲۷۲؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص۳٤، ۳۵؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۱٤۸؛ بشارة المصطفی، محمد بن أبی القاسم طبری، ص۱۰۷؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم، ص۳۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۳۰ و ج٦۵، ص۱۱۲.

همچنین: قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله: «لَنْ یَرْکَبَ یَوْمَئِذٍ إِلَّا أَرْبَعَةٌ: أَنَا وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ صَالِحٌ نَبِیُّ اللَّهِ؛ فَأَمَّا أَنَا فَعَلَی الْبُرَاقِ، وَ أَمَّا فَاطِمَةُ ابْنَتِي فَعَلَی نَاقَتِي الْعَضْبَاءُ»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در روز قیمت تنها چهار نفر سواره هستند: من و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و پیغمبر خدا صالح؛ اما من بر براق هستم و اما دخترم فاطمه علیها السلام بر شترم (عضباء) سوار است. الأمالی، شیخ صدوق، ص۲۷۵؛ الخصال، شیخ صدوق، ص۲۰٤ - ۲۰۵؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۱۱۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۳۱؛ و...

مجلس هفتم

مقام و منزلت اصحاب سیّدالشهدا علیه‌السلام

مقام و منزلت اصحاب سیّدالشهدا علیه‌السلام

معنای صبر و انواع آن

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ﴿الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ﴾[1].

در این آیه دو مطلب با هم ضمیمه شده و با حرف عطف، یکی بر دیگری معطوف شده است. انعطاف دومی به اولی، سرّی دارد که پروردگار می‌فرماید: «آنها که صبر کردند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند». حرف عطف برای این است که جمله یا کلمهٔ بعد را به کلمهٔ قبل، مربوط کند. عطف از توجّه است و حروف عاطفه را بدین سبب حروف عاطفه می‌نامند، که جمله یا کلمهٔ بعد را به ما قبلش متوجه می‌کند. این انعطاف و توجّه دارای اثری است و آن اثر، انضمام و پی درپی بودن این دو تاست که در سعادت انسانی هم در دنیا و هم در عُقبی باید دو مطلب پی درپی ولی به ترتیب باشد: اوّل: صبر؛[2] دوم: توکّل؛ چرا اول صبر و دوم توکّل؟ چون قرآن، کتاب حکمت است، و زندگی باید بر وِفق آن باشد.

---

۱. همانان که صبر نمودند و بر پروردگارشان توکّل می کنند . النحل(۱۶): ۴۲؛ العنکبوت(۲۹):۵۹.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ.»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر است به تن، که چون سر برود تن هم می‌رود، همچنین اگر صبر برود ایمان می‌رود. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۸۷؛ مشکاة الأنوار، طبرسی، ص۵۷؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۳، ص۲۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۷، ص۱۸۳و ج۶۸، ص۸۱.

معنای «صبر» این است که آدمی قوایی را که خدا به او عطا فرموده است، نگه دارد. این معنای صبر است. به قول «راغب» در مفرداتش: «الصَّبرُ حَبْسُ النَّفس»،[۱] صبر یعنی حبس قوای نفس. البته مصادیق صبر در موارد مختلف است، مثلاً انسان نباید زیاد سخن بگوید،[۲] صبر کردن در اینجا لازم است، در بشر، شهوتِ سخن گفتن هست و آدمی باید در مقابلِ شهوتِ کلام، صبر کند و این صبر برای حالت سکوت لازم است و حالت سکوت یک درجه از صبر است.

صبر در مورد نگهداری روح از جزع نمودن در مقابل حوادث، استعمال می‌شود. این مطالب اثرش چیست؟ اگر بخواهید اثرش این باشد که فردا صد دینار به دست آورید، خیر این اثر را ندارد. امّا اگر بخواهید اثرش این قدر باشد که تا بی نهایت، عظمت و شرافت انسانی پیدا کنید این مطلب صد در صد مسلّم و قطعی است و اگر بخواهید سعادتمند دنیا و عقبی باشید، این اثر بر این مطالبی که می‌گویم مسلّم است.

---

۱. «و الصَّبْرُ: حبس النّفس على ما يقتضيه العقل و الشرع، أو عمّا يقتضيان حبسها عنه، فَالصَّبْرُ لفظ عامّ، و ربّما خولف بين أسمائه بحسب اختلاف مواقعه، فإن كان حبس النّفس لمصيبة سمّي صبرا لا غير، و يُضَادُّهُ الجزع، و إن كان في محاربة سمّي شجاعة، و يضادّه الجبن، و إن كان في نائبة مضجرة سمّي رحب الصّدر، و يضادّه الضّجر، و إن كان في إمساك الكلام سمّي كتمانا، و يضادّه المذل، و قد سمّى اللّه تعالى كلّ ذلك صبرا...». المفردات، راغب اصفهانی، ص۲۷۳.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ: مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ وَ الْعِلْمُ وَ الصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.»؛ امام رضا ﷺ فرمود: از نشانه‌های تفقه و فهم (در دین) بردباری و دانش و سکوت است، همانا سکوت دری از درهای حکمت است، همانا سکوت دوستی می‌آورد، همانا سکوت راهنمای هر امر خیری است. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۱۳؛ قرب الاسناد، حمیری قمی، ص۳٦۹؛ خصال، شیخ صدوق، ص۱۵۸؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۳٤؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲۳۲؛ تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص٤٤۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۲، ص۱۸٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص٤۸ و ج٦۸، ص۲۷٦.

صبرِ در کتمان کردن درد و وجع

آن صبری که خیلی اهمیّت دارد در چند مورد هست: یکی صبر در مقابل «وجع»؛[۱] یعنی اینکه بشر، دردش را کتمان کند. البته درد در آدم خاصیتی دارد که قهراً جزع می‌آورد. این است که خواه ناخواه، آدم دردمند فریاد «آه»[۳] برمی‌آورد، و این طبیعی است، لذا صبر در کتمانِ وجع، بسیار اهمیت دارد و در اخبار و آثار اهل بیت علیهم‌السلام برای این صبر یک مقام مهمّی قائل شده‌اند که آدمی دردش را نگوید. امّا

---

۱. حَدَّثَنَا أَبُو عَتَّابٍ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا بِسْطَامَ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ بِقَزْوِينَ وَ كَانَ مِنْ جُمْلَةِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَّاءُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: «عَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَحْمَدُ اللَّهَ كَثِيراً وَ أَشْكُو إِلَيْكَ كَثْرَةَ الضَّجَرِ، قَالَ: فَلَا تَضْجَرْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؛ فَمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يُصِيبُهُ وَجَعٌ إِلَّا بِذَنْبٍ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ وَ ذَلِكَ الْوَجَعُ تَطْهِيرٌ لَهُ، قَالَ سَلْمَانُ: فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا ذَكَرْتَ وَ هُوَ كَمَا ذَكَرْتَ فَلَيْسَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَجْرٌ خَلَا التَّطْهِيرِ، قَالَ عَلِيٌّ: يَا سَلْمَانُ، إِنَّ لَكُمُ الْأَجْرَ بِالصَّبْرِ عَلَيْهِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ اسْمُهُ وَ الدُّعَاءِ لَهُ بِهِمَا يُكْتَبُ لَكُمُ الْحَسَنَاتُ وَ يُرْفَعُ لَكُمُ الدَّرَجَاتُ، وَ أَمَّا الْوَجَعُ فَهُوَ خَاصَّةً تَطْهِيرٌ وَ كَفَّارَةٌ، قَالَ: فَقَبَّلَ سَلْمَانُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ بَكَى وَ قَالَ: مَنْ كَانَ يُمَيِّزُ لَنَا هَذِهِ الْأَشْيَاءَ لَوْلَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِين.»؛ امام حسین علیه‌السلام فرمودند: امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام از سلمان فارسی عیادت نمود و به او فرمود: ای ابا عبد الله، چگونه از بیماری‌ات صبح کردی؟ عرض کرد: ای امیر المؤمنین، خدا را بسیار حمد می‌کنم و به تو از زیادیِ نالیدن و بیقراری شکوه می‌کنم. حضرت فرمود: ای اباعبد الله، بی قراری مکن که احدی از شیعیان ما نیست که دردی به او برسد جز اینکه آن درد به سبب گناهی است که قبلاً انجام داده و آن درد مایهٔ پاک شدنِ اوست. سلمان عرض کرد: اگر اینگونه باشد که شما فرمودی (و اینگونه هم هست) پس ما در درد کشیدن ثواب و مزدی نداریم جز پاک شدن! حضرت علیه‌السلام فرمود: ای سلمان! برای شما اجر و پاداش در سایهٔ صبر بر درد و بیماری و تضرّع به سوی خدا و دعا برای اوست که به وسیلهٔ این‌ها حسنات برایتان نوشته می‌شود و درجاتتان بالا می‌رود، و اما خودِ درد، تنها کفارهٔ گناهان و مایهٔ طهارت و پاک شدن است. گوید: پس سلمان میان دیدگان امیر المؤمنین علی را بوسید و گریه کرد و گفت: ای امیر المؤمنین، اگر شما نبودی چه کسی این امور را برای ما از هم میشکافت!؟ طب الأئمة، ابنی بسطام نیشابوری، ص۱۵.

نگفتن درد معنایش این نیست که به طبیب مراجعه نکند بلکه معنایش این است که در مقابل درد، زیاد بی‌تابی نشان ندهد.

صبرِ در مقابل مصیبت

مطلب دوم، صبر در مقابل «مصیبت»[۱] است. حوادثی در زندگی به آدم روی می‌آورد که نباید بشر خودش را در این حوادث ببازد و این صبر هم در اقبال روزگار لازم است و هم در ادبار آن؛ یعنی اگر روزی آدمی ثروتمند شد باید خودش را نگه دارد[۲]،

---

۱. «عَن عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ، وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ؛ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ. وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ.»؛ امیرمؤمنان ﷺ از رسول خدا ﷺ روایت نموده که فرمودند: صبر بر سه قسم است: صبر در مصیبت، صبر بر طاعت و صبر از گناه، پس هرکس بر مصیبت صبر کند تا آن را با تسلّی خوبی رد کند، خدا برایش سیصد درجه نویسد که میان هر درجه تا درجهٔ دیگر به اندازهٔ فاصلهٔ میان آسمان و زمین باشد، و هرکس بر طاعت صبر کند خدا برایش ششصد درجه نویسد که میان هر درجه تا درجهٔ دیگر به اندازهٔ فاصلهٔ میان قعر زمین تا عرش باشد، و هرکس از گناه صبر کند خدا برایش نهصد درجه نویسد که میان هر دو درجه به اندازهٔ فاصلهٔ میان قعر زمین تا پایان عرش باشد. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۹۱؛ مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص۵۱؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۵، ص۲۳۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۸، ص۷۷.

۲. «عَنِ الْعَالِمِ ﷺ: الصَّبْرُ عَلَى الْعَافِيَةِ أَعْظَمُ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى الْبَلَاءِ يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَصْبِرَ عَلَى مَحَارِمِ اللَّهِ مَعَ بَسْطِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الرِّزْقِ وَ تَخْوِيلِهِ النِّعَمَ وَ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ فِيهَا.»؛ از امام رضا ﷺ روایت شده که فرمود: صبر در هنگام سلامتی و رفاه مهمتر است از صبر در هنگام گرفتاری و پریشانی. مقصود این است که انسان بر حرام‌های الهی صبر کند در زمانی که رزق او مبسوط [و زیاد] است و نعمت‌ها بر او فراهم هستند و [مقصود] این است که انسان به آنچه خدا دربارهٔ آن نعمت‌ها دستور داده است، عمل کند. فقه الرضا ﷺ، ص۳۶۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۸، ص۹۰.

همچنین اگر روزی فقیر شد باید خودش را نگه دارد.[۱] دارایی به دین، لطمه می‌زند[۲] •• و ناداری به دنیا. هر دو مصیبت آور است، بنابراین باید در مقابل هر دو مصیبت، صبر کرد.

گاه آدم نادار، زانو در بغل می‌گیرد و دائم غصّهٔ اسلام را می‌خورد و می‌گوید: دنیا خیلی خراب شده است، و مردم راه اروپا را پیش گرفته‌اند! این خود، ریشه‌اش ناداری است، که نمی‌گذارد او هم مانند دیگران به اروپا برود.

نفست اژدرهاست او کی مرده است　　از غم بی آلتی افسرده است

---

۱. «عَنِ الدِّلْهَاثِ مَوْلَى الرِّضَا ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا ﷺ يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ﴾ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهُ ﷺ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ.» دلهاث غلام امام رضا ﷺ می‌گوید: شنیدم که امام رضا ﷺ می‌فرمود: مؤمن، مؤمن حقیقی نباشد مگر زمانی که سه خصلت و روش در او باشد: روشی از پروردگارش، روشی از پیغمبرش و روشی از ولیّ و امامش، اما روش پروردگارش نگهداری راز خود است، خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «خدا عالم به غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نکند جز رسولی که بپسندد»، و اما روش پیغمبرش، مدارا با مردم است زیرا خدای عزّ و جلّ پیغمبرش ﷺ را به مدارا با مردم دستور داده و فرموده است: «گذشت را پیش گیر و به نیکی دستور ده»، و اما روش امامش، صبر کردن در زمان تنگدستی و پریشان حالی است. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۲٤۱؛ التمحیص، اسکافی، ص٦۷؛ امالی، شیخ صدوق، ص٤۰۸؛ خصال، شیخ صدوق، ص۸۲؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۸٤.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى: يَا مُوسَى لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَ لَا تَدَعْ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَ إِنَّ تَرْكَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ.»؛ خداوند متعال به موسی ﷺ وحی فرستاد: ای موسی! با داشتن مال زیاد، خوشحال و مغرور مشو و ذکر مرا در هر حال که هستی از یاد مبر که مال زیاد، گناهان را از یاد انسان می‌برد، و غافل ماندن از ذکر من، باعث قساوت و سنگدلی می‌شود. مسائل علی بن جعفر ﷺ، علی بن امام جعفر صادق ﷺ، ص۳٤٤؛ کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص٤۹۷؛ خصال، شیخ صدوق، ص۳۹؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۸۱؛ قصص الأنبیاء، قطب الدین راوندی، ص۱٦۹؛ عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص۲۳۹.

طبیعت آدمی اینگونه است که اگر دردی داشت و نتوانست از خارج روی آن مرهم بگذارد، از اندرونِ خودش، مرهم‌سازی می‌کند و خودش هم نمی‌فهمد که مطلب از چه قرار است! عیناً مثل کسی است که دندان ندارد تا گوشت مرغ و کباب را خرد کند، می‌گوید: هیچ چیز برای مزاج آدم، بهتر از آبگوشت پخته نیست، چون دندان ندارد که آن گوشت را خرد کند، از باطن برایش مرهم می‌سازد. این است که خواه ناخواه «نادار و دارا» هر دو باید در مقابل مصائب دینی و دنیوی، صبر را پیشهٔ خود سازند.

صبر در مقابل «حاجت»

صبر سوم، صبر در مقابل حاجت است.[۱] این صبر خیلی اهمیت دارد. چون زندگی، دارِ احتیاج است، همه محتاجند و احتیاج، ضرورت حیات است.

روش صحیح دعا

شخصی دعا می‌کرد، می‌گفت: «اللَّهُمَّ أَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ»[۲] پروردگارا، مرا محتاجِ بندگانت نکن! امام علیه السلام فرمود: این دعا غلط است. چون خدا خلقتِ بشر را

---

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «مُرُوَّةُ الصَّبْرِ فِي حَالِ الْحَاجَةِ وَ الْفَاقَةِ وَ التَّعَفُّفِ وَ الْغِنَى أَكْثَرُ مِنْ مُرُوَّةِ الْإِعْطَاءِ.»؛ از امام باقر علیه السلام روایات شده که فرمودند: مردانگی صبر در حال نیازمندی و نداری و آبروداری و بی‌نیازی، بیشتر است از مردانگی بخشیدن. کافی، کلینی، ج۲، ص۹۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۳۸۷؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۳، ص۲۵۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٦۸، ص۸۲.

۲. «قَالَ بِحَضْرَتِهِ [أی: عليّ بن الحُسين علیه السلام] رَجُلٌ: اللَّهُمَّ أَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ، فَقَالَ علیه السلام: لَيْسَ هَكَذَا، إِنَّمَا النَّاسُ بِالنَّاسِ، وَ لَكِنْ قُلِ: اللَّهُمَّ أَغْنِنِي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ.»؛ کسی در حضور امام سجاد علیه السلام گفت: خدایا مرا از بندگانت بی‌نیاز ساز! حضرت علیه السلام فرمود: چنین نیست، مردمان به یکدیگر وابسته‌اند، بلکه اینگونه بگو: خدایا مرا از مردمان بد، بی‌نیاز بساز. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۲۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۱۳۵.

خلقت اجتماعی و احتیاج به هم قرار داده است حضرت فرمود: اینگونه دعا کن: «اللَّهُمَّ أَغْنِنِي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ»؛[1] خدایا مرا محتاجِ لئام خلقت نگردان. این دعا درست است. پس آن دعا که خدایا مرا محتاج کسی نکن، باطل و بیهوده است و دعای باطل هم، هیچ وقت مستجاب نمی‌شود.

همانند بودن طبقات روح و جسم

مردم دو دسته‌اند: یک عدّه مردمانی کریم النفس هستند و عدّهٔ دیگر مردمانی لئیم النفس؛ که ارواحشان پَست است. طبقاتِ روح، عیناً مانند جسم است.[۰۷] همان طوری که در بین جمادات هم فیروزه پیدا می‌شود و هم سنگ بی‌ارزش، ارواح مردم نیز این چنین هستند، یک نفر یاقوت است، یک شخص دیگر همچون سنگ بی‌ارزش است. اینگونه جواهرِ نفوس مردم، مختلط به لئام و کرام است، پس باید همیشه دعا کرد که محتاج به کِرام مردم شوید نه لئام. حاجت، ضروری حیات است، صبر در مقابل حاجت، بسیار اهمیت دارد. انسان تا آنجایی که می‌تواند باید خود بار حاجتش را بکشد، اگر نتوانست آن وقت به بندگان با کرامت خدا روی آورد. این مطلب هرگز فراموش نشود.

خلقت انسان برای بقا نه فنا

خودِ این برنامه، روح را تقویت می‌کند، جان آدم را ترقی می‌دهد و البته بالاترین ترقی در عالم، ترقیّات روحانی است. ترقّیات جسمانی، ارزشی ندارد، چرا که هم محدود است و هم فانی، خواه ناخواه چیزی که محدود و فانی است لایق بشر نیست؛ چون بشر خاصیتش این است که هم نامحدود است و هم باقی

---

۱. همان.

است. «مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ»[۱] پس همیشه کمال انسان در امور باقیهٔ نامحدود است.

مقام معنوی عند اللهی

ملاک در قیامت، روی این مطلب است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾[۲] این خود معنای عجیبی دارد.

خدا «عِند» ندارد بلکه همه جا هست: ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾[۳] «عِند»، اسم مکان است. «عند» به زبان فارسی «نزد» معنا می‌شود. می‌گویید: این را نزد فلانی بگذار. به زبان عربی، به جای «نزد»، «عِندَ» گفته می‌شود. عندیّت منسوب به خدا، عندیّت معنوی است؛ چرا؟ چون نسبت خدا به تمام موجودات عالَم «علی الاستواء» است و همین اندازه که گفته شود خدا به چیزی از چیزی دیگر نزدیکتر است، کفر است. نسبت قیّومیّه یک نسبت است، با زمین، با آسمان، با «سدرة المنتهی» با «تحت الثری»، همگی به یک اراده و به یک مشیّت قائم‌اند.[۸]

عندیّتِ نزدِ خدا، عندیّت معنوی است، در آن مقامِ معنوی عندیت، فقط چیزی راه دارد که به حقّ ربط داشته باشد. از آنجا که خدا نامحدود و باقی است، بنابر این آن

---

۱. رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ، وَ إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»؛ شما برای نیستی خلق نشده‌اید بلکه برای باقی بودن خلق شده‌اید و تنها از خانه‌ای به خانهٔ دیگر منتقل می‌شوید. اعتقادات فی دین الإمامیة، شیخ صدوق، ص۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶، ص۲۴۹ و ج۵۸، ص۷۸.
همچنین: قَالَ عَلِيّ ؑ: «إِنَّكُمْ إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ»؛ به درستی که شما آفریده شده‌اید برای آخرت نه برای دنیا و برای باقی بودن نه برای فنا. غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، ص۲۷۰؛ عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی، ص۱۷۴.
۲. «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست». الحجرات(۴۹): ۱۳.
۳. «هر کجا باشید او با شماست». الحدید(۵۷): ۴.

انسانی هم که عِند الله است و نزد خداست، متناسب بـا آن را طلـب مـی‌کنـد. آنچـه نامحدود و باقی است جان انسان است، جان انسان اول دارد امّـا آخـر نـدارد. یعنـی انسان از ازل نبوده، ولی ابدیّت دارد.[۹•] آدمی از این طرف، اول دارد، ولی از آن طرف، آخر ندارد. کمال بشریت و تمام انسان فقط در امور باقیه است.

رنگ خدایی دادن به اُمور فانیه

امور باقیه چیست؟ امور فانیه چیست؟ هرچه به جسم متمرکز بـشود فـانی اسـت ولی هرچه به روح بخورد باقی است.

اگر چیزی از طریق جسم به روح برسد باقی می‌شود؛ مثلاً اگر شما لقمه‌ای بسیار لذیذ بخورید، و نیّت شما تقویـت روح بـرای عبـادت و آمـادگی بـرای درک معـارف باشد، این غذا خوردن مصداق امر باقی است. اینکه در اثر این لقمـه، نـشاط روحـی پیدا کنید و در اثر نشاط روحی، چیزی بفهمید و در اثر نشاط روحی بتوانیـد درسـت فکر کنید و بتوانید درست به عبادت خدا برسید، خود آن لقمـهٔ لذیـذ، رنـگ عنـدیّت خدا پیدا می‌کند. این است که آدم ممکن است از طریق جـسم، بهتـرین لـذّت‌هـای زندگی را هم ببرد، ولی در عین حال، به نظر طریقی، نه به نظر موضوعی.

انسان چه موقع از خدا منقطع می‌شود؟ وقتی لذت، فقط بر جهـت حیـوانی وافـر شود. اگر آدم فقط غذای لذیذ می‌خورد، برای اینکه لذت ببرد، اینجا دیگـر در همـان مرحلهٔ حیوانیت می‌ماند.

اگر انسان از لذائذ دنیا، این طور اسـتفاده کـرد، خـواه نـاخواه، ایـن بـشر در حـدّ حیوانیت است، ولی از آن طرف ممکن است لذیذترین غذاها و بهترین نعمـت‌هـا را در این عالَم استفاده نماید ولی طریق و نردبان برای عالَمِ معنا قرار بدهـد، ایـن اسـت معنای: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَـذَابَ النَّـارِ﴾[۱] در ایـن هنگـام

---

۱. پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطـا کـن، و مـا را از عـذاب آتـش [دور] نگـه دار.» البقره(۲): ۲۰۱.

هم دنیا حسنه می‌شود، هم آخرت، هر دو هم به یک رنگ متّصف می‌شود و چه خوش است آن زندگی که رنگ خدایی داشته باشد.

طبقات مردم بر اساس خُلق و خَلاق

حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده که بسیار عجیب است. در این حدیث آمده است که مردم چهار طبقه‌اند. و راستی هر بیانی از امام علیه السلام خیلی مهم است. این بیان امام علیه السلام، مردم را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

یک عدّه خُلق [یعنی: اخلاق نیکو] دارند، اما خَلاق [یعنی: نصیبی از دنیا] ندارند. یک عدّه خَلاق دارند ولی خُلق ندارند. یک عدّه هر دو را دارند. یک عدّه نه خُلق دارند نه خَلاق.[1] مردم در هیئت خُلق و خَلاق چهار گونه هستند که از نظر بلاغت و فصاحت بسیار لطیف است؛ چرا که خُلق و خَلاق، دو هیئت دارند، خَلاق، هیئت مادی، و خُلق، هیئت معنوی است.

امام علیه السلام فرمود: کسانیکه خُلق دارند امّا خَلاق ندارند، آنها کسانی هستند که بهره‌ای از معنویات دارند امّا از مادّیات بهره‌ای ندارند. به قیافهٔ دین، متخلّق است و شکل معنوی دارد، امّا شکل زندگی مادی‌اش عقیم است. روحش، آراسته به مکارم انسانیت است ولی قیافه ندارد.

---

۱. «عن الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: النَّاسُ أَرْبَعَةٌ: فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ لَا خَلَاقَ لَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَلَاقٌ وَ لَا خُلُقَ لَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا خُلُقَ وَ لَا خَلَاقَ لَهُ وَ ذَلِكَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خُلُقٌ وَ خَلَاقٌ فَذَلِكَ خَيْرُ النَّاس»؛ امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: مردم چهار دسته‌اند: برخی از آنان اخلاق نیکو دارند و نصیبی از دنیا ندارند، برخی از آنان خَلاق دارند ولی اخلاق نیکو ندارند، و بعضی از آنان نه خَلاق دارند و نه اخلاق نیکو و اینان از بدترین مردمانند، و بعضی از آنان هم اخلاق و هم خَلاق دارند، اینان بهترین مردمانند. خصال، شیخ صدوق، ص۲۳۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۷، ص۱۰؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۳۵۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۳۴.

طبقهٔ دیگر نقطهٔ مقابل اینها هستند؛ خلاق دارند امّا خُلق ندارند. به قیافهٔ اینان نگاه می‌کنید؛ مثل ماه شب چهارده ولی مثل چیست؟ مثل قبر کافر:

ظاهرت، چون گور کافر پر حُلَل وز درون، قهر خدا عزّ و جلّ

یک عدّه هم هستند که قیافهٔ ایشان خیلی دلربا، چشم و ابرو خیلی آراسته و آخرین درجهٔ تعادل در او جمع است، امّا از غیرت و عفّت و عصمت خبری نیست، اینها مردمانی هستند که در دنیا خلاق دارند امّا خُلق ندارند.

دستهٔ سوم نه خُلق دارند نه خَلاق. هم از اینجا مانده و هم از آنجا رانده. نه از نظر ماده و صورت، نه از نظر معنا و سیرت بهره‌ای ندارند.

دستهٔ چهارم مردمانی هستند که از هر دو بهره‌مندند، به اینها باید گفت: ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾[1] چون هم خُلق دارند و هم خَلاق. خوشا به حال آنها: «مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَ الدُّنْيَا إِذَا اجْتَمَعَا»[2] اگر این دو نعمت برایتان جمع شد، خدا را خیلی شکر کنید که هم شکل زندگی مادیّتان، خوب باشد و فوری متوجّه باشید که شکل زندگی معنوی را خوب کنید؛ چرا که دستگاه خدا خیلی باریک بین است. مردم باید بسیار زرنگ باشند و در حدّ اعلی از نعمت‌ها استفاده کنند. اگر این طور شد، آن وقت هر دو نقش خوب است، هم نقش زندگی مادی و هم نقش زندگانی معنوی. این کمال و نهایت عزّت و عنایت پروردگار است که هم خُلق داده است و هم خَلاق، در عین

---

۱. روشنی بر روی روشنی است. النور(۲٤): ۳۵.

۲. معین الدین میبدی در شرح دیوان امیرالمؤمنین ﷺ این شعر را نقل کرده است:

مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَ الدُّنْيَا إِذَا اجْتَمَعَا لَا بَارَكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا بِلَا دِين

مرحوم نوری با اختلاف در مصرع دوم، این شعر را بدون ذکر شاعرش نقل کرده است: خاتمة المستدرک، میرزا حسین نوری طبرسی، ج۲، ص۷۲.

منابع اهل تسنن: نهایة الأرب فی فنون الأدب، نویری، ج۷، ص۱۰۲؛ ایضاح فی علوم البلاغة، خطیب قزوینی، ص۳٥٤؛ مختصر المعانی، تفتازانی، ص۲٦۷؛ خزانة الأدب وغایة الأرب، ابن حجة الحموی، ص۵۸: (به ابی دلامه نسبت داده) ؛ النجوم الزاهرة، اتابکی، ج۲، ص۳۹.

اینکه دنیا را دارید دین را هم داشته باشید؛ امّا دین به معنای حقیقی، خُلق به معنای واقعی، اگر این چنین شد، خواه ناخواه صورت جانتان آراسته شده، و صورت جسمتان هم آراسته خواهد بود.

رسیدن به مقام عندیّت با تحصیل کمالات

از اصل مطلب دور نشویم. تا اینجا فقط جملهٔ معترضه‌ای بود که در این بین گفتم و مقصدم این بود که: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [1] «عند الله». عندیّتِ خدا، نزدِ خدا رفتن، به این است که بشر، کمالات پیدا کند.

کمالات برای روح است و حدّ نداشته و محدود نیست. شاهد مطلب چیست؟ مثلاً شما الآن، صد هزار دینار دارید، اگر یک دینار بر دارید، ممکن است کم نشود؟ ابداً، محال است. تمام قدرت عالم جمع شوند اگر از صد هزار دینار، یک دینار برداشتید کم می‌شود. اگر یک دینار را الآن به مؤمنی دادید از صد هزار دینار، یک دینار کم دارید. امّا اگر الآن علم اولین و آخرین را داشته باشید و به میلیون‌ها نفر هم یاد بدهید، یک ذره کم نمی‌شود. چه فلسفه‌ای دارد؟ چه سرّی دارد؟

علّت آن است که آن کمال، اصلاً از عالم طبیعت نبوده و محکوم به قوانین طبیعت نیست. اگر یک مسأله بلد هستید این مسأله را به هرکس یاد بدهید هرگز از شما چیزی کم نمی‌شود، بلکه دائماً زیاد می‌شود، ولی به عالم ماده که رسیدید هرچه بدهید فوراً از تو کاسته می‌شود. اگر الآن عَبا را به شما بدهم باید بی‌عبا از اینجا بروم.

جنبهٔ لا حدّی عالَم معنا

هرچه از عالم طبیعت بدهید، خواه ناخوه کاسته می‌شود؛ امّا عالَمِ معنا اینگونه نیست؛ صفاتِ عالمِ معنا، مربوط به جنبهٔ لاحدّی است، حدّ در اینجا وجود ندارد،

---

۱. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. الحجرات(٤٩): ۱۳.

به اینجا که رسیدید اسم کمال رویش می‌آید، حقیقت کمال این است. خوشا به حال آنان که به اینجا برسند.

راه وصول به کمال، حبس قوای نفس

راهِ رسیدن به این کمال چیست؟ راهِ این مطلب همین است که امشب گفتم. اگر بخواهید به اینجا برسید باید سعی کنید روح را بپرورانید. پروراندنِ روح در درجهٔ اول این است که قوای خود را حبس کنید تا حقیقتِ: ﴿الَّذِینَ صَبَرُوا﴾ درست بشود؛ یعنی در مقابل شهوتِ کلام، خودتان را نگه دارید؛ در مقابل شهوتِ طعام، خودتان را نگه دارید؛ در مقابل شهوتِ تجمّل و تبرّج، خودتان را نگه دارید؛ در مقابل شهوتِ ابرازِ حاجت، خودتان را نگه دارید؛ در مقابلِ شهوت اظهارِ درد، خودتان را نگه دارید. این خاصیّت، قدم اول است. اینجا قوا حبس می‌شود.

بعد آن وقت می‌رود به نکتهٔ دوم می‌رسد. چطور، این دانه پرورده می‌شود؟ این در کلمهٔ دوم است: ﴿وَ عَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ﴾. بعد که برنامه اول تمام شد و همین طور که خدا فرموده این قوای نفسانی را حبس کردید، با حرف عطف مطلب دوم بیان شده و نوبت به توکّل به پروردگار می‌رسد: ﴿الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ﴾ [1]

توأم بودن صبر و توکّل برای رسیدن به کمال

ولی چیزی که هست یک فوت کاسه‌گری لازم است، باید مثالی بزنیم تا مطلب روشن شود؛ اول دستگاه‌های شیشه‌گری را برایتان مجسم می‌نمایم. دستگاه‌های شیشه‌گری در سابق این طور بود که شیشه را آب می‌کردند و شیشه سرخ می‌شد، آب هم می‌شود، اگر بخواهید امتحان کنید، اول یک استکان را بکوبید، سپس آن را در

---

۱. «همان‌ها که صبر نمودند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند.» النحل(۱۶): ۴۲ و العنکبوت(۲۹):۵۹.

این بوته‌های زرگری بریزید. بوتهٔ زرگری را با یک آدابی خاصّ از یک گـل مخـصوص می‌سازند، ساختن اینها هم فَنّی دارد که بسیار دقیق است.

بعد از آن که شیشه را کوبیده و در آن بوته ریختید، شروع به دمیدن می‌کنیـد. بعـد شیشه آب می‌شود، اول قرمز و سرخ بعد هم آب می‌شود، وقتی آب شد، شکل بسیار دلربائی پیدا می‌کند. دیگر کار تمام است.

اینجا یک نکتهٔ دیگر مانده است که به این نکته، فـوت شیـشه‌گـری مـی‌گوینـد. فوت در شیشه‌گری، فنّ مخـصوص و دقیقـی اسـت. اسـتاد شیـشه‌گـر بایـد فـوت مخصوصی بنماید. یک فوت مخصوص می‌نمایـد، آن شیـشه بـه صـورت گِـرد در می‌آید، یک طور دیگری می‌دمد، شیشه دراز می‌شود، به هـر گونـه‌ای کـه او بدمـد شیشه به آن صورت در می‌آید.

صبر معنایش تا این حدّ است که من و تو را مثل شیشه، در بوته، آب نموده و برای کمال، آماده می‌کند: ﴿وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ این قسمت از آیه، ما را بـه مربّـی انـسانیت که همانند فوت استاد شیشه‌گر است، مربوط می‌کند. اگر این دو مطلب تمام شد بشر به منتها درجهٔ سعادت رسیده است؛ یکی اینکه صبر کند، یکی هم با توکل بـه خـدا، خودش را به فوت شیشه‌گری برساند. خلاصه وقتی صبر کردید و در اختیار شیشه‌گـر در آمدید و شما را فوت کرد، با این صبر و با این فوتِ شیـشه‌گـر، «سـلمان فارسـی» درست می‌شود.

اگر جان بکنید، تازه همچون شیشه، آب می‌شوید. اگر شیـشه‌گـر بـر شـما ندمـد شیشهٔ آب شده به چه درد می‌خورد؟ ولی از آن طرف هم، اگر فوت شیـشه‌گـر باشـد، اما مثل شیشه آب نشوید فایده ندارد، باید هر دو باشد. این است که در دین خدا، هر دو مطلب جمع است: ﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾،[1] به خدا، حکمتِ عالم، در همین دو کلمه جمع است: ﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾، اینان با صبر و توکل، به جایی رسیدند که اهل عالَم از درک مقامات ایشان عاجزند.

---

۱. همان.

هر دو امر لازم است، هم صبر و هم توکل، یکی بدون دیگری نمی‌شود. از آن طرف باید کار خودتان را انجام بدهید و از طرفی هم، به خودتان و عمل خودتان دل نبندید، بلکه چشمتان به او باشد. به هر جا که برسید، آخر مثل شیشهٔ آب شده می‌مانید، نکته این است. اگر فوتِ آن استاد شیشه‌گر به شما نرسد ابداً جایی نخواهید رسید. وقتی این دو را با هم ضمیمه کردید دیگر غصه نخواهید داشت.

رسیدن فیض حقّ به عالَم به سبب امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

در اسلام تمام نکته روی این دو کلمه است: تقوا و ولایت. «تقوا» جنبهٔ «صبر» را تمام می‌کند، «ولایت» هم آن رشته‌ای است که مردم را به فیضِ حقّ مربوط می‌کند، چون فیض خدا باید به وسیلهٔ انسان کامل برسد.

انسان کامل و ولیّ کامل، امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. فیض حقّ، همیشه به وسیلهٔ او می‌رسد.[1] ولایت، ما را به نِیِ استادِ شیشه‌گر مربوط می‌کند؛ یعنی همان مربّی عالَم انسانیّت که وجود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. باید از طرف او فیض برسد، فیض که از آن طرف رسید، کار تمام می‌شود.

تأویل «حبل اللّه» در قرآن به مقام ولایت اهل بیت علیهم‌السلام

این است که از این مقام در قرآن به «حَبْلُ اللهِ» تفسیر شده است: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾[2] او سِمَت اصلی را دارد. او سِمَت وساطت بین خالق و خلق را

---

۱. فرازی از دعای عدیله: «وَبِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرى، وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمآءُ»؛ خلق به برکت او روزی می‌خورند، به وجود او زمین و آسمان پابرجا مانده است. مفاتیح الجنان، محدث قمی.

۲. «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید». آل عمران(۳): ۱۰۳.

همچنین: «أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام قَالَ: نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾»؛ ابان بن تغلب روایت می کند که امام صادق علیه‌السلام فرمود: ما همان ←

دارد، امام﵇ حبل الله و رشته‌ای است بین خلق و خالق که به تناسب استعدادات، روح ولایت را در انسان متّقی می‌دمد. پس از دم ولایت، هر کس به آنجایی که باید برسد یقیناً خواهد رسید. هر شخص متّقی که با شرایط در این خانه بیاید، آن واسطهٔ خلق و خالق و آن حبل الهی کار خودش را می‌کند و مقام آن شخص را به جایی می‌رساند که وقتی سورهٔ «دهر» نازل می‌شود، آن شخص را همچون فضّهٔ خادمه[۱۲] ضمیمه می‌کنند؛ ﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا﴾ ،[۱][۱۳] این خود آخرین مرحلهٔ کمال است.

→

حبل الله هستیم که خدا فرمود: (همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید). تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۹۱؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۲، ص۳۵٦؛ العمده، ابن بطریق، ص۲۸۸؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص٥٤٧؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۲، ص۲۸٥؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۱، ص۲۸٦؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص٦۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٤، ص۸۳.

منابع اهل تسنن: تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۳، ص۱٦۳؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱٦۹؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۳٥٦.

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ﵇ قَالَ: ﴿اُدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾ السِّلم هو آلُ مُحَمَّدٍﷺ أمر الله بالدخول فیه و هُمْ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي أُمِرَ بِالاعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾»؛ جابر از امام باقر﵇ روایت می‌کند که حضرت فرمود: مقصود از «سِلم» در آیهٔ﴿اُدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾، آل محمدﷺ هستند و ایشان ریسمان محکم خدا هستند که دستور داده به آنها تمسّک شود. سپس [حضرت﵇ این آیه را تلاوت] فرمود: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾؛ همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرّق نشوید. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۰۲؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۳٦٥؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص٤٤٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٥، ص۲۳۳؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۳۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۸٥.

۱. «و به [پاس] دوستیِ [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم . الانسان(۷٦): ۸- ۹.

حدیثی در معنای توکل و تواضع

حالا یک حدیث بگویم و مطلب را تمام کنم؛ چرا که با این حدیث قضیه روشن می‌شود.

از امام هشتم، علی بن موسی الرضا﵇ سؤال کردند: تواضع چیست؟ خیلی سؤال شیرینی نمودند. بعضی مردم، فهم بالایی دارند. فهمشان هم در سؤالاتشان معلوم می‌شود.

راوی نزد امام﵇ آمده و سه سؤال طرح نمود، گفت: یک سؤال من این است که بفرمائید «حدّ توکل» چیست؟ یک سؤال من این است که «حدّ تواضع» چیست؟ یک سؤال من این است که من نزد شما چگونه‌ام؟ این هم خیلی شیرین و خیلی با نمک است. آدم از امام رضا﵇ بپرسد: من به نظر شما چگونه‌ام؟ حال جواب امام﵇ را ملاحظه کنید.

امام﵇ فرمودند: «أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَداً»، توکل عبارت از آن است که به جایی برسی که با وجودِ خدا دیگر از هیچ کسی نترسی. در آن حالی که با خدا هستی، از احدی پروا نداشته باشی. این حدّ توکل است.

به اینجا برس. وقتی به اینجا رسیدی وصل می‌شوی، وصل هم که شدی کار تمام است. خلاصه شیشه باید به شیشه‌گر متّصل شود. به این، حدّ توکل تمام شد. راوی از حدّ می‌پرسد. -خوب فکر کنید. حدّ خیلی مهم است، حدّ یعنی اندازه.- پرسید: حدّ «تواضع» چیست؟ گاهی آدم خیال می‌کند معنای تواضع این است که دائماً مثل فنر، خم و راست بشود، نه، این‌ها تواضع نیست. معنای هر کلمه‌ای را فقط باید از امام﵇ پرسید. حضرت﵇ فرمودند: «أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطُوكَ مِثْلَهُ»، حدّ تواضع این است: به همان درجه که می‌خواهی خودت برسی، بخواهی مردم هم به همان درجه برسند.

بنابراین اگر به جایی رسیدی که خواستی مردم آنجا نباشند، تو متکبّری. همچنان که می‌خواهی خودت یک آدم مؤمنی باشی بخواه همه مؤمن باشند. اگر می‌خواهی

خودت سعادتمند دنیا و آخرت باشی بخواه همه سعادتمند دنیا و آخرت باشند. اگر می‌خواهی دختر خودت خوشبخت باشد بخواه دختر همه خوشبخت باشند. اگر می‌خواهی کیسهٔ خودت مملوّ از اسکناس کرده باشد بخواه، کیسهٔ همه مملوّ باشد. خلاصه اگر اینگونه بودی متواضع هستی و لازم هم نیست مانند فنر، خم و راست شوی. اینها تواضع جسمی است و قیمتی ندارد. روح را باید متواضع کرد.

پرسید: یا بن رسول الله، من در نظرت چگونه‌ام؟ امام علیه السلام فرمود: «اُنْظُرْ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ» اگر می‌خواهی ببینی تو نزد من چگونه هستی، ببین من پیش تو چگونه‌ام؟ هرگونه من پیش تو هستم تو هم پیش من همانگونه هستی.[1] ۱۴•

به خدا حضرت امام رضا علیه السلام در این جملهٔ سوم قیامت کرده است. هر طور من در نظر تو هستم تو هم در نظر من همانطور هستی. خلاصه تو ما را به هر درجه می‌بینی، ما هم به همان درجه تو را می‌بینیم. روشن شدن این امر باز کلمه‌ای می‌طلبد، باید برایتان معنا کنم. می‌خواهی بدانی در نظر من چگونه‌ای؟ برگرد به خودت نگاه کن، ببین من در نظر تو چگونه‌ام؟ این امر قیامت می‌کند که تو الآن آئینه‌ای. تو الآن که اینجا نشسته‌ای، می‌توانی بدانی که الآن نزد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چه قدر اعتبار داری. امّا راهش فردا شب ان شاءالله.

---

۱. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَدُّ التَّوَكُّلِ؟ فَقَالَ لِي: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَداً. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا حَدُّ التَّوَاضُعِ؟ قَالَ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطُوكَ مِثْلَهُ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَشْتَهِي أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ [قال]: اُنْظُرْ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ.»؛ حسن بن جهم می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، اندازهٔ توکّل چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: اینست که [با توجه] به خدا از احدی نترسی. می‌گوید: عرض کردم: اندازهٔ تواضع چیست؟ فرمود: همانگونه دوست داری مردم با تو رفتار کنند با آنها رفتار کن. می‌گوید: عرض کردم: دوست دارم بدانم من نزد شما چه مرتبه‌ای دارم؟ فرمود: ببین من در نظر تو چه مرتبه‌ای دارم. امالی، شیخ صدوق، ص۳۱۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۵٤؛ تنبیه الخواطر، ورام بن ابی فراس، ج۲، ص٤٨٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٨، ص١٣٤ و ج۷۲، ص۱۱۸.

الآن می‌توانید بفهمید پیش امام حسین علیه السلام چه قدر معتبرید، الآن معلوم می‌شود، احتیاج ندارد که دو ساعت معطّل بشوی یا دم جان دادن روشن بشود. با یک جمله، جواب راوی را داد و راحتش کرد، تا یا علی مدد بگوید و برود و معطّل نشود. سخن به چهار کلمه ختم شد، حساب این گونه است.

معرفت اصحاب امام حسین علیه السلام بالاتر از مغز فیلسوفان بشر

حادثهٔ کربلا حادثه‌ای است که حقایقش به این زودی تفسیر و تحلیل نمی‌شود. اگر فیلسوفان جهان، تمام مشاعر فلسفی خودشان را جمع کنند، و بخواهند این قضیه را حلّاجی و تحلیل کنند، ابعادش به این آسانی بررسی و تحلیل نمی‌شود.

داستان از این قرار است: اصحاب سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا هر کدام سخنی فرمودند و هر یک از این حرف‌ها یک کتاب حکمت است.

عشق به سوختن و خاکستر شدن در راه امام حسین علیه السلام

یکی از این سخنان، کلمات «مسلم بن عوسجه» است. این سخنان را حکایت می‌نمایم تا پیرامون این قضیه فکر نموده و خوب هضم کنید؛ چراکه آن اندازه‌ای از مطلب فهمیده می‌شود که در مغز هضم شود. نزد امام علیه السلام نمی‌توان بازی در آورده و برخلاف حقیقت سخن گفت و ادّعای دروغین نمود. در محضر امام علیه السلام نمی‌شود این بازیگری‌ها را انجام داد؛ چرا که امام علیه السلام، ترازوی حقیقت است.

با این سخن مسلم بن عوسجه، مغزها حیران می‌شود، من نمی‌توانم اصلاً بفهمم و بفهمانم، فقط یک درجهٔ نازلش را می‌گویم.

مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: «أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُذْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ»؛ به خدا قسم اگر بدانم کشته شده، سپس زنده گردیده و باز در آتش بسوزم،

دوباره زنده شوم و خاکسترم به باد داده شود، هفتاد مرتبه با من چنین شود، از تو مفارقت نمی‌کنم، تا اینکه مرگ خود را در مقابل تو دریابم![1]

یابن رسول الله! اگر هفتاد مرتبه جان دهد بعد از هفتاد مرتبه که زنده شد، سر بر می‌دارد تا هر وقت بگویی: «هَل مِن نَاصِرٍ يَنصُرُنِي»، بگوید: «لبیک یا أبا عبدالله علیه السلام». این حرفِ این مرد است!

این چه روحیه‌ای است! این چه جایگاهی است؟! به کجا رسیده است؟! اینجا هم جایی است که معیار، حقیقت است.

---

۱. در شب عاشورا پس از آنکه ابا عبد الله علیه السلام بیعت را از اصحاب خویش برداشت، مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: «أَ نَحْنُ نُخَلِّي عَنْكَ؟ وَ بِمَا نَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُمْحِي وَ أَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِي سِلَاحٌ أُقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِيكَ، أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُذْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَداً.»؛ آیا ممکن است که ما تو را تنها بگذاریم؟ سپس در مقابل ادای حق تو نزد خدا چه عذری بیاوریم؟ نه به خدا قسم، من باید با این نیزه‌ام به سینهٔ دشمنان تو بزنم. و تا قائمهٔ شمشیر در دستم باشد باید با آن به آنها بزنم. اگر سلاحی هم نباشد که با آن بجنگم، آنها را سنگباران خواهم کرد! ما تو را تنها نخواهیم نهاد تا خدا بداند که ما حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله را در نبود او دربارهٔ شما نگاه داشته‌ایم! به خدا قسم اگر من بدانم، کشته می‌شوم، سپس زنده شوم دوباره سوخته گردم و زنده شوم و خاکسترم به باد داده شود و این اعمال را هفتاد مرتبه با من انجام دهند از تو مفارقت نمی‌کنم تا اینکه مرگ خودم را در مقابل تو ملاقات کنم! چرا این عمل را انجام ندهم، در صورتی که بیشتر از یک کشته شدن نیست و بعد از آن دارای کرامت و شرافتی خواهم شد که هرگز از بین نخواهد رفت. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص۱۰۹؛ فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۹۵؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۲؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸٤؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٥٦؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٥٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۹۳.

منابع اهل تسنن: کامل، ابن اثیر، ج٤، ص٥٨؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص٤۳٥؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۳٥۰. و به همین مضمون: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج٤، ص۳۱۸؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۱۹۱.

فدا نمودن حیات ابدی و هزار مرتبه پاره پاره شدن در راه سیّد الشهدا علیه السلام

حرف «زهیر» از این نیز بالاتر است. او کلمه‌ای گفته است که اصلاً عقل و کمیت ادراک، لنگ است؛ هر کدام به اندازهٔ خودشان سخن گفته‌اند.

از زهیر دو جمله نقل شده است:

یکی اینکه گفت: «وَ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لآثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ»؛ اگر جهان، ابدیت داشته باشد و عمر ما جاودانه [همیشگی] باشد، امّا در راهِ تو، فانی بشویم، ما فنا را بر این بقا مقدم می‌داریم.[1] ۱۵۰

فهمیدن معنای ابد خیلی سخت است، خلاصه می‌دانید مطلب چیست؟ مطلب این است: می‌گوید: یا اباعبدالله علیه السلام، اگر حق تعالی هفت طبقهٔ بهشت را با هرچه حور و قصور است به من بدهد و بگوید تا خدایی من هست در بهشت بمان، من آن بهشت را رها می‌کنم و می‌آیم در راه تو کشته می‌شوم!

---

۱. «فَقَامَ الْحُسَيْنُ علیه السلام خَطِيباً فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ جِذَاءً وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ أَ لَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقّاً فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً، فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَ قَالَ: قَدْ سَمِعْنَا هَدَاكَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لآثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ.»؛ امام حسین علیه السلام برای خطبه خواندن به پا خواست حمد و ثنای الهی را گفت و نام جدّش را برد و درود بر او فرستاد سپس فرمود: کار ما به این صورت در آمده است که می‌بینید و همانا چهرهٔ دنیا، دگرگون و زشت گشته و نیکویی از آن رو گردان شده است و با شتاب هم رو گردان است و ته کاسه‌ای بیش از آن باقی نمانده است: زندگانی پست و زبونی مانند چراگاهی ناگوار مگر نمی‌بینید که به حق رفتار نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟ بر مؤمن است که ملاقات پروردگار خود را به جان و دل راغب باشد که مرگ در نظر جز سعادت نیست و زندگانی با مردم ستمکار ستوه آور. زهیر بن قین به پا خواست و عرض کرد: خداوند تو را [رهبر و] راهنما باشد، یا بن رسول اللّه، فرمایشات را شنیدیم اگر دنیا را برای ما بقائی بود و ما در آن زندگی جاوید داشتیم ما پایداری در یاری تو را بر زندگانی جاوید دنیا مقدّم می‌داشتیم. لهوف، سید بن طاووس، ص۴۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۸۱.

نقل دوم آن است که زهیر گفت: «وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ»؛ اگر هزار جان داشته باشم و هر بار مرا با منشار[۱]، نشرم کنند، [یعنی مرا با اره پاره پاره کنند[۲]] دوباره بعد از نشر، اعضا را به هم وصل کنند و زنده بشوم و باز ذرّه ذرّه‌ام کنند، تا هزار مرتبه دوست دارم در راه تو کشته شوم.[۳]

می‌دانید نشر یعنی چه؟ نشر یعنی تمام این بدن را ذره ذره کنند، مثل پنبه زن که پنبه را می‌زند، اگر اینگونه کشته شوم، هزار جان هم داشته باشم - گوش بدهید و ببینید در کربلا چه خبر است- اینها مطالبی نیست که آدمی بتواند زود بفهمد. آدمی تحمل یک درد دندان ندارد، آن وقت بدنی که این همه استخوان و ماهیچه و اعصاب و عضلات و سلول دارد، پاره پاره شود، تا هزار مرتبه دوست دارم چنین شوم.

گشایش گره‌های عالَم با توسل به اصحاب سید الشهداء علیه‌السلام

ما اگر معرفت داشته باشیم دامان زهیر را بگیریم، ممکن نیست گره‌ای در عالم گشوده نشود. راحتتان نمایم باید دامان زهیر را بگیریم؛ اصلاً نوبت به امام حسین علیه‌السلام نمی‌رسد. منتها معرفت نداریم و حدّ آنان را نمی‌شناسیم.

---

۱. اره که بدان چوب را قطع کنند. دهخدا.

۲. برخی در این روایت «نشر» را به معنای زنده شدن نیز گرفته اند.

۳. همچنین: «قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.»؛ زهیر بن قین ایستاد و گفت: به خدا قسم من دوست دارم کشته گردم و پاره پاره گردم [و باز زنده شوم] و بار دیگر کشته گردم تا هزار مرتبه و خدا بدین وسیله از قتل تو و این جوانانی که از اهل بیت تو هستند جلوگیری نماید. مقتل الحسین علیه‌السلام، ابو مخنف ازدی، ص۱۰۹؛ فتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۹۵؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۲؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸٤؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٥٦؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٥٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۹۳؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، بحرانی، ص٢٤٤.

منبع اهل تسنن: نهایة الارب، نویری، ج۲۰، ص٤۳٥.

ما اگر اصحاب را بشناسیم و با ایشان تناسب روحی داشته باشیم، اصلاً بـه دامـان همان مسلم بن عوسجه دست بزنیم گشایش حاصل می‌شود.

به خدا هر گره و مشکل دنیا و آخرت به اشـارهٔ انگـشت مـسلم بـن عوسـجه بـاز می‌شود، اینانند اثقال عالم هستی. اینان به جایی رسیدند که عقل مبهوت است.[۱۶]

حال ببین، جواب سؤال چیست؟ هرچه من پیش تو هستم، تو همان انـدازه پـیش منی. حساب این است. روز عاشورا که شد خدای متعال چنان سِمَتی بـه اینـان داد[۱] که گوش روزگار چنین سِمَتی را نشنیده است.

امام حسین علیه‌السلام نمایندهٔ مطلق پروردگار و جلوه علم خدا

امام حسین علیه‌السلام، حجّت پروردگار و زبان او جلوهٔ علم خداست.[۲] [۱۷] حجّت خدا وقتی حرف می‌زند، حرف او، حرف خداست، سخن او، سـخن خداسـت؛ چـرا کـه اباعبد الله الحسین علیه‌السلام حجت خدا و نمایندهٔ مطلق از طرف پروردگار است.

کرامت اصحاب در خطاب امام حسین علیه‌السلام

امام حسین علیه‌السلام حتی بعد از شـهادتِ اصـحابش خطـاب بـه آنـان، چنـین فرمـود: «فَقُومُوا عَن نَومَتِكُم أَيُّهَا الكِرَام» فهمیـدی یعنـی چـه؟ فرمـود: از خـواب برخیزیـد، نفرمود: شما مرده‌اید. فرمود شما خوابیده‌اید: «قُومُوا عَـن نَـومَتِكُم». بـه قـدری ایـن کلمه بزرگ است که مغز هر حکیمی را متحیّر می‌کنـد. «قُومُـوا عَـن نَـومَتِكُم»، چـرا

---

۱ . منظور سمتِ کرامت است در خطاب «أیّها الکرام» که در صفحهٔ بعد می‌آید.

۲. اسود بن سعید می‌گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام بودم، بدون آنکه من چیزی بپرسم، فرمودند: «نَحْنُ حُجَّـةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ **نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ** وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِـي عِبَادِهِ.» بصائر الدرجات، محمـد بـن حـسن صـفار، ص۸۱؛ کـافی، کلینـی، ج۱، ص۱٤٥؛ خـرائج و الجرائح، راوندی، ج۱، ص۲۸۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٥، ص۳۸٤ و...

فرمود: «نَومَة»؟ این خود باز نکته ای دارد. «نَومَة» با آن «تائی» که ضمیمه می‌شود، خود عنایتی دارد که جای شرحش اینجا نیست.

«أَیُّهَا الکِرَام!»، در خطاب «أَیُّهَا الکِرَام»، قیامتی است: ای کِرامها! ای بزرگوارها! امام حسین علیه السلام به یکی بفرماید: «بزرگوار». به خدا من گیجم! «قُومُوا عَن نَومَتِکُم أَیُّهَا الکِرام»، امام حسین علیه السلام این کلمه را فرمود، تا مقام اصحابش را به تمام دنیا معرّفی نماید. دنیا که همیشه برای ما نمی‌ماند، مردمی می‌آیند که روی این مطالب حساب کنند؛ «فَقُومُوا عَن نَومَتِکُم أَیُّهَا الکِرَام وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ»[1] ۱۸.

---

۱. ثُمَّ تَوَجَّهَ [سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ علیه السلام] نَحْوَ الْقَوْمِ وَ قَالَ علیه السلام: یَا وَیْلَکُمْ عَلَی مَ تُقَاتِلُونِي؟ عَلَی حَقٍّ تَرَکْتُهُ أَمْ عَلَی سُنَّةٍ غَیَّرْتُهَا أَمْ عَلَی شَرِیعَةٍ بَدَّلْتُهَا؟ فَقَالُوا: بَلْ نُقَاتِلُکَ بُغْضاً مِنَّا لِأَبِیکَ وَ مَا فَعَلَ بِأَشْیَاخِنَا یَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَینٍ، فَلَمَّا سَمِعَ کَلَامَهُمْ بَکَی وَ جَعَلَ یَنْظُرُ یَمِیناً وَ شِمَالًا فَلَمْ یَرَ أَحَداً مِنْ أَنْصَارِهِ إِلَّا مَن صَافَحَ التُّرَابُ جَبِینَهُ وَ مَنْ قَطَعَ الْحِمَامُ أَنِینَهُ فَنَادَی علیه السلام: یَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِیلٍ وَ یَا هَانِیَ بْنِ عُرْوَةَ وَ یَا حَبِیبَ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ یَا زُهَیْرَ بْنِ الْقَیْنِ وَ یَا حُرَّ بْنِ یَزِیدِ الرِّیَاحِيِّ وَ یَا أَبْطَالَ الصَّفَا وَ یَا فُرسَانَ الْهَیْجَا، مَا لِي أُنَادِیکُمْ فَلَا تُجِیبُونَ؟ وَ أَدْعُوکُمْ فَلَا تَسْمَعُونَ؟ أَنْتُمْ نِیَامٌ أَرجُوکُم تَتْتَبِهُونَ أَمْ حَالَت مَوَدَّتُکُمْ عَنْ إِمَامِکُمْ فَلَا تَنصَرِفُونَ؟ هَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ لِفَقدِکُم قَدْ عَلَاهُنَّ النُّحُولَ **فَقُومُوا عَنْ نَومَتِکُم أَیُّهَا الْکِرَامُ وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللِّئَامَ** وَلَکِنْ صَرَعَکُم وَاللَّهِ رَیْبُ الْمَنُونِ وَ غَدَرَ بِکُمُ الدَّهْرُ الخَؤُونُ وَ إِلَّا لَمَا کُنْتُمْ عَنْ نُصْرَتِي تُقَصِّرُونَ وَ لَا عَنْ دَعْوَتِي تَحتَجِبُونَ، فَهَا نَحْنُ عَلَیْکُمْ مُفتَجِعُونَ وَ بِکَمْ لَاحِقُونَ فَـ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ سپس امام حسین علیه السلام متوجه دشمن شد و خطاب به آنان فرمود: وای بر شما، برای چه با من جنگ می‌کنید؟ آیا حقّی را ترک کردم، و یا سنّتی را تغییر داده‌ام و یا شریعتی جدید آورده [یا بدعتی] نهاده‌ام؟! همگی گفتند: بلکه ما با تو به خاطر بغض و کینه‌ای که از پدرت داریم می‌جنگیم که در جنگ بدر و حنین چه به روز بزرگان ما آورد! تا حضرت سخنان دشمنان را شنید گریه نمود و پیوسته به طرف راست و چپ نظر می‌افکند پس احدی از یاران خویش را ندید جز اینکه پیشانی‌اش را خاک مصافحه نموده بود و صدایش را مرگ قطع کرده بود، در این هنگام حضرت ندا فرمود: ای مسلم بن عقیل و ای هانی بن عروه و ای حبیب بن مظاهر و ای زهیر بن قین و ای حرّ بن یزید ریاحی و ای پهلوانان صفا و ای شجاعان و اسب‌سواران جنگ؛ شما را چه شده که من صدایتان می‌زنم ولی جوابی نمی‌دهید؟ و شما را می‌خوانم ولی نمی‌شنوید؟ شما خواب هستید به شما امید دارم [تقاضا دارم] که بیدار شوید، یا محبتی که [با یاری کردنتان] به امام خود ابراز می‌نمودید [به سبب شهادت شما] دیگر ابرازش ممکن نیست، پس دیگر نمی‌توانید به یاری امامتان باز گردید، اینها زن‌های خاندان پیغمبرند که این افراد ←

سیّد الشّهدا علیه السلام می‌داند که بنای پا شدن نیست، می‌داند که بنای دفاع از حرم هم نیست، ولی می‌خواهد بفرماید شما به این پایه رسیده‌اید که من دردِ دلم را با مردهٔ شما به میان می‌گذارم، تا جهان بفهمد که من با مرده حرف نمی‌زنم. تا عالَم بفهمد که زنده‌ای با زنده‌ای حرف می‌زند. بین من و شما فاصله‌ای نیست. خلاصه، غوغایی کرد.

توجه امام حسین علیه السلام به خیمه گاه در لحظات آخر عمر شریف

این کلمات را چه موقعی فرمود؟ وقتی در گودال اُفتاده بود. یک وقت دید وضع غیر عادی است، صدای شیههٔ اسب‌ها بلند است. امام حسین علیه السلام در آن حالی که در گودال افتاده بود، در عالَم دیگری سِیر می‌کرد و در این عالم نبود، فقط جذبهٔ حرم او را کشید، تا سر بلند کرد دید لشکر رو به حرمش می‌روند، اینجاست که ناگهان حرکت کرد. این حرکت ناگهانی، آن هم بدنی که دیگر جانی در او باقی نمانده است! سید الشهدا علیه السلام در آن لحظه از جا برخاست ولی یک مرتبه با صورت، روی زمین افتاد، افتادنش بر زمین غوغایی در عالم بپا نمود و تأثیری در عالم ایجاد کرد که بالاتر از فهم ماست.

حمله به حرم و تمام شدن صبر حجّت خدا

تا روی زمین افتاد، یک مرتبه چندین هزار جمعیت؛ مثل چوب خشک ایستاد.[۱۹]* افتادن آن حضرت علیه السلام در شقیّ ترین مردم نیز تأثیر نمود، اینها هم ایستادند، بعد که از

→

گرداگرد آنان را احاطه نموده‌اند، بنابراین ای بزرگواران از خوابتان برخیزید و این طغیانگران پست را از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله برانید ولی به خدا قسم حوادث روزگار شما را بر زمین افکنده و روزگار خیانتکار و بی‌وفا به شما نیرنگ نموده است و گرنه شما مرا یاری می‌کردید و دعوتم را ردّ و بی‌پاسخ نمی‌گذاشتید، بنابراین ما مصیبت زدهٔ شما هستیم و به زودی به شما ملحق می‌شویم و ﴿إنَّا للّه و إنّا الیه راجعون﴾.

روی خاک برخاست، شمشیرش را بر زمین زد، به شمشیر تکیه داد و بلند بلند ناله کرد «بکی بکاءً عالیا»[۱] ۲۰• در آن لحظه با صدای بلند گریه کرد، فریاد کشیده و فرمود: «وَيْحَكُمْ يَا شِيعَةَ الشَّيْطَانِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً وَ ارْجِعُوا إِلَى أَنْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ أَعْرَاباً كَمَا تَزْعُمُونَ، أَنَا الَّذِي أُقَاتِلُكُم فَكُفُّوا سُفَهَاءَكُمْ وَ جُهَّالَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي فَإِنَّ النِّسَاءَ لَمْ يُقَاتِلْنَكُمْ».

[وای بر شما ای پیروان شیطان، اگر دین ندارید و از آخرت نمی‌ترسید، لااقل آزاد مرد باشید، و به پیشینیان خود بازگردید، اگر واقعاً گمان شما آنست که عرب هستید! من با شما مقاتله می‌کنم، پس سفهای خود را از تعرّض به حرم ما باز دارید. زنان با شما مقاتله نکرده‌اند.]

شمر گفت: ای لشکر برگردید و بر خود او هجوم آورید.[۲] ۲۱•

---

۱. در برخی مقاتل چنین آمده است: «أنّ غشیته روحي له الفداء بعد سقوطه عن جواده، قد تحقّقت مرّتین، و اتّفق بکاؤه بکاء عالیا بعد أن أفاق من غشیته الأولی و لم یقدر علی النّهوض للجهاد»؛ همانا بیهوش شدن حضرت (روحی له الفداء) بعد از اینکه از اسب افتاد دو مرتبه واقع شد و گریهٔ بلند حضرت بعد از بهوش آمدن از بیهوشی نخستین بوده است و [دیگر] حضرت توانایی برخاستن و جنگ کردن نداشته‌اند. رجوع شود به ص۳۸۲، پی نوشت شماره ۲۰.

۲. «فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى قُتِلَ وَ الْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتَّى قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ ﷺ بِأَسْرِهِمْ وَ وُلْدُهُ وَ إِخْوَتُهُ وَ بَنُو عَمِّهِ وَ بَقِيَ وَحْدَهُ وَ بَارَزَ بِنَفْسِهِ إِلَى أَنْ أَثْخَنَتْهُ الْجِرَاحَاتُ وَ السِّهَامُ تَأْخُذُهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَ الشِّمْرُ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي قَبِيلَةٍ عَظِيمَةٍ يُقَاتِلُهُ ثُمَّ حَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ وَ حَرَمِهِ. فَصَاحَ الْحُسَيْنُ ﷺ: وَيْحَكُمْ يَا شِيعَةَ الشَّيْطَانِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً وَ ارْجِعُوا إِلَى أَنْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ أَعْرَاباً كَمَا تَزْعُمُونَ، أَنَا الَّذِي أُقَاتِلُكُم فَكُفُّوا سُفَهَاءَكُمْ وَ جُهَّالَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي فَإِنَّ النِّسَاءَ لَمْ يُقَاتِلْنَكُمْ، فَقَالَ الشِّمْرُ لِأَصْحَابِهِ: كُفُّوا عَنِ النِّسَاءِ وَ حَرَمِ الرَّجُلِ وَ اقْصُدُوهُ فِي نَفْسِهِ ثُمَّ صَاحَ الشِّمْرُ لَعَنَهُ اللَّهُ بِأَصْحَابِهِ وَ قَالَ: وَيْلَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ وَ قَدْ أَثْخَنَتْهُ الْجِرَاحُ وَ تَوَالَتْ عَلَيْهِ السِّهَامُ وَ الرِّمَاحُ، فَسَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ فَوَقَفَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: إِنْزِلُوا فَجُزُّوا رَأْسَه.»؛ حضرت پیوسته با آنان می‌جنگید تا اینکه همهٔ اصحاب و فرزندان و برادران و فرزندان عمویش به شهادت رسیدند، آن حضرت ﷺ تنها ماند، حضرت ﷺ به تنهایی شروع به مبارزه نمود تا اینکه جراحات [بسیار] او را ضعیف کرده و تیرها از هر جانب به او می‌رسید. شمر لعین با گروهی بزرگ با آن حضرت می‌جنگیدند بعد هم بین حضرت و ←

کار را به جایی رساند که شمر را لرزاند، دیگر من نمی‌دانم با جان خاتم انبیاء ﷺ چه کرد؟! با دل علی ؑ چه کرد؟ با قلب زهرا ؑ چه کرد؟

مسلم بن عقیل؛ اول شهید در راه سیدالشهدا ؑ

وقتی که لشگر برگشتند، اینجا سیّد الشّهدا ؑ درد دلش را با جوانمردان در میان گذاشت و فرمود: «قُومُوا عَن نَومَتِكُم أَيُّها الكِرَام»،[1] یک به یک را صدا زد. امّا چنان حساب را در نظر داشت، که اوّل فرمود: «یا مسلم بن عقیل». خواست بگوید اولین کسی که جانش را در راه ما داده، باید نام او برده شود. در آخر هم نگاهی به طرف نهر علقمه کرد: برادرم، ابالفضل العباس ؑ، سر از خاک بردار و ببین، دیگر حرم پناه ندارد.[2] ۲۲•

→

اهل بیتش حائل شدند [و به طرف خیمه‌ها حمله کردند] حضرت خطاب به دشمنان فریاد زد و فرمود: وای بر شما ای پیروان شیطان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید لااقل آزادمرد باشید، به انساب خود بازگردید اگر واقعاً گمان شما آنست که عرب هستید! من با شما مقاتله می‌کنم پس سفهای خود را از تعرّض به سرا پردهٔ ما منع کنید، چون زنان، با شما جنگی ندارند. آنگاه شمر به یارانش گفت: دست از زنان و اهلبیت [خیام] این مرد بکشید و خودش را قصد کنید [و کارخودش را بسازید]. بعد از آن هم شمر ملعون خطاب به یارانش فریاد زد:وای بر شما منتظر چه هستید چرا به این مرد حمله نمی‌کنید در حالیکه جراحات او را سست نموده و تیرها و نیزه‌های متوالی به او رسیده است [آنگاه یکباره آن ملاعین حمله کردند و تیر و نیزه بر آن حضرت زدند] تا حضرت بر زمین اُفتاد، عمر سعد لعین بالای سر آن حضرت ایستاد و خطاب به یارانش گفت: فرود آئید و سر او را از تن جدا کنید. کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲٦۲.

منابع اهل تسنن: مطالب السؤول، ابن طلحة شافعی، ص٤۰۲؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۲٦۳.

۱. رجوع شود به ص۳٦۰.

۲. وَ فِي ناسخ التّواريخ: «قال الحسينُ ؑ: أين أخي؟ أين ساعدي؟ أين العبّاس ؑ؟ يا أخي! الآن قَلَّت حِيلَتي، يَا أَخِي! أَ نَائِمٌ أنتَ وَ القَومُ يظنّونَ إنّي جبنتُ عَنِ القِتالِ؟ يَعزُّ عَليَّ أن أَرَاكَ عَلَى الرّمضاءِ مرمِّلاً بِدِمائِك، يَا أَخِي! تَرَكتَني وَحِيداً غَرِيباً بَينَ الأَعداءِ.»؛ و در ناسخ التواریخ آمده است: امام حسین ؑ فرمود: برادرم کجاست؟ بازویم (کمک کارم) کجاست؟ عباس ؑ کجاست؟! برادرم الآن چاره‌ام کم ←

باسمك الأعظم الأجلّ الأكرم يا الله.

بار الها به آل عصمت علیهم‌السلام ما را بیامرز. عواقب امور ما را ختم به خیر کن. بین ما و اولیای دین جدایی مینداز.

شد، برادرم آیا خوابیده‌ای و این جماعت دشمن فکر می‌کنند که من از جنگیدن می‌ترسم!؟ بر من سخت است که تو را افتاده بر خاک سوزان کربلا آغشته در خون‌هایت ببینم، برادرم مرا تک و تنها و بی کس میان دشمنان رها کردی (مرا تنها گذاشتی). وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۱۵- ۳۱۶.

همچنین: «فجعل الحسین علیه‌السلام ینظر یمیناً و شمالاً فلم یَرَ أحداً یبارِزُ أعداءَهُ، فبَکی بکاءً شدیداً وَ هُوَ ینادي: وا محمّداه وا علیّاه وا حمزتاه وا جعفراه وا عبّاساه؛ یا قوم أَمَا مِن مُعینٍ یُعینُنا؟ أما من خائفٍ من عذاب الله فیَذُبُّ عنّا؟»؛ پس امام حسین علیه‌السلام پیوسته به طرف راست و چپ نظر افکند پس کسی را مشاهده نفرمود که برای جنگ با دشمنانش بیرون آمده باشد و مهیّا باشد لذا گریهٔ سخت و شدیدی نمود در حالی که اینچنین خطاب می‌فرمود: ای محمد! ای علی! ای حمزه! ای عباس (امان از غریبی و بی کسی)، ای جماعت دشمن آیا کمک کاری هست تا ما را کمک نماید، آیا کسی هست که از عذاب الهی بترسد و از ما دفاع نماید؟! ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۷۵.

پی نوشت:

۱. «عن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَـهُ.»؛ امام سجاد ﷺ فرمود: صبر در مقابل ایمان همچون سر از بدن است و کسیکه صبری ندارد ایمانی نـدارد. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۸۹؛ خصال، شیخ صدوق، ص۳۱۵؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، شیخ صـدوق، ج۲، ص۴۸؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۲۹۷؛ تحف العقول عن آل الرسـول ﷺ، ابـن شـعبه حرانـی، ص۲۸۱؛ روضة الواعظین، فتـال نیـشابوری، ص۴۲۳؛ کـشف الیقـین، علامـه حلـی، ص۱۸۱؛ بحـار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۱۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۶۶، ص۳۷۶.
منابع اهل تسنن، روایت فوق را با سند دیگری از امیرمؤمنان ﷺ نقل کـرده‌انـد: المـصنف، عبـد الـرزاق صنعانی، ج۱۱، ص۴۶۹؛ شعب الإیمان، بیهقی، ج۷، ص۱۲۴؛ الدر المنثور، سیوطی، ج۱، ص۶۶.
به این منابع نیز رجوع شود: المصنف، ابن أبی شیبه کوفی، ج۸، ص۱۵۶؛ شعب الإیمـان، بیهقـی، ج۱، ص۷۱؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۰۴؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۳، ص۷۴۴.

۲. صبر در مقابل «وجع» برابر با پاداش هزار شهید:
«مَا رَوَى بَكْرُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَـرٍ ﷺ كِتَابـاً وَ فِـي آخِـرِهِ هَلْ عِنْدَكَ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَ نَسِيتُ أَنْ أَبْعَثَ بِالْكِتَابِ، فَكَتَبَ إِلَـيَّ بِحَـوَائِجَ لَـهُ وَ فِـي آخِـرِ كِتَابِـهِ: عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدُورُ مَعَنَا حَيْثُ دُرْنَـا وَ هُـوَ مَـعَ كُـلِّ إِمَامٍ. وَ كُنْتُ بِمَكَّةَ فَأَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ، فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ نَظَـرَ إِلَيَّ فَقَالَ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ مِمَّا أَضْمَرْتَ وَ لَا تَعُدْ، قَالَ بَكْرٌ: فَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ: أَيُّ شَيْءٍ هَـذَا؟ قَـالَ: لَا أُخْبِـرُ بِـهِ أَحَداً. قَالَ: وَ خَرَجَ بِإِحْدَى رِجْلِي الْعِرْقُ الْمَدَنِيُّ وَ قَدْ قَالَ لِي قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ الْعِرْقُ فِي رِجْلِي وَ قَدْ وَدَّعْتُـهُ فَكَانَ آخِرُ مَا قَالَ: إِنَّهُ سَتُصِيبُ وَجَعاً فَاصْبِرْ؛ فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا اشْتَكَى فَصَبَرَ وَ احْتَسَبَ كَتَبَ اللَّـهُ لَـهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ. فَلَمَّا صِرْتُ فِي بَطْنِ مَرٍّ ضَرَبَ عَلَى رِجْلِي وَ خَرَجَ بِيَ الْعِرْقُ فَمَا زِلْـتُ شَـاكِياً أَشْـهُراً، وَ حَجَجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِـدَاكَ، عَـوِّذْ رِجْلِـي وَ أَخْبَرْتُـهُ أَنَّ هَـذِهِ الَّتِـي تُوجِعُنِي، فَقَالَ: لَا بَأْسَ عَلَى هَذِهِ وَ أَعْطِنِي رِجْلَكَ الْأُخْرَى الصَّحِيحَةَ، فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْـهِ فَعَوَّذَهَـا، فَلَمَّـا قُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ فِي الرِّجْلِ الصَّحِيحَةِ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَوَّذَهَا مِنَ الْوَجَعِ فَعَافَانِيَ اللَّـهُ بَعْدَهُ.»؛ محمّد بن فضیل صیرفی می‌گوید: نامه‌ای به امام جواد ﷺ نوشـتم و در آخـر نامـه پرسـیدم: آیـا اسلحهٔ رسول خدا ﷺ نزد شماست؟ ولی فراموش کـردم کـه نامـه را بفرسـتم. حـضرت نامـه‌ای بـه مـن نوشت و در آن از من چیزهایی خواست و در آخر آن نامه مرقوم فرموده بود: «اسلحهٔ رسول خـدا ﷺ نـزد من است؛ و آن در میان ما به منزلهٔ تابوت است در میان بنی اسرائیل؛ هر جا بگـردیم بـا مـا مـی‌گـردد، و

این نزد هر امامی موجود است». من در مکه بودم و چیزی به فکرم رسید که جز خدا کسی از آن خبر نداشت. وقتی به مدینه رفتم و خدمت امام جواد﵇ رسیدم حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: از آنچه در ضمیر نهان داری استغفار کن و دیگر به آن بازنگرد. بکر بن صالح می‌گوید: از محمّد پرسیدم: آن فکر چه بود؟ گفت: به کسی نمی‌گویم. محمّد بن فضیل می‌گوید: در یکی از پاهایم زخمی به وجود آمد و قبل از اینکه این زخم بیرون بیاید با آن حضرت خداحافظی کردم، و آخرین سخنی که حضرت به من گفت، این بود که فرمود: به زودی دچار درد و ناراحتی می‌شوی، در مقابلش صبر کن؛ که هر کدام از شیعیان ما از درد بنالد و صبر کند خداوند اجر هزار شهید برایش می‌نویسد. وقتی که به «بطن مرّ» رسیدم از پایم دملی در آمد، چند ماه مرا عذاب می‌داد و می‌نالیدم. در سال دوّم، حجّ به جا آوردم و خدمت آن حضرت رسیدم و گفتم: فدایت شوم! برای این پایم [دعا و] تعویذی بفرما؛ چون خبر داده بودی که این ناراحتی به من خواهد رسید. فرمود: این پایت مشکلی ندارد، آن پای سالمت را بیاور. من پایم را مقابل رویش دراز نمودم و حضرت برای آن پا تعویذ خواند. وقتی که از نزد ایشان برخاستم از همان پایم دملی در آمد. پس به خودم مراجعه کردم [و فکر کردم] فهمیدم که برای این دمل، تعویذ خوانده است. و خداوند بعداً به من عافیت داد. الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج۱، ص۳۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۰، ص۵۳.

همنشینی با حضرت داود﵇ با صبر در مقابل درد:

«عَنِ الْحَلَبِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ أَنَّ قَرِينَكَ فِي الْجَنَّةِ خَلَادَةُ بِنْتُ أَوْسٍ فَأْتِهَا وَ أَخْبِرْهَا وَ بَشِّرْهَا بِالْجَنَّةِ وَ أَعْلِمْهَا أَنَّهَا قَرِينُكَ فِي الْآخِرَةِ. فَانْطَلَقَ دَاوُدُ إِلَيْهَا فَقَرَعَ الْبَابَ عَلَيْهَا فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَنْتِ خَلَادَةُ بِنْتُ أَوْسٍ؟ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَسْتُ بِصَاحِبَتِكَ الَّتِي تَطْلُبُ، قَالَ لَهَا دَاوُدُ: أَ لَسْتِ خَلَادَةَ بِنْتَ أَوْسٍ مِنْ سِبْطِ كَذَا وَ كَذَا؟ قَالَتْ: بَلَى، قَالَ: فَأَنْتِ هِيَ إِذًا، فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَعَلَّ اِسْماً وَافَقَ اِسْماً، فَقَالَ لَهَا دَاوُدُ: مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ، وَ إِنَّكِ لَأَنْتِ هِيَ، فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، مَا أُكَذِّبُكَ وَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَعْرِفُ مِنْ نَفْسِي مَا وَصَفْتَنِي بِهِ، قَالَ لَهَا دَاوُدُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: خَبِّرِينِي عَنْ سَرِيرَتِكِ مَا هِيَ؟ قَالَتْ: أَمَّا هَذَا فَسَأُخْبِرُكَ بِهِ؛ إِنَّهُ لَمْ يُصِبْنِي وَجَعٌ قَدْ نَزَلَ بِي مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَائِناً مَا كَانَ وَ لَا نَزَلَ بِي مَرَضٌ أَوْ جُوعٌ إِلَّا صَبَرْتُ عَلَيْهِ، وَ لَمْ أَسْأَلِ اللَّهَ كَشْفَهُ حَتَّى هُوَ يَكُونُ الَّذِي يُحَوِّلُهُ عَنِّي إِلَى الْعَافِيَةِ وَ السَّعَةِ لَمْ أَطْلُبْ بِهَا بَدَلًا، وَ شَكَرْتُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ حَمِدْتُهُ، قَالَ لَهَا دَاوُدُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: فَبِهَذَا النَّعْتِ بَلَغْتِ مَا بَلَغْتِ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ﵇: هَذَا وَ اللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِلصَّالِحِين.»؛ امام صادق﵇ فرمود: خداوند عزّ و جلّ به حضرت داود﵇ وحی کرد که: [رفیق و] همراه تو در بهشت، خلاده دختر اوس است، به نزد او برو و این خبر و بشارت را به او بده، و به او اعلام کن که در آخرت همسر توست، حضرت داود﵇ به طرف منزل او رفت و درب منزل را کوبید و خلاده بیرون آمد. حضرت فرمود: تو خلاده دختر اوس هستی؟ گفت: ای پیغمبر خدا؛ من آن رفیق تو که به دنبالش

می‌گردی نیستم، حضرت داود﵇ به او فرمود: آیا تو خلاده دختر اوس از نوادگان فلان و فلان نیستی؟ گفت: چرا هستم، فرمود: پس تو خود او هستی، گفت: ای پیغمبر خدا! شاید تشابه اسمی (با اسم دیگر) شده است، حضرت داود﵇ فرمود: من دروغ نمی‌گویم، به من هم دروغ گفته نشده و تو حقیقتاً همان هستی، گفت: ای پیغمبر خدا! من تو را تکذیب نمی‌کنم، ولی به خدا قسم من در خودم آنچه را که مرا بدان توصیف می‌کنی نمی‌بینم! حضرت داود﵇ در جوابش گفت: مرا از اخلاق و رفتار [نیکویت] خبر ده که چیست؟ گفت: اکنون تو را از راز پنهان خود با خبر می‌سازم؛ هیچگاه از جانب خداوند متعال، هیچ درد و رنجی (با هر خصوصیتی) به من نرسید و همچنین به هیچ بیماری و گزند و گرسنگی دچار نشدم جز اینکه بر آن صبر کردم، و هرگز از خدا طلب برطرف شدن آن سختی را نکرده‌ام تا اینکه خود او آن را از من به سلامت و گشایش مبدّل نماید، و هرگز عوض آن را طلب نکردم و خدا را شکر کردم و او را ستایش نمودم. حضرت داود﵇ به او فرمود: به همین صفت به این مقام رسیده‌ای. سپس امام﵇ فرمود: به خدا قسم دین خدا همین [صبر بر بلا و مصیبت] است که خدا برای بندگان شایسته‌اش برگزیده است. مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص۶۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۸، ص۹۷.

۳. «قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى الْخُزَاعِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ يَعُودُهُ فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يُكْثِرُ مِنْ قَوْلِ «آهِ» فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَخِي، أُذْكُرْ رَبَّكَ وَ اسْتَغِثْ بِهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ «آهِ» إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ قَالَ «آهِ» فَقَدِ اسْتَغَاثَ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.»؛ یحیی خزاعی گوید: من همراه با امام صادق﵇ بر بعضی از دوستداران حضرت وارد شدم تا او را عیادت کنم پس دیدم آن مرد مکرّر «آه» میگفت، من به او گفتم: ای برادرم، پروردگارت را یاد کن و به او استغاثه نما. پس حضرت صادق فرمود: «آه» نامی از نامهای خدای عزّ و جلّ است پس کسی‌که «آه» بگوید (در حقیقت) به خدای تبارک و تعالی استغاثه نموده است. التوحید، شیخ صدوق، ص۲۱۹؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۳۵۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۸، ص۲۰۲.

٤. «عَنْ أَحَدِهِمَا﵈ قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِمَكْرُوهٍ وَ صَبَرَ إِلَّا كُتِبَ لَهُ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ.» از حضرت باقر و یا حضرت صادق﵈ نقل شده که فرمودند: هیچ بندهٔ مسلمانی نیست که خداوند او را گرفتار مشکلی کرده باشد و او صبر نماید مگر آنکه خداوند پاداش هزار شهید به او عطا خواهد فرمود. المؤمن، حسین بن سعید اهوازی، ص۱۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۸، ص۹۷.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ﵇ قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُبْلِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِبَلِيَّةٍ فَصَبَرَ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ لَهُ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ.» موسی بن جعفر﵇ فرمود: هیچ کس نیست که خدای عز و جل او را به بلاء و مصیبتی گرفتار نماید و او صبر کند، جز اینکه اجر و پاداش هزار شهید را دارد. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۸، ص۹۷.

۵. حدیثی در مذمّت حبّ مال:

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «حُبُّ الْمَالِ يُوهِنُ الدِّينَ وَ يُفْسِدُ الْيَقِين»؛ دوستیِ مال، دین را سست و یقین را فاسد می‌کند. غرر الحکم، آمدی، ص۳۴۸؛ عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۲۳۱.

همچنین: قَالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا قَدَّمَ؟ وَ يَقُولُ بَنُو آدَمَ: مَا خَلَّفَ؟ وَ قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي لَا أُحِبُّ الْمَوْتَ؟ قَالَ: هَلْ لَكَ مَالٌ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: قَدِّمِ الْمَالَ فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ مَعَ مَالِهِ إِنْ قَدَّمَهُ أَحَبَّ أَنْ يَلْحَقَهُ وَ إِنْ خَلَّفَهُ أَحَبَّ أَنْ يَتَخَلَّفَ مَعَه.»؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چون آدمی بمیرد فرشتگان به یکدیگر می‌گویند: چه چیزی پیش فرستاده است؟ ولی آدمیان می‌گویند: چه چیزی از خود به جا گذاشته است؟ مردی از انصار گفت: ای رسول خدا! چرا من مرگ را دوست ندارم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا مال داری؟ عرض کرد: آری. فرمودند: آن را پیش بفرست که دل آدمی با مال اوست، اگر آن را پیش بفرستد دوست می‌دارد به آن ملحق شود، و اگر آن را نگهدارد دوست می‌دارد که خودش همراه آن باشد. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۴۳۰؛ مشکاة الانوار، طبرسی، ص۵۲۴.

همچنین: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتِّعَ بِهِ غَنِيٌّ وَ اللَّهُ تَعَالَى [جَدُّهُ] سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِك.»؛ حضرت علی علیه السلام فرمودند: خداوند روزی تهیدستان را در ثروت اغنیا واجب نموده است، بنابراین هیچ تهیدستی گرسنه نمی‌ماند جز اینکه ثروتمندی مال اندوزی کرده است، و خداوند والا مقام، گرسنگی فقیران را از ثروتمندان باز خواست خواهد کرد. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۴۵۴؛ عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۱۵۳؛ مشکاة الانوار، طبرسی، ص۲۲۸.

۶. «سَمِعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَجُلًا يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، قَالَ عليه السلام: أَرَاكَ تَتَعَوَّذُ مِنْ مَالِكَ وَ وَلَدِكَ، يَقُولُ اللَّهُ (تَعَالَى): ﴿إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ وَ لَكِنْ قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ.»؛ امیر المؤمنین علیه السلام شنید که مردی می‌گوید: خدایا از فتنه به تو پناه می‌برم، حضرت فرمود: تو را می‌بینم که از مال و فرزندت (به خدا) پناه می‌بری؛ خداوند متعال می‌فرماید: «اموال و فرزندانتان تنها مایهٔ فتنه و آزمایش شما هستند» ولی بگو: خدایا از گمراهی‌های فتنه‌ها به تو پناه می‌برم. الأمالی، شیخ طوسی، ص۵۸۰؛ أعلام الدین، دیلمی، ص۲۱۰.

همچنین: «وَ قَالَ عليه السلام: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَ لَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾؛ وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ [سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ] يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّاخِطَ لِرِزْقِهِ وَ الرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ لَكِنْ لِتَظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَ يَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ وَ يَكْرَهُ انْثِلَامَ الْحَالِ»؛ و آن حضرت فرمود: کسی از شما نگوید: «خدایا از امتحان به تو پناه می‌برم» چون کسی نیست مگر

اینکه مشمول امتحان الهی است، اما اگر کسی خواست به خدا پناه جوید باید از فتنه‌های گمراه کننده پناه جوید چون خداوند سبحان می‌فرماید: «بدانید که اموال و فرزندانتان مایهٔ امتحانند». معنای آیه این است که خداوند آنان را به اموال و فرزندان آزمایش می‌کند تا ناخشنود از رزق او و راضی به قسمتش را معلوم سازد، گرچه خداوند سبحان از خود آنها به آنها آگاهتر است، ولی (آزمایش برای این است) که کارهایی که سزاوار ثواب و اعمالی که موجب کیفر است آشکار شوند، زیرا بعضی از مردم پسر دوست می‌دارند و از دختر بدشان می‌آید، و برخی عاشق افزایش مال و ناراحت از نقصان ثروتند. نهج البلاغة، حکمت ۹٤؛ متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۱۷۵؛ تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج٤، ص٤٥٦.

۷. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ ائْتَلَفَ هَاهُنَا وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ هُوَ فِي هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ، أَ مَا وَ اللَّهِ إِنَّ لَهُ لَعَيْنَيْنِ وَ أُذُنَيْنِ وَ فَماً وَ لِساناً ذَلْقاً وَ لَقَدْ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ لَكِنَّ الْمُجْرِمِينَ يَسْتَلِمُونَهُ وَ الْمُنَافِقِينَ فَبَلَغَ كَمِثْلِ مَا تَرَوْن.»؛ امام صادق ﷺ فرمودند: ارواح، لشکرهایی آراسته و منظّم [در صفوف متعدّد] هستند، پس آنچه از ارواح در میثاق [عالم ذرّ] با هم آشنا بودند در اینجا و عالم دنیا با یکدیگر الفت و انس دارند، و آنچه از آنها در میثاق [عالم ذرّ] با یکدیگر آشنایی [و الفت] نداشتند در این حجر الاسود نهفته است. سپس فرمودند: به خدا سوگند حجر الاسود، دو چشم و دو گوش و یک دهان و یک زبان تیز و گویا دارد این سنگ در ابتدا سفیدتر از شیر بود ولی به واسطهٔ اینکه مجرمین و گناهکاران و منافقین آن را لمس کردند، تیره شد تا به این وضعی که می‌بینید در آمد. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۲، ص٤۲٦؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۳؛، ص۳۲۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹٦، ص۲۲۰.

۸. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ.»؛ امام صادق ﷺ فرمود: خداوند مشیّت را به خودِ آن [بدون واسطهٔ دیگری] آفرید، سپس چیزها را به وسیلهٔ مشیّت خلق نمود. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۱۰؛ مجمع البحرین، شیخ فخر الدین طریحی، ج۱، ص۲٥٦.

همچنین: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّة»؛ امام صادق ﷺ فرمودند: خدا مشیّت را قبل از هر چیزی خلق کرد و بعد از آن، چیزها را [به وسیلهٔ] مشیّتش آفرید. کتاب توحید، شیخ صدوق، ص۳۳۹؛ نور البراهین، سید نعمت الله جزائری، ج۲، ص۲٤۷.

همچنین: قال الصادق ﷺ: «نَحنُ مَشِيَّةُ اللّه.»؛ امام صادق ﷺ فرمود: ما اهل بیت ﷺ، مشیّت خداوند هستیم. مجمع النورین، شیخ ابو الحسن مرندی، ص۲۱٥؛ مستدرک سفینة البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج٦، ص۹۹.

۹. «قَالَ الْحُسَيْنُ بن عَلِيّ ﷺ: ... فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ إِلَى الْجِنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ

النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرٍ؟ وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرٍ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَى جَنَّاتِهِمْ وَ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ.»؛ امام حسین ﷺ در روز عاشورا به اصحاب خویش فرمود: مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و آسیب می‌گذراند، و به بهشت بزرگ و وسیع و نعمتهای جاودان می‌رساند، کدامیک از شما دوست ندارد که از زندانی به قصر منتقل گردد؟ در حالی که مرگ برای دشمنانتان همانند [پلی است که] آنها را از کاخ به زندان و شکنجه‌گاه می‌رساند؛ زیرا پدرم از پیامبر خدا ﷺ برایم حدیث کرد: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پُلی است که مؤمنان را به بهشتشان و کافران را به آتش سوزان دوزخشان می‌رساند، نه من دروغ می‌گویم و نه این را به من دروغ گفته‌اند. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۲۸۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۹۷..

۱۰. تقسیم روزی بندگان به دست اهل بیت ﷺ:

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ عَصَافِيرُ عَلَى الْحَائِطِ قُبَالَتَهُ يَصِحْنَ، فَقَالَ: يَا ابَا حَمْزَةَ، أَ تَدْرِي مَا يَقُلْنَ؟ قَالَ: يَتَحَدَّثْنَ أَنَّ لَهُنَّ وَقْتٌ يَسْأَلْنَ فِيهِ قُوتَهُنَّ، يَا أَبَا حَمْزَةَ لَا تَنَامَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنِّي أَكْرَهُهَا لَكَ إِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلَى أَيْدِينَا يُجْرِيهَا.» ابو حمزه گوید: من نزد امام سجاد ﷺ بودم و گنجشک‌ها روی دیوار بودند و صدا می‌کردند. حضرت ﷺ به من فرمود: ای ابا حمزه، می‌دانی این گنجشک‌ها چه می‌گویند؟ عرض کردم: خیر. فرمود: می‌گویند: برای آنها وقتی است که روزی را در آن وقت درخواست می‌کنند، سپس فرمود: ای ابا حمزه! قبل از طلوع خورشید مخواب من برای تو نمی‌پسندم زیرا خداوند در این موقع روزی را بین بندگان تقسیم می‌کند و به دست ما جاری می‌نماید. بصائر الدرجات، صفار، ص۳٦۳؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج٦، ص٤۹۹؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۲۱۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٦، ص۲٤.

نزول رحمت به واسطهٔ اهل بیت ﷺ:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ خَيْثَمَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْبَاقِرَ ﷺ يَقُولُ: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ[صَفوَتُه]، وَ نَحْنُ حَوْزَتُهُ وَ نَحْنُ خِيَرَةُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ، ... وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ، وَ بِنَا تُسْقَوْنَ[يُسْقَوْنَ] الْغَيْثَ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يَصْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْكُمُ الْعَذَابَ، فَمَنْ أَبْصَرَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا [فَمَنْ عَرَفَنَا وَ أَبْصَرَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا] وَ أَخَذَ بِأَمْرِنَا، فَهُوَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا» خیثمه گوید: شنیدم که امام باقر ﷺ می‌فرمود: ما جنب الله و برگزیدهٔ او و منتخب خدا و تحویل‌گیرندهٔ میراث انبیا هستیم ... و ما کسانی هستیم که به واسطهٔ ما رحمت نازل می‌شود و به وسیلهٔ ما باران بر شما می‌بارد و به واسطهٔ ما عذاب از شما برطرف می‌گردد، هرکس ما را بشناسد و به ما بصیرت داشته باشد و عارف به حقّ ما باشد و دستور ما را بپذیرد؛ از ما است و بازگشت او به سوی ما است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار،

ص۸۳؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۰٦؛ امالی، شیخ طوسی، ص٦٥٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۳٦؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص٤۱۸؛ مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۷۳؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۲۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۷۲۰.

منابع اهل تسنن: اثبات الوصیة، مسعودی، ص۱۸۰؛ فرائد السمطین، حموینی شافعی، ج۲، ص۲۵۳؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۷۷ و ج۳، ص۳۵۹.

۱۱. تأویل «حبل الله» به اهل بیت علیهم‌السلام در آیهٔ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام ... وَ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ قَالَ: نَحْنُ الْحَبْلُ.» امام صادق علیه‌السلام در مورد تفسیر آیهٔ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ فرمود: ما حبل و ریسمان پیوسته خدا هستیم. امالی، شیخ طوسی، ص ۲۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۳؛ تفسیر الاصفی، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱٦۵؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ۱، ص ٦۷۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲٤، ص ۵۲؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج ۱، ص ۳۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج ۳، ص ۱۸۵.

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ فَالْمُسْتَمْسِكُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام الْمُسْتَمْسِكُ بِالْبِرِّ [كَذَا] فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ كَانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِيمَانِ.» امام صادق علیه‌السلام فرمود: ما همان ریسمان محکمی هستیم که خداوند متعال در قرآن فرمود: («به ریسمان محکم خدا تمسک کنید») تمسّک به ولایت علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام تمسّک به برّ و نیکی است، هر بنده‌ای که تمسک به ولایت علی علیه‌السلام کند مؤمن است. و هر کسی ولایت او را ترک کند در حقیقت ایمان را ترک کرده است و از دایرهٔ ایمان خارج شده است. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۹۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳٦، ص ۱۸.

منبع اهل تسنن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱٦۹.

برای تحقیق بیشتر در این موضوع رجوع شود به: شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی،ج۲، ص۲۰۷ و ص ۲٦۵؛ کتاب الغیبة، محمد بن إبراهیم نعمانی، ص٤۷؛ خصائص الائمة، شریف رضی، ص۷٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۳؛ العمدة، ابن البطریق، ص۲۸۸؛ الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۱۰۳؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۸۳؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۱، ص۲۸٦.

تأویل «حبل الله» به امیر مؤمنان علیه‌السلام در آیهٔ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾:

«عن ابن یزید، قال: سألت أبا الحسن علیه‌السلام عن قوله: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ قال علیه‌السلام: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ»؛ راوی می‌گوید: از امام کاظم علیه‌السلام از آیهٔ «همگی به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید» سؤال نمودم، آن حضرت علیه‌السلام فرمود: علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام ریسمان محکم خداست.

تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۹٤؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص٦۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٥، ص۲۳۳؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۳۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۸٥.

تأویل «حبل الله» به ولایت، در آیهٔ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾:

«قوله: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ قال: التوحید و الولایة.»؛ امام﵇ فرمود: مقصود از آیهٔ «به ریسمان خداوند چنگ بزنید [و ملازم آن باشید]» توحید و ولایت است. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۱۰۸؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص٦٦۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٤، ص۸٥؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۸٦.

همچنین: «عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ﵇: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ﵇ الْحَبْلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ [تَعَالَى فِيهِ]: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾ فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ تَرَكَهُ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ.»؛ ابان بن تغلب می‌گوید: امام باقر﵇ فرمود: ولایت علیّ بن ابیطالب﵇ ریسمانی است که خداوند متعال در موردش فرموده است: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾؛ کسیکه به این ریسمان (ولایت امیر المؤمنین﵇) چنگ زد مؤمن است و کسیکه آن را رها کرد از دائرهٔ ایمان خارج شده است. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۹۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳٦، ص ۱۸.

منبع اهل تسنن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱٦۹.

اهل بیت﵈ حبل الله:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ خَيْثَمَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْبَاقِرَ﵇ يَقُولُ: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ خِيَرَةُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ نَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ)، وَ نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ،...»؛ خثیمه گفت: شنیدم امام باقر﵇ می‌فرمود: ما جنب الله و برگزیدهٔ او و منتخب خدا و تحویل‌گیرندهٔ میراث انبیا و امینان پروردگار و حجت خدا و ریسمانِ محکم الهی هستیم... بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۸۳؛ امالی، شیخ طوسی، ص ٦٥٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳٦؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج ٤، ص ۷۲۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲٦، ص۲٤۸.

و همچنین: «عن ابوذر الغفاري قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِﷺ يَقُولُ: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَا يَنْفَعُ أَحَدَكُمُ الثَّلَاثَةُ حَتَّى يَأْتِيَ بِالرَّابِعَةِ فَمَنْ شَاءَ حَقَّقَهَا وَ مَنْ شَاءَ كَفَرَ بِهَا فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَى وَ أَئِمَّةُ الْتُّقَى وَ بِنَا يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ وَ يُدْفَعُ الْبَلَاءُ وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ مِنَ السَّمَاءِ وَ دُونَ عِلْمِنَا تَكِلُّ أَلْسُنُ الْعُلَمَاءِ وَ نَحْنُ بَابُ حِطَّةٍ وَ سَفِينَةُ نُوحٍ وَ نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يُنَادِي مَنْ فَرَّطَ فِينَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ وَ نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ الَّذِي مَنِ اعْتَصَمَ بِهِ هُدِيَ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ...»؛ ابوذر غفاری گوید: از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: به خدایی که مرا به حق پیغمبر مبعوث نمود، سوگند احدی از شما سه تا سود

نمی‌برد جز آنکه چهارمی را بیاورد و انجام دهد (اختیار با خودتان است) پس هرکس خواست آنها را محقّق ساخت و هرکس خواست به آنان کافر شد؛ پس همانا ما منازل هدایت و امامان پرهیزکاری هستیم، به سبب ما دعاها مستجاب می‌شوند و بلاها دفع می‌گردند و باران از آسمان فرود می‌آید، و بدون علم ما زبان‌های دانشمندان گنگ و لال می‌شود، باب حطّه و کشتی نوح ما هستیم، ما جنب الله هستیم که ندا می‌دهد: کسیکه در مورد ما تفریط و کوتاهی نماید روز قیامت در حسرت و پشیمانی است، ما حبل الله متینی هستیم که هرکس بدان چنگ زد و پناه برد به صراط مستقیم هدایت گشت.
تفسیر فرات کوفی، فرات بن إبراهیم کوفی، ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۷، ص ۱۹۸.
برای تحقیق بیشتر در این موضوع رجوع شود به: کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۷٦ و ٤۲٥؛ امالی، شیخ صدوق، ص۲٦٤؛ توحید، شیخ صدوق، ص١٦٤؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۱۷؛ هدایة کبری، حسین بن حمدان خصیبی، ص۲۳۹؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲٤۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص٦٥٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۳٦؛ اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص ۱۳۳؛ المزار، شهید اول، ص٩٤؛ عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص٦۷؛ المزار، محمدبن مشهدی، ص ۱۸٦، ۲۰۹ و ۲۱۸؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۲۷.

امیر المؤمنین ﷺ حبل الله:
«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي خُطْبَتِهِ: ... **وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ** وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ وَ يَدُهُ.»؛ ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت کرده که حضرت فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای فرمود: ... منم ریسمان استوار خدا، منم دستهٔ محکم‌تر خدا و کلمهٔ تقوا، منم چشم خدا و زبان راستگوی او، و دست او. توحید، شیخ صدوق، ص١٦٥؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۱۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۷۱۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤، ص۹؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج٤، ص ٤٩٤؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد قمی مشهدی، ج۱۱، ص۳۲۱.
منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص٤۰۱.
و همچنین: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ يَعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُوَالِ عَلِيّاً ﷺ بَعْدِي وَ لْيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لْيَأْتَمَّ بِالْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ ﷺ مِنْ وُلْدِهِ...»؛ امام رضا ﷺ به نقل از پدرشان و امام کاظم به نقل از پدرانشان ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: کسی‌که دوست دارد سوار کشتی نجات شود و به محکم‌ترین دستاویز چنگ بزند و به ریسمان نیرومند الهی پناه ببرد باید بعد از من ولایت علی ﷺ و برائت از دشمنش را داشته باشد، و (بعد از علی ﷺ هم) ائمهٔ هدایت‌گر از نسل او را امام خود قرار دهد.
امالی، شیخ صدوق، ص۷۰؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج۱، ص۲٦۲؛ بشارة المصطفی،

محمد بن ابی القاسم طبری، ص ۳۸؛ ارشاد القلوب، حسن بن محمد دیلمی، ج۲، ص۴۲۴؛ حلیة الابرار، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۴۴۰؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج۶، ص ۸۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۱۴۴؛ تفسیر کنز الدقائق، مشهدی، ج۲، ص۴۰۷؛.
منابع اهل تسنن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱۶۸؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۲، ص۳۱۶ و ج۳، ص۲۹۱.

۱۲. فضّه دختر پادشاه هند، خادمه حضرت زهرا علیها السلام

«رُوِيَ: لَمَّا جَاءَتْ فِضَّةُ إِلَى بَيْتِ الزَّهْرَاءِ علیها السلام لَمْ تَجِدْ هُنَاكَ إِلَّا السَّيْفَ وَ الدِّرْعَ وَ الرَّحَى، وَ كَانَتْ بِنْتَ مَلِكِ الْهِنْدِ وَ كَانَتْ عِنْدَهَا ذَخِيرَةٌ مِنَ الْإِكْسِيرِ، فَأَخَذَتْ قِطْعَةً مِنَ النُّحَاسِ وَ أَلَانَتْهَا وَ جَعَلَتْهَا عَلَى هَيْئَةِ سَبِيكَةٍ وَ أَلْقَتْ عَلَيْهَا الدَّوَاءَ وَ صَنَعَتْهَا ذَهَباً، فَلَمَّا جَاءت إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمَّا رَآهَا قَالَ: أَحْسَنْتِ يَا فِضَّةُ، لَكِنْ لَوْ أَذَبْتِ الْجَسَدَ لَكَانَ الصَّبْغُ أَعْلَى وَ الْقِيمَةُ أَغْلَى، فَقَالَتْ: يَا سَيِّدِي، تَعْرِفُ هَذَا الْعِلْمَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ هَذَا الطِّفْلُ يَعْرِفُهُ، وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَجَاءَت، وَ قَالَ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: نَحْنُ نَعْرِفُ أَعْظَمَ مِنْ هَذَا، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَإِذَا عُنُقٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ كُنُوزِ الْأَرْضِ سَائِرَةٌ، ثُمَّ قَالَ: ضَعِيهَا مَعَ أَخَوَاتِهَا فَوَضَعَتْهَا فَسَارَت.»؛ نقل شده: زمانی که فضّه به خانهٔ حضرت زهرا علیها السلام آمد در آن خانه جز شمشیر و زره و سنگ آسیاب نیافت، و فضّه دختر پادشاه هند بود و همراهش پس اندازی از جوهر اکسیر بود، پس قطعه‌ای از مس برداشت و آن را نرم کرد و آن را به صورت گداخته درآورد و بر رویش دوا (مادّهٔ اکسیرین) افکند و از آن طلا ساخت (و به عمل آورد)، هنگامی که خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد طلا را مقابل روی حضرت نهاد، هنگامی که حضرت آن را دیدند فرمودند: احسنت فضّه، ولی اگر عنصرش را گداخته بودی هم خوشرنگ‌تر بود و هم گران قیمت‌تر! فضّه عرض کرد: سرورم! آیا شما علم کیمیا می‌دانید؟ حضرت فرمود: بله می‌دانم، (نه تنها من می‌دانم بلکه) این کودک نیز می‌داند و به امام حسین علیه السلام اشاره کردند پس آمد و همان کلام امیر المؤمنین علیه السلام را گفت، آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: همهٔ ما چیزی بزرگتر از این (علم) را می‌دانیم سپس با دست‌شان اشاره کردند ناگهان پاره‌هایی از طلا و گنج‌های زمین جاری گشت، بعد حضرت فرمودند: ای فضّه! اینها را با آنها بردار، فضّه آنها را برداشت و روان شد. مشارق أنوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۱۲۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۱، ص۲۷۳؛ انوار العلویة، علامه نقدی، ص۱۴۷.

بیست سال سخن گفتن فضه فقط با آیات قرآن:

«أَبُو الْقَاسِمِ الْقُشَيْرِيُّ فِي كِتَابِهِ قَالَ بَعْضُهُمْ: انْقَطَعْتُ فِي الْبَادِيَةِ عَنِ الْقَافِلَةِ فَوَجَدْتُ امْرَأَةً فَقُلْتُ لَهَا: مَنْ أَنْتِ؟ فَقَالَتْ: ﴿وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف:۸۹] فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا فَقُلْتُ: مَا تَصْنَعِينَ هَاهُنَا؟ قَالَتْ: ﴿مَن يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍّ﴾ [الزمر:۳۷] فَقُلْتُ: أَ مِنَ الْجِنِّ أَنْتِ أَمْ مِنَ الْإِنْسِ؟ قَالَتْ: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ﴾ [الأعراف: ۳۱] فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتِ؟ قَالَتْ: ﴿يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾

[فصّلت: ٤٤] فَقُلْتُ: أَيْنَ تَقْصِدِينَ؟ قَالَتْ: ﴿وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾ [آل عمران: ۹۷] فَقُلْتُ: مَتَى انْقَطَعْتِ؟ قَالَتْ: ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ [ق:۳۸] فَقُلْتُ: أَ تَشْتَهِينَ طَعَاماً؟ فَقَالَتْ: ﴿وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ﴾ [الأنبياء: ۸] فَأَطْعَمْتُهَا، ثُمَّ قُلْتُ: هَرْوِلِي وَ لَا تَعَجَّلِي، قَالَتْ: ﴿لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها﴾ [البقره: ۲۸٦] فَقُلْتُ: أُرْدِفُكِ؟ فَقَالَتْ: ﴿لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا﴾ [الأنبياء: ۲۲] فَنَزَلْتُ فَأَرْكَبْتُهَا، فَقَالَتْ: ﴿سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هَذا﴾ [الزخرف: ۱۳] فَلَمَّا أَدْرَكْنَا الْقَافِلَةَ قُلْتُ: أَ لَكِ أَحَدٌ فِيهَا؟ قَالَتْ: ﴿يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ [ص: ۲٦] ﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ [آل عمران: ١٤٤] ﴿يا يَحْيى خُذِ الْكِتابَ﴾ [مريم: ۱۲] ﴿يا مُوسى إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾ [القصص: ۳۰] فَصِحْتُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ فَإِذَا أَنَا بِأَرْبَعَةِ شَبَابٍ مُتَوَجِّهَيْنِ نَحْوَهَا، فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ مِنْكِ؟ قَالَتْ: ﴿الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الكهف: ٤٦] فَلَمَّا أَتَوْهَا قَالَتْ: ﴿يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ [القصص: ۲٦] فَكَافُونِي بِأَشْيَاءَ، فَقَالَتْ: ﴿وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ﴾ [البقرة: ۲٦۱] فَزَادُوا عَلَيَّ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهَا فَقَالُوا: هَذِهِ أُمُّنَا فِضَّةُ جَارِيَةُ الزَّهْرَاءِ عليها السلام مَا تَكَلَّمَتْ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً إِلَّا بِالْقُرْآنِ.»؛ ابو القاسم قشیری در کتاب خود از شخصی نقل می‌کند که گفت: من در صحرا از کاروان عقب افتادم، پس زنی را دیدم، به او گفتم: کیستی؟ در پاسخ گفت: ﴿وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾؛ [یعنی اول سلام کن تا به زودی بفهمی من کیستم] پس به او سلام کردم و گفتم: اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت: ﴿مَن يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍّ﴾ [یعنی کسی خدا هدایتش نماید گم و گمراه نمی‌شود] گفتم: جنّ هستی یا انس؟ گفت: ﴿يا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ﴾ [یعنی از انس هستم]، گفتم: از کجا می‌آیی؟ گفت: ﴿يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ﴾ [یعنی از راه دوری]، گفتم: به کجا می‌روی؟ گفت: ﴿وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾ [یعنی به حج]، گفتم: چند وقت است که از قافله عقب افتادی؟ گفت: ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ [یعنی شش روز]، گفتم: آیا به غذا اشتها داری؟ گفت: ﴿وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ﴾ [آری]، پس به او غذا دادم، بعد هم گفتم: آهسته برو و تند نرو! گفت: ﴿لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها﴾، گفتم: تو را در عقب خویش سوار کنم؟ گفت: ﴿لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا﴾: نه، پس پیاده شدم و او را سوار نمودم، به محض آنکه سوار شد آیهٔ مرکب سوار شدن خواند: ﴿سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هَذا﴾، موقعی که به قافله رسیدیم گفتم: کسی در این قافله داری؟ گفت: ﴿يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ ﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتابَ﴾ ﴿يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾؛ [یعنی: داود و محمد و یحیی و موسی]. پس من این اسامی را صدا زدم، ناگاه دیدم چهار جوان به سوی او شتافتند. گفتم: اینان چه نسبتی با تو دارند؟ گفت: ﴿الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا﴾ [یعنی پسرانم هستند]، وقتی آن جوانان نزد او آمدند گفت: ﴿يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ، إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾، آنان چیزهایی به من عطا کردند، او گفت: ﴿وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ﴾ [یعنی بیشتر بدهید] آنان چیزهای دیگری نیز به من دادند، من از آن جوانان پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: این مادر ما، فضّه است که خادمهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بوده، مدّت

بیست سال است که حرف نزده جز به قرآن. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۲۱؛ تسلیة المجالس، کرکی حائری، ج۱، ص۵۲۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۸۶؛ بیت الأحزان، محدث قمی، ص۴۱.

۱۳. شأن نزول آیهٔ: ﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا﴾:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهما السلام مَرِضَا فَعَادَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي نَاسٍ مَعَهُ فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ لَوْ نَذَرْتَ عَلَى وُلْدِكَ وَ كُلُّ نَذْرٍ لَيْسَ لَهُ وَفَاءٌ فَلَيْسَ بِنَذْرٍ فَنَذَرَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ فِضَّةُ جَارِيَةٌ لَهُمَا إِنْ بَرَءَا مِمَّا بِهِمَا أَنْ يَصُومُوا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ شُكْراً للهِ تَعَالَى فَشُفِيَا وَ مَا مَعَهُمْ شَيْءٌ فَاسْتَقْرَضَ عَلِيٌّ مِنْ شَمْعُونَ الْخَيْبَرِيِّ الْيَهُودِيِّ ثَلَاثَةَ أَصْوُعٍ مِنْ شَعِيرٍ فَطَحَنَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام صَاعاً وَ اخْتَبَزَتْ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ عَلَى عَدَدِهِمْ فَوَضَعُوهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ لِيُفْطِرُوا فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ سَائِلٌ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ مِسْكِينٌ مِنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ أَطْعِمُونِي أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ فَآثَرُوهُ وَ بَاتُوا لَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ وَ أَصْبَحُوا صِيَاماً فَلَمَّا أَمْسَوْا وَ وَضَعُوا الطَّعَامَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَقَفَ عَلَيْهِمْ يَتِيمٌ فَآثَرُوهُ وَ وَقَفَ عَلَيْهِمْ أَسِيرٌ فِي الثَّالِثَةِ فَفَعَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَخَذَ عَلِيٌّ بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَقْبَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا أَبْصَرَهُمْ وَ هُمْ يَرْتَعِشُونَ كَالْفِرَاخِ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ قَالَ: مَا أَشَدَّ مَا يَسُوءُنِي مَا أَرَى بِكُمْ وَ قَامَ فَانْطَلَقَ مَعَهُمْ فَرَأَى فَاطِمَةَ فِي مِحْرَابِهَا قَدْ الْتَصَقَ ظَهْرُهَا بِبَطْنِهَا وَ غَارَتْ عَيْنَاهَا فَسَاءَهُ ذَلِكَ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ وَ قَالَ: هَا يَا مُحَمَّدُ هَنَّأَكَ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ فَأَقْرَأَهُ السُّورَةَ.»؛ از ابن عباس روایت شده: امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام مریض شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروهی از مردم به عیادت ایشان آمدند و به علی [علیه‌السلام] گفتند: ای ابوالحسن چقدر خوبست برای شفای فرزندانت نذری کنی... علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه (که کنیز آنها بود) همه نذر کردند که اگر حسنین از این بیماری بهبودی یابند به شکرانه آن سه روز روزه بگیرند. حسن و حسین شفا یافتند ولی در خانه هیچ غذائی نبود. حضرت علی علیه السلام از شمعون خیبری یهودی سه صاع جو قرض گرفت و آن را به خانه آورد. فاطمه علیها السلام یک صاع آن را دستاس کرد پنج قرص نان به عدد اهل خانه پخت. آن را جلوی خود گذاشتند تا افطار کنند که سائلی بر در خانه آمد و گفت: «السلام علیکم اهل بیت محمد» من مسکینی از مساکین مسلمین هستم. غذائی به من بدهید. خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند. آنها همگی، مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند. روز دوم نیز روزه گرفتند و موقع افطار وقتی که نان را جلوی خود نهادند یتیمی بر در خانه آمد. آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند) سومین روز نیز، اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد و آنها نیز غذای خود را به او دادند. چون صبح شد، حضرت علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و به خدمت پیامبر آمدند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دید که از شدت گرسنگی مثل جوجه می‌لرزند، فرمود: این حالی را که در شما می‌بینم برای من بسیار گران است. سپس برخاست و با آنها حرکت کرد.

هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد دید در محراب عبادت ایستاده در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به کمرش چسبیده و چشمانش به گودی نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد. جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید و سوره «هَلْ أَتی» را بر او خواند.

منابع اهل تسنن: تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۱۰، ص۹۹؛ فضائل فاطمة الزهراء، حاکم نیشابوری، (ط:دارالفرقان): ص۱۰۰، ح۱۳۳ و (ط بنی الزهرا): ص۱۷۸، ح۱۳۳ : (حاکم این حکایت را به صورت مفصل ذیل آیهٔ ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ نقل کرده است)؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص۳۹۸ :(عن لیث بن أبي سلیم، عن مجاهد: عن ابن عباس..) و ص٤٠٤ – ٤٠٥: (عن مقاتل، عن الأصبغ بن نباتة و عن سعید بن جبیر: عن ابن عباس..)؛ کشاف، زمخشری، ج٤، ص۱۹۷؛ مناقب، خوارزمی، ص۲٦۷؛ تفسیر رازی، فخر الدین رازی، ج۳۰، ص۲٤٤. و در ج۲، ص۳۹٦ : (فخر رازی به صورت مفصل نقل کرده است)؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج٥، ص٥۳۰: (عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس..)؛ جامع لأحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، قرطبی، ج۱۹، ص۱۳۰: (رواه لیث عن مجاهد عن ابن عباس ...)، (قرطبی به صورت مفصل نقل کرده است)؛ تفسیر بیضاوی، بیضاوی، ج٥، ص٤۲۸؛ فرائد السمطین، جوینی، ج۲، ص٥٤-٥٦؛ البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج٥، ص۳٥۱: (عن لیث، عن مجاهد..).

و همچنین در منابع شیعه: تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۳۹۸؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص۳۲۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱٦۰؛ تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، ج۳، ص٦۹۲؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱٤۷؛ الطرائف، سید بن طاووس، ص۱۰۷؛ الصراط المستقیم، عاملی بیاضی، ج۱، ص۱۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳٥، ص۲٤٦.

۱٤. «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الباقر علیه السلام: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ قَدْرُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ قَدْرُ أَبَوَيْهِ الْأَفْضَلَيْنِ عِنْدَهُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ علیهما السلام.»؛ امام باقر علیه السلام فرمود: هرکس می‌خواهد بداند چقدر در نزد خدا مقام و منزلت دارد پس بنگرد که دو پدر برتر او محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام چه اندازه در نزد او منزلت دارند. تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص۳۳۰؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۳۰۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۹.

۱٥. «قَالَ عقبة بن أبي العيزار: قَامَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بذي حسم، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إنه قَدْ نَزلَ من الأمر مَا قَدْ تَرَونَ، وَ إنّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ جدا، فَلَم يَبقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ صُبابَة الْإِنَاءِ، وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ، أَ لَا تَرَوْنَ أن الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ أنّ البَاطل لَا يُتَنَاهَى عَنهُ! لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقّاً فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا شهادة، وَ لا الحياة مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا برَماً. قَالَ: فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ البجلي فَقَالَ لأَصْحَابِهِ: تكلّمون أم أتكلّم؟ قَالُوا: لا، بَل تكلم، فَحَمِدَ اللَّهَ فأثنى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: قَد سَمِعنا هَداك الله يَا بنَ رَسُول اللَّهِ مقالتك، وَاللَّهِ لو كَانَتِ الدُّنْيَا لنا بَاقِيَةً وَ كُنَّا

فِيهَا مُخَلَّدِينَ، إلا أن فراقها فِي نصرك و مواساتك، لآثَرْنَا الخُروجَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا. قَالَ: فدعا لَهُ الْحُسَيْنعليه‌السلام ثُمَّ قَالَ لَهُ: خيراً.»؛ عقبة بن ابی عیزار گوید: حسینعليه‌السلام با شمشیرش برخاست و حمد و ثنای الهی را به جا آورد سپس فرمود: امر بر این منوال که می‌بینید قرار گرفته و آنان قصد کشتن یا جنگ با مرا دارند و همانا دنیا عوض گشته و تغییر حالت داده و معروفش پشت نموده است و این چنین روزگار می‌گذراند و تنها رطوبتی از آن مثل رطوبت ته ظرف و نیز یک مقدار ناچیزی از عیش همچون چراگاه ناسازگار باقی مانده است، آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نیز نهی نمی‌شود؟ بر مؤمن است که ملاقات پروردگار خود را با جان و دل راغب باشد، پس همانا من مرگ را جز شهادت و زندگی با ستمکاران را جز ذلّت نمی‌بینم [و نمی‌دانم]. راوی گوید: به محض اینکه حضرت این جملات را فرمود زهیر بن قین بلند شد و خطاب به یارانش فرمود: آیا شما سخن می‌کنید یا من حرف بزنم؟ گفتند: نه ما حرف نمی‌زنیم تو حرف بزن، زهیر حمد و ثنای الهی را بر زبان جاری نمود و گفت: ای فرزند رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، ما تمام سخنان شما را شنیدیم و خداوند تو را [رهبر و] راهنما باشد؛ به خدا قسم اگر دنیا برای ما باقی باشد و ما در آن جاودان باشیم، اما جدایی آن در یاری و مواسات شما باشد، حتما ما قیام با شما را بر بودن در دنیا ترجیح می‌دهیم! راوی گوید: در این لحظه امام حسینعليه‌السلام برای زهیر دعا فرمود سپس خطاب به او فرمود: خیر است. (دعای خیر به او فرمود). مقتل الحسینعليه‌السلام، أبو مخنف ازدی، ص۸٦.

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج٤، ص۳۰۵.

۱٦. چند فضیلت از اصحاب سیدالشهداعليه‌السلام

احدی در مقام بر ایشان سبقت نگرفته:

روایت امام صادقعليه‌السلام در مورد فرمایش امیرمؤمنانعليه‌السلام هنگام رسیدن به کربلا: «مُنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ الشُّهَدَاءِ[عُشَّاقِ شُهَدَاءَ] لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ أَتَى بَعْدَهُمْ.» [این مکان] محل خواباندن مرکبها، و محل افتادن شهدا، شهدایی که قبل از ایشان [در مقام و منزلت کسی] بر آنها سبقت نگرفته و کسانی هم که بعد از آنها خواهند آمد به ایشان ملحق نخواهند شد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٥۳؛ خرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج۱، ص۱۸۳؛ منتخب، فخر الدین طریحی، ج۱، ص۸۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۱، ص۲۹۵(به نقل از کتاب خرائج از نسخه ای که نزد مرحوم مجلسی بوده است.)؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۸٤.

دیدن جایگاه خود در بهشت

«عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِعليه‌السلام: كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا اللَّيْلُ فَاتَّخِذُوهُ جُنَّةً فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يُرِيدُونَنِي وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَ سَعَةٍ، فَقَالُوا: وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَداً، فَقَالَ: إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَداً كُلُّكُمْ وَ لَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ، قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ، ثُمَّ دَعَا فَقَالَ: لَهُمُ ارْفَعُوا رُئُوسَكُمْ وَ انْظُرُوا فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى

مَوَاضِعِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُمْ: هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ، فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّمَاحَ وَ السُّيُوفَ بِصَدْرِهِ وَ وَجْهِهِ لِيَصِلَ إِلَى مَنْزِلَتِهِ مِنَ الْجَنَّةِ.» ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: من در آن شبی که پدرم صبح فردای آن شهید شد با پدرم بودم، پدرم به یاران خود فرمود: شب فرا رسیده، شما می‌توانید در این تاریکی شب به هر جا می‌خواهید بروید، زیرا منظور این مردم غیر از من کسی نیست. وقتی این گروه مرا شهید کنند مزاحم شما نخواهند شد، [من بیعت خود را از شما پس گرفتم]، شما آزاد هستید. آنان در جواب گفتند: به خدا قسم این [اتفاق] هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد [که ما شما را تنها بگذاریم]. پدرم فرمود: تمام شما فردا کشته خواهید شد، احدی از شما زنده نخواهد ماند. آنان در جواب حضرت گفتند: خدا را شکر که ما را به وسیلهٔ شهید شدن با تو شریف قرار داد. سپس پدرم در حقّ آنان دعای خیر کرد و فرمود: اکنون سرهای خود را بلند کنید و بنگرید! آنان سر بلند کردند و جایگاه خود را در بهشت مشاهده نمودند. امام حسین علیه السلام به هر یک از آنان می‌فرمود: ای فلان! این منزل تو است در بهشت. لذا آن‌ها در [روز عاشورا] به وسیلهٔ سینه و صورت خود از نیزه و شمشیرها استقبال می‌کردند تا به منزلگاه بهشتی خود وارد شوند. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج۲، ص۸۴۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۹۸؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۵۰؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اُصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۶۸؛ ناسخ التّواریخ سیّد الشّهداء علیه السلام، سپهر، ج۴، ۷۲- ۷۳؛ شرح شافیة ابی فراس، ابن امیر الحاج، ص۳۵۱- ۳۵۲.

ربّانیّون و اختصاص داده شدگان به ابی عبدالله علیه السلام:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ أَنْتُمْ خِيَرَةُ اللَّهِ اخْتَارَكُمُ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ خَاصَّتُهُ اخْتَصَّكُمُ اللَّه». اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص۳۴۶؛ مزار، شهید اول، ص۱۵۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۴۱.

همچنین: قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «إِذَا أَرَدْتَ الْمَسِيرَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام... أَنْتُمْ خَاصَّةُ اللَّهِ اخْتَصَّكُمُ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنْتُمُ الشُّهَدَاءُ وَ أَنْتُمُ السُّعَدَاء...». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۲۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۸۸.

مقام شهدای کربلا در کلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف:

«أَشْهَدُ لَقَدْ كُشِفَ لَكُمُ الْغِطَاءُ، وَ مُهِّدَ لَكُمُ الْوِطَاءُ، وَ أُجْزِلَ لَكُمُ الْعَطَاءُ...» گواهی می‌دهم که خداوند پرده را از جلو چشم شما برداشت و برای شما بستر گسترد و عطای سرشاری به شما داد. المزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۴۹۵؛ اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۸۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۷۳؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۴۰؛ ریاض الابرار، سید نعمت الله جزائری، ج۱، ص۳۱۹.

۱۷. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ

الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي خُطْبَتِهِ: أَنَا الْهَادِي وَ أَنَا الْمُهْتَدِي وَ أَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ زَوْجُ الْأَرَامِلِ وَ أَنَا مَلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ وَ أَنَا قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى **وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ** وَ يَدُهُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ أَنَا بَابُ حِطَّةٍ، مَنْ عَرَفَنِي وَ عَرَفَ حَقِّي فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ لِأَنِّي وَصِيُّ نَبِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ لَا يُنْكِرُ هَذَا إِلَّا رَادٌّ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.»؛ ابو بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه امير المؤمنين عليه السلام در خطبهٔ خويش فرمود: منم راهنما و منم راه يافته و منم پدر يتيمان و بيچارگان و شوهر بيوه زنان و منم پناه هر ناتوان و محل ايمنى هر ترسان و منم جلودار مؤمنان به سوى بهشت و منم ريسمان استوار خدا و منم دستهٔ محكم‌تر خدا و كلمهٔ تقوا و منم چشم خدا و زبان راستگوى او و دست او و منم جنب خدا كه خدا مى‌فرمايد: [هر] نفسى بگويد كه اى افسوس و پشيمانى بر كوتاهى كردن من در باب جنب خدا. و منم دست گشودهٔ خدا بر بندگانش به مهربانى و آمرزش و منم درگاه حطّه [و آن كلمهٔ استغفار بنى اسرائيل بود يعنى گناهان مرا از من بيفكن و مرا بيامرز، شرح باب حطّه در تفاسير مذكور است] هركس مرا شناخت و حقّ مرا شناخت به حقيقت او پروردگار خود را شناخته است زيرا كه من وصىّ پيغمبر او در زمين او و حجت او بر خلقش، هستم و اين را انكار نمى‌كند مگر رد كنندهٔ بر خدا و رسولش.
توحيد، شيخ صدوق، ص١٦٥؛ معانى الاخبار، شيخ صدوق، ص١٧؛ تفسير برهان، علامه بحرانى، ج٤، ص٧١٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٤، ص٩؛ تفسير نور الثقلين، حويزى، ج٤، ص٤٩٤؛ تفسير كنز الدقائق، محمد قمى مشهدى، ج١١، ص٣٢١.
منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزى، ج٣، ص٤٠١.

١٨. قال أبو مخنف: ثمّ توجّه الحسين عليه السلام نحو القوم و جعل ينظر يمينا و شمالا، و لم ير أحدا من أصحابه و أنصاره، إلّا من صافح التّراب جبينه، و من قطع الحمام أنينه، فنادى: يا مسلم بن عقيل! و يا هاني بن عروة! و يا حبيب بن مظاهر! و يا زهير بن القين! و يا برير! و يا داوود بن الطّرمّاح! و يا مسلم بن عوسجة! و يا فلان! و يا فلان! يا أبطال الصّفا! و يا فرسان الهيجاء (ما لي أناديكم فلا تجيبوني).
و في ناسخ التّواريخ: قال الحسين عليه السلام: أين أخي؟ أين ساعدي؟ أين العبّاس؟ يا أخي! الآن قلّت حيلتي، يا أخي! أنائم أنت و القوم يظنّون إنّي جبنت عن القتال؟ يعزّ عليّ أن أراك على الرّمضاء مرمّلا بدمائك، يا أخي! تركتني وحيدا، غريبا بين الأعداء.
في كتاب جنّة الصّائمين: فنادى: يا مسلم بن عقيل! و يا هانئ بن عروة! و يا إبراهيم ابن الحصين! و يا عمير بن المطاع! و يا أسد الكلبيّ! و يا عبد اللّه بن عقيل! و يا مسلم بن عوسجة! و يا حرّ الرّياحيّ! و يا عليّ بن الحسين عليه السلام! ما لي أناديكم فلا تجيبوني؟ و أدعوكم فلا تسمعوني؟ أنتم نيام أرجوكم تنتبهون، أم حالت مودّتكم عن إمامكم فلا تنصرونه؟ فهذه نساء الرّسول صلّى اللّه عليه و اله لفقدكم قد علاهنّ

النّحول، فقوموا عن نومتكم أيّها الكرام البررة، و ادفعوا عن حرم الرّسول الطّغاة اللّئام، و لقد صرعكم و اللّه ريب المنون، و غدر بكم الدّهر الخئون، و إلّا لما كنتم عن دعوتي تقصّرون، و لا عن نصرتي تحتجبون، فما نحن عليكم مفتجعون، و بكم لا حقون، فـ ﴿إنّا للّه و إنّا إليه راجعون﴾.»؛ ابو مخنف می‌گوید: سپس حسین‌ﷺ متوجه دشمن شد و مدام راست و چپ نگاه می‌نمود، کسی از اصحاب و یارانش را ندید جز آنکه پیشانی‌اش با خاک مصافحه کرده بود (به شهادت رسیده و افتاده بود) و مرگ صدایش را بریده بود، پس حضرت صدا زد: ای مسلم بن عقیل، ای هانی بن عروه، ای حبیب بن مظاهر، ای زهیر بن قین، ای بریر، ای داود بن طرماح، ای مسلم بن عوسجه، ای فلان، ای فلان (و تک تک نام برد)، ای پهلوانان صفا، ای اسب سواران و دلیران کارزار: چرا صدایتان می‌زنم جوابم را نمی‌دهید!!

در کتاب ناسخ التواریخ آمده است: حسین‌ﷺ فرمود: کجاست برادرم؟ کجاست بازوییم؟ کجاست عباس؟ برادرم، الآن چاره‌ام کم شد، برادرم، آیا تو خوابی و این جماعت دشمن خیال می‌کنند من از جنگیدن ترسیده‌ام؟ بر من سخت است که تو را بر خاک سوزان نینوا آغشته به خون‌هایت ببینم، برادرم، مرا تک و تنها و غریب میان دشمنان رها کردی!

در کتاب جنّة الصائمین آمده است: حضرت صدا زد: ای مسلم بن عقیل، ای هانی بن عروه، ای ابراهیم بن حصین، ای عمیر بن مطاع، ای اسد کلبی، ای عبد الله بن عقیل، ای مسلم بن عوسجه، ای حرّ ریاحی، ای علیّ بن حسین‌ﷺ، چرا صدایتان می‌زنم جوابم را نمی‌دهید؟ و شما را می‌خوانم نمی‌شنوید؟ شما خواب هستید به شما امید دارم [تقاضا دارم] که بیدار شوید، یا محبتی که [با یاری کردنتان] به امام خود ابراز می‌نمودید [به سبب شهادت شما] دیگر ابرازش ممکن نیست پس دیگر نمی‌توانید او را یاری کنید؟ اینها زن‌های خاندان پیغمبرند که این افراد گرداگرد آنان را احاطه نموده‌اند، ای بزرگواران و خوبان از خوابتان برخیزید و این سرکشان پست را از حرم رسول خداﷺ دور نمایید، به خدا قسم حوادث زمانه شما را بر زمین افکنده است و روزگار خیانتکار به شما مکر کرده و گرنه شما از اجابت دعوت من، قصوری نداشتید و مانعی از یاری کردنم نداشتید، ما بر شما اسفناک نیستیم و به زودی به شما ملحق می‌شویم و ﴿إنا للّه و انّا إليه راجعون﴾. وسيلة الدّارين، زنجانی، ص۳۱۶.

۱۹. «إنّ السّرّ في رفع الكفّار أياديهم عن التّعرّض للإمامﷺ حيث لم يرموه بالأحجار و النّبال و النّيران و الأخشاب و لم يضربوه بالسّيوف و لم يطعنوه بالرّماح في مدّة تلك السّاعات الثّلاث، مع أنّهم لعنهم اللّه و عذّبهم عذابا شديدا كانوا يفعلون كلّ ذلك و يستعملون كلّ المكر و الحيلة قبل سقوطه من جواده روحي له الفداء، و هكذا بعد سقوطه من جواده إلى وقت الانكباب على وجهه في مدّة ثلاث ساعات هو: أنّ ذلك الانكباب منه في تلك السّاعات إنّما حصل له روحي له الفداء من شدّة الانكسار و الضّعف في روح حياته الّذي كان هو السّبب في حياة العالم الأكبر و بقاء روحه، و من شدّة الضّعف و الانكسار في تلك الساعات في قلبه الّذي كان خزانة اللّه فتضعضعت حينئذ وجودات جميع

الموجودات و الذّوات و الهويّات الامكانيّة، بقضّها و قضيضها في كلّ عالم كانت من العوالم من عالم الملك و الملكوت، و الغيبة، و الشّهود، و في جميع النّشآت من نشأة الدّنيا و نشأة البرزخ و نشأة الآخرة، فلمّا وقعت هذه الثّلمة في الموجودات غلبت الاضطراب و الحيرة و الوله و الدّهشة على الكفّار عذّبهم اللّه و ضعفت، ذواتهم الخبيثة و وجوداتهم الخسيسة، بحيث لم يبق في نفوسهم قوّة الأمر و النّهي، و لا في حواسّهم و أبدانهم قوّة الإطاعة و الانقياد لنفوسهم، و ذلك من حيث لا يشعرون، ثمّ فعلوا ما فعلوا، ليهلكوا عن بيّنة، و يعذّبهم اللّه عذاب الأوّلين و الآخرين.»؛ سرّ اینکه کفار، مانع تعرّض قدرت‌های خود به امام [در آن سه ساعت] شدند؛ نه حضرت را با سنگ‌ها، تیرها، شعله‌های آتش و چوب‌ها نشانه رفتند و نه او را با شمشیرها و نیزه‌هایشان زدند -با اینکه آنها که خدا لعنتشان کند و عذاب شدیدی فرماید از انجام هیچ کاری اباء نداشتند هر کاری را انجام می‌دادند، بلکه هر مکر و حیله‌ای را قبل از افتادن آن حضرت (که جانم فدایش شود) از اسب انجام می‌دادند و هر مکر و حیله‌ای را بعد از افتادن آن حضرت تا لحظهٔ در روی افتادن آن حضرت، در مدت سه ساعت، انجام دادند و به کار بردند-؛ این بود که این افتادن به صورت که برای حضرت (روحی له الفداء) حاصل شد از شدّت شکسته شدن و ناتوانی در روح زندگی آن حضرت بود؛ همان روحی که منشأ زندگی عالَم برتر و بقای روح آن هست، و نیز این افتادن کذایی از نهایت ناتوانی و شکستگی حضرت (ظرف این سه ساعت) در قبلش بود که خزینه و گنجینهٔ الهی است؛ و بدین ترتیب در آن سه ساعت، وجودیّت تمام موجودات، هستی‌ها، ماهیّت‌های امکانی ناتوان گردید چون آنها در هر عالَمی از عوالم (از قبیل: مُلک، ملکوت، غیب، شهود) و در هر نشئه‌ای از نشئه‌ها (از قبیل: دنیا، برزخ، آخرت) که بودند بریده و گسسته شده ویران گشتند. بنابراین وقتی این رخنه در تمام موجودات (و در تمام عوالم) ایجاد شد پریشانی، سرگردانی، سرگشتگی و ترس شدید بر تمام کافران (دشمن) غلبه پیدا کرد -خدا آنان را به سخت‌ترین وجه و چند برابر مجازات نماید، ذات‌های خبیث‌شان و وجودهای بد سرشت و پست‌شان- به نحوی که تمام قوای امر و نهی‌شان از کار افتاد حتی در حواس و جسم‌هایشان نیز قوای اطاعت و امتثال از بین رفت و این از جایی بود که نمی‌فهمیدند (تا حجت مطلقا تمام شود) لختی بعد رذالت‌هایی انجام دادند (و از انجام هیچ کاری دریغ نکردند که ریزش در تاریخ آمده است) تا همه‌شان با اتمام حجت، هلاک و نابود شوند و خدا آنان را به عذاب اولین و آخرین‌ها شکنجه و مجازات می‌نماید. اسرار الشّهادة، فقیه و اُصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٢٤- ٤٢٥.

۲۰. «أنّ غشيته روحي له الفداء بعد سقوطه عن جواده، قد تحقّقت مرّتين، و اتّفق بكاؤه بكاء عاليا بعد أن أفاق من غشيته الأولى، و لم يقدر على النّهوض للجهاد، فالسّرّ في هذا البكاء هو أنّ عوالم الإمكان بأسرها، و حذافيرها و من فيها و ما فيها و إن كانت تبكي بكاء الثّكلى من أوّل ليلة عاشوراء، بكاء متصّلا متتاليا إلى تحقّق تلك الحالة لسيّد الشّهداء روحي و روح العالمين بأسره فداه إلّا أنّ في تلك الحالة، قد وقع الضّجيج و العجيج، و البكاء و النّحيب من جميع أصقاع الوجودات، و أنحاء الممكنات من الصّدر إلى السّاقة و من الباب إلى المحراب، بحيث أنّ العالم بأسره كأنّه نفس البكاء، و عين النّحيب و

الضّجّة، لأنّ سيّد الشّهداء روحي له الفداء كان قتيل العبرة، ثمّ إنّ العناية الأزليّة لمّا اقتضت أن يكون السّبب الأقوى و الغاية العظمى في وصول الفيوض، و المواهب من ربّ العزّة إلى الخلق، من بدء الخلق إلى انتهائه، في السّلسلة الطّوليّة و العرضيّة، هو البكاء على سيّد الشّهداء روحي له الفداء، كان بكاؤه على نفسه الشّريفة، و أهل بيته بما هم في تلك الحالة الّتي لا يسع في عالم الإمكان ما يكون فوقها من أنواع المصيبة، و درجات البلاء، ما يكون بمنزلة الزّينة و التّاج لبكاء الباكين و أصلا أصيلا في ذلك، بل مصيّرا كلّ قطرة من دموع الباكين مطفأ و مخمدا للنّيران الملتهبة في الجحيم، مع أنّه لم يبق له روحي له الفداء فرصة البكاء بعد ذلك.»؛ بیهوش شدن حضرت (روحی له الفداء) بعد از اینکه از اسب افتاد دو مرتبه واقع شد و گریهٔ بلند حضرت بعد از به هوش آمدن از بیهوشی نخستین بوده است و حضرت توانایی برخاستن و جنگ کردن نداشته‌اند، بنابراین سرّ این گریه آن است که تمام عوالم امکان، نواحی آنها، افراد و تمام چیزهایی که در آنهاست اگرچه از ابتدای شب عاشورا همچون مادر مرده گریستند آن هم گریه‌ای به هم پیوسته و پشت سر هم تا اینکه این حالت سیّد الشهدا﵇ (که روح من و تمام جهانیان فدایش باد) محقق شد؛ مگر آنکه در این حالت شیون، فریاد، گریه و شیون از تمام نواحی وجودها و گوشه‌های ممکنات (از بالا به پایین و از در تا محراب) رخ داد به نحوی که گویا تمام دنیا یکپارچه گریهٔ بلند، ناله، نوحه و فریاد شد چون سیّد الشهدا﵇ (روحی له الفداء) کشتهٔ اشک بود. سپس همانا عنایت ازلی از آن جا که اقتضا کرده بود که سبب قوی‌تر و غایت برتر در رسیدن فیض‌ها و عطیّه‌ها از جانب خدای عزیز به مخلوقات - از ابتدای خلقت تا پایانش؛ چه سلسلهٔ طولی چه عرضی- گریه بر سیّد الشهدا (روحی له الفداء) باشد گریه‌اش بر نفس شریف آن حضرت و اهل بیت او - از آن جهت که آنها در این حالتی بودند که بالاتر و سخت‌تر از آن در این عالم امکان (از انواع مصیبت‌ها و درجه‌های بلاء) رخ نداده است- در حکم زینت و تاج برای گریهٔ گریه‌کنندگان و اصل اصلی آن است بلکه هر قطره‌ای از اشک‌های گریه کنندگان، خاموش کننده و فرو نشانندهٔ آتش‌هایی است که در دوزخ زبانه کشیده‌اند با اینکه حضرت (روحی له الفداء) بعد از آن گریه، اصلاً فرصت گریه کردن پیدا نکرد. اسرار الشّهادة، فقیه و اُصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۲۵.

همچنین: «سید الشهدا﵇ در نفس آخرش گریه می‌کرد و در آن حال می‌گفت: "أبکی إلیک یا رب مکروبا" یعنی گریه میکنم با قلب پر از غم». فوائد المشاهد، شیخ جعفر شوشتری، مجلس چهاردم.

همچنین: «[...] پس ظالمی پیش آمد و سنگی بر پیشانی انورش زد [...] ملعونی تیر زهر آلود سه شعبه‌ای بر سینهٔ مبارکش زد [...] مالک بن بشیر آمد و ضربه‌ای بر سر آن مظلوم زد و در آن حال سواران از هر طرف به سوی او شتافتند. پس صالح بن وهب نیزه‌ای بر پشت حضرت﵇ زد که دیگر قدرت سوار شدن نداشت و با پیشانی به روی خاک آمد مانند کسی‌که به سجده رود و تا سه ساعت در حالت غش باشد [... آنگاه] امام﵇ خواست برخیزد، [اما] از شدت جراحات نتوانست، پس بلند بلند گریه کرد و فریاد زد: «وا جداه» و فرمود: آیا کشته می‌شوم در حالی که مظلومم و جدم محمد مصطفی ﷺ

است؟ آیا ذبح می‌شوم در حالی که تشنه‌ام و پدرم علی مرتضی است؟ و آیا هتک حرمت می‌شوم و حال آنکه مادرم فاطمهٔ زهرا است؟» نخبة المقاتل، آیت الله ملا حبیب الله کاشانی، (تفصیل شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام)، ص۱۱۴-۱۱۵.

۲۱. «ثمّ حمل علیهم حملةً أُخری و أراد الکرّ راجعاً إلی موقعه فحال الشمر بن ذي الجوشن لعنه الله بینه وبین الحریم و المرجع إلیهم في جماعة من أبطالهم وشجعانهم وأحدقوا به، ثمّ جماعة منهم تبادروا إلی الحریم والأطفال یریدون سلبهم فصاح الحسین[علیه السلام]: ویحکم یا شیعة الشیطان کفّوا سفهاءکم عن التعرّض للنساء والأطفال فإنّهم لم یقاتلوا، فقال الشمر لعنه الله: کفّوا عنهم واقصدوا الرجل بنفسه. فلم یزل یقتتل هو و هم إلی أن أکثروه وأثخنوه جروحاً فسقط إلی الأرض من علی فرسه فنزلوا وجزّوا رأسه.»؛ سپس حضرت حملهٔ دیگری بر آنان کرد و خواست [آنان را فراری دهد] تا به جای افتادنش برگردد، در این هنگام شمر ملعون میان حضرت و حرمش حائل شد و گروهی از پهلوانان و شجاعانشان را فرستاد حضرت را محاصره کردند، آنگاه گروهی از آنان سوی خیام حرم و کودکان شتافتند غرضشان هم این بود که آنان را غارت کنند که امام حسین علیه السلام فریاد زد: وای بر شما ای پیروان شیطان، به نادان‌هایتان بگویید از تعرض به زنان و کودکان دست بکشند چون آنها جنگی نکرده‌اند. شمر ملعون گفت: دست از حرم و کودکان بردارید و خود این مرد (امام حسین علیه السلام) را قصد کنید، پس پیوسته حضرت و آنها با هم جنگ می‌کردند تا اینکه تعدادشان زیاد شد و جراحات زیادی بر حضرتش وارد کرده او را از پای درآوردند، پس حضرت از بالای اسب بر زمین افتاد. جماعت پلید پیاده شدند و سر مبارک حضرت را بریدند.

منبع اهل تسنن: فصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۸۲۷.

همچنین: فَصَاحَ [الحسین علیه السلام]: وَیْلَکُمْ[وَیحَکُم] یَا شِیعَةَ آلِ أَبِي سُفْیَانَ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ وَ کُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَکُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْیَاکُمْ هَذِهِ وَ ارْجِعُوا إِلَی أَحْسَابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَمَا تَزْعُمُونَ قَالَ: فَنَادَاهُ شِمْرٌ لَعَنَهُ اللَّهُ مَا تَقُولُ یَا ابْنَ فَاطِمَةَ فَقَالَ: إِنِّي أَقُولُ أُقَاتِلُکُمْ وَ تُقَاتِلُونَنِي وَ النِّسَاءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ فَامْنَعُوا عُتَاتَکُمْ وَ جُهَّالَکُمْ وَ طُغَاتَکُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَیّاً- فَقَالَ شِمْرٌ لَعَنَهُ اللَّهُ: لَکَ ذَلِکَ یَا ابْنَ فَاطِمَةَ علیها السلام فَقَصَدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ یَحْمِلُ عَلَیْهِمْ وَ یَحْمِلُونَ عَلَیْهِ وَ هُوَ فِي ذَلِکَ یَطْلُبُ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا یُجْدِي حَتَّی أَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَفَ یَسْتَرِیحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ، فَبَیْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ عَلَی جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثَّوْبَ لِیَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَی قَلْبِهِ فَقَالَ علیه السلام بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ- وَ قَالَ: إِلَهِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقْتُلُونَ رَجُلًا لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَیْرُهُ ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَانْبَعَثَ الدَّمُ کَأَنَّهُ مِیزَابٌ فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ فَکُلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ انْصَرَفَ عَنْهُ کَرَاهَةَ أَنْ یَلْقَی اللَّهَ بِدَمِهِ...» امام علیه السلام بانگ بر آنان زد و فرمود: وای بر شما، ای دنباله روان آل ابی سفیان، اگر برایتان دین نبوده و از معاد و قیامت پروایی ندارید، پس در این دنیا آزاده باشید، و اگر آنچنان گمان

دارید که عربید به احساب و نژادتان باز گردید». شمر ندا در داد که: ای فرزند فاطمه چه می‌گویی؟ فرمود: «سخنم این است که، من با شما می‌جنگم و شما با من، و بر زنان گناهی نیست، پس تا من زنده هستم این سرکشان و طاغیان و نادانان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید». شمر گفت: این حقّ تو است. دشمنان شروع به حمله به امام علیه السلام نموده، حضرت حملات خود را از سر گرفت و با این وصف، شربت آبی را می‌جست و نمی‌یافت، تا آن که هفتاد و دو جراحت یافت. امام علیه السلام، لحظه‌ای برای استراحت توقّف فرمود و در حالی که ضعف از جنگ بر وی عارض گردیده بود، در همان حال سنگی از دشمن آمد و به پیشانی حضرت اصابت نمود، امام علیه السلام پیراهن را بالا زد تا خون پیشانی را باز دارد که تیری سه شعبه و زهر آلود آمد و بر قلب مقدس امام نشست، امام علیه السلام فرمود: «بسم اللّه و باللّه و علی ملّة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله» و آنگاه سر به آسمان برداشت و فرمود: «خداوندا تو می‌دانی که اینان مردی را می‌کشند که بر گسترهٔ زمین جز او فرزند دختر پیامبر نیست». سپس تیر را از پشت سر بر آورده و خون چون ناودان فوران کرد، و توان جنگ از امام رفت. حضرت بایستاد، هر مردی از دشمن که نزد امام می‌آمد بازمی‌گشت که مبادا خدای را با شرکت در خون امام ملاقات کند. لهوف، سید ابن طاووس، ص۷۱؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص٥٤(به همین مضمون)؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۳۱۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٥١؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۹۳؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اُصولی مدقق علامه دربندی، ص٤١١. ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ۳۷۵- ۳۷٦؛ الدّمعة السّاکبة، بهبهانی، ج٤، ص۳٤۹- ۳٥۰.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۸.

همچنین: «و حمل شمر لعنه الله علی عسکر الحسین[علیه السلام] فجاء إلی فسطاطه لینهبه فقال الحسین[علیه السلام]: ویلکم إن لم یکن لکم دین فکونوا أحرارا في الدنیا فرحلي لکم عن ساعة مباح، قال: فاستحیی و رجع.»؛ شمر ملعون بر لشکر امام حسین علیه السلام حمله کرد و تا خیمه‌گاه حضرت پیش آمد تا امام حسین علیه السلام را بترساند، حضرت فرمود: وای بر شما، اگر دین ندارید [اقلاً] در دنیا آزاد باشید که بزودی من از دنیا می‌روم و (حمله به خیام) برایتان مجاز می‌شود. راوی گوید: شمر حیا کرد و از کنار خیمه‌ها برگشت.

منبع اهل تسنن: مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ص۷۹.

و همچنین: «ثم إن شمر بن ذو الجوشن أقبل في نفر نحو من عشرة من رجالة أهل الکوفة قبل منزل الحسین علیه السلام الذي فیه ثقله وعیاله فمشی نحوه، فحالوا بینه وبین رحله فقال الحسین علیه السلام: ویلکم إن لم یکن لکم دین وکنتم لا تخافون یوم المعاد فکونوا في أمر دنیاکم أحرارا، ذوي أحساب، إمنعوا رحلي و أهلي من طغامکم وجهالکم، فقال ابن ذي الجوشن: ذلك لك یا بن فاطمة علیها السلام. قال: وأقدم علیه بالرجالة منهم: أبو الجنوب، واسمه عبد الرحمان الجعفي والقشعم بن عمرو بن یزید الجعفي، وصالح بن وهب الیزني، وسنان بن انس النخعي وخولی بن یزید الأصبحي، فجعل شمر بن ذي الجوشن یحرضهم، فمر

بابي الجنوب وهو شاك في السلاح، فقال له: أقدم عليه، قال: وما يمنعك أن تقّدم عليه أنت؟ فقال له شمر: إليّ تقول ذا؟ قال: وأنت لي تقول ذا؟ فاستبا، فقال له أبو الجنوب وكان شجاعا: والله لهممت أن أخضخض السنان في عينك، قال: فانصرف عنه شمر وقال: والله لئن قدرت على أن أضرّك لأضرنّك. قال: ثم إنّ شمر بن ذي الجوشن أقبل في الرجالة نحو الحسين عليه السلام فأخذ الحسين عليه السلام يشّد عليهم، فينكشفون عنه، ثم إنهم أحاطوا به إحاطة، وأقبل إلى الحسين عليه السلام غلام من أهله فأخذته أخته زينب ابنة علي عليها السلام لتحبسه، فقال لها الحسين عليه السلام: إحبسيه، فأبى الغلام وجاء يشتّد إلى الحسين عليه السلام فقام إلى جنبه. قال: وقد أهوى بحر بن كعب ابن عبيد الله من بني تيم الله بن ثعلبة بن عكابة إلى الحسين عليه السلام بالسيف، فقال الغلام: يا بن الخبيثة أتقتل عمّي؟ فضربه بالسيف فاتّقاه الغلام بيده فأطنها الا الجلدة فإذا يده معلّقة، فنادى الغلام: يا أمتاه، فاخذه الحسين عليه السلام فضمه إلى صدره و قال: «يا بن أخي، إصبر على ما نزل بك، واحتسب في ذلك الخير، فإنّ الله يلحقك بآبائك الصالحين برسول الله صلى الله عليه وآله وعليّ بن أبي طالب وحمزة وجعفر والحسن بن علي صلى الله عليهم أجمعين.»؛ سپس شمر با ده نفر از اراذل کوفه تا خیمهٔ امام حسین علیه السلام که بارها و اهلبیت حضرت در آنجا بود پیش آمدند، آنگاه سمت حضرت رفتند و راه را بین حضرت و جهازش بستند، امام حسین علیه السلام فرمود: وای بر شما، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید [اقلاً] در امر دنیاتان آزاد و دارای حسب باشید،و اهلم را از فرومایگان و نادان‌هایتان دور کنید، شمر گفت: پسر فاطمه علیها السلام، آن برای توست، گوید: اراذل بر حضرت روی آوردند که در میان آنها: ابو جنوب (عبد الرحمن جعفی)، قشعم بن عمرو بن یزید جعفی، صالح بن وهب یزنی، سنان بن انس نخعی و خولی بن یزید اصبحی بودند، شمر آنها را تشویق می‌کرد، پس به ابو جنوب گذشت که غرق سلاحش بود خطاب به او گفت: به جانب حسین علیه السلام بشتاب، ابو جنوب گفت: چه چیز مانع شده تا خودت پیش نیفتی؟! شمر گفت: این حرف را برای من می‌زنی؟ گفت: تو هم به من می‌زنی؟ و او را گرفت، ابو جنوب فرد شجاعی بود به شمر گفت: به خدا قسم هرآینه قصد کردم تا سر نیزه را در چشمت تکان دهم (بالا و پایین کنم)، شمر از ابو جنوب برگشت و گفت: به خدا قسم اگر قدرت داشتم که به تو ضرر برسانم قطعاً می‌رساندم. آنگاه شمر با اراذل سوی حسین علیه السلام رفت، حسین علیه السلام بر آنان سخت حمله نمود آنان خود را در مقابل حضرت برهنه کردند، بعد هم حضرت را محاصره نمودند، پسری از اهلبیت حضرت به سوی حضرت آمد ولی خواهر حضرت (زینب دختر علیّ مرتضی علیه السلام) او را گرفت تا او را بازدارد، امام حسین علیه السلام خطاب به زینب علیها السلام فرمود: او را حبس و نگه دار، ولی پسر بچه امتناع ورزید و با شدّت به سوی امام حسین علیه السلام آمد و در کنار حضرت ایستاد. بحر بن کعب با شمشیر هوای امام حسین علیه السلام نمود تا حضرت را بکشد، پسر بچه گفت: ای پسر زن بدکاره، آیا عمویم را می‌کشی؟ بحر خواست با شمشیر بزند که این پسر با دستش جلوی او را گرفت و دستش به شمشیر اصابت کرده جز پوستش جدا شد و دستش بر پوست آویزان ماند، اینجا پسر بچه فریاد زد: مادر! حسین علیه السلام او را گرفت به سینه‌اش چسبانید و فرمود: پسر برادرم، بر جراحتی که بر تو وارد شده

صبر کن و چشمداشت خیر [و خوبی] باش، و خدا تو را به پدران صالحت؛ به رسول خداﷺ، علیّ بن ابیطالب، حمزه، جعفر، حسن بن علی‌ؑ ملحق می‌گرداند. مقتل الحسین‌ؑ، ابو مخنف ازدی، ص۱۹۰ - ۱۹۲.

منابع اهل تسنن: انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۰۲؛ تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص٣٤٤؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٧٦؛ نهایة الارب، نویری، ج۲۰، ص٤٥٨؛ بدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۰۳.

و همچنین: «وتقدم الشمر بن ذي الجوشن لعنه الله في قبيلة عظيمة - فقاتلهم الحسين‌ؑ بأجمعهم و قاتلوه حتى حالوا بينه وبين رحله، قال: فصاح بهم الحسين‌ؑ: ويحكم يا شيعة آل سفيان! إن لم يكن دين وكنتم لا تخافون المعاد فكونوا أحرارا في دنياكم هذه، وارجعوا إلى أحسابكم إن كنتم أعوانا [كما] تزعمون. قال: فناداه الشمر بن ذي الجوشن لعنه الله: ما ذا تقول يا حسين‌ؑ؟ قال‌ؑ: أقول أنا الذي أقاتلكم وتقاتلوني، والنساء ليس لكم عليهن جناح فامنعوا عتاتكم وطغاتكم وجهالكم عن التعرض لحرمي ما دمت حيّاً! فقال الشمر: لك ذلك يا بن فاطمةؑ! قال: ثم صاح الشمر بأصحابه وقال: إليكم عن حريم الرجل واقصدوه في نفسه فلعمري إنه لكفوء كريم. قال: فحمل عليه القوم بالحرب، فلم يزل يحمل عليهم ويحملون عليه وهو في ذلك يطلب الماء ليشرب منه شربة، فكلما حمل بنفسه على الفرات حملوا عليه حتى أحالوه عن الماء، ثم رمى رجل منهم بسهم يكنّى أبا الجنوب الجعفي فوقع السهم في جبهته فنزع الحسين‌ؑ السهم فرمى به وسالت الدماء على وجهه ولحيته، فقال الحسين‌ؑ: اللهم! إنك ترى ما أنا فيه من عبادك هؤلاء العصاة الطغاة، اللهم! فأحصهم عددا، واقتلهم مددا، ولا تذر على وجه الأرض منهم أحدا، ولا تغفر لهم أبدا. قال: ثم حمل عليهم كالليث المغضب، فجعل لا يلحق منهم أحد إلا لفحه بسيفه لفحة ألحقه بالأرض و السهام تقصده من كل ناحية وهو يتلقاها بصدره و نحره وهو يقول: يا أمة السوء! فبئس ما أخلفتم محمداًﷺ في أمته وعترته، أما إنكم لن تقتلوا بعدي عبدا من عباد الله فتأهبوا قتله بل يهون عليكم عند قتلكم إياي، وأيم الله! إني لأرجو أن يكرمني الله بهوانكم ثم ينتقم لي منكم من حيث لا تشعرون. قال: فصاح به الحصين بن نمير السكوني فقال: يا بن فاطمة! وبماذا ينتقم لك منا؟ قال: يلقي بأسكم بينكم ويفسك دماءكم ثم يصب عليكم العذاب صبا. قال: فصاح الشمر بن ذي الجوشن لعنه الله بأصحابه فقال: ما وقوفكم وماذا تنتظرون بالرجل وقد أوثقته السهام؟ إحملوا عليه، ثكلتكم أمهاتكم...»؛ و شمر ملعون با جماعتی زیاد در جنگ با امام حسین‌ؑ مقدم شد حضرت با همهٔ آنان نبرد نمود آنان هم با حضرت جنگیدند تا اینکه میان او و قافله‌اش حائل شدند، حضرت خطاب به آنان فریاد زد: وای بر شما ای پیروان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از معاد و قیامت نمی‌ترسید پس در دنیاتان آزاده باشید و به حسَب‌هایتان برگردید اگر مددکار هستید (همانطور که می‌پندارید). شمر ملعون فریاد زد: حسین‌ؑ، چه می‌گویی؟ حضرت فرمود: می‌گویم: من و شما با هم جنگ داریم ولی زنان گناهی ندارند بنابراین تا زنده‌ام متکبران و سرکشان و نادان‌هایتان را منع کنید تا

به اهل بیتم تعرّض نکنند، شمر گفت: ای پسر فاطمه علیها السلام، این برای تو (و فرمایش حضرت را قبول کرد)، و گفت: از حریم این مرد دور شوید و خودش را قصد کنید که به جانم سوگند او همتایی بزرگ است، راوی گوید: آن جماعت به حضرت حمله کردند و پیوسته حضرت بر آنان یورش می‌برد و آنان بر حضرت، در این فرصت هم آب طلب می‌نمود تا جرعه‌ای از آن بنوشد، و هر بار به فرات حمله می‌نمود دشمن بر او حمله می‌کرد تا اینکه مانع آب خوردن حضرت شدند. در این وقت فردی به نام ابو جنوب جعفی، تیری به حضرت زد این تیر به پیشانی حضرت اصابت کرد، حسین علیه السلام تیر را از پیشانی مبارکش بیرون آورد و پرتاب نمود و خون‌ها بر صورت و محاسن شریفش سرازیر بود، حسین علیه السلام فرمود: خدایا! آنچه من در آن هستم -از این بندگان گنهکار [و] سرکشِ تو- را می‌بینی [یعنی آن مصیبت و دردهایی که از جانب این بندگان گنهکار سرکشِ تو به من می‌رسد را می‌بینی]، خدایا تعدادشان را بشمار و آنها را با زیادتشان بکش و احدی از آنان را روی زمین باقی نگذار و هیچگاه آنان را نیامرز. بعد هم حضرت همچون شیری خشمگین بر آنان یورش برد به نحوی که یکی از آنها جلو نمی‌آمد مگر آنکه حضرت او را با شمشیرش ضربتی می‌زد و او را به زمین می‌چسباند، در حالیکه تیرها از هر طرف به سوی حضرت می‌آمدند و حضرت آنها را با سینه و گردن خود می‌پذیرفت (می‌گرفت) و می‌فرمود: «ای امّت بد! چه بد با امت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله (پس از او) رفتار کردید، شما بعد از من بنده‌ای از بندگان خدا را نمی‌کشید که ترس کشتنش را داشته باشید، بلکه این امر بر شما آسان شده است چون حاضر به کشتن من (پسر دختر پیغمبرتان) شده‌اید، به خدا قسم من امید دارم که خدا مرا به خوار کردنتان بزرگی دهد بعد هم از جایی که نمی‌فهمید انتقام مرا از شما بگیرد»، راوی گوید: در این هنگام حصین بن نمیر سکونی خطاب به حضرت فریاد زد: ای پسر فاطمه علیها السلام، خدا به چه چیز، انتقام تو را از ما می‌گیرد؟ حضرت فرمود: میانتان ترس می‌اندازد، خون‌هایتان را می‌ریزد و عذاب را محکم بر سرتان فرود می‌آورد. اینجا شمر لعین، خطاب به یارانش فریاد زد: چرا ایستاده‌اید؟ منتظر چه چیزی از این مرد هستید؟ چرا کارش را تمام نمی‌کنید و حال آنکه تیرها او را در بند کرده [و از پای در آورده‌اند]؟ همگی به سویش حمله کنید مادرانتان به عزایتان بنشینند. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۷ - ۱۱۸.

۲۲. راوی می‌گوید: در حین شدّت کشتارش یکدفعه دیدم فرزند فاطمه علیها السلام دستش سست شد خیره خیره یک گوشه از میدان نگاه می‌کند پیش آمدم گفتم: سبحان الله، چه شد و به کجا نگاه می‌کند؟ همین‌که به گوشهٔ میدان نظر کردم دیدم چشمش به کشتهٔ برادر افتاده کأنه آقا دست بر کمر گذارده فرموده باشد: برادر، عباس برخیز ببین برادرت چگونه غریبست و یاوری ندارد؟

أخي يا نور عيني يا شفيقي — و لي قد كنت كالركن الوثيق
أ يا ابن أبي نصحت اخيك حتى — سقاك الله من كأسٍ رحيقٍ

... ای برادر:

اليوم نامت أعين بك لم تنم — و تشهدت أجرى و أنت محامها

آن چشم‌هایی که از خوف تو نمی‌خوابیدند حالا در کمال آسودگی خواهند خوابید اما آن چشم‌هایی که به پشت گرمی تو می‌خوابیدند امشب دیگر نخواهند خوابید. مرقات الایقان، مجلس اول، ص۹.

مجلس هشتم

اسم غیب الغیوب و سرّ حقیقت خمسهٔ آل عبا علیهم‌السلام

اسم غیب الغیوب و سرّ حقیقت خمسهٔ آل عبا علیهم‌السلام

اثر نامهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام به ملکهٔ سبا

امشب آیات بَعث هُدهُد از طرف حضرت سلیمان علیه‌السلام به ملکهٔ سبا خوانده شد. این آیات، مشتمل بر مباحث مهّمی است.

یک مطلب، نامهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام است، ایشان نامه‌ای به بلقیس «ملکهٔ سبا» نوشت و آن را به قاصدی داد و نامه رسان، همان هُدهُد بود. حضرت سلیمان علیه‌السلام خطاب به هدهد فرمود: «کاغذ مرا به مملکت سبا ببر و در آنجا بیفکن، منتظر باش تا جوابش بیاید.»[1]

---

۱. ﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ: مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ، لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ، فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ: أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ، إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ، وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ، أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، قَالَ: سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، إِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴾ و جویای [حالِ] پرندگان شد و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم؟ یا شاید از غایبان است؟ قطعاً او را به شکنجه‌ای سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد، پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته‌ای، و برای تو از «سبا» گزارشی درست آورده‌ام؛ من [آنجا] زنی را یافتم که بر آنها ←

ملکهٔ سبا تخت بزرگی داشت: ﴿وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾[۱] از این کلمه در قرآن معلوم می‌شود که دستگاه حکومت ملکهٔ سبا فوق العاده مهم بوده است، چرا که خدا از زبان آن هُدهُد می‌فرماید: ﴿وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾.

اگر در مقابل تخت حضرت سلیمان علیه السلام بگویند: «برای ملکهٔ سبا عَرش بزرگی بوده است»، معلوم می‌شود صحنهٔ مُلک و سلطنت او، بسیار عظمت داشته است.

تاریخ هم اینگونه حکایت می‌کند که تمدّن در یمن به منتها درجهٔ عظمت خود رسیده بود.[۱]* همین وجود سدّ و خراب شدن آن و سازماندهی و بناء آن سدّ توسط لقمان اکبر[۲]، همهٔ اینها می‌فهماند که مملکت سبا که به وسیلهٔ یک هُدهُد برای سلیمان علیه السلام کشف شده، کشور کوچکی نبوده است.

→

حکومت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت، او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، برای خورشید سجده می‌کنند، و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه [راست] بازداشته بود، در نتیجه [به حق] راه نیافته بودند [آری، شیطان چنین کرده بود] تا برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نمایید می‌داند، سجده نکنند خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرشِ بزرگ است، سلیمان گفت: خواهیم دید آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای؟ این نامهٔ مرا ببر و به سوی آنها بیفکن، آن گاه از آنها روی برگردان، پس ببین چه عکس العملی انجام می‌دهند. النمل(۲۷): ۲۰ - ۲۸.

۱. ﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾ من [آنجا] زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت. النمل(۲۷):۲۳.

۲. «السد و بانيه و مكانه: و لم يزل ولد قحطان في أطيب عيش إلى أن هلك سبأ، وكان القوم بعد مضي سبأ تداولتهم الأعصار قرناً بعد قرن، إلى أن أرسل الله عليهم سيل العرم و ذلك أن الرياسة إنتهت فيهم إلى عمرو بن عمرو مزيقياء - وهو عمرو بن عامر بن ماء السماء بن حارثة الغطريف بن ثعلبة بن إمرئ القيس بن مازن بن الأزد بن الغوث بن كهلان بن سبأ و ذلك ببلاد مازن من أرض اليمن، و هي بلاد سبأ التي ذكر الله في القرآن، أنه أرسل على أهلها سيل العرم، و هو السد، و كان فرسخاً في فرسخ، **بناه لقمان الأكبر العادي** - وهو لقمان بن عاد ابن عاد- و قد ذكرنا خبره وخبر غيره ممن كان عمَّر منهم عُمر النسور، وهذا السد هو الذي كان يردُّ عنهم السيل فيما سلف من الدهر إذا حان ←

حکایت نامه‌ای که از ناحیهٔ حضرت سلیمان﵇ فرستاده شد و بلقیس خطاب به سران مملکتش بیان نمود، عبارت از این است: ملکهٔ سبا نشسته بود و تمام ارکان مملکت حاضر بودند، ناگهان از گوشهٔ قصر کاغذی افتاد، نامه را خود بلقیس برداشت، به محض اینکه نامه را باز کرد یک مرتبه لرزه بر اندامش افتاد: ﴿إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ﴾ این نوشته بسیار بزرگ و با کرامت است، این کتابی که به جانب من القاء شده، کتابی بس مهمّ است. این کتاب چیست؟ ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾[1] این گفتار، دو بند دارد:

بند اولش این است: این کاغذ از سلیمان﵇ است، بند دومش نیز آیهٔ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است.

أن يغشى أموالهم، فمزّقهم الله كلّ ممزّقٍ، وباعد بين أسفارهم، والناس في قصة هلكهم يختلفون، و في سياقة أخبارهم يتباينون.»؛ سدّ، سازنده‌اش و مکانش: فرزند قحطان همیشه در بهترین زندگانی بود تا اینکه سبأ هلاک شد و مردم بعد از رفتن سبا، روزگارها آنان را دست به دست گرداند تا اینکه خداوند سیل فراوانی را بر آنان فرو فرستاد که سدّهایشان را شکست، و آن در زمانی بود که ریاست و پادشاهی به عمرو بن عمرو مزیقیا -عمرو بن عامر بن ماء السماء بن حارثه غطریف بن ثعلبه بن امرء القیس بن مازن بن ازد بن غوث بن کهلان بن سبأ رسیده بود، و آن در خطّه‌های مازن از سرزمین یمن قرار داشت، همان شهرهای سبا که خداوند در قرآن از آن یاد فرموده که بر اهلش سیلی سدّ شکن فرو فرستاد (عرم به معنای سدّ) و سدّ هم یک فرسخ در یک فرسخ بود و لقمان اکبر عادی (لقمان بن عاد بن عاد) آن را ساخته بود- و ما داستان او و افراد دیگری که عمر کرکس داشتند را ذکر نمودیم و این سدّ همان چیزی است که سیل را در کلّ این اعصار از آنان دور می‌کرد و به اموالشان فراگیر نمی‌شد (تا با خود ببرد) ولی خداوند آنها را کاملاً از هم پاره پاره کرد و میان مسافرت‌هایشان را دور نمود (جدایی انداخت). مردم در داستان هلاکت‌شان اختلاف دارند و در صدر و ذیل اخبارشان تباین و تناقض می‌بینند. مروج الذهب، مسعودی، ج۲، ص۱۶۱.

۱. ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [ملکهٔ سبا] گفت: ای سرانِ [کشور] نامه‌ای گرانمایه برای من آمده است: که از طرف سلیمان است و [مضمون آن] این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان. النمل(۲۷): ۲۹-۳۰.

شناخت نفس؛ آخرین مرحلهٔ کمال

خوب تأمّل نمایید: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾،[۱] [دیگر] هیچ تشریفاتی ندارد. هیچ گونه القاب و آدابی ندارد. سلیمانی که عالَم را گرفته، در نامه‌اش فقط نوشته است: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾. حکمت این سخن، عبارت از این است که می‌خواهد به من و تو بگوید: ای بشر، همهٔ این لقب‌ها که می‌بینی عاریه‌ای هستند و بزودی همگی زائل می‌شوند. تو همانی که هستی. ببین خودت چه هستی. ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾، این مُلک و سلطنت سلیمانی که نصیب من شده، از من زائل خواهد شد، بلکه آن علم و حکمتی که به منِ سلیمان داده‌اند هم از من زائل می‌شود. همان سلیمانی که وحش و طیر و تمام عالم در قبضهٔ قدرت او بود و منطق همه را می‌دانست و خدا فرمود: ﴿آتَيْنَا دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا﴾[۲] با آن همه علم الهی، باز همین سلیمان اگر به خواب برود، تمام علم و حکمت خود را از دست می‌دهد، این است که وقتی می‌گوید: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾ خودش را می‌بیند، وقتی فقط خودش را دید خودش تنها همین است و بس، لذا تمام تشریفات و القاب کنار می‌رود: ﴿وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ﴾[۳].

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و اللّه اعلم

---

۱. النمل(۲۷): ۳۰.

۲. ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ، وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾؛ و به راستی به داوود و سلیمان، دانشی عطا کردیم، و آن دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگانِ با ایمانش برتری داده است و سلیمان از داوود، ارث برد و گفت: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است، راستی که این همان امتیاز آشکار است و برای سلیمان، سپاهیانش از جنّ و انس و پرندگان جمع آوری شدند و [برای رژه] دسته دسته گردیدند. النمل(۲۷): ۱۵-۱۷.

۳. ﴿وَ قُلْ: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾. و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است». الإسراء(۱۷): ۸۱.

و این آخرین مرحلهٔ کمال است که بشر خودش را بشناسد و به قدرتی که در تشخیص حقیقت به او داده شده، میان اصلی و عاریه‌ای تمییز بدهد و آنها را از هم جدا گرداند.

پس خود کتاب حضرت سلیمان﵇، قانون حکمت است: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾[۱] این بند اوّلش است. این است که اطرافیان ملکهٔ سبا وقتی این کتاب را دیدند از کلمهٔ ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾ همه به خود لرزیدند و دریافتند که این کلام، کلام کسی است که به حقیقتِ هستی، پِی برده [و رمز وجود را یافته] و طلسمِ عالَم را شکسته است، و خودِ نوشته نشان می‌دهد که این کتاب از چنین شخصیتی است.

نشانه‌های انسان عاقل

نشانهٔ اول: نوشتهٔ انسان

باز اینجا یک حدیث برایتان بگویم: چند چیز است که نشانهٔ عقل آدمی است. همیشه در این امور باید خیلی مراقب باشید چون این چند مورد، گواه فکر انسان است و نشان می‌دهد که عقل هر آدم چه قدر است.

یکی از چیزهایی که عقل آدمی را نشان می‌دهد نوشته‌ای است که انسان می‌نویسد.[۲] بر همین اساس باید شما خیلی مراقب نوشته‌ای که می‌نویسید

---

۱. النمل(۲۷): ۳۰.

۲. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ﵇: ثَلَاثَةٌ تَدُلُّ عَلَى عُقُولِ أَرْبَابِهَا: الرَّسُولُ، وَ الْكِتَابُ، وَ الْهَدِيَّة.»؛ امیر المومنین﵇ می‌فرمایند: سه چیزند که بر عقل صاحبانشان دلالت می‌کنند: فرستاده (پیک)، نوشته (نامه)، هدیه. عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۲۱۱؛ مستدرک الوسائل، نوری طبرسی، ج۱۳، ص۲۰۷.
و همچنین: از امام صادق﵇ روایت شده که فرمودند: «... ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ تَدُلُّ عَلَى عَقْلِ فَاعِلِهَا: الرَّسُولُ عَلَى قَدْرِ مَنْ أَرْسَلَهُ، وَ الْهَدِيَّةُ عَلَى قَدْرِ مُهْدِيهَا، وَ الْكِتَابُ عَلَى قَدْرِ كَاتِبِهِ ...»؛ سه چیز است که نمایانگر میزان عقل انجام دهنده‌اش است: فرستاده (پیک)، نمایانگر منزلت فرستنده است، هدیه نمایانگر ارزش هدیه دهنده است، و نوشته نمایانگر ارزش نویسنده. تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص۳۲۳: (من کلامه﵇ سماه بعض الشیعة نثر الدرر)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۲۳۸.

باشید. انسان‌های بزرگ کمتر از دیگران اقدام به نگاشتن نوشته‌ای می‌نمایند، و وقتی هم مطلبی بنگارند بسیار دقّت نموده و روی حساب می‌نویسند. کتاب، معرّف عقل کاتب خود است. بر همین مبنا به مجرّد اینکه نامه‌ای گشوده شد، متن خود نامه حکایت‌گر مقدار عقل نویسنده‌اش است؛ گاهی از نوشته، عقل و فهم می‌بارد.

نشانهٔ دوم: فرستادهٔ انسان

یکی دیگر از چیزهایی که دلیل عقل آدمی است فرستادهٔ اوست.[۱] انسان باید مراقب باشد چه کسی را از طرف خود به عنوان فرستاده می‌فرستد، چرا که شخصیت پیغام رسان آدمی، دلیل عقل اوست. بنابراین رسول انسان، گواه عقل اوست.

اینکه رسُل پروردگار همگی معصوم هستند، فلسفه‌اش این است. چرا باید فرستاده‌های خدا، دارای عصمت باشند؟ بخاطر اینکه فرستادهٔ خدا نشانهٔ اوست، از این رو حبیب خدا و فرستادهٔ حق باید صاحب مقام عصمت باشد. «این مطلب دوم که نشان عقل آدم است.»

نشانهٔ سوم: هدیه

سومین نشانهٔ عقل آدمی، هدیه‌ای است که برای دیگری می‌فرستد.[۲] آنچه فردی به عنوان هدیه برای کسی می‌فرستد دو چیز را نشان می‌دهد: اول عقل فرستنده، و دوم کَرَم او را. این هم مطلب سومی که مُعرِّفِ میزان عقل آدمی است.

نشانهٔ چهارم: سخن انسان

مطلب دیگری که مُعرِّف عقل آدمی است، سخن اوست.[۳] سخن بشر و کلام او

---

۱. همان.

۲. همان.

۳. «قَالَ امیر المؤمنین علیه السلام: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِه»؛ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سخن بگویید تا شناخته شوید، زیرا که انسان در زیر زبان خود پنهان است. نهج البلاغة، حکمت: ۳۹۲. ←

«بیان» است، چرا به سخن بشر «بیان» می‌گویند؟ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾[1]. کلمهٔ «بیان» به چه معناست؟ «بیان»، یعنی آشکار کردن. این معنای بیان است. «مُبین» یعنی آشکار کننده. «إبان»؛ یعنی جدا کردن. تمام اینها از ریشه «بیان» است. بیان آدمی نه تنها حقیقت را آشکار می‌نماید، بلکه قلب و فکر و مغز او را نیز باز می‌کند.

شناخت مراتب انسان‌ها از طریق این نشانه‌ها

انسان‌هایی که در آدم شناسی کامل شده‌اند از این چند نشانه درمی‌یابند که هر شخصی تا چه حدّ، مراتب کمال را طِیّ نموده است.

اگر شما پا به دایرهٔ کمال بگذارید ممکن است از حرف زدن یک آدم بفهمید که او ایمان دارد یا نه؛ علم دارد یا ندارد؛ از حرف زدنش بفهمید حیا دارد یا ندارد؛ از حرف زدنش بفهمید غیرت دارد یا ندارد؛ چرا که تمام اسرار جان انسان، در سخنان و کلماتش جلوه و غروب می‌کند و آن کلمه مولود اسرار درونی اوست، وقتی مولود آمد قهراً همه چیز با او می‌آید، همچون یک برگ درخت، اگر یک برگ درخت را دیدید تمام درخت را در آن برگ می‌بینید، منتها من و شما ناقصیم و به جهت همین نقصان این ظرائف را نمی‌بینیم. بدین سبب است که معرفت به انسان از روی این نشانه‌ها، فنّی بزرگ و بسیار مهم است.

→

همچنین: «قَالَ ﷺ: إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ يُدَبِّرُهُ بِقَلْبِهِ ثُمَ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَ إِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِالشَّيْءِ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ.» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: به راستی زبان مؤمن در پشت دل اوست، هرگاه بخواهد سخن بگوید، در دل می‌اندیشد، آنگاه بر زبان می‌راند، و زبان منافق پیشاپیش دل اوست، پس هرگاه چیزی را قصد کند، بر زبان براند، بدون اینکه در دل بیندیشد. تنبیه الخواطر، ورام بن ابی فراس، ج۱، ص۱۱٤.

۱. «انسان را آفرید، به او بیان آموخت.» الرحمن(۵۵): ۳ - ٤.

همهٔ علوم درب خانهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام

هر علمی دربِ خانهٔ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است.[۱] امیرمؤمنان علیه‌السلام یک جمله فرموده است که: «فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِه»؛[۲] مرد زیر زبانش پیچیده شده و پنهان است، و تمام این علم، از این فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام استخراج شده است. امروز دنیا «باید» روی این کلمه مطالعه کند.

نامهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام، نشانهٔ عظمت او

هنگامی که ملکهٔ سبا، نامه را خواند و نوشته را به ارباب مُلک نشان داد، گفتند: این نوشته، نوشتهٔ پیغمبران است؛ چرا؟ چون در صدر نامه، دو سطر بیشتر نبود و هر سطری دو کلمه، کاغذ به این کوچکی امّا مطلب این مقدار بزرگ. سطر اولش این بود: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾. کلمهٔ دومش این بود: ﴿إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.[۳]

تمام علم قرآن در سورهٔ حمد

خدا تمام علم اولین و آخرین را در قرآن، و تمام علم قرآن را در سورهٔ «حمد» جمع نمود،[۴] و از سورهٔ حمد تنها ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را به حضرت

---

۱. «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَ عَلِيٌّ علیه‌السلام بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْمَدِينَةَ مِنْ بَابِهَا كَمَا أَمَرَ اللَّهُ فَقَالَ: ﴿وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها﴾ [البقره(۲):۱۸۹]»؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: من شهر علم هستم و علی علیه‌السلام دروازهٔ آن، پس کسی‌که علم و دانش را اراده نموده است باید از راه دروازهٔ شهر وارد شهر شود؛ همانطور که خدا دستور داده و فرموده است: "و به خانه‌ها از راه درب‌هایش وارد شوید". امالی، شیخ طوسی، ص۵۵۹.

۲. همانا انسان در زیر زبان خود پنهان است. رجوع شود به ص۳۹۸، پاورقی۳.

۳. ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ کتاب [نامه] از طرف سلیمان است و [مضمون نامه] این است: به نام خداوند رحمت‌گر مهربان. النمل(۲۷): ۳۰.

٤. «إعلم أن جميع أسرار الكتب السماوية في القرآن، و جميع ما في القرآن في الفاتحة في البسملة، و جميع ما في البسملة في باء البسملة، و جميع ما في باء البسملة في النقطة التي تحت الباء، قال الإمام ←

سلیمان﵇ عطا نموده بود،[1] و بقیّه‌اش را نداده بود. اگر بقیّه‌اش را داشت چه می‌کرد؟ غوغائی بود.

→

علي﵇: أنا النقطة التي تحت الباء»؛ بدان تمام اسرار کتاب‌های آسمانی در قرآن است و تمام آنچه در قرآن است در ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ از سورهٔ حمد است و تمام آنچه در ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ است در باء ﴿بسم الله﴾ است و تمام آنچه در باء ﴿بسم الله﴾ است در نقطه‌ای که زیر باء قرار دارد جمع است، امام علی﵇ فرمود: نقطهٔ زیر باء من هستم. مستدرک سفینة البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج۱، ص۲۶۹.

منابع اهل تسنن: الدر المنظم فی السّر الاعظم، محمد بن طلحه شافعی، ص۵۸؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۲۱۳ و ج۳، ص۲۱۲.

همچنین: «وَ فِيمَا ذَكَرَهُ الْفَضْلُ مِنَ الْعِلَلِ عَنِ الرِّضَا﵇ أَنَّهُ قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لِئَلَّا يَكُونَ الْقُرْآنُ مَهْجُوراً مُضَيَّعاً وَ لْيَكُنْ مَحْفُوظاً مَدْرُوساً فَلَا يَضْمَحِلُّ وَ لَا يُجْهَلُ وَ إِنَّمَا بُدِئَ بِالْحَمْدِ دُونَ سَائِرِ السُّوَرِ لِأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْكَلَامِ جُمِعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَ الْحِكْمَةِ مَا جُمِعَ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ ... فَقَدِ اجْتَمَعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَ الْحِكْمَةِ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا مَا لَا يَجْمَعُهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ.» و در آن روایاتی که فضل بن شاذان در کتاب علل خویش از امام رضا﵇ روایت کرده است می‌گوید: آن حضرت فرمود: مردمان از آن جهت به قرائت قرآن در نماز مأمور شده‌اند که مبادا قرآن، متروک و به دست فراموشی سپرده شود و در نتیجه ضایع و نابود گردد، و باید قرآن حفظ شود و مورد آموزش و آموختن قرار بگیرد، از این رو قرآن نابودی نداشته و مجهول نمی‌ماند، و نماز بدین جهت با سورهٔ حمد شروع شده نه سوره های دیگر برای اینکه در قرآن یا غیرش، چیزی نیست که تمام جوامع خیر و حکمت در آن جمع شده باشد به آن اندازه‌ای که یک‌جا در سورهٔ حمد جمع شده است، بنابراین تمام جوامع خیر و حکمت از امور دنیا و آخرت در سورهٔ حمد جمع شده است که چیزی از آن در [جای دیگر و یا] چیز دیگری نیست. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۱، ص۳۱۰؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۶۰؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۶، ص۳۸؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۱۱۳.

۱. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين﵇ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُﷺ ﴿وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ فَأَوْرَدَ الِامْتِنَانَ عَلَيَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ جَعَلَهَا نَظِيرَ الْقُرْآنِ لِأَنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفُ مَا فِي كُنُوزِ الْعَرْشِ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّ مُحَمَّداً وَ شَرَّفَهُ بِهَا وَ لَمْ يُشْرِكْ فِيهَا أَحَداً مِنْ أَنْبِيَائِهِ مَا خَلَا سُلَيْمَانَ فَإِنَّهُ أَعْطَاهُ مِنْهَا ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، أَ لَا تَرَاهُ يَحْكِي عَنْ بِلْقِيسَ حِينَ قَالَتْ: ﴿إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ﴾؟ أَلَا فَمَنْ قَرَأَهَا مُتَعَمِّداً لِمُوَالاةِ ←

یک اسم اعظم نزد حضرت سلیمان علیه‌السلام

او با یک ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ عالَم را مسخّر کرده بود. این که در نامهٔ خود نوشت: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾[1] حکمای یمن را لرزاند. این کلمه چیست: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

اسرار «بسم الله الرّحمن الرّحیم»

هیچ فهمیدید چرا نمی‌گویید: «بالله الرحمن الرحیم» و می‌گویید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؟ این خود چه سرّی دارد؟ آن وقت اساس «بسم الله» چیست؟ اول کلمهٔ «اسم»، بعد «الله»، بعد «رحمان»، بعد «رحیم» است.

مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله مُنْقَاداً لِأَمْرِهَا مُؤْمِناً بِظَاهِرِهَا وَ بَاطِنِهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حَسَنَةً كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا مِنْ أَصْنَافِ أَمْوَالِهَا وَ خَيْرَاتِهَا وَ مَنِ اسْتَمَعَ إِلَى قَارِئٍ يَقْرَؤُهَا كَانَ لَهُ قَدْرُ ثُلُثِ مَا لِلْقَارِئِ فَلْيَسْتَكْثِرْ أَحَدُكُمْ مِنْ هَذَا الْخَيْرِ الْمُعْرِضِ لَهُ فَإِنَّهُ غَنِيمَةٌ وَ لَا يَذْهَبَنَّ أَوَانُهُ فَتَبْقَى فِي قُلُوبِكُمُ الْحَسْرَة.»؛ امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همانا خدای عزّوجلّ فرمود: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله: ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ پس خداوند بر من به فاتحة الکتاب (سورهٔ حمد) منّت گذارد و آن را معادل کلّ قرآن قرار داد چون فاتحة الکتاب شریف‌ترین گنج‌های عرش است و خداوند متعال، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدان اختصاص و شرافت داده است و احدی از پیغمبرانش را جز سلیمان که تنها ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ را به او داده در آن شریک نفرموده است، آیا به سلیمان نمی‌نگری هنگامی که می‌خواهد برای بلقیس نامه بنویسد می‌گوید: ﴿إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ﴾؟ آگاه باشید که هرکس فاتحة الکتاب را بخواند در حالیکه مقصودش دوستی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و اطاعت امر آن، معتقد به ظاهر و باطنش باشد خدای عزّوجلّ به عدد هر حرفی از فاتحة الکتاب بالاتر از دنیا و آنچه در آن هست (انواع اموال و نعمت‌ها و برکات) را به او عطا می‌فرماید، و کسی‌که به قاری گوش دهد که فاتحة الکتاب می‌خواند برایش یک سوم ثواب و عطیّه‌ای است که برای قاری آن هست، بنابراین هریک از شما این خیری که از آن روی برگردانده زیادتر نماید چون آن غنیمت است و زمانش نمی‌گذرد ولی در دلهاتان حسرت باقی می‌ماند. جامع الاخبار، شعیری، ص٤٤؛ معارج الیقین، محمد بن محمد سبزواری، ص۱۲۲.

۱. النمل(۲۷): ۳۰.

یک عمر آدمی «بسم الله» گفته است ولی معنایش را نفهمیده است، حال باید بفهمد «بسم الله» چیست؟ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ چهار کلمهٔ اساسی دارد.

کلمات اساسی «بسم الله» [غیر از آن باء] یکی اسم است که به «الله» اضافه شده است، «الله» نیز به رحمن و رحیم متصف شده است. آن وقت یک نگاه به کلمهٔ «اسم» است و یک نگاه به مضاف الیه آن، که کلمهٔ «الله» باشد و «الله» اسم ذات است و بعد از آن، دو اسمِ صفت آمده است: یکی «رحمن»، و دیگری «رحیم». در نتیجه اینجا چهار کلمهٔ اساسی وجود دارد و کلمه به کلمه تحلیل می‌شود.

دو نوع تسبیح در قرآن

در قرآن دو نوع تسبیح به چشم می‌خورد و باید در آن دو نوع تسبیح، دقّت نمود:

بعضی آیات قرآن تسبیح «الله» است: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾[۱] و همچنین: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ﴾[۲].

در بعضی آیات دیگر تسبیح را برای «اسم الله» می‌فرماید: ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾.[۳] پس ما دو تا تسبیح داریم، یکی تسبیح «خدا»، یکی تسبیح «اسم خدا». بسم الله؛ یعنی به نام خدا ابتدا می‌کنم.

فرق میان الله و اسم الله

باید فرق میان خدا و اسم خدا را فهمید. اسم خدا که به آن ابتدا می‌شود،

---

۱. ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ آنچه در آسمانها و زمین است خدا را به پاکی می‌ستایند، و اوست ارجمند حکیم. الحدید(۵۷):۱.

۲. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است خدا را تسبیح می‌گویند. فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست. التغابن(٦٤):۱.

۳. ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ نام پروردگار والایِ خود را به پاکی بستای. الأعلی(۸۷):۱.

چیست؟[۷]• تمام مطلب بر سر این اسم است، آنچه سلیمان داشت در این کلمه بود: «به اسم خدا». پس باید فهمید اسم خدا چیست؟

اولاً اسم یعنی چه؟ ریشهٔ اسم به دو معناست:

یک ریشهٔ «اسم» از کلمهٔ «وسم» و به معنای نشانه است. چرا اسم را اسم می‌گویند؟ به خاطر اینکه اسم نشانهٔ مسمّی است. اسم هرکسی نشانهٔ اوست. تا گفته شود «حسن»، سرش را برمی‌گرداند. تا گفته شود «حسین»، سرش را بر می‌گرداند. بنابراین این اسم نشانهٔ اوست و او را از بقیّه جدا می‌کند.

ریشهٔ دیگر «اسم» از «سموّ»، به معنای رفعت است، چرا اسم را اسم می‌گویند؟ به خاطر اینکه اسم، آدمی را بلند می‌کند. ما وقتی نام شخصی را بر زبان بیاوریم سر او از همه بلندتر می‌شود، بدین سبب اسم از «سُمُوّ» آمده، چرا که اسم، مسمّی را بلند می‌کند.[۱]

بنابراین ریشه اسم از «وَسم» و به معنای «نشانه»، و از «سموّ» به معنای «رفعت» گرفته شده است.[۲]

بعد سراغ «بسم الله» می‌رویم. حال می‌خواهید معنای اسم خدا را بفهمید. اسم خدا به معنای نشانهٔ خدا است. شما یک نشانه دارید، نشانه شما چیست؟

---

۱. إسم الشيء و سَمُه و سِمُه و سُمُه و سَماهُ: علامَتُه. التهذيب: و الإسم أَلِفُه أَلِفُ وصلٍ، و الدليل على ذلك أَنَّك إذا صَغَّرْت الإسمَ قلت سُمَيٌّ، و العرب تقول: هذا اسمٌ موصول و هذا أُسْمٌ. و قال الزجاج: معنى قولنا إسمٌ هو مُشْتَق من السُّموِّ و هو الرِّفْعَة، قال: و الأَصل فيه سِمْوٌ مثلُ قِنْوٍ و أَقْناءٍ.
الجوهري: و الإسمُ مُشْتَقٌّ من سَموْتُ لأَنه تَنْويهٌ و رِفْعَةٌ، و تقديرُه إفْعٌ، و الذاهب منه الواو لأَنَّ جمعَه أَسْمَاءٌ و تصغيره سُمَيٌّ، و اخْتُلف في تقدير أَصله فقال بعضهم: فِعْلٌ، و قال بعضهم: فُعْلٌ، و أَسْمَاءٌ يكونُ جَمْعاً لهذا الوَزْن... (لسان العرب، ج١٤، ص٤٠٦).

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام عَنْ بِسْمِ اللَّهِ، فَقَالَ مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ أَيْ أَسِمُ عَلَى نَفْسِي سِمَةً مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: مَا السِّمَةُ؟ قَالَ: هِيَ الْعَلَامَةُ. معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص٤.

شما یک نشانهٔ لفظی و یک نشانهٔ تکوینی دارید. نشانه لفظی چیست؟ حَسن، حسین، تقی، جعفر، این‌ها همه نشانهٔ لفظی است. به محض اینکه صدایت می‌زنند: تقی، جعفر، جواب می‌دهید: «بله». این نشانهٔ لفظی است.

شما نشانهٔ تکوینی نیز دارید. نشانهٔ تکوینی شما چیست؟ نشانه‌هایی است که شما را به وسیلهٔ آنها نشان می‌دهند، مثلا چشم شما چگونه است؟ بینی شما چگونه است؟ قد و وزن شما چگونه است؟ اینها نشانه‌های تکوینی هستند.

تقسیم اسم به لفظی و واقعی

بنابراین شما دو رقم نشانه و اسم دارید:

یکی: اسمِ لفظی، در شناسنامهٔ شما نوشته «محمد» «جعفر» مثلاً، این اسم لفظی شما است.

دوم: اسم واقعی، آن اسم خارجی نشانه‌های واقعی و خارجی و تکوینی شماست. نشانه‌هایت چیست؟ همان مشخصات که افراد را از یکدیگر جدا و ممتاز می‌نماید.

استخراج تمام اسماء الهی از اسم «الله»

خدا نیز، دو گونه اسم دارد. اسم لفظی، که او را از بین همهٔ موجودات عَلَم و شاخص می‌کند. اسم لفظی خدا نود و نه اسم است[۸] و تمام نود و نه اسم از اسم «الله» خارج می‌شود.[۹][1] یعنی می‌توان همهٔ اسماء جلاله را از اسم «الله» درآورد. این نود و نه اسم، اسمهای لفظی خداست.

---

۱. «الله و هو موضوعاً للذّات المستجمع للصفات الذاتیّة الکمالّیة.» بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤، ص١٦٩.

همچنین: «الله» انسب است به دعاها به اعتبار جامعیّتی که او را هست چون اسم ذاتی است که مستجمع جمیع کمالاتست پس اگر آن را به واسطهٔ طلب رزق بخوانند به منزلهٔ یا رازق است، و اگر به واسطهٔ مغفرت بخوانند به منزلهٔ «یا غفور» است، و اگر به واسطهٔ دفع دشمن بخوانند به منزلهٔ «یا ←

تقسیم اسماء لفظی خدا به اسم ذات و اسم صفت (جلال و جمال و کمال)

این اسماء لفظی الهی، نیز به چهار قسم تقسیم می‌شوند:

در تقسیم اولیه به اسم ذات خدا و اسم صفات خدا تقسیم می‌شوند. اسم صفت هم سه قسم می‌شود: اسم جلال خدا، اسم کمال خدا، اسم جمال.

سرّ بسم الله در نامهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام

پس معلوم شد که سلیمان در عبارت ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.[1] هرچه را باید بگوید، گفت. منتها چه کسی است که عمق مطلب او را بفهمد که در این کلمه چه گفت؟

باید معنای «اسم» را بفهمید تا وقتی بعد از این گفتید: «بسم الله»، بفهمید چه می‌گویید. اینکه شنیدید با «بسم الله»، کارها می‌کردند روی این فهم ها بوده است.

بزرگان دین توأم با گفتن اسم الله با پاکی درونی خود و با معرفتشان به حقیقت اسم الله، مشکل گشائی‌ها می‌کرده‌اند. بله من و شما هم می‌گوییم: «بسم الله» امّا چه جور «بسم الله»؟ سوار ماشین می‌شوید کلید ماشینتان را هم می‌گیرید و «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌گویید ولی نمی‌فهمید «اسم» چیست؟ «الله» چیست؟ «رحمن» چیست؟ «رحیم» چیست؟

معنای حقیقت اسم الله

خدا یک اسم ذات دارد، و یک اسم صفت. اسم صفت سه قسم می‌شود: «جلال»، «جمال»، «کمال». اسم ذات عبارت از «الله» است. معنای «الله»

→ منتقم» است، و از این است که جمعی از این جهت آن را اسم اعظم الهی می‌دانند پس دعا کردن به آن أولی است.» لوامع صاحبقرانی (شرح من لایحضره الفقیه)، محمد تقی مجلسی، ج۱، ص۱٤۱.

۱. النمل(۲۷): ۳۰.

چیست؟ کلمهٔ «الله» از ریشه‌های متعددی گرفته شده که یکی از آنها «وَلَه» است؛[1] یعنی در آن مقام، هر کسی والِه و حیران است. عقل اولین و آخرین به آن جلال که می‌رسد [همه] مُعَطّل می‌مانند. این معنای کلمهٔ «الله» است که اسم ذات خداست.

مثال اسماء صفات خدا

خدا یک اسم کمال دارد، مثل اسم مقدس: «یا کامل».
یک اسم جلال دارد، مثل اسم مقدّس: «یا جبّار» و «یا عزیز».
اسم جمال خدا مثل اسم مقدّس: «یا مؤمن» یا اسم «یا جمیل». اینها اسماء جمال خداست.

اسم غیب الغیوب خدا و سِرّ پنج تن بودن آل عبا

تا کنون چهار دسته از اسماء خدا را برشمردیم: (اسم ذات، اسم جلال، اسم جمال، اسم کمال).

دستهٔ پنجم اسم، اسم «غیب الغیوب» خداست. جمعاً پنج اسم [به عدد اسم پنج تن آل عبا علیهم‌السلام] می‌شود. این است که پنج تن آل عبا علیهم‌السلام داریم و این هم سرّی دارد، چرا آل عبا پنج نفرند؟

---

۱. قِيلَ: هُوَ مُشْتَقٌّ مِنْ "وَلَهَ" إِذَا تَحَيَّرَ، وَ الْوَلَهُ: ذَهَابُ الْعَقْلِ. يُقَالُ: رجل وله وَ امْرَأَةٌ وَالِهَةٌ وَ وَالِهٌ، وَ مَاءٌ مُولَهٌ: أُرْسِلَ فِي الصحاري. فالله سبحانه تتحيرالْأَلْبَابُ وَ تَذْهَبُ فِي حَقَائِقِ صِفَاتِهِ وَ الْفِكْرِ فِي مَعْرِفَتِهِ. فَعَلَى هَذَا أَصْلُ "إِلَاهٍ"" وِلَاهٌ" وَ أَنَّ الْهَمْزَةَ مُبْدَلَةٌ مِنْ وَاوٍ كَمَا أُبْدِلَتْ فِي إِشَاحٍ وَ وِشَاحٍ، وَ إِسَادَةٍ وَ وِسَادَةٍ. تفسير القرطبی، ج۱، ص۱۰۲، تفسير الثعلبی، ج۱، ص۹۷.
همچنین: «قيل: من أَلِهَ بكسر اللام من باب فَرِحَ إذا تحيّر فإنَّه بمعنى مألوه فيه، و قيل من ألـه إذا تحير لأن العقول تتحير في معرفته». لوامع البينات شرح أسماء الله تعالى و الصفات، فخر رازی، ص۸۸، تفسير الثعلبی، ثعلبی، ج۱، ص۹۷، تفسير البيضاوی، بيضاوی، ج۱، ص۲٦.

عموم مردم فقط می‌شنوند: آل عبا پنج نفرند. چه شده که پنج نفر شدند؟ این خود حساب دارد. ممکن نیست آل عبا شش نفر بشوند، ممکن هم نیست چهار نفر بشوند، بلکه باید پنج نفر باشند.[1] ۱۱• علت این امر آن است که قانون علمی در تقسیم اسماء خدا[2]، مقتضی انحصار آل عبا ﷺ در پنج نفر است.

---

۱. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾: خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه گرداند. الاحزاب(۳۳):۳۳.

آیهٔ تطهیر فقط در شأن پنج تن نازل شده است و روایات شیعه و اهل تسنن، بر این مطلب دلالت می‌نماید که نمونه‌ای از آن بیان می‌شود:

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهُ ﷺ أَدْخَلَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَناً وَ حُسَيْناً ﷺ فِي كِسَائِهِ وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي أَوْ أَهْلُ بَيْتِي» فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا مِنْكُمْ؟ قَالَ: أَنْتِ بِخَيْرٍ أَوْ عَلَى خَيْرٍ». کتاب سلیم، سلیم بن قیس، ص۱٦۸(با اختلاف کم)؛ کشف الغمة؛ اربلی، ج۱، ص٤٦؛ غایة المرام، علامه بحرانی، ج۲، ص۹۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۰، ص۹۵.

منابعی که آیهٔ تطهیر را در شأن پنج تن ذکر کرده‌اند:

منابع شیعه: تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۱۹۳؛ مناقب أمیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج۱، ص۱۳۲ و ج۲، ص۱۳۹؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۲۰۳ و ج۲، ص۳۳۸ و ج۳، ص۱۳؛ تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۳۳٤، امالی، شیخ صدوق، ص۵۵۹، روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۵۷ و...

منابع اهل تسنن: سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳٦۰ (و قال: هذا حدیثٌ حَسَنٌ صحیحٌ. و هو أحسنُ شيءٍ روى في هذا الباب)؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی موصلی، ج۱۲، ص٤۵۱؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص٥٤ - ۵۵ و ج۹، ص۲۵ - ۲٦؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص۸٦ و ص۱۰۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۳، ص۲۰٤ و ج۱٤، ص۱۳۸ - ۱۳۹؛ تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۸، ص٤۲؛تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج۳، ص٤۹۲؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج۳، ص٤۱۳ ؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۲۸۳؛ ترجمة امام حسین، ابن عساکر، ص٦٦؛ دُر المنثور، سیوطی، ج۵، ص۱۹۸؛ فتح القدیر، شوکانی، ج٤، ص۲۷۹؛ و...

۲. مراد تقسیم اسماء الهی است به اسماء پنجگانه: (۱) اسم غیب الغیوب و (۲) اسم ذات و (۳) اسم جلال و (٤) اسم جمال و (۵) اسم کمال.

ترتیب اسماء خدا: اسم غیب الغیوب، اسم ذات، اسم کمال، جمال، جلال

یکی از اسماء خدا، اسم «غیب الغیوب» است. اسم غیب الغیوب چیست؟ اسم «هو» اسم غیب الغیوبی خداوند است که در ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ آمده و در آیة الکرسی می‌خوانید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾.[۱] اسم «هو»، اسم غیب الغیوب است. اسماء خدا، بر این اساس پنج مرحله شد. بعد از این هرگاه گفتید: «بسم الله»، این حقایق را در کلمهٔ اسم، به یاد آورید.

اسم مقدس «هو»؛ یعنی اسم غیب الغیوب خدا. این است که سورهٔ توحید چنین نازل شده است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾[۲] و نفرمود: «قل الله احد». اول «هو»، بعد «الله»، بعد «احد» اینها همه حساب دارد. اولین اسمی که فرمود، اسم غیب الغیوب است.

در برخی آیات ابتدا اسم «الله» و بعد اسم «هو» آمده مانند سورهٔ آل عمران: ﴿الم * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾.[۳]

در آیات آخر سورهٔ حشر نیز اول اسم مقدس «هو»[٤] آمده است، این اسم

---

۱. «خداست که معبودی جز او نیست زنده و بر پا دارنده است.» البقرة(۲):۲۵۵.

۲. «بگو: او یکتا خدایی است.» الإخلاص(۱۱۲):۱.

۳. «الف، لام، میم. خداست که هیچ معبودِ [به حقی] جز او نیست و زندهٔ [پاینده] است.» آل عمران(۳):۱-۲.

٤. ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ «اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، و دانندهٔ غیب و آشکار است، او رحمت‌گر مهربان است. اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاک سلامت [بخش، و] مؤمن [به حقیقت حقّهٔ خود که] نگهبان، عزیز، جبّار [و] متکبّر [است]. پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند، اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آنِ اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.» الحشر(۵۹): ۲۲-۲٤.

غیب الغیوب است. بعد از این اسم، اسم «الله» است. بعد از اسم «هو» نوبت به اسم «الله» می‌رسد. شاهدش چیست؟ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، ترتیب هریک را باید از قرآن گرفت.

بعد از اسم غیب الغیوب و بعد از اسم ذات خدا، نوبت به اسم «کمال» و سپس اسم «جمال» خدا و آنگاه اسم «جلال» خدا می‌رسد، بنابراین این اسماء پنج قسمت شد: (اسم غیب الغیوب، اسم ذات، اسم کمال، اسم جمال، اسم جلال.)

خاتم انبیا صلی الله علیه و آله نشان اسم «هو» و غیب الغیوب خداوند

آن وقت در مقابل هر اسمِ لفظی یک اسمِ تکوینی لازم است، آن اسمی که در مقابل اسم «هو» نشانهٔ حضرت حقّ است، وجود مقدس خاتم انبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است.

علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام مقام ولایت کبری و صورت مطابق با «اسم اللّه»

آن کسی که در مقابل اسم مقدس «الله»، نشانهٔ تکوینی و اسم خارجی حضرت حقّ است مقام ولایت کبری یعنی مقام علیّ بن ابی طالب علیه السلام است؛ این صورت با آن اسم مطابق می‌شود.

انطباق سه اسم خدا بر سه ناموس فاطمی و حسنی و حسینی

سه مرحله باقی می‌ماند: مرحلهٔ اسم «جلال» و «جمال» و «کمال» دیگر اینجا مصلحت نیست که بگوییم، «جمال» بر چه کسی منطبق می‌شود، «جلال» بر چه کسی و «کمال» بر چه کسی؟ این سه اسم بر سه ناموس منطبق می‌شود: یکی ناموس «فاطمی»، یکی ناموس «حسنی»، یکی هم ناموس «حسینی».

پنج تن آل عبا علیهم‌السلام، در مقابل پنج اسم خدا

در مقابل پنج اسم خدا از «هو»، «الله»، اسم «جلال»، اسم «کمال»، اسم «جمال»، پنج نفر در این عالمِ وجود هستند که این پنج نفر نامشان بر طاق عرش نوشته شده است[1] ۱۲• این پنج نفر هیچ کم و زیاد نمی‌شوند، و به این حساب فقط باید پنج نام باشد.

---

۱. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه‌السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنِ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ وَ حَوَّاءُ، مَا كَانَتْ؟ فَقَدِ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَرْوِي أَنَّهَا الْحِنْطَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرْوِي أَنَّهَا الْعِنَبُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرْوِي أَنَّهَا شَجَرَةُ الْحَسَدِ، فَقَالَ علیه‌السلام: كُلُّ ذَلِكَ حَقٌّ، قُلْتُ: فَمَا مَعْنَى هَذِهِ الْوُجُوهِ عَلَى اخْتِلَافِهَا؟ فَقَالَ علیه‌السلام: يَا أَبَا الصَّلْتِ، إِنَّ شَجَرَةَ الْجَنَّةِ تَحْمِلُ أَنْوَاعاً فَكَانَتْ شَجَرَةُ الْحِنْطَةِ وَ فِيهَا عِنَبٌ وَ لَيْسَتْ كَشَجَرَةِ الدُّنْيَا وَ إِنَّ آدَمَ علیه‌السلام لَمَّا أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِذِكْرِهِ بِإِسْجَادِ مَلَائِكَتِهِ وَ بِإِدْخَالِهِ الْجَنَّةَ قَالَ فِي نَفْسِهِ: هَلْ خَلَقَ اللَّهُ بَشَراً أَفْضَلَ مِنِّي؟ فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَنَادَاهُ: «إِرْفَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمُ وَ انْظُرْ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ»، فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوباً: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ علیهاالسلام وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهماالسلام سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، فَقَالَ آدَمُ علیه‌السلام: يَا رَبِّ، مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «هَؤُلَاءِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَ هُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَوْ لَا هُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ فَإِيَّاكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ فَأُخْرِجَكَ عَنْ جِوَارِي» فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الْحَسَدِ وَ تَمَنَّى مَنْزِلَتَهُمْ فَتَسَلَّطَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ حَتَّى أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي نُهِيَ عَنْهَا وَ تَسَلَّطَ عَلَى حَوَّاءَ لِنَظَرِهَا إِلَى فَاطِمَةَ علیهاالسلام بِعَيْنِ الْحَسَدِ حَتَّى أَكَلَتْ مِنَ الشَّجَرَةِ كَمَا أَكَلَ آدَمُ علیه‌السلام، فَأَخْرَجَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ جَنَّتِهِ فَأَهْبَطَهُمَا عَنْ جِوَارِهِ إِلَى الْأَرْضِ.»؛ ابا صلت هروی گوید: به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا، مرا آگاه فرما: آن درختی که از ثمره‌اش حضرت آدم و حوّا خوردند چه بود؟ چون سخنان مختلفی دربارهٔ آن درخت می‌گویند؛ بعضی روایت کنند که درخت گندم بوده، برخی گویند انگور بوده، و عدّه‌ای می‌پندارند که درخت حسد بوده است، حضرت فرمود: همه‌اش درست است، عرض کردم: در اینصورت معنای این چند وجه با این اختلافی که دارند چیست؟ حضرت فرمود: ای ابا صلت، یک درخت بهشتی می‌تواند چند نوع میوه داشته باشد؛ آن درخت گندم که انگور نیز میوه‌اش بود و مانند درختان دنیوی نبود، هنگامی که خداوند با گرامیداشت آدم به فرشتگان دستور داد تا به او سجده کنند و او را وارد بهشت ساخت آدم با خود گفت: آیا پروردگار، بشری گرانمایه‌تر از من آفریده ←

تأثیر پذیری از اسماء لفظی و اسماء تکوینی

بشر چه زمانی از این حقایق تأثیر می‌پذیرد؟ زمانی که هم اسم لفظی خدا و هم اسماء حقیقی و تکوینی خدا را بشناسد، وقتی به هر دو اسم آشنا شد آن وقت اثر می‌پذیرد[۱۳] و به سوی خدا راه پیدا می‌کند.

خاتم النبیّین ﷺ بزرگترین نشانهٔ خدا و اسم اعظم پروردگار

گفتیم اسم به معنای نشانه است. بزرگترین نشانه‌ای که خدا به عالم نشان داد که بود؟ بزرگ‌ترین نشانه، خاتم النبیین ﷺ بود،[۱۴] اسم اعظم اوست. اسم اعظم منحصر به پیغمبر خاتم ﷺ است چرا که خاتم النبیین ﷺ در مقام معرّفی پروردگار از همه بالاتر و بهتر بود؛ این است که ذات مقدس رسول اکرم ﷺ، اسم اعظم پروردگار می‌شود.

→

است؟ خداوند که دانست چه در جان آدم خطور کرد به او فرمود: ای آدم، سرت را بلند کن و به ساق عرش بنگر، آدم سر بلند کرد بر ساق عرش دید که چنین نوشته است: «معبود حقّی جز خدا نیست، محمّد ﷺ فرستادهٔ خداست، علیّ بن ابیطالب ؑ امیر المؤمنین است، و همسرش فاطمه ؑ برترین زنان جهان، و حسن و حسین ؑ سرور جوانان اهل بهشتند.» آدم عرضه داشت: خدایا اینان چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: «ای آدم! آنان فرزندان تو هستند، و بهتر از تو و همهٔ آفریدگانم می‌باشند، و اگر بخاطر [وجود] آنان نبود هرگز تو را نمی‌آفریدم، (بلکه اصلاً) بهشت و جهنّم و آسمان و زمین را پدید نمی‌آوردم، مبادا با چشم حسد به آنان بنگری که تو را از جوار خودم اخراج می‌کنم.» ولی آدم ؑ با دیدهٔ رشک و حسادت به آنان نگاه نمود و میل مقامشان کرد، پس شیطان بر او مسلّط شد تا اینکه آدم از درختی که نهی شده بود خورد. همچنین شیطان بدین جهت بر حوّا مسلّط شد چون او به مقام حضرت فاطمه ؑ با دیدهٔ حسد نگریست او هم مانند آدم ؑ از میوهٔ آن درخت خورد، در نتیجه خداوند هر دوی آنها را از بهشت خود بیرون راند و از جوار خود به سوی زمین فرود آورد. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۷٤؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۲٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۱، ص۱٦٤.

مهمّ آن است که خدا یک اسم اعظم مخفی دارد[1] ۱۵• و یک اسم اعظم خارجی دارد، این است که پیغمبر خاتم ﷺ در عالم، دو تا نمی‌شود چرا که اسم اعظم دو تا نمی‌گردد، و سرّ اینکه اکمل اولین و آخرین و خاتم النبیین ﷺ تنها یک نفر است و آن یک نفر هم عبارت از ذات مقدّس پیغمبر اسلام ﷺ است؛ آن است که بیشتر از یک اسم ممکن نیست اعظم بشود؛ یک اسم لفظی، اسم اعظم می‌شود، و یک اسم تکوینی هم، اسم اعظم می‌شود.

رسیدن به حقیقت پیغمبر ﷺ با رسیدن به حقیقت امیرمؤمنان ؑ

اگر کسی به حقیقت پیغمبر ﷺ برسد به اسم اعظم رسیده است اما ممکن نیست کسی به حقیقت پیغمبر ﷺ برسد مگر اینکه به حقیقت امیرمؤمنان علی ؑ برسد، ۱۶• اگر به حقیقت امیرمؤمنان علی ؑ رسید به حقیقت پیغمبر ﷺ می‌رسد و این خود، نتیجه‌ای است که دانشمندان بعد از عُمری می‌فهمند.

---

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ ضُرَيْسٍ الْوَابِشِيِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُ الْعَالِمِ: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾، قَالَ: فَقَالَ: يَا جَابِرُ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً فَكَانَ عِنْدَ الْعَالِمِ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَانْخَسَفَتِ الْأَرْضُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّرِيرِ حَتَّى الْتَقَتِ الْقِطْعَتَانِ وَ حَوَّلَ مِنْ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ، وَ عِنْدَنَا مِنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ حَرْفٌ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ عِنْدَهُ.»؛ جابر می‌گوید: به امام باقر ؑ عرض کردم: فدایت شوم، سخن وصیّ سلیمان: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾؛ (من تخت بلقیس را قبل از چشم بر هم زدنت برایت حاضر می‌کنم)؛ چگونه است؟ حضرت فرمود: ای جابر، خداوند اسم اعظمش را بر ۷۳ حرف قرار داد و نزد عالم و دانشمند [وصیّ سلیمان (آصف)] تنها یک حرف از آن بود، زمین میان او و تخت بلقیس فرو رفت تا دو قطعه به هم رسیدند و از این به آن تغییر کرد؛ ولی نزد ما اهل بیت ؑ، ۷۲ حرف از اسم اعظم است و تنها یک حرف آن در علم غیب خدا نزد خودش مخفی است (وجود دارد). بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲۲۹؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۲۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج١٤، ص١١٤.

مراتب مستبصر شدن مولا جلال دوانی از بزرگان اهل تسنن

-حال یک حکایت برایتان بگـویم:- مـولا جـلال دوانـی،[۱] ۱۷• از بزرگـان عـالَم است. مولا جلال دوانی، از محقّقین نامی است و این مردی است که در «فلـسفه» و «کلام» و «ادب» و در تمام فنون علم، کتاب‌هـا نوشـته اسـت. از دنیـا بپرسـید: مُـلّا جلال دوانی کیست؟ او را محقق دوانی می‌گویند؛ محقـق علـی الإطـلاق دوانـی ﷺ. این مرد بزرگ شـاهد تمـام انظـار حکیمانـهٔ عـالم اسـت. او از مبتکـرین جهـان و از بزرگترین دانشمندان سنّی است که به مذهب تشیع گروید.

این مرد در آخر عمرش یک رساله نوشته،[۲] ۱۸• در آن رساله چنین نوشت که: مـن تمام ابواب حکمت را سِیر کردم، دیگر بابی از حکمت نبود که نخوانم، همه را خواندم، همهٔ اوراق کتب حکمت را دیـدم، - وقتـی او بگویـد همـه را خوانـدم و همـه را دیـدم، کلامش صد در صد قبول است، چرا که هر حرفی از هر کسی پذیرفتـه نیـست ولـی از دانشمندان و بزرگانی چنین عالی مرتبه پذیرفته است- بعد مـی‌گویـد: یـک وقـت بـه خود آمدم که آیا به حقیقت رسیده‌ام یا نه؟ آن وقت پنج مبحث مطرح می‌کنـد، مبحـث اوّل: در اثبات وجود خدا، مبحث دوم: در اثبات وجود پیغمبر ﷺ، بعد در مبحث سـوم غوغا می‌کند، می‌گوید: من بعد از عمری نتیجهٔ تمام تحقیقاتم را بیان می‌نمایم.

---

۱. محمد بن أسعد الملقّب جلال الدين الدّواني: نسحبة إلى دوان و هي قريةٌ من قـرى كـازرون، الـشافعيّ عالم العجم بأرض فارس و إمام المعقولات، و صاحب المصنفات. أخذ العلم عـن المحيـوي و البقـال وفاق في جميع العلوم لا سيّما العقلية و أخذ عنه أهل تلك النواحي و ارتحل إليه أهل الروم و خراسـان و ما وراء النهر و له شهرة كبيرة و صيت عظـيم، و تكـاثر تلامذتـه و كـان مـن أدبهـم أنّـه إذا تكلّـم نكّـسوا رؤوسهم تأدّبا و لم يتكلّم أحدٌ منهم بشيء. وولاّه سلطان تلك الديار القـضاء بهـا و لـه مـصنفات كثيـرة مقبولة منها شرح التجريد للطّوسي و شرح التهذيب و حاشية على العضد و له فـصاحة زائـدة و بلاغـة و تواضع. (و مات) سنة ۹۱۸ ثماني عشرة و تسعمائة. قال السّخاويّ: إنه في سنة (۸۹۷) كـان حيـاً و كـان عمره إذ ذاك بضعاً و سبعين ثم أرّخ غيره موته في التاريخ الّذي قدّمنا ذكره فيكون على هذا قد عاش نحـو تسعين سنة. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، شوكانی، ج۲، ص٦٨٤.

۲. رسالهٔ: نور الهداية في إثبات الإمامة.

کمال عالَم به وجود آدم و کمال آدم به وجود خاتمﷺ

-خلاصهٔ حرف این محقق را که در لفّافهٔ حکمت گفته است، برای شما می‌گویم-، این مرد در تحقیقات آخر عمرش می‌نویسد: در این عالم نگاه کردم، دیدم برای تربیت نظام وجود، وجود انسان لازم است. - خوب فکر کنید و بنگرید چقدر پخته حرف می‌زند-، برای تکمیل عالم، وجود آدم لازم است، اگر آدم نبود این عالم بی‌اثر بود. پس برای تکمیل عالم، آدم لازم است.

بعد می‌گوید: دیدم برای تکمیل این آدم، خاتمﷺ لازم است و تا خاتمﷺ نباشد آدم کامل نمی‌شود.

تمام حرفهایش همچون تیر سه شعبه به نشان می‌نشیند؛ عالم، بی‌آدم ناقص است. اگر آدم نبود نتیجهٔ این عالم چه بود؟ فایده‌اش چه بود؟ اسرار این ستاره‌ها را چه کسی درک کند؟ رموز شمس و قمر را که بفهمد؟ دقایق کرهٔ زمین را چه کسی بفهمد؟ اگر خدا این عالم را خلق کرده بود، ولی مغز این بشر را خلق نکرده بود تا این اسرار را بداند، چه کسی این اسرار و حقایق را درک می‌کرد؟!

این است که کمال عالم به وجود آدم است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[1]، قدر خودتان را بدانید، خدا این عالم را به سبب شما کامل کرده است، این عالم اینقدر بزرگ است که از تصور ما خارج است، و شما تمام این عالم بی پهنا را کامل کردید.

این آدم کمالش در خاتمﷺ است؛ چرا؟ برای اینکه آدم را به آخرین پله نمی‌رساند مگر کسی‌که خودش به آخرین پله رسیده است. کسی که به انتهای پله‌ها رسیده است کیست؟ آیا موسی بن عمرانؑ است؟ نه موسی ابن عمرانؑ هنوز یک پله به آخر کمال مانده است. آیا عیسی بن مریمؑ است؟ نه او نیز یک پله مانده است. آیا ابراهیم خلیلؑ است؟ نه، ابراهیم خلیلؑ هم یک پله مانده است، آیا آدم

---

۱. «و هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.» البقرة(۲): ۳۰.

ابوالبشر علیه السلام به آخر کمال رسید؟ نـه، او هـم یـک پلـه مانـده اسـت. بـه آدم ابوالبـشر می‌گویند: در تمامی بهشت آزاد هستی و از هرچه می‌خواهی بخور امّا از آن درخـت نخور.[۱] با این حال از آن شجره تناول می‌نماید، پس او نیز یـک پلـه بـه آخـر کمـال مانده است.

آیا آن کسی‌که به آخرِ پله رسیده حـضرت یعقـوب علیه السلام اسـت؟ ابـدا.[۱۹۰] حـضرت یعقوب علیه السلام می‌خواهد فرزنـدش را نجـات بدهـد بـه یکـی از پـسرانش رو مـی‌کنـد و می‌گوید: مراقب یوسف علیه السلام باش،[۲] بعد به او می‌فهمانند کـه بـه آخـر پلـه نرسـیدی؛ وقتی به شهر بر می‌گردد به او وحی می‌شود که: ای یعقوب! مگر ما نبودیم که یوسـف را به پسرت سپردی؟![۳] چرا با وجود ما پسرت را دیدی، تو باید آنچنان باشی که تنهـا

---

۱. ﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ، وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ، فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ و ای آدم! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیـر، و از هر جا که می‌خواهید بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهیـد شـد. پـس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورتهایشان برایشان پوشیده بود، برای آنان نمایان کند و گفـت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جـز [بـرای] آنکـه [مبـادا] دو فرشـته گردیـد یـا در [زمـرهٔ] جاودانان درآیید. و برای آن دو سوگند یاد کرد که: من قطعاً از خیرخواهان شـما هـستم. پـس آن دو را بـا فریب به سقوط کشانید پس چون آن دو از [میوهٔ] آن درختِ [ممنوع] چشیدند، عورتشان بر آنان آشـکار شد، و به چسبانیدن برگ [های درختانِ] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان آن دو را خطـاب داد: مگر من شما را از این درخت، منع نکردم و به شما نگفتم که بی تردید، شیطان برای شما دشمنی آشـکار است؟ الأعراف(۷):۱۹- ۲۲.

۲. و روبیل را گفت: تو از همهٔ اولاد من بزرگتری یوسف را به تو می‌سپارم زنهار که از حال او غافـل نـشوی و اعتماد بر دیگر برادران نکنی. روبیل قبول کرد و روی به راه آوردند. روضة الشهداء، کاشفی ،ص۵۷.

۳. «... وَ سَمِعْتُهُ [أي: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَيْفُورٍ] يَقُولُ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ: ﴿هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَما أَمِنْتُكُمْ عَلى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ﴾ إِنَّ هَذَا مِثْلُ قَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لَا يُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ فَهَذَا مَعْنَاهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ سَلَّمَ يُوسُفَ إِلَيْهِمْ فَغَشَّوْهُ حِينَ اعْتَمَدَ عَلَى حِفْظِهِمْ لَهُ وَ انْقَطَعَ فِي رِعَايَتِهِ إِلَـيْهِمْ فَـأَلْقَوْهُ فِـي ←

ما را ببینی، و جز ما کسی را نبینی. تو باید به آنجا برسی که فقط ما را در نظر آوری و غیر ما را نبینی.

[ملّا جلال دوانی می‌گوید:] بنابراین در همهٔ عالم سیر کردم و دیدم هیچ کسی نیست که عالم و آدم را در کمال به تمامیت برساند جز یک نفر و آن یک نفر شخص خاتم ﷺ است.[۲۰]* پس به خاتم ﷺ رسیدم.

تکمیل دین خاتم ﷺ به وجود امیرمؤمنان ؑ

بعد که به خاتم ﷺ رسیدم، نگاه کردم دیدم هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که مهندسی حکیم از کارخانه‌ای برود، بعد کارخانه را به دست یک آدم ناشی بسپارد! هیچ فکر و عقلی روا نمی‌داند که مدیر دانشگاهی از آنجا برود ولی بعد از خود، دانشگاه را به آدمی که سطح دانش او معلوم نیست بسپارد! بر این اساس همان حکمتی که می‌گوید: اگر خدای تعالی عالم را بدون آدم می‌آفرید خلقت ناقص بود و

غَيَابَةِ الْجُبِّ وَ بَاعُوهُ وَ لَمَّا انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الِابْنِ الثَّانِي وَ سَلَّمَهُ وَ اعْتَمَدَ فِي حَفِظِهِ عَلَيْهِ وَ قَالَ ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ أَقْعَدَهُ عَلَى سَرِيرِ الْمَمْلَكَةِ وَ رَدَّ يُوسُفَ إِلَيْهِ وَ خَرَجَ الْقَوْمُ مِنَ الْمِحْنَةِ وَ اسْتَقَامَتْ أَسْبَابُهُم.»؛ شیخ صدوق می‌فرماید [و از محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن طیفور] شنیدم که در ذیل قول حضرت یعقوب ؑ: ﴿هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَما أَمِنْتُكُمْ عَلى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ﴾؛ یعقوب گفت: آیا من همان قدر دربارهٔ این برادر به شما مطمئن و ایمن باشم که دربارهٔ یوسف بودم؟ فرمود: این کلام یعقوب مثل فرمودهٔ نبیّ اکرم ﷺ است که می‌فرماید: «مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی‌شود». بنابراین معنای سخن حضرت یعقوب ؑ، همان فرمودهٔ نبیّ اکرم ﷺ است چون یعقوب ؑ در مورد یوسف ؑ وقتی اعتماد به حفاظت و رعایت برادران یوسف ؑ کرد و وی را در پناه ایشان قرار داد آنها به یعقوب ؑ خیانت کرده و یوسف ؑ را در قعر چاه انداخته [و بعد که به وسیلهٔ کاروانیان از چاه بیرون آورده شد] او را [به آنها] فروختند ولی جناب یعقوب نسبت به پسر دوّم تنها به خدای عزّ و جلّ روی آورد [و اعتماد کرد] نه به پسرانش، و وی را در پناه حقّ تبارک و تعالی قرار داد و گفت: «خدا بهترین نگهبان است» در نتیجه حضرت حقّ جلّ و علا، او را بر اریکهٔ قدرت نشاند و یوسف را به او باز گرداند و مردم را از محنت رها نمود و اسباب رفاه و راحتی را برای آنان فراهم کرد. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۵۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۲، ص۲۷۷.

اگر آدم را بدون خاتم ﷺ می‌آفرید آفرینش ناقص بود؛ همان حکمت مـی‌گویـد: اگـر خاتم ﷺ را بدون امیرمؤمنان علی ؑ می‌آفرید، هنوز خلقت و آفرینش ناقص بود.[۲۱]

[بعد ملّا جلال دوانی می‌گوید:] وقتی به اینجـا رسـیدم، دسـت از دامـن فـلان و فلان برداشتم و گفتم: «أَشهَدُ أنَّ عَلیّاً وَلیُّ الله».[۲۲] (۱)

---

۱. « ... علماء امت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم اگرچه اتفاق دارند بر آنکه بعد از نبـیّ بایـد امـامی و خلیفه‌ای در میان امّت باشد، تا معلّم مسائل علمی و عملی و مروّج احکام دینی و دنیـوی باشـد و دیـن نبیّ را نشر کند و باقی دارد؛ اما اختلاف نموده‌اند که استحقاق در کدام شخص از امّتان فی نفـس الأمـر متحقق باشد. رأی جمعی بر آن قرار گرفته، که خلیفهٔ بر حقّ بعد از نبیّ صلی الله علیه و آلـه و سـلّم ابـو بکر بن ابی قحافه است و بعد از وی عمر بن الخطاب و بعد از وی عثمان بـن عفـان و بعـد از وی علـیّ بن ابی طالب ؑ، و جمعی دیگر بر آنند که امام مطلق و خلیفهٔ بر حق بعد از پیغمبر بلا واسطه غیر علـیّ بن ابی طالب ؑ کسی نیست، و بعد از وی امام حسن ؑ و بعد از وی امام حـسین ؑ و بعـد از وی امـام زین العابـدین ؑ و بعـد از وی امـام محمـد بـاقر ؑ و بعـد از وی امـام جعفـر الـصادق ؑ ثـم موسـی الکاظم ؑ ثم علیّ بن موسی ؑ ثم محمّد التقـی ؑ ثـم علـیّ النقـی ؑ ثـم الحـسن العـسکری ؑ ثـم المهدی الهادی القائم ؑ بالحق صلوات الله علیهم اجمعـین. و اگرچـه اخـتلاف در میـان اسـلاف در تعیین خلیفهٔ بعد از نبّی بسیار است اما به حسب اقوال معتدّ به، حق دایر است میان مذهبین مـذکورین. و در کتب هر دو فرقه بر اثبات مدعای خویش اقوال و استدلال زیاده از آن دیدم کـه بـه تحریـر توانـد در آورد. و چون اقوال هر دو طائفه را پیش قانون عقلی بردم، حکم نمود که خلیفهٔ نبیّ اُنموذج اوست، بایـد أشبه به او باشد–در کمالات علمی و عملی و نفسی و روحی، و باید که صاحب نفس قدسـی باشـد، تـا به حسب استعداد ذاتی از ابتدای تکوین تا آخر حال در کمال عصمت، باقی و محفـوظ مانـد، و قـول او بلا احتمالات عقلی حجّت باشد، و دین نبیّ به حال ماند، و چون از تتبّع کلمات متّفقٌ علیـه و مختلـفٌ فیه دانسته بودم، که کمالات علمی و عملی امیر المؤمنین علی بن أبـی طالـب ؑ بـه حـدّی اسـت، کـه پیغمبر خدا ﷺ به موجب امر الهی او را در مرتبهٔ نفس خود دانسته، چنانچه آیهٔ مباهله بـآن نـاطق اسـت. حیث قال الله تعالی: ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ الآیـة. چـه به اتّفاق مفسّرین، مراد از «أنفسنا» حضرت مرتضی علی ؑ اسـت چنانچـه مـراد از «ابنائنـا و نـسائنا»، حسنین ؑ و فاطمهٔ زهرا ؑ است. و نیز دانسته بودم که نفس شریف ایشان، قدسی و علم ایـشان، لـدّنی است. به حدّی که در وقتی که ایشان، به مـشیمهٔ رحـم مـادر خـود فاطمـه بنـت اسـد ؑ بودنـد، چـون حضرت سید البشر فاطمه ؑ را می‌دیدند، فاطمـه بـی‌اختیـار از جـای خـود برمـی‌خاسـت، و چـون از حقیقت حال او استفسار می‌نمودند می‌فرمود غریب حالتی مشاهده می‌کنم، کـه هرگـاه حـضرت سـید ←

ملّا جلال دوانی﵀ آخر امر به این نکته رسید، او بعد از مطالعهٔ همهٔ کتاب‌ها، بعد از در برگرفتن همهٔ دانش‌ها، بعد از اینکه از جهت علمی معروف به محقق دوانی شد، آن وقت می‌گوید: حکمت خدا را سنجیدم، دیدم مقابل آن اسمِ لفظی، اسمِ تکوینی لازم است. خوشا به حال کسی‌که به اینجا برسد.

→

البشر را می‌بینم، جنین در رحم من به حرکت می‌آید می‌یابم که جنین در مشیمهٔ قیام نموده، لهذا هنگام دیدن آن حضرت بی‌اختیار بر می‌خیزم، و چون رسول اللهﷺ در پیش من از طرفی به طرف دیگر می‌رود، فی الفور جنین در مشیمهٔ رحم من به حرکت می‌آید، چنانچه می‌یابم که رو به طرفی که حضرت توجّه فرموده جنین نیز روی به آن طرف دارد، بنابراین مرا ناچار روی بدان طرف باید کرد که توجه به آن حضرتست. اکثر علمای اهل سنّت وجه آنکه ایشان را کرّم الله وجهه می‌خوانند همین معنی نوشته‌اند، پس دانستم که بر آن حضرت، حالت و مرتبت جناب نبوی منکشف بوده، در هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند، و این نیست مگر از خواص نفس قدسی، به خلاف خلفای ثلاثهٔ مذکوره، چه ایشان به اتّفاق مخبرین اولین و آخرین، مشرک بودند و مدّتهای مدید در بت‌پرستی و در اموری که به حسب عقل صحیح قبیح است به سر می‌بردند، و بعد از آنکه در صدد این آمدند که به شَرَف ایمان مُشَرَّف شوند، به صرف قول جناب مصطفوی، و به محض دلیل عقلی ایمان نیاوردند، و به توحید الهی قائل نشدند، و از ایشان معجزه خواستند، و بعد از ملاحظهٔ معجزه، گردن نهادند و ایمان آوردند، و بعد از آنکه ایمان آوردند، در امور دین غلطها می‌کردند و اعتراف بر آن می‌نمودند چنانچه حدیث «لو لا علیؑ لهلك عمر» اشهر از آنست که کسی را در آن خلافی باشد، پس معلوم شد که استعداد نفوس ایشان در مرتبهٔ بعض اوسط ناس، که مرتبه حکمای اسلامیه است مثل لقمان و بقراط و افلاطون و ارسطو هم نبوده، چه در کتب محقّقین متّفقٌ علیه مکتوب است، که ایشان به عقل خود توحید الهی را دانسته و ایمان آوردند و اصلاً به بت‌پرستی راضی نشدند. بل بعضی از ایشان را بر منع از بت‌پرستی به درجهٔ شهادت رسانیدند و جماعتی که در مرتبهٔ اوساط ناس نباشند در مرتبهٔ اعلای ناس که انبیاء علیهم السلام‌اند به طریق اولی نخواهند بود تا به مرتبهٔ حضرت خیر البشر که افضل انبیاء است چه رسد! پس به یقین دانستم که خلیفهٔ بر حقّ بعد از نبیّ مطلقﷺ، امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالبؑ است و بعد از ایشان امام حسن و بعد از ایشان امام حسین إلی المهدی الهادی علیهم السلام که در تحقّقِ صفتِ عصمتِ ایشان، احدی انکار ندارد. و چون معصوم باشند، مستحقّ امر خلافت نبوی باشند و به وجود ایشان آنچه غرض از خلافت و بقای دین محمّدی استﷺ صورت پذیر می‌گردد، پس از تقلید باز رستم و به تحقیق پیوستم...». رسالهٔ نورالهدایه فی اثبات الامامه، جلال الدین دوانی﵀. (به صورت کامل در ص۴۶۹، پی نوشت شمارهٔ ۲۲، آمده است)

شرایط کمال بشر در کلام امام صادق علیه السلام

شرایط کمال یک بشر چیست؟ امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرُ مُسْتَمْتَعٍ: أَوَّلُهَا الْوَفَاءُ، وَ الثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ، وَ الثَّالِثَةُ الْحَيَاءُ، وَ الرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الْحُرِّيَّةُ.»[1]

شرط اول: «وفا»، شرط دوم: «حیا»، شرط سوم: «تدبیر»، شرط چهارم: «حسن خُلق»، شرط پنجم: «حُرّیت». امام ششم علیه السلام مطلب را با این کلمه تمام می‌کند. می‌فرماید: وقتی شیء در بشر تمام می‌شود که «وفا» و «حیا» داشته باشد، «تدبیر» و «حسن خلق» داشته باشد، آخرین خصلتی که باید در وجودش داشته باشد، حریّت و آزادگی است و این آزادگی تمامِ این خصال قبلی را در بر می‌گیرد.

توضیح و تفسیر معنای حریّت و آزادی

معنای «آزادی» چیست؟ «حرّیت» چیست؟ معنای «حرّیت» این است که ابتدا عقلت را از گردباد اوهام آزاد کنی.

مُلّا جلال دوانی به این کلمه رسیده و عقلش را آزاد کرد. این معنای حرّیت است. ممکن است آدمی نود سال درس خوانده باشد ولی بنده باشد، بندهٔ چه کسی؟ بندهٔ تعصب، بندهٔ وهم، بندهٔ خیال. پس شرط آخر کمال، «حرّیت» است. ممکن است یک آدم، میلیاردها تومان داشته باشد ولی این آدم حلقهٔ غلامی به گوشش باشد،

---

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرُ مُسْتَمْتَعٍ: أَوَّلُهَا الْوَفَاءُ، وَ الثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ، وَ الثَّالِثَةُ الْحَيَاءُ، وَ الرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ الْخَامِسَةُ، وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الْحُرِّيَّةُ.»؛ ابوخالد سجستانی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پنج خصلت است که هرکس یکی از آنها را نداشته باشد، بهرهٔ زیادی در وجود او نیست: اول وفا، دوم تدبیر، سوم حیا، چهارم حُسن خلق، و پنجم که جامع این خصلت‌هاست آزادگی است. خصال، شیخ صدوق، ص۲۸٤؛ وسائل الشيعة، حر عاملي، ج۲۰، ص۵۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٦، ص۳۸۷و ج۷۱، ص۱۷۵و ج۷۵، ص۱۹٤.

غلام چه کسی است؟ غلام فامیلش است. پس این آدم هنوز بوی آزادی بـه مـشامش نخورده است. این آدم به آخرین مرحلهٔ قدرت مالی رسید ولی هنوز بنده است، بنـده چه چیز است؟ بندهٔ یک زن: «نِسَاؤُهُمْ قِبْلَتُهُمْ».[۱] ۲۳.

این است که انسانِ آزاد کم پیدا مـی‌کنیـد. غالبـاً غـلام حلقـه بـه گوشـند، منتهـا حلقه‌ها فرق می‌کند؛ یکی غلامِ حلقه به گوش شکم و دیگری غلام حلقـه بـه گـوش شهوت.

اینجا جای حکمت است، اینجا جای برهان و منطق و استدلال است. آدم آزاد آن کسی است که عقلش از وهم آزاد باشد، اراده‌اش از هوس آزاد باشد، از قید شهوت و غضب آزاد باشد. وقتی چنین شد پردهٔ کمال تمام می‌شود، آن وقـت بـه چنـین آدمـی آزاد می‌گویند.

خدایا به حقیقت آزادگان، حلاوت آزادی را به کام ما برسان.

اگر معنای آزادی را بچشید، آن وقت می‌فهمید حرّیت و آزادی یعنی چه؟

حرکت از اسم الله لفظی به اسم حقیقی

در این مجلس یک پرده از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، در نامـهٔ حـضرت سـلیمان علیه‌السلام گفتم. ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.[۲]

---

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بُطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قِبْلَتُهُمْ وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا إِسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى...»؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: زمانی بر مردم می‌آید که شکم‌هایشان خدایشان، زن‌هایشان قبله‌شان، پول‌هایشان دینشان و شرفشان کالایشان؛ هیچ چیز از ایمان باقی نمی‌ماند جز نامش، و از اسلام جز آیینش (نه عمل)، و از قرآن جز درس دادنش، بناهای مساجدشان آباد ولی قلب‌هایشان در گمراهی. جامع الأخبار، شعیری، ص۱۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۲، ص۴۵۳؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج۱۱، ص۳۷۶.

۲. ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ نامه از طرف سلیمان است و [مضمون آن] این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان. النمل(۲۷): ۳۰.

نتیجه اینکه حرکت شما باید از اسم الله لفظی آغاز شود و به اسم حقیقی منتهی شود، وقتی به اسم حقیقی رسیدید مسلمان حقیقی شده‌اید، و به حقیقت مسلمانی دست یافته‌اید و دیگر کار تمام است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[۱]، آن وقت جوری می‌شوید که می‌گویند: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾.[۲]

معنا و مفهوم آزادگی در سیرهٔ حضرت زینب کبری علیها السلام

می‌خواهید بدانید معنای حریّت و آزادگی چیست؟ و آزاد کیست؟ آزاد آن شخصیتی است که در بزرگ‌ترین و سخت‌ترین مصیبت‌های روزگار، از تمام قیود دنیوی آزاد است.

مردم نمی‌توانند بزرگی مصیبت آن بانوی مخدره‌ای که تمام سرمایهٔ هستی‌اش را از دست داده است، تصور کنند. چقدر این مصیبت بزرگ بوده، تصورش آدم را عاجز می‌کند. تا آدم شدائد روزگار را نبیند نمی‌فهمد، وقتی شدائد را دید می‌فهمد شدّت و محنت روزگار یعنی چه؟

یک زن از اول صبح تا نزدیک غروب، تمام ستاره‌های آسمان زندگیش، یکباره فرو بریزند، آن هم چه ستارگانی!

برادر از دست دادن، بسی دشوار است، ولی برادری مثل قمر بنی هاشم از دست داده‌اید؟ نه، خوب فکر کنید، آن وقت معنای حرّیت را بفهمید.

در دنیا بسیاری از انسان‌ها برادر زاده‌شان از دست رفته است، ولی آن بانوی مخدره برادر زاده‌ای از دست داد که «أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلقاً وَ مَنْطِقاً»

---

۱. «همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.» الرعد(۱۳):۲۸.

۲. «ای نفس مطمئنّه، خشنود و خدا پسند به سوی پروردگارت بازگرد.» الفجر(۸۹): ۲۷ – ۲۸.

برسول الله ﷺ[1] بود، اگر یک زن همچون پسر برادری را از دست بدهد، این مصیبت بسیار بزرگ‌تر از حدّ تصور ماست.[۲۴]

---

۱. «خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ؑ وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهاً وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقاً فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ آيِسٍ مِنْهُ وَ أَرْخَى عَيْنَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ» فَصَاحَ وَ قَالَ: «يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي» فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيداً وَ قَتَلَ جَمْعاً كَثِيراً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَ قَالَ: «يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ» فَبَكَى الْحُسَيْنُ ؑ وَ قَالَ: «وَا غَوْثَاهُ يَا بُنَيَّ، قَاتِلْ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّداً ﷺ فَيَسْقِيَكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَداً» فَرَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ النِّزَالِ وَ قَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بْنُ مُرَّةَ الْعَبْدِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ فَنَادَى: «يَا أَبَتَاهْ عَلَيْكَ السَّلَامُ هَذَا جَدِّي يُقْرِؤُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: عَجِّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا» ثُمَّ شَهَقَ شَهْقَةً فَمَاتَ، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ ؑ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَ قَالَ: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْماً قَتَلُوكَ مَا أَجْرَأَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ.» قَالَ الرَّاوِي: وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ ؑ بِنْتُ عَلِيٍّ ؑ تُنَادِي: «يَا حَبِيبَاهْ يَا ابْنَ أَخَاهْ» وَ جَاءَتْ فَأَكَبَّتْ عَلَيْهِ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ ؑ فَأَخَذَهَا وَ رَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ.»؛ علیّ بن الحسین [حضرت علی اکبر ؑ] که از زیبا صورتان و نیکو سیرتان روزگار بود بیرون آمد و از پدرش اجازهٔ جنگ خواست، حضرت اجازه‌اش داد سپس نگاهی مأیوسانه به او کرد و چشمان خود را به زیر افکند و اشک فرو ریخت، سپس فرمود: بار الها، گواه باش جوانی که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبرت هست به جنگ این مردم رفت و ما هر وقت مشتاق [دیدن] پیامبر ﷺ می‌شدیم «دلتنگ پیامبر می‌شدیم» به او نگاه می‌کردیم سپس حضرت بلند فریاد زد و فرمود: «ای پسر سعد، خدا رَحِم تو را قطع کند همچنانکه رحم مرا قطع کردی»، علی اکبر ؑ به جانب لشکر روانه شد و جنگ سختی نمود و جمعیّت زیادی را به درک واصل نمود، آنگاه خدمت پدرش برگشت و عرض کرد: پدر جان، تشنگی مرا از پا در آورد و سنگینی آهن «اسلحه» مرا ناتوان ساخته است، آیا راهی است تا شربتی از آب نصیبم شود؟ امام حسین ؑ به گریه افتاد و فرمود: ای امان، پسر جانم، کمی به جنگ ادامه بده به زودی است که جدّت محمّد ﷺ را ملاقات کنی او با کاسه‌ای لبریز از آب، تو را سیراب خواهد کرد، آبی که پس از آشامیدن آن هرگز تشنه نخواهی شد، پس علی اکبر ؑ به میدان بازگشت و کارزار عظیمی نمود تا آنکه منقذ بن مرّة عبدی لعین، تیری بسوی او پرتاب نمود و او را از پای درآورد، بلافاصله علی اکبر ؑ فریاد زد: بابا، منم رفتم خدا حافظ؛ اینک جدّم به تو سلام می‌رساند و خطاب به تو می‌فرماید: هر چه زودتر نزد ما بیا، پس نعره‌ای بر آورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود. امام حسین ؑ آمد تا بر بالینش نشست و صورت خود بر صورت علی ←

من چه بگویم کـه مـردم هنـوز نفهمیدنـد حـضرت زینـب علیها السلام کیـست؟[۱] [۲۵] و حضرت زینب علیها السلام چه کرده است؟ ولی در این مجلس می‌خـواهم معنـای آن حرّیـت که امام علیه السلام فرمودند را در وجود زینب کبری علیها السلام بیان نمایم.

در دنیا بسی برادر زاده از دست رفته ولی زینب کبری علیها السلام یک براد زادهٔ هجده سـاله از دست داده، که دشمن در وصفش می‌گوید: «ناگهان دیدیم یک پارهٔ مـاه بـه میـدان می‌آید، جمالش همچون تکّهٔ ماه».[۲۶] وقتی هم حمله می‌کند با یـک حملـهٔ غالـب، چهار نفر را کشته که هریک از آنها با هزار نفر برابر بوده‌اند.[۲] [۲۷]

→

اکبر علیه السلام گذاشت و فرمود: خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند، چه جرأتی نسبت به خدا و هتک احتـرام پیغمبر داشتند، بعد از تو خاک بر سر دنیا باد. راوی می‌گوید: زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام از خیمـه‌هـا بیـرون آمد و فریاد می‌زد: ای دلبندم، ای فرزند برادرم، و می‌آمد تا آنکه خود را به روی کشتهٔ آن جوان انـداخت، حسین علیه السلام آمد و بازوی خواهر را گرفت و زینب علیها السلام را بسوی زنان حرم برگردانید». مثیر الأحزان، ابـن نمـا حلی، ص۵۱؛ لهوف، سید بن طاووس، ص٦٧؛ فتوح، احمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص١١٤(با اخـتلاف کم)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤٣(با اختلاف کم).

۱. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: يَا عَمَّةِ ... أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّـهِ عَالِمَـةٌ غَيْـرُ مُعَلَّمَـةٍ فَهِمَـةٌ غَيْـرُ مُفَهَّمَـة ...» امـام سجاد علیه السلام خطاب به حضرت زینب علیها السلام فرمودند: عمّه جان، شـما عالمـه‌ای هـستید کـه علـم را از کـسی نیاموخته‌اید [بلکه علـم شـما لـدنّی اسـت]. احتجـاج، طبرسـی، ج۲، ص۳۱؛ بحـار الأنـوار، علامـه مجلسی، ج٤٥، ص١٦٤؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۷۰.

۲. «لمّا برز عليّ بن الحسين علیه السلام دعا عمر بن سعد **بطارق بن كثير**، و كان فارساً منّاعاً، و بَطَـلًا دفّاعـاً، فقـال له: أنت الّذي تأكل نعمة الأمير وتأخذ منه العطايا، فَاخرُج إلى هذا الغلام و جئني برأسه، فقـال: يـا ابـن سعد، أنت تأخذ ملك الرّيّ و أنا أخرج إليه؟ بل الواجـب أن تخـرج أنـت إليـه، إلّا أن تـضمن لـي عنـد الأمير أن تكون إمارة المُوصل لي، فحينئذٍ أخرج و آتيك برأسه. قال: فضمن له ذلك، فخـرج طـارق إلـى مبارزة عليّ بن الحسين علیه السلام، و قاتله و جادله قتالًا، فضربه علـيّ بـن الحـسين علیه السلام ضـربةً منكـرةً، فانجـدل صريعاً، و عجّل اللّه بروحه إلى النّار.

قال: **فخرج أخو المقتول**، فاستقبله عليّ بن الحسين علیه السلام و لم يزالا في كرّ و فرّ، حتّى وصل إليـه علـيّ بـن الحسين علیه السلام، فعطف عليه بضربة وقعت على عينيه، فخرّ صريعاً.

قال: **فخرج إليه ولد طارق**، فما كان إلّا هنيئة حتّى أرداه قتيلًا، وطلب البراز فلم يبرز إليه أحدٌ.

فهتف عمر بن سعد **بيكر بن غانم**، وندبه، فبرز إليه، فلمّـا بـرز تغيّـر لـون الحـسين علیه السلام، فقالـت ليلـى أمّ ←

از اول صبح تا غروب چنین برادر و برادر زادگانی را از دست داده است، من چه بگویم که: «قلم اینجا رسید و سر بشکست». در دنیا، مصایب بسیاری پیش آمده است اما کدام مصیبت به داغ آن مصیبت عظمایی می‌رسد که یک خواهر سر برادرش حسین علیه السلام را بر بالای نیزه [۲۸]* ببیند؟! (۱)

→

عليّ عليه السلام؛ مهّ تغيّرك يا سيّدي، لعلّه قد أصابه شيء؟ قال عليه السلام: لا، ولكن قد برز إليه من يخاف عليه منه، فَادْعي لولدكِ عليّ، فإنّي قد سمعت من جدّي رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «إنّ دعاء الامّ يستجاب في حقّ ولدها.» قال: فجرّدت رأسها، و هي في الفسطاط و دعت له إلى اللّه عزّ وجلّ بالنّصر عليه. و قال: و جرى بينهما حرب شديدٌ، حتّى انخرق درع بكر بن غانم من تحت إبطه، فعاجله عليّ بن الحسين عليه السلام بضربة قسمه نصفين لا رحمه اللّه.» هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به میدان آمد، عمر بن سعد به طارق بن کثیر که پهلوانی اسب سوار و جنگجو بود گفت: تو نعمت امیر را می‌خوری و عطایای او را دریافت می‌کنی، پس به جنگ این جوان برو و سر او را بیاور. طارق گفت: تو پادشاهی ری را بگیری و من به جنگ او بروم؟ پس بر خودت واجب است که به میدان بروی مگر اینکه ضمانت کنی که امیر حکومت موصل را به من بدهد. عمر سعد ضمانت کرد و طارق به میدان رفت. جنگ سختی در گرفت و حضرت علی اکبر علیه السلام ضربهٔ محکمی بر او وارد ساخت و او را به زمین انداخت و هلاک کرد و خدا روحش را سریع به آتش فرستاد. سپس برادر طارق [که او نیز از پهلوانان لشکر عمر سعد بود] به میدان رفت و پیوسته جنگیدند تا این که علی اکبر علیه السلام ضربه‌ای را بر چشمان او وارد نمود و او را نیز به زمین انداخته و به جهنم فرستاد. در این هنگام فرزند طارق به میدان آمد و پس از لحظه‌ای به هلاکت رسید و حضرت علی اکبر علیه السلام مبارز می‌طلبید اما احدی به مبارزهٔ او نمی‌رفت؛ تا این که عمر سعد، بکر بن غانم [که از این سه قوی‌تر و جنگجوتر بود] را صدا زد تا به میدان رود. در این هنگام رنگ چهرهٔ امام حسین علیه السلام تغییر نمود. حضرت لیلا علیها السلام مادر علی اکبر علیه السلام عرضه داشت: ای آقای من، آیا به او [پسرم] مصیبتی وارد گشته است؟ حضرت علیه السلام فرمود: نه، اما برای فرزندم از این شخص، ترس دارم. برو و برای فرزندت دعا کن که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که: دعای مادر برای فرزند مستجاب می‌شود. حضرت لیلا علیها السلام که درون خیمه بود موها را پریشان نمود و دعا کرد. جنگ شدیدی بین حضرت علی اکبر علیه السلام و بکر بن غانم در گرفت تا این‌که زره بکر بن غانم، پاره شد پس علی اکبر علیه السلام از فرصت استفاده کرد و ضربه‌ای به او وارد نمود و او را دو نیم کرد. أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۳۷۰؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص ٤١٧.

۱. رجوع شود به ص ۲۰۵، پاورقی ۲.

زینب کبری علیها السلام عنصر قدرت و شهامت مجسّم

به خدا نه فقط یک زن است بلکه او عنصر قدرت و شهامت مجسّم است. تمام این مصائب را به فاصلهٔ چند ساعت دید، مهم آن است که تمام این مصائب در یک روز بر او وارد شد. یک وقت انسان، مبتلا به یک حادثهٔ سخت شده و مدّتها می‌گذرد و روحیهٔ او به حالت عادی برمی‌گردد و مصیبت دوم را ده سال بعد می‌بیند، اما مصائب این بانوی مخدّره خیلی فرق دارد، چرا که در یک روز، تمام این مصیبت‌ها چنان موجی بعد از موجی اتفاق افتاد، خلاصه دریای روح یک زن [از قبل از ظهر تا بعد از ظهر] آن قدر تلاطم دید که زبان از بیانش الکن است و در نهایت نوبت به برادرش حسین علیه السلام رسید که شهادتش عرش خدا را لرزاند[1]، ببینید این شهادت با دل زینب علیها السلام چه کرد؟!

ای جوان‌مردان و ای زنانی که دست از دامن زرق و برق جاذبه‌های دنیا برداشته‌اید و به آستان مقدس ابا عبد الله الحسین علیه السلام رو نموده‌اید تا حقایقی از آدمیّت را بشنوید و دریابید، در این سخنان فکر و تأمّل نمایید و ببینید من چه می‌گویم. دنیا باید معنای آزادی را از دامان علی علیه السلام بفهمد تا دریابد که حرّیت در این دستگاه هست و بس.

معنای حرّیت این است که همچون زنی با سیل -دمادم- این حوادث و مصائب به کوفه پایتخت پدرش آمد؛ همان کوفه‌ای که پدرش از آنجا بر تمام مملکت ایران و روم فرمانروائی می‌کرد. حال وارد چنین شهری شده، آن هم صبح دوازدهم ماه محرم، هنگام طلوع آفتاب، درب و دروازهٔ کوفه را باز کردند، و دختر زهرا علیها السلام را وارد بر پسر مرجانه کردند.[2] ۲۹.

---

۱. رجوع شود به ص۲۱، پاورقی۳.

۲. «وَ سَرَّحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام مَعَ خَوَلِيٍّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُءُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنُظِّفَتْ وَ كَانَتِ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ رَأْساً وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرِو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ. وَ أَقَامَ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمَ الثَّانِيَ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ ثُمَّ نَادَى فِي النَّاسِ ←

ببین چه خبر است؟ بر سر هر رهگذر بر دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله چه گذشت؟[۳۰]

حضرت زینب کبری علیها السلام در مجلس ابن زیاد لعین

من همین اندازه به شما بگویم زینب کبری علیها السلام وارد بر مجلس شد، این خانـدان را

بِالرَّحِيلِ وَ تَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ مَعَهُ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ وَ أَخَوَاتُهُ وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ النِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فِيهِمْ وَ هُوَ مَرِيضٌ [...] وَ لَمَّا وَصَلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ وَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ مِنْ غَدِ يَوْمِ وُصُولِهِ [أی: اليوم الثاني عشر] وَ مَعَهُ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ أَهْلُهُ جَلَسَ ابْنُ زِيَادٍ لِلنَّاسِ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَ أَذِنَ لِلنَّاسِ إِذْناً عَامّاً وَ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الرَّأْسِ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ جَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَتَبَسَّمُ وَ فِي يَدِهِ قَضِيبٌ يَضْرِبُ بِهِ ثَنَايَاهُ»؛ عمر بن سعد در همان روز که روز عاشورا بود سر مقدس امام حسین علیه السلام را بـا خـولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی به سوی عبید الله بن زیاد فرستاد و دسـتور داد سـرهای مقـدس دیگر از یاران و جوانان بنی هاشم را جدا کنند و آنها هفتاد و دو سر بود و آنها را با شمر بـن ذی الجوشـن و قیس بن اشعث و عمر بن حجاج روانهٔ کوفه کرد، و خودش آن روز [روز عاشورا] را تا بـه شـب و فـردا [یعنی روز یازدهم] تا ظهر در کربلا ماند، سپس دستور کوچ داد و به سوی کوفه روان شد و با او دختـران امام حسین علیه السلام و خواهران آن حضرت و زنان و کودکان و علیّ بن الحسین علیه السلام کـه بیمـار بـود بودنـد ... و چون سر مطهر امام حسین علیه السلام به کوفه رسید و به دنبالش ابن سعد فردای آن روز [یعنی روز دوازدهـم] بـا دختران حسین علیه السلام و خاندان آن حضرت وارد شد. ابن زیاد در قصر دار الإمـاره نشـست و اذن عـام بـرای ورود مردم داد و دستور داد سر مقدس حضرت را بیاورند و آن را در پیش روی خـود نهـاده و بـه آن نگـاه می‌کرد و پوزخند می‌زد، و در دست او قضیبی بود (قضیب شمشیر نازک یا چوب باریک را گویند) که بـا آن به دندانهای پیشین حضرت می‌زد. ارشاد، شـیخ مفیـد، ج۲، ص۱۱۵؛ مقتـل الحـسین، أبـو مخنـف ازدي، ص۲۰۳:(و أقام عمر بن سعد يومه ذلك و الغد، ثم أمر حميد بن بكير الأحمري، فأذن في النـاس بالرحيل إلى الكوفة)؛ فتوح، أحمد بن أعثم كوفي، ج۵، ص۱۲۲(به همـین مـضمون)؛ اعـلام الـوری، شیخ طبرسی، ج۱، ٤٧١(و أقام هو بقية يومه و اليوم الثاني إلى الزوال، ثمّ نـادى فـي النـاس بالرحيـل، و توجّه نحو الكوفة)؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۷۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱۱۷.

و به همین مضمون در منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳٤۸(و أقام عمر بـن سـعد يومـه ذلك و الغد ثمّ أمر حميد بن بكير الأحمري فأذن في الناس بالرحيل إلى الكوفة)؛ کامل، ابن اثیـر، ج٤، ص۸۱(فأقام عمر بعد قتله يومين ثمّ ارتحل إلى الكوفة)؛ نهایـة الأرب، نـویری، ج۲۰، ص٤٦٤(و أقـام عمر بن سعد يومه هذا و الغد، ثمّ أذن في الناس بالرحيل إلى الكوفة)؛ البداية و النهاية، ابـن كثيـر، ج۸، ص۲۱۰؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۱(و أقام عمر بن سعد بعد قتل الحسين يـومين ثمّ دخل الكوفة)؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج۳، ص۸۷.

هنگامی وارد کردند که غذاها را کشیده بودند و سفره‌ها را چیده بودند.[۱] ۳۱• این کار فلسفه‌ای داشت، چرا این کار را کردند؟ برای اینکه خواستند آزادان عالم را بنده کنند. آنچه مهم است همان قدرت صبر و استقامت کوچک و بزرگ این خاندان است. این بچّه‌های کوچک که نان نخورده بودند، دلشان از گرسنگی به آخرین درجهٔ ضعف رسیده بود، غرض دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام این بود که وقتی چشم کودکان به این سفره افتاد، دامن زینب کبری علیهاالسلام را بگیرند و بگویند: «عمه ما گرسنه‌ایم». به خدا این بچه‌ها قدرتی نشان دادند که شگفت‌آور است. در آن هنگام که وارد شدند، بدن آن کودکان مثل جوجهٔ مرغ می‌لرزید ولی یک نگاه به این سفرهٔ رنگین نکردند.

تمام چشم‌ها می‌نگرند تا ببینند این بچّه‌ها چه می‌کنند. دیدند این کودکان دیدگان از همه جا برداشتند و یک نگاه به سر بریدهٔ بابا کردند. تمام دلها به آن طرف (و به آن سر) متوجه است.

ما رأیتُ إلا جمیلاً

حال معنای حرّیت و آزادی این است: در همچون مجلسی، عبید الله (لعنة الله علیه) گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكِ وَ أَهْلِ بَيْتِكِ؟»؛ رفتار خدا را با

---

۱. «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو عُبَيْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ الْمَرْزُبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ رِجَالِهِ: أَنَّ الْمُخْتَارَ بْنَ أَبِي عُبَيْدٍ الثَّقَفِيَّ ظَهَرَ بِالْكُوفَةِ [...] فَبَعَثَ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَأَدْخَلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَتَغَدَّى، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام: أُدْخِلْتُ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ وَ هُوَ يَتَغَدَّى وَ رَأْسُ أَبِي بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتْنِي حَتَّى تُرِيَنِي رَأْسَ ابْنِ زِيَادٍ وَ أَنَا أَتَغَدَّى، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجَابَ دَعْوَتِي»؛ ابن ابی سامه گوید: مدائنی از مردانش برایم نقل کردکه مرحوم مختار بن ابی عبید ثقفی در کوفه ظاهر شد ... وی سر ابن زیاد ملعون را برای امام سجاد علیه‌السلام فرستاد و سر را در وقتی بر حضرت وارد کرد که حضرت در حال چاشت خوردن بود، پس حضرت فرمود: مرا در زمانی بر ابن زیاد وارد کردند که چاشت می‌خورد و سر پدرم در مقابلش بود و من در آن لحظه گفتم: خدایا! مرا نمیران تا سر ابن زیاد را به من نشان دهی در حالیکه من چاشت می‌خورم، پس حمد می‌کنم خدایی که دعایم را اجابت نمود. امالی، شیخ طوسی، ص۲۴۳؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۲، ص۴۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۳۳۶.

برادرت چگونه دیدی؟ زینب کبری علیها السلام فرمود: «مَا رَأَیْتُ إِلَّا جَمِیلا».[۱] [۳۲]۰ خواست بگوید: ای عبید الله! نه تنها اگر از زینب علیها السلام بپرسی، بلکه اگر از این بچهٔ سه ساله هم بپرسی، می‌گوید: «ما از خدا به جز خوبی چیزی ندیده‌ایم».

جان قربان تو ای شهسوار آزادگان! ای رهبر احرار جهان! ما منزلی هستیم که هرچه از طرف دوست بیاید دل به آن می‌بندیم. آنچه بلا از جانب او ببارد بر ما شهد و شِکر است. تو مرا سرزنش می‌کنی که برادرم کشته شده ولی من به تو می‌گویم: «هؤُلاءِ قَوْمٌ کَتَبَ اللهُ عَلَیْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَی مَضاجِعِهِمْ، وَ سَیَجْمَعُ اللهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ، فَتُحاجُّ وَ تُخاصَمُ، فَانْظُرْ لِمَنِ الْفَلْجُ یَوْمَئِذ هَلَبَتکَ أُمُّکَ یَا ابنَ مَرجَانَةَ»[۲] تو برادر مرا مرده می‌بینی؟ من این سر بریده را گُل زنده می‌بینم، برای ابد شکفته می‌بینم، تو مرا اسیر می‌بینی؟ من خودم را امیر جوان می‌بینم.

نظر پاک اینچنین بیند　　نازنین جمله نازنین بیند

---

۱. چون اسیران اهل بیت علیهم السلام را پیش ابن زیاد بردند خطاب به زینب کبری علیها السلام گفت: «کَیْفَ رَأَیْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِیکِ وَ أَهْلِ بَیْتِکِ؟ فَقَالَتْ: **مَا رَأَیْتُ إِلَّا جَمِیلا**، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَی مَضَاجِعِهِمْ وَ سَیَجْمَعُ اللَّهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ فَتُحَاجُّ وَ تُخَاصَمُ فَانْظُرْ لِمَنْ یَکُونُ الْفَلْجُ یَوْمَئِذٍ؟ هَبَلَتْکَ أُمُّکَ یَا ابْنَ مَرْجَانَةَ.» چگونه دیدی آنچه را خدا با برادرت انجام داد؟! حضرت زینب علیها السلام فرمود: جز نیکویی چیزی ندیدم، زیرا اینان [آل پیغمبر صلی الله علیه و آله] جماعتی هستند که خداوند، حکم شهادت را بر آنان نوشته است و آنان نیز به سوی آرامگاه همیشگی خود شتافتند، ولی خداوند به همین زودی، تو و آنان را با هم [برای حسابرسی] جمع می‌کند و تو مورد احتجاج و مخاصمه قرار خواهی گرفت و آنگاه می‌نگری که رستگاری برای کیست؟ مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه! فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۱۲۲؛ مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۷۱؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص۹۴؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۳٦٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱۱٦؛ ریاض الأبرار، سید نعمت الله جزائری، ج۱، ص۲٤٤؛ عوالم، امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۸۳. ؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤۷۵؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ص۱۱۲؛ مقتل الحسین، بحر العلوم، ص۲۹۰- ۲۹۱.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص٤۸.

۲. همان.

زینب کبری علیها السلام چنان مجلس را منقلب کرد که آن ملعون خواست زینب کبری علیها السلام را مضطرب کند، رو کرد به امام زین العابدین علیه السلام و گفت: مگر علیّ بن الحسین علیه السلام کشته نشده است؟ امام علیه السلام فرمود: برادری داشتم به نام «علیّ بن الحسین علیه السلام» که مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: خدا او را کشت. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾[1] ابن زیاد غضب نموده و گفت: جواب مرا می‌دهی؟ جلّاد بیا و گردن این جوان بیمار را بزن. تا فرمان داد بیا زین العابدین علیه السلام را بکش، یک وقت دیدند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بغل باز کرد، میوهٔ دلش را در آغوش کشید و یک کلمه گفت که صدای شیون از مجلس بلند شد. فرمود: پسر مرجانه، اگر می‌خواهی این جوان را هم بکشی، اول عمّه‌اش را از زندگانیِ دنیا آسوده کن.[2] باز نتوانست زینب را پریشان کند.

---

۱. «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند». الزمر(۳۹):۴۲.

۲. «وَ عُرِضَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام [ثُمَّ الْتَفَتَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام] فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام. فَقَالَ: أَ لَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام: قَدْ كَانَ لِي أَخٌ يُسَمَّى عَلِيّاً علیه السلام قَتَلَهُ النَّاسُ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾. فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ: وَ بِكَ جُرْأَةٌ لِجَوَابِي وَ فِيكَ بَقِيَّةٌ لِلرَّدِّ عَلَيَّ، إِذْهَبُوا بِهِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ، فَتَعَلَّقَتْ بِهِ زَيْنَبُ علیها السلام عَمَّتُهُ وَ قَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا وَ اعْتَنَقَتْهُ وَ قَالَتْ: وَ اللَّهِ لَا أُفَارِقُهُ فَإِنْ قَتَلْتَه فَاقْتُلْنِي مَعَه، فَنَظَرَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَيْهَا وَ إِلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: عَجَباً لِلرَّحِمِ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّهَا وَدَّتْ أَنِّي قَتَلْتُهَا مَعَهُ دَعُوهُ فَإِنِّي أَرَاهُ لِمَا بِهِ». آنگاه علیّ بن الحسین علیه السلام را پیش ابن زیاد آوردند، به او گفت: تو کیستی؟ فرمود: من علیّ بن الحسین علیه السلام هستم، ابن زیاد گفت: مگر خدا علیّ بن الحسین علیه السلام را نکشت؟ زین العابدین علیه السلام فرمود: من برادری داشتم که نامش علی علیه السلام بود و مردم او را کشتند؟ ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت، علیّ بن الحسین علیه السلام فرمود: «خدا جانها را هنگام مرگشان دریابد» ابن زیاد در خشم شده گفت: تو جرأت پاسخ دادن مرا نیز داری؟ و هنوز توانائی بازگرداندن سخن من در تو هست؟ او را ببرید و گردنش را بزنید، پس عمه‌اش زینب علیها السلام به او چسبیده فرمود: ای پسر زیاد، آنچه خون از ما ریخته‌ای تو را بس است، و دست به گردن زین العابدین علیه السلام انداخته و فرمود: به خدا سوگند، دست از او بر ندارم و اگر او را کشتی مرا هم با او بکش!! ابن زیاد به حضرت زینب علیها السلام نگاه کرده سپس گفت: علاقهٔ رحم و خویشی، عجیب است، به خدا من این زن را چنین می‌بینم که دوست دارد من او را ←

چوب خیزران در مجلس یزید

در شام و مجلس یزید هم، آخرین حربه‌ای که یزید در دست داشت این بود: دید دختر فاطمه علیها السلام به هنگام سخن گفتن، گاه برمی‌گردد و نگاهی به سر بریدهٔ برادر می‌کند، تا دید تمام توجّه زینب علیها السلام به این سر بریده است دست بُرد و چوب خیزران بر لب و دندان ابا عبدالله علیه السلام زد.[1] ۳۳•

→

با این جوان بکشم! او را واگذارید که همان بیماری که دارد او را بس است. ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۱٦؛ مقتل الحسین، أبو مخنف ازدی، ص۲۰۵(به همین مضمون)؛ فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۱۲۳(به همین مضمون)؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ٤۷۲؛ لهوف، سید بن طاووس، ص۹۵؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۷۸؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۳٦۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۱۱۷؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۸٤؛ ناسخ التواریخ سید الشهدا، سپهر، ج۳، ص٦۰- ٦۳؛ الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۵، ص۵۰- ۵۱؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤۷۵؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ۱۱۱- ۱۱۲.

این مطلب با عبارات مختلف در این منابع آمده است:

طبقات الکبری، ابن سعد، ج۵، ص۲۱۲؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۰۷؛ تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳۵۰؛ تمهید، ابن عبد البر، ج۹، ص۱۵۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص٤۹؛ المنتظم، ابن جوزی، ج۵، ص۳٤۵؛ کامل، ابن اثیر، ج٤، ص۸۲؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص٤٦۵؛ بدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۰؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۲؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج۳، ص۸۸.

۱. رجوع شود به مجلس چهارم، ص۲۰۷، پاورقی۱.

پی نوشت:

۱. «وصف بلاد سبأ: و ذكر أصحاب التاريخ القديم أنّ أرض سبأ كانت من أخصب أرض اليمن، و أثراها، و أغدقها، و أكثرها جناناً و غيطاناً، و أفسحها مُروجاً، مع بنيان حسن و شجر مصفوف، و مساكب للماء متكاثفة، و أنهار و أزهار متفرقة، و كانت مسيرة أكثر من شهر للراكب المجدِّ على هذه الحالة، و في العرض مثل ذلك، و أنّ الراكب و المار كان يسير في تلك الجنان من أوّلها إلى أن ينتهي إلى آخرها لا تواجهه الشمس و لا تعارضه، لِاستتار الأرض بالعمارة الشجرية، و استيلائها عليها، وإحاطتها بها، و كان أهلها في أطيب عيش و أرفَهِه، و أهنأ حال، و أرغد قرى، و في نهاية الخصب، و طيب الهواء، وصفاء الفضاء، و تدفق الماء، و قوة الشوكة، و اجتماع الكلمة، و نهاية المملكة، و كانت بلادهم في الارض مثلا، و كانوا على طريقة حسنة من إتباع شريف الأخلاق، و طلاب الإفضال على القاصد و السفر بحسب الإمكان و ما توجبه القدرة من الحال، فمكثوا على ما شاء الله من الأعصار، لا يعاندهم ملك إلّا قصَموه، و لا يوافيهم جبَّار في جيش إلّا كسروه، فذلّت لهم البلاد، و أذعَنَ لطاعتهم العباد، فصاروا تاج الأرض. و كانت المياه التي هي أكثر ما يرد إلى أرض سبأ تظهر من مخراق من الحجر الصَّلْد و الحديد من ذلك السد و الجبال، طول المخراق فيما وصفنا فرسخ، و كان وراء السد و الجبال أنهار عظام، و كان في هذا المخراق الآخذ من تلك الأنهار ثلاثون نَقْباً مستديرة في إستدارة الذراع طولًا و عرضاً مدورة على أحسن هندسة و أكمل تقدير، و كانت المياه تخرج من تلك الأنقاب في مجاريها حتّى تأتي الجنان فترويها سقياً، و تعمّ شرب القوم، و قد كانت أرض سبأ قبل ما وصفنا من العمارة و الخصب يركبها السيل من تلك المياه، و كان ملك القوم في ذلك الزمان يقرّب الحكماء، و يدنيهم، و يؤثرهم، و يحسن اليهم، فجمعهم من أقطار الأرض للإلتجاء الى رأيهم، و الأخذ من محض عقولهم، فشاورهم في دفع ذلك السيل و حصره، و ذلك أنه كان ينحدر من أعالي الجبل هابطاً على رأسه حتّى يهلك الزرع و يسوق من حملته البناء، فأجمع القوم رأيهم على عمل مصارف له الى براري تقذف به إلى البحر، و أخبروا الملك أنّ الماء إذا حفرت المصارف الهابطة طلبها، و انحدر فيها، و لم يتراكم حتّى يعلو الجبال، لأنّ في طباع الماء طلاب الخفض، فحفر الملك المصارف حتى انحدر الماء و انصرف و تدافع إلى تلك الجهة واتّخذوا السّد في الموضع الّذي كان فيه بدء جريان الماء من الجبل إلى الجبل، وجعلوا فيه المخراق على ما وصفنا آنفاً، ثم اجتذبوا من تلك المياه نهراً مرسلًا و مقداراً معلوماً ينتهي في جريانه إلى المخراق، ثم ينبعث الماء منه إلى تلك الانقاب، و هي الثلاثون مخراقاً الصغار الّتي قدمنا ذكرها، و كانت البلاد عامرة على ما وصفنا آنفاً.»؛ توصیف شهرهای سبأ: و اصحاب تاریخ قدیم ذکر نمودند که سرزمین

سبأ از پهناورترین، مرطوب و مرغوب‌ترین، پر آب و نعمت‌ترین، بیشترین آنها از حیث باغات و بستان‌های دیواردار، و گشاده‌ترین چراگاه‌ها و چمن‌های زمین یمن بود؛ با بنیادی نیکو، و درختانی منظم و به صف کشیده، و ریزشگاه‌های متراکم و انبوه آب، و رودخانه‌ها و شکوفه‌هایی پراکنده، و مسیر برای سوارهٔ کوشا بیشتر از یکماه بر این حالت (اوصاف) بود، عرضش هم مثل همین، و اینکه سواره و عابر پیاده در این باغات از ابتدایش تا انتهایش به نحوی حرکت می‌کرد که اصلاً با خورشید رویارویی و مقابله نداشت چون زمین‌ها توسط عمارت درختی مستتر و پوشیده شده بود و آنها بر زمین غلبه داشتند و آن را کاملاً احاطه کرده بودند، و اهالی سبأ در بهترین و مرفّه‌ترین عیش و نوش‌ها بودند و نیز گواراترین حال و خوشایندترین دهات و در نهایتِ فراوانی و هوای مطبوع و پاکیِ فضا و ریزش آب و نهایتِ قدرت و هیبت و اتّحاد و غایتِ سلطنت، و شهرهاشان در روی زمین، مثَل شده بود (و آنان بر روش نیکویی از پیروی اخلاق شریف بودند و طالبانِ نیکی کردن بر قاصد و سفر به حسب امکان و حال). پس روزگاری اینگونه درنگ کردند پادشاهی با آنها با دشمنی نپرداخت جز آنکه آنان او را در هم شکستند و هیچ زورگو در لشکری با آنان در نیاویخت جز آنکه آنها او را شکستند، پس شهرها برای آنها زبون و خوار شدند و بندگان برای اطاعت‌شان اعتراف نمودند و بدین سان آنان تاج زمین شدند. و آب‌هایی که آن آب‌ها بیشترین چیزی بود که به سرزمین سبا وارد می‌شد از سوراخی از سنگ سخت و آهنین از آن سدّ و کوه‌ها ظاهر می‌شد؛ طول این سوراخ همانطور که وصفش شنیده‌ایم یک فرسخ بوده است و پشت سدّ و کوه‌ها هم رودهای بزرگی بودند، و در این سوراخی که از این رودها گرفته می‌شد سی سوراخ بزرگِ گرد (در گرد شدن ساعد هم از جهت طول و هم عرض) بر بهترین هندسه و بهترین اندازه، و آب‌ها از این سی سوراخ در مجاری خودشان خارج می‌شدند تا به باغات می‌رسیدند و آنان را آبیاری و سیراب می‌نمودند و همچنین شُرب اهالی را هم تأمین می‌کردند. و سرزمین سبا قبل از توصیف ما (از عمارت و فراوانی) به گونه‌ای بود که سیل آن سرزمین را ممزوج می‌نمود و پادشاه قوم سبا در آن زمان حکیمان را نزد خود می‌خواند و به خود نزدیک می‌کرد و آنان را برمی‌گزید و نسبت به آنها خوش رفتار بود، پس آنان را از اطراف دنیا جمع نمود تا به نظرات‌شان پناه ببرد و از خالص عقل‌هایشان بهره بگیرد پس از آنان دربارهٔ دفع این سیل و حصار نمودنش مشاوره گرفت، و آن سیل اینگونه بود که از بالاهای کوه بر سر آن پادشاه سرازیر و نازل می‌شد تا اینکه زراعت را به کل نابود می‌کرد و حاملان ساختمان را می‌راند، پس نظر جماعت و اجماع‌شان بر انجام کاری تعلق گرفت که سیل را به صحراها و زمین‌های بی کشت هدایت کند (آن هم نه هر صحرایی بلکه) صحراهایی که سیل را به جانب دریا سوق می‌دهند، و برای پادشاه خبر آوردند که هرگاه مصارف زیر شونده حفر شوند آب آنها را طلب می‌کند و در آنها سرازیر می‌شود و متراکم نمی‌شود تا از کوه‌ها بالا رود چون طبیعت آب این است که از بلندی به پستی می‌رود (نه سربالا)، پس پادشاه آن مصارف را حفر نمود تا آب سرازیر شده بازگشت نماید و به همان سمت دفع

شود، و سدّ را در همان مکانی که ابتدای جریان آب از کوه تا کوه بود اتّخاذ کردند و همان حفره و سوراخی که چندی پیش وصفش کردیم در سدّ ایجاد کردند، بعد هم از آن آبها رودی رها شده و مقدار معلومی کشیدند تا در جریانش به همان سوراخ ختم شود، آنگاه آب را از آن سوراخ به حفره‌ها فرستادند همان سی حفره‌ای که قبلاً نام بردیم و بدین سبب شهرهایشان بنابر آنچه ما توصیف نمودیم آباد بود. مروج الذهب، مسعودی، ج۲، ص۱۶۱-۱۶۳.

۲. همچنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : سَبْعَةُ أَشْيَاءَ تَدُلُّ عَلَى عُقُولِ أَصْحَابِهَا؛ الْمَالُ يَكْشِفُ عَنْ مِقْدَارِ عَقْلِ صَاحِبِهِ، وَ الْحَاجَةُ تَدُلُّ عَلَى عَقْلِ صَاحِبِهَا، وَ الْمُصِيبَةُ تَدُلُّ عَلَى عَقْلِ صَاحِبِهَا إِذَا نَزَلَتْ بِهِ، وَ الْغَضَبُ يَدُلُّ عَلَى عَقْلِ صَاحِبِهِ، وَ الْكِتَابُ يَدُلُّ عَلَى عَقْلِ صَاحِبِهِ، وَ الرَّسُولُ يَدُلُّ عَلَى عَقْلِ مَنْ أَرْسَلَهُ، وَ الْهَدِيَّةُ تَدُلُّ عَلَى مِقْدَارِ عَقْلِ مُهْدِيهَا.»؛ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: هفت چیز است که بر مقدار عقل صاحبانش دلالت دارد: مال که از مقدار عقل صاحبش پرده برمی‌دارد. حاجت که بر عقل صاحبش دلالت می‌کند. مصیبت زمانی که بر کسی وارد شود دلالت بر عقل صاحبش دارد. غضب و خشم بر عقل صاحبش دلالت می‌نماید. نوشته (نامه) بر مقدار عقل صاحبش دلالت می‌کند. فرستادهٔ انسان بر عقل فرستنده دلالت دارد. هدیه از مقدار عقلِ هدیه دهنده حکایت می‌کند. معدن الجواهر، کراجکی، ص۶۰.

همچنین: قَال ﷺ: «رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْك.» امیرمؤمنان ﷺ فرمود: فرستادهٔ تو نزد دیگران، بیان کنندهٔ عقل توست، و نامه‌ات رساترین چیزی است که از جانب تو سخن می‌گوید. نهج البلاغة، حکمت ۳۰۷.

و همچنین: «قال ﷺ: رَسُولُكَ مِيزَانُ نُبْلِكَ وَ قَلَمُكَ أَبْلَغُ مَنْ يَنْطِقُ عَنْكَ.» امیرمؤمنان ﷺ فرمود: فرستادهٔ تو ترازوی (میزان و اعتبار) بزرگی توست، و قلم تو بلیغ‌تر از کسی است که از جانب تو سخن می‌گوید. غرر الحکم، تمیمی آمدی، ص۳۸۹؛ عیون الحکم، لیثی واسطی، ص۲۶۹.

۳. «قال ﷺ: بِعَقْلِ الرَّسُولِ وَ أَدَبِهِ يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ الْمُرْسِلِ.» امیرمؤمنان ﷺ فرمود: به عقل فرستاده شده و ادب او بر عقل آنکه او را فرستاده استدلال کرده می‌شود. تصنیف غرر الحکم، تمیمی آمدی، ص۸۱؛ عیون الحکم، لیثی واسطی، ص۱۸۶.

همچنین: «قال ﷺ: رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَ احْتِمَالُكَ دَلِيلُ حِلْمِكَ.» امیرمؤمنان ﷺ می‌فرمایند: فرستادهٔ تو ترجمان عقل تو است، و تحمل کردن تو دلیل حلم و بردباری تو است. غرر الحکم، تمیمی آمدی [قرن۵]، ص۳۸۹؛ عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۲۶۹.

همچنین: «عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الْقَطَّانِ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ لُقْمَانُ: حَمَلْتُ الْجَنْدَلَ وَ الْحَدِيدَ وَ كُلَّ حِمْلٍ ثَقِيلٍ فَلَمْ أَحْمِلْ شَيْئاً أَثْقَلَ مِنْ جَارِ السَّوْءِ، وَ ذُقْتُ الْمَرَارَاتِ كُلَّهَا فَمَا ذُقْتُ شَيْئاً أَمَرَّ مِنَ الْفَقْرِ، يَا بُنَيَّ لَا تَتَّخِذِ الْجَاهِلَ رَسُولًا فَإِنْ لَمْ تُصِبْ عَاقِلًا حَكِيماً يَكُونُ رَسُولَكَ فَكُنْ أَنْتَ رَسُولَ نَفْسِكَ، يَا بُنَيَّ إِعْتَزِلِ الشَّرَّ يَعْتَزِلْك.»؛ یحیی بن سعید قطّان گوید: شنیدم که امام صادق ﷺ می‌فرمود:

لقمان فرمود: من سنگ، آهن و هر چیز سنگینی را حمل کردم و به دوش کشیدم ولی چیزی را سنگین‌تر از همسایهٔ بد حمل نکردم. همچنین تمام تلخی‌ها و سختی‌ها را چشیدم ولی چیزی را تلخ‌تر از فقر نچشیدم. پسرم، انسان نادان را فرستادهٔ خود نگیر پس اگر عاقل حکیمی را برای فرستادن پیامت نیافتی، خودت رسول و پیک خودت باش. پسرم، از شرارت دوری گزین تا او هم از تو دوری گزینند. قصص الانبیاء، قطب الدین راوندی، ص۱۹۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۳، ص۴۲۱.

٤. چند دلیل عقلی و نقلی بر عصمت انبیا و رسل:

أدله عقلی بر عصمت:

دلیل اول: مرحوم خواجه نصیر الدین (تلخیص المحصول، ص٤٢٩) فرموده است: «أنّ الإمام لو لم یکن معصوماً لزم التسلسل، و التالي باطلٌ فالمقدّم مثله»؛ امام اگر معصوم نباشد تسلسل لازم می‌آید پس وقتی لازم باطل بود ملزوم (عدم عصمت امام) هم باطل است. تقریرش آنکه: علّت نصب امام، احتمال خطا در میان رعیت است بنابراین اگر امام معصوم نباشد چند حالت دارد:

الف: یا به خودش محتاج است که دور لازم می‌آید.

ب: و یا اینکه محتاج امام دیگری است که آن امام اگر معصوم نباشد نیازمند امام غیر معصوم دیگری است و آن تسلسل و باطل است.

ج: و یا اینکه به امام معصوم ختم می‌شود که همان امام به معنای حقیقی کلمه خواهد بود.

ر.ک: کشف المراد، ص٣٦٤؛ دلیل اول؛ الألفین، ص٦٧، دلیل اول.

دلیل دوم: علامه حلی می‌گوید: «إنه لو لم یکن الإمام معصوماً فبتقدیر وقوعه في المعصیة إما ...»

اگر امام معصوم نباشد و گناهی از او سر بزند باز دو حالت دارد:

الف. یا بر مردم واجب است او را انکار کنند که در این صورت: اولاً: دور لازم می‌آید چون فرض این است که امام باید مردم را از ارتکاب حرام و گناهان باز بدارد در حالیکه مردم او را از گناه کردن منع می‌کنند. و ثانیاً: منع مردم موجب هرج و مرج می‌شود که قطعاً مورد قبول شریعت نیست.

ب. و یا انکارش بر مردم واجب نیست که اولاً: این مطلبِ باطل و محالی است چون خود پیغمبر ﷺ فرمودند: «هرکس منکری را دید باید انکارش نماید» و ثانیاً: خلاف اجماع است.

ر.ک (الألفین، ص۷۵، دلیل چهاردهم)

دلیل سوم: علامه حلی می‌گوید: «لو وقع منه المعصیة لزم نقضُ الغرض من نصب الإمام؛ و التالي باطلٌ فالمقدّم مثله»

اگر گناهی از امام سر بزند لازم می‌آید غرض از نصب امام، نقض شود چون غرض از نصب امام، پیروی مردم از او و به جا آوردن اوامر و نواهی اوست؛ بنابراین اگر خودش، معصیت کند، اطاعت و پیروی از او معنی ندارد، و این با غرضِ نصب امام، منافات دارد.

ر. ک کشف المراد، ص٣٦٤ دلیل چهارم.

دلیل چهارم: علامه حلی می‌گوید: «أنه لو وقع منه المعصية لزم أن يكون أقلّ درجة من العوام لأن عقله أشدّ و معرفته بالله تعالى و ثوابه و عقابه أكثر، فلو وقع منه المعصية كان أقلّ حالاً من رعيّته و كلّ ذلك باطلٌ قطعاً»؛ اگر امام مرتکب گناهی شود لازمه‌اش این است که درجه‌اش کمتر از مردم عوام باشد چون امام هم عقلش کامل‌تر است و هم معرفتش نسبت به خدای متعال و ثواب و عقاب او، بیشتر؛ و لذا اگر گناهی از امام صادر شود حال و مرتبه‌اش پایین‌تر از مردم است، و تمام این مطالب مسلماً باطل است.

ر.ک کشف المراد، ص۳٦٤ دلیل پنجم است.

دلیل پنجم: علامه حلی می‌گوید: « إن كان نصب الإمام واجباً على الله تعالى استحال صدور الذنب منه، لكن المقدّم حقٌّ على ما تقدم فالتالي مثله...»؛ در محلّش ثابت شد که نصب امام بر خداوند متعال واجب و لازم است بنابراین صادر شدن گناه از امام محال است چون اگر حتی یک گناه از امام سر بزند احتمال خطا و اشتباه در تمام اعمال و اقوالش می‌رود و این مفسدهٔ بزرگی است و بر حکیم علی الاطلاق (خداوند) روا نیست.

ر.ک الألفین ص۷۱ دلیل پنجم.

دلیل ششم: علامه حلی می‌گوید: «إذا صدر عنه الذنب فإمّا أن يُتَّبع و هو باطلٌ قطعاً، و إلا لم يكن ذنباً، و لقوله تعالى: ﴿وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾ و إمّا أن لا يُتَّبع فلا يكون قوله مقبولاً فلا يكون فيه فائدةٌ. » اگر گناهی از امام صادر شود دو صورت دارد:

الف: یا بر مردم واجب است از او پیروی کنند که قطعاً باطل است چون تبعیت از چنین امامی مساوی با عدم وجود گناه است، ثانیاً: لازم می‌آید آنچه گناه است گناه نباشد که این هم امری محال و ممتنع است و ثالثاً: به دلیل آیهٔ ﴿وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾ [المائدة (٥):٢]

ب: و یا تبعیت از چنین امامی واجب نیست که در این صورت، کلامش پذیرفته نمی‌شود، و هیچ فایده‌ای هم در او نیست.

ر.ک: الألفین، ص۷۱، دلیل چهارم.

دلیل نقلی بر عصمت:

دلیل اول: نخستین دلیل نقلی، آیهٔ ﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة (٢): ١٢٤]؛ خداوند در این آیه به حضرت ابراهیم﵇ مدال امامت عطا می‌فرماید و چون حضرت ابراهیم، این مدال افتخار را برای نسلش طلب می‌کند خداوند، امامت را عهد خود خطاب نموده می‌فرماید: عهد من (امامت) به ظالمین نمی‌رسد. پر واضح است که گنهکار، فاسق و ظالم است در نتیجه طبق مفاد این آیه، امامت به شخص گنهکار تعلق نمی‌گیرد و امام نمی‌تواند گنهکار باشد.

ر.ک الألفین، ص۷۱ دلیل ششم.

دلیل دوم: اگر خطائی از امام سر بزند واجب است مردم او را انکار نمایند در حالیکه ما در آیهٔ ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ﴾ [النساء(٤):٥٩] به اطاعت او امر شده‌ایم و این دو مطلب، ضدّیّت دارند.

ر. ک: کشف المراد، ص٣٦٤ دلیل سوم است.

۵. همچنین: «قَالَ النَّبِیّ ﷺ: أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ ﷺ بَابُهَا».

این روایت با عبارات مختلف در این منابع آمده است: تفسیر امام عسکری ﷺ، ص٦٣٠؛ مناقب امام أمیرالمؤمنین ﷺ، محمد بن سلیمان کوفی، ج٢، ص٥٥٨؛ امالی، شیخ صدوق، ص٤٢٥؛ توحید، شیخ صدوق، ص٣٠٧؛ خصال، شیخ صدوق، ص٥٧٤؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج١، ص٢١١؛ تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص٤٣٠؛ ارشاد، شیخ مفید، ج١، ص٣٣؛ اختصاص، شیخ مفید، ص٢٣٨؛ الشافی فی الامامة، شریف مرتضی، ج١، ص٢٠١؛ التعجب، کراجکی، ص٦١؛ امالی، شیخ طوسی، ص٥٥٩؛ تنبیه الغافلین، ابن کرامة، ص٢٩؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج٢، ص٢٨؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج١، ص١٠٢؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج٢، ص٥٤٥؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج٢، ص١١١؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج١، ص٥٠٧؛ کشف الغمة، اربلی، ج١، ص١١١؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص٥١؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص١٦٦؛ عوالی اللئالی، احسائی، ج٤، ص١٢٣؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج٢٧، ص٣٤ و ..

منابع اهل تسنّن: معجم الکبیر، طبرانی، ج١١، ص٥٥؛ مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ابن مردویه اصفهانی، ص٨٥؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج٣، ص١١٠٢؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج٣، ص١٨١؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج١، ص١٠٤؛ مفردات، راغب اصفهانی، ص٦٤؛ الفایق، زمخشری، ج٢، ص١٦؛ مناقب، خوارزمی، ص٨٣؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج٤٢، ص٣٧؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج٤، ص٢٢؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص٧٥، و ص١٢٩؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج٧، ص٢١٩؛ جوهرة فی نسب الإمام علی وآله، بری، ص٧١؛ تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج٤، ص١٢٣١؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج١، ص١١٠؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص٤٧؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج٩، ص١١٤؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج٧، ص٢٩٦؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج١، ص٧٦؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ج١، ص٢٠٤؛ جامع الصغیر، سیوطی، ج١، ص٤١٥؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج١، ص٥٠٩؛ فیض القدیر، مناوی، ج٣، ص٦٠؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج١، ص٢٠٣.

همچنین: «عَنِ ابنِ عَبّاس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْیَأْتِ الْبَابَ»؛ از ابن عباس نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: من شهر علمم و علی ﷺ دروازهٔ آن؛ بنابراین هرکس علم می‌خواهد باید از درب بیاید (و وارد شود). شرح‌الاخبار، قاضی نعمان مغربی،

ج۱، ص۸۹؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۳۱۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابـن شـهر آشـوب، ج۱، ص۳۱٤؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۹٦؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمـزه طوسـی، ص۱۳۰؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۵۱؛ العمدة، ابن بطریق، ص۲۹۳ .

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغـازلی، ص۸۷؛ مـستدرک، حـاکم نیـشابوری، ج۳، ص۱۲٦ و قال: «هذا حدیث صحیح الاسناد»؛ مناقب، خـوارزمی، ص۸۲؛ جـامع الـصغیر، سـیوطی، ج۱، ص٤۱۵.

و همچنین: «عن علیّ ﷺ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، [وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِـنْ أَبْوَابِهَا]»؛ از حضرت علی ﷺ نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: من شهر علم هـستم و علـی ﷺ درب آن شهر؛ و نمی‌شود وارد خانه‌ها شد جز از راه درب‌هـایش. عیـون اخبـار الرضـا، شـیخ صـدوق، ج۲، ص۷۱؛ غایه المرام، بحرانی، ج۵، ص۲۲۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۰، ص۲۰۱.

منابع اهل تسنّن: مناقب علـی بـن ابـی طالـب، ابـن مغـازلی، ص۸۸؛ ینـابیع المـودة، قنـدوزی، ج۱، ص۲۲۰.

و همچنین: «عن إبن عباس أنَّ رسول الله ﷺ قال: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْـمِ وَ عَلِـيٌّ بَابُهَـا؛ فَمَـن أرَادَ بَابَهَـا فَلیَـأتِ عَلیّاً ﷺ.»؛ ابن عباس نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: من شهر علمم و علی ﷺ دروازه‌اش؛ بنـابراین کسی‌که دروازهٔ شهر را اراده کرده است باید از (طریق) علی ﷺ بیاید و وارد شود.

منابع اهل تسنن: معارج الوصول، زرندی حنفی، ص٤۷؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۱۱۳.

و همچنین: «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مِنْبَرِهِ:... يَـا عَلِـيُّ أَنَـا مَدِينَـةُ الْعِلْـمِ وَ أَنْتَ بَابُهَا وَ هَلْ تُؤْتَى الْمَدِينَةُ إِلَّا مِنْ بَابِهَا؟»؛ امیر مؤمنان علـی ﷺ فرمـود: رسـول خـدا ﷺ بـالای منبـر خطاب به من فرمودند: ... ای علی، من شهر علم هستم و تو دروازهٔ آن؛ و آیا مـی‌شـود وارد شـهر شـوند جز از دروازه‌اش!؟. تفسیر فرات کـوفی، فـرات بـن ابـراهیم کـوفی، ص۲٦۵؛ امـالی، شـیخ صـدوق، ص٦۵۵؛ فصول المهمة فی اصول الائمة، حر عاملی، ج۱، ص۵۵۰.

و همچنین:«قال النبي ﷺ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، وَ لَا [مَا] تُؤْتَى المَدِينَةُ إلّا مِـن بَابِهَـا [البَـابِ].»؛ پیغمبر ﷺ فرمودند: مـن شـهر علمـم و علـی ﷺ دروازهٔ آن، و نمـی‌شـود وارد شـهر شـد جـز از طریـق دروازه‌اش. کفایة الاثر، خزاز قمی، ص۱۸٤تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۸.

و همچنین: «...قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ﷺ قَالَ: حَـدَّثَنِي أَبِـي عَـنْ أَبِيـهِ جَعْفَـرِ بْـنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِـي طالـب ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ ﷺ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ الْبَابُ، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَـصِلُ إِلَـى الْمَدِينَـةِ إِلَّا مِنَ الْبَابِ»؛ امام رضا ﷺ به نقل از آباء کرامشان از حضرت علی ﷺ نقل نمـوده‌انـد کـه رسـول خـدا ﷺ فرمود: ای علی، من شهر علم هستم و تو دروازهٔ آن، دروغ گفته کسی که فکر می‌کند به شهری مـی‌تـوان رسید (و وارش شد) جز از دربش. عمدة عیون صحاح الاخبـار فـی مناقـب امـام الابـرار، ابـن بطریـق،

ص۲۹٤؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۳٤۲؛ دُر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۳۰٦؛ غایة المرام، علامه بحرانی، ج۵، ص۲۲۷

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مغازلی، ص۹۱؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۲۲۰.

و همچنین: «عَن جَعفَرِ بنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَنَا المَدِینَةُ وَ عَلِيٌّ علیه السلام بَابُهَا وَ لَن تَدخُلَ عَلَيَّ مَدِینَتِي إِلَّا مِن بَابِهَا.»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهرم و علی علیه السلام دروازه‌اش، و کسی بر من (شهرم) وارد نمی‌شود جز از دروازه‌اش. مناقب الإمام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۵۵۸.

و همچنین: «عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ علیه السلام بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَقْتَبِسْهُ مِنْ عَلِي علیه السلام.»؛ شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: من شهر علم و دانشم، و علی علیه السلام دروازهٔ آن شهر است، بنابراین هر کس علم (و دانش) می‌خواهد باید آن را از علی علیه السلام فرا بگیرد. ارشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۳۳.

٦. وَ عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مِائَةً وَ أَرْبَعَةَ كُتُبٍ مِنَ السَّمَاءِ فَأَوْدَعَ عُلُومَ الْمِائَةِ فِي الْأَرْبَعَةِ، وَهِيَ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَالزَّبُورُ وَالْفُرْقَانُ، ثُمَّ أَوْدَعَ عُلُومَ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ فِي الْفُرْقَانِ، ثُمَّ أَوْدَعَ عُلُومَ الْفُرْقَانِ فِي الْمُفَصَّلِ، ثُمَّ أَوْدَعَ عُلُومَ الْمُفَصَّلِ فِي الْفَاتِحَةِ فَمَنْ عَلِمَ تَفْسِيرَ الْفَاتِحَةِ كَانَ كَمَنْ عَلِمَ تَفْسِيرَ جَمِيعِ كُتُبِ اللَّهِ الْمُنَزَّلَةِ، وَمَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا قَرَأَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ.»؛ خدای عزّوجلّ، ۱۰٤ کتاب از آسمان نازل فرمود و علوم همهٔ آنها را در چهار کتاب به ودیعت نهاد: تورات، انجیل، زبور، قرآن. آنگاه علوم تورات و انجیل و زبور را در فرقان قرار داد، آنگاه علوم فرقان را در مفصّلات قرارد داد، و سپس علوم مفصّل را در فاتحة الکتاب (سورهٔ حمد) قرار داد پس کسیکه تفسیر فاتحة الکتاب را بداند مثل کسی است که تفسیر تمام کتاب نازل شده از آسمان را می‌داند و کسیکه فاتحة الکتاب را بخواند گویا تورات و انجیل و زبور و فرقان خوانده است. تفسیر رازی، فخر الدین رازی، ج۱، ص۱۷۸.

به همین مضمون از حسن بصری در این منابع: تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۱، ص۹۱؛ شعب الإیمان، بیهقی، ج۲، ص٤۵۰ ـ ٤۵۱؛ الإتقان، سیوطی، ج۲، ص۲۸٤؛ در المنثور، سیوطی، ج۱، ص۵.

همچنین: «قَالَ النَّسفِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ: قِيلَ: إِنَّ الْكُتُبَ الْمُنَزَّلَةَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الدُّنْيَا مِائَةٌ وَ أَرْبَعَةٌ: صُحُفُ شِيثَ سِتُّونَ وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ ثَلَاثُونَ وَ صُحُفُ مُوسَى قَبلَ التَّوْرَاةِ عَشرٌ وَ التَّورَاةُ وَ الزَّبُورُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الْفُرْقَانُ وَ مَعَانِي كُلِّ الْكُتُبِ مَجْمُوعَةٌ فِي الْقُرْآنِ وَ مَعَانِي الْقُرْآنِ مَجْمُوعَةٌ فِي الْفَاتِحَةِ وَ مَعَانِي الْفَاتِحَةِ مَجْمُوعَةٌ فِي الْبَسْمَلَةِ وَ مَعَانِي الْبَسْمَلَةِ مَجْمُوعَةٌ فِي بَائِهَا وَ مَعْنَاهَا بِي كَانَ مَا كَانَ وَ بِي يَكُونُ مَا يَكُونُ. زَادَ بَعضُهُم: وَ مَعَانِي الْبَاءِ فِي نُقطَتِهَا»؛ نسفی در تفسیرش گفته است: گفته شده: کتاب‌هایی که از آسمان به دنیا نازل شد ۱۰٤ کتاب بود: صحف شیث ٦۰ تا، صحف ابراهیم ۳۰ تا، صحف موسی قبل از تورات ۱۰ تا، و چهارتای دیگر هم تورات، زبور، انجیل و قرآن است. و معانی تمام کتاب‌ها در قرآن

جمع شده، و معانی قرآن در سورهٔ حمد، و معانی سورهٔ حمد در ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ آن، و معانی ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ در بائش جمع شده است و معنایش این است که به سبب من بوده آنچه بوده و به سبب من می‌باشد آنچه می‌باشد (تمام امورات گذشته و حال و آینده از من است). برخی اضافه کرده‌اند که: و معانی باء ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ در نقطهٔ آن است. الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع، شمس الدین شربینی شافعی، ج۱، ص۵؛ مغنی المحتاج، شمس الدین شربینی شافعی، ج۱، ص٤؛ حواشی شروانی، شروانی، ج۱، ص۱۰.

همچنین: «قِيلَ: كُلُّ الْعُلُومِ مُنْدَرِجٌ فِي الْكُتُبِ الْأَرْبَعَةِ، وَ عُلُومُهَا فِي الْقُرْآنِ، وَ عُلُومُ الْقُرْآنِ فِي الْفَاتِحَةِ، وَ عُلُومُ الْفَاتِحَةِ فِي ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ وَ عُلُومُهَا فِي الْبَاءِ مِنْ بِسْمِ اللَّهِ، (قُلْتُ:) لِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنْ كُلِّ الْعُلُومِ وُصُولُ الْعَبْدِ إِلَى الرَّبِّ، وَ هَذَا الْبَاءُ بَاءُ الْإِلْصَاقِ فَهُوَ يُلْصِقُ الْعَبْدَ بِالرَّبِّ، فَهُوَ كَمَالُ الْمَقْصُودِ.»؛ گفته شده: تمام علوم در کتاب‌های چهارگانه (تورات، زبور، انجیل، قرآن) است و علوم همهٔ کتابها در قرآن، و علوم قرآن در سورهٔ حمد، و علوم حمد در آیهٔ ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾، و علوم ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ در باء بسم الله؛ می‌گویم: درست است چون مقصود از تمام علوم، وصل شدن عبد به پروردگار است و این باء، بای الصاق است یعنی عبد را به پروردگارش می‌چسباند و این یعنی همان کمال مقصود (از علوم). تفسیر رازی، فخر الدین رازی، ج۱، ص۹۹

همچنین: «تَذْنِيبٌ: ذَكَرَ كَثِيرُونَ فِي أَثَرٍ: أَنَّ اللَّهَ جَمَعَ عُلُومَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخَرِينَ فِي الْكُتُبِ الْأَرْبَعَةِ، وَ عُلُومَهَا فِي الْقُرْآنِ، وَ عُلُومَهُ فِي الْفَاتِحَةِ فَزَادُوا عُلُومَ الْفَاتِحَةِ فِي الْبَسْمَلَةِ، وَ عُلُومَ الْبَسْمَلَةِ فِي بَائِهَا، وَ وُجِّهَ بِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنْ كُلِّ الْعُلُومِ وُصُولُ الْعَبْدِ إِلَى الرَّبِّ وَ هَذِهِ الْبَاءُ بَاءُ الْإِلْصَاقِ فَهِيَ تُلْصِقُ الْعَبْدَ بِجَنَابِ الرَّبِّ وَ ذَلِكَ كَمَالُ الْمَقْصُودِ ذَكَرَهُ الْإِمَامُ الرَّازِيُّ وَ ابْنُ النَّقِيبِ فِي تَفْسِيرِهِمَا.»؛ بسیاری در اثر نقل کرده‌اند که خدا، علوم اولین و آخرین را در کتب اربعه (تورات، زبور، انجیل، قرآن) جمع نمود و علوم این کتب را در قرآن، و علوم قرآن را در سورهٔ حمد. و برخی این را هم اضافه کرده‌اند که علوم سورهٔ حمد در ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ و علوم بسم الله هم در بائش جمع شده است. و توجیه شده به اینکه مقصود از تمامی علوم، رسیدن عبد به پروردگارش هست و این باء بای الصاق است یعنی عبد را به پروردگارش ملصق می‌نماید (می‌رساند) و این همان کمال مقصود است که فخر رازی و ابن نقیب در تفسیرشان ذکر کرده‌اند. الإتقان، سیوطی، ج۲، ص٤۲۵.

همچنین: (چنان که در خبر آمده است از رسول – علیه السّلام – که گفت: خدای تعالی از آسمان صد و چهار کتاب بفرستاد، آنگه از آن جا چهار اختیار کرد، و علوم آن صد جمع کرد و در این چهار نهاد، و آن: تورات و انجیل و زبور و قرآن است. آنگه علوم و برکات و ثواب خواننده و دانندهٔ این چهار کتاب جمع کرد و در یکی نهاد و آن قرآن است. آنگه علوم و برکات قرآن جمع کرد و در سور مفصّل نهاد. روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن، شیخ أبو الفتوح رازی، ج۱، ص۳۰

همچنین: «در خبر آمده که خدای تعالی صد و چهار کتاب را از آسمان فرو فرستاد و از آن جمله تورات

و انجیل و زبور و قرآن را برگزید و علوم جمیع این کتابها در آن درج فرمود، و بعد از آن از این چهار کتاب، قرآن را اختیار نمود و برکات و ثواب خواندن و دانستن آن را در آن مندرج ساخت و آن گاه جمیع علوم و ثواب و برکات قرآن را جمع کرده و در سوره‌های مفصّل وضع نمود و بعد از آن فاتحه را انتخاب کرد و همهٔ آن علوم و برکات و مثوبات تلاوت و دانستن آن را در او جمع فرمود پس هرکه فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدای را خوانده و هر که بمعنی آن وارسد هم چنان بود که معانی جمیع آن کتابها را دانسته و از اینجا است که ابن عباس از أمیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده که آن حضرت فرمود که یا عبد اللَّه: «او کتبت معانی الفاتحة لا وقرت سبعین بعیرا»؛ یعنی اگر بنویسم جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را هفتاد شتر از آن پر بار کنم، و نیز از ابن عباس روایت است که أمیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه از اول شب تا وقت نماز صبح از برای من تفسیر فاتحة الکتاب می‌فرمود، و هنوز از تفسیر باء بسم اللَّه در نگذشته بود و بعد از آن فرمود: انا نقطة تحت الباء»؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۱، ص۲۳.

همچنین: «فصل: و سر الله مودع في کتبه، و سر الکتب في القرآن، لأنه الجامع المانع، و فیه تبیان کل شئ، و سر القرآن في الحروف المقطعة في أوائل السور، و علم الحروف في لام ألف، و هو الألف المعطوف المحتوي علی سر الظاهر و الباطن، و علم اللام ألف في الألف، و علم الألف في النقطة، و علم النقطة في المعرفة الأصلية، و سر القرآن في الفاتحة، و سر الفاتحة في مفتاحها، و هي بسم الله، و سر البسملة في الباء، و سر الباء في النقطة». مشارق أنوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۳۲.

همچنین: عن مولانا علیّ بن أبي طالب علیه السّلام: إنّ حقائق القرآن مندرجة في الفاتحة، و جمیع معارف الفاتحة في البسملة، و علوم البسملة في بائها، ثمّ قال علیه السّلام: «و أنا النّقطة تحت الباء» شرح توحید صدوق، قاضی سعید قمی، ج۲، ص۱۳۲.

همچنین: عن أمیر المؤمنین علیه السّلام أنّ «علم القرآن في الفاتحة، و علم الفاتحة في البسملة، و علم البسملة في الباء» ثمّ قال: «و أنا النقطة تحت الباء». شرح توحید صدوق، قاضی سعید قمی، ج۲، ص۳۰۹.

آلوسی در تفسیرش از حضرت علی ﷺ به نقطهٔ تحت باء نام می‌برد: «ورود ذلك عن النبي صلی الله علیه [و آله] و سلم و أجلّة أصحابه کالصدیق، و الفاروق، و ذي النورین، و باب مدینة العلم. و النقطة الّتي تحت الباء»؛ تفسیر آلوسی، ج۲۷، ص۱۶۳.

همچنین: قَالَ امیر المؤمنین ﷺ: «أَنَا النُّقْطَةُ أَنَا الْخَطُّ أَنَا الْخَطُّ أَنَا النُّقْطَةُ أَنَا النُّقْطَةُ وَ الْخَطّ» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۲۷؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۲۷۹؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۱، ص۲۲۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۰، ص۱۶۵.

همچنین: قال امیر المؤمنین ﷺ: «أنا النقطة التي تحت الباء [المبسوطة]» مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۲۹؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین، فتح الله کاشانی، ج۱، ص۲۳؛ شرح توحید صدوق، قاضی سعید قمی، ج۱، ص۵۲۲.

همچنین: «قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيراً فِي تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ [أمّ القرآن].» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۲۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، ج۱، ص۲۱۲؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۲۷۵؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۱، ص۲۱۹؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۱، ص۲۳؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۰، ص۱۵۷ و ج۸۹، ص۹۳.

منابع اهل تسنن: تفسیر مجاهد، مجاهد بن جبر، ج۱، ص۱۰؛ قوت القلوب، ابی طالب مکی، ج۱، ص۹۳؛ احیاء علوم الدین، غزالی، ج۳، ص۵۱۵؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص٦٦ و ۲۷۹؛ اتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ج۲، ص٤۹۰؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۲۰۵.

همچنین: رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيراً مِنْ بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، ج٤، ص۱۰۲.

۷. تعبیر «اسم الله» در زیارت امیر المؤمنین ﷺ وارد شده است: «زَارَ بِهَا الصَّادِقُ ﷺ فِي سَابِعَ عَشَرَ رَبِيعِ الأَوَّلِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وُلِدَ النَّبِيُّ ﷺ وَ عَلَّمَهَا لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ،...: السَّلَامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ، وَ وَجْهِهِ الْمُضِيءِ، وَ جَنْبِهِ الْقَوِيِّ، وَ صِرَاطِهِ السَّوِيِّ ... السَّلَامُ عَلَى النَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، وَ عَلَيْهِ يُعْرَضُونَ، وَ عَنْهُ يُسْأَلُونَ، السَّلَامُ عَلَى نُورِ اللَّهِ الْأَنْوَرِ، وَ ضِيَائِهِ الْأَزْهَرِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». مزار الکبیر، محمدبن مشهدی، ص۲۰۵ الی ۲۱۱؛ اقبال الاعمال، سیدبن طاووس، ج۳، ص۱۳۰ - ۱۳۵؛ مزار، الشهید الاول، ص۸۹ الی ۹۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۷، ص۳۷۳.

۸. «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْماً مِائَةً إِلَّا وَاحِداً مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هِيَ: اللَّهُ [الْإِلَهُ] الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى الْبَاقِي الْبَدِيعُ الْبَارِئُ الْأَكْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ الْحَفِيظُ الْحَقُّ الْحَسِيبُ الْحَمِيدُ الْحَفِيُّ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الذَّارِئُ الرَّزَّاقُ الرَّقِيبُ الرَّءُوفُ الرَّائِي- السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ السَّيِّدُ السُّبُّوحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغِيَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْقَوِيُّ الْقَرِيبُ الْقَيُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِي الْحَاجَاتِ الْمَجِيدُ الْمَوْلَى الْمَنَّانُ الْمُحِيطُ الْمُبِينُ الْمُقِيتُ الْمُصَوِّرُ الْكَرِيمُ الْكَبِيرُ الْكَافِي كَاشِفُ الضُّرِّ الْوَتْرُ النُّورُ الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِي الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ التَّوَّابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَبِيرُ الْخَالِقُ خَيْرُ النَّاصِرِينَ الدَّيَّانُ الشَّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي». توحید، شیخ صدوق، ص۱۹٤؛ عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص۲۹۹.

۹. «الله المستجمع لجمیع صفات الکمال.» زبدة التفاسیر، ملا فتح اللّه کاشانی، ج۷، ص٥٥٤.

همچنین: «إعلم أنّ هذا الإسم [أی: اللّه] المقدّس قَدِ امْتازَ عن سائر الأسماء بخواصٍّ: **الأولی:** أنـه علـم علی الذات المقدسة یختصّ بها فلا یطلق بها علی غیره تعالی حقیقةً و لا مجازاً، قـال الله تعـالی: ﴿هَـلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ أي: هل تعلم أحداً یسمّی «الله» غیره. **الثانیة:** أنه دال علی الذات و باقي الأسـماء لا یـدل آحادها إلا علی آحاد المعاني کالقادر علی القدرة و العالم علـی العلـم و غیـر ذلـك. **الثالثـة:** أنّ جمیـع الأسماء یتسمی بذلك الإسم المقدّس و لا یتسمی هو بها، فیقال: الصبور إسمٌ من أسـماء الله و لا یقـال: الله إسم من أسماء الصبور أو الرحیم أو الشکور.» عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص۵۹.

۱۰. **چند قول در ریشهٔ لفظ الله:**

۱) قیل: «إنه مرتجل لا أصل له و لا اشتقاق بل هو اسم موضوع ابتداء لذاتـه المخـصوصة و إلیـه ذهـب الخلیل و الزجاج و نسب إلی سیبویه». تفسیر السمرقندی، ج۱ ص۱۳، تفـسیر الثعلبـی، ج۱ ص۹۶، معانی القرآن، ج۵، ص۱۵۲.

۲) قیل: «إنه مأخوذ من أصل لا یعلمه إلا الله». نواهد الأبکار و شواهد الأفکار، ج۱، ص۱۲۷.

۳) قیل: «أعجمي وضعا و أصله بالعبرانیة لاها». لوامع البینـات شـرح أسـماء اللـه تعـالی و الـصفات، ص۷۹، الرسالة الکبری في البسملة، ص۹۲.

٤) قیل: «أعجمي وضعا و أصله بالسریانیة لاهـا و ذلـك أن فـي آخـر أسـمائهم مـدة کقـولهم للـروح: (روحا)، و للقدس: (قدسا)، و للمسیح: (مسیحا)، و للابـن: (ابنـا)، فلمـا طرحـوا المـدة بقـي (لاه) فعرّبه العرب و أقرّوه و لا اشتقاق له». لوامع البینـات شـرح أسـماء اللـه تعـالی و الـصفات، ص۷۹، تفسیر الثعلبی، ج۱ ص۹۶.

۵) قیل: «من لاه یلوه لوها إذا خلق علی ما في القاموس حیث قال فیه فـي مـادة الـلام: لاه اللـه الخلـق، خلقهم أو احتجب». القاموس المحیط، ج۱، ص۱۲۵۳، تفسیر الثعلبی، ج۱، ص۹۸.

٦) قیل: «من لاه یلیه لیها، إذا احتجب أو ارتفع، قـال البیـضاوي: و قیـل أصـله لاه مـصدر لاه یلیـه لیهـا ولاها، إذا احتجب و ارتفع لأنه سبحانه و تعالی محجوب عن إدراك الأبصار، و مرتفع علی کـل شـيء و عما لا یلیق به و یشهد له قول الشاعر: کحِلفةٍ من أبـي ربـاحٍ ... یُـشهِدُهَا لاهَـهْ الکِبَـارُ». القـاموس المحیط، ج۱، ص۱۲۵۳، و قال جوز سیبویه استقاق الجلالة منها، تفـسیر الـسمرقندی، ج۱، ص۱۳، تفسیر الثعلبی، ج۱ ص۹۶ نسبه إلی البصریین، تفسیر البیضاوی، ج۱، ص۲۶.

* و أصله علی هذا: مصدر بوزن فَعْل بفتح الفاء و سکون العین و کذا ما قبلـه، قلبـت الـواو و الیاء ألفا تخفیفا، و أدخلت علیه (أل) و أدغمت اللام في اللام و قد قرئ شاذا: (هو الـذي فـي السماء لاه و في الأرض لاه) [الزخرف: ۸٤]. معانی القرآن ج۵ ص۱۵۲)

۷) قیل: «من أَلَهَ إِلَاهَةً و أُلُوهَةً و أُلُوهِيَةً، إذا عَبَدَ فإنّ لفظ الجلالة بمعنی مألوه أي معبود ککتـاب بمعنـی مکتوب». الکشاف، ج۱، ص۵، تفسیر الثعلبی، ج۱، ص۹۵: (نسبه إلی الکـوفیین)، معـانی القـرآن، ج۵، ص۱۵۲.

* لعله إلى هذا الاشتقاق يشير ما في كتاب التوحيد عن أبي عبد اللّه- عليه السلام في حديث طويل و قد سأله بعض الزنادقة عن اللّه- عز و جل- و فيه: قَالَ السَّائِلُ فَمَا هُوَ- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ هُوَ الرَّبُّ وَ هُوَ الْمَعْبُودُ وَ هُوَ اللَّهُ وَ لَيْسَ قَوْلِي اللَّهُ إِثْبَاتَ هَذِهِ الْحُرُوفِ أَلِفٍ لَامٍ هَاءٍ وَ لَكِنِّي أَرْجِعُ إِلَى مَعْنًى هُوَ شَيْءٌ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ وَ صَانِعُهَا وَقَعَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ الْحُرُوفُ وَ هُوَ الْمَعْنَى الَّذِي يُسَمَّى بِهِ اللَّه الحديث. التوحيد، ص۲۴۵.

عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَ اشْتِقَاقِهَا اللَّهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ قَالَ فَقَالَ لِي يَا هِشَامُ اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَ الْإِلَهُ يَقْتَضِي مَأْلُوهاً وَ الِاسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً وَ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ عَبَدَ اثْنَيْنِ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الِاسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيد الحديث. الكافى، ج۱، ص۸۷.

۸) قيل: «من أَلِهَ، إذا فزع، فإنَّه مألوه إليه، قال الراغب الأصفهاني: وقيل: من ألـه: إذا فزع، وألهه: أي: أجارهُ وأمَّنَهُ، و الاله اسم المفزوع إليه كالإمام لمن يؤتم به». تفسير الراغب الأصفهانى، ج۱، ص۴۹، تفسير الثعلبى، ج۱، ص۹۷.

* و في هذا ورد عن الحسن بن علي بن محمد- عليهم السلام-، في قول اللّه- عز و جل- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، فقال: «اللَّهُ» هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ- كُلُّ مَخْلُوقٍ [وَ] عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِ مَنْ دُونَهُ- وَ تُقْطَعُ الْأَسْبَابُ مِنْ جَمِيعِ مَنْ سِوَاهُ- فَيَقُولُ:بِسْمِ اللَّهِ [الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ] أَيْ أَسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِي كُلِّهَا بِاللَّهِ- الَّذِي لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ، الْمُغِيثِ إِذَا اسْتُغِيثَ، وَ الْمُجِيبِ إِذَا دُعِيَ. تفسير الإمام العسكرى ﷺ، ص۲۱.

۹) قيل: «من ألِهَ، إذا ولع، فإنَّه بمعنى مألوه به،اشْتِقَاقُهُ مِنْ أَلِهَ الْفَصِيلُ إِذَا وَلِعَ بِأُمِّهِ، وَالْمَعْنَى أَنَّ الْعِبَادَ مُولَهُونَ مُولَعُونَ بِالتَّضَرُّعِ إِلَيْهِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ». تفسير السمرقندى، ج۱، ص۱۴، تفسير الفخر الرازى، ج۱، ص۱۴۷.

۱۰) قيل: «من أَلِهَ بالمكان، إذا قام به، فإنَّه بمعنى آله كضارب أي دائم باقٍ، قال الثعلبي: و قيل: هو مأخوذ من قول العرب: ألهت بالمكان، إذا أقمت فيه، قال الشاعر:

ألهنا بدار ما تبين رسومها كأن بقاياها وشام على اليد

فكأن معناه: الدائم الثابت الباقي». تفسير الثعلبى، ج۱، ص۹۸.

۱۱) «رُوِيَ عَنِ الْخَلِيلِ. وَرُوِيَ عَنِ الضَّحَّاكِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَ "اللَّهُ" إِلَهًا لِأَنَّ الْخَلْقَ يَتَأَلَّهُونَ إِلَيْهِ فِي حَوَائِجِهِمْ، وَيَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهِ عِنْدَ شَدَائِدِهِمْ. وَذُكِرَ عَنِ الْخَلِيلِ بْنِ أَحْمَدَ أَنَّهُ قَالَ: لِأَنَّ الْخَلْقَ يَأْلَهُونَ إِلَيْهِ (بِنَصْبِ اللَّامِ) وَيَأْلُهُونَ أَيْضًا (بِكَسْرِهَا) وَهُمَا لُغَتَانِ». تفسير القرطبى، ج۱، ص۱۰۳، تفسير السمرقندى، ج۱، ص۱۳، تفسير الثعلبى، ج۱، ص۹۸.

۱۲) قيل: «من أَلِهَ، إذا سكن، فإنَّه بمعنى مألوه إليه قال الثعلبي: و قال المبرّد: هو من قول العرب: (ألهت إلى فلان) أي سكنت إليه، قال الشاعر: ألهت إليها و الحوادث جمّة؛ فكأن الخلق يسكنون إليه و

يطمئنون بذكره، قال الله تعالى: ﴿أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾». تفسير الثعلبى، ثعلبى، ج۱ ص۹۷.

۱۳) قيل: «من أَلِهَ، إذا أجار فإنَّه بمعنى آله كضارب». نواهد الأبكار و شواهد الأفكار، ج۱، ص۱۲۷.

* و أصله على هذه الأقوال الثمانية إلاه كفعال، حذفت همزته على غير قياس كما قيل في ناس، أصله أناس، و عوّض عنها (أل) بدليل جواز قطع الهمزة بكثرة في قولك يا الله.

۱٤) قيل: «من وله إذا فزع، فإنَّه بمعنى مألوه إليه، قال الراغب الأصفهاني: وقيل: أصله: ولاه، من وَلِهَ يَوْلَهُ " فقلب الواو همزة، فيكون الإله اسماً لما يُؤْلَهُ نحوه، فمن الناس من قال: إن ذلك قيل لأن الأشياء تألَه نحوه إما تسخيراً، وإما أرادة وقصداً، كما أنه يُسَبَّحُ له لذلك». تفسير الراغب الأصفهانى، ج۱، ص٤۹.

۱۵) قيل: «من وله، إذا طرب، فإنَّه بمعنى مألوه إليه، قال الثعلبي: و سمعت أبا القاسم الحسن: سمعت أبا الحسن علي بن عبد الرحيم القناد يقول: أصله من (الوله)، و هو ذهاب العقل لفقدان من يعزّ عليك. و أصله (أله) - بالهمزة- فأبدل من الألف واو فقيل الوله، مثل (إشاح، ووشاح) و (وكاف، و إكاف) و (أرّخت الكتاب، و ورّخته) و (و وقّتت، وأقّتت) . قال الكميت:

ولهت نفسي الطروب إليهم ولها حال دون طعم الطعام

فكأنه سمّي بذلك لأن القلوب تولّه لمحبّته و تضطرب و تشتاق عند ذكره». تفسير الثعلبى، ج۱، ص۹۷، تفسير الفخر الرازى، ج۱، ص١٤٦، نواهد الأبكار و شواهد الأفكار، ج۱، ص۱۲۷.

١٦) قيل: «هو من الإلاه بمعنى السيد و قيل: بمعنى الذي له الإلاهية». نواهد الأبكار و شواهد الأفكار، ج۱، ص۱۲۷.

۱۷) قيل: «أصله هاء الضمير زيد عليه لام الجر فصار (له)، أي الكل له. و على هذا أدخل عليه (أل)، و أدغم و فخّم و أشبعت فتحة اللام الثانية، قال القرطبي: زَعَمَ بَعْضُهُمْ أَنَّ الْأَصْلَ فِيهِ" الْهَاءُ" الَّتِي هِيَ الْكِنَايَةُ عَنِ الْغَائِبِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ أَثْبَتُوهُ موجدا فِي فِطَرِ عُقُولِهِمْ فَأَشَارُوا إِلَيْهِ بِحَرْفِ الْكِنَايَةِ ثُمَّ زِيدَتْ فِيهِ لَامُ الْمِلْكِ إِذْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ وَ مَالِكُهَا فَصَارَ" لَهُ" ثُمَّ زِيدَتْ فِيهِ الْأَلِفُ وَ اللَّامُ تَعْظِيمًا وَ تَفْخِيمًا». تفسير القرطبى، قرطبى، ج۱، ص۱۰۳؛ نواهد الأبكار و شواهد الأفكار، ج۱، ص۱۲۷.

۱۱. «حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ نُمَيْرٍ - وَ اللَّفْظُ لِأَبِي بَكْرٍ- قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ، عَنْ زَكَرِيَّاءَ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ شَيْبَةَ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ، قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ غَدَاةً وَ عَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ، مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ ﷺ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ ﷺ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ ﷺ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾» صفيّه دختر شيبه گويد: عايشه گفت: بامداد يكى از روزها، رسول خدا ﷺ، گليمى را كه از پشم سياه بافته شده بود، بر دوش داشت و عازم بود از خانه بيرون برود، در آنحال حسن بن على ﷺ وارد شد، حضرت او را در زير آن گليم جاى داد، پس از آن،

حسین علیه السلام وارد شد، او را هم در زیر گلیم قرار داد، بعد از آن، فاطمه علیها السلام آمد، او را هم در زیر گلیم برد پس از آن، علی علیه السلام آمد، او را هم در زیر گلیم در آورد سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾».

منابع اهل تسنن: صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج۷، ص۱۳۰. مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۴۷. (هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه.) سنن الکبری، احمد بن حسین بیهقی، ج۲، ص۱۴۹. تخریج الاحادیث والآثار، زیلعی، ج۱، ص۱۸۸. تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج۳، ص۴۹۳. الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، جلال الدین سیوطی، ج۵، ص۱۹۸

همچنین: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ نُمَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ يَعْنِي ابْنَ أَبِي سُلَيْمَانَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أُمَّ سَلَمَةَ، تَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ كَانَ فِي بَيْتِهَا، فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ علیها السلام بِبُرْمَةٍ، فِيهَا خَزِيرَةٌ، فَدَخَلَتْ بِهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: " ادْعِي زَوْجَكِ وَابْنَيْكِ " قَالَتْ: فَجَاءَ عَلِيٌّ، وَالْحُسَيْنُ، وَالْحَسَنُ علیهم السلام، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ، فَجَلَسُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الْخَزِيرَةِ، وَهُوَ عَلَى مَنَامَةٍ لَهُ عَلَى دُكَّانٍ تَحْتَهُ كِسَاءٌ خَيْبَرِيٌّ. قَالَتْ: وَأَنَا أُصَلِّي فِي الْحُجْرَةِ، فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳] قَالَتْ: فَأَخَذَ فَضْلَ الْكِسَاءِ، فَغَشَّاهُمْ بِهِ، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ، فَأَلْوَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله: " اللهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، اللهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا " قَالَتْ: فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي الْبَيْتَ، فَقُلْتُ: وَ أَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: " إِنَّكِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّكِ إِلَى خَيْرٍ " قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: وَ حَدَّثَنِي أَبُو لَيْلَى عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، مِثْلَ حَدِيثِ عَطَاءٍ، سَوَاءً. قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: وَ حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ أَبِي عَوْفٍ أَبُو الْجَحَّافِ، عَنْ شَهْرِ ابْنِ حَوْشَبٍ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ بِمِثْلِهِ سَوَاءً»؛ عطاء بن ابی رباح گوید: من از کسیکه خودش مستقیماً از امّ سلمه شنیده بود نقل می‌کنم: امّ سلمه نقل می‌کرد: پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه‌اش بود که فاطمه علیها السلام با دیگ سنگی که در آن آش بود خدمت پدر آمد و با آن دیگ بر حضرت وارد شد، حضرت به فاطمه علیها السلام فرمود: همسر و پسرانت را هم بخوان تا بیایند. امّ سلمه گوید: طولی نکشید که علی و حسنین علیهم السلام آمدند و بر حضرت وارد شدند، نشستند و همگی از آن آش می‌خوردند در حالیکه حضرت بر خوابگاهش (دکه‌ای بالای کسای خیبری) بود، امّ سلمه گوید: و من در اطاقم نماز می‌خواندم که خدای عزّوجلّ آیهٔ تطهیر را نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]، امّ سلمه گوید: پس حضرت بقیهٔ کساء را گرفت و آنان را با آن پوشانید بعد هم دست مبارکش را بیرون آورد و به طرف آسمان برد و فرمود: «اللهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، اللهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»، امّ سلمه گوید: من سرم را وارد کوشک کردم و گفتم: و من همراه شما هستم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ حضرت فرمود: «تو به خیر هستی، تو به خیر هستی». عبد الملک گوید: ابو لیلی مثل همین حدیث عطاء را از امّ سلمه برایم نقل کرد. عبد الملک گوید: داود بن ابی عوف هم همین

حدیث را برایم از شهر بن حوشب از امّ سلمه نقل کرد. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج٦، ص٢٩٢.
همچنین: «حدّثنا أحمد بن علي بن الحارث المرهبي و زيد بن علي المقرئ قالا: حدثنا القاسم بن محمد بن حماد الدلال قال: حدثنا مخول بن إبراهيم قال: حدثنا عبد الجبار بن العباس الشبامي عن عمار الدهني عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ أَفْعَى، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي بَيْتِي: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ﴾ وَ فِي الْبَيْتِ سَبْعَةٌ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ﷺ، وَ أَنَا عَلَى بَابِ الْبَيْتِ- فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَ لَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: إِنَّكِ إِلَى خَيْرٍ [أنت على خير] إِنَّكِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ. وَ مَا قَالَ: إِنَّكِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ اهل البيت.»؛ عمره دختر افعی از امّ سلمه نقل می‌کند که گفت: این آیهٔ ﴿انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس﴾ در خانهٔ من نازل شد و در آن خانه هفت نفر بودند، جبرئیل و میکائیل و پیامبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ، و من هم بر در خانه بودم، پس گفتم: یا رسول اللّه، آیا من از اهل بیت ﷺ نیستم؟ فرمود: تو بر خیر هستی و تو از همسران پیامبر هستی، و حضرت نفرمود که تو از اهل بیت ﷺ هستی.
منابع اهل تسنن: ما نزل من القرآن في عليّ، حافظ ابو نعيم اصبهانی، ص١٧٥ (ط طهران)؛ شواهد التنزيل، حاكم حسكانی، ج٢، ص١٢٤. شرح مشكل الآثار، طحاوی، ج٢، ص٢٣٨؛ نظم درر السمطين، زرندی حنفی،ص٢٩٧؛ فضائل الثقلين، شافعی إيجی،ص١٨٨.
همچنین:«حدثنا محمد بن مصعب عن الأوزاعي عَنْ شَدَّادٍ أَبِي عَمَّارٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى وَاثِلَةَ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ فَذَكَرُوا عَلِيّاً ﷺ فَشَتَمُوهُ فَشَتَمْتُهُ مَعَهُمْ فَلَمَّا قَامُوا قَالَ: شَتَمْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ قُلْتُ: رَأَيْتُ الْقَوْمَ شَتَمُوهُ فَشَتَمْتُهُ مَعَهُمْ قَالَ: أَ لَا أُخْبِرُكَ بِمَا رَأَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَتَيْتُ فَاطِمَةَ ﷺ أَسْأَلُهَا عَنْ عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَتْ: تَوَجَّهَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُهُ حَتَّى جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَعَهُ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ ﷺ أَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِيَدِهِ حَتَّى دَخَلَ فَأَدْنَى عَلِيّاً ﷺ وَ فَاطِمَةَ ﷺ فَأَجْلَسَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ أَجْلَسَ حَسَناً وَ حُسَيْناً ﷺ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى فَخِذِهِ ثُمَّ لَفَّ عَلَيْهِمْ ثَوْبَهُ -أَوْ قَالَ: كِسَاءَ- ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الآيَةَ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي أَحَقّ.»
شدّاد ابو عمار گفت: نزد واثله رفتم و نزد او گروهی بودند، علی ﷺ را یاد کردند و او را شماتت کردند، من نیز دشنام دادم، پس چون آنان رفتند به من گفت: تو هم این مرد را دشنام دادی؟ گفتم: دیدم که اینان دشنام می‌دهند من نیز چنین کردم، گفت: آیا به تو خبر ندهم آنچه را که از رسول اللّه ﷺ دیدم؟ گفتم: آری. گفت: نزد فاطمه ﷺ رفتم و احوال علی ﷺ را از او پرسیدم، فرمود: او نزد پیامبر خدا رفته است، پس نشستم و منتظر شدم تا اینکه پیامبر خدا ﷺ آمد و علی و حسن و حسین ﷺ با او بودند و [دست] هر کدام از آن دو را با دست خود گرفته بود تا اینکه حضرت وارد شد و علی و فاطمه ﷺ را نزدیک خود آورد و آن دو را روبروی خود نشاند و حسن و حسین ﷺ را روی زانوی خود قرار داد، سپس لباس یا عبای خود را به آنان پوشانید آنگاه این آیه را خواند: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا﴾ آنگاه گفت: خدایا اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من شایسته‌ترند.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن ابی شیبة کوفی، ج۷، ص۵۰۱. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج٤، ص۱۰۷ (این عبارت را نیاورده: فَشَتَمُوهُ فَشَتَمْتُهُ مَعَهُمْ فَلَمَّا قَامُوا قَالَ: شَتَمْتَ هَذَا الرَّجُلَ قُلْتُ: رَأَيْتُ الْقَوْمَ شَتَمُوهُ فَشَتَمْتُهُ مَعَهُمْ). تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۸، ص٤۳. شواهد التزیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص٦۷. ترجمة الإمام الحسین، ابن عساکر، ص۱۱۳(به صورت خلاصه آورده). ذخائر العقبی، محب طبری، ص۲٤(به صورت خلاصه آورده). تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج۳، ص٤۹۲. إمتاع الاسماع، مقریزی، ج۵، ص۳۸٤.

همچنین: «عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ]وَسَلَّمَ قَالَ لِفَاطِمَةَ عليها السلام: ائْتِنِي بِزَوْجِكِ وَ ابْنَيْكِ. فَجَاءَتْ بِهِمْ، فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ[وَآلِهِ] وَ سَلَّمَ كِسَاءً كَانَ تَحْتِي خَيْبَرِيًّا أَصَبْنَاهُ مِنْ خَيْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاجْعَلْ صَلَاتَكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.» قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لِأَدْخُلَ مَعَهُمْ، فَجَذَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ مِنْ يَدِي وَ قَالَ: إِنَّكِ عَلَى خَيْرٍ»؛ از امّ سلمه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: همسر و پسرانت را نزد من آور، فاطمه علیها السلام آنان را خدمت حضرت آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ردای خیبری که زیر من بود –و آن را از خیبر به دست آورده بودیم– را بر سر آنان افکند بعد هم فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاجْعَلْ صَلَاتَكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»؛ امّ سلمه گوید: من کسای خیبری را بالا زدم تا همراه آنان داخل شوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از دستم کشید و فرمود: تو بر خیر هستی (ولی جزو اصحاب کساء نیستی). مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ج۱۲، ص۳٤٤. الذریة الطاهرة النبویة، دولابی، ص۱۵۰. الکامل، جرجاني، ج۵، ص۲۷۹. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۳، ص۲۰۵. ترجمة الإمام الحسن، ابن عساکر، ص٦۷. ذخائر العقبی، محب طبری، ص۲۱.

اعتراف به اینکه نزول آیهٔ تطهیر در شأن پنج تن است:

«وَ ذهب أَبُو سعید الْخُدْرِيّ وَ أم سَلمَة وَ جَمَاعَة كَثِيرَة من التَّابِعين مِنْهُم مُجَاهِد وَ قَتَادَة وَ غَيرهمَا أَن الْآيَة فِي أهل بَيت النَّبِي صلی الله علیه و آله، وَ هُم عَليٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام. و روت أمّ سَلمَة " أَنّ النَّبِي صلی الله علیه و آله كَانَ فِي بَيتهَا وَعِنْده عَليّ وَفَاطِمَة وَالْحسن وَالْحُسَيْن عليهم السلام، فَأنْزل الله تَعَالَى هَذِه الْآيَة فجلّلهم بكساء وَ قَالَ: اللَّهُمَّ؛ هَؤُلَاءِ أهل بَيْتِي. قَالَت أمّ سَلمَة: فَقلت: يَا رَسُول الله، وَ أَنا من أهل بَيْتك؟ فَقَالَ صلی الله علیه و آله: إِنَّك إِلَى خير". ذكره أَبُو عِيسَى فِي جَامعه.»؛ ابوسعید خدری و امّ سلمه و جماعت بسیاری از تابعین (نظیر مجاهد، قتاده و دیگران) قائل شده‌اند به اینکه آیهٔ تطهیر در شأن اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است اهلبیت پیغمبر هم علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند. و امّ سلمه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانهٔ او بودند و نزد حضرت، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام بودند در این هنگام خدای متعال آیهٔ تطهیر را نازل فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را با کسای خیبری پوشاند و فرمود: خدایا، اینان اهل بیت منند. امّ سلمه گوید: گفتم: ای

رسول خدا، و من هم از اهل بیت تو هستم؟ حضرت فرمود: تو به خیر هستی. تفسیر السمعانی، سمعانی، ج٤، ص٢٨١.

همچنین:«وَ رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَجَ فِي الْمِرْطِ الْأَسْوَدِ، فَجَاءَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ فَاطِمَةُ، ثُمَّ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ [الْأَحْزَابِ: ٣٣] وَ اعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الرِّوَايَةَ كَالْمُتَّفَقِ عَلَى صِحَّتِهَا بَيْنَ أَهْلِ التَّفْسِيرِ وَالْحَدِيثِ.»؛ و روایت شده: هنگامی که پیغمبر ﷺ در هیأت کسای پشمین سیاه بیرون آمد [امام] حسن ؑ خدمت حضرت آمد حضرت او را داخل کسای خود نمود، طولی نکشید حسین ؑ آمد حضرت او را هم وارد نمود بعد هم فاطمه ؑ و در آخر [امیر المؤمنین] علی ؑ، بعد هم حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. و بدان این روایت به مانند آن است که تمام مفسّران و محدّثان بر صحّت آن، اتّفاق نظر دارند. تفسیر الرازی، رازی، ج٨، ص٨٥.

همچنین:«وَ فِي فَاطِمَةَ وَ زَوْجِهَا وَ بَنِيهَا ؑ نَزَلَتْ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا﴾، فجلّلهم رسول الله بِكِسَاءٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ، هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي.»؛ و دربارهٔ فاطمه و همسر و پسرانش ؑ نازل شد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا﴾، پس رسول خدا ﷺ آنان را به کسائی پوشانید و فرمود: خدایا، اینان اهل بیت منند.

منبع اهل تسنن: تاريخ الإسلام، ذهبی، ج٣، ص٤٤.

همچنین:«فِي بيانِ أنّ فاطمةَ و عليّاً و الحسنَ و الحسينَ ؑ هُم أهلُ البيت المشارِ إليهم في قولِه تَعالى: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ و تجليله صلّى الله عليه [و آله] و سلم إيّاهم بكساءٍ و دعائِه لهم.»؛ در بیان اینکه فاطمه و علی و حسنین ؑ اهل بیتی هستند که به آنها در آیهٔ شریفهٔ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ اشاره شده است، و پیامبر ﷺ آنان را با کساء پوشاند و آنها را دعا فرمود.

منبع اهل تسنن: ذخائر العقبی، محب طبری، ص٢١.

همچنین:«حَدّثَنا الحسنُ بنُ أحمدِ بن حبيبِ الكِرماني الطِرسوسي حَدّثَنا أبو الربيعِ الزّهراني حدّثنا عمّارُ بنُ محمّدٍ عن سفيانِ الثّوري عن داودِ أبي الجحاف عن عطيّة العُوفي عن أبي سعيدِ الخُدري في قولِه: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾؛ قَالَ: نزلَت في خمسةٍ [هذه الآية في خمسة]: في رسولِ الله ﷺ [في النبّي] و عليٍّ و فاطمةَ و الحسن و الحسين ؑ.»؛ عطیّهٔ عوفی از ابو سعید خدری در مورد آیهٔ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ نقل کرده که گفت: این آیه دربارهٔ پنج نفر نازل شده است: رسول الله ﷺ، علی، فاطمه، حسنین ؑ.

منابع اهل تسنن: معجم الاوسط، طبرانی، ج٣، ص٣٨٠؛ معجم الصغیر، طبرانی، ج١، ص١٣٥؛ جامع البیان، طبری، ج٢٢، ص٩؛ اسباب نزول الآیات، واحدی نیشابوری، ص٢٣٩؛ تفسیر ابن ابی

حاتم، ابن ابی حاتم رازی، ج۹، ص۳۱۳۱؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص۴۱؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج۵، ص۲۲۵۴؛ ذخائر العقبى، محب طبری، ص۲۴(أخرجه أحمد في المناقب . وأخرجه الطبراني.)؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج۱۳، ص۲۰۶؛ نظم درر السمطين، زرندی حنفی، ص۲۳۸؛ تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج۳، ص۴۹۴؛ الدر المنثور، سيوطی، ج۵، ص۱۹۸؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هيتمی مكی، ص۱۴۳؛ سبل الهدى والرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۱۳؛ تفسير الآلوسی، آلوسی، ج۲۲، ص۱۷.

همچنين: «وَ قالَت فرقةٌ: هي الجمهور (أهل البيت) عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام، و في هذا أحاديثٌ عن النبيّ صلّى اللّه عليه [و آله] و سلم، قَالَ أبو سعيدِ الخُدري: قَالَ رسولُ الله صلّى الله عليه [و آله] و سلم: نَزَلَت هذه الآيةُ في خمسةٍ: فِيَّ و في عليٍّ و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام.»؛ گروهی گفته‌اند که مراد از اهل البیت، [حضرت] علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند و در این باره هم روایاتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است. ابو سعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه دربارهٔ پنج نفر نازل گردید: در مورد من و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام.

منبع اهل تسنن: المحرر الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز، ابن عطية اندلسی، ج۴، ص۳۸۴.

همچنين:«[حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَبَّانٍ الْعَنَزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مِنْدَلٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ،] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: " نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي خَمْسَةٍ: فِيَّ، وَ فِي عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَحَسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَحُسَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَفَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا " ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾»؛ ابوسعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آیهٔ تطهیر در شأن پنج تن نازل شده است: من، علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام.

منابع اهل تسنن: جامع البيان، محمد بن جرير طبری، ج۲۲، ص۹؛ تفسير القرآن العظيم، ابن أبي حاتم رازی، ج۹، ص۳۱۳۱؛ الكشف والبيان، ثعلبی، ج۸، ص۴۱؛ شواهد التنزيل، حاكم حسكانی، ج۲، ص۱۳۶: (و أيضا قال عمر بن أحمد بن شاهين: حدثنا يحيى بن محمد بن صاعد قال: حدثنا حماد بن الحسن النهشلي. وأبو أمية الطرسوسي. ويعقوب بن إسحاق. وأبو سفيان صالح بن حكيم البصري قالوا: حدثنا بكر بن (يحيى بن) زبان العنزي قال: حدثنا مندل، عن الأعمش: عن عطية، عن أبي سعيد...)؛ المحرر الوجيز، ابن عطية الأندلسی، ج۴، ص۳۸۴؛ نهج الإيمان، ابن جبر، ص۸۵؛ تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، ج۳، ص۴۹۴: (قال ابن جرير...)؛ الدر المنثور، سيوطی، ج۵، ص۱۹۸: (أخرج ابن جرير وابن أبي حاتم والطبراني عن أبي سعيد الخدري...).

۱۲. همچنين: «يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي ذَرٍّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: افْتَخَرَ إِسْرَافِيلُ عَلَى جَبْرَائِيلَ، فَقَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ، قَالَ: وَ لِمَ أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي؟ قَالَ: لِأَنِّي صَاحِبُ الثَّمَانِيَةِ حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ أَنَا صَاحِبُ النَّفْخَةِ فِي الصُّورِ وَ أَنَا أَقْرَبُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ جَبْرَائِيلُ: أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ؟ فَقَالَ: بِمَا أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي؟

قَالَ: لِأَنِّي أَمِينُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَنَا رَسُولُهُ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنَا صَاحِبُ الْكُسُوفِ وَ الْخُسُوفِ وَ مَا أَهْلَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا عَلَى يَدَيَّ، فَاخْتَصَمَا إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَلَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمَا: أَنِ اسْكُنَا فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَقَدْ خَلَقْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكُمَا، قَالا: يَا رَبِّ أَ وَ تَخْلُقُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنَّا وَ نَحْنُ خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: نَعَمْ، وَ أَوْمَأَ إِلَى الْقُدْرَةِ أَنِ انْكَشِفِي، فَانْكَشَفَتْ فَإِذَا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ مَكْتُوبٌ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ﷺ أَحِبَّاءُ اللَّهِ» فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا رَبِّ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا جَعَلْتَنِي خَادِمَهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: قَدْ فَعَلْتُ، فَجَبْرَائِيلُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ﷺ وَ إِنَّهُ لَخَادِمُنَا.»؛ ابوذر گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: اسرافیل بر جبرئیل افتخار و مباهات می‌کرد و می‌گفت: من از تو بهتر و برترم، جبرئیل پرسید: چرا تو از من بهتری؟ گفت: من صاحب هشت فرشته‌ای هستم که عرش خدا را حمل می‌کنند، من صاحب نفخهٔ صورم، من نزدیکترین فرشتگان به خدای عزّ و جلّ هستم. جبرئیل گفت: من از تو بهترم، اسرافیل پرسید: به چه دلیل؟ گفت: چون من امین خدا در وحی هستم، من فرستادهٔ خدا به سوی پیامبران هستم، من صاحب خسوف و کسوفم، خداوند هیچ امتی را نابود نکرد مگر به دست [توانای] من. مرافعه را به خدای عزّ و جلّ عرض کردند، خطاب رسید: آرام باشید که به عزّت و جلالم سوگند من کسی را آفریدم که از هر دوی شما برتر است، عرض کردند: پروردگارا آیا کسی را که از ما بهتر باشد آفریده‌ای و حال آنکه ما از نور خدای عزّ و جلّ آفریده شده‌ایم؟ خدای تبارک و تعالی فرمود: آری، بعد هم به قدرت اشاره کرد که پرده بردار، پرده برداشته شد ناگاه دیدند بر ساق عرش طرف راست نوشته شده: «لا اله الّا الله، محمّد رسول الله، علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ دوستان خدا هستند.» جبرئیل عرض کرد: پروردگارا، به حقّ آنان بر تو از تو می‌خواهم که مرا خادم آنها قرار دهی، خدای متعال فرمود: قرار دادم، پس جبرئیل از اهل بیت ﷺ است و خادم ماست. ارشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص۴۰۳؛ تاویل الآیات، استر آبادی، ص۸۰۳: (مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَابَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُول...)؛ منتخب، طریحی، ص۲۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۶، ص۳۶۴ و...

همچنین: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: «كُنَّا جُلُوساً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسَ: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ﴾ فَمَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِي هُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ﷺ؛ كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ تُسَبِّحُ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِأَلْفَيْ عَامٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ وَ لَمْ يَأْمُرْنَا بِالسُّجُودِ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ إِلَّا إِبْلِيسَ فَإِنَّهُ أَبَى وَ لَمْ يَسْجُدْ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ﴾ عَنَى مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ، فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ؛ بِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدِي، فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْكَنَهُ نَارَهُ وَ لَا

يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ.»؛ ابی سعید خدری گوید: با رسول خدا ﷺ نشسته بودیم مردی پیش حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله، به من خبر بده از فرمایش خدا به ابلیس: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ﴾ عالین چه کسانی هستند که مقامشان بالاتر از فرشتگان است؟ حضرت فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ ما همگی در برابر عرش پروردگار جهانیان بودیم و او را تسبیح می‌کردیم، فرشتگان هم به تسبیح ما تسبیح می‌گفتند، دو هزار سال قبل از خلقت آدم، هنگامی هم که خداوند آدم را آفرید به فرشتگان امر کرد آدم را سجده کنند و ما را به این سجده امر نکرد، تمام فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد و سجده نکرد، آنگاه خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ﴾، مقصود از «عالین» پنج تن بودند که نام آنها بر سرادق عرش الهی نوشته شده بود و ما باب اللهی هستیم که باید از آن وارد شد، به ما هدایت می‌شوند، و کسیکه ما را دوست داشته باشد خداوند او را دوست دارد و در بهشت ساکنش می‌گرداند، کسی هم که ما را دشمن بدارد خداوند او را دشمن دارد و در آتش جایش می‌دهد، جز حلال زاده کسی ما را دوست ندارد. فضائل الشیعه، شیخ صدوق، ص۷؛ تاویل الایات، استرآبادی، ص۵۰۹: (مَا رَوَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَابَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَوَارِيرِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ ثَوِيَّةَ [تَوْبَةَ] عَنْ زِيَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبُكَائِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ ...) تفسیر البرهان، بحرانی، ج٤، ص٦٨٣؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۱، ص۱٤۲ و ج۱۵، ص۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، قمی مشهدی، ج۱۱، ص۲٦٦.

همچنین: رسول خدا ﷺ در روایتی طولانی فرمودند: «أَنَّ أَبِي آدَمَ لَمَّا رَأَى إِسْمِي وَ إِسْمَ أَخِي وَ إِسْمَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ مَكْتُوبِينَ عَلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ، فَقَالَ: إِلَهِي هَلْ خَلَقْتَ خَلْقاً قَبْلِي هُوَ أَكْرَمُ إِلَيْكَ مِنِّي؟ قَالَ: يَا آدَمُ، لَوْ لَا هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لَمَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً، وَ لَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً، وَ لَا مَلَكاً مُقَرَّباً، وَ لَا نَبِيّاً مُرْسَلا.»؛ همانا پدرم [حضرت] آدم ﷺ هنگامی که اسم من و اسم برادرم و اسم فاطمه و حسن و حسین ﷺ را مکتوب بر سراپردهٔ عرش با نور دید به درگاه خداوند عرض کرد: پروردگارا، آیا قبل از من کسی را خلق کرده‌ای که نزد تو گرامی‌تر از من باشد؟! خطاب آمد: ای آدم، اگر این اسمائی [که اسمشان مکتوب به نور دیدی] نبودند هرگز نه آسمان بنا شده‌ای می‌آفریدم نه زمین پهن شده‌ای نه فرشتهٔ مقرّبی نه پیغمبر مرسلی. الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین، ابن شاذان قمی، ص۱۱۱.

نکته: البته در برخی از روایات، نوشته شدن اسماء چهارده معصوم در سرادق عرش نقل شده است.

نوشته شدن نام پنج تن بر درب بهشت با خط طلا:

قَالَ رَسُولُ اللّه ﷺ: «لَمّا عُرِجَ بِي إِلى السَماء رَأَيتُ عَلى بَابَ الجَنَّة مَكْتُوباً: لَا إِلَهَ إِلّا اللّه، مُحَمَّدٌ ﷺ رَسولُ اللّه عَليٌّ ﷺ حَبيبُ اللّه، اَلحَسَنُ وَالحُسَينُ ﷺ صَفوَةُ اللّه، فَاطِمَةُ ﷺ أَمَةُ [خيرة] اللّه، عَلى باغِضِهِم [مبغضيهم] لَعنَةُ اللّه»؛ ابن عباس روایت نموده که: رسول خدا ﷺ فرمود: شبی که مرا به آسمان بالا «معراج» بردند بر در بهشت دیدم نوشته بود: «معبودی جز الله نیست، محمد ﷺ فرستادهٔ

خداست، علی ﷺ محبوب خداست، و حسن و حسین ﷺ برگزیدگان خدایند، فاطمه ﷺ کنیز [اختیار شدهٔ] خداست، و بر بغض و کینه‌دارندگان به آنان لعنت خدا باد.» أمالی، شیخ طوسی، ص۳۵۵؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص٦٤؛ فضائل، شاذان بن جبرئیل، ص۸۳ (با کمی اختلاف)؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۱٤۹؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص٥٦۸؛ صراط مستقیم، عاملی، ج۱، ص۲٤۸؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۲۲؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص٤٥۹؛ مشارق أنوار الیقین، برسی، ص۱۷۹؛ جواهر السنیة، حر عاملی، ص۲٦۰ و ص۲۹۸ و ۳۰٥.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب، ابن مردویه، ص٦۷؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱، ص۲۷٤؛مناقب، خوارزمی، ص۳۰۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۱٦۱؛ ترجمة امام حسین، ابن عساکر، ص۱۸٦؛کفایة الطالب، گنجی شافعی،ص٤۲۳؛ فرائد السمطین، جوینی، ج۲، ص۷٤؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۲۸۸.

همچنین: «حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارُ بِبَلْخٍ وَ كَانَ جَدُّهُ عَلِيُّ بْنُ عَمْرٍو صَاحِبَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ﷺ وَ هُوَ الَّذِي خَرَجَ عَلَى يَدِهِ لَعْنُ فَارِسِ بْنِ حَاتِمِ بْنِ مَاهَوَيْهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَيُّوبَ الْمُطَّلِبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمِصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا مَكْتُوباً بِالذَّهَبِ[بالنور]: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ ﷺ حَبِيبُ اللَّهِ عَلِيٌّ ﷺ وَلِيُّ اللَّهِ فَاطِمَةُ ﷺ أَمَةُ اللَّهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ﷺ صَفْوَةُ اللَّهِ عَلَى مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ»؛ از حضرت علی ﷺ نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: من وارد بهشت شدم پس دیدم که بر درب آن با طلا (نور) نوشته شده است: خدایی جز الله نیست، محمد ﷺ حبیب الله است و علی ﷺ ولیّ الله، فاطمه ﷺ امة الله، و حسنین ﷺ صفوة الله؛ لعنت خدا بر دشمنان‌شان. خصال، شیخ صدوق، ص۳۲۳ - ۳۲٤؛ مائة منقبة، ابن شاذان، ص۸۷؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص٦۳؛ دُر النظیم، عاملی، ص۷۷۱؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۲، ص۳٥٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸، ص۱۹۱.

مشاهده کردن حضرت آدم ﷺ اسم پنج تن را بر ساق عرش:

«وَ رَوَى صَاحِبُ الدُّرِّ الثَّمِينِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ﴾ أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْأَئِمَّةِ ﷺ فَلَقَّنَهُ جَبْرَئِيلُ قُلْ: «يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ﷺ يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ ﷺ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ ﷺ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ ﷺ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ»، فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ ﷺ سَالَتْ دُمُوعُهُ وَ انْخَشَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ: يَا أَخِي جَبْرَئِيلُ، فِي ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَبْرَتِي، قَالَ جَبْرَئِيلُ: وَلَدُكَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ، فَقَالَ: يَا أَخِي، وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: يُقْتَلُ عَطْشَاناً غَرِيباً وَحِيداً فَرِيداً لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ وَ لَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ: وَا عَطَشَاهْ وَا قِلَّةَ نَاصِرَاهْ حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَ شُرْبِ الْحُتُوفِ فَيُذْبَحُ ذَبْحَ الشَّاةِ مِنْ

قَفَاهُ وَ يَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ وَ تُشْهَرُ رُءُوسُهُمْ هُوَ وَ أَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَ مَعَهُمُ النِّسْوَانُ كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ، فَبَكَى آدَمُ وَ جَبْرَئِيلُ بُكَاءَ الثَّكْلَى.» صاحب کتاب درّ ثمین در تفسیر آیهٔ ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ﴾ روایت می‌کند که حضرت آدم علیه‌السلام نام‌های مبارک پیغمبر اسلام و امامان علیهم‌السلام را در ساق عرش دید، جبرئیل به آن حضرت [تعلیم و] تلقین داد که بگو: «یا حمید بحق محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، یا عالی بحقّ علی علیه‌السلام، یا فاطر بحقّ فاطمه علیهاالسلام، یا محسن بحقّ الحسن علیه‌السلام و الحسین علیه‌السلام و منك الإحسان.» هنگامی که نام حسین علیه‌السلام را ذکر نمود اشکهایش جاری و قلب [مبارکش] شکست. آنگاه گفت: برادرم جبرئیل، در نام پنجمی ایشان قلبم می‌شکند و اشکم جاری می‌شود! جبرئیل گفت: این پسر تو دچار مصیبتی خواهد شد که مصائب دیگر در مقابل آن کوچک خواهند بود، حضرت آدم علیه‌السلام فرمود: چه مصیبتی؟ جبرئیل گفت: حسین علیه‌السلام در حالی شهید می‌شود که عطشان، غریب، تنها، بی‌یاور و بی‌معین خواهد بود، ای آدم! اگر تو او را می‌دیدی می‌شنیدی که می‌گوید: آه از عطش! آه از بی‌یاوری! کار تشنگی آن حضرت به جائی میرسد که آسمان به نظرش مثل دود خواهد آمد و کسی جواب او را نمی‌گوید مگر با شمشیر و نوشاندن جرعهٔ‌های مرگ، آن حضرت را نظیر گوسفند از قفا سر می‌برند، خیمه‌هایش را به یغما می‌برند، سر مبارک وی و یارانش را در شهرها می‌گردانند، زن و بچه‌هایش را به اسیری خواهند برد، در علم خدا این طور گذشته است. سپس حضرت آدم و جبرئیل مثال زنِ جوان‌مرده گریان شدند. منتخب، شیخ فخر الدین طّریحی، ج۱، ص۱۴۴- ۱۴۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۴۵؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۰۴.

۱۳. امام باقر علیه‌السلام فرمودند: [خدای تعالی خطاب به رسولش فرمود:] «... وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عُلُوِّ شَأْنِي لَوْلَاكَ وَ لَوْ لَا عَلِيٌّ علیه‌السلام وَ عِتْرَتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ علیهم‌السلام مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا الْمَكَانَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ وَ لَا خَلْقاً يَعْبُدُنِي ... فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ خَلْقٍ عَبَدَ اللَّهَ وَ سَبَّحَهُ وَ نَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَ سَبَبُ تَسْبِيحِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْآدَمِيِّينَ فَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وُحِّدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا أَكْرَمَ اللَّهُ مَنْ أَكْرَمَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ ...»؛ به عزّت و جلال و مقام والایم سوگند که اگر تو و علی علیه‌السلام و عترت هادی و مهدی و راهنمایت نبود بهشت و جهنم و مکان و زمین و آسمان و ملائکه و هیچ موجودی را نمی‌آفریدم که مرا بپرستد ... سپس امام باقر علیه‌السلام فرمود: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین مخلوقی که خدا را عبادت کرد و او را تسبیح نمود، هستیم، ما سبب آفرینش و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسانها بودیم و به وسیلهٔ ما خدا شناخته شد و به وحدانیت پرستش گردید و به واسطهٔ ما خدا گرامی داشت هر کسی مقامی یافت از مخلوقات. حلیة الابرار، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۱۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۱۷.

۱۴. «قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي، قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله، فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جَبْرَئِيلُ؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ عليه السلام وَ لِلْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا...؛ يَا عَلِيُّ عليه السلام لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ لَا حَوَّاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ؟ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقُ أَرْوَاحِنَا فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ...»؛ حضرت رضا عليه السلام از آباء کرامش از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله نقل شده که فرمود: خداوند کسی را افضل و گرامی‌تر از من خلق نفرموده است، امیرالمؤمنین علی عليه السلام عرض کرد: یا رسول اللّه صلى الله عليه و آله، شما افضل هستید یا جبرئیل؟ حضرت فرمود: یا علی عليه السلام، پروردگار فضیلت داده انبیاء و مرسلین خود را بر ملائکهٔ مقرّبین، و فضیلت داده مرا بر تمامی ایشان، و فضیلت بعد از من برای تو و سپس برای ائمّهٔ بعد از تو است و ملائکه، خادمان ما و خادمان دوستان ما هستند... یا علی عليه السلام، اگر ما نبودیم خدای تعالی خلق نمی‌فرمود آدم عليه السلام و حوا (و اولاد آنها) و بهشت و جهنم و آسمان و زمین را (با آنچه که در آنها است) و چگونه ما از ملائکه افضل نباشیم و حال آنکه بر ملائکه در خداشناسی و تسبیح و تهلیل و تقدیس خداوند سبقت و پیشی گرفتیم، چون اولین چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود و خدا ما را به توحید و تحمید خودش گویا نمود. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۵؛ کمال الدین وتمام النعمة، شیخ صدوق، ص۲۵۵؛ حلیة الابرار، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۱۰؛ حلیة الابرار، بحرانی، ج۲، ص۳۹۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۸، ص۳۴۵؛ بحار الانوار، علامة مجلسی، ج۵۴، ص۵۸.

۱۵. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: أَخْبَرَنِي ضُرَيْسٌ الْوَابِشِيُّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً، وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بِلْقِيسَ ثُمَّ تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ، وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الِاسْمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»؛ جابر از امام باقر عليه السلام فرمود: به راستی اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و تنها یک حرف از آن را آصف داشت، و آن را به زبان آورد، زمین میان او و میان تخت بلقیس (از بیت المقدس تا صنعای یمن- در حدود دو ماه راه) تا شد و به هم درنوردید تا آن تخت به دستش رسید و سپس زمین به حال خود برگشت، این کار در کمتر از چشم بهم زدن انجام شد، ولی هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ما است و یک حرف از آن مخصوص خدا است که برای خویش در علم غیب برگزیده. و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم. بصائر الدرجات،

محمد بن حسن صفار، ص۲۲۸؛ کافی، کلینی، ج۱، ص۲۳۰؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۴۰۸؛ روضة المتقین، محمد تقی مجلسی، ج۲، ص۳۶۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۲۱۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۷، ص۲۵.

همچنین: «فَقَالَ [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام]: أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ آصِفَ بن بَرْخِيَا وَصِيَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَدْ صَنَعَ مَا هُوَ قَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَصَّ اللَّهُ جَلَّ إِسْمُهُ قِصَّتَهُ ... فَأَيُّمَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ؟ نَبِيُّكُمْ أَمْ سُلَيْمَانُ؟ فَقَالُوا: بَلْ نَبِيُّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكْرَمُ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، قَالَ عليه السلام: فَوَصِيُّ نَبِيِّكُمْ أَكْرَمُ مِن وَصِيِّ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ وصيِّ سُلَيْمَانَ مِنْ إِسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ حرفٌ وَاحِدٌ فَسَأَلَ اللَّهَ جَلَّ إِسْمُهُ فَخَسَفَ لَهُ الأَرْضَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بِلْقِيسَ فَتَنَاوَلَهُ فِي أَقَلَّ مِنْ طَرْفِ العَيْنِ، وَ عِنْدَنَا مِنْ إِسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ إِثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً وَ حَرْفٌ عِنْدَ اَللَّهِ تَعَالَى إِسْتَأْثَرَ بِهِ دُونَ خَلْقِهِ»؛ در این هنگام امیر المؤمنین علی عليه السلام فرمود: آیا شما نمی‌دانید که آصف بن برخیا وصیّ سلیمان بن داود، نزدیک به همین کار را انجام داد؟ و خداوندِ بزرگ‌مرتبه داستانش را در قرآن حکایت نمود... پس کدام نزد خدا بزرگوارترند؟ پیغمبرتان یا سلیمان؟ همه گفتند: بلکه پیغمبر ما یا امیر المؤمنین، حضرت فرمود: بنابراین وصیّ پیغمبرتان از وصیّ سلیمان گرامی‌تر است، و وصیّ سلیمان تنها یک حرف از اسم اعظم خدا را داشت و با آن یک حرف از خدای عزّوجلّ خواست تا زمین را میان او و تخت بلقیس ناپدید نماید و این کار در کمتر از چشم به هم زدنی انجام گرفت، ولی نزد ما ۷۲ حرف از اسم اعظم الهی است، و تنها یک حرف نزد خدای متعال است که به خود اختصاص فرموده نه مخلوقاتش. خصائص الأئمة، شریف رضی، ص٤٦؛ عقد النضید، محمد بن حسن قمی، ص٤١؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۲۲۰.

همچنین: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ عِمْرَانَ الْقُمِّيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَمْ يَحْفَظِ اسْمُهُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ وَ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا، وَ أُعْطِيَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ، وَ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ ثَمَانِيَةَ أَحْرُفٍ، وَ أُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفاً، وَ أُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةً وَ عشرون [عِشْرِينَ] حَرْفاً، وَ إِنَّهُ جَمَعَ اللَّهُ ذَلِكَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ إِنَّ إِسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً أَعْطَى اللَّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله إِثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً»؛ هارون بن جهم از یکی از یاران امام صادق عليه السلام که اسمش را حفظ نکرده، نقل کرده است که او می‌گوید: شنیدم که امام صادق عليه السلام فرمود: دو حرف به عیسی بن مریم عليه السلام داده شد که با آنها کار می‌کرد، و به موسی عليه السلام چهار حرف، و به ابراهیم عليه السلام هشت حرف، و به نوح عليه السلام پانزده حرف، و به آدم عليه السلام بیست و پنج حرف داده شد، و خدای تعالی تمام این حروف را برای محمد صلى الله عليه و آله و اهل بیتش جمع فرمود، همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلى الله عليه و آله داده شد. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲۲۸؛ کافی، کلینی، ج۱، ص۲۳۰؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۲۵؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ص٤٨٩.

۱۶. چند روایت دربارهٔ اتّحادِ نوریِ پیامبر اکرمﷺ با امیر مؤمنانؑ:

۱) «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ التَّمِيمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَاؑ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍؑ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍؑ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّؑ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِؑ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّؑ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّؑ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍؑ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّؑ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.» امام رضاؑ از پدر بزرگوارشان و ایشان از اجدادشانؑ از امیرمؤمنانؑ از رسول خداﷺ نقل نموده‌اند که حضرت فرمود: من و علیؑ از یک نور آفریده شدیم. امالی، شیخ صدوق، ص۳۰۷؛ خصال، شیخ صدوق، ص۳۱؛ عیون أخبار الرضاؑ، شیخ صدوق، ج۲، ص۶۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۶۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۵، ص۳۴.

۲) «رَوَى ابْنُ شِيرَوَيْهِ فِي الْفِرْدَوْسِ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنِ النَّبِيِّﷺ قَالَ: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّؑ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَام [بِأَرْبَعَةِ آلَافِ عَامٍ]، فَلَمَّا خُلِقَ آدَمُ رُكِّبَ ذَلِكَ النُّورُ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ نَزَلْ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ،فَفِيَّ النُّبُوَّةُ وَ فِي عَلِيٍّؑ الْخِلَافَة [الوصية]» سلمان فارسی از پیامبر اکرم نقل نموده است که حضرت فرمود: من و علیؑ، چهارده هزار سال [و در نسخه‌ای چهار هزار سال] قبل از آفرینش آدم از یک نور خلق شدیم و وقتی آدم خلق شد آن نور در صلبش ترکیب یافت (داخل شد) و همواره من و علیؑ در یک چیز بودیم تا اینکه در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم، در من نبوت و در علیؑ خلافت و جانشینی قرار داده شد. العمدة، ابن بطریق، ص۹۱؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۱۶؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۳۹۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۸، ص۱۵۰.

منابع اهل تسنن: الفردوس، حافظ شیرویه بن شهردار دیلمی [المتوفی سنة ۵۰۹]، ج۲، ص۳۰۵ ط بیروت دار الکتاب العربی؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۳۰۷.

۳) «عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ حَبِيبِي مُحَمَّداًﷺ يَقُولُ: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّؑ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُسَبِّحُ اللَّهَ ذَلِكَ النُّورُ وَ يُقَدِّسُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ [بأربعة آلاف عام] فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكَّبَ [ركز] ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلْ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَفِيَّ النُّبُوَّةُ وَ فِي عَلِيٍّؑ الْخِلَافَة [فجزءٌ أنا وجزءٌ علیؑ].» سلمان می‌فرماید از محبوبم حضرت محمدﷺ شنیدم که می‌فرمود: من و علیؑ نوری در پیشگاه ربوبی بودیم که آن نور، خدا را، چهارده هزار سال [و در نسخه‌ای چهار هزار سال] قبل از خلقت آدم، تسبیح و تقدیس می‌کرد و چون خداوند سرشت آدم را بنا نهاد همان نور را در صلبش ترکیب نمود و همواره در یک چیز بود تا ما [من و علیؑ] در صلب عبد المطلب جدا شدیم، در من پیامبری و در علیؑ جانشینی،

بنابراین بخشی من و بخشی علی﵇ شد. العمدة، ابن بطریق، ص۸۹؛ خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، ص۹۵؛ کشف الغمة، اربلی، ج۱، ص۳۰۱؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۳۹۲؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۱۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۸، ص۱۴۷.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۹۴؛ الفردوس، حافظ شیرویه بن شهردار دیلمی، ج۳؛ ص۳۳۲؛ المناقب، خوارزمی، ص۱۴۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۶۷؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۱۷۱؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص۳۱۵ (قلت: هکذا أخرجه محدّث الشام في تاریخه في الجزء الخمسین بعد الثلاثمائة قبل نصفه و لم یطعن في سنده و لم یتکلّم علیه، و هذا یدّل علی ثبوته.)؛ فرائد السمطین، حموینی شافعی، ج۱، ص۴۲؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج۱، ص۵۰۷(اجمالا آورده)؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور[متوفی سنة ۷۱۱]، ج۱۷، ص۳۱۸ ط دار الفکر؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج۲، ص۲۲۹(اجمالا آورده)؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۴۷.

۴) «رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبَانٍ، عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ﵇ يَقُولُ: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ﵇ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورَ جُزْءَيْنِ رَكِبَا فِي آدَمَ فَجُزْءٌ أَنَا وَ جُزْءٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ﵇، فَنُورُ الْحَقِّ مَعَنَا نَازِلٌ حَيْثُمَا نَزَلْنَا.» المسترشد، الطبری الشیعی، ص۶۳۰.

منبع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۶۷ با اختلاف در این عبارت: فلما خلق الله آدم رکز ذلك النور في صلبه فلم نزل في شيءٍ واحدٍ حتى افترقنا في صلب عبد المطلب فجزء أنا وجزء علي﵇).

۵) «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ الْبَصْرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ﵇ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ سَلَكَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَنْقُلُهُ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ حَتَّى أَقَرَّهُ فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَسَّمَهُ قِسْمَيْنِ فَصُيِّرَ قِسْمٌ فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ قِسْمٌ فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ فَعَلِيٌّ﵇ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ﵇ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي فَمَنْ أَحَبَّنِي فَبِحُبِّي أَحَبَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُ.» الخصال، الشیخ الصدوق، ص۶۴۰؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۳۵، ص۳۳.

۶) «عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِﷺ يَقُول: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ﵇ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ﵇ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ﵇ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورَ جُزْءَيْنِ فَجُزْءٌ أَنَا وَ جُزْءٌ عَلِي﵇» از حضرت سلمان نقل شده که گفت: از حبیبم پیامبر اکرمﷺ شنیدم که می‌فرمود: من و علی﵇ چهارده هزار سال قبل از این که خداوند آدم﵇ را خلق نماید در نزد خداوند

عزّ و جلّ یک نور بودیم، و هنگامی که خداوند آدم را خلق فرمود این نور را بـه دو جـزء تقـسیم نمـود پس یک جزء آن نور، من، و جزء دیگر آن علی‌ﷺ شد. عمدة عیـون صـحاح الاخبـار، ابـن بطریـق، ص۸۸؛ طرائـف، سـید ابـن طـاووس، ص۱۵؛ نهـج الحـق وکـشف الـصدق، علامـه الحلـی، ص۲۱۲(رواه أحمد بن حنبل في مسنده)؛ نهج الإیمان، ابـن جبـر، ص۳۹۱؛ بحـار الانـوار، علامـه مجلسی، ج۳۵، ص۲٤(روی أحمد بن حنبل في مسنده عن زاذان عن سلمان الفارسي).

منابع اهل تسنن: فضائل الصحابة، احمد بن حنبل الشیبانی، ص۲۰۵ (مخطوط)؛ مناقـب علـی بـن ابی طالب، ابن مردویه اصفهانی، ص۲۸۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابـی الحدیـد، ج۹، ص۱۷۱(رواه أحمد في " المسند " و فی کتاب فضائل علي‌ﷺ)؛ تذکرة الخـواص، سـبط بـن جـوزی، ص۵۱(قـال احمد في الفضائل: حدثنا عبد الرزاق عن معمر عـن الزهـري عـن خالـد بـن معـدان عـن زاذان عـن سلمان... [سبط بن جوزی در مورد سند روایت می‌گوید]: رجاله ثقات فـإن قیـل: فعبـد الـرزاق کـان یتشّیع قلنا: هو أکبر شیوخ احمد بن حنبل و مشی الی صنعاء من بغداد حتّی سمع منه و قال: ما رأیـت مثل عبد الرزاق و لو کان فیه بدعة لما روی عنه و ما زال الی أن مـات یـروي عنـه و معظـم الأحادیـث الّتي في المسند رواها من طریقه و قد أُخرج عنه أیضا في الصحیح.]؛ ریاض النضرة، محـب طبـری، ج۳، ص۱۲۰(خرجـه أحمـد فـي المناقـب)؛ نظـم درر الـسمطین، زرنـدی حنفـی، ص۷؛ جـواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۱، ص٦۱(أخرجه أحمد في المناقـب)؛ ینـابیع المـودة، قنـدوزی، ج۲، ص۴۹۰ - ۴۹۱(رواه أحمد في " المسند " و في کتاب " فضائل علي " أیضا).

۷) «عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ يَقُولُ: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ‌ﷺ مِنْ نُورٍ وَاحِـدٍ نُسَبِّحُ اللَّهَ يَمْنَةَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ آدَمَ بِأَلْفَيْ عَامٍ فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ جَعَلَ ذَلِكَ النُّـورَ فِـي صُـلْبِهِ وَ لَقَدْ سَكَنَ الْجَنَّةَ وَ نَحْنُ فِي صُلْبِهِ وَ لَقَدْ هَمَّ بِالْخَطِيئَةِ وَ نَحْنُ فِي صُلْبِهِ وَ لَقَدْ رَكِبَ نُوحٌ السَّفِينَةَ وَ نَحْـنُ فِي صُلْبِهِ وَ لَقَدْ قُذِفَ بِإِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ وَ نَحْنُ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنَـا اللَّـهُ عَـزَّ وَ جَـلَّ مِـنْ أَصْـلَابٍ طَاهِرَةٍ إِلَى أَرْحَامٍ طَاهِرَةٍ حَتَّى انْتَهَى بِنَا إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَسَمَنَا بِنِصْفَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي صُلْبِ عَبْـدِ اللَّـهِ وَ جَعَلَ عَلِيّاً‌ﷺ فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ وَ شَقَّ لَنَا اسْمَيْنِ مِنْ أَسْمَائِهِ فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَ أَنَـا مُحَمَّـدٌ‌ﷺ وَ اللَّهُ الْأَعْلَى وَ هَذَا عَلِيٌّ‌ﷺ.» ابو ذر غفاری گوید: از پیغمبر خـدا‌ﷺ شـنیدم کـه مـی‌فرمـود: مـن و علی‌ﷺ از یک نور آفریده شدیم. دو هزار سـال قبـل از آفـرینش حـضرت آدم، مـا در سـمت راسـت عرش، به تسبیح خدا مشغول بودیم. آنگاه که پروردگار آدم را آفرید آن نور را در صلب او نهاد، و وقتـی که در بهشت مأوی گزید ما در صلب او بوده و هنگامی که به آن خطیئه [ترک اولی] دست زد بـاز هـم در صلب او بودیم، و زمانی که نوح بر عرصهٔ کشتی قرار گرفت ما در پشت وی بودیم، چـون ابـراهیم را در آتش افکندند ما در پشت او جای داشتیم، همواره خدای بزرگ ما را از پشتهای پـاکیزهٔ پـدران بـه رحمهای پاک مادران منتقل می‌ساخت تا پشت حضرت عبد المطّلب، سپس آن را دو نیم کرد مـرا در پشت حضرت عبد الله‌ﷺ و علی‌ﷺ را در صلب حضرت ابوطالب‌ﷺ قرار داد و برای هر یک از مـا از

دو نام خود نامی اقتباس کرد، پس خداوند مالک عرش، محمود است و من محمّد ﷺ و پروردگار اعلی است و در حالی که به امیر المؤمنین ؑ اشاره نمود فرمود: و نام او علی ؑ است. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۳٤؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص٥٦؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۲۹؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص۳٦۰؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۱۹۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱٥، ص۱۱.

۸) «قَالَ: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ فَمُحِبِّي مُحِبُّ عَلِيٍّ ؑ وَ مُبْغِضِي مُبْغِضُ عَلِيّ ؑ» پیامبر ﷺ فرمود: من و علی ؑ از یک نور خلق شدیم بنابراین کسی که مرا دوست بدارد علی ؑ را [نیز] دوست داشته و کسی که نسبت به من بغض و کینه داشته باشد، علی ؑ را بغض و دشمن داشته است. الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین ؑ، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۲۸؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۹٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۹، ص۲٦٦.

۹) «عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ ؑ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَ[اربعة] عَشْرَةَ أَلْفَ سَنَةٍ [عام] فَلَمَّا خَلَقَ [اللّه] آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورَ جُزْءَيْنِ فَرَكَّبَهُ فِي صُلْبِ آدَمَ وَ أَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوحٍ ثُمَّ قَذَفَهُ فِي صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ ؑ فَجُزْءٌ أَنَا وَ جُزْءٌ عَلِيٌّ ؑ وَ النُّورُ الْحَقُّ يَزُولُ مَعَنَا حَيْثُ زِلْنَا [فنور الحق معنا نازل حیثما نزلنا]» از سلمان روایت شده است که پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- فرمود: من و علی ؑ، چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم، نوری در پیش روی خداوند بودیم. وقتی خداوند آدم ؑ را آفرید، این نور را دو قسمت کرد و در صلب آدم ؑ آن را ترکیب نمود و به زمین آورد، و در کشتی نوح، به صلب آن حضرت انداخت. و بعد از او در صلب ابراهیم ؑ. پس یک قسمت آن نور، من، و قسمت دیگر آن علی ؑ است، و نور حق پیوسته با ما است هر کجا که ما باشیم. المسترشد، طبری، ص٦۳۰؛ خرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج۲، ص۸۳۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٥، ص۲۸.

۱۰) «عن أبي الجارود عن محمد بن عبد الله، عن أبیه، عن آبائه ؑ [عن محمّد بن علیّ بن الحسین، عن أبیه، عن جدّه] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ ؑ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بأربعة عشر الف عام[بِأَرْبَعَةِ آلَافِ عَامٍ] فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ سَلَكَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَنْقُلُهُ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ حَتَّى أَقَرَّهُ فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ؑ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ؑ فَقَسَّمَهُ قِسْمَيْنِ فَصُيِّرَ قِسْمٌ فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ قِسْمٌ فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ ؑ فَعَلِيٌّ ؑ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ ؑ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي فَمَنْ أَحَبَّنِي فَبِحُبِّي أَحَبَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَه» رسول خدا ﷺ فرمود: چهارده هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند من و علی ؑ یک نور در پیشگاه الهی جلّ جلاله بودیم و چون خداوند آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای عزّ و جّل این نور را از پشتی به پشتی دیگر منتقل می‌کرد تا آنکه در پشت عبد المطلب ؑ قرارش داد سپس از پشت عبد المطلب ؑ بیرونش آورد و به دو بخش تقسیمش

نمود، یک بخش در پشت عبد الله و یک بخش در پشت ابی طالب نهاد پس علی علیه السلام از من است و من از علی علیه السلام هستم، گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من، پس هر کس مرا دوست بدارد به دوستی من، او را نیز دوست می‌دارد و هر کس مرا دشمن بدارد به دشمنی من، او را نیز دشمن خواهد داشت. خصال، شیخ صدوق، ص٦٤٠؛ کشف الغمة، اربلی، ج١، ص٣٠١(عن الحسين بن علي عن أبيه)؛ کشف اليقين، علامه حلی، ص١١؛ إرشاد القلوب، ديلمی، ج٢، ص٢١٠؛ المحتضر، حسن بن سليمان حلی، ص١٧٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٣٥، ص٣٣.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب وما نزل من القرآن فی علیّ، ابن مردویه، ص٢٨٦ (عن محمّد بن عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه...)؛ مناقب، خوارزمی، ص١٤٥ (عن محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده)؛ نظم درر السمطين، زرندی حنفی، ص٧٩؛ معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول، زرندی حنفی، ص٣٣(وهو ولي كل مؤمن بعدي)؛ ينابيع المودة، قندوزی، ج١، ص٤٨.

١١) «عن جَابِرِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اشْتَقَّهُ مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلَالِ الْعَظَمَةِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيماً فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍّ عليه السلام فَكَانَ نُورِي مُحِيطاً بِالْعَظَمَةِ وَ نُورُ عَلِيٍّ مُحِيطاً بِالْقُدْرَةِ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ اللَّوْحَ وَ الشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَةَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَ أَسْمَاعَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ مِنْ نُورِي وَ نُورِي مُشْتَقٌّ مِنْ نُورِهِ فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الآخِرُونَ وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ وَ نَحْنُ يَمِينُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَزَنَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ سَدَنَةُ غَيْبِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْنَى التَّأْوِيلِ وَ فِي أَبْيَاتِنَا هَبَطَ جَبْرَئِيلُ وَ نَحْنُ مَحَالُّ قُدْسِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَصَابِيحُ الحِكْمَةِ وَ نَحْنُ مَفَاتِيحُ الرَّحْمَةِ وَ نَحْنُ يَنَابِيعُ النِّعْمَةِ وَ نَحْنُ شَرَفُ الْأُمَّةِ وَ نَحْنُ سَادَةُ الْأَئِمَّةِ وَ نَحْنُ نَوَامِيسُ الْعَصْرِ وَ أَحْبَارُ الدَّهْرِ وَ نَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ وَ نَحْنُ سَاسَةُ الْبِلَادِ وَ نَحْنُ الْكُفَاةُ وَ الْوُلَاةُ وَ الْحُمَاةُ وَ السُّقَاةُ وَ الرُّعَاةُ وَ طَرِيقُ النَّجَاةِ وَ نَحْنُ السَّبِيلُ وَ السَّلْسَبِيلُ وَ نَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِيمُ وَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ مَنْ آمَنَ بِنَا آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْنَا رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ شَكَّ فِينَا شَكَّ فِي اللَّهِ وَ مَنْ عَرَفَنَا عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى عَنَّا تَوَلَّى عَنِ اللَّهِ وَ مَنْ أَطَاعَنَا أَطَاعَ اللَّهَ وَ نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَ الْوُصْلَةُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ وَ لَنَا الْعِصْمَةُ وَ الْخِلَافَةُ وَ الْهِدَايَةُ وَ فِينَا النُّبُوَّةُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْإِمَامَةُ وَ نَحْنُ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ بَابُ الرَّحْمَةِ وَ شَجَرَةُ الْعِصْمَةِ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا.» جابر بن عبد الله در تفسیر آیهٔ: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود که از نور خود به وجود آورد و از جلال و عظمت خویش

جدا کرد، با قدرت شروع به طواف کرد تا در هشتاد هزار سال به جلال عظمت رسید، در این موقع برای تعظیم خدا به سجده شد از آن نور نور علی علیه السلام جدا گردید، نور من محیط بر عظمت بود و نور علی علیه السلام محیط بر قدرت، آنگاه خدا عرش و لوح و خورشید و نور روز و نور چشم‌ها و عقل و معرفت و دیده‌های مردم و گوش‌ها و دلهای آنها را از نور من آفرید، و نور من از نور او جدا شده بود. مائیم اولین و آخرین و سابقین و مسبّحین، و مائیم شافعین ما کلمة الله و خاصان الهی و دوستان پروردگاریم وجه الله و جنب الله و عین الله و امناء الله و خزانه داران وحی خدا و غیب خدا و معدن تنزیل و معنای تأویل ما هستیم. جبرئیل در خانه‌های ما فرود می‌آید و ما جایگاه قدس خدا و چراغ‌های حکمت و کلیدهای رحمت و سرچشمه‌های نعمت و [باعث] شرافت امّت و پیشوایان برجسته و نوامیس عصر و فرمانروایان عالم و رهبر مردم و زمامدار جهان و فرمانبردار و ولایتمدار و پشت و پناه آنها و ساقی و حافظ و راه نجات برای آنهائیم، ما راه و سلسبیل و راه پایدار و طریق مستقیم هستیم. هرکس به ما ایمان آورد به خدا ایمان آورده و هر کس ما را انکار کند خدا را انکار کرده و کسی که دربارهٔ ما شکّ کند به خدا شک کرده کسی که عارف به ما باشد خدا را شناخته است و هر کس به ما پشت کند به خدا پشت کرده، و مطیع ما مطیع خداست، ما وسیلهٔ به سوی خدا و رساننده به رضوان او هستیم، عصمت و خلافت و هدایت متعلّق به ما است، نبوّت و امامت و ولایت در میان ما است، ما معدن حکمت و درب رحمت و درخت عصمت و کلمهٔ تقوی و مَثَل اعلی و حجّت عظمی و عروة الوثقی هستیم که هرکس به آن چنگ بزند نجات یافته است. مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۵۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۲۲.

۱۲) قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أوّل ما خلق الله روحي، و أوّل ما خلق الله نوري، و أوّل ما خلق الله العقل، و أوّل ما خلق الله القلم، و أوّل ما خلق الله نور نبيّك، يا جابر. المراد منها هو الحقيقة المحمديّة التي كانت مشهورةٌ بين الكمّلين، و هي روح نبيّنا صلى الله عليه و آله و سلم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین چیزی که خداوند آفرید روح من است، نخستین چیزی که خداوند خلق نمود نور من است، اولین چیزی که خداوند خلق نمود عقل است، اولین مخلوقِ خدا، قلم است. ای جابر! نخستین آفریدهٔ خدا، نور پیامبر توست؛ مراد از همهٔ این تعبیرات، حقیقت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که بین کمّلین [کمّل: مردمان حکیم و عالم] مشهور است و آن [حقیقت محمّدیه] روح پیامبر صلی الله علیه و آله ماست.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۴۵.

اتّحاد نوری بین پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام:

۱) «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُوراً قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَهِيَ أَرْوَاحُنَا، فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الْأَرْبَعَةُ عَشَرَ؟ فَقَالَ: مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیهم السلام آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي

يَقُومُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ عليه السلام فَيَقْتُلُ الدَّجَّالَ وَ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ.» كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، ص۳۳۵؛ الصراط المستقيم، علی بن يونس العاملی، ج۲، ص۱۳٤؛ المحتضر، حسن بن سليمان الحلی، ص۲۲۸ (و عبارته كذا: خلق اربعه عشر نوراً من نور عظمته قبل خلق آدم...)؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۱۵، ص۲۳ و ج۲۵، ص٤.

۲) عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: «... قَالَ: فَنَظَرَ الْإِمَامُ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ عليه السلام وَ قَالَ لَهُمْ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: ابْنُكَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ أَنَا؟ قَالَ: أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، قَالَ: فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَمْ نَفْهَمْ فَإِذَا مُحَمَّدٌ عليه السلام بِصُورَةِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ إِذَا عَلِيٌّ عليه السلام بِصُورَةِ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ الْإِمَامُ عليه السلام: لَا تَعْجَبُوا مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا وَ قَالَ مُحَمَّدٌ عليه السلام: يَا قَوْمُ لَا تَعْجَبُوا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَنَا عَلِيٌّ عليه السلام وَ عَلِيٌّ عليه السلام أَنَا وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، وَ رُوحُنَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله...» جابر بن يزيد جعفی نقل می‌كند... حضرت زين العابدين عليه السلام اشاره به فرزند خود حضرت باقر عليه السلام كرده و از مردم پرسيد: كه اين كيست؟ گفتند: پسر شما است. فرمود: من كيستم؟ گفتند: پدر او علیّ بن الحسين عليه السلام. در اين موقع كلامی را بر زبان جاری كردند كه ما نفهميديم. ناگاه محمّد عليه السلام به صورت پدرش علیّ بن الحسين عليه السلام، و علیّ بن الحسين عليه السلام به صورت فرزند خود محمّد عليه السلام در آمد! همه گفتند: لا اله الا اللّه. امام عليه السلام فرمود: از قدرت خدا تعجب نكنيد من محمّدم و محمّد من است، و محمّد عليه السلام گفت: مردم از امر خدا تعجب نكنيد، من علی عليه السلام و علی عليه السلام من است، همهٔ ما يكی هستيم از يک نور، روح ما از امر خداست، اول ما محمّد صلى الله عليه و آله و وسط ما محمّد صلى الله عليه و آله و آخر ما محمّد صلى الله عليه و آله و همهٔ ما محمّديم. مناقب، محمد بن علی علوی، ص۱۳۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲٦، ص۱٦.

۱۷. المولى جلال الدين محمد بن سعد الدواني المنتهي نسبه إلى محمد بن أبي بكرالحكيم الفاضل الشاعر المدقّق صاحب أنموذج العلوم و هو كتابٌ لطيفٌ يحتوي على مسائل من كلّ علم، و له شرحٌ على متن التهذيب و على العقائد العضدية و له الحاشية القديمة والجديدة على شرح التجريد للفاضل القوشجي، ويقال: إنّه كتب الحاشية القديمة في يومين و إنّه كان في أوائل أمره على مذهب أهل السّنة ثمّ صار شيعيّاً. و كتب بعد ذلك رسالة سمّاها «**نور الهداية**» و هي مصرّحةٌ بتشيّعه، ذكره القاضي نور الله في المجالس في الفضلاء من الشيعة الإمامية، و أيّد تشيّعه بما كتب في حاشيته على التجريد متعرّضاً على المير صدر الدين الشيرازي في تفضيل أبي بكر على عليّ عليه السلام بقوله: و العجب من ولد عليّ عليه السلام" كيف يدّعي إطباق أهل السنة على أنّ جميع الفضائل التي لعلي عليه السلام" حاصلةٌ لأبي بكر مع زيادة؟، فإنّ ذلك إزراءٌ بجلالة قدر عليّ عليه السلام" كما لا يخفى على ذوي الافهام، و أيّد تشيّعه أيضاً بأبيات نظمّها قوله:

خورشید کمال است نبی ماه ولی　　اسلام محمد ﷺ است وایمان علي ؑ
کر بینه بر أین می‌طلبی　　بنگر که زبیّنات اسما است جلی

ترجمه: مولی جلال الدین محمد بن سعد دوانی که نسبش به محمد بن ابی بکر منتهی می‌شود؛ حکیمی فاضل و دانشمند، شاعر، باریک بین، صاحب کتاب «انموذج العلوم» و آن کتابی به غایت نیکو که مسائل تمامی علوم را در بردارد، برای فاضل دوانی شرحی بر متن تهذیب و نیز بر کتاب «العقائد العضدیة» هست، همچنین حاشیه‌ای قدیمی و جدید بر شرح تجرید فاضل قوشجی دارد. و گفته می‌شود: او حاشیهٔ قدیمی‌اش را ظرف مدت دو روز نوشته است و همانا او در ابتدای کارش بر مذهب اهل سنّت بود که بعداً شیعه شد. و بعد از آن رساله‌ای به نام «نور الهدایة» نوشت که این رساله به صراحت بر شیعه بودنش دلالت دارد، قاضی نور الله در کتاب مجالس خویش در فصل فاضلان او را از زمرهٔ شیعهٔ امامیه یاد نموده است، و شیعه بودنش با کتابش در حاشیهٔ تجرید تأیید می‌شود که به میر صدر الدین شیرازی در برتری دادن ابوبکر بر امیر المؤمنین علی ؑ طعنه و کنایه زده و گفته است: تعجب از فرزند علی ؑ است که چگونه ادّعای اجماع اهل سنّت دارد بر اینکه تمام فضائلی که برای علیّ بن ابیطالب ؑ است برای ابوبکر هم هست بلکه زیادترش!!؟ پس همانا این، عتاب و خشم به جلالت شأن حضرت علی ؑ است همانطور که بر صاحبان فهم و درایت واضح و روشن است، همچنین شیعه بودنش را اشعاری که آنها را تنظیم نموده ثابت و تأیید می‌شود:

خورشید کمال است نبی ماه ولی　　اسلام محمد ﷺ است وایمان علي ؑ
کر بینه بر أین می‌طلبی　　بنگر که زبیّنات اسما است جلی

منبع: الکنی والألقاب، محدث قمی، ج۲، ص۲۳۰ - ۲۳۱.

۱۸. «نور الهداية في الإمامة». لجلال الدين الدواني ذكر فيه قبح التعصّبات الدينية وحسن الاجتهاد ولزوم التأويل في بعض النصوص و بيّن بعض المسائل الفلسفية كإرادة الله و إستعداد الإنسان و القدم الزماني و الحدوث الدهري ثمّ ذكر تشيع ابن العربي الذي يعبر عن الإمام بالقطب و ذكر لزوم العصمة في المعلم المشرع حين التشريع. ثم ذكر إنّ تأخير علي المعصوم عن بيعة أبي بكر يدلّ على أنّه كان لسبب. طبع بإيران ۱۳۱۱ في ذيل " الخصائص " لابن بطريق» الذريعة، آقا بزرگ طهرانی، ج۲٤، ص۳۸۵.

۱۹. «عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ ؑ يَقُولُ: أَتَى يَهُودِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يُحِدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا يَهُودِيُّ، مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: أَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّبِيُّ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَاةَ وَ الْعَصَا وَ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ أَظَلَّهُ بِالْغَمَامِ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ أَنْ يُزَكِّيَ نَفْسَهُ وَ لَكِنِّي أَقُولُ إِنَّ آدَمَ ؑ لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ لَمَّا غَفَرْتَ لِي» فَغَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ وَ إِنَّ نُوحاً لَمَّا رَكِبَ فِي السَّفِينَةِ وَ خَافَ الْغَرَقَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنَ الْغَرَقِ» فَنَجَّاهُ اللَّهُ عَنْهُ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنْهَا» فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلاماً وَ إِنَّ مُوسَى ﷺ لَمَّا أَلْقَى عَصَاهُ وَ أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا آمَنْتَنِي» فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: ﴿لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلى﴾. يَا يَهُودِيُّ إِنَّ مُوسَى لَوْ أَدْرَكَنِي ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَ بِنُبُوَّتِي مَا نَفَعَهُ إِيمَانُهُ شَيْئاً وَ لَا نَفَعَتْهُ النُّبُوَّةُ، يَا يَهُودِيُّ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِنُصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ.» معمر بن راشد گوید: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: یک یهودی خدمت پیغمبر آمد و به آن حضرت تند نگاه می‌کرد، پیامبر ﷺ فرمود: ای یهودی حاجتت چیست؟ عرض کرد: تو برتری یا موسی بن عمران که خدا با او سخن گفت و تورات و عصا به او داد و دریا را برابرش شکافت و با ابر بر سرش، سایه انداخت؟! پیغمبر ﷺ فرمود: خوب نیست کسی خود را ستاید ولی می‌گویم که چون آدم گناه کرد توبه‌اش این بود که گفت: «خدایا از تو می‌خواهم تا به حقّ محمد و آل محمد ﷺ مرا بیامرزی» و خدا او را آمرزید و توبه اش را قبول فرمود. و چون نوح سوار کشتی شد و از غرق شدن ترسید گفت: «خدایا از تو می‌خواهم به حقّ محمد و آل محمد ﷺ که مرا از غرق شدن نجات دهی» و خدا او را نجات داد. و چون ابراهیم را به آتش افکندند گفت: «خدایا به حقّ محمد و آل محمد ﷺ مرا از آن نجات ده» و خدا آتش را بر او سرد و سلامت نمود. و چون موسی عصا افکند و بیمی در خود احساس کرد، گفت: «خدایا از تو خواهم به حق محمد و آل محمد ﷺ که مرا امان دهی» و خدای جل جلاله فرمود: «مترس تو برتری.» ای یهودی، اگر موسی مرا درک می‌کرد و به من ایمان نمی‌آورد نه ایمانش برایش سودی داشت و نه نبوّتش. ای یهودی از ذریّهٔ و نسل من مهدی ﷺ است که چون ظهور کند عیسی بن مریم برای یاریش فرود آید و او را پیش دارد و پشت سرش نماز گذارد. امالی، شیخ صدوق، ص۲۸۷؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۲۷۲؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی ج۱۶، ص۳۶۶.

۲۰. «مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ أَخِيهِ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَرِثَ مِنَ النَّبِيِّينَ كُلِّهِمْ؟ قَالَ لِي: نَعَمْ. قُلْتُ: مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنِ انْتَهَتْ إِلَى نَفْسِهِ؟ قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلَّا وَ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَعْلَمَ مِنْهُ. قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ. قَالَ: صَدَقْتَ. قُلْتُ: وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ كَانَ يَفْهَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ. هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْدِرُ عَلَى هَذِهِ الْمَنَازِلِ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَ شَكَّ فِي أَمْرِهِ فَقَالَ: ﴿ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ﴾ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ فَقَالَ: ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ﴾ وَ إِنَّمَا غَضِبَ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ فَهَذَا وَ هُوَ طَيْرٌ فَقَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ سُلَيْمَانُ وَ قَدْ كَانَتِ الرِّيحُ وَ النَّمْلُ وَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ الشَّيَاطِينُ الْمَرَدَةُ لَهُ طَائِعِينَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ فَكَانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً﴾ وَ قَدْ وَرِثْنَا هَذَا الْقُرْآنَ فَفِيهِ مَا يُقَطَّعُ

بِهِ الْجِبَالُ وَ يُقَطَّعُ الْمَدَائِنُ بِهِ وَ يُحْيَى بِهِ الْمَوْتَى وَ نَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَ إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لآيَاتٍ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ إِلَى أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِهِ مَعَ مَا فِيهِ إِذْنُ اللَّهِ فَمَا كَتَبَهُ لِلْمَاضِينَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿ما مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ﴾. ثُمَّ قَالَ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَانَا اللَّهُ فَوَرَّثَنَا هَذَا الَّذِي فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.» ابراهیم می‌گوید: پدرم گفت: به امام کاظم‌ؑ عرض کردم: قربانت گردم، به من بفرمائید آیا پیغمبر ما وارث تمام پیغمبران است؟ فرمود: آری، عرض کردم: از زمان آدم تا به خود آن حضرت برسد؟ فرمود: خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود، جز اینکه محمدﷺ اعلم از او بود، عرض کردم: عیسی بن مریم مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد، فرمود: راست گفتی، [عرض کردم] و سلیمان هم نطق پرندگان را می‌فهمید و آیا پیغمبرﷺ هم بر این مراتب توانائی داشت؟ فرمود: چون سلیمان، هدهد را حاضر ندید و در امر او به شک افتاد، گفت: «چرا هدهد را نمی‌بینم مگر او غایب است؟» پس بر او خشمگین شد و گفت: «او را عذابی سخت می‌کنم و یا سرش را می‌برم و یا باید دلیل روشنی برایم بیاورد» و خشم سلیمان بر شانه به سر برای این بود که او سلیمان را به محلّ آب راهنمائی می‌کرد، -موقعی که سلیمان و همراهانش به وسیلهٔ باد در هوا حرکت می‌کردند- خدا به این پرنده چیزی عطا کرده بود که به سلیمان عطا نفرموده بود، در صورتی که باد و مور و انس و جنّ و شیاطین و سرکشان، مطیع او بودند ولی او جای آب را در زیر هوا نمی‌دانست و پرنده می‌دانست. خدا در کتابش فرماید: «و اگر قرآنی باشد که کوهها با آن حرکت کنند یا زمین بدان شکافته شود [به وسیلهٔ آن طیّ الارض شود] یا مردگان بدان سخنگو شوند بلکه تمام امر از آنِ خداست.» ما وارث آن قرآنیم که آنچه کوهها به وسیلهٔ آن حرکت کند در آن است و به وسیلهٔ آن به کشورها مسافرت شود و مردگان بدان سخنگو شوند، ما آب را در زیر هوا تشخیص می‌دهیم و همانا در کتاب خدا آیاتی وجود دارد که هیچ امری به وسیلهٔ آنها اراده نشود جز اینکه خدا به آن اذن می‌دهد، با آنچه در آن اذن خداست. پس آنچه خدا برای [پیامبران] گذشته حتمی کرد [و تقدیر کرد] در ام الکتاب وجود دارد، همانا خدا می‌فرماید: «هیچ نهفته‌ای در آسمانها و زمین نیست، جز اینکه در کتابی آشکار است» و باز می‌فرماید: «آنگاه این کتاب را به کسانی‌که از میان بندگان خود انتخاب کرده‌ایم به ارث دادیم» و مائیم کسانی که خدای عزّ و جّل انتخابمان کرده و این کتاب را که بیان همه چیز در آنست به ما ارث داده است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص٦٧؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۲٦؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ج۲، ص٤٩٠؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۳، ص۲٦۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج١٤، ص۱۱۲.

همچنین: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ [عَنْ أَبِيهِ]قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلَّا أَعْطَاهُ مِنَ الْعِلْمِ بَعْضَهُ مَا خَلَا النَّبِيَّ ﷺ فَإِنَّهُ أَعْطَاهُ مِنَ الْعِلْمِ كُلَّهُ فَقَالَ: ﴿تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ وَ قَالَ: ﴿وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ وَ قَالَ: ﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ﴾ وَ لَمْ يُخْبِرْ أَنَّ عِنْدَهُ [عِلْمَ الْكِتَابِ] وَ الْمَنُّ لَا يَقَعُ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْجَمِيعِ وَ قَالَ: لِمُحَمَّدٍ ﷺ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ فَهَذَا الْكُلُّ وَ نَحْنُ الْمُصْطَفَوْنَ وَ

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾ فَهِيَ الزِّيَادَةُ الَّتِي عِنْدَنَا مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا ذُرِّيَّةِ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِنَا فَهَذَا [فبهذا] الْعِلْمُ عِلْمُنَا الْبَلَايَا وَ الْمَنَايَا وَ فَصْلَ الْخِطاب.» امام باقر ﷺ از پدر بزرگوارشان روایت می‌فرمایند که فرمود: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه مقداری از علم را به او داد به جز پیامبر اکرم ﷺ که تمام علم به او را داد و در قرآن فرموده: ﴿تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ و در آیهٔ دیگر ﴿وَ كَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ و [در مورد علم وصیّ سلیمان] فرموده است: «کسی که نزد او مقداری از علم کتاب بود» و نفرمود: کسی که دارای تمام علم کتاب است ولی درباره حضرت محمّد ﷺ فرموده است: «و وارث کردیم ما علم (کلّ) کتاب را برای بندگانی که ایشان را انتخاب نمودیم و برگزیدیم.» این [بیان مربوط به] تمام [علم] است. و ما هستیم آن [خانواده‌ای] که خداوند، برگزیده است و پیامبر به خدا عرضه داشت: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾. این همان افزایشی است که در نزد ما است که در اختیار هیچ یک از اوصیای انبیاء و نه بازماندگان آنها جز ما نبوده است، با همین علم ما از بلاها و مرگ و میرها و حقّ و باطل‌ها اطّلاع داریم. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۱۴۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۶۴.

همچنین: «عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أُسَيْدٍ الْغَفَّارِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَكَامَلَتِ النُّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأَظِلَّةِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي [نبوتي] وَ وَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَثُلُوا لَهُ فَأَقَرُّوا بِطَاعَتِهِمْ وَ وَلَايَتِهِمْ.» حذیفة بن اسید می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: پیامبریِ هیچ پیامبری در [عالم] اظلّه «ذر» تکمیل نشد مگر اینکه ولایت من و ولایت اهل بیتم بر او عرضه شد و تمثال آنها برای آن پیامبر مجسم شد و پیامبران، اقرار به اطاعت و ولایت اهل بیت ﷺ نمودند. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۹۳؛ غرر الاخبار، دیلمی، ص۳۰۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۲۸۱.

۲۱. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. امروز دین شما را برایتان کامل، و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما برگزیدم. المائده(۵): ۳.

امام باقر ﷺ ذیل آیهٔ شریفه فرمودند: «...و كَانَ كَمَالُ الدِّينِ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ...»؛ کمال دین به ولایت امیرمؤمنان ﷺ است. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۹۰؛ تفسیر فرات کوفی، فرات بن إبراهیم کوفی، ص۱۱۹؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۵۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۲، ص۳۳۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۱۳۱؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۵۸۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۴، ص۳۳.

شیعه و اهل تسنّن در کتب روایی و تفسیری و تاریخی خود بیان نموده‌اند که شأن نزول آیهٔ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...﴾ در مورد انتصاب امیرالمؤمنین ﷺ در غدیر خم است:

کافی، کلینی، ج۱، ص۴۲۰؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۱۷۴؛ امالی، شیخ صدوق، ص۱۸۴؛ خصال، شیخ صدوق، ص۲۱۹؛ عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج۲، ص۱۶۴؛ تفسیر

فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۱۳۰؛ مناقب الامام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۴۲۳؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۱۰۱؛ مسترشد، طبری، ص٤٥٤؛ امالی، شیخ مفید، ص۵۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص٢٥٤؛ جواهر الفقه،قاضی ابن براج، ص٢٤٩؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۸۹؛ احتجاج، طبرسی، ج۱، ص۹٦؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۲۹؛ طرائف، السید بن طاووس، ص١٤٦ و...

منابع اهل تسنّن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج٤، ص۳۷۰؛ خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص۹۵؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۲، ص۱۰۸؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۵، ص١٦٦؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۰۹؛ استذکار، ابن عبد البر، ج۸، ص۲۳۹؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادي، ج۸، ص٢٨٤؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۳۷؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۲۰۲؛ اسد الغابة، ابن اثیر، ج۳، ص۹۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج٤٢، ص۲۳۲ و ٢٣٤؛ مناقب، خوارزمی، ص١٥٦؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۸۹؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج۳، ص٦٣١؛ بدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۵، ص۲۳۳ و ج۷، ص٣٨٦؛ سیرة النبویة، ابن کثیر، ج٤، ص٤٢٥؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۹، ص١٠٤؛ سیرة الحلبیة، حلبی، ج۳، ص۳۳۷؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۲، ص۲۵۸؛ تفسیر آلوسی، ج٦، ص۱۹۵ و...

همچنین: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾. ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر ابلاغ ننمایی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. المائده(۵): ٦٧.

شیعه و اهل تسنن در کتب تفسیری و روایی بیان کرده‌اند که شأن نزول این آیه در مورد امیرالمؤمنین﵇ بوده است:

کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس کوفی، ص۲۸۹؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص٥٣٦؛ مناقب الإمام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج۱، ص۱۷۱؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۳۲۸؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۸۹؛ تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۱، ص۱۰؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۱۵؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص١٠٤؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۱۷۵؛ امالی، شیخ صدوق، ص٤٣٦؛ مائة منقبة، محمد بن احمد بن علی (ابن شاذان)، ص۹۰؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص٢٢٤؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۷۰؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۹۰؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص٦٤؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۲، ص٣٣٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٢٤، ص٣٨٦ و..

منابع اهل تسنن: أسباب نزول الآیات، واحدی نیشابوری، ص۱۳۵؛ کشف والبیان عن تفسیر القرآن،

ثعلبی، ج٤، ص٩٢؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج١، ص٢٣٩؛ عمدة القاری، عینی، ج١٨، ص٢٠٦ و...

همچنین: امیرمؤمنان علیه السلام در روایتی طولانی به سلمان فرمود: «...وَ مَنْ لَمْ يُقِرَّ بِوَلَايَتِي لَمْ يَنْفَعْهُ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِلَّا أَنَّهُمَا مَقْرُونَانِ وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ هُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ عَلِيٌّ علیه السلام مِنْ بَعْدِهِ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله...» کسی‌که اقرار به ولایت من نکند اقرار کردن به نبوت محمد صلی الله علیه و آله برایش سودی ندارد چرا که ایندو همراه هم هستند و همان طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله نبیّ مرسل و امام مخلوقات است، علیّ علیه السلام نیز بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، امام مخلوقات و وصیّ محمد صلی الله علیه و آله است. المناقب، محمد بن علی بن الحسین[العلوی]، ص٧١؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٢٦، ص٤.

٢٢. طائفه‌ای بر آنند که جائز است وقوع خطا و عصیان از پیغمبران و امامان، و طائفه‌ای بر آنند که جائز نیست اصلاً از نبیّ و نایب حقیقی او، سهو و خطائی به وقوع آید، پس مستندات فریقین نزد قانون عقل بردم، دانستم که ارتکاب نمودن به مذهب اول مستلزم آنست که تواند نبیّ شخصی باشد که بر قول و فعل او اعتماد نباشد، و تواند که شایستهٔ خلافت الهی، شخص عاصی و ظالمی باشد و حال آنکه موافق قانون عقلی در تنزیل وارد است که: ﴿لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ﴾. پس از این طریق درگذشتم، و قدم در مسلک ثانی گذاشتم، و آیات و احادیثی که طائفهٔ اول، مستند خود ساخته بودند، تأویل نموده، از تقلید باز رستم و به تحقیق پیوستم.

مخفی نماند که عقل صحیح اگرچه مستقل است در اثبات نبوّت و در آنکه نبیّ باید معصوم باشد و افضل اهل زمان بود، تا تفضیل مفضول لازم نیاید و حاکم محکوم نگردد و در اینکه صاحب نفس قدسی و متصرّف در اجزاء عالم باشد و صاحب معجزه؛ اما اینکه دین او پاینده باشد یا نباشد، عقل در اثبات آن مستقل نیست، و استدلال عقل بر مطلوب مذکور، موقوف است بر إخبار مُخبر صادق تا بر مقصود استدلال نماید. به این طریق، که به این مطلوب خبر داد مخبر صادق، و خبر او حق است، پس این مطلوب حقّست. پس رسید که تصدیق نمودن به اینکه دین حضرت سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات ابوالقاسم محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم پاینده و باقیست، به استمداد خبر صحیح مثل قوله تعالی: ﴿وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ یعنی ختم همهٔ پیغمبران به او شده. پس آن حضرت بعد از تمام انبیا باشد و بعد از وی، نبیّ نباشد.

پس دین مبین او منسوخ نشود، زیرا که نسخ شریعت هیچ پیغمبری متحقق نشود مگر به ارسال پیغمبری دیگر، و ثابت شده به نصّ و اجماع که بعد از وی پیغمبری نخواهد بود. و بباید دانست که بقاء دین و احکام شریعت مبین بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلّم نه به این معنی است که باقی باشد در کتاب یا در لوح یا در علم الله. چه به این معنی اختصاص به دین نبوی ندارد، بلکه دین هر پیغمبری باقیست. بل بقای دین، عبارتست از آنکه احکام آن در میان افراد امّت کلاً او بعضاً معمول و متداول باشد. پس باید بعد از نبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم از امّتان کسی باشد که در رسانیدن احکام

دین خطا نکند. چه اگر مخطی باشد احکام دین تبدیل یابد، پس باید آن کس مانند نبیّ معصوم باشد تا عقلا بر اقوال او اعتماد کنند چه غیر معصوم که جایز الخطاست اعتماد را نشاید. و باید که صاحب نفس قدسی باشد تا به حسب استعداد ذاتی از ابتدای وجود تا آخر حال، او را واجب متعال در مرتبهٔ عصمت، محفوظ دارد و باید که افضل اهل زمان باشد تا تفضیل مفضول لازم نیاید که نزد عقل صحیح، صحیح نیست کما لا یخفی.

بعد از تصویر مقدّمهٔ مبرهنه تحریر می‌نماید، که علماء امت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم اگرچه اتفاق دارند بر آنکه بعد از نبیّ باید امامی و خلیفه‌ای در میان امّت باشد، تا معلّم مسائل علمی و عملی و مروّج احکام دینی و دنیوی باشد و دین نبیّ را نشر کند و باقی دارد؛ اما اختلاف نموده‌اند که استحقاق در کدام شخص از امّتان فی نفس الأمر متحقق باشد. رأی جمعی بر آن قرار گرفته، که خلیفهٔ بر حقّ بعد از نبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم ابو بکر بن ابی قحافه است و بعد از وی عمر بن الخطاب و بعد از وی عثمان بن عفان و بعد از وی علیّ بن ابی طالب علیه السلام، و جمعی دیگر بر آنند که امام مطلق و خلیفهٔ بر حق بعد از پیغمبر بلا واسطه غیر علیّ بن ابی طالب علیه السلام کسی نیست، و بعد از وی امام حسن علیه السلام و بعد از وی امام حسین علیه السلام و بعد از وی امام زین العابدین علیه السلام و بعد از وی امام محمد باقر علیه السلام و بعد از وی امام جعفر الصادق علیه السلام ثم موسی الکاظم علیه السلام ثم علیّ بن موسی علیه السلام ثم محمّد التقی علیه السلام ثم علیّ النقی علیه السلام ثم الحسن العسکری علیه السلام ثم المهدی الهادی القائم عجل الله فرجه بالحق صلوات الله علیهم اجمعین.

و اگرچه اختلاف در میان اسلاف در تعیین خلیفهٔ بعد از نبّی بسیار است اما به حسب اقوال معتدّ، به، حق دایر است میان مذهبین مذکورین. و در کتب هر دو فرقه بر اثبات مدعای خویش اقوال و استدلال زیاده از آن دیدم که به تحریر تواند در آورد. و چون اقوال هر دو طائفه را پیش قانون عقلی بردم، حکم نمود که خلیفهٔ نبیّ اُنموذج اوست، باید أشبه به او باشد–در کمالات علمی و عملی و نفسی و روحی، و باید که صاحب نفس قدسی باشد، تا به حسب استعداد ذاتی از ابتدای تکوین تا آخر حال در کمال عصمت، باقی و محفوظ ماند، و قول او بلا احتمالات عقلی حجّت باشد، و دین نبیّ به حال ماند، و چون از تتبّع کلمات متّفقٌ علیه و مختلفٌ فیه دانسته بودم، که کمالات علمی و عملی امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام به حدّی است، که پیغمبر خدا بهموجب امر الهی او را در مرتبهٔ نفس خود دانسته، چنانچه آیهٔ مباهله بآن ناطق است. حیث قال الله تعالی: ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ الآیة. چه به اتّفاق مفسّرین، مراد از «انفسنا» حضرت مرتضی علی علیه السلام است چنانچه مراد از «ابنائنا و نسائنا»، حسنین علیهما السلام و فاطمهٔ زهرا علیها السلام است. و نیز دانسته بودم که نفس شریف ایشان، قدسی و علم ایشان، لدّنی است. به حدّی که در وقتی که ایشان، به مشیمهٔ رحم مادر خود فاطمه بنت اسد علیها السلام بودند، چون حضرت سید البشر فاطمه علیها السلام را می‌دیدند، فاطمه بی‌اختیار از جای خود برمی‌خاست، و چون از حقیقت حال او استفسار می‌نمودند می‌فرمود غریب حالتی مشاهده می‌کنم، که هرگاه حضرت سید البشر را می‌بینم، جنین در رحم من به حرکت می‌آید می‌یابم که

جنین در مشیمهٔ قیام نموده، لهذا هنگام دیدن آن حضرت بی‌اختیار بر می‌خیزم، و چون رسول الله ﷺ در پیش من از طرفی به طرف دیگر می‌رود، فی الفور جنین در مشیمهٔ رحم من به حرکت می‌آید، چنانچه می‌یابم که رو به طرفی که حضرت توجّه فرموده جنین نیز روی به آن طرف دارد، بنابراین مرا ناچار روی بدان طرف باید کرد که توجه به آن حضرتست.

اکثر علمای اهل سنّت وجه آنکه ایشان را کرّم الله وجهه می‌خوانند همین معنی نوشته‌اند، پس دانستم که بر آن حضرت، حالت و مرتبت جناب نبوی منکشف بوده، در هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند، و این نیست مگر از خواص نفس قدسی، به خلاف خلفای ثلاثهٔ مذکوره، چه ایشان به اتّفاق مخبرین اولین و آخرین، مشرک بودند و مدّتهای مدید در بت‌پرستی و در اموری که به حسب عقل صحیح قبیح است به سر می‌بردند، و بعد از آنکه در صدد این آمدند که به شَرَف ایمان مُشَرَّف شوند، به صرف قول جناب مصطفوی، و به محض دلیل عقلی ایمان نیاوردند، و به توحید الهی قائل نشدند، و از ایشان معجزه خواستند، و بعد از ملاحظهٔ معجزه، گردن نهادند و ایمان آوردند، و بعد از آنکه ایمان آوردند، در امور دین غلطها می‌کردند و اعتراف بر آن می‌نمودند چنانچه حدیث

«لو لا علی ﷺ لهلك عمر» اشهر از آنست که کسی را در آن خلافی باشد، پس معلوم شد که استعداد نفوس ایشان در مرتبهٔ بعض اوسط ناس، که مرتبه حکمای اسلامیه است مثل لقمان و بقراط و افلاطون و ارسطو هم نبوده، چه در کتب محقّقین متّفقٌ علیه مکتوب است، که ایشان به عقل خود توحید الهی را دانسته و ایمان آوردند و اصلاً به بت‌پرستی راضی نشدند.

بل بعضی از ایشان را بر منع از بت‌پرستی به درجهٔ شهادت رسانیدند و جماعتی که در مرتبهٔ اوساط ناس نباشند در مرتبهٔ اعلای ناس که انبیاء علیهم السلام‌اند به طریق اولی نخواهند بود تا به مرتبهٔ حضرت خیر البشر که افضل انبیاء است چه رسد! پس به یقین دانستم که خلیفهٔ بر حقّ بعد از نبیّ مطلق ﷺ، امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب ﷺ است و بعد از ایشان امام حسن و بعد از ایشان امام حسین إلی المهدی الهادی علیهم السلام که در تحقّقِ صفتِ عصمتِ ایشان، احدی انکار ندارد. و چون معصوم باشند، مستحقّ امر خلافت نبوی باشند و به وجود ایشان آنچه غرض از خلافت و بقای دین محمّدی است ﷺ صورت پذیر می‌گردد، پس از تقلید باز رستم و به تحقیق پیوستم. و صاحب فتوحات مکّیه این دوازده امام را تعبیر به دوازده قطب نموده است. در باب ثالث و ستّون و اربعمائه(۴۶۳) در این باب بعد از تعریف قطب، اشاره بل تصریح نموده،که شأن تبلیغ حکم الهی به نیابت جناب مصطفوی در ابو بکر بن ابی قحافه نبود، و ما عبارت آن را جهت تسلّی عوام و خواص بألفاظها بیاوریم، تا شمّه‌ای از منزلت علیّ بن أبي طالب علیه السلام که در عبارت ایشان معبّر به قطب اول است معلوم گردد. (رسالهٔ نورالهدایه فی اثبات الامامه، جلال الدین دوانی ﷺ).

۲۳. همچنین: موعظهٔ پیامبر اکرم ﷺ به ابن مسعود: «يَا ابْنَ مَسْعُودٍ سَيَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَقْوَام... مَحَارِيبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ شَرَفُهُمُ الدَّرَاهِمُ وَ الدَّنَانِيرُ وَ هِمَّتُهُمْ بُطُونُهُمْ أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْأَشْرَارِ الْفِتْنَةُ مَعَهُمْ وَ إِلَيْهِمْ

یَعُود.»؛ ای پسر مسعود، به زودی اقوامی بعد از من می‌آیند که محراب آنها زنانشان، و شرف آنها زر و سیم، و همّت شان شکمهایشان است، آنها بدترین بدها هستند، و فتنه از آنها بر آید و هم به آنها برگردد. مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص۴۴۹؛ وافی، فیض کاشانی، ج۲۶، ص۲۰۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۴، ص۹۷.

۲۴. حضرت زینب علیها السلام در مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام

هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسیدند: «خَرَجَتْ زَيْنَبُ علیها السلام أُخْتُ الْحُسَيْنِ علیه السلام مُسْرِعَةً تُنَادِي: يَا أُخَيَّاهْ وَ ابْنَ أُخَيَّاهْ [قال حميد بن مسلم ازدی: و كأنّي أنظر إلى إمرأة خرجت مُسرعةً كأنها الشمس الطالعة تنادی: يا أخياه و يا ابن أخاه، قال: فسألت عليها فقيل: هذه زينب علیها السلام إبنة فاطمة علیها السلام إبنة رسول الله صلی الله علیه و آله فجاءت] وَ جَاءَتْ حَتَّى أَكَبَّتْ عَلَيْهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ وَ أَمَرَ فِتْيَانَهُ فَقَالَ: إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ.» حضرت زینب علیها السلام که از شهادت یادگار برادرش باخبر شد به سرعت از خیمه بیرون آمده با نالهٔ اندوهناکی، برادر و برادرزاده را ندا می‌داد و بالاخره بی‌تاب شده خود را بر اندام پاک او افکند. امام حسین علیه السلام که خواهر را سخت ناراحت دید پیش آمده او را از روی نعش فرزند بزرگوارش برداشت و او را به خیمه‌ها روانه کرد و به جوانان دستور داد و فرمود: «اینک بیائید نعش برادرتان را بردارید»، آنها «حسب الامر» آمده نعش پاکیزهٔ یادگار حیدر کرّار علیه السلام را در پیش خیمه‌ای که برابر آن کارزار می‌کردند گذاردند. مقتل الحسین، ابو مخنف ازدی، ص۱۶۴؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۰۷؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۶۵ (با اندکی تفاوت)؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۵۵ (با تفاوت)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۴؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۳۴۱؛ مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ص۷۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۷؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۴، ص۷۴؛ نهایة الارب، نویری، ج۲۰، ص۴۵۵ (با اندکی تفاوت).

۲۵. گوشه ای از فضائل حضرت زینب علیها السلام

نیابت خاصّه از طرف امام حسین علیه السلام:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَاذَوَيْهِ الْمُؤَدِّبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا أُخْتِ أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ علیه السلام [الْعَسْكَرِيِّ] فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ [بِالْمَدِينَةِ] فَكَلَّمْتُهَا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ وَ سَأَلْتُهَا عَنْ دِينِهَا، فَسَمَّتْ لِي مَنْ تَأْتَمُّ بِهِمْ [بِهِ] ثُمَّ قَالَتْ: وَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام [فُلَانُ بْنُ الْحَسَنِ] فَسَمَّتْهُ، فَقُلْتُ لَهَا: جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكِ، مُعَايَنَةً أَوْ خَبَراً؟ فَقَالَتْ: خَبَراً عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام كَتَبَ بِهِ إِلَى أُمِّهِ علیها السلام، فَقُلْتُ لَهَا: فَأَيْنَ الْوَلَدُ [الْمَوْلُودُ]؟ فَقَالَتْ: مَسْتُورٌ، فَقُلْتُ: إِلَى مَنْ تَفْزَعُ الشِّيعَةُ؟ فَقَالَتْ لِي: إِلَى الْجَدَّةِ أُمِّ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام، فَقُلْتُ لَهَا:

أَقْتَدِي بِمَنْ وَصِيَّتُهُ إِلَى امْرَأَةٍ [الْمَرْأَةِ]، فَقَالَتْ: اقْتِدَاءً بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ؛ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَوْصَى إِلَى أُخْتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ فِي الظَّاهِرِ فَكَانَ مَا يَخْرُجُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مِنْ عِلْمٍ يُنْسَبُ إِلَى زَيْنَبَ [بِنْتِ عَلِيٍّ] سَتْراً [تَسَتُّراً] عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ»؛ احمد بن ابراهیم گوید: سال دویست و شصت و دو در مدینه بر حکیمه دختر امام جواد و خواهر امام هادی وارد شدم و از پشت پرده با وی سخن گفتم و از دینش پرسیدم، نام امام را برد و فرمود: حجّة بن الحسن (فلان بن الحسن) و نام حضرتش را بر زبان جاری ساخت، عرض کردم: فدای شما شوم! آیا او را مشاهده کرده‌ای و یا آنکه خبر او را شنیده‌ای؟ فرمود: خبر او را از ابو محمّد (امام حسن عسکری) شنیده‌ام که آن را برای مادرش نوشته بود، خطاب به حکیمه خاتون عرض کردم: آن مولود کجاست؟ فرمود: از نظرها پنهان است، عرض کردم: پس شیعه به چه کسی پناهنده شود [و از چه کسی مدد بگیرد]؟ فرمود: به جدّهٔ او مادر امام حسن عسکری. عرض کردم: آیا به کسی اقتدا کنم که به زنی وصیّت کرده است؟ فرمود: از باب اقتداء به حسین بن علی [وصیت به جدهٔ او را می‌پذیری]؛ زیرا حسین در ظاهر به خواهرش زینب کبری وصیّت کرد و علوم علیّ بن الحسین به خاطر حفظ جانش به زینب کبری نسبت داده می‌شد. کمال الدین، شیخ صدوق، ج۲، ص۵۰۷؛ و ص۵۰۱ با این سند: (حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: ...)

با اختلاف کم در این منابع: الغیبة، شیخ طوسی، ص۲۳۰: (مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: ...)؛ هدایة الکبری، خصیبی، ص۳۶۶: (عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفَارِسِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: ..)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۶، ص۱۹ و ج۵۱، ص۳۶۳.

منبع اهل تسنن: اثبات الوصية، مسعودی، ص۲۷۱: (أبو الحسن محمد بن جعفر الأسدي قال: حدّثني أحمد بن إبراهيم قال:...)

و همچنین: کلام مرحوم آیت الله العظمی خویی:

أقول: إنّها شريكةٌ أخيها الحسين في الذّب عن الإسلام و الجهاد في سبيل الله، و الدفاع عن شريعة جدّها سيد المرسلين، فتراها في الفصاحة كأنّها تفرغ عن لسان أبيها، و تراها في الثبات تنبئ عن ثبات أبيها، لا تخضع عند الجبارة، و لا تخشى غير الله سبحانه تقول حقّاً و صدقاً، لا تحرّكها العواصف، و لا تزّيلها القواصف، فحقّاً هي أخت الحسين و شريكته في سبيل عقيدته و جهاده.»؛ می‌گویم: همانا حضرت زینب شریک برادرش حسین در دفاع از اسلام و جهاد در راه خدا و نیز دفاع از شریعت جدّش پیغمبر است، پس او را در فصاحت چنان می‌بینی که گویا از زبان پدرش علی فارغ می‌شود، همچنین در ثبات و استواری از ثبات پدرش برمی‌خیزد، نزد زورگویان هرگز سر خم نمی‌کند و از چیزی جز خدای سبحان نمی‌هراسد، دائماً حق و راست

می‌گوید، بادهای سخت و تند او را تکان نمی‌دهد و تندرها و بادهای شکننده او را پراکنده نمی‌سازد، بنابراین به راستی او خواهر امام حسین علیه السلام و شریک او در راه عقیده و جهادش هست. معجم رجال الحدیث، آیت الله العظمی خوئی، ج۲٤، ص۲۱۹.

کلام بزرگان اهل تسنن:

۱) «و کانت زینب [علیها السلام] إمرأةٌ عاقلةٌ لبیبةٌ جزلةٌ زوجها أبوها علیّ[علیه السلام].»؛ و زینب علیها السلام بانویی دانا، خردمند و محکم رأی بود، پدرش علی علیه السلام او را تزویج نمود. أسد الغابة، ابن اثیر، ج۵، ص٤٦۹.

۲) «و کانت[زینب علیها السلام] عاقلة لبیبة جزلة زوجها أبوها بن أخیه عبد الله بن جعفر فولدت له أولادا و کانت مع أخیها لما قتل فحملت إلی دمشق و حضرت عند یزید بن معاویة و کلامها لیزید بن معاویة حین طلب الشامي أختها فاطمة علیها السلام مشهورٌ یدلّ علی عقلٍ و قوّة جنان.»؛ و [حضرت] زینب علیها السلام عاقل، خردمند و دارای اندیشهٔ محکم بود، پدرش علی علیه السلام، او را به ازدواج فرزند برادر خود عبد الله بن جعفر درآورد، و [حضرت] صاحب فرزندانی از او شد، و هنگامی که برادرش حسین علیه السلام به شهادت رسید [حضرت] زینب همراه ایشان بود پس به دمشق آورده شد و نزد یزید بن معاویه حاضر شد، و سخن حضرتش به یزید بن معاویه هنگامی که یک مرد شامی، خواهرش فاطمه علیها السلام را از او طلب کرد؛ مشهور است که دلالت بر عقل و قوّت قلب حضرتش دارد. الإصابة، ابن حجر، ج۸، ص۱٦٦و ۱٦۷.

۳) «السیدة زینب [علیها السلام] بنت علیّ علیه السلام، کانت من فضلیات النساء و شریفات العقائل ذات تقّی و طهر و عبادة ...»؛ سیّده زینب علیها السلام دختر علیّ [مرتضی] علیه السلام از برترین زنان و بزرگوارترین عقیله‌های (عصر خود بود) بانویی دارای تقوا، پاکی و عبادت. دائرة المعارف، فرید وجدی، ج٤، ص۷۹۵.

٤) «زینب الکبری علیها السلام بنت أمیر المؤمنین و سیّد الموحّدین علیّ بن أبي طالب سلام اللّه علیهما. أمّها سیّدة نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین، الطهر الطاهرة فاطمة الزهراء سلام اللّه علیها بنت فخر الأمّة و سیّدها و نبیّها محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم، و هي الصدّیقة الکبری، عقیلة بني هاشم، العالمة غیر المعلّمة، و الفهمة غیر المفهّمة، عاقلة، لبیبة، جزلة، و کانت في فصاحتها و زهدها و عبادتها کأبیها المرتضی و أمّها الزهراء سلام اللّه علیهما، و امتازت بمحاسنها الکثیرة، و أوصافها الجلیلة، و خصالها الحمیدة، و شیمها السعیدة، و مفاخرها البارزة، و فضائلها الطاهرة.»؛ زینب کبری علیها السلام دختر امیر مؤمنان و سرور موحّدان عالم؛ حضرت علیّ بن ابیطالب علیه السلام بود، مادرش هم سرور زنان عالم از ابتدای خلقت تا انتهای آن؛ پاک و پاکیزه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر افتخار امّت و سرور و پیغمبر امت؛ یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله. حضرت زینب صدّیقهٔ کبری، عقیلهٔ بنی هاشم، دانای بدون تعلیم، فهیم بدون تفهیم، دانا، خردمند، و محکم در عقیده. حضرتش در فصاحت و زهد و عبادت همچون پدرش علیّ مرتضی و مادرش زهرا علیها السلام بود، و به خوبی و نیکی‌های بسیار و نیز اوصاف بزرگ مرتبه و خصوصیات ستوده و خوی و عادت‌های

خجسته و مکارم آشکار و فضیلت‌های پاک ممتاز بود. اعلام النساء المؤمنات، کحاله، ج۲، ص۹۲.

۲۶. [مرحوم قزوینی در ریاض القدس می‌فرماید]: مرحوم والد در «ریاض الأحزان» فرموده است: فلمّا تجلّی وجهه لعرصة الهیجاء و جعلها غیره صفح السّناء في سورة الهزبر السّالب کأنّه أسد الله الغالب علیّ بن أبي طالب علیه السلام لا بل کأنّه محمّد صلی الله علیه و آله صاحب التّاج علی البُراق لیلة المعراج:

قد بدا منجلیاً نور علیّ علیه السلام من حجاب أحدیّ أزلیّ أبدیّ

تمام سپاه دیدند آفتابی از افق میدان رخشان و درخشان گردید. صورتی دیدند زهری، جمالی دیدند قمری، قدی دیدند اکبری و قامتی ملاحظه کردند صنوبری قد، یک بهشت سرو، رخ یک سپهر ماه؛ این ماه سرو چرخ وان سرو ماه بر لب یک بدخش لعل خط یک تتار مشک لعلی گهرفشان مشکی قمر سپر مطبوع دلربا از فرق تا قدم منظور دلنشین از پای تا به سر. سپاه کوفه و شام از جلال و جمال آن ماه تمام به تعجّب و تحیّر درآمدند [...] من هذا الّذي خرج وتدلّی وبرز وتجلّی، نعرفه نقابله نفسه ونقاتله [...] ذروا عمّا زعمتم و ارجعوا عمّا توهّمتم و إنّ هذا علیّ الأکبر علیه السلام في قتله و قتاله الحظّ الأوفر من الجوائز، ضیّقوا علیه الهزائز [...] چون لشکر نام علی‌اکبر علیه السلام را شنیدند و تعریف وی را هم از ألسنه و أفواه شنیده بودند، بعضی خود را به کنار کشیدند، برخی جرأت میدانش نکردند و جمعی نیز حیفشان می‌آمد که شمشیر بر روی همچو جوانی بکشند. چنانچه شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» می‌فرماید: «وأهل الکوفة یتّقون قتله»؛ یعنی: اهل کوفه، اجتناب و پرهیز می‌کردند از این که شمشیر بکشند و جوان حسین علیه السلام را بکشند؛ اما آن فرزند اسداللّه الغالب کالنّجم الثاقب و الکوکب الطارق، حمله بر ایشان نمود و نیز مانند جدّ و پدر، جنگ نمایان کرد [...] در کتاب «کنز المواهب» مسطور است که شاهزاده در هنگام مقاتله، نقاب به صورت انداخته بود، یکی از سپاه عمر سعد، یحیی نام گفت: من در لشکر پسر سعد بودم و تماشای رزم آن جوان می‌کردم، دیدم نقابی به صورت انداخته و عمامهٔ سحاب بر سر پیچیده و تحت‌الحنک به گردن بسته، آتش سوزانی بر کف گرفته و بر بادپای بادیه پیمایی نشسته [است] [...] رسد از نبرد او بانگ امان و الأمان گوش فلک کر آورد: العجل، العجل! ز تیغش به قتال دشمنان قابض روح را در آن مرحله مضطر آورد. گاهی که از پیش روی می‌گذشت، باد، گوشهٔ نقاب آن جوان را به کناری می‌برد. می‌دیدم نور صورتش چشم مرا خیره می‌کرد؛ و خیلی دلم می‌خواست تمام صورتش را نیز ببینم تا آن که دیدم ملعونی بی‌رحم از کمین آن جوان تاخت و گرزی از آهن گران بر فرق همایون آن جوان نواخت که عمامه از سرش افتاد و مغز سرش مانند گیسوی معنبرش پریشان شد. خون از سر و صورت آن جوان جاری شد. شمشیر از دستش و سپر از دست دیگرش افتاد. دست خود انداخت به گردن اسب و فریاد کرد: بابا مُردم... کوفی بی‌مروّت، دور آن ناکام حلقه زدند. هرچه هر که در دست داشت، مضایقه نکرد.

یکـی نیـزه مـی‌زد بـه پهلـوی او　　یکـی نـیش خنجـر بـه بـازوی او
چـه ابـر اجـل خیمـه زد بـر سـرش　　چـه ابـر اجـل خیمـه زد بـر سـرش

ریاض القدس، آقا صدر الدین محمد قزوینی، ج۲، ص۹- ۱۰.

همچنین: «پس آن شاهزادهٔ نامدار و آن امامزادهٔ عالی تبار مانند خورشید تابان از افق میدان طالع گردید و عرصهٔ نبرد را به نور جمال خود منوّر گردانید، و جمیع لشکر مخالف حیران جمال آن آفتاب اوج عزّت و جلال گردیدند، چون به میان میدان رسید، چندان‌که مبارز طلبید کسی جرأت محاربهٔ او ننمود، آن شیر بیشهٔ هیجا تیغ از نیام بر کشید، و آن لئیمان شقاوت انجام را طعمهٔ شمشیر آتش بار خود گردانید، و به هر طرف که حمله می‌کرد گروهی را بر خاک هلاک می‌افکند، و به هر جانب که متوجّه می‌شد از کشته پشته بلند می‌کرد، تا آنکه به روایت امام زین العابدین﵇ چهل و پنج کس را طعمهٔ شمشیر آتش بار خود گردانید، به روایت معتبرهٔ دیگر، صد و بیست نفر از آن بی‌دینان بد اختر را به سوی عذاب سقر فرستاد.

پس به نزد پدر بزرگوار خود آمد و گفت: ای پدر مهربان از تشنگی به جان آمده‌ام، و اگر شربت آبی بیابم دمار از دشمنان بر می‌آورم، حضرت امام حسین﵇ سیلاب اشک از دیده بارید و گفت: ای فرزند ارجمند سعادتمند، بر محمّد مصطفی ﷺ و علیّ مرتضی﵇ و پدر تو دشوار است که تو را به این حال تشنه ببینند و شربت آبی نتوانند رسانید، پس زبان جگر گوشهٔ خود را در دهان معجز نشان خود گذاشت و مکید، و انگشتریِ خود را به آن فرزند دلبند داد که در دهان خود گذاشت، و فرمود که: ای نور دیده برو به جنگ دشمنان دین که در این زودی از دست جدّ بزرگوار خود از حوض کوثر سیراب خواهی شد. پس باز آن جگر گوشهٔ سیّد شهدا﵇ و سبط شیر خدا خود را بر قلب لشکر اعدا زد و شصت نفر دیگر را از ایشان به درک اسفل نیران فرستاد، و در آخر کار، منقذ بن مرّه عبدی، ضربتی بر سر آن سَرور زد که بر روی زین در افتاد و در گردن اسب چسبید، و اسب او را به میان لشکر مخالفان برد، بی‌رحمان پر جفا آن جگر گوشهٔ رسول خدا ﷺ را به ضرب شمشیر، پاره پاره کردند، پس فریاد کرد که: ای پدر بزرگوار اینَک جدّ عالی‌مقدار مرا از کاسه‌ای سیراب گردانید که هرگز تشنه نخواهم شد، و کاسهٔ دیگر برای تو در کف گرفته و انتظار تو می‌کشد. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص۶۸۲.

۲۷. تعداد کشته شدگان توسّط حضرت علی اکبر﵇:

دویست نفر:

روي أنّه قتل علی عَطَشِه مائة و عشرین رجلاً، ثمّ رجع إلی أبیه ... فرجع إلی القتال [موقف النزال]... فلم یزل [و جعل] یقاتل حتّی قتل تمام المائتین...». تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۳۱۳؛ بحار الانوار علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۳؛ شرح الشّافیة، ابن امیر الحاجّ، ص۳۶۵- ۳۶۶؛ الدمعة السّاکبة، بهبهانی، ج۴، ص۳۲۹- ۳۳۲؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۶۹- ۳۷۰؛ ناسخ التواریخ سید الشهدا، سپهر، ج۲، ص۳۴۹:(همین مضمون).

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج۲، ص۳٦.

صد و هشتاد نفر:

«حمل على القوم المارقين، و لم يزل يقاتل حتّى قتل مائة و ثمانين فارساً». مقتل ابی مخنف (المشهور)ص ۸۷.

صد و بیست نفر:

«چنانچه روایت کرده‌اند صد و بیست کس را از آن قوم ضالّ و مضلّ به قتل رسانید». روضة الصّفا، میرخواند، ج۳، ص۱٦۲: (به نقل از خوارزمی)؛ حبیب السّیر، خواند امیر، ج۲، ص٥٤؛ مجلسی، جلاءالعیون،ص ٦۸۱:(به روایت معتبره)؛ نفس المهموم، ص۳۰۸؛ مقتل الحسین، المقرّم، ص۳۲۰:(فقتل مائة و عشرین فارساً)

هفتاد نفر:

۱) «فقتل سبعین مبارزا، ثمّ رجع إلی أبیه». مناقب، ابن شهر آشوب،ج٤، ص۱۰۹.

۲) «لم یزل یقاتل حتّی قتل منهم ثمانین رجلاً.» ینابیع المودّه، قندوزی، ص۳٤٦:

پنجاه و چهار نفر:

۱) «فَقَتَلَ مِنْهُمْ عَشَرَةً ثُمَّ رَجَعَ إِلَی أَبِیهِ ... فَرَجَعَ فَقَاتَلَ حَتَّی قَتَلَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةً وَ أَرْبَعِینَ رَجُلا». امالی، شیخ صدوق، ص۱٦۲؛ روضة الواعظین، فتّال، ص۱٦۱؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۲۱؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ج۱۷، ص۱۷۰- ۱۷۱؛، ناسخ التواریخ حضرت سجاد، سپهر، ج۲، ص۱۱۹:(چهل و چهار تن از آن مردم خبیث را به در کات جحیم مقیم ساخت).

۲) «به هر حمله سه چهار نفر را بیفکند، بعد از آن دوازده حمله کرد و جمعی را افکنده بود» روضة الصّفا، میرخواند، ج۳، ص۱٦۳:نفس المهموم، محدث قمی، ص٦٥۲:«في بعض التّواریخ إنّ حملاته بلغت اثنتي عشرة مرّة.»

و اما منابعی که تعداد را مشخص نکردند:

۱) الفتوح، ابن اعثم، ج٥، ص۲۰۸- ۲۰۹: «حمل رضی الله عنه، فلم یزل یقاتل حتّی ضجّ أهل الشّام من یده و من کثرة من قُتل منهم.»

۲) مثیر الاحزان، ابن نما، ص۳٥؛ لهوف، ابن طاوس،ص۱۱۳: «فقاتل قتالًا شدیداً و قتل جمعاً کثیراً».

۳) منتخب، طریحی، ج۲، ص٤٤۳: «حمل علیهم، فقتل مقتلة عظیمة».

۲۸. «هو [أي: اباعبدالله] ینادي: وا جدّاه! وا محمّداه! وا أبا قاسماه! وا علیّاه! أ أقتل عطشانا و جدّي محمّد المصطفی؟ أ أقتل‌عطشانا و أبي علیّ المرتضی، و أمّي فاطمة الزّهراء؟ فلمّا احتزّ الملعون رأسه شاله في قناة، فکبّر و کبّر العسکر معه.» منتخب، طریحی، ج۲، ص٤٦۳- ٤٦٥؛ الدمعة السّاکبه، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص۳٥۸- ۳٥۹.

و همچنین: «[قال أبومخنف:...ثمّ إنّ الملعون قطع الرّأس الشّریف المبارك] فاحتزّ رأسه و علاه علی

قناة طويلة فكبّر [كبّر و كبّر] العسكر ثلاث تكبيرات.» مقتل ابی مخنف (المشهور)، ص۹۳؛ اسرار الشّهادة، فقيه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۲۵ و در ص۴۲۹ به همين مضمون؛ ناسخ التواريخ سيّد الشهدا، سپهر، ج۲، ص۳۹۴(به همين مضمون).

منبع اهل تسنن: ينابيع المودّة، قندوزی، ج۳، ص٤.

همچنين: وَ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ زِرٍّ قَالَ: «أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ عَلَى رُمْحٍ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَلَمْ أَرَ بَاكِياً وَ بَاكِيَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ». عاصم از زر روايت می‌كند كه اولين سری كه در اسلام بر سر نيزه كردند سر مبارک امام حسين بود، و من بيشتر از آن گريه‌كنندگان [از زن و مرد] در آن روز نديدم. كشف الغمة، اربلی، ج۲، ص٢٦٦.

منبع اهل تسنن: جوهر الثمين في سيرة الخلفاء والسلاطين، صارم الدين إبراهيم بن محمد بن ايدمر بن دقماق القاهری،ج۱، ص۷۸ (المتولد سنة ۷۵۰ والمتوفى سنة ۸۰۹ ه – ط عالم الكتب في بيروت سنة ۱٤۰۵ هجری) به نقل از شرح احقاق الحق، سيد مرعشی، ج۳۳، ص٦٩١.

و همچنين: وَ ذَكَرَ الْبَلَاذِرِيُ: «أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ عَلَى خَشَبَةٍ» و «بلاذری» آورده است كه: سپاه اموی، پيكر حسين را پايمال ساخت و سر مقدس او نيز نخستين سری بود كه بر فراز نی حمل شد. مثير الاحزان، ابن نما حلی، ص٦٠.

منبع اهل تسنن: انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۱۹

۲۹. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَقَامَ بَقِيَّةَ يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَ الثَّانِيَ إِلَى الزَّوَالِ، ثُمَّ أَمَرَ حُمَيْدَ بْنِ بُكَيْرٍ الْأَحْمَرِيَّ فَنَادَى فِي النَّاسِ بِالرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ، وَ حَمَلَ مَعَهُ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ وَ أَخَوَاتِهِ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الصِّبْيَانِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَرِيضٌ بِالدَّرَبِ.»؛ آنگاه عمر سعدِ ملعون بقيهٔ روز عاشورا و فردای آن روز را تا ظهر در كربلا ماند، بعد هم به حميد احمری دستور داد تا در ميان لشكر فريادِ حركت به سوی كوفه را سر دهد؛ و دختران و خواهران و كودكان حضرت و نيز امام سجاد كه سخت مريض بودند با او (حميد) حمل شوند و كوچ نمايند. مثير الاحزان، ابن نما، ص۸۳.

همچنين: «و أقام عمر بن سعد بكربلاء بعد مقتل الحسين يومين، ثمّ آذن في النّاس بالرّحيل، و حملت الرّؤوس على أطراف الرّماح.». الأخبار الطوال، دينوری، ص۲۵۹.

«و أقام ابن سعد بعد قتل الحسين يومين، ثم رحل إلى الكوفة». المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، مقريزی، ج۲، ص۳۲۸؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۳۷۹: (في الخطط).

۳۰. «عَنْ مُسْلِمٍ الْجَصَّاصِ قَالَ: دَعَانِي ابْنُ زِيَادٍ لِإِصْلَاحِ دَارِ الْإِمَارَةِ بِالْكُوفَةِ فَبَيْنَمَا أَنَا أُجَصِّصُ الْأَبْوَابَ وَ إِذَا أَنَا بِالزَّعْقَاتِ قَدِ ارْتَفَعَتْ مِنْ جَنَبَاتِ الْكُوفَةِ فَأَقْبَلْتُ عَلَى خَادِمٍ كَانَ مَعَنَا فَقُلْتُ: مَا لِي أَرَى الْكُوفَةَ تَضِجُّ؟ قَالَ: السَّاعَةَ أَتَوْا بِرَأْسِ خَارِجِيٍّ خَرَجَ عَلَى يَزِيدَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا الْخَارِجِيُّ؟ فَقَالَ: الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: فَتَرَكْتُ الْخَادِمَ حَتَّى خَرَجَ وَ لَطَمْتُ وَجْهِي حَتَّى خَشِيتُ عَلَى عَيْنِي أَنْ يَذْهَبَ وَ غَسَلْتُ

يَدَيَّ مِنَ الْجِصِّ وَ خَرَجْتُ مِنْ ظَهْرِ الْقَصْرِ وَ أَتَيْتُ إِلَى الْكِنَاسِ فَبَيْنَمَا أَنَا وَاقِفٌ وَ النَّاسُ يَتَوَقَّعُونَ وَصُولَ السَّبَايَا وَ الرُّءُوسِ إِذْ قَدْ أَقْبَلَتْ نَحْوَ أَرْبَعِينَ شُقَّةً تُحْمَلُ عَلَى أَرْبَعِينَ جَمَلًا فِيهَا الْحُرَمُ وَ النِّسَاءُ وَ أَوْلَادُ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ إِذَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَلَى بَعِيرٍ بِغَيْرِ وِطَاءٍ وَ أَوْدَاجُهُ تَشْخُبُ دَماً ... قَالَ [مسلم الجصّاص]: صَارَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يُنَاوِلُونَ الْأَطْفَالَ الَّذِينَ عَلَى الْمَحَامِلِ بَعْضَ التَّمْرِ وَ الْخُبْزِ وَ الْجَوْزِ فَصَاحَتْ بِهِمْ أُمُّ كُلْثُومٍ وَ قَالَتْ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَامٌ وَ صَارَتْ تَأْخُذُ ذَلِكَ مِنَ أَيْدِي الْأَطْفَالِ وَ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَرْمِي بِهِ إِلَى الْأَرْضِ ...» از مسلم جصّاص نقل شده که گفت: ابن زیاد مرا خواست تا دار الامارهٔ کوفه را تعمیر نمایم. در آن زمانی که من درها را گچکاری میکردم ناگاه شنیدم فریادهائی از اطراف کوفه بلند شد. من متوجه خادم خود شدم و گفتم: چه شده که کوفه دچار ضجّه گردیده است!؟ گفت: الساعه سر یکی از خارجی‌ها را که بر یزید خروج کرده است آورده‌اند. گفتم: آن خارجی کیست!؟ گفت: حسین بن علی علیهما السلام است. من صبر کردم تا خادم خارج شد و آنچنان لطمه به صورت خود زدم که ترسیدم چشمم نابود شود، سپس گچها را از دست خود شستم و از پشت قصر فرود آمدم و وارد کناسهٔ کوفه شدم. در آن حینی که من ایستاده بودم و مردم در انتظار ورود اسیران و سر شهیدان بودند ناگاه دیدم تعداد چهل هودج بر پشت چهل شتر نصب شده که زنان و دختران فاطمه زهرا علیها السلام در میان آنها جای دارند. ناگاه حضرت علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که سوار بر شتر عریان و خون از رگهای گردن آن حضرت روان بود ... مسلم جصّاص گوید: اهل کوفه به کودکانی که در میان محمل‌ها بودند خرما و نان و گردو می‌دادند. ولی امّ کلثوم بر آنان فریاد زد و فرمود: ای اهل کوفه، صدقه بر ما حرام است. بعداً آن بانو نان و خرماها را از دست و دهان کودکان می‌گرفت و بروی زمین می‌ریخت. المنتخب، فخر الدين طريحي، ج۲، ص۴۷۷ - ۴۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج۴۵، ص۱۱۴؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۷۳؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۶۸؛ الدمعة السّاكبة، مولى محمد باقر بهبهانی، ج۵، ص۴۴ - ۴۵.

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزي، ج۳، ص۸۶.

۳۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى بْنِ طَلْحَةَ وَ غَيْرُهُمَا قَالُوا: كَانَ الْمُخْتَارُ لَمَّا قَدِمَ الْكُوفَةَ كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ أَعْيَبَهُ لَهُ [...] جَعَلَ يَتَتَبَّعُ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْهِ فَيَقْتُلُهُمْ، ثُمَّ بَعَثَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْأَشْتَرِ فِي عِشْرِينَ أَلْفًا إِلَى عُبَيْدِ اللهِ بْنِ زِيَادٍ فَقَتَلَهُ، وَ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَعَمَدَ إِلَيْهِ الْمُخْتَارُ فَجَعَلَهُ فِي جُونَةٍ، ثُمَّ بَعَثَ بِهِ إِلَى مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ، وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، وَ سَائِرِ بَنِي هَاشِمٍ، فَلَمَّا رَأَى عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ عليه السلام رَأْسَ عُبَيْدِ اللَّهِ تَرَحَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام، وَ قَالَ: أُتِيَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ هُوَ يَتَغَدَّى، وَ أُتِينَا بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ نَتَغَدَّى»؛ عثمان بن عروه از پدرش نقل کرده که گفت: اسحاق بن یحیی و دیگران نقل کردند: هنگامی که مختار به کوفه روی آورد سخت‌گیرترین مردم بر عبد الله بن زبیر بود و پیوسته از او خرده می‌گرفت (انتقاد می‌کرد) ... تا اینکه به جستجوی قاتلین امام حسین علیه السلام و نیز

کمک‌کاران آنها برآمد و تمامی آنان را کشت، بعد هم ابراهیم بن مالک اشتر را در قالب لشکری بیست هزار نفره به مواجههٔ عبید الله بن زیاد فرستاد. ابراهیم، ابن زیاد را کشت و سر نحسش را نزد مختار فرستاد و مختار آن را گرفت و داخل سلّه‌ای [ظرفی] قرار داد و برای محمد بن حنفیه و امام سجاد و سایر بنی هاشم فرستاد. هنگامی که نگاه مبارک امام سجاد به سر نحس ابن زیاد افتاد دلش نسبت به پدرش حسین رحم و شفقت کرد و فرمود: سر پدرم حسین را وقتی بر عبید الله بن زیاد وارد کردند که به هنگام چاشت غذا می‌خورد، [و] اینک سرش را به هنگام چاشت برایمان آوردند که غذا میل می‌کنیم.

منبع اهل تسنن: طبقات الکبری، ابن سعد، ج۵، ص۱۰۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج٥٤، ص۳٤۳؛ مختصر ابن منظور، ج۲۳، ص۱۰۲.

همچنین: أبو بكر بن أبي شيبة قال حدّثنا شريك بن عبد الله عن أبي الجويرية الحرمي قال: [...]: ولما قتل ابن زياد بعث المختار برأسه إلى علي بن الحسين بالمدينة، قال الرسول: فقدمت به عليه انتصاف النهار وهو يتغدّى، قال: فلما رآه قال: سبحان الله! ما اغترّ بالدنيا إلا من ليس لله في عنقه نعمة؛ لقد أدخل رأس أبي عبد الله على ابن زياد وهو يتغدى»؛ شریک بن عبد الله از ابی جویریه حرمی نقل کرده که گفت: هنگامی که ابن زیاد کشته شد مختار سرش را به مدینه خدمت امام سجاد فرستاد. فرستادهٔ مختار می‌گوید: من سر نحس ابن زیاد را نیمهٔ روز بر حضرتش تقدیم کردم در حالیکه حضرت چاشت میل می‌فرمود، گوید: هنگامی که حضرت سر نحس ابن زیاد را دید فرمود: سبحان الله، فریفتهٔ دنیا نشد مگر کسی‌که خدا هیچ نعمتی در گردنش قرار نداد؛ به تحقیق سر مقدس پدرم را در حالی بر ابن زیاد وارد کردند که او مشغول خوردن چاشت بود.

منبع اهل تسنن: عقد الفرید، ابن عبدربّه، ج۵، ص۱۵۲.

همچنین: فبعث رأس عبيد الله بن زياد إلى علي بن الحسين عليه السلام فادخل عليه و هو يتغدى، فسجد شكرا لله تعالى و قال: الحمد لله الذي أدرك لي ثأري من عدوي، و جزى الله المختار خيرا. ثم قال: عليه السلام أدخلت على عبيد الله بن زياد و هو يتغدى و رأس أبي بين يديه، فقلت: اللهم لا تمتني حتى تريني رأس بن زياد»؛ سر عبید الله بن زیاد ملعون را خدمت امام سجاد فرستاد و آن را هنگامی بر حضرت وارد نمود که حضرت در حال چاشت خوردن بود، پس حضرت برای خدا سجدهٔ شکر نمود و فرمود: حمد خدایی که خوانخواهی‌ام را از دشمنم در رساند و خدا به مختار جزای خیر بدهد، بعد هم حضرت فرمود: من بر عبید الله بن زیاد وارد شدم در حالیکه چاشت می‌خورد و سر پدرم در مقابلش بود، پس من در آن لحظه گفتم: خدا مرا نمیران تا سر بریدهٔ ابن زیاد را نشانم دهی. ذوب النضار، ابن نما حلی، ص١٤٤

همچنین: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو عُبَيْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ الْمَرْزُبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ رِجَالِهِ: أَنَّ الْمُخْتَارَ بْنِ

أَبِي عُبَيْدٍ الثَّقَفِيَّ (رَحِمَهُ اللَّهُ) ظَهَرَ بِالْكُوفَةِ... وَ بَعَثَ ابْنُ الْأَشْتَرِ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى الْمُخْتَارِ وَ أَعْيَانِ مَنْ كَانَ مَعَهُ، فَقَدِّمَ بِالرُّءُوسِ وَ الْمُخْتَارُ يَتَغَدَّى، فَأُلْقِيَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ﴾؛ وُضِعَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ زِيَادٍ (لَعَنَهُ اللَّهُ) وَ هُوَ يَتَغَدَّى، وَ أُتِيتُ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ وَ أَنَا أَتَغَدَّى. ابن ابی اسامه گوید: مدائنی از مردانش برایم نقل کرد که: مرحوم مختار بن ابی عبید ثقفی در کوفه ظاهر شد... و ابراهیم بن مالک اشتر، سر نحس ابن زیاد را با سر بزرگانی دیگر که همراه ابن زیاد بودند برای مختار فرستاد. آن سرها را موقعی نزد مختار آوردند که او مشغول خوردن چاشت بود. سرها را مقبال مختار انداختند، مختار گفت: ﴿الحمد للّه ربّ العالمین﴾؛ سر مبارک امام حسین علیه السلام را موقعی مقابل ابن زیاد ملعون نهادند که مشغول چاشت خوردن بود اکنون هم سر ابن زیاد را موقعی نزد من آوردند که من مشغول خوردن چاشت هستم. امالی، شیخ طوسی، ص۲۴۲؛ تسلیة المجالس، محمد بن أبی طالب حسینی موسوی، ج۲، ص۴۹۵؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۴، ص۳۲۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۳۳۵؛ عوالم إمام حسین علیه السلام، بحرانی، ص۶۶۱.

۳۲. «وَ أُدْخِلَ عِيَالُ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَدَخَلَتْ زَيْنَبُ علیها السلام أُخْتُ الْحُسَيْنِ فِي جُمْلَتِهِمْ مُتَنَكِّرَةً وَ عَلَيْهَا أَرْذَلُ ثِيَابِهَا فَمَضَتْ حَتَّى جَلَسَتْ نَاحِيَةً مِنَ الْقَصْرِ وَ حَفَّتْ بِهَا إِمَاؤُهَا، فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَنْ هَذِهِ الَّتِي انْحَازَتْ نَاحِيَةً وَ مَعَهَا نِسَاؤُهَا؟ فَلَمْ تُجِبْهُ زَيْنَبُ علیها السلام فَأَعَادَ ثَانِيَةً وَ ثَالِثَةً يَسْأَلُ عَنْهَا، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ إِمَائِهَا: هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ علیها السلام بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ لَهَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ أَكْذَبَ أُحْدُوثَتَكُمْ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ علیها السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرِّجْسِ تَطْهِيراً وَ إِنَّمَا يُفْتَضَحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ فِعْلَ اللَّهِ [صنع الله] بِأَهْلِ بَيْتِكِ؟ قَالَتْ[زَيْنَب]: «كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ» وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّونَ إِلَيْهِ وَ تَخْتَصِمُونَ عِنْدَهُ ...»؛ آنگاه عیالات امام حسین علیه السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، پس حضرت زینب علیها السلام خواهر حسین علیه السلام در میان آنان به طور ناشناس با پست‌ترین جامه‌های خود که به تن داشت وارد مجلس شوم شد و در کناری جلوس فرمود و کنیزان آن جناب دورش را گرفتند، ابن زیاد گفت: این زن که بود که کناره گرفت و در گوشه نشست و زنان همراه اویند؟ زینب علیها السلام پاسخش نداد، دوباره سخن خویش را از سر گرفت و از آن زن پرسید، یکی از کنیزان گفت: این زن، زینب دختر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ابن زیاد ناپاک رو به حضرت زینب علیها السلام کرده گفت: سپاس خدائی را که شما را رسوا کرده و کشت، و دروغتان در آنچه آورده بودید آشکار ساخت! حضرت زینب علیها السلام فرمود: سپاس خداوندی که ما را به وسیلهٔ پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت، و ما را به طور مطلق از پلیدی پاکیزه گردانید، جز این نیست که شخص فاسق رسوا می‌شود، و انسان تبهکار دروغ می‌گوید و این‌ها غیر ماست «ما نیستیم» و الحمد للّه. ابن زیاد گفت: رفتار خدا را نسبت به خاندانت چگونه دیدی؟ حضرت زینب علیها السلام فرمود: خداوند بر ایشان شهادت را مقرّر فرموده بود و آنان به خوابگاههای خود رفتند، و به زودی خداوند تو را با ایشان در یک جا گرد آورد و در پیشگاه او با تو،

محاجّه و مخاصمه خواهند نمود. فتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۲۲؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۱۵؛ مقتل الحسین، ابو مخنف، ص۲۰۳؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ٤۷۱؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۷۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۱۱۷؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۸٤؛ الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۵، ص۵۰- ۵۱؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤۷۵؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۱۱۱- ۱۱۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳٤۸؛ کامل، ابن اثیر، ج٤، ص۸۱؛ نهایة الارب، نویری، ج۲۰، ص٦٤؛ بدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۰؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۱؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج۳، ص۸۷.

۳۳. لازم به ذکر است که مورّخین و محدّثین اهل تسنن، اهانت ابن زیاد و یزید به رأس مقدس امام حسین علیه السلام را به صورت مفصل در کتبشان ذکر کرده‌اند که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

در مجلس یزید

و همچنین: «قَالَ الطَّبَرِيُّ وَ الْبَلاذِرِيُّ وَ الْكُوفِيُّ: لَمَّا وُضِعَتِ الرُّءُوسُ بَيْنَ يَدَيْ يَزِيدَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيبِهِ عَلَى ثَنِيَّتِهِ ثُمَّ قَالَ: يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ.»؛ طبری و بلاذری و کوفی می‌نویسند: چون سرهای مبارک در مقابل یزید نهاده شد آن ملعون شروع کرد با چوب مخصوصش به دندان‌های حضرت زدن، بعد هم گفت: روزی در مقابل روز بدر (کنایه از اینکه شما در جنگ بدر، همهٔ ما را کشتید امروز (عاشورا) در تلافیِ آن روز.) مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲٦۰.

و همچنین: «وضع الرأس بين يدي يزيد - لعنه الله - في طست فجعل ينكته على ثناياه بالقضيب.» و سر مقدس را در طشتی نزد یزید گذاشتند پس یزید ملعون با چوب دستی بر دندانهای مبارک اباعبد الله علیه السلام می‌کوبید.

منبع اهل تسنن: مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ص۸۰.

و همچنین: «فبعث [ابن زياد] بهم إلى يزيد بن معاوية فأمر بسكينة فجعلها خلف سريره لئلّا ترى رأس أبيها و ذوي قرابتها و علي بن حسين[علیه السلام] في غل فوضع رأسه فضرب على ثنيتي الحسين [علیه السلام] ...»؛ ابن زیاد، آنان را نزد یزید فرستاد، یزید به سکینه علیها السلام فرمان داد و او را زیر تخت حکومتی خود قرار داد تا سر مبارک پدر و دیگر خویشان خود را نبیند، این در حالی بود که امام سجاد علیه السلام در غل و زنجیر بود، پس سر حضرت را جلوی خود قرار داد و بر دندان‌های حضرت می‌زد.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۰٤؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۷۰، ص۱٤؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۹؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۵.

و همچنین: «و لمّا حملت الرؤوس إلى يزيد بن معاوية وضع رأس الحسين علیه السلام بين يديه و أنشأ يزيد يقول بقضيب على فمه.»؛ و چون سرها را نزد یزید بردند سر مبارک سید الشهدا علیه السلام را مقابل خود قرار داد و یزید پیوسته با چوبدستی‌اش بر دهان مبارک حضرت می‌زد و اشعاری را سروده می‌خواند.

منبع اهل تسنن: انساب، سمعانی، ج۳، ص٤٧٦.

و همچنین: «...و وجههن إلی ابن زیاد لعنه الله فوجههن هذا إلی یزید لعنه الله وغضب علیه فلما مثلوا بین یدیه أمر براس الحسین علیه السلام فأبرز في طستٍ فجعل ینکث ثنایاه بقضیب في یده ...»؛ و مخدرات را نزد ابن زیاد ملعون فرستاد ابن زیاد هم آنان را جانب یزید ملعون روانه ساخت و بر او خشم کرد، هنگامی که مقابل رویش ایستادند فرمان داد سر مقدس سیّد الشهدا علیه السلام را بیاورند، پس آن را درون تشتی آشکار نمود و پیوسته با چوبدستی که در دست داشت به دندان‌های پیشین حضرت فرود می‌آورد.

منبع اهل تسنن: بلاغات النساء، ابن طیفور، ص۲۱.

و همچنین: «لَمَّا جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ جَعَلَ يَزِيدُ يَطْعَنُ بِالْقَضِيبِ»؛ هنگامی که سر [مبارک امام] حسین[علیه السلام] را آوردند یزید پیوسته با چوبدستی (بر دندان‌های حضرت) می‌زد.

منبع اهل تسنن: البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۰۹-۲۱۰: (قال ابن أبي الدنیا)

و همچنین: «لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ حَرَمُهُ عَلَى يَزِيدَ وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنَايَاهُ بِمِخْصَرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ وَ هُوَ يَقُولُ:

لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا ... خَبَرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا ... جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ

قَالُوا: فَلَمَّا رَأَتْ زَيْنَبُ علیها السلام ذَلِكَ فَأَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ تُقْرِعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهْ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا ابْنَ مَكَّةَ وَ مِنًى يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، قَالَ: فَأَبْكَتْ وَ اللَّهِ كُلَّ مَنْ كَانَ وَ يَزِيدُ سَاكِتٌ...»؛ هنگامی که حضرت علیّ بن حسین علیهما السلام و محارم ایشان بر یزید ملعون وارد شدند و سر مبارک امام حسین علیه السلام را درون طشتی مقابل یزید نهادند؛ آن ملعون با چوبی که در دست داشت به دندانهای مبارک آن حضرت زده و این اشعار کفر آمیز را می‌خواند:

قبیلهٔ هاشم، مُلک و حکومت را بازیچهٔ خود قرار دادند، نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد، ای کاش پیران و گذشتگان قبیلهٔ من که در بدر کشته شدند زاری کردن قبیلهٔ خزرج را از زدن نیزه (در جنگ احد) می‌دیدند. ...

راوی گوید: وقتی حضرت زینب علیها السلام این صحنه را دید دست به گریبان فرو برد و آن را پاره کرد و با آوازی سوزناک که دلها را می‌شکافت فریاد زد: ای حسینم! ای حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله! ای فرزند مکّه و مِنا! ای فرزند فاطمهٔ زهرا علیها السلام بانوی زنان! ای زادهٔ محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله! راوی گوید: به خدا قسم هرکس که در مجلس بود را گریاند و یزید ملعون، خاموش نشسته بود. احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۳٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱۵۷.

و همچنین: «ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ علیه السلام بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ كَيْلَا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ فَرَآهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّءُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَداً وَ أَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ ثُمَّ نَادَتْ

بِصَوْتٍ حَزِينٍ يُفْزِعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهْ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَ مِنًى يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى. قَالَ الرَّاوِي: فَأَبْكَتْ وَ اللَّهِ كُلَّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ وَ يَزِيدُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ سَاكِتٌ. ثُمَّ جَعَلَتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ تَنْدُبُ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ تُنَادِي يَا حَبِيبَاهْ يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهْ يَا ابْنَ مُحَمَّدَاهْ يَا رَبِيعَ الْأَرَامِلِ وَ الْيَتَامَى يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ قَالَ الرَّاوِي: فَأَبْكَتْ كُلَّ مَنْ سَمِعَهَا ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ بِقَضِيبِ خَيْزُرَانٍ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَايَا الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيُّ وَ قَالَ وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ أَ تَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ ثَغْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام ابْنِ فَاطِمَةَ عليها السلام أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله يَرْشُفُ ثَنَايَاهُ وَ ثَنَايَا أَخِيهِ الْحَسَنِ عليه السلام وَ يَقُولُ أَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ ﴿وَ ساءَتْ مَصِيراً﴾ قَالَ الرَّاوِي: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ فَأُخْرِجَ سَحْباً»؛ سپس سر امام حسین علیه السلام را مقابل خود نهاد و زنها را پشت سر خود جای داد که آن سر مقدّس را نبینند. ولی علیّ بن حسین علیه السلام آن را دید، پس از آن حادثه هرگز غذایی که سر در آن بود؛ اما زینب علیها السلام چون نگاهش به سر برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، دست برد و گریبان خود را پاره کرد و با صدای اندوهناکی که دلها را می‌لرزاند فرمود: ای حسین جان! ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مکّه و منا، و ای فرزند فاطمهٔ زهرا علیها السلام! ای فرزند دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله! راوی می‌گوید: زینب علیها السلام تمام کسانی که در مجلس بودند را، به گریه انداخت، در حالی که یزید (لعنة الله علیه) ساکت بود. در این موقع زنی از بنی هاشم که در خانهٔ یزید بود، برای حسین علیه السلام شروع به گریه و ناله کرد و با صدای بلند گفت: ای حبیب! ای سَرور اهل بیت خویش! ای فرزند محمد صلی الله علیه و آله! ای بهار امید پیر زنان و یتیمان! ای کشتهٔ فرزندان زنا! هرکس صدای او را شنید، گریه کرد. پس از آن، یزید چوب خیزران طلبید و به لب و دندان حسین علیه السلام زد. ابوبرزهٔ اسلمی به جانب او متوجه شد و گفت: وای بر تو ای یزید! آیا چوب به دندان حسین علیه السلام، فرزند فاطمه علیها السلام می‌زنی؟ من گواهی می‌دهم که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دندانهای او و برادرش حسن علیه السلام را می‌بوسید و می‌مکید و می‌فرمود: «شما دو نفر، سیّد جوانان اهل بهشت هستید و خدا کشندگان شما را بکشد و لعنت کند و جهنم را که جایگاه بدی است برای آنان آماده سازد.» یزید از این سخن غضبناک شد دستور داد او را بیرون کنند، پس او را کشان کشان به زور بیرون بردند. لهوف، سید بن طاووس، ص۱۰۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۳۳؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص۴۳۳.

و به همین مضمون: مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۷۹؛ تسلیة المجالس، کرکری حائری، ج۲، ص۳۸۴؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۵۰۱-۵۰۲؛ الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۵، ص۱۰۴-۱۰۵.

همچنین: [قال ابن الجوزی]: لیس العجب من فعل عمر بن سعد و عبید اللّه بن زیاد [بما صنعوا و أتوا إلی أهل بیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم من عظیم الاجرام] و إنّما العجب من خِذلان یزید، و ضربه بالقضیب علی ثنیّة الحسین [علیه السلام] و إعادته [رأسه الشّریف] إلی المدینة- و قد تغیّرت ریحه- لبلوغ الغرض الفاسد أ فیجوز أن یفعل هذا بالخوارج؟! ابن جوزی می‌گوید: عمل عمر سعد و ابن زیاد،

جای تعجب ندارد بلکه تعجب از رسوایی و پستی یزید و چوب زدنش بـر دنـدانهای امـام حـسین﵇ و فرستادن سر مقدس حضرت به مدینه برای غرض فاسد اسـت. آیـا جـایز اسـت چنـین عملـی در حـق خوارج انجام داد؟

منبع اهل تسنن: الرّدّ علی المتعصّب العنید، ابن جوزی، ص۵۲ - ۵۳.

البته برخی منابع از ابن جوزی اینگونه نقل کرده‌اند: «قال ابن الجوزي: ليس العجب من قتـال ابن زياد للحسين[﵇] و تسليطه عمر بن سعد على قتله و الشمر و حمل الرئوس اليـه، و إنّمـا العجب من خذلان يزيد، و ضربه بالقضيب ثنايا الحسين[﵇]، و حمل آل رسول اللّـه صـلّى اللّه عليه و عليهم سبايا على أقتاب الجمال، و عزمه على أن يدفع فاطمـة بنـت الحـسين إلـى الرجل الذي طلبها و إنشاده أبيات ابن الزبعرى: (ليت أشياخي ببدر شهدوا) و ردّه الرأس إلـى المدينة، و قد تغيّرت ريحه، و ما كان مقصوده إلّا الفضيحة و إظهار رائحه الرأس، أ فيجـوز أن يفعل هذا بالخوارج؟...

منابع اهل تسنن: تذكرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲۶۱؛ جـواهر العقـدين، سـمهودی، ج۳، ص۳۷۶؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۲۲۰؛ ینابیع المودة، قنـدوزی، ج۳، ص۳۰.

هنگامی که یزید با چوب خیزران به رأس امام حسین﵇ جسارت کرد برخی افراد به نـشانهٔ اعتـراض یادآور بوسه زدن پیامبرﷺ بر لب و دندان امام حسین﵇ شدند ما چند نمونه را (از منابع اهل تسنن) ذکر خواهیم کرد:

اعتراض زید بن ارقم:

«... حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ إِلَى يَزِيدَ فَوَضَعَهُ فِي طَسْتٍ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ جَعَلَ يَنْكُـتُ ثَنَايَـاهُ بِقَـضِيبٍ فِـي يَـدِهِ وَ يَقُولُ: إِنْ كَانَ لَحَسَنَ الثَّغْرِ. فَقَالَ لَهُ زَيْدُ ابْنِ أَرْقَمَ: إِرفَع قَضِيبَكَ فَطَالَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْـهِ وَ [آلِهِ وَ] سَلَّمَ يَلْثِمُ مَوْضِعَهُ، فَقَالَ: إِنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفتَ، فَقَامَ زَيْدٌ يَجُرُّ ثَوْبَهُ»؛ سر مبارک امام حسین را نـزد یزید بردند، او آن سر را در طشتی روبروی خود قرار داد و با چوبی که در دسـت داشـت بـه دنـدان‌هـای پیشین امام حسین﵇ می‌زد و مکرّر می‌گفت: چه نیکو دندان‌هایی است! در ایـن هنگـام زیـد بـن ارقـم خطاب به یزید ملعون گفت: نی خود را از این دندان‌ها بردار که من بارها دیدم کـه رسـول خـداﷺ ایـن موضع را می‌بوسید. یزید گفت: تو پیرمردی خرفت هـستی. در ایـن هنگـام زیـد برخاسـت در حالیکـه پیراهن خود را می‌کشید.

منابع اهل تسنن: وافی بالوفیات، صفدی، ج۱۲، ص۲۶۴؛ النجوم الزاهرة فـی ملـوک مـصر و القـاهرة، اتابکی، ج۱، ص۱۵۵.

اعتراض أبو برزة اسلمی:

قَالَ هِشَامٌ عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ: قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَمْزَةِ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الثُّمَـالِيِّ عَـنِ الْقَاسِـمِ بْـنِ بَخِيـتٍ

قَالَ: ... ثُمَّ أَذِنَ لِلنَّاسِ فَدَخَلُوا وَ الرَّأْسُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ مَعَ يَزِيدَ قَضِيبٌ فَهُوَ يَنْكُتُ بِهِ فِي ثَغْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا وَ إِيَّانَا كَمَا قَالَ الْحُصَيْنُ بْنِ الْحَمَّامِ الْمُرِيِّ:

يَفْلِقُنَ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَحِبَّةٍ إِلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَ أَظْلَمَا

قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ يُقَالُ لَهُ أَبُو بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيُّ: أَ تَنكُتُ بِقَضِيبِكَ فِي ثَغْرِ الْحُسَيْنِ؟ أَمَا لَقَدْ أَخَذَ قَضِيبُكَ مِنْ ثَغْرِهِ مَأْخَذًا لَرُبَّمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يُرشِفُهُ، أَمَا إِنَّكَ يَا يَزِيدُ تَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ ابْنُ زِيَادٍ شَفِيعُكَ، وَ يَجِيءُ هَذَا يَوْمَ القِيَامَةِ وَ مُحَمَّدٌ شَفِيعُهُ، ثُمَّ قَامَ فَوَلَّى.»؛ قاسم بن بخيت گويد: ... آنگاه يزيد به مردم اذن عام داد تا وارد مجلس شوند، مردم داخل شدند در حاليكه سر مقدّس سيّد الشهدا عليه السلام مقابل روى يزيد ملعون بود و همراهش نى هندى بود كه پيوسته در دندان‌هاى پيشين حضرت فرو مى‌آورد، بعد هم گفت: همانا اين (اشاره به سر مبارک) و من همانگونه است كه حصين بن حمام مرى سروده است:

«سرى از مردان محبوب ما را شكافتند در حاليكه خودشان مقصّر بودند چون نافرمان‌تر و ظالم‌تر بودند.»

گويد: در اين هنگام مردى از صحابى رسول خدا صلى الله عليه و آله كه به او ابوبرزهٔ اسلمى مى‌گفتند خطاب به يزيد گفت: آيا تو با چوبدستى‌ات در دندان حسين عليه السلام فرود مى‌آورى؟! آگاه باش و بدان كه تو چوبدستى‌ات را به موضعى از دندان امام حسين عليه السلام گرفته‌اى كه چه بسيار ديدم رسول خدا صلى الله عليه و آله آن را مى‌مكيد، محقّقاً تو اى يزيد روز قيامت مى‌آيى در حالى كه شفيعت ابن زياد است ولى امام حسين عليه السلام روز قيامت وارد مى‌شود در حاليكه شفيعش محمد صلى الله عليه و آله است. اين را گفت بعد هم برخاست و رفت.

منابع اهل تسنن: تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، ج٤، ص٣٥٦؛ أنساب الأشراف، بلاذرى، ج٣، ص٢١٤ - ٢١٦ (با تفاوت اندک)؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج٦٢، ص٨٥؛ أسد الغابة، ابن اثير، ج٥، ص٢٠؛ الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج٤، ص٨٥؛ نهاية الارب، نويرى، ج٢٠، ص٤٦٩؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج٢، ص٨٣٤ - ٨٣٥. (با تفاوت اندک).

اعتراض نعمان بن بشير:

وَ أُتِيَ يَزِيدُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَعَلَ يُنْكُتُ أَسْنَانَهُ بِقَضِيبٍ كَانَ فِي يَدِهِ وَ يَقُولُ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَبِيحًا، فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنِ بَشِيرٍ: إِرْفَعْ يَدَكَ يَا يَزِيدُ عَنْ فَمٍ طَالَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يُقَبِّلُهُ.»؛ و سر مبارک امام حسين عليه السلام را براى يزيد آوردند. پس چون در مقابلش گذاشتند با چوبدستى كه در دستش بود به دندان‌هاى مبارک حضرت مى‌زد و مى‌گفت: ابا عبد الله صورت سفيد و زيبايى داشته است! نعمان بن بشير خطاب به يزيد گفت: دستت را از دهانى كه بارها ديدم رسول خدا صلى الله عليه و آله آن را مى‌بوسيد بردار و بالا بگير.

منبع اهل تسنن: الجوهرة في نسب الإمام علي و آله، بُرِّي (م. بعد ٦٤٥هـ)، ص٤٦.

به اين منبع نيز رجوع شود: مقتل الحسين، خوارزمى، ج٢، ص٦٤.

در این منابع نیز بدون ذکر نام شخص معترض اصل حکایت مجلس یزید را نقل کرده اند:

منابع اهل تسنن: تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج٦٨، ص٩٥؛ المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، ابو الفرج بن جوزي، ج٥، ص٣٤٢؛ أسد الغابة، ابن اثير، ج٥، ص٣٨١؛ كامل في التاريخ، ابن اثير، ج٤، ص٨٥؛ وافي بالوفيات، صفدي، ج١٢، ص٢٦٤؛ البداية والنهاية، ابن كثير، ج٨، ص٢٠٩.

در مجلس ابن زیاد:

همچنین: «و لمّا أدخل رأس الحسين [عليه السلام] على ابن زياد فوضع بين يديه جعل ابن زياد ينكت الخيزرانة [بالخيزرانة] ثنايا الحسين[عليه السلام]...» هنگامی که سر مقدس امام حسین‌علیه السلام را نزد ابن زیاد لعنه الله آوردند آن خبیث با چوب خیزران بر دندانهای امام حسین‌علیه السلام می‌کوبید.

منابع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتيبة، ص٢٥٩؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص٢٦٣٠.

همچنین: قال محمد بن سيرين، عن أنس قال: شهدت ابن زياد حيث أتى برأس الحسين فجعل ينكت بقضيب في يده، فقلت: أما إنه كان أشهبهها بالنبي صلى الله عليه [و آله] و سلم.

منبع اهل تسنن: تاريخ الاسلام، ذهبی، ج٥، ص١٠٥

همچنین: «وَ لَمَّا وَصَلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ‌علیه السلام وَ وَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ مِنْ غَدِ يَوْمِ [أی: اليوم الثاني عشر] وُصُولِهِ وَ مَعَهُ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ‌علیه السلام وَ أَهْلُهُ جَلَسَ ابْنُ زِيَادٍ لِلنَّاسِ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَ أَذِنَ لِلنَّاسِ إِذْناً عَامّاً وَ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الرَّأْسِ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ جَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَتَبَسَّمُ وَ فِي يَدِهِ قَضِيبٌ يَضْرِبُ بِهِ ثَنَايَاهُ ...» و چون سر مطهّر امام حسین‌علیه السلام به کوفه رسید و به دنبالش ابن سعد فردای آن روز [یعنی روز دوازدهم] با دختران حسین‌علیه السلام و خاندان آن حضرت وارد شد، ابن زیاد در قصر دار الإمارة نشست و اذن عام برای ورود مردم داد و دستور داد سر مقدّس را حاضر کنند و سر را مقابل خود نهاده و به آن نگاه می‌کرد و پوزخند می‌زد، و در دست او، قضیبی (شمشیر نازک یا چوب باریک) بود که با آن به دندانهای پیشین حضرت می‌زد. ارشاد، شيخ مفيد، ج٢، ص١١٥؛ مقتل الحسين، أبو مخنف ازدي، ص٢٠٣؛ فتوح، أحمد بن أعثم كوفي، ج٥، ص١٢٢؛ اعلام الورى، شيخ طبرسی، ج١، ٤٧١؛ كشف الغمة، اربلي، ج٢، ص٢٧٥؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص١١٧؛ عوالم امام حسين، شيخ عبد الله بحرانی، ص٣٨٤؛ ناسخ التواريخ سيد الشهدا، سپهر، ج٣، ص٦٠- ٦٣؛ الدمعة السّاكبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٥، ص٥٠- ٥١؛ أسرار الشّهادة، فقيه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٧٥؛ معالی السّبطين، مازندرانی، ج٢، ١١١- ١١٢.

همچنین: «عَن حَاجِب عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ: أَنَّهُ لَمَّا جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ‌علیه السلام أَمَرَ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيبٍ فِي يَدِهِ عَلَى ثَنَايَاهُ وَ يَقُولُ: لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: مَهْ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ‌صلی الله علیه و آله يَلْثِمُ حَيْثُ تَضَعُ قَضِيبَكَ...» دربان عبید الله بن زیاد نقل کرده است: چون سر حسین‌علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند دستور داد آن را در طشتی طلا برابرش نهادند و با چوب‌دستی به دندانهایش می‌کوفت و می‌گفت: زود پیر شدی ای ابا عبد الله. مردی از حاضران

گفت: من رسول خداﷺ را دیدم که جایی که تو چوب دستی‌ات را بر آن قرار داده‌ای می‌بوسید. [یعنی پیامبر اکرمﷺ لب و دندان امام حسین علیه السلام را بوسه می‌زد]. امالی، شیخ صدوق، ص۲۲۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۹۰؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۱۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص١٥٤؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۷۵.

هنگامی که ابن زیاد با چوب خیزران به راس امام حسین علیه السلام جسارت کرد زید بن ارقم و انس بن مالک به نشانهٔ اعتراض یادآور بوسه زدن پیامبرﷺ بر لب و دندان امام حسین علیه السلام شدند ما چند نمونه را (از منابع اهل تسنن) ذکر خواهیم کرد:

اعتراض زید بن ارقم:

(قال أبو مخنف:) حدثني سليمان بن أبي راشد عن حميد بن مسلم قَالَ: دَعَانِي عُمَرُ بْنِ سَعْدٍ فَسَرَحَنِي إِلَى أَهلِهِ لِأُبَشِّرَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيهِ وَ بِعَافِيَتِهِ، فَأَجِدُ ابْنَ زِيَادٍ قَدْ جَلَسَ لِلنَّاسِ، وَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْوَفْدُ الَّذِينَ قَدِمُوا عَلَيْهِ، فَدَخَلْتُ فِيمَنْ دَخَلَ فَإِذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيهِ، وَإِذَا هُوَ يَنكُتُ فِيهِ بِقَضِيبٍ بَينَ ثَنِيَّتَيهِ [ثَنَايَاهُ] سَاعَةً، فَلَمَّا رَآهُ زَيدُ بنِ أَرقَمَ [فَقَالَ لَهُ: زَيدُ بنِ أَرقَمَ] لَا يَنجُمُ عَن نكتِهِ بِالقَضِيبِ قَالَ لَهُ: أُعلُ بِهَذَا القَضِيبِ [إرفَع هَذَا الْقَضِيبَ] عَنْ هَاتَيْنِ الثَّنِيَّتَيْنِ؛ فَوَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَتَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ عَلَى هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ [الثَّنِيَّتَينِ] يُقَبِّلُهُمَا [عَلَيهِمَا يُقَبِّلُهُمَا]" ثُمَّ انْفَضَخَ الشَّيْخُ يَبْكِي،[ثُمَّ جَعَلَ الشَّيخُ يَبكِي] فَقَالَ لَهُ ابنُ زِيادٍ: أَبكَى اللَّهُ عَينَكَ، فَوَ اللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفْتَ وَ ذَهَبَ عَقْلُكَ لَضَرَبْتُ عُنُقَكَ، قَالَ: فَنَهَضَ [زَيدُ بنِ أَرقَمَ] فَخَرَجَ، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ النَّاسُ: وَاللَّهِ لَقَدْ قَالَ زَيْدُ بْنِ أَرْقَمَ كَلَامًا لَوْ سَمِعَهُ ابْنُ زِيَادٍ لَقَتَلَهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: مَا قَالَ؟ قَالُوا: مَرَّ بِنَا وَ هُوَ يَقُولُ: "مَلَّكَ عَبدٌ عَبِيداً فَاتَّخَذَهُم تَلِيدُ"، أَنتُم يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ؛ قَتَلْتُمُ ابْنَ فَاطِمَةَ، وَ أَمَّرْتُمُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، فَهُوَ يُقَتِّلُ خِيَارَكُم، وَ يَستَعبِدُ شِرَارَكُم، فَرَضِيتُم بِالذُّلِّ فَبُعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالذُّلِّ.»؛ ابو مخنف گوید: سلیمان بن ابی راشد به نقل از حمید بن مسلم به من خبر داد و گفت: عمر بن سعد مرا طلبید تا به سوی اهل بیتش بروم و خبر فتح و پیروزی و نیز سلامتی‌اش را به آنان بدهم. دیدم ابن زیاد برای مردم نشسته و گروهی که بر او وارد کردند نیز وارد شد. من هم لا به لای جمعیت وارد قصر شدم، ناگاه دیدم سر حسین علیه السلام روبروی ابن زیاد قرار گرفته و او دائماً با چوبدستی به دندانهای پیشین حضرت می‌زند. وقتی زید بن ارقم این [صحنه] را دید [که ابن زیاد از چوبدستی زدن پروا ندارد نتوانست تحمّل کند] بلافاصله گفت: این چوبدستی را از آن دندانها بردار؛ قسم به خدایی که معبودی جز او نیست خودم دیدم که دو لب رسول خداﷺ بر این دو لب قرار گرفته و آن دو را می‌بوسید! بعد هم گریه امانش نداد و به شدّت گریست. ابن زیاد گفت: خدا دو دیده‌ات را گریان بدارد! به خدا قسم اگر پیرمرد خرفتی نبودی که عقلش زایل شده هرآینه گردنت را می‌زدم! [زید بن ارقم] برخاست و بیرون رفت. هنگامی که (از مجلس) بیرون رفت مردم گفتند: زید بن ارقم حرفی زد که اگر ابن زیاد آن را می‌شنید قطعاً او را می‌کشت. راوی گوید: من پرسیدم: زید بن ارقم چه گفت؟ آنها در پاسخ گفتند: او بر ما گذشت در

حالی که اینگونه می‌گفت: برده‌ای بردگانی دیگر را تملیک کرد و آنان را به بازیچه گرفت! شما ای جمعیت عرب بعد از امروز برده‌اید چرا که پسر فاطمه علیها السلام را کشتید و پسر مرجانه [ابن زیاد] را حاکم خود گرفتید! او خوبانتان را خواهد کشت و بدانتان را به بردگی می‌گیرد، و شما به ذلّت و خواری تن داده‌اید! بنابراین دوری از آنِ کسی است که به ذلّت و خواری راضی شود.

منابع اهل تسنن: تاريخ طبري، محمد بن جرير طبری، ج٤، ص٣٤٩؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ج٣، ص٢٠٧. (به اختصار)؛ أسد الغابة، ابن اثير، ج٢، ص٢١. (ينكت بقضيب بين شفتي الحسين ... و يستعبد شراركم و أكثر الناس مراثيه...)؛ الكامل في التاريخ، ابن اثير، ج٤، ص٨١. (به اختصار)؛ بداية و النهاية، ابن كثير، ج٨، ص٢٠٧؛ عمدة القاری، عينی، ج١٦، ص٢٤١؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج٢، ص٢٩١.

و همچنین: «وَ لَمَّا أَدْخَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، جَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ يَنْكُتُ الخَيزَرَانَةَ ثَنَايَا الحُسَينِ وَ عِنْدَهُ زَيْدُ بْنِ أَرْقَمَ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ، إِرفَع قَضِيبَكَ عَنْ هَذِهِ الثَّنَايَا؛ فَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يَلْثِمُهَا، ثُمَّ خَنَقَتهُ الْعِبْرَةُ فَبَكَى، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مِمَّ تَبْكِي؟ أَبَكَى اللَّهُ عَيْنَيْكَ؛ وَ اللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفتَ لَضَرَبْتُ عُنُقَكَ»؛ هنگامی که سر مبارک امام حسین علیه السلام بر ابن زیاد وارد شد و مقابل روی او قرار گرفت ابن زیاد ملعون چوب خیزران را بر دندان‌های پیشین حضرت می‌زد، و در مجلسش زید بن ارقم صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زید خطاب به ابن زیاد ملعون گفت: باز ایست، چوبت را از این دندان‌ها بالا بگیر که همانا من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این (لب و) دندان‌ها را می‌بوسید، بعد هم گریه امانش نداد و شروع به گریستن کرد. ابن زیاد خطاب به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ خدا چشمانت را بگریاند، به خدا قسم اگر پیر خرفتی نبودی هرآینه گردنت را می‌زدم!

منابع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتيبة، ص٢٥٩ - ٢٦٠؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص٢٦٣٠.

برای تحقیق بیشتر به این منابع نیز رجوع شود:

معجم الكبير، طبرانی، ج٥، ص٢٠٦؛ تذكرة الخواص، سبط بن جوزی، ص٢٣١؛ المتفق و المفترق، خطيب بغدادی، (باب الألف، ذيل: إسماعيل بن أمية بن الصلت القرشي البزاز الأعرج الكوفي.)؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج٢، ص٥١؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج٤١، ص٣٦٥ - ٣٦٦؛ نهاية الأرب في فنون الأدب، نويري، ج٢٠، ص٤٦٤؛ مجمع الزوائد، هيثمي، ج٩، ص١٩٥؛ فتح الباري، ابن حجر عسقلانی، ج٧، ص٧٥؛ عمدة القاري، العيني، ج١٦، ص٢٤١؛ جواهر العقدين، سمهودی، ج٣، ص٣٧٠؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هيتمی مكی، ص١٩٨؛ كنز العمال، متقی هندی، ج١٣، ص٦٧٢: (به نقل از خطيب بغدادی در المتفق)؛ الإتحاف بحب الأشراف، شبراوی، ص١٥٤؛ ينابيع المودة، قندوزی، ج٣، ص٢٦؛ التبر المذاب، أحمد بن محمد خوافی شافعی، ص٨٥ مخطوط. (بنابر نقل شرح إحقاق الحق، آيت الله مرعشی، ج٣٣، ص٦٧٨.)

اعتراض انس بن مالک:

قَالَ: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنِ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: شَهِدْتُ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ حَيْثُ أُتِيَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيبٍ مَعَهُ عَلَى أَسْنَانِهِ [عَلَى ثَنَايَاهُ] وَ يَقُولُ: إِنْ كَانَ لَحَسَنَ الثَّغْرِ، قَالَ: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَسُوءَنَّكَ [لا شؤونك] فَقُلْتُ: أَمَا إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُقَبِّلُ مَوْضِعَ قَضِيبِكَ مِنْ فِيهِ»؛ انس بن مالک گوید: من در مجلس عبید الله بن زیاد بودم که سر امام حسین ؑ را برایش آوردند، او با چوبی که در دست داشت به (لب و) دندانهای پیشین آن حضرت می‌زد و می‌گفت: چه نیکو دندان‌هایی دارد! انس گوید: گفتم: به خدا قسم تو را مفتضح می‌کنم. بعد هم گفتم: من خود شاهد عینی جریان بودم که بارها رسول خدا ﷺ جائی را که تو اکنون چوب می‌زنی را می‌بوسید!

منابع اهل تسنن:

طبقات الكبرى، ابن سعد، ج۱۰، ص٤٨٢؛ آحاد والمثاني، ضحاک، ج۱، ص۳۰۷؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی موصلی، ج۷، ص٦١؛ معجم الكبير، طبرانی، ج۳، ص۱۲۵؛ الكامل، ابن عدی جرجانی، ج۵، ص۱۹۸؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج۲، ص۵۰؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج١٤، ص۲۳۵؛ الرّدّ على المتعصّب العنيد المانع من لعن يزيد، ابن جوزی، ص٤١- ٤٢؛ ذخائر العقبی، محب طبري، ص۱۲۷. (خرّجه ابن الضحاك)؛ بغية الطلب في تاريخ حلب، ابن عديم، ج٦، ص۲٦۳۳؛ مختصر تاريخ مدينه دمشق، ابن منظور، ج۷، ص۱۵۱؛ سير أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص٣١٤؛ تاريخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص١٦-١٧؛ النجوم الزاهرة، اتابکی، ج۱، ص۱۵۵؛ فضائل الثقلين، ايجی شافعی، ص٤٧٧؛ جواهر العقدين، سمهودی، ج۳، ص۳۷۰؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۲؛ ينابيع المودة، قندوزی، ج۳، ص۲۵ - ۲٦ (رواه الترمذي و البخاري).

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به:

مجمع الزوائد، هيثمی، ج۹، ص۱۹۵؛ البداية والنهاية، ابن كثير، ج٦، ص۲٦۰؛ ج۸، ص۲۰۷؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هيتمی مكی، ص۱۹۸؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص۲٦۳۰ – ۲٦۳۱.

فهرست‌ها

فهرست آیات
فهرست روایات
فهرست منابع
فهرست اعلام

فهرست آیات

﴿آتَيْنَا دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا﴾ ٣٩٦
﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ ٨١
﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ ٢٨٦
﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ ٢١, ٢٤, ٤٢٢
﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ ٣٣٧, ٣٤٩, ٣٥٠
﴿الَّذِينَ صَبَرُوا﴾ ٣٤٩
﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ ٤٠٩
﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ٢٨٠
﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ ٤٣٠
﴿الم، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ ٤٠٩
﴿إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ ٢٨٠
﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ ٣٤٤, ٣٤٨
﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ١٢٧, ٢٤٨
﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾ ١٢٢
﴿إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ٤٠٠
﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ٣٩٥, ٤٠٢, ٤٠٦, ٤٢١
﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾ ٣٩٦, ٣٩٧, ٤٠٠
﴿إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ﴾ ٣٩٥
﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ .. ٣٩٥, ٤٠٠, ٤٠٢, ٤٢١
﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ ١٠٦
﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾ ٢٧٧
﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ ٢٣١
﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ ٣٩٩
﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ ٣٤٥
﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ ٤٠٣
﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ٤٠٣
﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ﴾ ٢٤٦
﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ ١٠٦
﴿فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ٢٣١
﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾ ٢٩٢
﴿قَضَى نَحْبَهُ﴾ ٣٠٤
﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ

﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ۲۳۱
﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ ۲۳۱
﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ ۱۹۲
﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ۲۸۶, ۴۰۹, ۴۱۰
﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ ۲۸۶
﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ ۴۰۹
﴿مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ ۲۷۹
﴿مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ ۱۰۷
﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ ۳۴۷
﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ ۱۱۹
﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ ۳۴۴
﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ ۲۹۲
﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ۴۱۵
﴿وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ ۲۷
﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ ۳۵۱
﴿وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ ۲۷۲
﴿وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ ۱۰۲
﴿وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ ۱۹۵
﴿وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ ۳۴۹, ۳۵۰
﴿وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾ ۲۹۲
﴿وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ﴾ ۳۹۶
﴿وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا﴾ ۲۳۵, ۲۷۶
﴿وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ ۹۸
﴿وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ ۱۰۶
﴿وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾ ۳۹۴
﴿وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ ۱۰۷
﴿وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ ۲۳۳
﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا﴾ ۳۵۲
﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ ۲۶۹, ۲۸۰
﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ۷۷, ۴۲۲
﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ ۲۳۷
﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ ۲۴۱
﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ﴾ ۴۰۳
﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ ۲۳۴
﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ﴾ ۲۷۴
﴿يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ﴾ ۲۷۴

فهرست روایات

أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلقاً وَ مَنْطِقاً ٤٢٢
أَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ أَظِلَّةِ الْخَلَائِقِ ٢٢
اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ تَعَالَى حَافِظُكُمْ وَ حَامِيكُم.... ١٣١, ٢٠٣
اللَّهُمَّ أَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ..... ٣٤٢
اللَّهُمَّ أَغْنِنِي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ ٣٤٣
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الطِّينَةِ، وَ بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخَذَهَا، وَ بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا، وَ بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا ... ٢٩٧
المَهدِيُّ طَاوُسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ..... ٢٧٩
أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُذْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ ٣٥٥
إِنَّ الْحَسَنَ وَ الحُسَينَ سَيِّدَا شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ٢٧٣
إِنَّ الحُسَينَ مِصبَاحُ الهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاة ١٢٦, ١٢٨
أَنَّ اللهَ تَعَالَى حَافِظُكُمْ..... ٢٠٤
إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا..... ٣٠٤
إِنَّ أُمَّتَكَ سَتُفْتَنُ بَعْدَكَ..... ٨١
أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطُوكَ مِثْلَهُ..... ٣٥٣
أَنَّ رَسُولَ اللهِ أَخَذَ بِيَدِ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ..... ١٨٣
أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَداً..... ٣٥٣
إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مُحَبَّةً مَكْنُونَة..... ٢٩٩
أَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ ٢٠١
أُنْظُرْ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ..... ٣٥٤
أَيُّهَا الكِرَام..... ٣٦٠
بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخَذَهَا..... ٢٩٧, ٣٠٠
بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا..... ٢٩٧
بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا ٢٩٧
بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ..... ٢٨٠, ٢٨١, ٢٩١
تَرَقَّ..... ٢٩٩
حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا..... ٢٨٤
حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْن..... ١٢٤
خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرُ مُسْتَمْتَعٍ..... ٤٢٠
دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى رَسُولِ اللهِ وَ هُوَ يُوحَى إِلَيْهِ، فَبَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِ..... ٨٠

عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ ۱۳۳
فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِه ۴۰۰
فَبَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ هُوَ مُنْكَبٌّ، وَ لَعِبَ عَلَى ظَهْرِهِ ۸۰
فَتَبَيَّنْتُ فِي وَجْهِ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ الْغَضَبَ ... ۲۸۵
فَدَيْتُ مَنْ فَدَيْتُهُ بِابْنِي إِبْرَاهِيم ۱۲۳
فَقُومُوا عَن نَومَتِكُم أَيُّهَا الكِرَام..۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۳
فَقُومُوا عَن نَومَتِكُم أَيُّهَا الكِرَام وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ ۳۶۰
قَالَتْ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى رَسُولِ اللهِ ۷۹
قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ..... ۲۴
كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِه. ۲۷۸
كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكِ وَ أَهْلِ بَيْتِكِ؟... ۴۲۸
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً، لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّـهُ عُبُودِيَّـةً، وَ رِقّاً..... ۲۸۶
لَا حَولَ وَ لَا قُوَّةَ إِلّا بِاللّه..... ۲۵
لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ..... ۲۳
لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ..... ۲۱
لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ ۳۰۳
مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ..... ۳۴۴
مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلا..... ۴۲۹
مَا شاءَ اللَّهُ، لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ۲۸۷
مَنْ أَحَبَّنِي..... ۱۸۴
نِسَاؤُهُمْ قِبْلَتُهُمْ ۴۲۱
هَاهُنَا وَ اللَّهِ تُسْبَى حَرِيمُنَا ۲۰۸
هؤُلاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضاجِعِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتُحاجُّ وَ تُخاصَمُ، فَانْظُرْ لِمَنِ الْفَلْجُ يَوْمَئِذ
هَلَبَتكَ أُمُّكَ يَا ابنَ مَرجَانَةَ.....۴۲۹
وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ..... ۲۰۰
وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ ۳۵۸
وَ قَالَ: فِي هَذِهِ الْأَرْضِ يُقْتَلُ ابْنُكَ..... ۸۳
وَ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لآثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ..... ۳۵۷
وَ مَدَّ يَدَهُ، فَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ بَيْضَاءَ ۸۳
وَ يُقْتَلُ ابْنُكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ ۸۲
وَيْحَكُمْ يَا شِيعَةَ الشَّيْطَانِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً..... ۳۶۲
يَا جَدَّاهْ! إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِيَ الْحُسَيْنَ ۳۵
يَا حُسَيْنُ! [إِنَّهُ] لَا بُدَّ لَكَ مِن الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى تَرْزُقَ الشَّهَادَةَ..... ۱۹۹
يَا حُسَيْنُ، يَا قُرَّةُ عَيْنِي، أُخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا مُخَضَّباً بِدِمَائِكَ ۲۹۵
يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّتَكَ سَتُفْتَنُ بَعْدَكَ ۸۱
يَا مُحَمَّدَاه صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ... يَا مُحَمَّدَاه هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ..... ۳۴, ۲۵۰

فهرست منابع

منابع شیعه:

١. أبصار العين في أنصار الحسين عليه السلام (تحقيق: الشيخ محمد جعفر الطبسي/ چاپ: الأولى/ رمضان المبارك ١٤١٩ - ١٣٧٧ ش/ چاپخانه: حرس الثورة الإسلامية/ ناشر: مركز الدراسات الإسلامية لممثلية الولي الفقيه في حرس الثورة الإسلامية) [الشيخ محمد السماوي م. ١٣٧٠]
٢. اثبات الهدى [حر عاملى م. ١١٠٤]
٣. الاحتجاج (تحقيق: السيد محمد باقر الخرسان/ المطبعة: منشورات دار النعمان للطباعة و النشر/ الناشر: دارالنعمان النجف الاشرف) [احمد بن على الطبرسى م. ٥٦٠]
٤. الاختصاص (التحقيق: على اكبر الغفارى - السيد محمد الزرندى/ الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ ق/ الناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع) [الشيخ مفيد م. ٤١٣]
٥. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي) (تصحيح وتعليق: مير داماد الأسترابادي/ تحقيق: السيد مهدي الرجائي/ سال چاپ: ١٤٠٤/ چاپخانه: بعثت - قم/ ناشرمؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث) [الشيخ الطوسي م. ٤٦٠]
٦. الإرشاد (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م/ ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [الشيخ المفيد م. ٤١٣]
٧. إرشاد القلوب (چاپ: الثاني/ سال چاپ: ١٤١٥ - ١٣٧٤ش/ چاپخانه: امير - قم/ ناشر: انتشارات الشريف الرضي) [الحسن بن محمد الديلمي م. ٨]
٨. أسرار الشهادة، فقيه و اصولى مدقق علامه دربندى، [م. ١٢٨٥]
٩. الاعتقادات في دين الإمامية (تحقيق: عصام عبد السيد/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م/ ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]

۱۰. أعلام الدين في صفات المؤمنين (ناشر و تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث . قم) [الديلمي م. ق ۸]
۱۱. إعلام الورى بأعلام الهدى (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ربيع الأول ۱٤۱۷- / چاپخانه: ستارة - قم/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم المشرفة) [الشيخ الطبرسي م. ٥٤٨]
۱۲. أعيان الشيعة (تحقيق وتخريج: حسن الأمين/ ناشر: دار التعارف للمطبوعات - بيروت - لبنان) [السيد محسن الأمين م. ۱۳۷۱]
۱۳. اقبال الاعمال (طبع/ مكتبة الاعلام الاسلامى) [سيد بن طاووس م. ٦٦٤ أو ٦٦٨]
۱٤. اكليل المصائب فى مصائب الاطائب [محمد بن سليمان تنكابنى م. ۱۳۰۲]
۱٥. الإكمال في أسماء الرجال (التعليق : أبي أسد الله بن الحافظ محمد عبد الله الأنصاري/ الناشر: مؤسسة أهل البيت) [الخطيب التبريزي م. ۷٤۱]
۱٦. أمالي (المحقق: الدكتور محمود محمد الطناحي / الناشر: مكتبة الخانجي، القاهرة / الطبعة: الأولى، ۱٤۱۳ هـ - ۱۹۹۱ م) [ضياء الدين أبو السعادات هبة الله بن علي بن حمزة، المعروف بابن الشجري (م ٥٤۲هـ)] (زيدى مذهب)
۱۷. الأمالي (تحقيق: الحسين استاد ولى على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم) [شيخ مفيد م. ٤۱۳]
۱۸. الأمالي (تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية- مؤسسة البعثة/ الناشر و المطبعة/ دارالثقافة/ الطبعة الاولى ۱٤۱٤ هـ) [الشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسى م. ٤٦۰]
۱۹. الأمالي (تحقيق: قسم دراسات الاسلامية- مؤسسة البعثة- قم/الناشر: مؤسسة البعثة/ الطبعة الاولى ۱٤۱۷ هـ) [شيخ صدوق م. ۳۸۱]
۲۰. الأمالي (تصحيح وتعليق: السيد محمد بدر الدين النعساني الحلبي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۳۲٥ - ۱۹۰۷ م/ ناشر: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي) [الشريف المرتضى م. ٤۳٦]
۲۱. الامام الحسين عليه السلام و اصحابه (محقق: احمد حسينى اشكورى/ سال نشر:۱۴۱٥/ ناشر:محمود شريعت المهدوي/ محل نشر:قم - ايران) [فضل‌على قزوينى]
۲۲. الأمان من أخطار الأسفار والأزمان (التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ الطبعة الأولى ۱٤۰۹/ الناشر: مهر - قم) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
۲۳. انوار الشهاده فى مصايب عتره الطاهره (تحقيق: سيد محمد قائم فرد/ چاپ اول شعبان ۱٤۲٥/ ناشر: الهاتف) [شيخ محمد حسن بن على بن يزدى كثنوى م. ۱۲۹۷]

۲٤. الأنوار العلوية (الطبعة الثانية – ۱۳۸۱ – ۱۹٦۲ م/ المطبعة الحيدرية – النجف الأشرف/ الناشر: مكتبة الحيدرية – نجف الأشرف) [الشيخ جعفر النقدي م. ۱۳۷۰]

۲۵. أوصاف الأشراف (تصحيح : سيد مهدي شمس الدين/ چاپ اول – تابستان ۱۳٦۹ ش/ چاپخانه: سازمان چاپ وانتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي/ ناشر: سازمان چاپ وانتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي) [خواجه نصير الدين الطوسي م. ٦۷۲]

۲٦. آيات الأحكام (علق عليه وأخرج أحاديثه سماحة الحجة الشيخ محمد باقر شريف زاده دام ظله/ الناشر: مكتبة المعراجی) [المولى محمد إبراهيم الاسترآبادي م. ۱۰۲۸]

۲۷. بحار الانوار (الطبعة الثانية المصححة ۱٤۰۳هـ ق – ۱۹۸۳م/ الناشر و المطبعة/ مؤسسة الوفاء – بيروت، لبنان/) [علامه مجلسی م. ۱۱۱۰]

۲۸. بحر المصائب و كنز الغرائب [ملامحمد جعفر تبريزی م. ق۱۳]

۲۹. البرهان فی تفسير القرآن (چاپ: الاولی/ سال چاپ: ۱٤۱۷ هـ ق/ چاپخانه: اسماعيليان - قم/ ناشر: مؤسسة دار التفسير) [سيد هاشم بحرانی م. ۱۱۰۷]

۳۰. بشارة المصطفى (التحقيق: جواد القيومی الاصفهانی/ الناشر و الطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی– قم المقدسة/ الطبعة الاولى ۱٤۲۰ هـ ق) [محمدبن على الطبرى م. ۵۲۵]

۳۱. بصائر الدرجات (تصحيح وتعليق وتقديم: الحاج ميرزا حسن كوچه باغي/ سال چاپ: ۱٤۰٤ – ۱۳٦۲ ش/ مطبعة الأحمدي - طهران/ ناشر: منشورات الأعلمي - طهران) [محمد بن الحسن بن فروخ (الصفار) م. ۲۹۰]

۳۲. بكاء الحسين، (بازنويسی امواج البكاء فاضل بسطامی)،

۳۳. البلد الأمين و الدرع الحصين (سال چاپ: ۱۳۸۳/ چاپخانه: چاپ أفست مروي/ ناشر: مكتبة الصدوق – طهران – بازار سراى ارديبهشت) [الشيخ إبراهيم الكفعمي م. ۹۰۵]

۳٤. بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية (تحقيق: السيد علي العدناني الغريفي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۱۱ – ۱۹۹۱ م/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]

۳۵. بيت الاحزان (چاپ: الاولی/ سال چاپ: ۱٤۱۲ هـ ق و طبع آخر: مكتبة الفدک/ چاپخانه: امير/ ناشر: دارالحكمة - قم/) [شيخ عباس قمی م.۱۳۵۹]

۳٦. تاريخ يعقوبی (ناشر: دار صادر – بيروت - لبنان) [اليعقوبي م. ۲۸٤]

۳۷. تأويل الآيات (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عج)/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ۱٤۰۷ – ۱۳٦٦ ش –چاپخانه: أمير/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (عج) – الحوزة العلمية – قم المقدسة) [شرف الدين الحسيني م. ن ۹٦۵]

٣٨. تحف العقول (تحقيق: تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري - ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - چاپ: الثانية - سال چاپ: ١٤٠٤ - ١٣٦٣ ش) [ابن شعبة الحراني م. ق ٤]
٣٩. تحفة الأزهار [ضامن بن شدقم م. قرن١١]
٤٠. تذكرة الشهداء (تحقيق و تعليق و تهذيب: موسسه فرهنگی شمس الضحى/ ناشر: شمس الضحى) [ملا حبيب الله كاشانى م. ١٣٤٠]
٤١. تسلية المجالس [محمد بن ابيطالب معروف به كركى حائرى م. ق١٠]
٤٢. التشريف بالمنن في التعريف بالفتن (الملاحم والفتن) (چاپ: الأولى/ ١٥ شعبان ١٤١٦/ چاپخانه: نشاط - اصفهان/ ناشر: مؤسسة صاحب الأمر عجل الله فرجه) [سيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
٤٣. تظلم الزهرا [ملا رضى الدين قزوينى م. ١١٣٤]
٤٤. التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة (تصحيح وتخريج: فارس حسون كريم) [أبي الفتح الكراجكي م. ٤٤٩]
٤٥. التفسير الأصفى (التحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية/ الناشر: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي/ المطبعة: مكتب الإعلام الإسلامي/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [فيض كاشانى ١٠٩١]
٤٦. تفسير الصافى (چاپ: الثانية ١٤١٦ رمضان المبارک/ چاپخانه: مؤسسة الهادي - قم المقدسة/ الناشر: مكتبة الصدر - طهران) [فيض كاشانى ١٠٩١]
٤٧. تفسير العياشى (التحقيق و التعليق و التصحيح: الحاج السيد هاشم الرسولى المحلاتى/ الناشر و المطبعة/ المكتبة العلمية الاسلامية) [ابى النظر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى م. ٣٢٠ هـ ق]
٤٨. تفسير جوامع الجامع (التحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [الشيخ ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى م. ٥٤٨]
٤٩. تفسير فرات الكوفى (التحقيق: محمد الكاظم/ چاپ: الاولى/ سال ١٤١٠ه.ق/ الناشر: مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي- طهران) [فرات ابن ابراهيم الكوفى م. ٣٥٢]
٥٠. تفسير القمى (الناشر/ مؤسسة دار الكتاب- قم) [على بن ابراهيم قمى م. ٣٠٧]
٥١. تفسير مجمع البيان (التحقيق و التعليق: لجنة من العلماء و المحققين الأخصائيين/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ١٤١٥ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان) [الشيخ ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى م. ٥٤٨]

۵۲. تفسير نور الثقلين (التحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي/ الناشر و المطبعة: مؤسسه ی اسماعيليان- قم/ الطبعة الرابعة ١٤١٢ هـ ق) [الشيخ عبد علی بن جمعه العروسی الحويزی م. ١١١٢هـ ق]

۵۳. تفسير الإمام العسكري عليه السلام (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف / چاپ: الأولی محققة/ سال چاپ: دربيع الأول ١٤٠٩/ چاپخانه: مهر - قم المقدسة/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه الشريف - قم المقدسة)

۵۴. تفسير المحيط الأعظم والبحر الخظم في تأويل كتاب الله العزيز المحكم (تحقيق: السيد محسن الموسوي التبريزي/ چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ١٤٢٨/ چاپخانه: الأسوة/ ناشر: مؤسسه فرهنگی و نشر نور علي نور) [السيد حيدر الآملي م. ٧٨٢]

۵۵. تفسير كبير منهج الصادقين في الزام المخالفين (فارسی) (سال چاپ: ارديبهشت ١٣٣٣ ش/ چاپخانه: محمد حسن علمی) [الملا فتح الله الكاشاني م. ٩٨٨]

۵۶. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب (تحقيق: حسين درگاهی/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: نيمه شعبان ١٣٦٦ - ١٤٠٧ ش/ ناشر: مؤسسة الطبع و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي) [الشيخ محمد بن محمد رضا القمي المشهدي م. ١١٢٥]

۵۷. تقريب المعارف (تحقيق: فارس تبريزيان الحسون/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٣٧٥ ش/ ناشر: المحقق) [أبو الصلاح الحلبي م. ٤٤٧]

۵۸. التمحيص (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف / ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف - قم المقدسة) [محمد بن همام الإسكافي م. ٣٣٦]

۵۹. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام (چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٨ ش/ چاپخانه: حيدري - تهران/ ناشر: دار الكتب الإسلامية))[ورام بن أبي فراس المالكي الاشتري م. ٦٠٥]

۶۰. تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين (تحقيق: السيد تحسين آل شبيب الموسوي/ سال چاپ: ١٤٢٠ - ٢٠٠٠ م/ چاپخانه: محمد/ ناشر: مركز الغدير للدراسات الإسلامية) [المحسن إبن كرامة م. ٤٩٤]

۶۱. تنقيح المقال في علم الرجال [عبدالله مامقانی] (الناشر: موسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث ٣٤ جلد)

۶۲. التوحيد (تصحيح وتعليق: السيد هاشم الحسيني الطهراني/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]

۶۳. تهذيب الأحكام (تحقيق سيد حسن خرسان و تصحيح شيخ محمد آخوندی / چاپ: چهارم/ سال چاپ: ١٣٦٥ش / چاپخانه: خورشيد/ الناشر: دارالكتب الاسلامية /) [شيخ طوسی م. ٤٦٠]

٦٤. تيسير المطالب في أمالي الإمام أبي طالب، (مؤسسة الأعلميّ- بيروت، /١٣٩٥- ١٣٩٦ ه ق) [أبو طالب الزّيديّ، يحيى بن الحسين بن هارون ... بن زيد بن الحسن عليه السلام (م ٤٢٤)] (زيدى مذهب)
٦٥. الثاقب في المناقب (تحقيق: نبيل رضا علوان/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٢/ چاپخانه: الصدر، قم/ ناشر: مؤسسة أنصاريان للطباعة والنشر، قم المقدسة) [ابن حمزة الطوسي م. ٥٦٠]
٦٦. ثواب الأعمال (تقديم: السيد محمد مهدي السيد حسن الخرسان/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٨ ش/ چاپخانه: أمير- قم/ ناشر: منشورات الشريف الرضي - قم) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]
٦٧. جامع أحاديث الشيعة (سال چاپ: ١٣٩٩/ المطبعة العلمية - قم) [السيد البروجردي م. ١٣٨٣]
٦٨. جامع الأخبار [محمد بن محمد بن حيدر شعيرى م. ق٦]
٦٩. جامع الأسرار و منبع الأنوار (چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٣٦٨/ چاپخانه: شركت انتشارات علمى و فرهنگى/ ناشر: شركت انتشارات علمى و فرهنگى وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالى و انجمن ايرانشناسى فرانسه) [سيد حيدر آملي م. ٨]
٧٠. جلاء العيون (چاپ: نهم/ سال چاپ: ١٣٨٢ ش/ ناشر: سرور/ مكان نشر: قم) [علامه مجلسى م. ١١١١ ق]
٧١. جواهر الايقان [فقيه و اصولى مدقق علامه دربندى،م. ١٢٨٥]
٧٢. جواهر السنية (المطبعة: النعمان - النجف الاشرف/ تاريخ الطبع: ١٣٨٤ هـ ق) [شيخ محمد بن الحسن الحر العاملي م. ١١٠٤]
٧٣. حبيب السير [خواند امير م. ٩٤١]
٧٤. الحدائق الورديه فى مناقب الأئمة الزيدية (ناشر: مكتبه بدر / محل نشر: صنعا- يمن) [حميد بن احمد محلى م. ٦٥٢]
٧٥. الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة [صدر الدين محمد الشيرازي م. ١٠٥٠]
٧٦. حلية الابرار فى احوال محمد و آله الاطهار (الناشر و المطبعة: دار الكتب العلمية- قم/ تاريخ الطبع ١٣٥٦ هـ ش) [سيد هاشم بحرانى م. ١١٠٧]
٧٧. خاتمة المستدرك (التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ الطبعة الأولى رجب ١٤١٥/ المطبعة: ستارة - قم/ الناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم - ايران) [ميرزا حسين النوري الطبرسي م. ١٣٢٠]
٧٨. الخرائج والجرائح (تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (ع) / بإشراف السيد محمد باقر الموحد الأبطحي / چاپ: الأولى / سال چاپ: ذي الحجة ١٤٠٩/ چاپخانه: العلمية - قم/ ناشر: مؤسسة الإمام المهدي - قم المقدسة) [قطب الدين الراوندي م. ٥٧٣]
٧٩. الخصال (التحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم/ تاريخ الطبع: ١٤٠٣ هـ ق) [شيخ صدوق م. ٣٨١]

۸۰. خصائص الأئمة (تحقيق: محمد هادي الأميني/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤٠٦/ ناشر: مجمع البحوث الإسلامية - الآستانة الرضوية المقدسة- مشهد - إيران) [الشريف الرضي م. ٤٠٦]

۸۱. خصائص زينبيه (ويژگى هاى حضرت زينب عليها السلام) (ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمكران / چاپ هفتم بهار ١٣٨٧ / چاپ: اسوه / محقق: ناصر باقرى بيدهندى) [آيت الله سيد نور الدين جزائرى]

۸۲. الدر النظيم (ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [إبن حاتم العاملي م. ٦٦٤]

۸۳. دعائم الاسلام (تحقيق: آصف بن على اصغر فيضى/ الناشر: دار المعارف ١٣٨٣هـ ١٩٦٣ م) [القاضى ابو حنيفه النعمان بن محمد التميمى المغربى م. ٣٦٣]

۸۴. الدعوات (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (ع)/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٧/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (ع) - قم) [قطب الدين الراوندي م. ٥٧٣]

۸۵. الدمعة الساكبة [بهبهانى م. ١٢٨٥]

۸۶. الذريعة (الطبعة الثالثة ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م/ الناشر: دار الأضواء - بيروت - لبنان) [آغا بزرگ الطهراني م. ١٣٨٩]

۸۷. ذوب النضار (تحقيق: فارس حسون كريم/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: شوال المكرم ١٤١٦/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة)[ابن نما الحلي م. ٦٤٥]

۸۸. روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن (فارسي) (تصحيح: دكتر محمد جعفر ياحقّى- دكتر محمد مهدى ناصح/ سال چاپ: ١٣٧١ ش/ ناشر: مؤسسهء چاپ و انتشارات آستان قدس رضوى) [الشيخ أبو الفتوح الرازي م. ٦]

۸۹. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (تحقيق: السيد محمد كلانتر/ الطبعة الأولى - الثانية١٣٨٦ - ١٣٩٨/ المطبعة: منشورات جامعة النجف الدينية) [الشهيد الثاني م.٩٦٥]

۹۰. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (تحقيق: السيد محمد كلانتر/ چاپ: الأولى - الثانية/ سال چاپ: ١٣٨٦ - ١٣٩٨/ ناشر: منشورات جامعة النجف الدينية - منشورات مكتبة الداوري - قم / مطبعة أمير - قم / الطبعة الأولى ١٤١٠) [الشهيد الثاني م. ٩٦٥]

۹۱. روضة الشهداء (چاپ: سوم/ سال چاپ: ١٣٨٢ ش/ ناشر: نويد اسلام- قم) [ملا حسين كاشفى سبزوارى م. ٩١٠]

۹۲. روضة الصفا [ميرخواند م. ق٩]

۹۳. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (نمقه وعلّق عليه وأشرف على طبعه «السيد حسين الموسوي الكرماني والشيخ علي پناه الإشتهاردي»/ ناشر: بنياد فرهنك اسلامي حاج محمد حسين كوشانپور) [محمد تقي المجلسي (الأول) م. ١٠٧٠]

٩٤. روضة الواعظين (تحقيق: السيد محمد مهدى السيد حسن الخرسان/ الناشر: منشورات الرضى- قم، ايران) [العلامة زين المحدثين محمد بن الفتال النيشابورى الشهيد م. ٥٠٨]
٩٥. الروضة في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام (تحقيق: علي الشكرچي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٣) [شاذان بن جبرئيل القمي (ابن شاذان) م. ٦٦٠]
٩٦. رياحين الشريعه [ذبيح الله محلاتى]
٩٧. رياض القدس المسمى بحدائق الانس (انتشارات كتابفروشى اسلاميه) [مرحوم صدر الدين واعظ القزوينى م. ١٣٣٠]
٩٨. رياض الأبرار (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ١٤٢٧ ق- ٢٠٠٦ م/ ناشر: مؤسسة التاريخ العربى- بيروت) [سيد نعمت الله جزائرى م. ١١١٢ ق]
٩٩. زبدة التفاسير (تحقيق: مؤسسة المعارف/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٣/ چاپخانه: عترت/ ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية - قم) [الملا فتح الله الكاشاني م. ٩٨٨]
١٠٠. الزهد (تحقيق: ميرزا غلام رضا عرفانيان/ سال چاپ: ١٣٩٩/ چاپخانه: العلمية - قم) [حسين بن سعيد الكوفي م. ق٣]
١٠١. زينب الكبرى بنت أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام (الناشر: انتشارت المكابة الحيدرية / المطبعة: شريعت / الطبعة الأولى) [العلامه المحقق الأديب الشيخ جعفر الربعى المعروف بالنقدى م. ١٣٧٠ هـ ق]
١٠٢. سعد السعود (ناشر : منشورات الرضى - قم - سال چاپ : ١٣٦٣- چاپخانه : أمير - قم) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
١٠٣. سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار مع تطبيق النصوص الواردة فيها على بحار الأنوار [محدث قمى] (نشر: اسوه)
١٠٤. شرح إحقاق الحق (تعليق: السيد شهاب الدين المرعشي النجفي / تصحيح: السيد إبراهيم الميانجي/ ناشر: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم - ايران) [السيد المرعشي م. ١٤١١]
١٠٥. شرح أصول كافى [ملا صدرا م. ١٠٥٠]
١٠٦. شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار (تحقيق: السيد محمد الحسينى الجلالى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم/ الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ ق) [القاضى ابوحنيفه النعمان بن محمد التميمى المغربى م. ٣٦٣]
١٠٧. شرح الأسماء الحسنى [حاج ملا هادي السبزواري م. ١٢٨٩] (ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي - قم - ايران/ طبعة حجرية)

۱۰۸. شرح الشافيه [ابن امير الحاج م. ۱۱۸۱]
۱۰۹. شرح شافية ابن الحاجب [رضی‌الدين محمد بن حسن استرآبادی م. قرن۷]
۱۱۰. شرح نهج البلاغة (چاپ: الأولی/ سال چاپ: تابستان ۱۳٦۲ ش/ چاپخانه: دفتر تبليغات اسلامي/ ناشر: مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامي – الحوزة العلمية – قم - ايران/ چاپ أول: مؤسسه النصر) [ابن ميثم البحراني م. ٦۷۹]
۱۱۱. الصراط المستقيم الى صراط مستحقى التقديم (تحقيق: محمد الباقر البهبودی/ المطبعة: الحيدری/ الطبعة الاولى ۱۳۸٤/ الناشر: المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية) [زيد الدين ابى محمد على بن يونس العاملى النباطى البياضى م. ۸۷۷]
۱۱۲. صفات الشيعة (ناشر: كانون انتشارات عابدي - تهران) [الشيخ الصدوق م. ۳۸۱]
۱۱۳. طب الأئمة (الطبعة الثانية – ۱٤۱۱ – ۱۳۷۰ ش/ المطبعة: أمير - قم/ الناشر: انتشارات الشريف الرضي - قم) [عبد الله وحسين بن سابور الزيات (ابنا بسطام النيسابوري) م. ٤۰۱]
۱۱٤. الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف (المطبعة: الخيام– قم/ الطبعة الاولى ۱۳۹۹) [سيد بن طاووس م. ٦٦٤]
۱۱۵. العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) [علی‌اكبر نهاوندی] (محقق و مصحح: حسين احمدی قمی، محقق و مصحح: صادق برزگر/ سال نشر: ۱۳۸۶/ ناشر:مسجد مقدس جمكران/ محل نشر:قم - ايران)
۱۱٦. عدة الداعي ونجاح الساعي (تصحيح: احمد الموحدي القمي/ ناشر: مكتبة وجداني - قم) [ابن فهد الحلي م. ۸٤۱]
۱۱۷. العدد القوية (تحقيق : السيد مهدي الرجائي / إشراف : السيد محمود المرعشي– ناشر : مكتبة آية الله المرعشي العامة – چاپ : الأولى – سال چاپ : ۱٤۰۸ – چاپخانه : سيد الشهداء﵇) [علي بن يوسف الحلي م. ن ۷۰۵]
۱۱۸. العروة الوثقى (تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۱۷/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [السيد اليزدي م. ۱۳۳۷]
۱۱۹. العقد النضيد و الدر الفريد (تحقيق: علي أوسط الناطقي / المساعد: سيد هاشم شهرستاني، لطيف فرادي چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۲۳ – ۱۳۸۱ش/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: دار الحديث للطباعة والنشر) [محمد بن الحسن القمي م. ۷]
۱۲۰. علل الشرايع (التحقيق و تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم/ الناشر و المطبعة/ المكتبة الحيدرية فى النجف سال چاپ: ۱۳۸۵ – ۱۹٦٦ م) و طبع آخر (شريعت قم) [شيخ صدوق م. ۳۸۱]

۱۲۱. العمدة (تحقيق: جامعة المدرسين- قم/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم) [ابن البطريق الاسدى حلى م. ٦٠٠]
۱۲۲. العوالم الإمام الحسين عليه السلام (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)/ چاپ: الأولى المحققة/ سال چاپ: ١٤٠٧ - ١٣٦٥ ش/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام) [الشيخ عبد الله البحراني م. ١١٣٠]
۱۲۳. عوالى اللئالى العزيزية فى الاحاديث الدينية (تحقيق: السيدالمرعشى و الشيخ مجتبى العراقى/ المطبعة: سيد الشهداء- قم/ الطبعة الاولى ١٤٠٣هـ ١٩٨٣م) [ابن أبى جمهور الاحسائى م. ٨٨٠]
۱۲۴. عيون اخبار الرضا (تحقيق: علامه الشيخ حسين الاعلمى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات- بيروت/ الطبعة الاولى ١٤٠٤) [شيخ صدوق م. ٣٨١]
۱۲۵. عيون الحكم والمواعظ (تحقيق: الشيخ حسين الحسيني البيرجندي/ چاپ: الأولى/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: دار الحديث) [علي بن محمد الليثي الواسطي م. ٦]
۱۲۶. عيون المعجزات (سال چاپ: ١٣٦٩/ چاپخانه: الحيدرية - نجف/ ناشر: محمد كاظم الشيخ صادق الكتبي) [حسين بن عبد الوهاب م. ٥]
۱۲۷. الغارات (تحقيق: السيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث) [إبراهيم بن محمد الثقفي الكوفي م. ٢٨٣]
۱۲۸. غاية المرام (التحقيق: سيد على عاشور) و (مطبعة/ مؤسسة التاريخ العربى- بيروت) [سيد هاشم بحرانى م. ١١٠٧]
۱۲۹. الغرر الحكم [تميمى آمدى]
۱۳۰. الغيبة (تحقيق: عباد الله الطهرانى و الشيخ على احمد ناصح/ المطبعة: بهمن/ الطبعة المحققة: الاولى ١٤١١ هـ ق/ الناشر: مؤسسة المعارف الاسلامية- قم المقدسة) [شيخ الطائفة ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى م. ٤٦٠]
۱۳۱. الغيبة (تحقيق: فارس حسون كريم/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٢/ چاپخانه: مهر - قم/ ناشر: أنوار الهدى) [ابن أبي زينب النعماني م. ٣٨٠]
۱۳۲. الفتوح (تحقيق: علي شيري (ماجستر في التاريخ الإسلامي)/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١١/ چاپخانه: دار الأضواء/ ناشر: دار الأضواء) [أحمد بن أعثم الكوفي م. ٣١٤]
۱۳۳. الفصول المهمة في أصول الأئمة (تحقيق وإشراف: محمد بن محمد الحسين القائيني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٨ - ١٣٧٦ ش/ چاپخانه: نگين - قم/ ناشر: مؤسسة معارف إسلامي إمام رضا عليه السلام)[الحر العاملي م. ١١٠٤]

۱۳٤. الفضائل (الناشر و المطبعة/ المكتبة الحيدرية النجف الاشرف ۱۳۸۱هـ - ۱۹٦۲م) [شاذان بن جبرئيل م. ٦٦۰]
۱۳۵. فضائل أمير المؤمنين عليه السلام [ابن عقدة الكوفي م. ۳۳۳]
۱۳٦. فضائل و مناقب اهل بيت عليهم السلام، عبداللطيف بيرجندى، [م. ۹۲۱]
۱۳۷. فقه الرضا عليه السلام (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم المشرفة/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: شوال ۱٤۰٦/ ناشر: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام - مشهد المقدسة)
۱۳۸. فوائد المشاهد [جعفر بن حسين شوشترى م. ق۱۳]
۱۳۹. قرب الاسناد (تحقيق: مؤسسة آل البيت(لإحياء التراث/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۱۳/ چاپخانه: مهر - قم/ ناشر: مؤسسة آل البيت(لإحياء التراث - قم) [الحميري القمي م. ۳۰٤]
۱٤۰. قصص الأنبياء (تحقيق: الميرزا غلام رضا عرفانيان اليزدي الخراساني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۱۸ - ۱۳۷٦ ش / چاپخانه: مؤسسة الهادي/ ناشر: الهادي) [الراوندي م. ۵۷۳]
۱٤۱. الكافى (تحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر: دارالكتب الاسلامية آخوندى/ المطبعة حيدرى/ الطبعة الثالثة ۱۳۸۸هـ) [كلينى م. ۳۲۹]
۱٤۲. كامل بهائى [عماد الدين طبرى م. ق۷]
۱٤۳. كبريت احمر [محمد باقر بيرجندى م. ق۱۳]
۱٤٤. كشف الغمة فى معرفة الائمة (الناشر و التحقيق: دار الاضواء- بيروت/ المطبعة الثانية ۱٤۰۵ هـ ق- ۱۹۸۵ م/ و (طبع آخر) مطبعة شريعت قم [على بن عيسى ابن ابى الفتح الاربلى م. ٦۹۳]
۱٤۵. كامل الزيارات (تحقيق: الشيخ جواد القيومي / چاپ: الأولى/ سال: عيد الغدير ۱٤۱۷/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [جعفر بن محمد بن قولويه م. ۳٦۷]
۱٤٦. كتاب سليم بن قيس (تحقيق: محمد باقر الأنصاري الزنجاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۲۲ - ۱۳۸۰ ش/ چاپخانه: نگارش/ ناشر: دليل ما) [سليم بن قيس الهلالي الكوفي م. ۱]
۱٤۷. كشف المحجة لثمرة المهجة (سنة الطبع: ۱۳۷۰ - ۱۹۵۰ م/ المطبعة: الحيدرية - النجف الأشرف) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
۱٤۸. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد (تقديم وتعليق و تحقيق: الشيخ السبحاني) [العلامة الحلي م. ۷۲٦]
۱٤۹. كشف اليقين (تحقيق: حسين الدرگاهي- چاپ: الأولى- سال چاپ: ۱٤۱۱) [العلامة الحلي م. ۷۲٦]
۱۵۰. كفاية الأثر (تحقيق: السيد عبد اللطيف الحسيني الكوهكمري الخوئي/ سال چاپ: ۱٤۰۱/ چاپخانه: الخيام - قم/ ناشر: انتشارات بيدار) [الخزاز القمي م. ٤۰۰]

١٥١. كفاية الأصول [محمد كاظم بن حسين آخوند خراسانى م. ١٣٢٩] (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٠٩ق/ ناشر: موسسة آل البيت عليهم السلام/ مكان چاپ: قم)
١٥٢. كمال الدين وتمام النعمة (تحقيق: تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري / ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة / سال چاپ: محرم الحرام ١٤٠٥ - ١٣٦٣ ش) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]
١٥٣. كنز الفوائد (چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٩ ش/ چاپخانه: غدير/ ناشر: مكتبة المصطفوي- قم) [أبي الفتح الكراجكي م. ٤٤٩]
١٥٤. الكنى والألقاب (ناشر: مكتبة الصدر - طهران) [الشيخ عباس القمي م. ١٣٥٩]
١٥٥. لوامع صاحبقرانى (شرح الفقيه) (الطبعة الثانية شوال المكرم ١٤١٤/ المطبعة: اسماعيليان/ الناشر: كتابفروشي اسماعيليان - قم - ايران) [محمد تقي المجلسي (الأول) م. ١٠٧٠]
١٥٦. اللهوف في قتلى الطفوف (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - چاپخانه: مهر/ ناشر: أنوار الهدى - قم) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
١٥٧. مائة منقبة (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)، إشراف: السيد محمد باقر بن المرتضى الموحد الأبطحي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ذي الحجة ١٤٠٧/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام) بالحوزة العلمية - قم المقدسة) [محمد بن أحمد بن علي بن الحسن القمي (ابن شاذان) م. ٤١٢]
١٥٨. مثير الأحزان (سال چاپ: ١٣٦٩ - ١٩٥٠ م/ ناشر: المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف) [ابن نما الحلي م. ٦٤٥]
١٥٩. المجالس الفاخرة في مصائب العترة الطاهرة عليهم السلام (مراجعة و تحقيق: محمود بدري/ چاپ: الأولى/ سال: ١٤٢١/ چاپخانه: عترت/ ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية) [السيد شرف الدين م. ١٣٧٧]
١٦٠. مجمع البحرين (چاپ: الثانية/ سال چاپ: شهريور ماه ١٣٦٢ ش/چاپخانه: طراوت/ ناشر: مرتضوي) [الشيخ فخر الدين الطريحي م. ١٠٨٥]
١٦١. مجمع النورين (طبعة حجرية) [الشيخ أبو الحسن المرندي]
١٦٢. المحاسن (تصحيح و تعليق: السيد جلال الدين الحسيني (المحدث)/ سال چاپ: ١٣٧٠ - ١٣٣٠ ش/ ناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران) [أحمد بن محمد بن خالد البرقي م. ٢٧٤]
١٦٣. محاضرات فى أصول الفقه (تقريرات محمد اسحاق فياض/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٢٢ ق/ ناشر: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي قدس سره/ مكان چاپ: قم) [ابوالقاسم خوئى]

١٦٤. المحتضر (الطبعة الاولى ١٣٧٠هـ ١٩٥١م / الناشر و المطبعة: الحيدرية النجف) و موافقة للطبع (طبع جديد تحقيق: سيد على اشرف/ المطبعة: شريعت/ الطبعة الاولى ١٣٨٢هـ ش ١٤٢٤ هـ ق/ الناشر: المكتبة الحيدرية) [الشيخ عز الدين حسن بن سليمان الحلى م. قرن٨]
١٦٥. المحجة البيضاء في تهذيب الأحياء (صححه و علق عليه: علي أكبر الغفاري/ چاپ: الثانية/ چاپخانه: مهر- قم/ ناشر: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم) [الفيض الكاشاني م. ١٠٩١]
١٦٦. مختصر بصائر الدرجات (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٣٧٠ - ١٩٥٠ م/ ناشر: منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف) [حسن بن سليمان الحلي م. قرن٩]
١٦٧. مدينة المعاجز (تحقيق: الشيخ عزة الله المولائى الهمدانى/ چاپ: الاولى/ سال چاپ:١٤١٣هـ ق/ چاپخانه: بهمن- قم/ الناشر: مؤسسة المعارف الاسلامية) [سيد هاشم بحرانى م. ١١٠٧هـ ق]
١٦٨. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (تحقيق: قدّم له: العلم الحجّة السيّد مرتضى العسكري، إخراج و مقابلة و تصحيح السيد هاشم الرّسولي/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤٠٤ - ١٣٦٣ ش/ چاپخانه: مروي/ ناشر: دار الكتب الإسلامية) [العلامة المجلسي م. ١١١١]
١٦٩. مرقات الايقان [سيد محمد باقر مجتهد زاده كنجوى] (چاپ سنگى)
١٧٠. المزار (تحقيق: مدرسة الامام المهدى قم المقدسة- باشراف السيد الابطحى/ الناشر: مدرسة الامام المهدى قم المقدسة/ المطبعة مهر- قم/ الطبعة الاولى) [شيخ مفيد م. ٤١٣]
١٧١. المزار (تحقيق: جواد القيومي الاصفهاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ١٤١٩/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: نشر القيوم- قم) [محمد بن المشهدي م. ن ٦١٠]
١٧٢. المزار (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (ع) - ناشر: مؤسسة الإمام المهدي (ع)- قم المقدسة- چاپ: الأولى - سال چاپ: ذي الحجة ١٤١٠- چاپخانه: أمير- قم) [الشهيد الأول م. ٧٨٦]
١٧٣. مسالك الأفهام (التحقيق: مؤسسة المعارف الإسلامية/ الطبعة الأولى - ١٤١٣/ المطبعة: بهمن - قم/ الناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية - قم - إيران) [الشهيد الثاني م. ٩٦٥]
١٧٤. مسائل علي بن جعفر (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم المشرفة/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ذي القعدة ١٤٠٩/ چاپخانه: مهر - قم/ ناشر: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام - مشهد المقدسة) [علي بن الإمام جعفر الصادق عليه السلام م. ٢]
١٧٥. المستجاد من الإرشاد (المجموعة) (سال چاپ: ١٤٠٦/ چاپخانه: الصدر/ ناشر: مكتب آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم) [العلامة الحلي م. ٧٢٦]
١٧٦. مستدرک الوسائل (التحقيق و الناشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث/ الطبعة الاولى ١٤٠٨هـ) [ميرزا حسين نورى م. ١٣٢٠]

١٧٧. مستدرك سفينة البحار (تحقيق وتصحيح : الشيخ حسن بن علي النمازي/ السنة الطبع: ١٤١٨/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الشيخ علي النمازي الشاهرودي م. ١٤٠٥]
١٧٨. مستدركات أعيان الشيعة (سال چاپ: ١٤٠٨ – ١٩٨٧ م/ چاپخانه: دار التعارف للمطبوعات/ ناشر: دار التعارف للمطبوعات) [حسن الأمين م. ١٣٩٩]
١٧٩. مستدركات علم رجال الحديث [(الطبعة الأولى – ربيع الآخر ١٤١٢/ المطبعة: شفق - طهران/ الناشر: ابن المؤلف) الشيخ علي النمازي الشاهرودي م. ١٤٠٥]
١٨٠. مسكن الفؤاد (التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ الطبعة: الأولى ذي الحجة ١٤٠٧/ المطبعة: مهر - قم/ الناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم) [الشهيد الثاني م. ٩٦٥]
١٨١. مسكن الفؤاد (التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ الطبعة: الأولى ذي الحجة ١٤٠٧/ المطبعة: مهر - قم/ الناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم) [الشهيد الثاني م. ٩٦٥]
١٨٢. مشارق أنوار اليقين (تحقيق: السيد علي عاشور/ چاپ: الأولى– سال چاپ: ١٤١٩– ١٩٩٩ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات– بيروت– لبنان)[الحافظ رجب البرسي م. ح ٨١٣]
١٨٣. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار (تحقيق: مهدي هوشمند/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٨/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: دار الحديث) [علي الطبرسي م. ٧]
١٨٤. المصباح (جنة الأمان الواقية و جنة الايمان الباقية) (چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ١٤٠٣ – ١٩٨٣ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [الشيخ إبراهيم الكفعمي م. ٩٠٥]
١٨٥. المصباح (جنة الأمان الواقية و جنة الايمان الباقية) (چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ١٤٠٣ – ١٩٨٣ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [الشيخ إبراهيم الكفعمي م. ٩٠٥]
١٨٦. مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٠ – ١٩٨٠ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان) [الإمام الصادق عليه السلام م. ١٤٨]
١٨٧. مصباح المتهجد (الناشر: مؤسسة فقه الشيعه– بيروت، لبنان) [شيخ طوسى م. ٤٦٠]
١٨٨. معارج اليقين في أصول الدين (تحقيق: علاء آل جعفر/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٠ – ١٩٩٣ م/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم) [الشيخ محمد السبزواري م. ٧]
١٨٩. معالى السبطين [حائرى مازندرانى م. ١٣٨٥]
١٩٠. معانى الاخبار (تحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم ١٣٦١ هـ ش) [شيخ صدوق م. ٣٨١]

۱۹۱. معجم رجال الحديث (چاپ: الخامسة/ سال چاپ: ۱٤۱۳ - ۱۹۹۲ م/ المطبعة/ طبعة منقحة ومزيدة) [السيد الخوئي م. ۱٤۱۳]
۱۹۲. معراج نامه [حسين بن عبد الله ابن سينا] (اهتمام: بهمن كريمى/ ناشر:مطبعه عروه الوثقى/ محل نشر:رشت - ايران)
۱۹۳. مفاتيح الجنان (تعريب: السيد محمد رضا النوري النجفي/ الطبعة الثالثة ۱۳۸۵ ش - ۲۰۰٦ م/ المطبعة: البعثة - قم/ الناشر: مكتبة العزيزي - قم) [الشيخ عباس القمي م. ۱۳۵۹]
۱۹٤. مقتل الحسين عليه السلام (تعليق: حسين الغفاري/ چاپخانه: العلمية - قم) [أبو مخنف الأزدي م. ۱۵۷]
۱۹۵. مقتل الحسين عليه السلام (سال چاپ: ۱٤۲٦ ق- ۲۰۰۷ م/ ناشر: مؤسسة الخرسان للمطبوعات- بيروت) [سيد عبدالرزاق موسوى مقرم م. ۱۳۹۱]
۱۹٦. مقتل مقرم (زندگانى حضرت على اكبر عليه السّلام) [سيد عبدالرزاق موسوى مقرم م. ۱۳۹۱]
۱۹۷. المقنع (لجنة التحقيق التابعة لمؤسسة الإمام الهادي (عليه السلام)/ سال چاپ: ۱٤۱۵/ چاپخانه: اعتماد/ ناشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام) [الشيخ الصدوق م. ۳۸۱]
۱۹۸. المقنعة (التحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي/ الطبعة الثانية ۱٤۱۰/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الشيخ المفيد م. ٤۱۳]
۱۹۹. مكارم الأخلاق (چاپ: السادسة/ سال چاپ: ۱۳۹۲- ۱۹۷۲ م/ ناشر: منشورات الشريف الرضي) [الشيخ الطبرسي م. ۵٤۸]
۲۰۰. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: محرم الحرام ۱٤۱۲/ چاپخانه: النهضة/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم المقدسة) [محمد بن سليمان الكوفي م. ۳۰۰]
۲۰۱. مناقب آل ابى طالب (تحقيق: لجنة من استاذة النجف الاشرف/ المطبعة: محمد كاظم الحيدرى- مطبعة الحيدرية النجف الاشرف/ الطبعة ۱۳۷٦) [ابن شهر آشوب م. ۵۸۸]
۲۰۲. مناقب آل محمد عليهم السلام [عبد الواحد موصلى]
۲۰۳. مناقب علوى معروف به عتيق [محمد بن على بن حسين م. ۵]
۲۰٤. منتخب التواريخ، (سال نشر : ۱۳۸۸/ چاپ و ناشر: اسلاميه) [حاج ملا محمد هاشم بن محمد على خراسانى]
۲۰۵. المنتخب للطريحى في جميع المراثي و الخطب المشتهر بالفخرى (ناشر: موسسة الاعلمى للمطبوعات / محل نشر: بيروت - لبنان) [فخر الدين محمد طريحى م. ۱۰۸۵]
۲۰٦. منتهى الامال [محدث قمى م. ۱۳۵۹]
۲۰۷. منتهى المطلب (ط.ق - طبعة حجرية) [العلامة الحلي م. ۷۲٦]

٢٠٨. من لا يحضره الفقيه (تحقيق: على اكبر غفارى/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤٠٤ هـ/ الناشر: جامعة المدرسين) [صدوق م. ٣٨١]
٢٠٩. منهاج الدموع (ناشر: انتشارات دار الفكر / چاپ: قدس / نوبت چاپ: سوم ١٣٦٩) [شيخ على قرنى گلپايگانى]
٢١٠. منهاج الكرامة (تحقيق: عبد الرحيم مبارك/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٣٧٩ ش/ چاپخانه: الهادي - قم/ ناشر: انتشارات تاسوعاء - مشهد) [العلامة الحلي م. ٧٢٦]
٢١١. المؤمن (التحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام/ الطبعة الأولى - ١٤٠٤/ الناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام بالحوزة العلمية - قم) [حسين بن سعيد الكوفي م. ق٣]
٢١٢. ناسخ التواريخ حضرت زينب عليها السلام [عباس قلى خان سپهر لسان الملک ثانى م. ١٣٠٢]
٢١٣. ناسخ التواريخ امام حسين عليه السلام [محمد تقى سپهر لسان الملک م. ١٢٩٧]
٢١٤. نخبة المصائب (ناشر: عطر عترت / چاپ: پرستش / چاپ اول محرم ١٣٨٧) [ملا حبيب الله كاشانى م. ١٣٤٠]
٢١٥. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف / چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٨/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف - قم المقدسة) [الحلواني م. ٥]
٢١٦. نفس المهموم [محدث قمى م. ١٣٥٩]
٢١٧. نور البراهين (تحقيق: السيد مهدي الرجائي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [السيد نعمة الله الجزائري م. ١١١٢]
٢١٨. نهج الإيمان (تحقيق: السيد أحمد الحسيني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٨ - چاپخانه: ستارة - قم/ ناشر: مجتمع إمام هادي عليه السلام - مشهد) [ابن جبر م. ق ٧]
٢١٩. نهج البلاغة (شرح: الشيخ محمد عبده/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٢ - ١٣٧٠ ش/ چاپخانه: النهضة - قم/ ناشر: دار الذخائر - قم - ايران) [خطب الإمام علي م. ٤٠]
٢٢٠. نهج الحق و كشف الصدق (التحقيق و التقديم: السيد رضا الصدر/ التعليق: الشيخ عين الله الحسني الأرموي/ تاريخ الطبع: ١٤٢١ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الطباعة و النشر دار الهجرة - قم) [علامه حلى م.٧٢٦ هـ ق]
٢٢١. الوافي (عني بالتحقيق والتصحيح والتعليق عليه والمقابلة مع الأصل ضياء الدين الحسيني «العلامة» الأصفهاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: أول شوال المكرم ١٤٠٦ هـ. ق ١٩ / ٣ / ٦٥ هـ . ش) [الفيض الكاشاني م. ١٠٩١]

۲۲۲. وسائل الشيعة (تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث- قم/ المطبعة: مهر- قم/الطبعة الثانية جمادى الآخرة ١٤١٤ هـ ق) [حر عاملى م. ١١٠٤]
۲۲۳. وسيلة الدارين في أنصار الحسين عليه السلام [زنجانى]
۲۲٤. الولاية [ابن عقدة الكوفي م. ٣٣٣]
۲۲٥. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٢/ چاپخانه: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للآستانة الرضوية المقدسة/ ناشر: مجمع البحوث الإسلامية - مشهد - ايران) [الحر العاملي م. ١١٠٤]
۲۲٦. الهداية الكبرى (چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ١٤١١ - ١٩٩١م/ ناشر: مؤسسة البلاغ للطباعة و النشر و التوزيع - بيروت - لبنان) [الحسين بن حمدان الخصيبي م. ٣٣٤]
۲۲۷. اليقين (تحقيق: الأنصاري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤١٣/ چاپخانه: نمونه/ ناشر: مؤسسة دار الكتاب (الجزائري)) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]

منابع اهل تسنن:

۲۲۸. الإتحاف بحب الأشراف (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱٤۲۳ ق/ ناشر: دار الكتاب-قم) [جمال الدين شبراوی م. ۱۱۷۱]
۲۲۹. اثبات الوصيه [مسعودی م. ۳٤٦]
۲۳۰. الآحاد و المثانی (التحقيق: باسم فيصل أحمد الجوابرة/ الطبعة: الأولی/ تاريخ الطبع: ۱٤۱۱ - ۱۹۹۱ م الناشر: دار الدراية للطباعة و النشر و التوزيع) [ابن ابی عاصم (ضحاک) م. ۲۸۷]
۲۳۱. أحكام القرآن (التحقيق: عبد السلام محمد علي شاهين/ الطبعة: الأولی ۱٤۱۵ - ۱۹۹۵ م/ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [الجصاص م. ۳۷۰]
۲۳۲. إحياء علوم الدين (ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت) [الغزالي م. ۵۰۵]
۲۳۳. الأخبار الطوال (تحقيق: عبد المنعم عامر/ مراجعة: الدكتور جمال الدين الشيال/ الطبعة الأولی ۱۹٦۰/ الناشر: دار إحياء الكتب العربي) [ابن قتيبة الدينوري م. ۲۷٦]
۲۳٤. الأدب المفرد (چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱٤۰٦ - ۱۹۸٦ م/ ناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت - لبنان) [البخاري م. ۲۵٦]
۲۳۵. الاستذكار (تحقيق: سالم محمد عطا-محمد علي معوض/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۲۰۰۰م/ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت) [أبي عمر يوسف بن عبد البر النمري القرطبي المعروف بابن عبد البر م. ٤٦۳]
۲۳٦. الاستيعاب (تحقيق: علي محمد البجاوي/ چاپ الأولی/ سال چاپ: ۱٤۱۲/ چاپخانه: بيروت - دار الجيل/ ناشر: دار الجيل) [ابن عبد البر م .٤٦۳]
۲۳۷. أُسد الغابة (الناشر: انتشارات اسماعيليان- تهران) [عبد الواحد الشيبانی المعروف بابن الاثير م. ٦۳۰]
۲۳۸. اسعاف الراغبين [ابن صبان م.۱۲۰٦]
۲۳۹. الاصابة فی تميز الصحابة (التحقيق: الشيخ عادل احمد عبد الموجود/ الناشر: دار الكتب العلمية- بيروت/ الطبعة الاولی ۱٤۱۵هـ ق) [احمد بن علی بن حجر عسقلانی م. ۸۵۲]
۲٤۰. أضواء البيان فی ايضاح القرآن بالقرآن، (الناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع بيروت - لبنان) [محمد الأمين بن محمد المختار بن عبد القادر الجكني الشنقيطي م. ۱۳۹۳ هـ]
۲٤۱. أعلام النبوة (الطبعة: الأول - ۱٤۰۹/ الناشر: دار ومكتبة الهلال - بيروت) [أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الشهير بالماوردي م. ٤۵۰]

۲٤۲. الإمامة والسياسة (التحقيق: علي شيري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٣ - ١٣٧١ / چاپخانه: امير- قم/ ناشر: انتشارات شريف الرضي) [ابن قتيبة الدينوري م. ٢٧٦]
۲٤۳. إمتاع الأسماع (تحقيق: تحقيق و تعليق: محمد عبد الحميد النميسي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٠ - ١٩٩٩ م/ ناشر: منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [المقريزي م. ٨٤٥]
۲٤٤. انس الجليل [مجيد الدين حنبلى م.٩٢٧]
۲٤٥. أنساب الأشراف (تحقيق: الدكتور محمد حميد الله/ سال چاپ: ١٩٥٩م/ مطابع دار المعارف بمصر - معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية بالاشتراك مع دار المعارف بمصر) [أحمد بن يحيى بن جابر (البلاذري) م. ٢٧٩]
۲٤٦. أنوار النبي [عبد الحق بن سبعين المرسي م. ٦٦٩]
۲٤۷. الإيضاح في علوم البلاغة (المحقق: محمد عبد المنعم خفاجي/ الطبعة الثالثه/ الناشر: دار الجيل - بيروت) [محمد بن عبد الرحمن بن عمر، أبو المعالي، جلال الدين القزويني الشافعي، المعروف بخطيب دمشق م. ٧٣٩]
۲٤۸. البداية والنهاية (التحقيق و التدقيق : على شيرى/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤٠٨هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار احياء التراث العربى- بيروت) [ابى الفداء اسماعيل بن كثير دمشقى م. ٧٧٤]
۲٤۹. بغية الطلب في تاريخ حلب (حققه وقدم له: الدكتور سهيل زكار/ سال چاپ: ١٤٠٨ ١٩٨٨ - دمشق/ ناشر: مؤسسة البلاغ - بيروت - لبنان) [عمر بن أحمد العقيلي(ابن عديم) م. ٦٦٠]
۲٥٠. بلاغات النساء [أبو الفضل أحمد بن أبي طاهر ابن طيفور م. ٣٨٠]
۲٥١. تاج العروس (تحقيق: علي شيري/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٤م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت) [الزبيدي م. ١٢٠٥]
۲٥۲. تاريخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدين (التحقيق: عمر عبد السلام تدمرى / الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤٠٧ هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار الكتب العربى) [ذهبى م. ٧٤٨]
۲٥۳. تاريخ الخلفاء (مطابع معتوق اخوان - بيروت/ توزيع دار التعاون عباس أحمد الباز مكة المكرمة) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]
۲٥٤. تاريخ الخميس [ديار بكرى م. ٩٦٦]
۲٥٥. تاريخ الطبرى، تاريخ الامم و الملوک (التحقيق و التصحيح: نخبة من العلماء الاجلاء/ الناشر: مؤسسة الاعلمى- بيروت) [ابن جرير الطبرى م٣١٠]
۲٥٦. التاريخ الكبير (ناشر: المكتبة الإسلامية) [البخاري م. ٢٥٦]

٢٥٧. تاريخ بغداد (دراسة و تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٧ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [الخطيب البغدادي م. ٤٦٣]
٢٥٨. تاريخ مدينة الدمشق (التحقيق: على شيرى/ الناشر و المطبعة: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان/ تاريخ الطبع ١٤١٥ هـ ق) [ابن عساكر م. ٥٧١]
٢٥٩. تجهيز الجيش [العلامة حسن بن المولوى أمان اللّه الدهلوي العظيم‌آبادي الهندي المتوفى بعد سنة ١٣٠٠] (بنابر نقل احقاق الحق آيت الله مرعشى نجفى)
٢٦٠. تخريج الأحاديث و الآثار (تحقيق: عبد الله بن عبد الرحمن السعد/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٤/ ناشر: الرياض - دار ابن خزيمة) [الزيلعي م. ٧٦٢]
٢٦١. التذكرة الحمدونية (تحقيق: احسان عبّاس و بكر عبّاس/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٩٩٦ م/ ناشر: دار صادر للطباعة والنشر) [ابن حمدون م. ٥٦٢]
٢٦٢. تذكرة الخواص (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ١٤١٨ ق/ ناشر: منشورات الشريف الرضى- قم) [سبط بن جوزى م. ٦٥٤]
٢٦٣. تذكرة الحفاظ (ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان) [ذهبى م. ٧٤٨]
٢٦٤. ترجمة الإمام الحسن عليه السلام (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ چاپ: الأولى/ سال: ١٤٠٠ - ١٩٨٠ م/ ناشر: مؤسسة المحمودي للطباعة والنشر - بيروت - لبنان) [ابن عساكر م. ٥٧١]
٢٦٥. ترجمة الإمام الحسين (من طبقات ابن سعد) (تهذيب وتحقيق: السيد عبد العزيز الطباطبائي/ الطبعة الأولى) [ابن سعد م. ٢٣٠]
٢٦٦. تفسير أبي السعود (ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت) [أبي السعود م. ٩٥١]
٢٦٧. تفسير الآلوسي [الآلوسي م. ١٢٧٠]
٢٦٨. تفسير البحر المحيط (الشيخ عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ علي محمد معوض/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٢ - ٢٠٠١م/ چاپخانه: لبنان/ بيروت - دار الكتب العلمية/ ناشر: دار الكتب العلمية) [أبي حيان الأندلسي م. ٧٤٥]
٢٦٩. تفسير البيضاوي (ناشر : دار الفكر - بيروت - دار الفكر) [البيضاوي م . ٦٨٢]
٢٧٠. تفسير الثعلبي (تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة و تدقيق الأستاذ نظير الساعدي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٢ - ٢٠٠٢م/ چاپخانه: بيروت - لبنان - دار إحياء التراث العربي/ ناشر: دار إحياء التراث العربي) [الثعلبي م. ٤٢٧]
٢٧١. تفسير الرازي (تفسير كبير) [الرازي م. ٦٠٦]
٢٧٢. تفسير الزمخشرى (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل) [أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله م. ٥٣٨]

۲۷۳. تفسير السمعاني (تحقيق: ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٨ - ١٩٩٧م/ ناشر: دار الوطن - الرياض) [السمعاني م. ٤٨٩]
۲۷٤. تفسير العز بن عبد السلام (التحقيق: الدكتور عبد الله بن إبراهيم الوهبي/ الطبعة الأولى ١٤١٦ / ١٩٩٦م/ المطبعة بيروت - دار ابن حزم/ الناشر: دار ابن حزم) [العز بن عبد السلام م. ٦٦٠]
۲۷۵. تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار) (سنة النشر: ١٩٩٠ م/ الناشر: الهيئة المصرية العامة للكتاب) [محمد رشيد بن علي رضا بن محمد شمس الدين بن محمد بهاء الدين بن منلا علي خليفة القلموني الحسيني م. ١٣٥٤]
۲۷٦. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن أبي حاتم) (تحقيق: أسعد محمد الطيب/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [ابن أبي حاتم الرازي م. ٣٢٧]
۲۷۷. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير) (تقديم : يوسف عبد الرحمن المرعشلي/ سال چاپ: ١٤١٢ - ١٩٩٢ م/ ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان) [ابن كثير م. ٧٧٤]
۲۷۸. تفسير القرطبي (تحقيق: تصحيح: أحمد عبد العليم البردوني/ ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان) [القرطبي م. ٦٧١]
۲۷۹. التمهيد (تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوي ,محمد عبد الكبير البكري/ سال چاپ: ١٣٨٧/ چاپخانه: مغرب - وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلاميةاوزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية) [ابن عبد البر م. ٤٦٣]
۲۸۰. تهذيب التهذيب (الناشر: دارالفكر/ الطبعة الاولى١٤٠٤هـ ق) [شهاب الدين احمد بن علی بن حجر عسقلانی م. ٨٥٢]
۲۸۱. تهذيب الكمال (تحقيق: تحقيق و ضبط و تعليق: الدكتور بشار عواد معروف/ چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ١٤٠٦ - ١٩٨٥ م/ ناشر: مؤسسة الرسالة- بيروت- لبنان) [المزي م. ٧٤٢]
۲۸۲. الثقات (ناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - چاپ: الأولى - سال چاپ: ١٣٩٣ - چاپخانه: مجلس دائرة المعارف العثمانية . بحيدر آباد الدكن الهند) ابن حبان م. ٣٥٤
۲۸۳. الجامع الصغير (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠١ - ١٩٨١ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - بيروت) [جلال الدين السيوطى م. ٩١١]
۲۸٤. الجرح و التعديل (الطبعة: الأولى ١٣٧١ - ١٩٥٢ م/ المطبعة: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية - بحيدر آباد الدكن - الهند/ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت) [ابن أبي حاتم الرازي م. ٣٢٧]
۲۸۵. جواهر الحسان في تفسير القرآن (تفسير الثعالبي) (تحقيق: الدكتور عبد الفتاح أبو سنة - الشيخ علي محمد معوض - والشيخ عادل أحمد عبد الموجود/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٨/

چاپخانه: دار إحياء التراث العربي - بيروت/ ناشر: دار إحياء التراث العربي ، مؤسسة التاريخ العربي – بيروت - لبنان) [الثعالبي م. ٨٧٥]
٢٨٦. جواهر العقدين [سمهودى م. ٩٩١]
٢٨٧. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (عليه السلام) (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٥/ چاپخانه: دانش/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم) [محمد بن أحمد الدمشقي الباعوني الشافعي م. ٨٧١]
٢٨٨. الجواهر فى تفسير القرآن الكريم (المسمى تفسير طنطاوى جوهرى) [طنطاوى] (صحح: محمد عبدالسلام مشاهين/ ناشر:دار الكتب العلميه/ محل نشر:بيروت - لبنان)
٢٨٩. الجوهرة في نسب الإمام علي و آله عليهم السلام (تحقيق: دكتور محمد التونجي / چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٢ /چاپخانه: مؤسسة الأعلم للمطبوعات . بيروت/ ناشر: مكتبة النوري، دمشق) [البري م. ق ٧]
٢٩٠. حلية الاولياء [ابو نعيم اصفهانى م. ٤٣٠]
٢٩١. حياة الحيوان الكبرى (الطبعة: الثانية ١٤٢٤/ الناشر: دار الكتب العلمية) [دميري م. ٨٠٨]
٢٩٢. خزانة الأدب وغاية الأرب [علي بن محمد الحموي (ابن حجة الحموي) م.٨٣٧]
٢٩٣. خصائص أمير المؤمنين (تحقيق وتصحيح الأسانيد ووضع الفهارس: محمد هادي الأميني – ناشر: مكتبة نينوى الحديثة – طهران) [نسائى م. ٣٠٣ هـ ق]
٢٩٤. درّ المنثور (الناشر: دار المعرفة/ المطبعة: الفتح- جدّه/ الطبعة الاولى ١٣٦٥هـ ق) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]
٢٩٥. دلائل النبوة (محقق: عبدالبر عباس و محمد رواس قلعه‌جى/ سال نشر:١٤١٢/ ناشر:دار النفايس/ محل نشر: بيروت - لبنان) [احمد بن عبدالله ابو نعيم]
٢٩٦. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة (تحقيق: وثق أصوله وخرج حديثه و علق عليه: الدكتور عبد المعطي قلعجي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٥ – ١٩٨٥ م/ ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت - لبنان) [أحمد بن الحسين البيهقي م. ٤٥٨]
٢٩٧. ذخائر العقبى (سال چاپ: ١٣٥٦/ ناشر: مكتبة القدسي لصاحبها حسام الدين القدسي – القاهرة) [احمد بن عبد الله الطبري م. ٦٩٤]
٢٩٨. الذرية الطاهرة النبوية (تحقيق: سعد المبارك الحسن/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٧/ ناشر: الدار السلفية - الكويت) [محمد بن أحمد الدولابي م. ٣١٠]
٢٩٩. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار (تحقيق: عبد الأمير مهنا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٢ –

۱۹۹۲م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله م. ۵۳۸]
۳۰۰. الرياض النضرة في مناقب العشرة (ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت - لبنان) [أبي جعفر أحمد (المحب الطبري) م. ٦٩٤]
۳۰۱. سبل الهدى و الرشاد (تحقيق: تحقيق و تعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الشيخ علي محمد معوض/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٤ – ١٩٩٣ م/ ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت – لبنان) [الصالحي الشامي م. ٩٤٢]
۳۰۲. سنن ابن ماجة (تحقيق: تحقيق و ترقيم و تعليق: محمد فؤاد عبد الباقي/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [محمد بن يزيد القزويني م. ٢٧٣]
۳۰۳. سنن الترمذى (تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف/ تاريخ الطبع: ١٤٠٣ هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار الفكر– بيروت) [ابوعيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى م. ٢٧٩ هـ ق]
۳۰۴. سنن الدارقطني (تعليق وتخريج : مجدي بن منصور سيد الشوري/ الطبعة: الأولى ١٤١٧ – ١٩٩٦ م/ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت – لبنان) [الدارقطني م. ٣٨٥]
۳۰۵. السنن الكبرى (الناشر و المطبعة: دار الفكر–بيروت) [احمد بن الحسين بن على البيهقى م. ٤٥٨]
۳۰۶. سير اعلام النبلاء (شراف و تخريج: شعيب الأرنؤوط و تحقيق: حسين الأسد/ الطبعة: التاسعة/ تاريخ الطبع: ١٤١٣ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الرسالة – بيروت) [ذهبى م.٧٤٨]
۳۰۷. السيرة الحلبية (سال چاپ: ١٤٠٠/ ناشر: دار المعرفة– بيروت) [الحلبي م. ١٠٤٤]
۳۰۸. السيرة النبوية (عيون الأثر) (الطبعة: جديدة مصححة ١٤٠٦ – ١٩٨٦ م/ الناشر: مؤسسة عز الدين للطباعة والنشر – بيروت – لبنان) [ابن سيد الناس م. ٧٣٤]
۳۰۹. شرح المقاصد في علم الكلام (الطبعة الأولى – ١٤٠١ – ١٩٨١م/ المطبعة: باكستان – دار المعارف النعمانية/ الناشر: دار المعارف النعمانية) [التفتازاني م. ٧٩٢]
۳۱۰. شرح ديوان اميرالمؤمنين عليه السلام [معين الدين ميبدى يزدى م. ٩١١]
۳۱۱. شرح نهج البلاغة (التحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم/ المطبعة: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى/ الناشر: دار احياء الكتب العربية) [ابن ابى الحديد م. ٦٥٦]
۳۱۲. شرف المصطفى [شرف النبىّ] (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ١٤٢٤ ق/ ناشر: دار البشائر الإسلامية– مكه) [ابوسعيد خرگوشى نيشابورى م. ٤٠٦]
۳۱۳. شعب الإيمان (تحقيق: أبي هاجر محمد السعيد بن بسيوني زغلول/ تقديم: دكتور عبد الغفار سليمان البنداري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٠ – ١٩٩٠م/ ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت - لبنان) [أحمد بن الحسين البيهقي م. ٤٥٨]

٣١٤. الشعر والشعراء (تحقيق وشرح أحمد محمد شاكر/ السنة الطبع: ١٤٢٧ - ٢٠٠٦ م/ المطبعة: دار الحديث/ الناشر: دار الحديث - القاهرة) [ابن قتيبة الدينوري م. ٢٧٦]
٣١٥. الشفا بتعريف حقوق المصطفى (السنة الطبع: ١٤٠٩ - ١٩٨٨ م/ الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [القاضي عياض م. ٥٤٤]
٣١٦. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل (التحقيق: شيخ محمد باقر محمودى/ الناشر: مجمع احياء الثقافة الاسلامية- التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد/ الطبعة الاولى١٤١١ هـ ق) [عبيد الله بن احمد المعروف بالحاكم حسكانى م. ٤٩٠]
٣١٧. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان (تحقيق:شعيب الارنؤوط/ الطبعة: الثانية/ تاريخ الطبع: ١٤١٤هـ ق - ١٩٩٣ م/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة) [محمد بن حبان بن احمد م. ٣٥٤ هـ ق]
٣١٨. صحيح البخارى (الناشر و المطبعة: دارالفكر- بيروت/ الطبعة بالافست عن طبعة دار الطباعة العامرة باستانلبول ١٤٠١ هـ ق) [محمد بن اسماعيل بخارى م. ٢٥٦ هـ ق]
٣١٩. صحيح مسلم (الناشر: دارالفكر- بيروت/ طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة) [مسلم ابن الحجاج ابن مسلم القشيرى النيشابورى م.٢٦١ هـ ق]
٣٢٠. الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة (خرج أحاديثه و علق حواشيه و قدم له: عبد الوهاب عبد اللطيف/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٥م/ چاپخانه: شركة الطباعة الفنية المتحدة/ ناشر: مكتبة القاهرة) [أحمد بن حجر الهيتمي المكي م. ٩٧٤]
٣٢١. الطبقات الكبرى (ناشر: دار صادر - بيروت) [ابن سعد م. ٢٣٠]
٣٢٢. طرح التثريب في شرح التقريب (المقصود بالتقريب: تقريب الأسانيد وترتيب المسانيد) (الناشر: الطبعة المصرية القديمة - وصورتها دور عدة منها) [أبو الفضل زين الدين عبد الرحيم بن الحسين بن عبد الرحمن بن أبي بكر بن إبراهيم العراقي م. ٨٠٦] (أكمله ابنه: أحمد بن عبد الرحيم بن الحسين الكردي الرازياني ثم المصري، أبو زرعة ولي الدين، ابن العراقي (المتوفى: ٨٢٦)
٣٢٣. العقد الفريد [ابن عبد ربه م. ٣٢٨]
٣٢٤. عمدة القارى (الناشر و المطبعة: دار احياء تراث العربى) [عينى م. ٨٥٥]
٣٢٥. غريب الحديث (التحقيق: محمد عبد المعيد خان/ الطبعة الأولى - ١٣٨٤/ المطبعة: مجلس دائرة المعارف العثمانية - حيدر آباد الدكن الهند/ الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت) [ابن سلام م.٢٢٤]
٣٢٦. غزوات الرسول وسراياه (تقديم : احمد عبد الغفور عطار/ السنة الطبع: ١٤٠١ - ١٩٨١ م/ الناشر: دار بيروت - للطباعة والنشر - بيروت - لبنان) [ابن سعد م.٢٣٠]
٣٢٧. الفايق في غريب الحديث (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٦ م/ ناشر: دار الكتب العلمية) [زمخشرى م. ٥٣٨]

۳۲۸. فتح الباری (الناشر و المطبعة: دار المعرفة للطباعة و النشر- بیروت/ الطبعة الثانیة) [ابن حجر عسقلانی م. ۸۵۲ هـ ق]
۳۲۹. فتح القدیر (ناشر: عالم الکتب / چاپخانه: عالم الکتب) [الشوکاني م. ۱۲۵۵]
۳۳۰. فتوح البلدان (نشر وإلحاق وفهرسة : الدکتور صلاح الدین المنجد/ سنة الطبع: ۱۹۵٦ م/ المطبعة: مطبعة لجنة البیان العربي/ الناشر: مکتبة النهضة المصریة - القاهرة) [أحمد بن یحیی بن جابر (البلاذري) م. ۲۷۹]
۳۳۱. فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمّة من ذُرّیتهم (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱٤۰۰ ق/ ناشر: مؤسسة المحمود- بیروت) [ابراهیم بن محمد جوینی م. ۷۳۰]
۳۳۲. الفردوس [حافظ شیرویه بن شهردار الدیلمي م. ۵۰۹]
۳۳۳. الفصول المهمة في معرفة الأئمة (تحقیق: سامي الغریري - چاپ: الأولی - سال چاپ: ۱٤۲۲ - چاپخانه: سرور- ناشر: دار الحدیث للطباعة والنشر) [ابن الصباغ م . ۸۵۵]
۳۳٤. فضائل الثقلین (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱٤۲۸ ق- ۲۰۰۷ م/ ناشر: المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الإسلامیة- المعاونیة الثقافیة) [احمد بن جلال الدین الشافعی الإیجی م. ۸۲۰]
۳۳۵. فضائل الصحابة [احمد بن حنبل م. ۲٤۱]
۳۳٦. فضائل فاطمۀ زهراعليها السلام (طبع دار الفرقان و و طبع بنی الزهرا) [محمد بن محمد الحاکم النیشابوری م ٤۰۵ هـ ق]
۳۳۷. فلک النجاة فی الامامة و الصلاة (التحقیق و التقدیم: الشیخ ملا اصغر علي محمد جعفر/ الناشر: مؤسسة دار الاسلام/ المطبعة: صدر/ الطبعة الثانیة ۱٤۱۸ هـ ق - ۱۹۹۷ م) [علی محمد فتح الدین الحنفی م .۱۳۷۱]
۳۳۸. فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر (التحقیق و التصحیح: أحمد عبد السلام/ الطبعة: الاولی/ تاریخ الطبع: ۱٤۱۵ هـ ق/ الناشر: دارالکتب العلمیة- بیروت) [مناوی م. ۱۰۳۱]
۳۳۹. قادة فتح الأندلس (الطبعة: الأولی، ۱٤۲٤ هـ - ۲۰۰۳ م/ الناشر: مؤسسة علوم القرآن - منار للنشر والتوزیع) [محمود شیت خطاب م. ۱٤۱۹]
۳٤۰. کشف الخفاء (ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - چاپ: الثالثة - سال چاپ: ۱٤۰۸ - ۱۹۸۸ م) [العجلوني م. ۱۱٦۲]
۳٤۱. الکشف والبیان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبي) (تحقیق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقیق الأستاذ نظیر الساعدي/ چاپ: الأولی / سال چاپ: ۱٤۲۲ - ۲۰۰۲م/ چاپخانه: دار إحیاء التراث العربي / ناشر: دار إحیاء التراث العربی) [الثعلبي م. ٤۲۷]
۳٤۲. کفایة الطالب [گنجی شافعی م. ٦۵۸]

٣٤٣. كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيبي (الخصائص الكبرى) (سال چاپ: ١٣٢٠/ مطبعه: طبع في حيدرآباد الدكن - الهند/ ناشر: دار الكتاب العربي) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]
٣٤٤. الكامل [ابن اثير م. ٦٣٠]
٣٤٥. كنز العمال (ضبط و تفسير: الشيخ بكري حياني/ تصحيح و فهرسة: الشيخ صفوة السقا/ تاريخ الطبع: ١٤٠٩/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة- بيروت) و (طبع آخر) [متقى هندى م. ٩٧٥]
٣٤٦. لباب الأنساب والألقاب والأعقاب [أبو الحسن ظهير الدين علي بن زيد البيهقي، الشهير بابن فندمه (ابن فندق) م. ٥٦٥)
٣٤٧. لسان العرب / سال چاپ: محرم ١٤٠٥ / ناشر: نشر أدب الحوزة) [ابن منظور م. ٧١١]
٣٤٨. لسان الميزان (الطبعة: الثانية/ تاريخ الطبع: ١٣٩٠هـ ق/ الناشر: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات- بيروت) [شهاب الدين ابى الفضل احمد بن على بن حجر العسقلانى م. ٨٢٥]
٣٤٩. مجمع الأمثال (المطبعة: آذر ١٣٦٦ ش/ الناشر: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للآستانة الرضوية المقدسة) [الميداني م.٥١٨]
٣٥٠. مجمع الزوائد (الناشر و المطبعة: دارالكتب العلمية- بيروت/ تاريخ الطبع ١٤٠٨ هـ ق - ١٩٨٨ م) [نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى م. ٨٠٧ هـ ق]
٣٥١. المحاضرات والمحاورات / (تحقيق: الدكتور يحيى الجبوري / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤٢٤ - ٢٠٠٣ م / چاپخانه: دار الغرب الإسلامي / ناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت - لبنان) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]
٣٥٢. المختار في مناقب الأخيار [مجد الدين بن الأثير الجزري، قرن٦]
٣٥٣. مختصر المعاني (الطبعة الأولى - ١٤١١/ المطبعة: قدس - قم/ الناشر: دار الفكر - قم) [التفتازاني م.٧٩٢ هـ ق]
٣٥٤. مختصر تاريخ دمشق (المحقق: روحية النحاس، رياض عبد الحميد مراد، محمد مطيع/ الطبعة: الأولى، ١٤٠٢ هـ - ١٩٨٤م/ دار النشر: دار الفكر للطباعة والتوزيع والنشر، دمشق - سوريا) [محمد بن مكرم بن على، أبو الفضل، جمال الدين ابن منظور الانصاري الرويفعى الإفريقى م. ٧١١ هـ ق]
٣٥٥. مدارك التنزيل و حقائق التأويل (تفسير النسفي) [النسفي م. ٥٣٧]
٣٥٦. المرأة في حضارة العرب و العرب في تاريخ المرأة (الطبعة الاولى، ١٩٦٢ ميلادي/ الناشر: دار النشر للجامعيين ، بيروت) [محمد جميل بيهم]
٣٥٧. المستدرک على الصحيحين (التحقيق: الدكتور يوسف المرعشلى/ الناشر: دار المعرفة- بيروت/ تاريخ الطبع ١٤٠٦ هـ ق) [محمد بن محمد الحاكم النيشابورى م ٤٠٥ هـ ق]

۳۵۸. مسند ابو يعلى الموصلى (التحقيق: حسين سليم اسد/ الناشر و المطبعة: دار المـأمون للتـراث) و (طبع آخر) [احمد بن على بن المثنى التميمى الموصلى م. ۳۰۷ هـ ق]
۳۵۹. مسند احمد (الناشر و المطبعة: دار صادر- بيروت) [احمدبن حنبل م. ۲٤۱ هـ ق]
۳٦۰. مسند الشاميين (التحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي/ الطبعة الثانية ۱٤۱۷ - ۱۹۹٦ م/ الناشـر: مؤسسة الرسالة - بيروت) [الطبرانى م. ۳٦۰]
۳٦۱. المصنف (التحقيق: حبيب الرحمن الاعظمى/ الناشر: المجلس العلمى) [ابى بكـر عبـد الـرزاق الصنعانى م. ۲۱۱ هـ ق]
۳٦۲. المصنف (التحقيق: سعيد محمد اللحام/ الناشر و المطبعة: دار الفكر/ الطبعة الاولـى ۱٤۰۹ هـ ق) و طبع آخر (تاريخ الطبع ۱٤۱٤ هـ ق/ الناشر: دار الفكر بيروت) [ابـن ابـى شـيبة الكـوفى م. ۲۳۵ هـ ق]
۳٦۳. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ﷺ (تحقيق: ماجد ابن أحمد العطية) [محمـد بـن طلحـة الشافعي م. ٦۵۲]
۳٦٤. معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول ﷺ - (تحقيـق: ماجـد بـن أحمـد العطيـة) [الـشيخ محمد الزرندي الحنفي م. ۷۵۰]
۳٦۵. معالم التنزيل فى تفسير القرآن (تفسير البغوي) (تحقيق: خالد عبد الـرحمن العـك - چاپخانـه: دار المعرفة - بيروت - ناشر: دار المعرفة) [البغوي م. ۵۱۰]
۳٦٦. المعجـم الأوسـط - (تحقيـق: قـسم التحقيـق بـدار الحـرمين - سـال چـاپ: ۱٤۱۵ - ۱۹۹۵م - چاپخانه: دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع) [الطبراني م. ۳٦۰]
۳٦۷. معجم البلـدان (سـنة الطبـع: ۱۳۹۹ - ۱۹۷۹ م/ الناشـر: دار إحيـاء التـراث العربـي - بيـروت) [الحموي م. ٦۲٦]
۳٦۸. المعجم الكبير (التحقيق و التخريج: حمـدى عبـد المجيـد الـسلفى/ الطبعـة: الثـانى مزيـدة و منقحة/ المطبعة: دار احياء التراث العربى/ الناشر: مكتبة ابن تميمية- القاهرة) [ليمان بـن احمـد بن اوب اللخمى الطبرانى م. ۳٦۰ هـ ق]
۳٦۹. معجم المؤلفين [عمر كحالة]
۳۷۰. معجم مقاييس اللغة (التحقيق: عبد السلام محمد هارون/ السنة الطبع: ۱٤۰٤/ المطبعـة: مكتبـة الإعلام الإسلامي/ الناشر: مكتبة الإعلام الإسلامي) [أحمد بن فارس بن زكريـا (ابـن فـارس) م. ۳۹۵ هـ ق]
۳۷۱. معرفة السنن و الآثار (تحقيق: سيد كسروي حسن/ چاپخانه: لبنان/ بيروت - دار الكتب العلميـة/ ناشر: دار الكتب العلمية) [البيهقي م. ٤۵۸]

۳۷۲. معرفة الصحابة [ابو نعيم اصفهانى م. ٤٣٠]
۳۷۳. معرفة علوم الحديث (تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي في دار الآفاق الجديدة وتصحيح السيد معظم حسين - ناشر : منشورات دار الآفاق الحديث - بيروت - چاپ : الرابعة - سال چاپ : ١٤٠٠ - ١٩٨٠ م) [الحاكم النيسابوري م ٤٠٥]
۳۷٤. المعيار والموازنة (التحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ الطبعة: الأولى ١٤٠٢ - ١٩٨١ م) [أبو جعفر الإسكافي م. ٢٢٠]
۳۷٥. المفردات في غريب القرآن - چاپ: الثانية - سال چاپ: ١٤٠٤ - ناشر: دفتر نشر الكتاب) [الراغب الأصفهاني م. ٤٢٥]
۳۷٦. مقاتل الطالبيين (تقديم و إشراف: كاظم المظفر/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٥ م/ چاپخانه: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف/ ناشر: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر - قم - ايران) [أبي الفرج الأصفهاني م. ٣٥٦]
۳۷۷. مقتل الحسين عليه السلام (چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٤٢٣ ق/ ناشر: انوار الهدى- قم) [خوارزمى م. ٥٦٨]
۳۷۸. مكارم الأخلاق (التحقيق: مجدى السيد إبراهيم/ الناشر: مكتبة القرآن للطبع والنشر والتوزيع - القاهرة) [ابن أبي الدنيا م. ٢٨١]
۳۷۹. الملل والنحل (تحقيق: محمد سيد كيلاني - چاپخانه: دار المعرفة - ناشر: دار المعرفة - بيروت - لبنان) [الشهرستاني م. ٥٤٨]
۳۸۰. المناقب (تحقيق: الشيخ مالك المحمودي، مؤسسة سيد الشهداء (عليه السلام)/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤١٤/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الموفق الخوارزمي م . ٥٦٨]
۳۸۱. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام (عام الأولى١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش/ چاپخانه: سبحان/ ناشر: انتشارات سبط النبي صلى الله عليه وآله)[ابن المغازلي م. ٤٨٣]
۳۸۲. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام (تحقيق: جمعه ورتبه وقدم له: عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين - چاپ: الثانية - سال چاپ: ١٤٢٤ - ١٣٨٢ش - چاپخانه: دار الحديث - ناشر: دار الحديث) [أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني م. ٤١٠]
۳۸۳. منتخب مسند عبد بن حميد (حققه و ضبط نصه و خرج أحاديثه: السيد صبحي البدري السامرائي، محمود محمد خليل الصعيدي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ:١٤٠٨ - ١٩٨٨ م/ ناشر: مكتبة النهضة العربي) [عبد بن حميد بن نصر الكسي م. ٢٤٩]

۳۸٤. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك (دراسة وتحقيق: محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا - راجعه وصححه: نعيم زرزور - چاپ: الأولى سال چاپ: ١٤١٢ - ١٩٩٢ م - ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [ابن الجوزي م. ٥٩٧]
۳۸۵. موارد الظمآن (التحقيق: حسين سليم أسد الداراني/ الطبعة الأولى ١٤١١ - ١٩٩٠ م/ الناشر: دار الثقافة العربية) [الهيثمي م. ٨٠٧]
۳۸٦. المواعظ و الإعتبار في ذكر الخطط و الآثار اثر تقى‌الدين ابوالعباس (محقق:سيد، ايمن فواد/ ناشر:موسسه الفرقان للتراث الاسلامى محل نشر:لندن - انگليس) [احمد مقريزى م. ٨٤٥]
۳۸۷. المواقف (تحقيق: عبد الرحمن عميرة/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٧م/ چاپخانه: دار الجيل/ ناشر: دار الجيل - لبنان - بيروت) [الإيجي م. ٧٥٦]
۳۸۸. مواهب اللدنيه [احمد بن محمد قسطلانى م. ٩٢٣]
۳۸۹. ميزان الاعتدال (التحقيق: على محمد البجاوى/ الناشر: دار المعرفة- بيروت/ الطبعة الاولى ١٣٨٢ هـ ق) و (طبع آخر) [ذهبى م. ٧٤٨ هـ ق]
۳۹۰. النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة [يوسف بن تغري بردي الأتابكي م.٨٧٤]
۳۹۱. نزهة المجالس و منتخب النفايس، [صفورى شافعى م. ٨٩٤]
۳۹۲. نظم درر السمطين (الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٣٧٧ هـ ق- ١٩٥٨م/ المطبعة: من مخطوطات مكتبة الامام امير المؤمنين عليه السلام [محمد الزرندى الحنفى م. ٧٥٠]
۳۹۳. نهاية الأرب في فنون الأدب (مطابع: گوستاتسوماس وشركاه) [النويري م. ٧٣٣]
۳۹٤. النهاية في غريب الحديث والأثر (التحقيق: طاهر أحمد الزاوي ، محمود محمد الطناحي/ الطبعة: الرابعة ١٣٦٤ ش/ الناشر: مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع - قم) [مجد الدين ابن الأثير م. ٦٠٦]
۳۹۵. نور الأبصار (ناشر: رضى - قم) [شبلنجى م. ق ١٣]
۳۹٦. الوافي بالوفيات (تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى - چاپخانه: بيروت - دار إحياء التراث/ ناشر: دار إحياء التراث) [الصفدي م. ٧٦٤]
۳۹۷. الوجيز في تفسير الكتاب العزيز (تفسير الواحدي) (التحقيق: صفوان عدنان داوودي/ الطبعة الأولى - ١٤١٥/ المطبعة دمشق , بيروت - دار القلم , الدار الشامية/ الناشر: دار القلم , الدار الشامية) [الواحدي النيسابوري م. ٤٦٨]
۳۹۸. وسيلة الخادم إلى المخدوم [خنجى اصفهانى م. ٩٢٧]
۳۹۹. وسيلة المآل [باكثير حضرمى م.١٠٤٧]

٤٠٠. ينابيع المودة لذوى القربى (التحقيق: سيد على جمال اشرف الحسينى/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤١٦ هـ ق/ الناشرو المطبعة: دارالاسوة) و (طبع آخر) [الشيخ سليمان بن ابراهيم القندوزى الحنفى م.١٢٩٤هـ ق]

فہرست اعلام

رسول خداﷺ....۱۹, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۳۰, ۳۱, ۳۲,
۳۵, ۷۷, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۱۰۰, ۱۰۱,
۱۰۴, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲,
۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۶, ۱۳۰, ۱۳۵, ۱۸۲, ۱۸۴,
۱۸۵, ۱۹۰, ۱۹۱, ۱۹۶, ۱۹۷, ۱۹۹, ۲۰۲,
۲۰۴, ۲۳۱, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۶, ۲۴۹,
۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۷, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۴, ۳۰۵,
۳۶۳, ۴۱۰, ۴۱۷

امیر المؤمنین حضرت علیؑ ۱۷, ۱۹, ۲۰, ۲۶,
۳۱, ۹۹, ۱۰۰, ۱۳۵, ۲۴۴, ۲۷۸, ۳۶۳, ۴۰۰,
۴۱۰, ۴۱۳, ۴۱۸

حضرت فاطمه زهراؑ ۳۱, ۳۳, ۱۲۱, ۱۳۲,
۱۳۵, ۲۴۲, ۳۶۳

امام حسنؑ..... ۱۳۰, ۱۸۳, ۱۸۴, ۲۴۲, ۲۴۳,
۳۰۰, ۳۴۶

امام حسینؑ ...۱۹, ۲۱, ۲۲, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷,
۲۸, ۳۰, ۳۱, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳,
۹۷, ۱۰۳, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴,
۱۱۵, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۴, ۱۲۶,
۱۲۷, ۱۳۰, ۱۳۴, ۱۳۶, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۳,
۱۸۴, ۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۹, ۲۰۰,
۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۰۸, ۲۳۶, ۲۳۸, ۲۳۹,
۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۴۸,
۲۴۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۵, ۲۸۶, ۲۸۹, ۲۹۰,
۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۷, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲,
۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۵۵, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹,
۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۳, ۴۲۵, ۴۲۶

امام سجادؑ ۱۲۸, ۲۳۴, ۲۳۸, ۳۰۲, ۴۳۰

امام باقرؑ ۲۸۵

امام جعفر صادقؑ ۲۱, ۲۳۶, ۲۳۸, ۲۸۲, ۴۲۰

امام رضاؑ ۲۳۴, ۳۵۳, ۳۵۴

امام زمانؑ .. ۲۲, ۲۴, ۳۶, ۱۰۲, ۱۳۶, ۲۳۳,
۲۳۴, ۲۴۵, ۲۷۹, ۳۵۱, ۳۵۴

حضرت زینب کبریٰؑ . ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۵, ۱۱۱,
۱۲۸, ۱۳۲, ۱۳۴, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۸, ۲۴۹,
۲۷۷, ۳۰۲, ۳۰۳, ۳۰۵, ۴۲۴, ۴۲۶, ۴۲۷,
۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۱

حضرت ابوالفضلؑ ۳۶۳

حضرت علی اکبرؑ ۳۱

الف)

آدمؑ ۱۰۰, ۱۰۲, ۲۷۱, ۴۱۵

ابراهیم بن محمد ﷺ ۱۲۲, ۱۲۳
ابراهیم ؑ.. ۲۱, ۲۲, ۱۰۲, ۲۳۷, ۲۹۲, ۲۹۳, ۲۹۷
ابن عباس ۲۹, ۲۰۴, ۲۰۵
ابن مسعود..... ۱۰۲
ابو بکر بن ابی قحافه ۱۹
ابو حنیفه..... ۱۱۳
ابوالحسن ماوردی..... ۷۹
ابوعلی ابن سینا..... ۹۹
احمد بن حنبل..... ۱۸۲, ۱۸۴, ۱۹۹, ۲۰۲
ارسطو ۱۰۳
اسرافیل ۱۰۲
اسماعیل ؑ ۲۹۳, ۲۹۴
اصبغ بن نباته ۲۰
امّ سلمه ۲۷, ۲۸, ۸۰, ۲۴۹, ۳۰۱, ۳۰۴

ب)

بلقیس..... ۳۹۳, ۳۹۵

ج)

جابر بن یزید جعفی۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۶
جبرئیل ۸۱, ۸۳, ۱۰۲, ۱۲۳, ۲۹۷, ۳۰۰
جلال الدین دوانی ۴۱۴, ۴۱۷, ۴۱۹

ح)

حبیب بن مظاهر ۲۴۱

ر)

راغب اصفهانی ۳۳۸
رشید رضا ۱۹۵

ز)

زهیر بن قین..... ۳۵۷, ۳۵۸

س)

سلمان فارسی..... ۱۷, ۲۳۲, ۳۵۰
سلیمان ؑ۳۹۳, ۳۹۴, ۳۹۵, ۳۹۷, ۴۰۱, ۴۲۱
سهل بن حسن خراسانی ۲۳۶

ش)

شمر بن ذی الجوشن ۳۶۲, ۳۶۳

ص)

صفیه بنت عبد المطّلب ۱۲۰

ع)

عایشه ۷۹, ۸۰, ۸۳
عبد المطّلب ۱۲۰
عبدالله بن حذافه ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۱۰
عیسی بن‌مریم ؑ. ۲۱, ۲۲, ۱۱۷, ۱۱۸, ۴۱۵

ف)

فارص ۱۱۷

ک)

کفعمی (ابراهیم بن علی عاملی کفعمی) ۱۰۱

م)

محمد عبده بن حسن خیر الله ۱۱۳, ۱۹۵
مسلم بن عقیل..... ۳۶۳
مسلم بن عوسجه.....۳۵۵, ۳۵۹
معین الدین میبدی ۱۰۰, ۱۰۲
منصور عباسی (دوانیقی)..... ۲۳۶
موسی ؑ ۲۱, ۲۲, ۱۰۲, ۱۱۸, ۴۱۵
میکائیل ۱۰۲

هـ)

هارون مکّی.....۲۳۶, ۲۳۷

ی)

یزید بن معاویه.....۲۴۸, ۴۳۱
یعقوب ؑ ۱۱۷, ۴۱۶
یهودا ۱۱۷
یوسف ؑ ۲۷۸, ۴۱۶